

# شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نخاست

صدی یاداد



کتابفروشی زوار

جلد اول

# شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نخاست

مهدی باءاد



کتابفروشی زوار

## پیشگفتار

کتابی که در چند جلد از نظر خوانندگان محترم میگذرد تلخیصی است از مجموع یادداشت‌ها و اطلاعات زیادی که در مدت چندین سال مطالعه و کاوش در تاریخ احوال رجال ایران در سه قرن اخیر گرد آورده‌ام. انتشار همه‌آن یادداشت‌ها به ده مجلد میرسید و قصد اصلی من نیز همان بود که تألیف مفصلی بدست دهم اما کمالات ناگهانی و التزام بستر بیماری مرا بحکم ضرورت و اجبار از انجام نیت اصلی خود بازداشت ناگزیر بهمین اندازه قناعت گردید و امیدوارم که در آینده توانائی و فراغت بدست آید که در تکمیل این مجموعه کامیاب شوم، آرزوی جزاین ندارم.

در تألیف این اوراق فقط يك هدفی داشتم و آن شناساندن رجال ایران از روی واقع بینی و بر پایه مأخذ و منابع معتبر تاریخی و هر کس که باین دفتر منصفانه نیک نظر کند صحت گفتار مرا در می‌یابد.

تاریخ رجال هر ملت بیک معنی آینه تمام‌نمای هیأت اجتماع آن ملت است و پیرو هر مکتب فکری تاریخ که باشیم در تأثیر بزرگان و معاریف، از هر صنف و طبقه، در اوضاع و احوال آن کشور نمی‌توان تردید داشت.

مطالعه تاریخ جدید کشورهای اروپائی - امریکائی - آسیائی و آفریقائی این مطلب را باز مینماید که در اغلب این ممالک چه مردان بزرگ و استواری برخاستند و در ایفای مسؤولیت مدنی و ملی خود بائبات عقیده و همت راسخ چه خدماتی برای اصلاح و ترقی و تعالی کشور خود نموده‌اند. بزمامداران سیاسی ایران که میرسیم بخوان تا بدانی حکایات را و هر چه بیشتر در کارنامه رجال خودمان مینگریم باین نتیجه نزدیکتر میشویم که باستثناء، دو سه نفر، نیست در شهرنگاری که دل از ما ببرد.

مدتی باداد

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## آقاخان

آقاخان بیگدلی از بزرگان طائفه شاملو و از رجال زمان نادرشاه افشار و پدر حاج لطفعلی خان متخلص به آذر صاحب تذکره آتشکده میباشد. در سال ۱۱۴۸ هجری قمری که نادرشاه، در دشت مغان آذربایجان به سلطنت جلوس کرد، بسیاری از حکام را تغییر و تبدیل داد؛ آقاخان بیگدلی که از جمله حضار دشت مغان و همراهان موکب آن پادشاه بود، بسمت حکومت لار و بندرعباس و سواحل خلیج فارس، تعیین و اعزام گردید و در سال ۱۲۵۰ ه. ق درگذشت.

**آقاخان** آقاخان محلاتی بنام حسنعلی شاه مراجعه شود.

**آقاخان** آقاخان محلاتی بنام علیشاه رجوع شود.

**آقاخان** آقاخان محلاتی بنام محمدشاه مراجعه شود.

## ابراهیم

ابراهیم خان اشرفی مازندرانی از سرکردگان سپاه آغا محمد خان قاجار بوده در سال ۱۲۰۸ ه. ق. که لطفعلی خان زند، آخرین پادشاه سلسله زندیه، قصد شبیخون باردوی آغامحمد خان را داشت، و از زرقان بطرف ابرج حرکت کرد، موضوع را با آغامحمد خان اطلاع دادند، و او ابراهیم خان را، بسرکردگی جمعی از تفنگچیان دامغانی، بننوان مقدمه الجیش، بجلو لطفعلی خان فرستاد. ابراهیم خان، با افرادی در دره ای پنهان شده بخیال اینکه هنگام عبور لطفعلی خان او را هدف تیر خود قرار دهند؛ لکن لطفعلی خان، نیز از قشبه آگاه شده، در هجوم اول ابراهیمخان باجمعی از سپاهیان در جنگ کشته شدند و لطفعلی خان، بدون رادع و مانعی، براه خود ادامه داد، و خود را شبانه باردوی آغا محمد خان رسانید و اردوی او را بکلی پراکنده نمود، و نزدیک بود که کلک آغامحمدخان بکلی کشته شود که ناگهان لطفعلی خان فریب فتحاله اردلان را خورده، سپاهیان خود دستورداد که دست از عملیات خویش باز دارند و بقیه اقدامات را بطلوع آفتاب موکول نمایند.

## ابراهیم

ابراهیم خان افشار ظهیرالدوله برادر کهنتر نادرشاه بوده و نادرشاه پس از اینکه در سال ۱۱۴۸ هجری قمری به سلطنت رسید، او را والی آذربایجان نمود (آذربایجان کنونی و تمام قفقاز). ابراهیم خان، در سال ۱۱۵۲ قمری، در جنگی که بالزگیهای داغستان نمود، کشته شد. نادرشاه، هنگام رفتن به هندوستان و فتح آن دیار، در پیشاور بود (۱۱۵۲ ق.) که خبر کشته شدن برادر خود را شنید و

بهیچ وجه فسخ عزیمت ننمود و دنباله عملیات خود را ادامه داد. لکهارت<sup>۱</sup> در تاریخ نادرشاه، خبر کشته شدن او را در پیشاور و حزین در جلالآباد مینویسد، و در صفحه ۱۲۷، تاریخ خود، چنین گوید: «و از سوانح ایران که در جلالآباد مسموع نادرشاه شد، مقتول شدن برادرش، ابراهیم خان، بود که وی را امیرالامراء آذربایجان نموده و در دارالسلطنه تبریز اقامت داشت؛ چون سفر قندهار و کابل دراز کشید، جماعت لزگی، مستعد شده، به مملکت شیروان، که قریب بایشان است، لشکر کشیدند؛ ابراهیم خان مذکور، بآن مملکت درآمد، با آن قوم مصاف داد، و به قتل رسید. نادرشاه چنان التفاتی باین قضیه ننموده، فوجی از سپاه را رخصت نموده بحدود شیروان فرستاد، و بصوب پیشاور در حرکت آمد. و اینکه، نادرشاه، در سال ۱۱۵۴ هجری قمری، از مشهد به قصد سرکوبی لزگیها حرکت کرد، برای گرفتن انتقام خون برادر بود. نادر رفت، و برای سرکوبی آنان کوشش زیاد کرد، لکن در این جنگ موفقیت چندانی حاصل ننمود.

آقا ابراهیم امین السلطان، بقراریکه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، در کتاب خلسه، تألیف خود، مینویسد آقا ابراهیم، پسر زال ارمنی،

### ابراهیم

از اهالی سلماس بوده، امیرسلیمان خان اعتمادالدوله (جد خانواده امیرسلیمانی) زال را، در زمره غلامان خود، در دستگاه خویش، وارد نمود و سپس او را مسلمان کرده، زنی مسلمه باو داد، عروسی برای او گرفت، آقا ابراهیم از آن زن زاده شد؛ و در ایام بچگی مدتی شاگرد کفش دوز بود.



لرد کرزن<sup>۲</sup>، سیاستمدار معروف انگلستان، که در سال ۱۸۸۹ میلادی برابر با ۱۳۰۷ قمری، با سمت مخبری روزنامه، تایمس لندن، بعنوان سیاحت، بایران آمده، در جلد اول صفحه ۴۲۶ کتاب (ایران و موضوع ایران) تألیف خود، در ضمن تعریف از امین السلطان، درباره وی چنین گوید: «امین السلطان صدراعظم بزرگترین وزیران پادشاه ایران است، و با اینکه سی و چهارسال از عمرش میگذرد، قسمت مهم امور سیاسی و غیره بدست او اداره میگردد. پدرش آقا ابراهیم

۱- L. Lockhart

۲- G.N. Curzon

۳- در این تاریخ عنوان امین السلطان وزیر اعظم بوده.

آبدار و پدرش ارمنی بوده، و اینکه میگویند، امین السلطان، از احفاد لاجین خان گرجی بوده و عباس میرزا، نایب السلطنه، خدمات او را در نظر گرفته، و در نامه‌ای سفارش زیاد باولاد و اعقاب خود کرده که همیشه از بازماندگان او توجه زیاد بشود، بنظر میآید که نامه مزبور، باید ساخته و پرداخته امین السلطان، پدر و یا پسر، بوده باشد.

و چون آقا اسکندر، برادر آقا ابراهیم، آبدارخانه سلیمانخان، معروف به خان خانان، پسر امیر قاسم خان و برادر اعیانی، مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه بود، آقا ابراهیم هم، در همانجا، خانه شاگرد شد (سابقاً خانه شاگرد را در خانه‌های اعیان و اشراف و شاهزادگان درجه یک برسم حرمسرای شاه، غلام بچه می‌گفتند) هنگامیکه ناصرالدین میرزا (ولیعهد) در سال ۱۲۶۳ ق. بجای بهمن میرزا، بسمت حکمرانی، باذربایجان رفت، آقا اسکندر متصدی آبدارخانه ولیعهد گردید، و برادر زاده خویش را به همراه خود به تبریز برد. ناصرالدین شاه که در سال ۱۲۶۴ ق. پس از فوت محمد شاه پدرش بسلطنت رسید، اداره آبدارخانه و سقاخانه را به آقا اسکندر محول نمود (متصدی آبدارخانه را آبدارباشی و سقاخانه را سقاباشی می‌گفتند و سابقاً هر دو از مشاغل مهم درباری بوده است) آقا ابراهیم، همینطور در دستگاه برادر خود، با حقوق جزئی سالیانه، آنهم از محل حقوق سقایان، بسر میبرد؛ آبدارباشی چون دید، که برادرش آقا ابراهیم، جوان بسیار زرنک و باهوش و با سلیقه‌ای است او را برای خرید لوازم آبدارخانه، روانه میکرد، و با اصطلاح امروزی مأمور خرید آبدارخانه سلطنتی شد، و کم کم، در این دستگاه، شاه شناس گردید تا اینکه آقا اسکندر، در حدود سال ۱۲۸۰ و اندی ه.ق.، عازم مکه شد، و پس از بازگشت در گذشت. سقاخانه و آبدارخانه، میان عمو و برادرزاده، تقسیم شد؛ سقاخانه را به آقا یوسف، پسر آقا اسکندر، و آبدارخانه را با آقا ابراهیم دادند؛ و از این تاریخ است که بواسطه داشتن عقل و تدبیر، هوش زیاد و زرنکی بیحد، ترقی او آغاز شد تا بجائیکه همه کاره مملکت گردید. در سال ۱۲۸۶ قمری، که عنوانش آبدارباشی خاصه بود، ملقب بلقب امین السلطان و در سال ۱۲۸۸ ق. بسمت صاحب جمعی منصوب شد.

در سال ۱۲۹۴ ه.ق. عضودارالشورای کبرای دولتی گردید، و لقب و عنوان جنابی هم باو داده شد. و این ادارات و وزارتخانه‌ها بتدریج زیر نظر او قرار گرفت: صندوق‌خانه - شترخانه - انبار غله مرکزی - ضرابخانه - ساختمانها - باغات - قنوت - وزارت

۱ - اداره صاحبجمعی شترخانه و قاطرخانه در دوره سلاطین قاجاریه از کارهای بسیار مهم و برای متصدی آن که صاحب جمع باشد، از مشاغل خیلی پرسود بوده و کار ادارات باربری و حمل و نقل کنونی را انجام میداده است.

۲ - امین السلطان انبارغله قدیم را، در آخر خیابان ری نزدیک دروازه حضرت عبدالعظیم (شهری)، برای گنجایش صد هزار خروار غله، در سال ۱۲۹۷ ق. بنا نهاد.

۳ - امین السلطان بنای ضرابخانه و ضرب مسکوکات را بطرز جدید، بدستیاری پخن نام مهندس اتریشی، در سال ۱۲۹۶ ق.، ایجاد و دائر نمود، و در بین عوام الناس دو قرانی سابق معروف بود به دوهزاری امین السلطانی.

گمرک<sup>۱</sup> و خزانه و بطور کلی هر وزارت و اداره ناندار و پرسودی که بود رسماً در اداره خود داشت و کمتر کاری، در دستگاه دولت، میگذشت که نظر او در آن مداخله نداشته باشد؛ و وقتی هم که مرد یکی از متمولین درجه يك ایران بود. موقعی که ادارات مذکور در بالا، بتدریج یکی پس از دیگری، باقا ابراهیم امین السلطان واگذار شد، یکی از مهمترین ادارات خود



را که شترخانه و قاطر- خانه باشد باقا علی اصغر ( امین السلطان و صدر اعظم آینده) که از پسران دیگرش عاقلتر- کاری تر و زرنکتر بود واگذار نمود و از این تاریخ، آقا علی اصغر، به صاحب جمع ملقب شد. و شیخ اسمعیل ( امین الملک ) ، پسر دیگر خود را متصدی خزانه نمود و در ضمن او هم جزء دربار شده و پیشخدمتی ناصرالدینشاه را هم داشت. مدتی معمول شده بود که برخی از اعیان و اشراف و شاهزادگان، برای اینکه در تمام طبقات دست داشته باشند، یکی از پسرهای خود را معمم کرده داخل در رشته روحانیت میکردند؛ از جمله رجال آن زمان

۱ - وزارت گمرک، باصطلاح آنزمان، وزارت گمرکخانههای ممالک محروسه ایران که از کارهای پر سود و ناندار برای متصدیان آن بوده، مدتی با امین السلطان بود لکن در سال ۱۲۹۷ ق. از او گرفته شد و به میرزا قهرمان امین لشکر داده شد؛ و بعد، در اوائل سال ۱۲۹۹ ق. باز دوباره بنخود امین السلطان واگذار گردید؛ و پس از مرگ آقا ابراهیم امین السلطان، جزء ادارات پسرش، میرزا علی اصغرخان امین السلطان ثانی درآمد و تا دوره تصدی بلژیکیها همیشه اسم وزارت داشت ولی درحقیقت، جز همان مقاطعه گری کل گمرکات در مقابل دادن مبلغی پیشکشی (رشوه) بشاه و صدر اعظم، چیز دیگری نبود.

یکی هم آقا ابراهیم امین السلطان بود و این طور صلاح دانست که، پسر خود، میرزا اسمعیل را آخوند و روحانی تربیت کند. شیخ اسمعیل مدتی معمم بود و قدری از مقدمات را فرا گرفت ولی بعد، چه پدر و چه برادرش ( اتابك ) ، او را داخل در کارهای دولتی کرده و دستیار خود نمودند آنوقت عمامه را برداشت و کلاهی گردید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود، موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی، در تاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۹۸ هجری قمری، این مطالب و موضوعات را، راجع بامین السلطان مینویسد: «آقا ابراهیم گمرودی ملقب بامین السلطان خزانه داریمنی وزیرمالیه بلکه همه کاره دولت، و بازرجاع باو مینویسد: «۴ رمضان ۱۲۹۸: امروز از وقایع عمده دنیا و دولت و ملت فوت زن امین السلطان است، اینکه میکویم از وقایع دنیا زیرا که دنیای هر کس وطن خود اوست، در وقایع عمده دولت و ملت، آنهم در ایران بواسطه سلطنت مستقله<sup>۱</sup>، اختیار این دولت بدست پادشاه است و اختیار پادشاه بدست امین السلطان، پس فوت زن امین السلطان را، در ایران، از وقایع و حوادث بزرگ باید شمرد. آن مرحومه طرف میل شوهر بود، بواسطه اینکه هم عقیقه بود و هم صاحب ده اولاد، بعلاوه امین السلطان اعتقاد بقدم اوداشت؛ زمین تاریک بود آسمان گریان بود. خلاصه، خدارای علیحده در کارها دارد و مشیت مخصوص پادشاه میتواند منصب بدهد، دولت بدهد، شأن بدهد، اما جان دادن در دست خدا است». و نیز مینویسد «۲۸ رمضان ۱۲۹۸: من و امین الملک<sup>۲</sup> منزل امین السلطان رفتیم، زیاده از حد تملق کردیم. معتمد الملک<sup>۳</sup> از طرف زوجه خود، عزت الدوله، که همشیره شاه است، احوالپرسی کردند و خصوصیت نمودند؛ شام وعده کرد از طبخ حضور خانم بفرستد من هم تملقات پخته کردم». «غره ربیع الاول ۱۲۹۹: امروز امین السلطان، بواسطه طپش قلب، بدحال شده بوده است و شاه خیلی متالم، چنانچه درسرام آثار تالم از وجنات شاه پیدا بود، اما پسر ملیجک که ورود کرد<sup>۴</sup>، تمام الم مبدل به نهایت شغف شد». «۱۲ شعبان ۱۲۹۹: شب احضار بدر ب خانه شدید، در چادر پادشاه (در افجه) با حضور امین السلطان که در واقع وزیر اول است». «۷ شوال ۱۲۹۹: امین السلطان وزیرمالیه ایران و دربار که فی الواقع شخص اول است». در ذیحجه سال ۱۲۹۹ ه. ق. علاوه بر مشاغل متعددی که داشت، بوزارت دربار نیز انتخاب گردید. ناصرالدین شاه علاقه مفرطی بامین السلطان داشته و هنگام ناخوشیش، یکی از زنان محترمه درجه یک و سوگلی خود را برای عیادت و پرستاری بخانه او میفرستد.

اعتماد السلطنه، در یادداشت‌های روزانه خود، (جمادی الثانیه ۱۳۰۰) در این باب، چنین گوید: «صبح که عشرت آباد رفتم، شاه فرمودند، امین اقدس را حکم کرده عیادت امین السلطان برود، بلکه هر روز رفته، پرستاری کنند. سبحان الله، گمان نمیکندم در هیچ تاریخی، چنین اتفاقی افتاده باشد که پادشاه مستقل ایران، عیال خود را بعیادت و پرستاری نوکر بفرستد. خلاصه، من از شدت حیرت، بعد از نهار شاه، نماز کردم». «۹ رجب ۱۳۰۰: تولوزان

۱- مراد از سلطنت مستقله در اینجا سلطنت استبدادی است.

۲- میرزا علیخان امین الدوله ۳- یحیی خان مشیرالدوله

۴- غلامعلیخان عزیز السلطان.



دیروز صریح بشاه عرض کرده بود که امین السلطان محال است بتواند سفر خراسان بیاید ، شاه فرموده بودند ما اول شعبان میرویم ، اگر تا آنوقت بهتر شد ، بیاید والا توهم بمان اورا معالجه کن . ۱۰ رجب ۱۳۰۰ : صبح بیعت امین السلطان رفته ، خویش ندیدم اما حرص دنیا زیاد مشغولش داشت ، حساب بنائی را میرسید<sup>۱</sup> . ۱۵ رجب ۱۳۰۰ : دربخانه رفته امین السلطان را بحال ناخوشی دیدم ، درب خانه آمده بود ، شاه تفقعات زیاد درباره او فرمودند ، خودش داوطلب بود که در سفر مشهد ملتزم باشد . ۱۸ رجب ۱۳۰۰ : امین السلطان بدحال است ، چون مسلول است ، اما اولاد و کسانش اورا سوار کرده و میگردانند که مردم اورا بد حال ندانند ، میادا خللی در کارهای او وارد آید ، خودش از شدت حرص مشغول کار است ، پناه برخدا از این حرص . ۲۹ رجب ۱۳۰۰ : صبح خانه امین السلطان رفته ، از سینه جراحت زیاد آمده بود ، خیلی بدحال بود ، با وجود این مرض ، که علاج ندارد ، بمن اصرار میکرد ، که در سالنامه ، عمه خلوت راجزه اداره من بنویس ، خدا عالم است که تا موقع طبع سالنامه ، زنده خواهد ماند یا نه . ۲ شعبان ۱۳۰۰ : از سلطنت آباد عبور فرمودند ، عشرت آباد آمدند که امین السلطان را خواهند دید ، آنجا که رسیدند ، حکیم تولوزان بودولی امین السلطان نبود معلوم شد تب شدت کرده نیامده است ، حکیم با شاه خلوت کرد و معروض داشت که امین السلطان ناخوش است و در این سفر شاید بمیرد من مسئول نباشم ، شاه فرموده بودند ، این چه حرفی است ، سی سال دیگر زنده خواهد بود . ۸ شعبان ۱۳۰۰ : « امین - السلطان ، که سه روز بود دردمانند بود ، با حکیم تولوزان حضور آمدند ، شاه خیلی التفات بامین السلطان فرمودند ، بلکه درجه التفات بجائی رسید که او را بسرا پرده امین اقدس فرستادند که امین اقدس را ملاقات نماید ، نمیدانم اگر یک درجه دیگر بخواهند اظهار التفات کنند چه خواهند کرد ، خلاصه ، جناب امین السلطان بهیچ وجه خوب نشد و بدحال شد ، طمع و حرص این مرد را دامنگیر است . ۲۴ رمضان ۱۳۰۰ : ناهار را دربخانه خوردم ( در بجنورد ) ، بعد از ناهار کاغذی از رکن الدوله (محمد تقی میرزا حاکم خراسان) رسید که در جوف آن تلگرافی از سبزوار بود ، که امین السلطان هفت روز است مرده است ، و جنازه او بی غسل و کفن افتاده عفونت برداشته ، شاه که همان روز اول مطلع بوده ، و عمداً بنا بمصلحتی ، خود را به نادانی زده بود ، امین الملك (میرزا علی اصرخان) را خواستند<sup>۲</sup> ، با او خلوت کردند ، بعد باردوی نظامی تشریف بردند ، در مراجعت ، دستخطی نوشتند . نزد عضد الملك (علیرضاخان قاجار) فرستادند ، بعد از تمجید زیاد از خدمات امین السلطان مرحوم ، لقب امین السلطانی و مناصب اورا بامین الملك دادند<sup>۳</sup> .

۱ - اداره بنائی یعنی تمام بنائی های دولتی که از کارهای پرسود بود تحت نظر او بوده است .  
 ۲ - در سال ۱۲۹۹ هجری قمری ، پس از اینکه میرزا علیخان امین الملك ، مدیر دارالشورای کبری و وزیر وظایف و اوقاف و متصدی اداره پست ، ملقب بامین الدوله شد ، میرزا علی اصرخان که لقبش صاحب جمع بود ، ملقب بامین الملك گردید .  
 ۳ - امین السلطان ثانی ، در این هنگام ، ۲۵ سال داشت که دارای ۱۳ شغل مهم دولتی گردید .

امین السلطان (آقا ابراهیم) در تمام مسافرتها: سفر خراسان در سال ۱۲۸۴ و ۱۳۰۰ - سفر گیلان ۱۲۸۶ - سفر اول و دوم اروپا ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ ه.ق. از همراهان ناصرالدینشاه و با باصطلاح از ملتزمین رکاب شاه بوده و دقیقه‌ای از او منفک نمیشده است و بطوریکه گفته شد در سال ۱۳۰۰ ه.ق. نیز در سفر دوم ناصرالدینشاه به مشهد از همراهان او بود و در ماه رمضان در قریه داورزن در گذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) در قسمتی که بنام دارالسعادة است مدفون گردید .

آقا ابراهیم امین السلطان ، در تمام مدت زندگانی خویش ، مانند اکثر رجال این مملکت ، از همراهیکه باشد کمال مطلوب و همش فقط مصروف دو چیز بود: سودجویی و حفظ مقام خود. نامبرده مردی بی سواد و امی بود لکن بسیار زرنگ - باهوش - عاقل - فعال - زحمتکش - پشت کاردار - مدیر - نقشه کش - مرتب و با نظم و ترتیب - مدیر - بدون تظاهر - طماع - حریص - پرکار - دقیق - صرفه جو - با عقل معاش - مال جمع کن - ساکت و آرام - کم حرف - قانع - بی تکلف - مردم دار - مال بین و موقع شناس بوده است از او هفت پسر باین اسامی: آقا محمد علی امین الحضرت - میرزا علی اصغر خان امین السلطان - میرزا اسمعیل خان امین الملك - محمد قاسم خان وکیل السلطنه - محمد حسنخان - مصطفی خان و محمودخان باقی ماند که لایقترین آنان میرزا علی اصغر خان امین السلطان دوم و پس از آن امین الملك بوده است؛ باستثنای آقا محمد علی امین حضرت ، سایرین از یک مادر بوده اند . م.ق. هدایت ، در صفحه ۴۵ کتاب خاطرات و خطرات تالیف خود ، راجع با آقا ابراهیم امین السلطان ، زیر عنوان (تقریب بسلاطین فنونی دارد) ، چنین مینویسد: «پدر اتابک ، آقا ابراهیم ، آبدار شاه بود ، در مجلس اگر سرقلیان حاضر بود ، از سوزاندن کبریت منع میکرد ، وقتی پنجاه پنجهزاری طلا بالای رف اطاق آبدارخانه گذارده بود ، و مدتی گذشته ، خاک روی آن نشسته ، در موقعیکه ناصرالدینشاه با آبدارخانه آمده بود ، پائین آورد و پیش شاه گذارد ، که این پیش کش فلان است فلان روز تقدیم کرده ، فرمودند نگاهدار ، همین طور بالای رف مانده بود؛ باین لطائف الحیل اظهار امانت میکردند ، و هزارها اشرفی میبردند . پسرش ، میرزا علی اصغر خان ، بذال بود ، اگر میگرفت میداد ، لکن از پدرش بذلی نشنیدیم ، مردی بی سواد و عامی بود ، اما پشت کار داشت و خیر خواهی مینمود ، بیشتر ادارات درباری در اختیار او بود .»

### ابراهیم

ابراهیم خان از امراء و خوانین طائفه بغایری خراسان بوده ، که

در موقع هجوم احمدشاه ابدالی بایران ، در سنه ۱۱۶۸ هجری قمری ،

برای تسخیر مشهد - نیشابور - سبزوار و استرآباد بسرمداری شاه پسندخان افغان ، از محل خود دامغان ، با کوچ و خانواری خویش خارج ، و با استرآباد وارد شد و محمد حسن خان قاجار او را در دامغان مقیم کرد . در ابتداء از موافقین محمد حسن خان بود ، و حتی در سال ۱۱۷۱ ق. که محمد حسن خان برای دفع کریم خان وکیل بشیر از رفت ، ابراهیم خان بغایری همراه او بود ، محمد حسن خان ، در نزدیکی شیراز ، از کریم خان شکست خورده و بطرف تهران بازگشت . ابراهیم خان تا تهران همراه او بود ، و بعد بدون اعتناء بوی بدامغان رفت ، در موقعیکه لشکر کریم خان ، برای گرفتن مازندران ، بسرمداری شیخ علی خان زند ، وارد

ساری شد ، ابراهیم خان بغایری ، بمعیت محمد حسین خان قاجاردولوا برای امداد به شیخ علی خان ، وارد ساری شده و بلشگر اوپیوست . در سال ۱۱۷۵ قمری که کریم خان وکیل ، برای تسخیر آذربایجان و دفع فتحعلی خان افشار آرشلو ، بدانصوب عزیمت نمود ، ابراهیم خان نیز یکی از سرداران سپاه و بهمرآه وی بود . پس از اینکه فتحعلی خان ، در ذیقعدہ همین سال ، از کریم خان شکست خورده ، فراراً خود را بقلعه ارومیه (رضائیه) رسانیده در آنجا پناهنده گردید ؛ ابراهیم خان با دو نفر از سرکردگان اردوی کریم خان سازش کرده ۲ و با فتحعلیخان پنهانی قرارومدار کشتن کریم خان رادادند ، پیغامبران و نامه‌رسانان دستگیر شدند ، و کریم خان دستور دستگیری و توقیف توطئه‌کنندگان را صادر نمود ، پس از رسیدگی و نشان دادن اسناد ومدارک و اثبات قضیه ، هر سه نفر راکشته سرآنان را نزد فتحعلیخان فرستاد ۳ .

ابراهیم حکیمی حکیم‌الملک ، زاده ۱۲۸۸ قمری ، پسر میرزا ابوالحسن حکیم باشی . اصل این خانواده اصفهانی بوده و بعد در

ابراهیم



ابراهیم حکیمی حکیم‌الملک      میرزا ابوالحسن حکیم باشی پدر حکیم‌الملک

بروجرد و پس از آن در تبریز ساکن شده‌اند . پس از فوت پدرش ، در تحت سرپرستی برادر بزرگ خود ، نصرت‌الحکماء<sup>۴</sup> ، برای تحصیل طب ، تقریباً در حدود سال ۱۳۱۲ ه . ق ، به

- ۱ - برادرزن محمد حسن خان قاجار .
- ۲ - فارسنامه ناصری در جلد اول صفحه ۲۱۴ نام آن دو نفر را شهبازخان بککی و ملامطلب کربالی ذکر میکند . بکک نام طائفه‌ای است از کوه مره فارس .
- ۳ - طائفه بغایری ریشه مغولی داشته و اصلاً از اتراک ساکن نواحی خراسان میباشند و اکنون آثار مغولی آنها وجود ندارد .
- ۴ - از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ ه . ق . حکیم باشی اندرون مظفرالدین‌شاه بود .

پاریس مسافرت کرد، و چند سالی در پاریس مشغول بتحصیل طب بود، از قراریکه شنیده شد، تحصیلات طبی او در ابتداء خوب بوده، ولی بعدها، بواسطه متارکه و عمل نکردن، وعدم علاقه باین کار، از اطلاعات پزشکی او خیلی کاسته شده بود در سفرهای مظفرالدینشاه باروپا اغلب همراه او بوده و کمی قبل از فوت میرزا محمودخان حکیم الملک<sup>۱</sup>، وزیر دربار، بتهران آمده و در جزء اجزای خلوت مظفرالدینشاه داخل و حکیم باشی شاه گردید و پس از فوت حکیم الملک عموی خود لقب او را یافت و بعد بواسطه دسائس درباری و همچنین خبطی که در مقدار دارو دادن به مظفرالدینشاه نمود اجباراً از سمت خود، طیب مخصوص شاه، بکلی



عکس نگارنده و حکیم الملک در کابینه سوم  
(۱۳۲۶ خورشیدی) که باتفاق مشغول  
رسیدگی بامور میباشیم

کناره کرد و دکتر خلیل خان تقفی اعلم الدوله جای وی را اشغال نمود. در زمان مشروطیت در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ هجری قمری) از طرف مجلس وکیل گردید پس از توپ بستن مجلس شورای ملی (۱۳۲۶ ق. ) مدتی در سفارت فرانسه متحصن و بعد از گرفتن تامین و خروج از سفارت در تهران بود تا فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ق. صورت گرفت و در این سال عضو مجلس عالی و بعد عضو هیأت مدیره گردید. و در دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۳۲۸ ق. ) از طرف آذربایجان و تهران بوکالت منتخب و وکالت آذربایجان را قبول کرد در ۱۷ رجب ۱۳۲۸ ه.ق. برای اولین بار در دوره تازه، وزیر شده و بشغل وزارت مالیه در کابینه میرزا حسنخان مستوفی الممالک انتخاب شد.

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران  
تالیف خود مینویسد: « در کابینه ای که پس از

خلع محمد علیشاه از سلطنت بدون نخست وزیر تشکیل یافت حکیم الملک وزیر فرهنگ بود، و این گفته اشتباه است زیرا نامبرده در هیأت دولت مزبور سمتی نداشته است و اولین بار که نامبرده وزیر شد در تاریخ ۱۷ رجب ۱۳۲۸ قمری برابر با اول مرداد ۱۲۸۹ خورشیدی در کابینه اول میرزا حسن مستوفی الممالک بسمت وزیر دارائی منصوب شد. حکیمی در دوران حیات سیاسی خود چهار بار وزیر دارائی، هشت بار وزیر فرهنگ - یکبار وزیر دادگستری - یکبار وزیر مشاور - یک بار وزیر خارجه - سه بار نخست وزیر و یکبار هم وزیر دربار بوده است. حکیمی در کابینه دوم خود ۱۳۲۴ خورشیدی قصد داشت که باتفاق وزیر خارجه

۱- میرزا محمودخان حکیم الملک در این هنگام حاکم گیلان بود و در ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۲۱ قمری ناگهانی بطور مرموز در رشت در گذشت و در همانجا مدفون گردید.

کابینه خویش ( ابوالقاسم نجم ) برای مذاکره راجع به تخلیه ایران از قشون روس بمسکو برود ولی چون روسها با آمدن او چندان روی موافقتی از خود نشان ندادند بنا براین از رفتن بمسکو منصرف گردید و سرانجام از تملل شوروی در تخلیه ایران کار بشکایت بسازمان ملل متفق کشید ( ۲۹ دی ) و در این باب سخت کوشش و مقاومت نمود در کابینه سوم خود ( ۱۳۲۶ خورشیدی ) درصدد اصلاحات کلی از قبیل تعدیل بودجه - صرفه جویی زیاد در هزینه - جلوگیری از حیف و میل اموال دولت گماردن اشخاص درست در سرکارها و کوتاه کردن دست نادرست ها بر آمد اما متاسفانه اقدامات مزبور مخالفین زیادی تولید کرد که منتهی باستعفای وی گردید و بجای او عبدالحسین هژیر! بر سر کار آمد. حکیم الملک برخلاف اکثر رجال و زمامداران مملکت که فکرشان این است که شکار را جر که کرده و آن را هدف تیر خود قرار دهند چنین رویه و منشی نداشت و مردی درستکار بود از این نظر که از کسی رشوه نمیکرفت و بکسی هم رشوه نمیداد و فوق العاده هواخواه شاه و سلطنت طلب بود و در سال ۱۳۳۷ خ. در سن ۹۱ سالگی در گذشت و در ابن بابویه ( شهر ری ) بخاک سپرده شد.

**ابراهیم خلیل** ابراهیم خلیل خان جوانشیر، پسر پناه خان، والی قره باغ بوده که در سال ۱۲۲۱ هجری قمری، در خارج قلعه شوشی کشته شد. آغا محمد خان، در سال ۱۲۰۹ ق.، پس از بازگشت از کرمان و گرفتاری و کشتن لطفعلی خان زند و خاتمه دادن بشلسله زندیه، امراء آذربایجان، از آنجمله ابراهیم خلیل خان، حاکم قره باغ را بتهران احضار نمود؛ امراء مزبور آمدند و ابراهیم خلیل خان نیامد، و ترسید، و علتش این بود که در سال ۱۲۰۷ قمری که احضار شده بود، بهانه‌هایی برای خود تراشیده و بتهران نیامد، و عبدالصمد بیگ، عموزاده خویش، را بسمت نمایندگی خود، با تحف و هدایای بسیار، بدر بار آغا محمدخان فرستاد. در سال ۱۲۰۸ قمری، که آغا محمد خان برای دفع لطفعلی خان زند و گرفتن کرمان عازم گردید، عبدالصمد بیگ نیز در این سفر همراه وی بود، لکن بعد بجهاتی از کرمان فرار کرد و در تهران دستگیر گردید و بامر آغا محمد خان کشته شد؛ و یکی از علل نیامدن ابراهیم خلیل خان بتهران، و تقاعد و ورزیدنش، کشته شدن پسر عمش بود که سرانجام منجر به لشکر کشی آغا محمدخان به قره باغ و قفقاز گردید. آغا محمدخان، در سال ۱۲۰۹ قمری، برای سرکوبی حکام و خوانین غیر مطیع قفقاز، متوجه آن سامان شد، در این تاریخ مهمترین خان متنفذ و مقتدر نواحی قفقاز، ابراهیم خلیل خان جوانشیر، رئیس قبیله اتوزایکی، حاکم قره باغ بود، که بهیچوجه بدر بار آغا محمدخان حاضر نمیشد، و هر بار برای عدم حضور خود بهانه‌هایی می‌تراشید، و آغا محمدخان هم از این موضوع بسیار خشمناک بود، تا اینکه سرانجام مجبور گردید که در همین سال، برای سرکوبی او، متوجه قره باغ گردد. پس از گذشتن

#### ۱ - Royaliste

۲ - دستگیر شدن عبدالصمد بیگ در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۵۷ در حدود تهران ذکر شده و ناسخ التواریخ در جلد اول قاجاریه صفحه ۳۷ در حدود آذربایجان و روضه الصفاء جلد نهم در حدود خمسه ( زنجان ) ذکر کرده‌اند. عبدالصمد بیگ را بعضی از مورخین عمو زاده و بعضی دیگر او را برادرزاده ابراهیم خلیل خان نوشته‌اند.

از رود ارس ، وارد قره باغ گردید ؛ از آنطرف هم ابراهیم خلیل خان ، برای مقابله با وی ، با ده هزار سوار ، از قلعه بیرون آمده ، بجنگ پرداخت ، لکن شکست خورده و باز به قلعه پناه برد . گرفتن قلعه ، برای آغا محمدخان ، قدری سخت و مستلزم تلفات زیاد و باعث معطلی میگردد ، از این جهت هنگامیکه قلعه در محاصره بود ، آغا محمد خان نامه ای بوی نوشت ، و او را باطاعت خود دعوت کرد ، ضمناً این شعر نیز در آن گنجانیده شده بود :

زمنجنیق فلک ، سنگ فتنه میبارد  
تو ابلهانه گریزی ، در آبگینه حصارا

ابراهیم خلیل خان نیز ، در ضمن جواب دادن بنامه آغا محمدخان ، این شعر را هم انوشته ، و بتوسط قاصد بنزد آقا محمدخان فرستاد :

گر نگهدار من آنست که من میدانم  
شیشه را در بغل سنگ نکه میدارد .

پس از مبادله نامه ها ، چون آغا محمدخان ، پس از اینکه نتوانست قلعه شیشه را بگیرد ، با ابراهیم خلیل خان جوانشیر ، قرار مصالحه شفاهی گذاشت و ابراهیم خلیل خان هم ، چون برادرزادگانش (محمد بیگ واسدبیگ) که در خارج قلعه منزل داشتند ، دستگیر شده بودند ، اوهم برای خاطر آنان ، از در مصالحه درآمد و قضیه بصلح انجامید . و قرار بر این شد که بعد ، در موقع مقتضی ، شخصاً بنزد آغا محمدخان آمده و نسبت بوی اظهار اطاعت نماید ؛ آغا محمد خان هم بهمین قدر قول و قرار اکتفا کرد ، و با سپاه مجهز خود ، در همین سال ، متوجه گرفتن گرجستان ، که سالها جزء ایران بود گردید و تغلیس را گرفت و گرجستان را فتح نمود ، و مانند همیشه اوقات ، طبق اصول و رویه شرقی ، پس از فتح ، سفاکی خود را ، از روی عدم ملاحظه مملکت داری و سیاستمداری ، در آنجا نیز بروز داد ، و پس از قتل و غارت بیشمار پانزده هزار نفر که بیشتر آنان زن و بچه بودند ، با خود بایران آورد ، و سپس به گنجه و از آنجا بمنان رهسپار گردید . قتل و غارت گرجستان و آوردن اسیر به همراه خود بایران ، از کارهای بسیار ناپسند و ناهنجاروی بوده که ، بیشتر اهالی قفقاز را که متمایل بایران بودند ، آنان را بواسطه این قبیل اعمال از ایران متنفر و از خود بکلی منزجر نمود ؛ و بعد بخوبی می بینیم ، که همین اعمال و سوء سیاست ، سبب شد که بعدها امراء و خوانین قفقاز ، به روسها متمایل و با آنان سازش نمودند ؛ و دولت روسیه نیز بتدریج تمام قفقاز را متصرف و خیال دست اندازی به قسمتهای دیگر نیز داشته و دارد . اما علل و جهاتیکه آغا محمد خان را برای بار دوم بسمت قفقاز کشاند بدین شرح است : هنگامیکه آغا محمد خان در خراسان بود ، و به بقایای سلسله افشاریه خاتمه داده ، و خراسان را ضمیمه سایر متصرفات خود نمود ، بخیالات دیگری نیز افتاد ، و تصمیم داشت که حدود مملکت ایران را بزمان سلاطین صفویه و نادرشاه برساند ، و آن قسمتهائیکه در جزء ایران و دارای یک نژاد و یک زبان بوده و در دوره فترت و هرج و مرج از ایران جدا شده دوباره آنها را ضمیمه ایران نماید ؛ لکن بواسطه سازش روس و انگلیس در مسائل اروپا باهم و ورود ناگهانی سپاه روس براضی قفقاز و آذربایجان ، و همچنین سازش امراء و خوانین آن نواحی یاروسیه ، نقشه آغا محمد خان بکلی بهم خورد و افکارش دگرگون

شد ، و ناگزیر گردید که فوراً از خراسان حرکت کرده برای دفاع از تجاوزات دولت روس بنواحی مزبور رهسپار گردد . آغامحمد خان از سازش و مربوط شدن امراء و خوانین قفقاز با روسیه ، بسیار خشمناک بود و مصمم بر سرکوبی و گوشمالی هر يك از آنان گردید ، بنا بر این ، با لشکری مجهز با جمعی از یزرگان و سرکردگان خود ، در اواسط ذی قعدة ۱۲۱۱ ق. عازم آذربایجان و از آنجا عازم قره باغ گردید و نظرش این بود که اول مقتدرترین و معتبرترین امراء قفقاز را ازین برده و بعد ب دیگران به پردازد . ابراهیم خلیل خان ، که از آمدن آغا محمد خان آگاه شد ، برای اینکه مانع عبور او شود ، بدستور خودش با بلاحدید روسها ، پل روی رودخانه ارس را بکلی خراب کرد و پس از آن آب رودخانه را تا جائیکه آب میگرفت و سوار میشد باراضی قره باغ انداخت ، با همه این تفاسیل ، آغا محمدخان از عزم خود منصرف نگردید ، و تصمیم خود را بهیچ وجه تغییر نداد ، و فوراً دستور داد که قایقها و مشکهایی برای عبور درست کردند ، و با وجود اینکه جمعی از لشکریانش بواسطه طغیان آب در رودخانه غرق شدند ، معذک مرد با تصمیم و با عزم و اراده آهنین عبور کرد و شیشه را گرفت ، و پیش از اینکه شیشه بتصرف آغا محمد خان درآید و بشهر وارد شود ابراهیم خلیل خان از آنجا بیرون آمده بداغستان گریخته بود . آغا محمدخان در ۱۷ ذیحجه وارد شیشه شد و در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ قمری ، یعنی پس از اینکه ۵ روز از ورود او گذشت ، شبانگاه ، بدست گماشتگان خود کشته شد . پس از کشته شدنش ، اردوئی که با خود به قره باغ برده و همچنین سپاهی که در آدینه بازار بود ، باستثنای عده کمی ، بقیه بکلی پراکنده شدند .<sup>۱</sup>

ابراهیم خلیل خان پس از واقع شدن قضیه آغا محمد خان به مقرر حکومتی خود (شیشه یا پناه آباد) بازگشت و دستور داد که نعش او را بطور امانت گذاشته در آنجا دفن نمایند تا اینکه از طرف شاه تازه برای بردن جنازه اقدام بعمل آید و برای اینکه میان او و فتحعلیشاه جانشین آغا محمدخان صلح و آشتی دائمی برقرار باشد دختر ابراهیم خلیل خان آغا بیگم مشهوره به آغا باجی ، بزوجیت شاه درآمد ، لکن فتحعلیشاه بواسطه زحماتی که ابراهیم خلیل خان به عمویش آغا محمد خان وارد آورده بود ، و باعث دوبار لشکر کشیش به قفقاز و سرانجام به کشته شدن او منتهی گردید ، و با بجهت دیگر ، از روز اول ، از دختر او خوش نیامد ، و با وجود اینکه فتحعلیشاه مردی حشری و خیلی عیاش بود ، معذک ، با او تا آخر عمر بغل خوایی ننمود و او را طلاق هم نداد و در حال انزواء در قم میزیست .<sup>۲</sup>

۱- طرز معمولی لشکر کشی ممالک مشرق زمین و تشکیلات بی اساس آن و قائم بودن تشکیلات مملکت بوجود یکنفر .

۲- پیش از آنکه آغا باجی زن دوازدهم فتحعلیشاه شود ؛ فتحعلیشاه چهار زن معقوده دیگر بهم داشت و آغا باجی در ابتداء صیغه او گردید و پس از اینکه آسیه خانم ، دختر محمدخان قاجار قویونلو ، خالوی آغا محمدخان ، و خواهر سلیمانخان اعتضاد الدوله ، و مادر ابراهیم خان ظهیرالدوله و محمد قلی میرزا ملک آرا ، در مازندران درگذشت ، آغا باجی بجای آسیه خانم بعقد دائمی فتحعلیشاه درآمد و در قم مقر دائمی خود با دم دستگاہ مفصل میزیست و سرانجام در سال ۱۲۴۸ قمری درگذشت و در همانجا بخاک سپرده شد .

ابراهیم خلیل خان در سال ۱۲۲۰ ه. ق. سیسیانوف، سردار روسی را، به شوشی راه داده و او بیهانه حفظ شوشی از تعرض لشکر ایران، ستاد لشکری ترتیب داد و در آنجا گذاشت، و خود به گنجه بازگشت. پس از کشته شدن سیسیانوف در سال ۱۲۲۰ قمری، در بادکوبه، بتوسط ابراهیم خان، پسر عم حسینقلی خان حاکم بادکوبه، عده‌ای از خوانین و امراء قفقاز از قبیل ابراهیم خلیل خان جوانشیر و سلیم خان شکی وغیره، بواسطه بی‌اطلاعی از جریان امور بخیال اینکه اگر این سردار روس کشته شد دیگر کسی نخواهد بود که مزاحم و متعرض آنان گردد، پس از جنگ روسها حتماً نجات یافته و دیگر آزاد شدند؛ بنا بر این تصورات، از سازش با روسها دست کشیدند، و دوباره مانند گذشته بطرف ایران متمایل گردیدند. ابراهیم خلیل خان پشیمانی خود را از سازش با روسها کتباً به دربار ایران اشعار داشته و ضمناً برای بیرون کردن عده‌ای افسر و سرباز روس که شوشی را اشغال کرده بودند، از دولت ایران استمداد نمود. دولت ایران در سال ۱۲۲۱ قمری جمعی از سرکردگان معتبر خود از قبیل حسینخان سردار قاجار قزوینی، اسمعیل خان دامغانی و امان‌الله خان افشار حاکم خمره را برای یاری او فرستاد. پیش از رفتن اینان فرج‌الله خان، از رؤسای بزرگ ایل شاهسون، و ابوالفتح خان، پسر ابراهیم خلیل خان، به اعانت او شتافته بودند لکن پیش از اینکه عده مزبور بشوشی برسند، جعفرقلیخان، نوه ابراهیم خلیل خان، پسر حسنخان، که با عم خود دشمنی دیرینه داشت و بعد باین فکر که، پس از از بین بردن کسان خود، به مساعدت و حمایت روسها، حتماً والی قره‌باغ خواهد شد؛ سرگرد روسی را با سیصد نفر سرباز روس برداشته شبانه بر بالین جد خود رفت، و پیرمرد را با ۳۱ نفر از اهل و عیال و بستگان را در آن شب با کمک روسها کشت. پس از کشته شدن ابراهیم خلیل خان، روسها بجای اینکه جعفرقلیخان را حاکم کنند، امور قره‌باغ را بظاهر به مهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان واگذار نمودند، و خود باستحکام قلعه شوشی و حفظ حدود و ثغور قره‌باغ پرداختند.

پس از چندی مهدیقلی خان جوانشیر، از تظاول گماشتگان روس، به ستوه آمده در سال ۱۲۳۵ قمری بتهران آمد و به ایران پناهنده گردید، و در جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ قمری) داخل ارتش ایران شده و در جبهه شوشی، مشغول به نبرد با روسها گردید و بر حسب دستور عباس میرزا نایب‌السلطنه پس از سقوط گنجه مأمور شد که ایلات قره‌باغ را به قراجه داغ (ارسباران) کوچ دهد.

ابراهیم خلیل خان سرتیپ سلماسی پسر حاج اسمعیل خان لک خوئی<sup>۲</sup> از افسران سپاه عباس میرزا نایب‌السلطنه قاجار و در جنگهای دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ قمری) داخل بوده و وجهه‌ای داشته است. در سال ۱۲۵۰ ق. که فتحعلی شاه در اصفهان درگذشت، بسیاری از فرزندان او خویشتن را بسطنت نزدیکتر و محق‌تر از برادرزاده خود محمد شاه میدانستند. یکی از آنان اسمعیل میرزا حاکم بسطام، پسر هجدهم فتحعلی‌شاه، بود که بهیچ وجه زیر بار اطاعت برادر زاده خود نرفت، و بیاری

۱- شوشی همان شیشه یا پناه آباد است.

۱- بعضی‌ها او را سلماسی و برخی دیگر خوئی ذکر کرده‌اند.



جمعی از اهالی شاهرود و بسطام و ترکمنان گرگان، بر علیه او قیام نمود. در این هنگام چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام سیاستمدار معروف ایران در رأس کار و صدراعظم محمد شاه بود؛ همچنانکه سائر شاهزادگان مخالف و مدعی سلطنت را یکی پس از دیگری مطیع نمود، اسمعیل میرزا را نیز بنوبه خود مقهور و منکوب کرد، باین معنی که لشکری با اردشیر میرزا، پسر نهم عباس میرزا نائب السلطنه و ابراهیم خلیل خان و اسکندر خان قاجار دولو، برای قلع و قمع وی، بشاهرود فرستاد و پس از مختصر جنگی اسمعیل میرزا شکست خورده گرفتار گردید، و او را تحت الحفظ بتهران روانه نمودند. پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام در سال ۱۲۵۱ قمری و روی کار آمدن حاج میرزا آقاسی بواسطه همشهری بودن با وی از دوستان و هواخواهان او گردید. حاج میرزا آقاسی، صدراعظم محمد شاه قاجار، پس از فوت یا کشته شدن محمد صادق خان گروسی کبودوند، پدر حسنعلیخان امیر نظام گروسی، حکومت و دو فوج گروس را با او واگذار کرد و نامبرده تا اواخر سلطنت محمد شاه (۱۲۶۳ قمری) یعنی مدت سه سال در این مقام باقی بود. در سال ۱۲۶۳ قمری حاج میرزا آقاسی صدراعظم او را با جمعی از پیاده و سوار برای دفع سالار روانه خراسان نمود، و با جعفرقلیخان، رئیس طائفه شادلو، متفق سالار، جنگ کرد و او را شکست داد بعد در بین راه به اردوی حمزه میرزا که به ایالت خراسان منصوب شده بود پیوست و چون سالار، قوه مقاومت نداشت، بمیان ترکمن ها رفت و حمزه میرزا جلوتر از خود ابراهیم خلیل خان را برای نظم و حفظ شهر بمشهد فرستاد و پس از اینکه حمزه میرزا در سال ۱۲۶۴ قمری وارد شهر شد او را تغییر داده و مصطفی قلی خان قره گوزلو (اعتماد السلطنه) یکی دیگر از سرکردگان ارتش را بجای او برای محافظت شهر تعیین نمود. در همین سال که میرزا تقی خان امیر نظام روی کار آمد، بواسطه کفایت شخصی او، اوضاع ایران بکلی تغییر کرد، و سالار که خیلی قوی شده بود و افکاری در سر میپروراند، و خیالاتی داشت، بکلی مضمحل، و در سال ۱۲۶۶ قمری بایک برادر و یک پسر خود اعدام گردید. در سال ۱۲۶۴ قمری که میرزا تقی خان امیر نظام بصدارت رسید، چندی بعد، چند فوج (هنگک)، به تحریک بیگانه و خودی، بر علیه امیر نظام صدراعظم شورش کرده، قصد کشتن او را داشتند، شورش خوابانده شد و امیر نظام دوباره در مقام خود مستقر گردید، و بعد جمعی از محرکین تبعید و تنبیه و مصادره گردیدند از جمله تبعید شدگان یکی هم همین ابراهیم خلیل خان صاحب ترجمه بود که، در سال ۱۲۶۵ قمری، بر حسب امر امیر کبیر، باردیبل تبعید شد.

۱- حسنخان سالار بار پسر اللهیارخان آصفالدوله.

۲- در ناسخ التواریخ نوشته شده که سالار با یک پسر و دو برادرش بحکم دولت کشته شدند و در منتظم ناصری مذکور است که سالار را با دو پسر و یک برادر سیاست و قتل رسانیدند لکن در تواریخ دیگر از قبیل روضة الصفاء هدایت و شجره نامه میرزا محمد خان قاجار دولو بیگلربیگی معروف به تاج بخش فقط سالار را با یک پسر (امیر اصلانخان) و یک برادر (محمد علیخان) که کشته شدند ذکر شده است و گفته اخیر الذکر باید درست تر از دیگران باشد.

شیخ ابراهیم زنجانی ، پسر شیخ هادی خمسه‌ای ، از فضلی زنجان  
 و از آزادیخواهان و روشنفکران بوده ، در دوره های اول ۱۳۲۴ و  
 سوم ۱۳۳۳ و چهارم ۱۳۳۹ هجری قمری مجلس شورای ملی از زنجان و در دوره دوم ۱۳۲۸ ه.ق.

## ابراهیم



شیخ ابراهیم زنجانی

از تبریز نماینده مجلس شد. در سال ۱۳۲۸ ق. که حاج شیخ فضل‌الله نوری مجتهد معروف در دادگاه انقلابی دادرسی و بعد بدار آویخته شد شیخ ابراهیم دادستان آن دادگاه بود در سال ۱۳۲۹ ق. که دولت روسیه اولتیماتوم معروف، خود را بدولت ایران داد ، شیخ ابراهیم برخلاف رای شعبه پارلمانی فرقه دموکرات که خود جزء آن بود ، رای به قبول کردن اولتیماتوم داد ؛ این امر بمقام حزبی اوخلل وارد ساخت. پس از نمایندگی دوره اول و دوم رئیس مدرسه ثروت (۱۳۲۹ ق.) ، و بعد در دوره سوم ۱۳۳۳ ق. مجدداً نماینده مجلس شورای ملی گردید و پس از انحلال دوره سوم مدتی رئیس اداره اوقات بود . نامبرده از اعضاء جمعیت فراماسون بوده و در آذر ماه ۱۳۱۳ خورشیدی در گذشت . شیخ ابراهیم با اینکه اهل مطالعه و مؤلف چند کتاب بود بینائی کامل داشت باین معنی که تا آخر عمرش که متجاوز از هشتاد سال شد بهیچ وجه احتیاج به عینک پیدا نکرد و تمام خطوط را بخوبی میخواند .

ابراهیم خان سردار قاجار دولو ، پسر جان محمد خان دولو یکی از سرداران فتحعلیشاه قاجار بوده که در سال ۱۲۱۳ قمری فتحعلیشاه

## ابراهیم

او را برای دفع جعفر قلیخان دنبلی که حسینخان برادر خود را در خوی محصور کرده بود فرستاد؛ در جنگی که میان دو طرف روی داد جعفر قلیخان سخت شکست خورده و در بین اکراد یزیدی متواری گردید . ابراهیم خان ، پس از ختم غائله جعفر قلیخان ، مامور توقف در تبریز شد و در همین سال که عباس میرزا به ولیعهدی و حکمرانی آذربایجان تعیین شد ، ابراهیم خان سردار نیز به فرماندهی لشکر آنجا برقرار گردید . در سال ۱۲۲۱ قمری که محمدعلی میرزا (دولت شاه) بسمت حکومت خوزستان - لرستان و کرمانشاه تعیین شد، او هم به سرداری آنحدود با شاهزاده بکرمان شاه رفت. نامبرده پدر محمد ناصر خان قاجار ظهیرالدوله ایشیک آقاسی وجد علیخان صفا ظهیرالدوله<sup>۱</sup> بوده است .

ابراهیم خان شادلو از خوانین و بزرگان خراسان و حاکم مقتدر نواحی اسفراین بوده و در اواخر سال ۱۲۱۰ قمری که آغا محمد

## ابراهیم

خان قاجار، موسس سلسله قاجاریه، برای ضمیمه کردن خراسان به قسمتهای دیگر ایران، همچنین گرفتن بقیه جواهرات نادری، که در نزد شاهرخ شاه بود، بسمت مشهد رهسپار گردید. هنگام ورود بحوالی مشهد چون شنید که ابراهیم خان، در تهیه علوفه و مایحتاج چهار پایان سپاه، عمداً یا سهواً، کوتاهی کرده هنگامیکه به نزد آغا محمد خان، برای اظهار اطاعت، آمد آغا محمد خان دستور داد که او را با تمام بستگان و خانواده اش بتهران تبعید نمایند و دستورش فوراً اجراء گردید<sup>۱</sup>.

**ابراهیم**  
 ابراهیم شاه برادر زاده نادر شاه و پسر دوم ابراهیم خان و برادر کهنتر علی شاه عادل شاه بوده ابراهیم خان ظهیرالدوله که در سال ۱۱۵۲ قمری، در شیروان، در جنگ بالز گنجا کشته شد، نام او را به پسرش دادند، و از آن تاریخ بیعت، معروف به ابراهیم خان گردید. موقعیکه عادل شاه بسلطنت رسید، برادر خود، ابراهیم خان را سر دارو صاحب اختیار اصفهان نموده بانجا فرستاد. سپاهیانیکه ابراهیم خان در اصفهان به همراه خود داشت، مشتمل بودند بر عده ای از افغانها و ازبکها، چه با خود از مشهد آورده بود و چه از شیراز آمده باو ملحق شده بودند، و چون نظر مخالفت با برادر داشت، برای جلب قلوب سپاهیان، از هیچ چیزی درباره آنها دریغ نمیداشت، و بواسطه محبت و ملامت زیاد، قلوب آنان را کاملاً بطرف خود جلب نمود، و پس از اطمینان از این کار، متوجه لشکریان آذربایجان، که از زمان نادر شاه، بفرماندهی امیر اصلان خان قرقلوی افشار، عمه زاده نادر شاه، بسر میبردند، پرداخت، و چون امیر اصلان خان بجهاتی از علیشاه متوهم بود رایت مخالفت برافراشت، و جمعی را با افغانه و ازبک که در اصفهان میبودند، بر سر کرمانشاه فرستاد. امیر خان عرب میش مست، پسر یاریک خان توپچی باشی، که از زمان سلطنت نادر شاه، والی کرمانشاه بود، و پس از مرگ نادر شاه، علیشاه نیز او را بدانجا فرستاده بود، پس از جنگ با لشکریان ابراهیم خان مغلوب و دستگیر شد، پس از این فتح، ابراهیم خان آهنگ آذربایجان نمود، علیشاه که متجاوز از هفت ماه بود که در مازندران اقامت داشت، از این معنی اندیشناک گشته، از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت کرد، ابراهیم خان نیز امیر اصلان خان عمه زاده پدرش را از آذربایجان احضار کرده، سپاه خود را مجهز و مستعد پیکار ساخت، و در میان زنجان و سلطانیه (سمان ارخی) تلاقی دو سپاه واقع شد، در این بین فوجی از علیشاه با وی مخالفت ورزیده، با ابراهیم خان ملحق شدند و این خود سبب شد که بقیه سپاه علیشاه، از این پیش آمد، بکلی متزلزل گشته و روحیه خود را باختند، و رشته پایداری را از دست دادند، و هر یک سر خود را گرفته، طریق هزیمت گزیدند. علیشاه با سه نفر برادر کهنتر، و معدودی از خواص خود، به طهران گریخت، و ابراهیم خان بدنبال آنان، عده ای را فرستاد، علیشاه را با برادران در طهران گرفته، علیشاه را کور ساخت. پس از این

۱- طائفه شادلو یا شادیلو از جمله اکرادی هستند، که شاه عباس بزرگ، برای جلوگیری از ترکتازی اوزبکها، چهل هزار خانوار را از کردستان کوچ داده، در حدود خراسان، در کوهستانها و دره های میان استرآباد و چناران ساکن نمود. طوایف کردی را که شاه عباس کوچانید و در خراسان ساکن نمود، عبارت بودند: از شادلو- زعفرانلو- کیوانلو و امانلو.

فتح نمایان و انجام کار علی شاه ، ابراهیم خان به همدان رفت ، و امیراصلانخان با جمعیت خود ، روانه تبریز گردید . چون امیراصلانخان ، بیش از پیش اقتدار بهم رسانده بود ، ابراهیم خان از او متوهم و نگران شده ، و برای اینکه مبادا در آتیه باعث زحمت او شود ، و مخل کارش گردد ، مصمم شد که او را فیز بهر قیمتی که شده ، دفع کند و از میان بردارد ؛ بنا بر این از همدان به آذربایجان لشکر کشید ، و در مراغه بین او و امیر اصلانخان جنگ در گرفت ، در این جنگ نیز فاتح ، و امیراصلانخان بکوهستانهای قراجه داغ (ارسباران) فرار کرد ؛ و پس از مدت کمی ، کاظم خان قراجه داغی (راجع بشرح حال کاظم خان به کلمه کاظم رجوع شود) او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان فرستاد ، او هم ویرا کشت . پس از این مقدمات و فتوحات نمایان ، که تعداد لشکریانش به صد و بیست هزار کس میرسید ، خود را سلطان ابراهیم و یا ابراهیم شاه خواند ، فقط خراسان باقی مانده بود که در حیطه تصرف او در نیامده بود ، آنجا را هم خواست ضمیمه قلمرو متصرفات خود نماید . و چون شاهرخ میرزا در مشهد امراء و بزرگان خراسان طرفدار او بودند ، ابراهیم خان ، برای اغفال آنان ، تمهیدی برانگیخت ، و چنین شهرت داد ، که من خود را در حقیقت نماینده شاهرخ میرزا میدانم ، و این کارها را برای خاطر او کرده ام ، و پادشاهی بالارث و الاستحقاق متعلق بشاهرخ میرزا میباشد ؛ و ضمنا چند نفری را هم مأمور خراسان کرد ، از آن جمله حسین بیک برادر کوچک خود را صاحب اختیار خراسان نمود ، و وعده ای از معتمدین و موثقین خود را نیز بهمراه او روانه کرد و پیغام داد ، که شاهرخ میرزا از مشهد باینجا آمده تاج سلطنت بر سر گذارد ، و منم در خدمت گذاری با او کوشا خواهم بود .

بزرگان خراسان و امراء اکراد ، پی به دسیسه او برده ، به فرستادگان او پیغام دادند که اگر حقیقتاً راست میگوید ، خودش به مشهد آمده ، تاجگذاری شاهرخ ، با حضور او در اینجا صورت گیرد . پس از حرکت و بازگشت فرستادگان او ، اکابر و امراء خراسان ، با هم اتفاق کرده ، شاهرخ میرزا را باصرار زیاد ، در تاریخ ۸ شوال سنه ۱۱۶۱ قمری ، پادشاه کردند ، و خطبه و سکه را بنام او قراردادند . ابراهیمخان چون این خبر را در تبریز شنید در ۱۷ ذی الحجه همان سال ، خود را شاه خوانده ، سکه و خطبه سلطنت بنام خود کرد ، و از آنجا با علیشاه کور و لشکر انبوه عازم گرفتن خراسان گردید . بنه و اثاث سلطنت را با علیشاه کور مقید ، به قم فرستاد و خود بعزم معارضه عازم خراسان گشت . بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان ، لشکریانش با او نفاق ورزیده بعضی نزد شاهرخ شاه و جمعی دیگر بمسقط الراس و اوطان خویش شتافتند ؛ فقط موافقین او ، افغانها بودند که از وی پشتیبانی میکردند . ابراهیم خان با این لشکر قلیل ، که با وی موافق بودند ، روانه قم شد ، بخیال اینکه آنجا برای او محفوظ مانده است ، لکن برعکس ، مستحفظین قم دربرویش بسته و ورود او را بشهر مانع شدند ؛ ابراهیمخان چون چنین دید ، حکم داد که شهر را خراب کرده و اموال مردم را غارت نمایند ؛ لشکریان او شهر را خراب و اموال اهالی را تاراج کردند . پس از این عمل ، از ترس دستگیر شدن ، در قلعه قله بر ، تحصن اختیار نمود ، اهل قلعه او را مقید کرده ، چگونگی را بدربار شاهرخی اطلاع دادند . از طرف شاهرخ شاه چند کس برای آوردن او و علیشاه مأمور گشته ،

هر دو برادر را تحویل گرفتند. ابراهیم شاه را بفرمان شاهرخی در ۱۶۲۲ ق.، در عرض راه کشته و نعشش را باعلیشاه کور بمشهد آوردند، و علیشاه را، در روز ورود، تحویل زنان حرمسرای نادری داده، آنان نیز بقصاص خون شاهزادگان، او را در جمادی الثانی ۱۶۲۲ ق. قطعه قطعه کردند. مدت کزو فر ابراهیم خان قریب بدوسال وسلطنتش ششماه بود.

**ابراهیم** حاج میرزا ابراهیم خان، صدیق الممالک شیبانی، مولف کتاب منتخب التواریخ مظفری، پسر میرزا اسداله است که تحصیلات مقدماتی را در مولد خود کاشان با تمام رسانده و در سال ۱۲۷۱ قمری که حمزه میرزا حشمت الدوله، پسر بیست و یکم عباس میرزا نائب السلطنه، بحکمرانی اصفهان انتخاب شد، وی بعنوان منشی، در دفتر خانه در اصفهان وارد خدمت تحریر شد و پس از یکسال به کاشان مراجعت نمود یکسال در کاشان اقامت کرده سپس بتهران رفت و کارمند کتابخانه واسلحه خانه سلطنتی گردید؛ و مدت دوسال در آنجا مشغول بخدمت بود. و بقیه مشاغل و مناصب وی تا سال ۱۳۱۶ قمری بدین قرار است.

مستوفی (محاسب) تلگرافخانه جدیدالتاسیس بعد با سمت استیفاء در اصفهان در دستگاه ظل السلطان مشغول بکار میشود در ۱۲۹۵ ه. ق. حاکم گلپایگان و از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵ قمری لله باشی سلطان حسین میرزا جلال الدوله، حکمران فارس، پسر اکبر وارشد ظل السلطان، از سنه ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۸ قمری پیشکار جلال الدوله حاکم یزد در ۱۳۱۶ قمری که عملی نان و ارزاق اهالی سلطان آباد عراق و کمره و گلپایگان سخت شده بود، و ملاکین آن حدود گندم ها را در انبارهای خود احتکار کرده و از فروش آنها خود داری میکردند، و علاوه بر کمیابی نان، قیمت اجناس نیز در آن ولایات رو با افزایش میرفت، صدیق الممالک از طرف دولت برای رسیدگی باین کار و حمل مازاد غله محتکرین بتهران مأمور میشود؛ کار خود را در آنجا بخوبی انجام داده مقدار گندم لازم را بتهران حمل مینماید. مضحك اینجاست، در اوقاتی که مشغول بانجام مأموریت خود در سلطان آباد بود، خود او نیز در تهران از محتکرین بوده است! روزی مأمورین دولت، بخانه او ریخته تمام گندمهای احتکار شده او را باستانی دو خروار که برای خود او باقی میگذازند، بقیه را خارج کرده میبرند و اما راجع به منتخب التواریخ مظفری تألیف او، این کتاب در حقیقت تألیف او نیست بلکه مال دیگران است که او بنام خود در سال ۱۳۲۶ قمری بچاپ رسانده، باین معنی که تا سال ۹۴۸ قمری که سال اتمام لب التواریخ تألیف یحیی بن عبداللطیف سیفی قزوینی است، عین همان کتاب است، نهایت با خیلی جزئی تغییرات عبارتی، و بقیه مندرجات منتخب التواریخ مخصوصاً شروع مربوط به وقایع زمان قاجاریه تا سال ۱۳۰۰ قمری، بیشتر از جلد سوم منتظم ناصری نقل شده، و مولف چیز تازه ای از خود ندارد

۱ - ضمناً لازم بتذکر است که در اکثر مشاغل و مناصب دولتی مخصوصاً در اوائل امر از حمایت و پشتیبانی فرخ خان امین الدوله و برادرش میرزا هاشمخان امین الدوله غفاری کلشانی پدر غلامحسین خان صاحب اختیار کاملاً برخوردار و مستفید بوده و این دو برادر از هیچگونه کمک و مساعدت نسبت بوی دریغ و مضایقه نداشته اند.

بلکه گفته‌های دیگران را بنام خود کرده است، اهمیت منتخب‌التواریخ فقط در وقایع ۲۲ ساله یعنی از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۲ قمری میباشد که از خود او بوده و در جای دیگر تا بحال دیده نشده است.

آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام خوی بوده که فتح‌علیشاه او را، در سال ۱۲۲۲ قمری، بعنوان سفارت، برای تهنیت جلوس سلطان مصطفی خان چهارم بدر بار اسلامبول فرستاد.

### ابراهیم

میرزا سید ابراهیم خان (عمیدالحکماء - عمیدالسلطنه) پسر میرسید رضی سمنانی حکیم‌باشی نظام ساکن تهران، متولد سال ۱۲۵۳ خورشیدی، تحصیلات خود را در دارالفنون تهران نمود، و پیش از مشروطیت، به لقب عمیدالحکماء ملقب و بشغل پدر مشغول، و امور زندگانی خود را از آن راه اداره میکرد. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ ق. -) از طرف اهالی سمنان وکیل گردید؛ پس از توپ بستن مجلس در ۱۳۲۶ ق.، سفری به قفقاز و روسیه کرد، و پس از فتح تهران بواسطه دوستی که با میرزا حسنخان وثوق‌الدوله داشت، پس از تغییر لقب خود از عمیدالحکماء به عمیدالسلطنه، اول رئیس دیوان محاسبات وزارت دارائی گردید و بعد بمعاونت وزارت دارائی نائل آمد، و مدت مدیدی مشغول این خدمت بود. در سال ۱۳۳۱ ق. بریاست محاکمات وزارت خارجه، در زمان وزیر خارجه بودن وثوق‌الدوله، منصوب گردید و بعد در ۱۳۳۲ ق. بریاست اداره تشخیص عایدات وزارت مالیه مأمور شد. در سال ۱۳۳۶ قمری، چند ماهی، بی‌شغل بود و بعد در همان سال بمعاونت ایالت خراسان، که احمد قوام‌السلطنه والی آنجا بود، منصوب گردید. در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۳۰۰ خ.) در کابینه اول وسوم قوام‌السلطنه بوزارت دادگستری و در کابینه دوم ۱۳۰۰ خ. و چهارم او ۱۳۰۱ خ. بوزارت تجارت و فوائد عامه تعیین و معرفی گردید. عمیدالسلطنه و برادرش ابوالقاسم انتظام‌الملک، در ایام حیات خود، از ارقام این دو برادر (حسن وثوق و احمد قوام) محسوب میشدند.

### ابراهیم

میرزا ابراهیم خان غفاری معاون‌الدوله، پسر فرخ‌خان امین‌الدوله کاشانی، متولد ۱۲۷۷ ه. ق.؛ در زمان سلطنت ناصرالدینشاه جزو عمله خلوت سلطنتی بسمت پیشخدمتی منصوب بود. این خانواده عموماً، در ابتداء امر، از اجزاء خلوت شاهان قاجار (از فتح‌علیشاه تا مظفرالدینشاه) بوده‌اند. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود (درسفر سوم ناصرالدینشاه باروپا) مینویسد: «جمعه ۱۰ محرم ۱۳۰۷: مغرب وارد تفلیس شدیم محمد ابراهیم خان پسر مرحوم امین‌الدوله بجهت دیدن دائمی خودش که محمد علی‌خان کاشی است و حالا بواسطه نوکری‌روسها صاحب يك‌کرور دولت شده از تهران آمده است.» و نیز مینویسد: «۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ قمری: از قراریکه مذکور شد بندگان همایون به معیرالممالک<sup>۱</sup> و فخرالملک<sup>۲</sup> و محمد ابراهیم خان کاشی پسر

۱- امیر دوست محمد خان.

۲- عبدالحسین خان.

مرحوم امین الدوله بجهت فرنگ ماندند و هنوز نیامدند تغییر فرمودند حکم شد مواجب و تیولت و القاب آنها ضبط شود . در سال ۱۳۰۹ قمری که حاج شیخ محسن خان معین الملک ، پس از فوت یحیی خان مشیرالدوله بجای او وزیر عدلیه و تجارت شد ، معاون الدوله را دعوت بکار کرد . یکی از مجالس (محاکم) دادگستری را بوی واگذار نمود ، و معاون الدوله رئیس مجلس ( محکمه - دادگاه ) تجارت شد در سال ۱۳۱۱ ق . بکار گذاری آذربایجان منصوب گردید ، سمت کار گذاری وی بیش از یکسال طول نکشید که در سال ۱۳۱۲ ق . به سر کنسولی تفلیس معین و روانه گردید و تا ۱۳۱۴ ق . در سمت مزبور باقی بود در این سال میرزا محمودخان رشتی مدیر الملک<sup>۱</sup> با دادن دوازده هزار تومان پیشکشی بشاه ، بجای وی ، سر کنسول تفلیس و بعد ملقب به سردار همایون نیز گردید<sup>۲</sup> .



میرزا ابراهیم غفاری معاون الدوله

معاون الدوله پس از بازگشت به تهران در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ ه . ق ؛ در سلطنت مظفرالدینشاه ، وزیر تجارت بود .

در سال ۱۳۲۱ ه . ق . بسمت نماینده سیاسی ایران ، بعنوان وزیر مختار و آژان دیپلوماتیک ، در شبه جزیره بالکان ، تعیین شده و چندسالی تا اوائل مشروطیت در بخارست پایتخت رومانی اقامت داشت . در ۲۸ ربیع - الثانی ۱۳۲۸ قمری ، که کابینه در تحت ریاست سپهدار اعظم ( محمد ولیخان ) تشکیل شد او بوزارت خارجه انتخاب گردید و نیز در سال ۱۳۲۹ ه . ق . در کابینه سپهدار وزیر پست و تلگراف بود . در سال ۱۳۳۰ قمری در کابینه نجفقلی خان مصمص السلطنه وزیر مالیه شد و در سال ۱۳۳۳ قمری در کابینه میرزا حسنخان مستوفی الممالک وزیر خارجه و نیز در همان سال ، در کابینه میرزا حسنخان مشیرالدوله ، بهمان سمت باقی ماند و پس از سقوط کابینه مشیرالدوله ، دیگر متصدی شغلی نبود و در سال ۱۳۳۶ قمری ، در سن ۶۰ سالگی ، در تهران در گذشت و چون از مریدان ملا سلطانعلی گنابادی بود در مقبره طاوس العرفاء ( حاجی محمد کاظم سعادتعلی شاه اصفهانی ) در حضرت عبدالعظیم صحن امام زاده حمزه مدفون گردید .

- ۱- مدیر الملک صاحب باغ مدیریه رشت بوده که آقا بالاخان سردار افخم ، حاکم کیلان ، در سال ۱۳۲۷ ق ، در آنجا بدست مجاهدین کشته شد .
- ۲- مدتی ، مخصوصاً در سالهای سلطنت مظفرالدینشاه ، گرفتن لقب سرداری ، مانند امیرتومانی و امیر نویانی ( سپهبدی و ارتشبدی ) خیلی مد روز شده بود . اغلب متمولین و ملاکین و منتفذین ، با دادن مبلغی پیشکشی بشاه ، لقب سرداری را با یک مضاف الیه بسیار قلبیه برای خود می گرفتند این لقب سردار همایونی هم از آن جمله بود .

**ابراهیم** ابراهیم خان قاجار ظهیرالدوله، پسر مهدیقلی خان قویونلو (متوفی ۱۱۹۸ قمری)، برادر آغامحمدخان، مؤسس سلسله قاجاریه، و پدر حاج محمدکریمخان، از اجله علماء و از پیشوایان بزرگ شیخیه، بوده است. آغامحمدخان، پس از فوت برادر، زن او را با طغش، ابراهیمخان، به باباخان برادر زاده خود (پسر حسین قلیخان) که بعدها به فتحعلیشاه معروف گردید سپرد. باباخان آن زن یعنی بیوه عم خود را بزوجیت خویش درآورد و از او سه طفل پیدا کرد. دودختر و پسری بنام محمدقلی میرزا که بملك آراء ملقب گردید<sup>۱</sup>.

بنا بر این، ابراهیمخان، ظهیرالدوله، با محمدقلی میرزا ملك آرا برادر مادری و شوهر خواهر بوده، و ابراهیمخان ظهیرالدوله، علاوه بر اینکه پسر خواننده و پسر عم فتحعلیشاه بود، شوهر همایون سلطان، مشهور به خانم خانمان، خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسن علی میرزا شجاع السلطنه نیز بوده است، و نسبت به فتحعلیشاه پسر خواننده (ریب) و پسر عم و داماد میباشد<sup>۲</sup>.

فتحعلیشاه، این پسر عم و داماد را، در سال ۱۲۱۳ قمری، با لشکری، مأمور بتوقف چمن گندمان و حراست راههای فارس و اصفهان نمود و بعد، در سال ۱۲۱۵ ق. با ده هزار سوار و پیاده بهمراه حسینخان قاجار قزوینی<sup>۳</sup> و غیره برای گرفتن سبزواری و سرکوبی الله یارخان قلیچی حاکم آن بسبزواری رفت و بعد در همین سال، فتحعلیشاه، او را، برای نظم گیلان فرستاد؛ و سپس در سال ۱۲۱۸ قمری، او را، بحکومت کرمان منصوب و روانه نمود. ظهیرالدوله بعدها ارادتی خاص به شیخ احمد احسائی پیدا کرد و در هنگام اقامت شیخ در یزد بیدار او رفت. وی در آن دیار، تا پایان عمر (۱۲۴۰ قمری) که در تهران درگذشت، مدت ۲۳ سال بحکومت کرمان باقی و برقرار بود. ظهیرالدوله، در زمان حکومتش در کرمان، با مردم نسبتاً بمسالمت و حسن سلوک رفتار میکرد، و از خود دارائی زیاد و آثار خیری مانند مسجد - حمام - بازار و آب انبار برجای گذاشت. پس از وفات چهل و یک فرزند<sup>۴</sup> از وی بماند و ابراهیمی های کرمان و جاهای دیگر از اولاد او میباشند.

**ابراهیم** حاج ابراهیمخان کلانتر، یکی از رجال باهوش - با استعداد - مدبر و با لیاقت ایران و در حد خود از نوابغ بوده، که بسلطنت سلسله ای پایان داده و سلسله دیگر را بجای آن مستقر کرد؛ و حق این است که، در این مورد، باید او را بلقب تاج بخش ملقب نمود. حاج ابراهیم کلانتر، پسر سوم حاج هاشم

۱- محمدقلی میرزا ملك آراء پسر سوم فتحعلیشاه مدت ۳۷ سال از سال ۱۲۱۴ تا فوت فتحعلیشاه در سنه ۱۲۵۰ هجری قمری حاکم مازندران بود.  
 ۲- ابراهیمخان اولین داماد فتحعلیشاه بوده است.  
 ۳- این شخص بعدها معروف شد به حسینخان سردار ایروانی.  
 ۴- ۲۱ تن دختر و ۲۰ تن پسر.



واحدالعین<sup>۱</sup> کدخدا باشی محلات حیدری خانه شیراز بوده و پدر حاج هاشم حاج محمود است که از تجار متمول و معتبر شیراز و بانی مدرسه‌ها شمیبه در شیراز میباشد که بنام پسر خود آن را ساخته است. و معروف است که نیاگانشان از یهودیان جدیدالاسلام شیراز بوده‌اند.



م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۲۴ کتاب خاطرات و خطرات، تألیف خود، در این باب مینویسد: «در دوره اخیر حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله که جدش از جدیدالاسلامهای قزوین بوده، میرزا فضل‌الله شریفی حسینی، متخلص به خاوری، در تاریخ قاجاریه، تألیف خود، مسمی به تاریخ ذوالقرنین، مینویسد: «حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله، از معارف آدمیزادگان دارالعلم شیراز است، و نسبت او را، ذکر السنه و افواه باین طریق کاشف راز، که یکی از اجداد اعلای او از دارالسلطنه قزوین، که وطن اصلی او بوده، هجرت و بدارالعلم شیراز آمده، خاطرش به آرامش در آن شهر قرین شده از خاندان حاج قوام‌الدین شیرازی معروف، مستوره‌ای بعقد ازدواج در آورده، و بمدد حرفت و صناعت<sup>۲</sup> مداری باندازه میکرده، اولاد او نسلا بعد نسل، بسبب آن مستوره، خود را منسوب به حاجی قوام‌الدین دانسته، هنگامیکه لشکریان جعفر خان زند، در سال ۱۱۹۹ قمری، در قم و کاشان، از لشکر آغامحمدخان شکست خورد، جعفر خان در اصفهان بود، و از ترس اینکه مبادا گرفتار شود، بسمت شیراز فرار کرد<sup>۳</sup> و حاج ابراهیم نیز بهمراه وی بود و میرزا محمد

حاج ابراهیم خان کلانتر اعتمادالدوله

کلانتر شیراز در اصفهان ماند، آغامحمدخان قاجار پس از ورود با اصفهان با اجازه خروج و مسافرت نداد و با خود بتهران برد و در سال ۱۲۰۰ قمری، پس از بازگشت با اصفهان، در همین سال در گذشت. پس از مرگ کلانتر، جعفرخان منصب کلانتری شیراز را بجای

۱- شهرت حاج هاشم بواحدالعین برای این بوده است که نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ه. ق.، آخرین سال سلطنت خود، عمال - ضباط و کلانتران فارس را، به کرمان، نزد خود خواست و به محض ورود آنان را از هر دو چشم کور کرد، لکن حاج هاشم را بوساطت میرزا محمدحسین شریفی، صاحب اختیار، فقط از یک چشم نابینا نمود.

۲- گویا زرگری.

۳- رستم صولت .... عجیب و غریبی بوده است ۱

ابراهیم داد و در دوره سلطنت او و پسرش ، لطفعلی خان ، را تق و فاتق امور بود و حتی بوزارت نیز رسید . با اینکه به لطفعلیخان خبر داده بودند که حاج ابراهیم باطنا با او همراه نیست و از او هراسناک است با این حال ، لطف علی خان ، در سال ۱۲۰۵ قمری ، در سفر کرمان ، که برای گرفتن شهر مزبور و دفع سید ابوالحسن خان کهکی والی کرمان ( جد آقاخانها ) رفته بود ، خسروخان ، برادر خردسال خویش را ، بقائم مقامی خود معین نمود و حاج ابراهیم را هم ، علاوه بر مقام کلانتری ، بوزارت او گماشت و نظم شهر را نیز با او سپرد . در این سفر چون وسائل خیانت او به مخدومش کاملاً فراهم نبود ، دست از پا خطا ننمود ، لکن در این اوقات ، پنهانی ، با آغا محمدخان ارتباط پیدا کرد . مکاتبات ، و پیغامهای شفاهی ، میان آنان ، مبادله میکردید ، و در سفر جنگی اصفهان که لطفعلی خان برای گرفتن آن شهر عازم شده بود ، حاج ابراهیم را ، با همان سمت سابق ، بوزارت برادرش منصوب و خود عازم اصفهان شد . دسائس و نقشه حاج ابراهیم ، برای برانداختن لطف علی خان و انقراض سلسله زندیه ، در این بار کامل شده بود ، حاج ابراهیم با برادران و خویشان خود ، که در اردوی لطفعلی خان از رؤساء و سرکردگان اردو بودند ، قرار بر این گذاشته بود ، که بمحض اینکه رؤسای زندیه را در شیراز دستگیر کردم ، بشما اطلاع داده ، شما هم لطفعلی خان را در آنجا زنده دستگیر نموده و یا او را بقتل رسانید . پس از حرکت لطفعلی خان بطرف اصفهان ، روزی حاج ابراهیم ، که از طرف او همه کاره شیراز و طرف اعتماد خوانین زندیه بود ، از آنان برای مشاوره در امری ، بمنزل خود دعوت نمود ، آنان نیز ، بی خبر از همه جا ، با کمال سادگی ، دعوت او را قبول کرده و بدون اسلحه بمنزل او رفتند ، او هم ، با نقشه قبلی ، که عده ای را مسلح و در کمین نگهداشته بود ، بیک اشاره او ، عده مسلح ، تمام رؤساء و خوانین زندیه ( مهمانان ) را دستگیر و توقیف نمودند ، و این خبر را فوراً باردوی لطفعلی خان به برادران خود ( عبدالرحیم خان و محمد علیخان )<sup>۱</sup> اطلاع داد ، آنان نیز ، باقرار و مدار قبلی ، در اردو شورش بر پا کرده در حالیکه قبلاً سپاهیان اردو از اطراف او پراکنده شده بودند بطرف چادر لطفعلیخان حمله ور شدند لطفعلیخان از این عمل ، که هیچ انتظار آنرا نداشت ، بسیار تعجب کرد و با سرعت برق ، بطرف اصطبل دوید و سوار اسب بی زین و برگ شده بطرف شیراز فرار نمود و چون از جریان کار بی اطلاع بود ، پیش خود چنین خیال میکرد ، که شهر شیراز بدست مأمورین او محفوظ مانده است ، اما بمحض اینکه به قصبه ابرج رسید ، از توطئه مسبوق شده بحاجی پیغام داد و از عمل او بسیار تعجب نمود ، لکن حاجی ، به پیغام آور و فرستاده او جواب داد ، که من از اراده تو کاملاً مسبوق بودم ، و جز این کار چاره ای نداشتم ، و آرزوی گرفتن شیراز را از سر بیرون کن که بهیچ وجه نائل نخواهی شد . لطفعلی خان ، از این پیغام حاجی ، سخت خشمناک شده ، برای گرفتن شیراز حمله کرد ، لکن حاج ابراهیم ، عده ای از سپاهیان

۱- عبدالرحیم خان ، در این سفر از مهمترین سرکردگان و بلکه همه کاره اردوی لطفعلی خان بود ، و باوجود اینکه از حاج ابراهیم برادر خود چند سالی بزرگتر بود ، کاملاً از برادر کوچک خویش اطاعت داشت .

او را ، بوسائل مختلف ، بداخل شیراز کشانیده، آنان را نیز خلع سلاح نمود. لطفعلی خان، چون چنین دید ، از گرفتن شیراز مأیوس شده ، در سال ۱۲۰۶ قمری ، منزهماً بطرف بوشهر عازم گردید . حاج ابراهیم ، برای تعقیب او، عده‌ای را فرستاد ، و این عده کاری از پیش نبردند و لطفعلی خان خود را به بوشهر و از آنجا به بندر ریگ رسانید . حاج ابراهیم ، از ترس جان خود ، و برای اینکه مبادا لطفعلی خان دوباره برگشته او را از میان بردارد ، سپاهی مشتمل بر سه هزار سوار و پیاده برای مقابله با او فرستاد ، و بتدریج عده سپاه مزبور به پنجهزار نفر رسید ، و ضمناً تمام امرآ و حکام اطراف را برعلیه او برانگیخت . در تنگستان ، لشکر حاجی و لشکر لطفعلی خان ، بهم نزدیک شدند ، با اینکه لشکر لطفعلی خان بیش از هزار نفر نبود ، چنان شکستی به لشکر طرف وارد کرد که حاکم بوشهر فراری و فرمانده لشکر به کازرون پناهنده شد ، و مآوقع را بحاجی ابراهیم اطلاع داد ، و حاجی از این شکست ، بسیار نگران گردید ، پیشکش فراوانی ، از جمله سه هزار مادیان از رمه خاندان زند ، با نامه تضرع آمیزی ، به نزد آغا محمد خان فرستاد و پیاداش آن ، از طرف آغامحمدخان ، لقب خانی و سمت بیگلربیگی ( استانداری ) فارس یافت و خان قاجار ، میرزا رضاقلی نوائی ، منشی الممالک را ، برای تحویل گرفتن اثاث خاندان زند بشیراز روانه نمود ؛ و ضمناً به باباخان ( فتحعلیشاه آینده ) ، که در شاه‌رضا ( قمشه ) بود ، دستور داد که بحاج ابراهیم کمک لشکری کند . باباخان ، بنا بر فرمان عم خود ، چهار هزار سوار در اختیار حاج ابراهیم خان گذاشت و با سپاهیان خود حاجی بالغ بر هفت هزار نفر شد و بچنگ شاهزاده جوان زند فرستاده شدند ؛ ولی این عده هم ، در نزدیکی کازرون ، شکست خوردند و فرمانده آن سپاه ، رضاقلیخان برادر حاج علیقلیخان کازرونی ، بچنگ لطفعلی خان افتاد و بفرمان او کور گردید و دوهزار نفر از آنان نیز اسیر و گرفتار شدند . پس از این شکست ، و تارومار شدن لشکر ، بر نگرانی حاج ابراهیم بیش از پیش افزوده شد ، و مجدداً قاصدی ، بهمرآ نامهای ، نزد آغامحمدخان فرستاد و موکداً درخواست نمود ، که شخصاً خودش ، با سپاهی مجهز ، برای دفع لطفعلی خان عازم شیراز گردد ؛ آقامحمدخان هم ، بنا بر این درخواست ، در بهار ۱۲۰۶ ق ؛ با لشکری مجهز ، بسمت شیراز حرکت کرد . سرجان ملکم ، نماینده سیاسی فرمانفرمای هندوستان ، که دوسفر (درسال ۱۸۰۰ م = ۱۲۱۵ ق . و ۱۸۱۰ م = ۱۲۲۵ ق )<sup>۱</sup> برای انجام مقاصد سیاسی ، دولت انگلستان ، بایران آمده ، و در هر دو بار ، در پیشرفت نیات خود ، بواسطه دادن رشوه زیاد ، بشاه وسایر زمامداران ، کاملاً موفق گردید . در کتاب تاریخ ایران تألیف خود درباره حاج ابراهیم و پدرش حاج‌هاشم چنین گوید : « حاج ابراهیم پسر حاج‌هاشم نام یکی از کدخدایان معتبر شیراز است که ، در اواخر عمر ، هاشم ، بجهت

۱- سرجان ملکم ، سه سفر ، در سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ میلادی ، برابر با سالهای ۱۲۱۵ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۵ هجری قمری ، بایران آمده در سفر دوم ( ۱۸۰۸ م ) فقط تا بوشهر بیشتر نیامد ، و چون نفوذ فرانسویها ، در دربار ایران ، در این ایام ، رو بافزایش بود ، از آمدن بتهران منصرف گردیده و دوباره از بوشهر به هندوستان مراجعت نمود .

کبر سن و فرط شیخوخیت ، از چشم نابینا گشته ، از کار افتاده و عیالی زیاد و معاشی کم از وی باز ماند . و نیز راجع به بدگمان بودن لطفعلی خان و حاج ابراهیم از یکدیگر چنین گوید : « لطفعلی خان ، در حینیکه اردویش در شرف حرکت بوده ، فرمان داد تا حاج ابراهیم ، پسر بزرگ خود ، میرزا محمد را ، که هنوز سنی نداشت و قابل خدمت نبود ، ملتزم رکاب سازد ؛ از این حرکت حاج ابراهیم را ، اگر هم قبل از این ، شکی بود مرتفع شد و یقین کرد که بعد از این ، از لطفعلی خان ، امید خیری نیست لهذا جزم کرد که خیالی را ، که چنین مینماید مدتی در خاطر داشته ، انجام داده شهر را با آغا محمد خان بسپارد . در صحبتها ئیکه ، مابین مؤلف او راق و حاجی ابراهیم ، در این باب ، اتفاق افتاد همیشه حاجی میگفت که ، یکی از مقاصد کلی وی از این حرکت ، استخلاص ملک بود از صدمات جنگها ئیکه متصل بر سر سلطنت برپا میشد و هیچکس هم ، بغیر از معدودی از سپاهیان دزد و دغل ، باک نداشت از اینکه زندگی بر تخت باشد یا قجری ؛ لکن همه طالب بودند که ایران بزرگ و قوی و آرام باشد . سپس خود می افزاید : « شاید حاج ابراهیم خیال میکرده است ، که از این خیانت ، فقط کاریکه باید بشود زودتر میشود ولایت هم ، از مشاق و مناعبی که ، از جنگهای دو خانواده ، بر سر پادشاهی ، متصور است مصون خواهد بود . اما هیچ شک نیست که مقصود اصلی او حفظ جان خود بوده ، زیرا که ، بهیچ وجه و ثوقی به لطفعلی خان نداشته ، و میدانسته که ، دشمنان بسیاری دارد ، که علی الاتصال ، در فکر استیصال وی هستند و از حرکات لطفعلی خان هم معلوم کرده بود که سخنانیکه اعدای او در حقش گفته اند چنانکه باید رسوخ کرده است بنا بر این بخیال استخلاص و حفظ خود افتاده خدمت آغا محمد خان را مایه حمایت خود دانسته و بالاخره بر مقصود فائز آمده اما به غدر و کفران منسوب گشت ، آغا محمد خان در سال ۱۲۰۹ قمری او را صدراعظم خویش نمود و به تقلید زمان سلاطین صفویه ملقب به اعتمادالدوله گردید . و پیش از اینکه حاج ابراهیم خان شیرازی صدراعظم شود ، وزارت آغا محمد خان را ، میرزا شفیع مازندرانی ، که اصلا اصفهانی بوده ، عهده دار بود . در سفر دویم آغا محمد خان و لشکر کشیش بنواحی قفقاز ( ۱۲۱۱ ه . ق . ) حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله نیز به همراه وی بود . هنگامیکه خواست ، برای گرفتن قراباغ و دستگیر کردن ابراهیم خان جوانشیر ، از رود ارس بگذرد عده کمی ( در حدود هفت هشت هزار نفر سوار و پیاده ) از سپاهیان را ، به همراه خویش برد و شهر شیشه ، حاکم نشین قراباغ ، را گرفت و بقیه سپاه را ، در سمت راست رودخانه ارس ، در آدینه بازار گذاشت و پس از کشته شدن ناگهانیش اردوئیکه به همراه وی بود ، در شیشه ، بکلی پراکنده شدند و اهالی قراباغ بقیه اردو را غارت کردند ؛ و اردوئی هم که ، این طرف رودخانه ارس ، زیر نظر حسینقلی خان قاجار ( برادر فتحعلیشاه ) و سلیمانخان قاجار اعتضادالدوله و حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله بود ، آنها نیز ، بکلی متفرق گردیدند . و از تمام آن سپاه فقط

۱ - برای اطلاع بیشتری ، از عاقبت کار لطفعلی خان زند ، به کلمه لطفعلی رجوع شود .

۲ - سیستم معمولی لشکر کشی ممالک مشرق زمین .

تفنگچیان فارسی و مازندرانی را اعتمادالدوله ، با خود برداشته ، با تدابیر صائبه خویش ، از راه اردبیل و زنجان به تهران آورد. حاج ابراهیم کلانتر ، در زمان سلطنت آغامحمدخان قاجار ، صدراعظم نبود ، بلکه عنوان وزارت داشته و چون آغامحمدخان وزیر دیگری غیر از او نداشته ، از این جهت همه او را صدراعظم آغامحمدخان فرض کرده اند لکن میرزا فضل‌اله شریفی حسینی ، سابق‌الذکر ، که از رجال درباری فتحعلیشاه بوده ، در کتاب تاریخ ذوالقرنین ، بصدارت و وزارت او تصریح کرده و در این باره چنین نویسد : « جناب میرزا شفیع وزیر ، برای اینکه آغا محمدخان را آسوده خاطر سازد ، و حاجی در شیراز مطلق‌العنان نماید ، بشاه پیشنهاد کرده ، که پایتخت خوانده شود ، و صدارت باو واگذار گردد ، و چنین هم کرده اند که شرح آن درازاست ، بکوتاهی اینکه ، پس از چهارسال وزارت و خدمت باقامحمدخان و چهارسال صدارت در آغاز دوره فتحعلی‌شاه ، چون برادران و پسرانش ، هر يك در شهرستانی ، حکمران بوده اند ، برحسب امراعلی ، چنین تدبیر کردند که در روزی معین ، حاجی و متعلقانش هر جا هستند اسیر بند و گرفتارکنند قهر خاقان ظفرمندگردند . کسان معتمد به اطراف ولایات فرستادند ، و در روز غره شهرذی حجه ۱۲۱۵ ( قمری ) ، حاجی و کسانش را زنجیر سیاست برپا نهادند ؛ اوضاعی که سالیان دراز چیده بودند در يك روز برچیده شد ، و بنیاد شوکتی که ، چون بنای شوکت آل بر مک ، سر بر فلک کشیده بود در لمحهای بقعرسک رسید . فاعتبروا یا اولی‌البصار ! و نیز مینویسد : « حاجی و بستگانش چندی در قزوین و محال طالقان بسر میبردند تا پس از وفات او هر يك بیدیاری روی کردند .<sup>۱</sup> و آنها که زنده مانده بودند ، پس از چندی ، از ظهور مرحمت شاهنشاهی بمراتب عالیہ رسیده<sup>۲</sup> برامثال واقران مباهات نمودند . مرحوم محمود محمود که از مورخین محقق و متتبع قرن اخیر و دارای مطالعات عمیق در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، و از دوستان نگارنده بود ، در جلد اول صفحه ۹۰ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، تالیف خود ، راجع به عاقبت و خاتمه کار اعتمادالدوله شیرازی چنین گوید :

« حاجی میرزا ابراهیم خان صدراعظم ایران را ، در غره ذیحجه ۱۲۱۵ هجری قمری ، در تهران ماخوذ ، هردو چشم او را برکنندند ، و زبانش را بریدند ، و او را زبون ساختند ، و مغلولاً با زن و فرزندش ، بقزوین فرستادند و از آنجا بجهان دیگرش فرستادند . از همه فرزندان و کسان حاجی فقط دونفر از فرزندان او ، چون طفل بودند ، برآن دورحتم شد و از مرگ نجات یافتند یکی علیرضا<sup>۳</sup> بعدها معتمد حرم<sup>۴</sup> فتحعلیشاه شد مردی نیک سیرت و خیر بوده قناتی که درسرچشمه ، بنام قنات حاج علیرضا ، آفتابی میشود . از موقوفات او است و دیگری میرزا علی اکبر ، ملقب بقوام‌الملک ، و از مردان معروف دوره فتحعلیشاه است<sup>۵</sup> .

۱- نی دیار مرگ .

۲- اشاره است به حاجی میرزا علی رضا خواجه و حاج میرزا علی اکبر قوام‌الملک .

۳- او را اخته کردند .

۴- رئیس خواجهگان .

۵- این دو کودک توام متولد سال ۱۲۰۳ قمری بوده اند .

پس از اینکه فتحعلیشاه، در سال ۱۲۱۲ ه. ق.، بسطنت رسید، حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله را، هماتوریکه در زمان آغا محمد خان وزارت و اختیارات داشت، کماکان در کار سابقش، با سمت صدراعظمی، مستقر نمود و مقامش، از زمان پیش، خیلی بالاتر قرار گرفت و تا او در سرکار بود، کارها جریان خوبی داشت. صدارت اعتماد الدوله، در دوره سلطنت آقا محمد خان و فتحعلیشاه قاجار، رویهم رفته، هفت سال واندی، از سال ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۵ قمری طول کشید و در سال اخیر، بواسطه توطئه‌ای که، از طرف بیگانه و خودی، بر علیه او ترتیب داده شده بود ظاهر قضیه باین طریق بود که، دشمنان او بیگانه یا خودی، مهر اسمش را بوسیله‌ای بدست آوردند و چند نامه از طرف اعتماد الدوله بمخالفین فتحعلیشاه نوشتند و دستورهای در نامه‌ها مبنی بر مخالفت بهر يك از آنان داده و مهر او را بر پای نامه‌های مزبور زده بودند بعد آن چند کاغذ را، مخالفین اعتماد الدوله، بمنوان اینکه آنها را بوسائلی بدست آورده‌ایم به فتحعلیشاه نشان دادند و باو گفتند که حاج ابراهیم خیالات سوئی نسبت بمقام سلطنت، چنین و چنان، دارد و خلاصه اینکه در صدد است که تو را از سلطنت خلع کرده و دیگری را، مثلا حسینقلی خان برادرت را، بجای تو پادشاه کند و با وسایلی که در دست دارد برایش همه جور امکان دارد. دسیسه کاران و توطئه‌کنندگان نقشه‌های خود را طوری ترتیب داده بودند که کاملاً باور فتحعلیشاه شد این بود که بفوریت در صدد نابودی اعتماد الدوله و بستگان او بر آمد.

پس از کور کردن، زبان بریدن و بقزوین و طالقان تبعید کردن و سرانجام او را کشتن فتحعلیشاه بجای او، میرزا محمد شفیع بند پشی مازندرانی، اصفهانی‌الاصل را، که ارتباط با بیگانگان داشت، بوزارت خود، بمنوان وزیر اعظم، برگزید و صدارتش بیست سال تمام طول کشید. میرزا شفیع در این مدت بیست سال صدارت خویش مانند اکثر صدراعظمها و وزراء و زمامداران این مملکت، تمول زیادی پیدا کرد و یکدختر هم بیش نداشت و همایون میرزا، متخلص به‌حشمت، پسر شانزدهم فتحعلیشاه، که در یکزمانی کرج هم متعلق باو بود، او را بزوجیت خود در آورد و آن تمول کذائی میرزا شفیع در حقیقت بوی رسید. میرزا حسن، طبیب فسائی، در فارسنامه ناصری، تالیف خود، راجع به اعتماد الدوله مینویسد: «در غره ذیحجه ۱۲۱۵ حاجی را در پیشگاه سلطنت باز داشتند و از کردار او بخشم بازپرسی فرمودند و نوشتجات پا به مهر او را براونمودند، جناب حاجی چندانکه تبری نمود که مرا از نوشتجات و مهر خبری نیست، بلکه این کید و دسیسه را اهل حقد و حسد کرده‌اند مفید نیفتاد، تا هر دو چشم جهان بینش را کنند و زبانی را که چنین وقت، بجای عجز و لابه، بر زبان خویش زبانه کش بود قطع نمودند. پس آن جناب را بازن و بچه در قزوین و سپس در طالقان منزل دادند و در آنجا بجهان دیگرش فرستادند و برادران، فرزندان و بستگانش هم در غره همین ماه هر یک در شهری که بود یا فارغ از رنج دنیائی و یا گرفتار درد نابینائی گردید،»

محمود محمود در تاریخ یاد شده خود درباره این مرد در صفحه ۸۸ چنین مینویسد:  
«حاج میرزا ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی، فرزند حاج هاشم قزوینی، و اولین صدر

اعظم سلسله قاجار است که ، باقا محمدخان و فتحعلیشاه هر دو خدمت کرده است و در عهد این دو پادشاه قاجار مقام صدارت داشته؛ مردی مال اندیش و با تدبیر بوده ، فتوحات آقا محمد خان و موفقیت‌های او مرهون رای و تدابیر سیاسی ماهرانه این مرد است . تا حال قدر و منزلت این مرد خدمتگذار ایران مجهول مانده و حال آنکه اشخاص محقق و بی‌غرض باید بیشتر در احوال این مرد سیاستمدار و با تدبیر تحقیق کنند و حق خدمات او را بایران ادا نمایند . حاجی اولین شخصی است که گرفتار چنگال بیرحم سیاست خارجی گردید . گناه غیر قابل عفو این مرد نامی آن بود که مانع گردید ، فتحعلیشاه پیشنهاد های مهدی علی خان بهادر جنگ ، فرستاده فرمانفرمای هندوستان را عملی کند یعنی مانع شده ، شاه ایران به افغانستان ، لشکر کشیده آن قسمت از قلمرو ایران را ویران سازد و امیران روزکابل را از امارت خلع کند . این گله را سال بعد سرجان ملکم از صدر اعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شد شهریار ایران انتقام شیعه‌های افغانستان را از افغان‌نهای سنی بکشد صدر اعظم جواب میدهد سیاست از مذهب جدا است ؛ صلاح نبود ایران برای یک چنین کار کوچکی یک قسمت از مملکت خود را ویران کند و سکنه آنرا قتل عام نماید ؛ از این جواب ، سرجان ملکم ، صدر اعظم ایران را شناخت و بافکار او آشنا شد .»

مؤلف تاریخ عضدی راجع به حاجی ابراهیم چنین نویسد : « میرزا بزرگ قائم مقام محرر اعتماد الدوله بوده از این معلوم میشود که چه درجه و مرتبه بزرگی داشته ، وقتی یکی از مقربان حضرت خاقان عرض کرده بود که مطلبی مجرمانه میخواهم بعرض رسانم ، شاهنشاه فرموده بودند بگو عرض کرده بود وزیر بپتزاز حاجی ابراهیم خان نمیشد . کسی بهتر از او خدمت نمیکرد چرا مستوجب عزل شد؟ فرمودند : حاجی ابراهیم خان صدر اعظم ، خوب وزیری بود ، اما برای سلطنت آقا محمد شاه ، مثل او صدر اعظمی ، برای سلطنت من فرع زیاده بر اصل بود: این سرانتنگ بود و مرد بزرگ.»

میرزا ابراهیم مستوفی معتمد السلطنه پسر میرزا محمد قوام الدوله  
**ابراهیم** آشتیانی و پدر حسن وثوق (وثوق الدوله) و احمد قوام (قوام السلطنه) و شوهر خواهر میرزا علی خان امین الدوله بوده و پس از فوت مادر وثوق الدوله و قوام السلطنه با ، سلطنت خانم ، دختر بدیع‌الملک میرزا عماد الدوله ، ازدواج نمود . در زمانیکه پدرش ، قوام الدوله ، سمت وزارت محاسبات (وزارت دارائی) را داشت میرزا ابراهیم هم از مستوفیان دفتر استیفاء (کارمند و محاسب وزارت دارائی) بود در سال ۱۳۰۴ هـ . ق . بلقب معتمد السلطنه ملقب گردید و مدتها ( از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۹ هـ . ق . ) مستوفی (محاسب) آذربایجان بود . در این سال ، میرزا عباس خان قوام الدوله و یحیی خان مشیر الدوله ، در نظر داشتند که او را از استیفاء آذربایجان معزول کرده و بجایش حاج میرزا عبدالله خان علاء‌الملک برادر مشیر الدوله ، را بسمت مزبور تعیین نمایند . معتمد السلطنه چاره و گشایش کار خود را را منحصر در این دید که با امین السلطان پناه ببرد امین السلطان هم ، روی جوانمردی که داشت ، مانع تغییر روی گردید و مانند سابق بشغل استیفاء آذربایجان باقی و برقرار ماند . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد : « سه شنبه ۱۸ ذیقعد

۱۳۰۴: میرزا ابراهیم بجهت این منزل امین السلطان آمده بود که قوام الدوله و مشیرالدوله خواسته بودند او را از استیفای آذربایجان معزول کنند و علاء الملک را مستوفی آذربایجان نمایند او هم پناه بامین السلطان آورده بود کارش هم درست شد.

در سال ۱۳۰۹ ق. جزء وزراء دربار اعظم (مجلس شورای دولتی) شده بود شغل استیفاء خویش را به پسر بزرگ خود، میرزا حسنخان (وثوق الدوله)، واگذار کرد. نامبرده از این تاریخ (محاسب) آذربایجان شد و سمتش تا اوائل مشروطیت که در دوره اول از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید ادامه داشت. در سال ۱۳۱۸ ه. ق. که ملک منصور میرزا شعاع السلطنه پسر دویم مظفرالدینشاه استاندار فارس شد معتمد السلطنه بوزارت و پیشکاری او و میرزا احمدخان دبیر حضور (قوام السلطنه) بریاست دفتر استانداری معین شدند.

میرزا ابراهیم خان منشی زاده، فرزند کریم بیگ یا کریمخان منشی اوف

### ابراهیم

ایروانی، از افسران قزاقخانه بود؛ و در سال ۱۳۰۷ قمری که ناصر-

الدینشاه از سفر سوم خود از اروپا باز میگشت کریم بیگ منشی اوف پدر منشی زاده درخواست تابعیت و مهاجرت بایران را مینماید و شاه هم با درخواست وی موافقت میکند. چون جد منشی زاده میرزا محمد منشی بوده از این جهت خانواده اش در ایروان معروف بمنشی اوف



میرزا ابراهیم خان منشی زاده

میشوند و پس از اینکه بایران مهاجرت کرده به تابعیت ایران درمیآیند و کلمه منشی اوف را به منشی زاده تبدیل مینمایند. کریم بیگ در اواسط همین سال (۱۳۰۷ ه. ق.) باتفاق ابراهیم فرزند ۱۱ ساله خود وارد تهران شده و در قزاقخانه مانند سایر مهاجرین مشغول بخدمت میشود؛ و پس از وی میرزا ابراهیم خان پسرش نیز داخل خدمت قزاقخانه شده و پدر و پسر در مدت خدمت خود همیشه از رفتار افسران روسی ناراضی بوده و بر علیه آنها کوشش داشته اند. روسها پی بر رفتار منشی زاده برده و سرانجام نامبرده، در کمال ناراضیتی، در اوائل سال ۱۳۲۵ قمری، به همراه رفیق خود سرتیب اسدالله خان ابوالفتح زاده از خدمت قزاقخانه کناره میکنند و به مشروطه خواهان میپیوندند. پس از استقرار مشروطیت منشی زاده وارد خدمات کشوری شده و سمتهای گوناگونی از قبیل ریاست شهربانی شیراز (۱۳۲۸- قمری) ریاست تحدید تریاک یزد و کرمان

ریاست دارائی غار و فشافویه را چندی عهده دار بوده و سپس در سال ۱۳۳۲ قمری رئیس دارائی



خوار و فیروز کوه میشود. هنگام تصدی وی، بمشاغل مزبوره، ترتیبات خلاف انتظاری مشاهده میکند و از اوضاع اداری و اجتماعی خیلی ناراضی و متاثر بوده و در کابینه اول حسن وثوق (وثوق الدوله) و وزارت دارائی حسن مشار (مشارالملک)<sup>۱</sup> منشی زاده را بکلی از کار برکنار میکنند و بطوریکه خودش در بازپرسی با صراحت میگوید: «هنگامیکه کابینه وثوق الدوله تشکیل یافت و من از وزارت مالیه رانده شدم، تمام اقدامات من، در مورد ترمیم این اجحافات و احقاق حق خودم بجائی نرسید و بلااثر مانده، سرانجام، برای انتقامجویی از خائنین به مملکت، در سال ۱۳۳۴ ق.، برابر با ۱۲۹۵ خورشیدی کمیته مجازات را باتفاق اسدالله خان ابوالفتح زاده<sup>۲</sup> و محمد نظرخان مشکوة الممالک<sup>۳</sup> تشکیل داد و البته موسس و گرداننده کمیته خود منشی زاده بوده و دیگران تابع نظری و بدستور او عمل میکردند. پس از تشکیل کمیته اولین اقدام آن ازین بردن خائنین به مملکت و انگلوفیلها (هوا خواهان انگلیس) بود و در مدت عملیات خود که در حدود ده ماه طول کشید دست بکشتار این عده زدند. میرزا اسمعیل خان مدیر انبار غله (ربیع الثانی ۱۳۳۵ قمری)،<sup>۴</sup> عبدالحمید خان ثقی متین السلطنه، مدیر روزنامه عصر جدید (رجب ۱۳۳۵ قمری)، میرزا محسن مجتهد (شعبان ۱۳۳۵ قمری)، منتخب الدوله خزانه دار (شعبان ۱۳۳۵ قمری و ضمناً کریم دواتگر و میرزا احمد خان صفا را هم کشتند چون اشخاص ناباب در میان افراد کمیته داخل شدند، برای سود پرستی و اعمال غرض، نفاق ایجاد شد و سرانجام حاج زمان خان بهادر السلطنه، یکی از افراد کمیته، از ترس جان خود، که از کمیته خوفناک شده بود، که مبادا او را نیز بکشند، با گرفتن تامین از دولت، تمام اسرار کمیته مجازات را افشاء نمود.<sup>۵</sup>

در کابینه میرزا محمد علیخان علاء السلطنه، در تاریخ ۲۲ تیر ۱۲۹۶ خورشیدی،

۱- ۱۳۳۴ قمری برابر با ۱۲۹۵ خورشیدی.

۲- به نام ابوالفتح زاده مراجعه شود.

۳- محمد نظرخان مشکوة الممالک پسر عباسقلیخان مشکوة الممالک سابق، بعداً اعتماد- نظام، مترجم دردستگاه کمران میرزا نائب السلطنه بوده محمد نظر خان تا سال ۱۳۲۶ قمری در جزء مستخدمین دستگاه کمران میرزا بود و با عوالم مشروطیت و مشروطه خواهان چندان ارتباطی نداشت در حدود سال ۱۳۲۷ قمری بمناسبت دوستی با ابوالفتح زاده و منشی زاده که این دو نفر در جزء مشروطه طلبان بودند مشکوة الممالک هم کم کم جزء مشروطه خواهان گردید. در سال ۱۳۲۹ قمری که مرنارد بلژیکی خزانه دار شد بنا به دوستی و سفارش این دو نفر که جزو کارمندان خزانه داری بودند رئیس اجراء مالیه تهران گردید و تا اواخر ۱۳۳۴ قمری در خزانه داری مستخدم بود و در اواخر این سال که کمیته مجازات تشکیل یافت و کارهایی هم کرد هنگام دستگیر کردن اعضاء کمیته مجازات محمد نظرخان درمازندران بود او را هم در آنجا دستگیر کرده بتهران آوردند و زندانی گردید

۴- میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله پسر میرزا ابوالحسن خان بانگی پسر میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی مؤلف کتاب تاریخ حقایق الاخبار بوده است.

۵- بهادر السلطنه در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در بانه کردستان بدست طائفه گورک و مامش

تمام اعضاء کمیته مجازات دستگیر و پس از ۹ ماه زندانی کشیدن در کابینه نجفقلیخان مصمص السلطنه بختیاری (۱۲۹۲ خورشیدی) آزاد شدند لکن بمحض اینکه وثوق الدوله در همین سال (۲۹ شوال ۱۳۳۶ ق. ه. برابر با ۱۵ مرداد ۱۲۹۲ خورشیدی) بمساعدت و حمایت انگلیسها، روی کار آمد و نخست وزیر بلکه دست نشانده و نوکر آنان شد تمام اعضاء کمیته مجازات را، باستثنای مشکوة المعالک که در مازندران بود؛ دستگیر نمود. رشیدالسلطان و حسین الله را بدار آویخت منشی زاده و ابوالفتح زاده را ظاهراً بکلات تبعید نمود لکن در راه، میان سمنان و دامغان، در ۲۵ ذیقعده همین سال دستورداد که ژاندارم های نگهبان آنان هر دو نفر را بوضع فجیعی تیرباران نمودند.

**ابراهیم** ابراهیم خان هزاره از خوافین خراسان و از روسای بزرگ طائفه هزاره بوده که در سال ۱۲۲۹ قمری فیروزالدین میرزا حاکم هرات را وادار بگرفتن غوریان نمود فیروزالدین میرزا نیز اغواء شده پسر و وزیر خود را بالشکری، برای تسخیر غوریان فرستاد، و محمد خان، و محمد خان، پسر اسحق خان قرائی، حاکم غوریان را محصور نمود؛ محمد خان که چنین دید کامران میرزا، حاکم قندهار پسر شاه محمود، را وادار نمود که، برای سرکوبی عمومی خود، بهرات آمده و پس از آمدن دیگران نیز او را یاری خواهند کرد. کامران به طمع اینکه، پس از گرفتن هرات، مشهد را نیز تسخیر خواهد کرد به سمت هرات رهسپار گردید.

فیروزالدین، بواسطه آمدن کامران، ترسیده از کرده خود پشیمان و سپاه خود را از اطراف غوریان برداشت، و از محمد ولی میرزا والی خراسان استمداد نمود. اسمعیل خان دامغانی سردار خراسان (فرمانده لشکر) به یاری اوشتافت و در نزدیکی هرات اردوی خود را مستقر نمود و بعد بچنگ کامران رفت. کامران میرزا، چون خود را مرد مبارزمیدان اوندید، بدون جنگ کردن، بطرف قندهار بازگشت و اسمعیل خان سردار پس از انجام کارها و نظم و نسق دادن بآن صفحات بمشهد مراجعت نمود. ابراهیم خان، در سال ۱۲۳۰ قمری، باتفاق حاجی آقا خان، وزیر حاجی فیروزالدین میرزا، حکمران هرات، بتهران آمد و از تعذیبات شاه محمود که نسبت به برادر اعیانی خود فیروزالدین روا میداشت شکایت کردند و از دولت راجع به رفع مزاحمت او یاری خواستند.

میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه مأمور رسیدگی بکار فیروزالدین میرزاشده و روانه هرات گردید و چون ابراهیم خان، بواسطه عملیات سوء او در سال گذشته، که فیروزالدین میرزا را بر علیه دولت ایران، تحریض کرده بود، قرار شد که در تهران بماند و بجای او دیگری، از روساء طائفه هزاره، بنام آزادخان پسر محمد خان هزاره، بریاست طائفه مزبور تعیین و برقرار گردید.

ابراهیم خان چندی در تهران بود و بعد بوسائلی یعنی دادن رشوه بزمامداران وقت مرخص گردید. در سال ۱۲۳۳ قمری که فتح خان، وزیر شاه محمود، با سی هزار سوار

برای گرفتن مشهد و یا بخیال خود تسخیر خراسان و ایران از هرات حرکت نمود در این هنگام ابراهیم خان نیز بوی پیوست و یکی از سرکردگان اردوی او بشمار میآمد. پس از گلوله خوردن فتح خان و تارومار شدن لشکریان او ابراهیم خان نیز متواری و مصدر کاری نبود و اوقات خود را به بطالت میگذراند تا اینکه عباس میرزا نائب السلطنه در اواسط سال ۱۲۴۸ قمری سرخس را گرفت و پس از آن به محمودآباد تربت جام که در تصرف محمدخان قرائی بود رفت و تمام جاهائیکه در تصرف او بود متصرف شد و محمد خان و برادرانش را دستگیر نموده بمشهد فرستاد حکومت جام و باخرز را دوباره با ابراهیم خان داد و حکومت تربت حیدریه و آن نواحی را بسهرا بخان گرجی واگذار نمود و چون از ابراهیم خان یکی دوبار خیانت دیده شده بود زمام اختیار کار را با ابراهیم خان هزاره را نیز احتیاطاً بدست او داد.

حاج ابوالحسن خان اردلان فخر الملک پسر رضا قلی خان والی کردستان و طوبی خانم دختر عباس میرزا نائب السلطنه که در سال

### ابوالحسن

۱۲۷۹ هجری قمری، در تهران، متولد شده، ابتداء از غلام بچگان و بعد از پیشخدمتان ناصرالدین شاه بود، و سپس در زمره درباریان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه درآمد. در سال ۱۳۰۶ ه. ق. به همراه ناصرالدین شاه با اروپا رفت و در مراجعت (۱۳۰۷) ملقب به فخر الملک شد. لقب فخر الملکی ابتداء متعلق به عبدالحسین خان معروف به کفری پسر محمد حسنخان ابروانی (خان باباخان سردار) بود و چون راجع به بدی اوضاع، و بی ترتیبی کارها، و عدم توجه شاه با اصلاحات امور، حرفهائی میزد و صحبت هائی مینمود؛ تنقیدات و بد گوئیهایش بگوش ناصرالدین شاه رسید؛ شاه برای توهین و تخفیف وی لقب فخر الملکی را از او گرفته به ابوالحسن خان داد. محمدحسن خان اعتماد السلطنه در یادداشهای روزانه خطی خود راجع بوی مینویسد: «شنبه ۱۱ صفر ۱۳۰۵ ق: دیشب، در سفره، بجهت شاه، که روزانه میخواندم سلطان عثمانی، چنانچه رسم آنها



ابوالحسن خان اردلان فخر الملک

۱- هزاره ها آریائی نژاد و ایرانی هستند و چون مانند سائر افراد ایرانی تا کنون آموزش و پرورش درستی ندیده و از اصل و نژاد خود اطلاعی ندارند و از طرفی هم در فروع مذهب در طریقه اهل تسنن بوده از این جهت با اهل تسنن بیش از اهل تشیع مایلند و بهمین مناسبت و نیز بواسطه تعدی مامورین دولت بیشتر آنان بتدریج با فغانستان مهاجرت کرده و در قلعه نو ساکن شده اند،

است ، اول سال عرب که اول سال هجری است نوروز میگیرند ، بدون جشن و ساز ، همینقدر اعیان مملکت به تهنیت میایند ، قبله عالم به ابوالحسنخان ، که پدر بر پدر حرام زاده هستند ، فرمودند اگر سلطان عثمانی اول محرم را عید نمیگرفت این همه کارش مغشوش نبود ؛ اما این فرمایش را در وقتی میفرمود که ، بسلامتی وجود مبارک ، بطری بردوا گنار سفره بود ، انشاءاله هزار سال بنوشند ، این مطلب دخل به عقیده خوب شاه ندارد . و نیز مینویسد : «جمعه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۷ : از قراریکه مذکور شد ، بندگان همایون ، به



حاج آقا پسر حاج آقا اسمعیل و برادر میرزا  
علینقی حکیم الممالک و آقا رضا خان  
اقبال السلطنه

معبر الممالک<sup>۲</sup> و فخر المملک و محمد ابراهیم  
خان<sup>۳</sup> کاشی پسر مرحوم امین الدوله<sup>۴</sup> بجهت  
فرنگ مانده و هنوز نیامدند تغییر فرمودند  
حکم شد مواجب و تیولات و القاب آنها ضبط  
شود. ابوالحسن خان دویت اشرفی بتوسط  
آغامحمد خان خواجه<sup>۵</sup> پیشکش داده و لقب  
فخر المملکی گرفت . و باز مینویسد : « ۲۰  
رمضان ۱۳۰۷ قمری : واقعه امروز این  
بوده که مشق مبارک بدست فخر المملک می افتد  
با نهایت اغراق تمجید میکند . یکدفعه از  
بالای چنار صدائی بلند میشود آنهم بنای  
تعریف را میگذارد ، که اسباب وحشت حضار  
میشود ، که کیست از بالای چنار حرف  
میزند ، معلوم میشود حاجی آقا برادر  
حکیم الممالک است به بالای چنار رفته بود  
آنجا یادگار بنویسد از آنجا میشود ، حضرات  
تمجید خط مبارک را میکنند ، نخواستہ بود  
از آنها در این مورد عقب بیفتد از بالای چنار  
تعریف کرده بود و خیلی مضحک شده بود .»

فخر المملک در سال ۱۳۱۲ ه. ق. رئیس فوج عرب و عجم بسطام شد. در سال ۱۳۱۴ حاکم همدان  
و در سال ۱۳۱۶ ه. ق. بحکومت عراق ( اراک ) منصوب گردید . در سال ۱۳۱۹ با منصب  
امیر تومانی ریاست ایل و سواره دویرون خمه بعده وی وا گذارشد. در سال ۱۳۲۱ ه. ق. وزیر  
تجار یا وزیر تجات گردید و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در سن ۶۶ سالگی در تهران در گذشت.

۱- Bordeaux ۲- امیر دوست محمد خان . ۳- معاون الدوله . ۴- فرخ خان .  
۵- آغا محمد خان خواجه ای بوده کوتوله ( قصیر القامه ) و در نزد ناصرالدینشاه خیلی  
مقرب و هروقت که ناصرالدینشاه راه می افتاد اوهم در پشت سرش حرکت میکرد . محمد  
خان دوخواهر نیز مانند خودش کوتوله داشته که آنها هم باعتبار وی در دربار می پلکیدند . یکی  
از آنان با شخصی که بوی علاقه داشته و عشق میورزیده بطور مشروع یا نا مشروع مجامعت میکنند  
کوتوله آبتن میشود و هنگام وضع حمل سرزا میرود و تلف میگردد .

حاج سید ابوالحسن اصفهانی ، از علمای روحانی و از مراجع تقلید شیعه اثنی عشریه و اصلاً از سادات موسوی بهبهانی بوده ، و در سال

### ابوالحسن



حاج سید ابوالحسن اصفهانی

هزار و دویست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) هجری قمری، در قریه مدیسیه لنجان اصفهان تولد یافته، تحصیلات اولیه خود را، در اصفهان، در مدرسه نمیآورد، با انجام رساند و از محضر ابوالمعالی کرباسی<sup>۱</sup> استفاده کرده سپس به نجف رفته و در آنجا مجتهد جامع الشرائط شد نامبرده از اجله شاگردان مرحومین آخوند ملا محمد کاظم خراسانی هروی و میرزا محمد تقی شیرازی بشمار میرفته است. رساله علمیه آن مرحوم موسوم است به صراط النجات. وفاتش در روز دوشنبه نهم ذی الحجه هزار و سیصد و شصت و پنج قمری برابر با سیزدهم آبان ماه هزار و سیصد و بیست و پنج خورشیدی، در کاظمین عراق، در سن ۸۸ سالگی اتفاق افتاد؛ و چون در زمان حیاتش، در میان علمای شیعه، کسی نبود که مرجعیت تام داشته باشد و او تنها مرجع مسلم بود، از این جهت شهرت و اهمیت زیادی پیدا کرد.

### ابوالحسن

حاج ابوالحسن اصفهانی معمار باشی، ملقب به صنیع الملك، در حدود سال ۱۲۴۵ قمری متولد، و در سال ۱۳۰۵ قمری در گذشت. پس از اینکه محمد ابراهیم خان معمار باشی، دائمی کامران میرزا نایب السلطنه، وزیر نظام و حاکم تهران شد؛ سمت معمار باشیگری سلطنتی در سال ۱۳۰۰ قمری بحاج ابوالحسن محول گردید و بعد، در سال ۱۳۰۳ قمری، ترقی کرده اداره بنا خانه، که جزء ادارات امین-السلطان بود، بوی واگذار شد. و بواسطه داشتن این سمت خیلی متمول گردید و دختر خود، ربابه نام، را بزنی ناصرالدینشاه داد. ناصرالدینشاه، برخلاف همیشه، که از جماعت زنان، مخصوصاً زنهای جوان، خوشش میآمد؛ بمحض دیدنش از او خوشش نیامد فوراً او را مطلقه نمود، و پس از اینکه بخانه پدر برگشت، رقباء او و مردم بیعار و بیکار، اشعار رکیک و مستهجنی، برای این دختر بیچاره، ساخته و مردم در ملاء عام و مطربها در مجالس میخواندند. از آثار خیریه حاج ابوالحسن معمار بنای مسجد و مدرسه محکم و عالی است در تهران نزدیک امامزاده یحیی. پس از مرگش ناصرالدینشاه خواست که اموال او را تصاحب کند فقط به نقدینه

۱ - میرزا محمد، معروف به میرزا ابوالمعالی، متوفی ۱۳۱۵ ه. ق. کوچکترین فرزند حاج محمد ابراهیم کرباسی خراسانی هروی، از علمای بزرگ عالم تشیع (متوفی ۱۲۶۱ قمری) بوده است.

او، در خمره هائی که در خانه اش چال کرده بود، دست یافت و بان قانع شد.  
محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های (خطی) روزانه خود راجع باو چنین مینویسد: «دوشنبه ۱۹ رجب ۱۳۰۵: حاج ابوالحسن صنیع‌الملک که در ابتداء تفویض باغات بمن چهارده سال قبل فقط بنائی بود بواسطه من متجاوز از پنجاه هزار تومان مداخل کرد و کم کم معمار باشی و صنیع‌الملک شد فی الواقع معمار قابلی بود دیشب در سن شصت سالگی تقریباً بمرض حصه در گذشت دولت طمع به پول اودارند خانه او را مهر کردند. و نیز مینویسد: «یکشنبه دهم شعبان ۱۳۰۵ قمری: شنیدم از اموال حاجی ابوالحسن معمار باشی چهل و پنج هزار تومان (به پول امروزی متجاوز از ده میلیون ریال) <sup>۲</sup> بجهت شاه آوردند خدا عالم است که قسمت امین‌السلطان چقدر بوده است.»

حاج میرزا ابوالحسن خان ایلچی <sup>۳</sup> پسر میرزا محمد علی، از اهالی توابع اصفهان، و خواهرزاده حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله شیرازی،

### ابوالحسن

صدر اعظم آغا محمد خان و فتح علیشاه بوده و پدرش، در عهد کریم خان و کیل، به سر رشته داری سپاه مامور بود. حاجی میرزا ابوالحسن خان بواسطه بستگی به اعتمادالدوله، در زمان



میرزا ابوالحسن خان ایلچی

صدارت او، مدتی حاکم شوشتر بود و بعد از گرفتاری و کشته شدن صدر اعظم و بستگانش به هندوستان رفته و در حیدرآباد دکن توقف نمود، و در سلك ندمای نظام حیدرآباد درآمد، و در باره وی حقوقی هم برقرار گردید، سپس بایران بازگشت و در شیراز به منصب یساولی حسینعلی میرزا فرمانفرما تعیین شد؛ و چون شغلش زیاد آبرومند و مهم نبود چیزی نگذشت که از آن شغل کناره کرده به اصفهان نزد حاجی محمد حسینخان امین‌الدوله اصفهانی، که داماد حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و شوهر دختردائی او بود، آمد و بوسیله امین‌الدوله ترقی کرد و ثروتی بهم زد، و همینکه، در سال ۱۸۰۹ میلادی برابر با ۱۲۲۴ قمری، فتحعلیشاه مصمم بفرستادن

۱- شاه .  
۲- مظنه لیره در سال ۱۳۰۵ ه. ق. ۳۴ ریال بوده و اکنون در بازار ۷۸۰ ریال ارزش دارد بنا بر این ۴۵ هزار تومان به پول امروز میشود ۱۰۳۲۳۳۰۰ ریال .  
۳- این کلمه ترکی است و به رسول و فرستاده پادشاه به نزد پادشاه دیگر اطلاق میشد و در زمان سلاطین صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه تا زمان سلطنت مظفرالدینشاه نیز استعمال این کلمه معمول بود و نمایندگان سیاسی ایران که خارج فرستاده میشدند و یا به نمایندگان دول خارجی که بایران اعزام میگرددند گفته میشد پس در این مورد ایلچی نماینده سیاسی - وزیر مختار و سفیر است و ایلچی کبیر سفیر کبیر بوده است .

سفیری بدر بارانگلستان گردید، اورا باین سمت برگزید و جیمس موریر، نایب سفارت انگلیس، نیز بهمراه وی بود و پس از نه ماه توقف در لندن با تفاق سرگوراوزلی<sup>۱</sup> که بجای سرهارفورد جونس<sup>۲</sup> بوزیر مختاری انگلستان در تهران تعیین شده بود بایران بازگشت و جیمس موریر<sup>۳</sup> (نویسنده کتاب حاجی بابا) نیز بهمراه وی بود. مدت مسافرت، از لندن تا تهران، شانزده ماه طول کشید، و علت تاخیر برای این بود که کشتی آنها راه را گم کرده و به برزیل، در امریکای جنوبی، رفت و هفت ماه تمام، در روی آب و در دریا سرگردان بودند. در این سفر است که میرزا ابوالحسن خان، نماینده دولت کاملاً با انگلیسها سازش کرده و در حقیقت نوکر و موظف آنان شده و آشکارا برای او، سالی هزاروپانصد تومان، مستمری تعیین کردند و قرار شد که کمپانی هندوستان، همه ساله، با و پردازد<sup>۴</sup> و این موضوع، در صفحه ۱۱۱، تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ در شرح سلطنت و جهانگیری<sup>۵</sup> فتحعلیشاه قاجار سریجا چنین ذکر شده: «سالی یک هزاروپانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسنخان برقرار کردند که از دولت کمپانی هندوستان ما خود دارد». میرزا ابوالحسن خان، از سال ۱۲۲۴ تا ۱۲۶۲ قمری، سال فوتش، و در چند سالی هم که وزیر خارجه بود، مبلغ مزبور را از دولت انگلستان (کمپانی هندوستان) دریافت میداشت و علاوه بر این مستمری مبالغ دیگر هم بمنابین مختلف باو داده شده بود که در بانکهای کمپانی هندوستان بامانت گذاشته بود، که بعد از مرگش، از میان رفت، و بورائش عاید و واصل نگردید. مضحک اینجاست که سرگوراوزلی هنگامیکه به حضور شاه رفت، با تبانی قبلی، از میرزا ابوالحسن خان و خدمات صادقانه او، خیلی تعریف و تمجید کرد؛ و فتحعلیشاه هم موضوع را بریش بسیار بلند خود گرفت و باورش شد و گفتههای سفیر را تصدیق نمود و بنا بگفته موریر، در کتاب سفرنامه تالیف خود، پس از اینکه سفیر تعریفات خود را تمام کرد، فتحعلیشاه روی خود را به میرزا ابوالحسن خان کرده بوی چنین خطاب نمود: «آفرین آفرین! ابوالحسن، تو روی مرا در مملکت بیگانه سفید کردی من هم روی تو را سفید خواهم کرد، تو از نجیب ترین خانوادههای مملکت من هستی، بحول الهی، من تو را بمقامهای بلند اجداد تو خواهم رسانید؛ در این هنگام میرزا ابوالحسن خان برای سپاسگزاری بخاک افتاد بطوریکه پیشانی او بخاک میرسید، میرزا ابوالحسن خان در ۲۵ جمادی الثانیه سال ۱۲۲۹ قمری<sup>۵</sup> برای تغییراتی در عهدنامه گلستان و تجدید قطردر مواد آن و سپس بامضاء رسانیدن معاهده مزبور با تحف و هدایای بسیار، سفارت فوق العاده، مامور دربار روسیه شد. چون سرگوراوزلی، کارهاییکه مامور و موظف بود که باید در ایران انجام بدهد، بخوبی برای دولت متبوع خود، انجام داد و کارها تمام شده بود بانگلستان احضار شد او هم دوماء پیش از حرکت میرزا ابوالحسن خان به پترزبورگ<sup>۶</sup> رفت و از آنجا

۱- Sir Gore Ouseley

۲- Sir Harford Jones

۳- James Morier

۴- در حدود ۱۶۰ سال پیش پول خیلی زیادی بوده است.

۵- ۱۸۱۴ میلادی. ۶- لنینگراد کنونی.

به لندن بهسپار گردید میرزا ابوالحسن خان هم ، بدون گرفتن کمترین نتیجه‌ای از مسافرت خویش پس از سه سال و کسری اقامت در سن پترزبورگ دست از پا درازتر بتهران بازگشت و مانند همیشه بر سر ایران کلاه گذاشته شد و معاهده گلستان بدون کمترین جرح و تعدیل و تجدید نظری در مواد آن بقوت خود باقی ماند .

در این سفر یکنفر انگلیسی ، بنام ویلیامن ، بسمت معلمی خود ، استخدام کرده بود ، که در فارسی ربط کاملی داشت ، و او را نیز به همراه خود به روسیه برد .

در سال ۱۲۳۳ ق. مجدداً ، بسمت سفارت ، مأمور لندن شد . نامبرده در ضمن عهده‌دار

بودن سفارت انگلستان سفارت عثمانی - اطیش و فرانسه را نیز عهده دار بود و پس از سه سال اقامت در ممالک اروپا ، که بیشترش در انگلستان بود ، در سال ۱۲۳۶ ق. ۲ به ایران بازگشت .

در سال ۱۲۴۰ قمری بوزارت امور خارجه تعیین گردید و این اولین بار است ، که در

تاریخ جدید ایران ، نامی از وزیر دول خارجه و وزارت بی این عنوان برده میشود . مضحک‌تر

این جا است ، که این شخص ، با وجود زرد و بند های خارجی خود و استفاده از بیگانگان ،

با پولهای حلال خود ، هم مکه رفته حاجی شده و هم مسجدی در تهران بنا نموده است . در

قضیه کشته شدن گریبایدوف<sup>۲</sup> ، سفیر روس ، در سن ۳۴ سالگی ، با سی و هفت تن از کارمندان

سفارت ، در سوم شعبان ۱۲۴۴ قمری (برابر با ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ میلادی) ، ابتداء عباس

میرزا مائل بود که میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ، برای عذر خواهی ، بدر بار روس

برود ؛ لکن او بهانه هائی آورد ، و معاذیری تراشید ، و دلائلی چید ، و باین مسافرت چندان

تمایلی نداشت ؛ بعد محمد میرزا (محمد شاه) را ، برای این کار ، در نظر گرفتند آنهم بجهاتی ،

از فرستادنش ، منصرف گردیدند ؛ تا اینکه خسرو میرزا ، پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه ،

باهیاتی ، با تحف و هدایا ، در شوال ۱۲۴۴ قمری ، بدر بار روس اعزام شد و در این کار موفقیتی

نصیب دولت ایران گردید .

میرزا ابوالحسن یا سید ابوالحسن خان بیگلریگی معروف به سید

### ابوالحسن

کهنکی ، بطوریکه بعضی از مورخین اظهار نظر کرده‌اند میگویند که

وی از اعقاب نزار که بچند واسطه به اسمعیل بن امام جعفر صادق (ع) میرسد و بعضی دیگر

عقیده‌شان بر این است که سید ابوالحسن خان و اعقاب وی از اولاد حسن صباح معروف و یا

جانشین او ، کیا بزرگ امید ، میباشد . در هر صورت ائمه اسمعیلی خود را از سادات حسینی

دانسته و پیروانشان آنان را امام برحق و پیشوای خود میدانند و بر هر یک از پیروان واجب

است که خمس اموال خود را بامام بدهند و از همین لحاظ است که آقاخان‌ها از بسیاری دارائی

در شمار متمولین طراز اول دنیا محسوب میشوند .

سادات اسمعیلی ابتداء در انجمن قم و مجلات متوطن بوده‌اند<sup>۴</sup> و چون جوهریکه ، از

بابت خمس از اسمعیلی‌های هندوستان ، بایران میرسید ، در میان راه ، بواسطه نبودن امنیت ،

۱- ۱۸۱۷ میلادی . ۲- ۱۸۲۰ میلادی . ۳- A. S. Griboïedov

۴- بنا بگفته احمد علیخان وزیر کرمانی مؤلف تاریخ کرمان .



بتاریخ و یغمای غارتگران میرفت و چیزی عاید پیشوایان نمیگردید ، از این جهت اینان ، در اواخر سلطنت نادرشاه ، محل خود را تغییر داده ، و بشهر بابک کرمان ، که نزدیک به بندرعباس ، و اسمعیلی های هندوستان بامام خود دسترسی داشتند ، نقل مکان کردند ؛ و در مدت اقامت خود ، در آن نواحی ، املاک فراوان برای خود تحصیل نمودند . سید ابوالحسن خان در زمان سلطنت کریم خان و کیل ، و برادرش صادقخان زند ، و همچنین جعفر خان و لطفعلی خان زند ، که حاکم کرمان بوده از حکام بسیار مقتدر و متنفذ بود و بواسطه بذل و بخشش زیادی که داشت تاجائیکه بیشتر اوقات درآمد سالیانه خود را خرج میکرد و بمصرف میرساند ؛ مردم از وی اطاعت و تمکین داشتند . سپهر ، مؤلف ناسخ التواریخ ، در صفحه ۱۵۷ تاریخ قاجاریه ، مینویسد : « در مدت دولت زندیه سید ابوالحسنخان حکومت کرمان داشت و چون عزل شد در محلات که از مجال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان ، زکوة خود را بحضرت اومی آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند به آب دریامی افکندند ، و چنان می پنداشتند ، که به دست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که ، در حضرت امام حی ، مدتی معین مجاور باشند و طی مسافت کزده در اراضی محلات ، و هر جا که امام را مسکن باشد ، حاضر میشدند و بجاروب کشی و دیگر کارها میپرداختند ، و آن قسمی که راجع بعزل او است در سایر تواریخ که سید ابوالحسنخان از طرف زندیه معزول و در محلات نشیمن گرفته باشد ، چنین چیزی دیده نشده است .

در اواخر حکومتش بواسطه پیشرفت آغا محمد خان قاجار و سلطه اش در بسیاری از قسمتهای مملکت باین مناسبت سید ابوالحسن خان بیگلربیگی نیز هواخواه او شد . در سال ۱۲۰۵ قمری که لطفعلی خان از شیراز برای تسخیر کرمان عازم آن شهر شد ابوالحسن خان جدا مانع ورود او بشهر گردید و لطفعلی خان با هر قدر کوشش نتوانست که شهر کرمان را بتصرف خود درآورد و سرانجام از گرفتن آن منصرف گردید و مأیوسانه بشیراز بازگشت . تا سال ۱۲۰۶ قمری که سید ابوالحسنخان کهگی بیگلربیگی کرمان در قید حیات بود در این باب برای لطف علی خان موفقیتی حاصل نگردید و بعد که بیگلربیگی در این سال درگذشت کرمان در سال ۱۲۰۸ قمری ، بتصرف لطفعلی خان درآمد .

سید ابوالحسن خان ، جد اعلای آقاخان ها بوده ، که بعداً حسن علی شاه ، آقا خان اول ، بکلی از ایران مهاجرت کرده و از سال ۱۲۵۷ قمری در هندوستان مقیم شد و در تحت حمایت انگلستان درآمد . و محمد شاه ، آقاخان سوم ، از عمال مهم انگلستان ، و در زمره متمولین درجه یک دنیا محسوب میگردد .

میرزا ابوالحسن خان پیرنیا معاضدا لسلطنه پسر میرزا محمد باقر نائینی ،  
و برادر زاده میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم زمان سلطنت

ابوالحسن

۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۵۴ در گذشتش در سال ۱۲۰۷ قمری و در صفحه ۳۵۲ تاریخ کرمان ، تألیف احمد علیخان وزیر کرمانی ، در سال ۱۲۰۶ قمری ، باین عبارت ذکر شده : « در این سنه که هزار و دو بیست و شش بود ، سید مؤتمن ابوالحسن بیگلربیگی (استاندار) کرمان بجنان شتافت » .  
۲- نام حسنعلیشاه را محمد حسن شاه هم ذکر کرده اند .

مظفرالدینشاه ، بوسیله عموی خود وارد خدمت وزارت خارجه شد و در حدود سال ۱۳۱۹ هـ. ق. بسمت ریاست دفتر سر کنسولی تفلیس و قفقاز معین و عنوانش این بود: «مدیر تحریرات فارسی



و دفتر ثبت و ضبط ، در سال ۱۳۲۲ ق. بسمت کار پردازی ( کنسولی ) ایران در بادکوبه منصوب گردید<sup>۱</sup> و این زمان مصادف شد با جنگ شدید ارمنی و مسلمانان ، و بواسطه حمایت از بعضی از ارمنیها و مسلمانان بعنوان تبعه دولت ایران ، از این راه ، ثروت زیادی اندوخته کرد ، (کارا کثر مامورین دولت) و در اوائل مشروطیت بتهران آمد ، و جزو مشروطه طلبان فعال بشماره میآمد ؛ در موقع توپ بستن مجلس شورای ملی ، در جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق. با اروپا سفر کرده ، و در لندن ، باتفاق سید حسن تقی زاده ، کمیته ای تشکیل داد و بعد از فتح تهران ، در ۱۳۲۷ ق. ، بتهران آمد و در دوره دوم<sup>۲</sup> از گیلان و کیل مجلس شورای ملی گردید و در سه کابینه نجفقلی خان صمصام - السلطنه بختیاری ، در سالهای ۱۳۲۹ قمری<sup>۳</sup> ، بوزارت پست و تلگراف منصوب شد ، و در حدود سال ۱۳۳۲ ق. بحکومت یزد تعیین گردید

میرزا ابوالحسن خان پیرنیا معاضد السلطنه و پس از یکسال و اندی بتهران مراجعت کرد؛ و در محرم ۱۳۳۴ قمری که اغلب مشروطه طلبان از تهران بخیال حمله روسها بتهران و تصور حرکت احمد شاه بقم مهاجرت کردند او هم بقم آمد و از آنجا بنائین رفت و هنگامیکه نماینده مجلس بود<sup>۴</sup> در ضمن یکی از نطق هایش در مجلس کلمه درست العمل را اداء کرده بود و کلاه و دیگران برایش دست گرفته بودند . در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ خورشیدی در کابینه رضاخان سردار سپه وزیر دادگستری بود .

### ابوالحسن

حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی ، مشیر الملک ثانی ، در سال ۱۲۲۶ هجری ق. متولد ، و در سال ۱۲۶۲ ق. ۵. وزیر فارس شد ؛ و در این شغل ، مدت سی سال ، کمال قدرت و استعداد را داشت ؛ مرد بسیار زرنگ و باهوشی بوده است و لاء فارس ، طوعا یا کرها ، آلت دست او بودند تا آنکه ، در ۱۲۹۳ ق. ، حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ، که بعد از یحیی خان معتمدالملک والی فارس شد ، بشیراز آمد ،

۱- تا اوائل مشروطیت قنسول را کار پرداز می گفتند.

۲- از ذیقعد ۱۳۲۷ تا ذیحجه ۱۳۲۹ هـ. ق

۳- ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ خورشیدی.

۴- در دوره پنچ و هشت از نائین نماینده مجلس بود.

۵- پس از فوت پدرش میرزا محمد علی مشیرالملک.

به تحريك و تطميع ميرزا علي محمد خان قوام الملك ، يگانه رقيبش ، او را معزول كرد ، و بچوب بست ، و چند ماهي هم زنداني نمود .

مشير الملك پس از پرداخت مبالغ زيادي پول به معتمد الدوله ، از زندان رهائي يافت ، و بيمكه مشرف شد و پس از مراجعت ، همواره بسرپرستي املاك خود مشغول بود . در سال ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ هجري قمری که ملا محمد علي حجت ، از زعمای بزرگ فرقه بابيه ، با دوهزار نفر از ميريدانش ، در زنجان ، بر عليه دولت وقت قيام کرد ؛ و پس از ۹ ماه جنگهاي سخت ، بين سپاه دولت و بابيان ، بالاخره دولت بر آنان غلبه کرد و فايق گرديد و حجت و ميريدانش در جنگ کشته شدند و بابيهها نيز از آنحدود بکلي قلع و قمع گرديدند . خانواده حجت را بتهران آورده و از اين جا به شيراز تبعيد نمودند . پس از چندي مشير الملك بايکي از دختران او ازدواج کرد و ميرزا حسين پسر حجت را هم مستخدم خود نمود . از آثار خيريه او بنای مسجد عالي است در شيراز بنام مسجد مشير الملك . حاج ميرزا ابوالحسن خان مشير الملك ، در سال ۱۳۰۳ ق . ، در سن ۷۷ سالگی ، در شيراز ، درگذشت .

ميرزا ابوالحسن طباطبائي زواره‌ای نائيني ، متخلص به جلوه ، از سادات مون اردستان ، حکيم معروف و عارف وارسته گوشه گير ،

ابوالحسن



ميرزا ابوالحسن جلوه      ميرزا عداالوها بخان آصف الدوله شيرازی

پسر ميرزا سيد محمد ، متخلص بمفلهر ، و پسر عموی سيد حسن مجمر شاعر بوده و در سال هزار و دوويست و سي و هشت (۱۲۳۸) قمری در احمدآباد کجرات متولد شده و در ششم ذيقعدة

از سال هزار و سیصد و چهارده قمری در تهران در گذشت و در گورستان ابن بابویه ( شهرری ) بخاک سپرده شد و بعد میرزا احمدخان بدر ، نصیرالدوله ، و شاهزاده سلطان حسین میرزای نیرالدوله مقبره‌ای مشتمل بر یک اطاق و یک ایوان آجری برای وی در آنجا ساختند مرحوم جلوه دیوان اشعاری دارد بفارسی که بچاپ رسیده است. میرزای جلوه سالها در مدرسه دارالشفاء تهران ، روبروی جلوخان مسجد شاه ،<sup>۱</sup> دو حجره تو در تو داشت اولی محل درس و دومی کتابخانه و محل استراحت و اطاق خواب او بود ؛ و چون مدرسه مزبور موقوفه نداشت ، وی سرو صدا بود ، آن جا را برای سکونت خود انتخاب کرده بود . زندگانی میرزای جلوه از عایدات املاک وقفی اجدادی میگذشت ، و بقدر کفایت معیشت آبرومندانه ، درآمد داشت خصوصیات اخلاقی او : خیلی کم مراوده - بسیار با استغنائی طبع و با عزت نفس - مجرد<sup>۲</sup> - زندگی بسیار مرتب - تمیز و آقامنش - بسیار شیرین سخن و بامزه - خوش بیان و مدرس عالی مقام .

میگویند ، که ناصر الدینشاه او را ندیده بود ، یکی از روزها ، بدیدنش ، بمدرسه دارالشفاء رفت هنگامیکه بدر حجره اش رسید ، سید مشغول تهیه قلیانی برای خود بود . ناصر الدینشاه یکی از همراهایش رو کرده بجای اینکه بگوید میرزا ابوالحسن ، گفت : «میرزا حسن همین است» مرحوم جلوه که شنید گفت بله همین است اما میرزا حسن ابولهم دارد . میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی ، ملقب بنقاش باشی و صنیع الملك ، عم مرحومین میرزا ابوترابخان و میرزا محمد خان غفاری کمال -

### ابوالحسن



میرزا ابوالحسنخان صنیع الملك نقاشباشی

الملك، که در حدود سال ۱۲۳۲ ه. ق. زاده شده است. وی از اساتید فن نقاشی، در ایران، بوده و او این صنعت را در اروپا تکمیل کرده و در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه بایران باز گردیده است. پس از مراجعت از اروپا مورد توجه خاص ناصرالدینشاه قرار گرفت و چون در فن نقاشی و صنعت چاپ مهارت بسزائی داشت شاه کار مطبعه دولتی و اداره روزنامه را، در سال ۱۲۷۷ ق.، بعهده او محول نمود. و سپس در همین سال، ناصرالدینشاه ریاست دارالطباعة دولتی و طبع روزنامه را نیز در عهده وی گذاشت و ضمنا دستور داد که روزنامه دولتی<sup>۳</sup> مصور شود و نقاشباشی تصاویر آنرا بکشد. و از این تاریخ روزنامه دولتی مصور

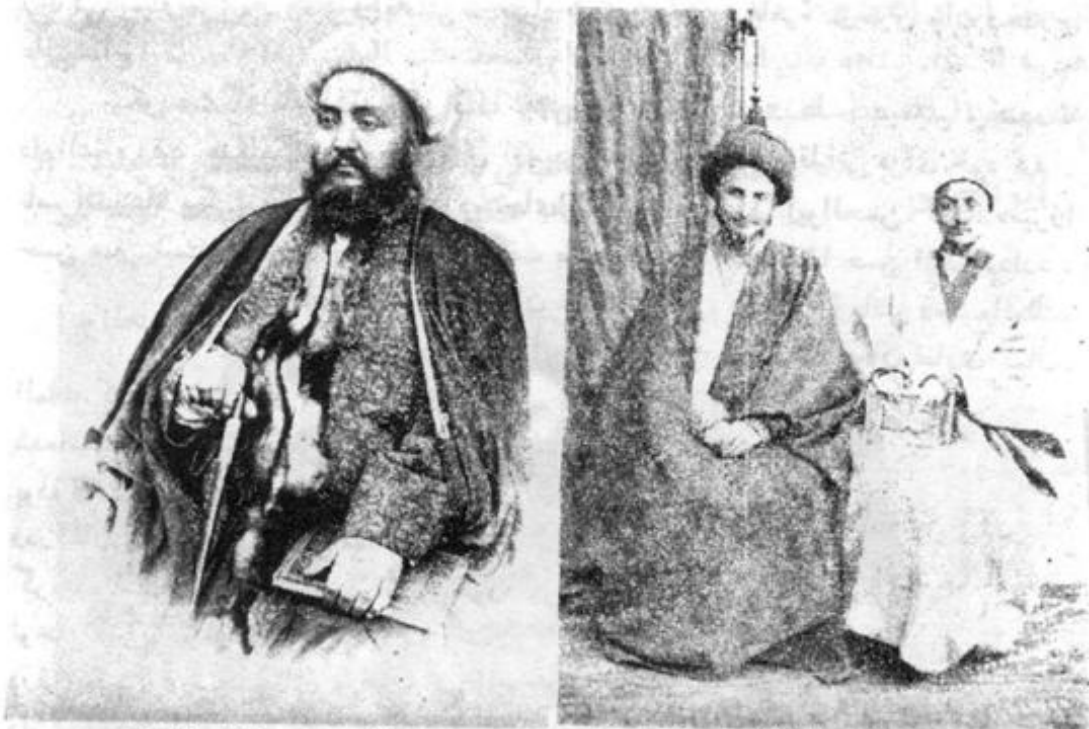
۱- این مدرسه، پس از توسعه خیابان بوذرجمهری، بکلی خراب، و اکنون از محل باقی مانده آن، چند دکان و بانک بیمه بازرگانان ساخته شده و درآمد آنها ضمیمه موقوفات مدرسه سیهسالار جدید شده است. ۲- بدون زن و فرزند.

۳- روزنامه دولت علیه ایران دنباله روزنامه دولتی و وقایع اتفاقیه میباشد.

و در سال ۱۲۷۸ قمری ملقب به صنیع‌الملک شد و این شغل، تا سال ۱۲۸۲ قمری، که نامبرده، در پنجاه سالگی، بمرض سکنه، دارفانی را وداع نمود بعهد او بود. ناصرالدین شاه فن نقاشی را نزد همین صنیع‌الملک آموخته است.

### ابوالحسن

شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ‌الرئیس و متخلص به حیرت پسر محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار بوده و شیخ‌الرئیس از فضلاء - ادباء و خطبای قاجاریه است که در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در تبریز متولد و در سال ۱۳۳۶ قمری در تهران در گذشت و در صحن حضرت عبدالعظیم حسنی<sup>۱</sup> در ایوان مقبره ناصرالدین شاه مدفون شد. شیخ‌الرئیس بر حسب وصیتی که کرده بود ابتداء قرار بر این بود که در مشهد دفن شود لکن بواسطه بدگوئی‌هایی که مکرر در سر منبر در



ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس

میرزا غلامحسین نیشابوری  
متخلص به حکیم شافعی

شیخ‌الرئیس

مجالس نسبت به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی هروی ایراد کرده بود حاج میرزا محمد معروف به آقا زاده پسر آخوند که در خراسان مرجعیت تام و نفوذ زیادی داشت بتهران تلگراف نمود که اگر نعش شیخ‌الرئیس بمشهد آورده شود دستور میدهم که آنرا بسوزانند از این جهت در تهران دفن گردید. شیخ‌الرئیس در مدت حیات خود کوشید که بجائی برسد لکن حنای چندان رنگ حسابی نمیکرفته و در هر شهری که وارد میشده مردود و مورد طعن مردم و مخصوصاً روحانیون واقع میشده است. میرزا عبدالوهابخان آصف‌الدوله شیرازی که از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ قمری والی خراسان بود قصد داشت که شیخ‌الرئیس را توقیف کند

شیخ‌الرئیس از موضوع آگاه شد و از مشهد از راه عشق آباد بخارج ایران مسافرت نمود و هنگام رفتن غزل معروف خواجه را که مطلعش این است :

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت      که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
تضمین نموده بتوسط کامران میرزا نایب‌السلطنه به ناصرالدین‌شاه فرستاد و آن اشعار از این قرار است :

نائب‌السلطنه بر گو بشه نیک سرشت      که یکی زهل خراسان بتو این نامه نوشت  
آصف و ملک و خراسان بتو ارزانی باد      ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت  
ناصرالدین‌شاه نیز چون طبع شعر داشته در جواب او میگوید :

نائب‌السلطنه بر گو به خراسانی زشت      که شهنشاه جواب تو بدین نامه نوشت  
آصف ارنیک واگرید تو برو خودرا باش      هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد : « دوشنبه ۲۳ محرم ۱۳۰۸ : مشیرالدوله ( یحیی خان ) نقل میکرد خراسان مغشوش است شیخ‌الرئیس را بحکم دولت محبوس نموده اند » حاج میرزا حسن انصاری در صفحه ۱۸۰ کتاب اصفهان تاریخ نصف جهان مینویسد : « ۱۳۲۰ قمری - شیخ‌الرئیس باصفهان آمده اهل هوس گرد او جمع شدند علماء عذرش را خواستند » .

پس از کشته شدن نادرشاه ، در سال ۱۱۶۰ هجری قمری برادرزاده او ، علیقلی خان بنام علیشاه یا عادلشاه پادشاه شد و در مشهد جلوس نمود . پس از بر گذاری و جلوس و جشن پادشاهی ، ابراهیم خان ، برادر کهنتر خود را ، بحکومت اصفهان فرستاد ، ابراهیم خان چون خود را قوی و آماده دید ، در سال ۱۲۶۱ قمری ، بر علیه عادلشاه ، برادر خود ، قیام نمود ؛ و هنگامیکه بسمت آذربایجان و سائر قسمت‌های سپار بود ، از طرف خود ، ابوالفتح خان ، از رؤسای طائفه هفت لنگ بختیاری ، را حاکم اصفهان کرد . در همین سال هر دو برادر (علیشاه و ابراهیم خان) پس از جنگ کردن با یکدیگر و کور شدن و ازین رفتن ، سرانجام شاهرخ‌شاه ، نوه نادرشاه در خراسان ، پادشاه شد و او در سال ۱۲۶۲ قمری حکومت ابوالفتح خان را تأیید و تنفیذ کرد .

علی مردانخان یکی دیگر از رؤسای طائفه چهارلنگ بختیاری ، که برای خود داعیه سلطنت داشت ، و حده بختیاری را تا خوزستان تسخیر کرده بود ، خواست که اصفهان را نیز بگیرد ، بنا بر این بسمت اصفهان متوجه و ناگزیر گردید که با ابوالفتح خان بجنگد . علی مردانخان در جنگ شکست خورد و نتوانست که کاری از پیش ببرد و بواسطه سابقه آشنائی و دوستی که با کریم خان زند داشت از او استمداد نمود و او در خواستش را اجابت کرد و با اتفاق هم متوجه اصفهان شدند و این بار ابوالفتح خان در جنگ شکست خورد و بعد باین ترتیب با هم مصالحه نمودند که بموافقیت هر سه نفر یکی از اعقاب صفویه ( میرزا ابوتراب پسر میرزا مرتضی صدرالممالک دختر زاده شاه سلطان‌نحسین صفوی ) را بشاهی برگزیده علی مردانخان نایب‌السلطنه - کریم خان سردار سپاه ( فرمانده کل قوی ) و ابوالفتح خان مانند سابق حاکم اصفهان باشد . کریم خان برای مطیع کردن حکام همدان و کردستان با لشکری بدانصوب

عزیمت نمود علی مردانخان که مردی بود بدفطرت - طماع و ظالم، نقض عهد و میثاق کرده، غیبت کریم خان را برای خود معتنم شمرد و ابوالفتح خان را در سال ۱۱۶۴ قمری کشت و یکنفر دیگر از بختیاریه‌های هواخواه خود را، بنام حاجی باباخان، حاکم اصفهان نمود. علی مردانخان و ابوالفتح خان هر دو لر و بختیاری بوده لکن از حیث اخلاق و رفتار باهم خیلی تفاوت داشته‌اند. بازن، طبیب مخصوص نادرشاه و جانشینان وی، در شرح حال نادرشاه، تالیف خود، راجع بابوالفتح خان چنین گوید: «ابوالفتح خان، که یکی از سران قبیله لر بود، از زمان مرگ طهماسبقلی خان (نادرشاه) حکومت آن شهر (اصفهان) را همی داشت بمعبرخان<sup>۱</sup>، که پیش از این نامی از او برده شده است، میانهاش خوب بود و این موافقت در استقرار صلح و آرامش که تنها در اصفهان حکمفرما بود دخالت بزرگی داشت. علیمردانخان که رئیس قسمت دیگری از قبیله لر (بختیاری) و دشمن ابوالفتح خان بود ظاهر شد و بدان حدود (اصفهان) رسید و در آنجا اردو زده (برای اطلاع از شرح حال علی مردانخان به کلمه علیمردان رجوع شود).

**ابوالفتح** ابوالفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ و پدر عباسقلی خان جوانشیر معتمد الدوله، از رجال معروف آن سلطنت محمد شاه و ناصرالدینشاه قاجار بوده و چند بار حاکم ولایات و ایالات شده، و در ۱۲۷۵ قمری وزیر دادگستری و در همین سال ملقب به معتمد الدوله گردید. ابوالفتح خان برخلاف روبه پدر و کسان خود زیادتر بایران متمایل و در خدمت ایران مشغول بوده است. در سال ۱۲۲۱ قمری، باتفاق فرج‌اله خان، از رؤسای بزرگ ایل شاهشون، برای دفع روسها که شوشی، حاکم نشین قراباغ، را اشغال کرده بودند بان حدود و سامان برای یاری پدر خود شتافت لکن پیش از ورود او روسها ابراهیم خلیل خان را با ۳۱ نفر از اهل و عیال و بستگانش در شوشی کشته بودند.

**ابوالفتح** ابوالفتح از خاندان واخشتو خان بوده و در سال ۱۱۳۵ ه. ق. از جانب شاه طهماسب دوم، پسر شاه سلطانحسین صفوی، بحکومت شوشتر که آباء و اجداد او نیز از سال ۱۰۴۲ ه. ق. پس از قتل امام قلی خان، پسر اللهوردی خان، حکومت مزبور را دارا شدند برقرار گردید. در سال ۱۱۳۲ قمری که صفی میرزای دروغی، در میان ایل بختیاری خروج کرد، و برای گرفتن شوشتر آمد، ابوالفتح خان او را دستگیر نمود لکن مردم شوشتر و دزفول، مخصوصاً طایفه آل کثیر، بطرفداری او برخاسته، به ابوالفتح خان سخت گرفتند، تا جائیکه شیخ فارس، رئیس طایفه آل کثیر، شوشتر را تصرف کرد و ابوالفتح خان ناگزیر شد که به بختیاری فرار کند و صفی میرزای ساختگی حکومت شوشتر و دزفول را بشیخ فارس داد و ابوالفتح خان همینطور سرگردان و آواره بود تا اینکه طهماسب قلی خان افشار (نادرشاه)، در سال ۱۱۴۲ هجری قمری، پس از نظم دادن بحدود فارس و افغانان را بکلی از آن حدود قلع و قمع نمودن آهنگ خوزستان نمود و برای هر یک از شهرها حاکمی از جانب خود تعیین کرده و برای نبرد با عثمانیها

۱- منظور از معبرخان همان حسینعلی بك معیر الممالک بظامی است.

ببارف بین‌النهرین (عراق) حرکت کرد و از جمله حکام ابوالفتح خان بود که بسمت حکومت شوشتر منصوبش کرد. ابوالفتح خان مدت سه سال واندی حاکم شوشتر بود و طهماسب قلی خان پس از عزل شاه طهماسب از سلطنت عباس‌قلی بك نامی را، در سنه ۱۱۴۴ قمری<sup>۱</sup>، بجای او، بحکومت شوشتر فرستاد. ابوالفتح خان، مانند اکثر معزولین، از این عمل چندان خوشش نیامد و باطناً رنجیده خاطر گشت، لکن دم نزد و چیزی نگفت. طهماسب قلی خان در سال ۱۱۴۴ ق. پس از شکست از توپال عثمان پاشا در کرکوک (برخی از مورخین سنه ۱۱۴۴ را ۱۱۴۶ ق. ذکر کرده‌اند)، و عقب نشینی بهمدان، دوباره تهیه جنگ را با عثمانیها دید و جمعی از ولات و حکام را، با سپاه ابوابجمعی خود، بهمدان احضار نمود. از جمله ولات محمد خان بلوچ والی خوزستان بود. محمدخان در موقع عزیمت ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر را هم با خود آورد لکن از وسط راه بعلت اینکه طهماسب قلی خان درغیابش جانشینی برای او تعیین کرده و فرستاده بود، دو دله شده، دوباره باتفاق ابوالفتح خان به خوزستان برگشت، و در حین بازگشت برای اینکه انقلابی در آن حدود راه بیاندازند و فکر و خیال طهماسب قلی خان، از این راه مشوش گردد و سرانجام کارها به ضرر او تمام شود، جلوداری را بمنوان جارچی و ادار نمودند که بجلو رفته شکست مجدد طهماسب قلی خان را از عثمانیان گوشزد مردم نماید و بآنان بگوید، و وانمود کند، که لشکریان او پاك از اطرافش پراکنده شده و خود او نیز ناپدید گشته است. مردم شوشتر هم این قبیل اراجیف را باور کرده آنان را پذیره شدند و با موافقت کامل هر دو را بشهر راه دادند، و در موقعیکه محمد خان برای گرفتن شیراز بآن سمت عازم میشد ابوالفتح خان، موافق جدی خویش را، با دادن اختیاراتی، از جانب خود حاکم شوشتر نمود.

طهماسب قلی خان نایب السلطنه پس از شکست دادن کامل به عثمانیها و فتوحات نمایانی در بین‌النهرین، در سال ۱۱۴۵ ق.، به خوزستان مراجعت کرد و در بدو ورود لشکری به سرکردگی نجف سلطان از لرستان به شوشتر فرستاد. ابوالفتح خان او را بشهر راه نداده، و از روی نادانی و بی‌خردی، در استحکامات برج و باروی شهر کوشید و حاضر به نبرد نایب السلطنه گردید. طهماسب‌قلی خان برای بردن پیام و دادن اندرز به ابوالفتح خان و شوشتریان دوباره اسلمس بك را فرستاد و او با چرب زبانی آنان را بکلی رام کرده نجف سلطان را دعوت کرد که بشهر وارد شود. در این بین خود طهماسب قلی خان هم پس از ۹ روز درنگ در هویزه شبانه بشوشتر رسید و داخل شهر شد و نسبت بکار زشت ابوالفتح خان و شوشتریان بسیار خشمگین بود، و پس از بازپرسی، بلشگریانش دستور داد، بدون اینکه کسی کشته شود، شهر شوشتر را پاك تاراج نمایند و آنها هم، بخانه های شوشتریان بخت برگشته ریخته، علاوه بر تاراج دارائی آنان، فجایع زیاد و اعمال قبیحی را مرتکب شدند و خیلی بدتر از مرگ و کشته شدن بود (طرز مملکت داری در ممالک مشرق زمین) و این رفتار زشت طهماسب قلی خان (نادرشاه)

۱- بعضی از مورخین عزل شاه طهماسب صفوی را در سال ۱۱۴۴ و برخی دیگر در سال

۱۱۴۵ ه. ق. ذکر نموده‌اند.



## رجال ایران

با اهالی مملکت خود آغاز اولین عصیانیت اوست که بعدها بتدریج و وضع بسیار شدید تری نمودار میشود .

نادر پس از دو روز توقف در شوشتر و ارتکاب باعمال زشت نسبت به هموطنان خویش نجف سلطان را بحکومت شوشتر تعیین کرده و خودش برای دفع محمدخان بلوچ آهنگ فارس نمود . ابوالفتح خان و چند نفر از سردستگان شورشیان را همراه برد و چون به رام هرمز رسید ابوالفتح خان را با خواجه حسین نامی ، در سال ۱۱۴۵ قمری ، بکشت .

## ابوالفتح

ابوالفتح خان متخلص به دهقان از اهالی قریه سامان ، یکی از قرائ واقعه در شمال غربی چهارمحال بختیاری ، در ناحیه غربی اصفهان ، متصل به زاینده رود در طرف شمالی رود مزبور . دهقان کسی است که هزار و یک شب (الف لیله و لیله) را در میان سنوات ۱۲۹۶-۱۳۰۴ ه. ق. در بحر خفیف یعنی بروزن هفت پیکر نظامی به نظم در آورده است . از مشوقین او در این باب میرزا سلیمانخان رکن الملک خلف بیگی شیرازی است و حاج شیخ محمد حسین خوانساری هم همت نموده این اثر نفیس را بجای رسانده است وفات دهقان سامانی در سال ۱۳۲۶ ه. ق. اتفاق افتاده است .

## ابوالفتح

ابوالفتح خان پسر دوم کریمخان زند است که پس از درگذشت وکیل ، زکیخان ، برادر مادری و پسر عموی کریمخان ، بنام او و محمد علی خان ، پسر دیگر کریم خان ، که داماد وی بود ، مدت صد و پنجاه و دو زمام امور را در دست داشت . و چون علی مراد خان ، خواهر زاده زکیخان ، پس از اینکه در سال ۱۱۹۳ قمری بحکومت اصفهان منصوب و انتظامات امور تهران ، قزوین و مازندران نیز بعهده او واگذار شد ، پس از ورود بمحل مأموریت خود ، و نظم و نسقی بامور حکومتی دادن ، بر علیه خالوی خود قیام و اقدام نمود . زکیخان ، که از موضوع آگاه گردید ، فوراً لشکری برای دستگیری او تشکیل و ترتیب داد ، به همراه پسران کریمخان ، از شیراز بسمت اصفهان بجهت علی مراد خان شتافت . ابوالفتح خان پس از کشته شدن زکیخان ( ۲۳ جمادی الاولی ۱۱۹۳ ه. ق. ) در ایزد خواست با سپاه بشیراز بازگشته و مدت بسیار کمی (دوماه و نه و روز) خود مستقلاً در شیراز پادشاه شد و چون جوانی بود دائم الخمر ، بسیار عیاش ، بیکاره ، بی لیاقت ، بی عرضه ، تن پرور و ساده لوح و با اینکه مردم فارس بواسطه علاقه به پدرش باو نیز علاقه مند و توجه کامل داشتند معذک ، بواسطه متصف بودن بصفات مذمومه مذکور در بالا ، پس از دوماه و اندی سلطنت ، بوسیله صادقخان عمویش ، خانه نشین و زندانی گردید . هنگامی که ابوالفتح خان در اردو بود و از ایزد خواست بشیراز بر میگشت ، بطوریکه پیش گفته شد ، سرکردگان اردو او را بیادشاهی برداشته و بوی پیشنهاد کردند و گفتند که چون ممکن است

۱- پسر بزرگ کریم خان محمد رحیم خان بود که پیش از فوت پدر در سال ۱۲۹۰ قمری در شیراز درگذشت و سرجان ملکم در جلد دوم صفحه ۸۰ تاریخ ایران تألیف خود محمد رحیم خان را پسر چهارم و فارسنامه ناصری در گفتار اول صفحه ۲۲۰ او را پسر اول کریمخان زند نوشته است . کریم خان در سال ۱۱۸۰ برای دامادی ابوالفتح خان ۱۲ ساله جشن بسیار مفصلی گرفت که در دوره سلطنت وی خیلی معروف و شهرت داشته است .

۲- میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود مینویسد ، «حاصل صد روز زمان تسلط او بود»

صادقخان درآینده مزاحم تو شود اجازه دهید که او فرزندانش را از میان برداریم و یا کاری کنیم که او کاملاً مطیع شما گردد و خیال سوئی در او تولید نشود ، ابوالفتح خان چون مرد نیک نفسی بود راضی باذیت و آزار عمومی خود نشد و مانع اقدامات آنان گردید . میرزا محمد کلاتر در روزنامه خود مینویسد : « و او از پاک‌طینت و نژاد صفای طویت و اعتقاد میفرمود که عمو در باره من بد نخواهد و مرخص نیستند که معتزمن عمومی من شوند و ده مرتبه تکرار کردند بجائی نرسیده . »

صادقخان که سابقاً یعنی پس از مرگ کریم خان ، در سال ۱۱۹۳ قمری ، از ترس زکی خان بکرمان فرار کرده بود پس از شنیدن خبر کشته شدن او فوراً بطرف شیراز حرکت کرده و بلا مانع وارد شهر شد و با اینکه ابوالفتح خان پادشاه بود ، با موافقت وی ، به پیشکاری برادر زاده ، بر تق و فتق امور پرداخت و مدت کمی با برادر زاده خود بظاهر اطاعت و خوشرفتاری کرد و چون صادقخان کاملاً تحت نفوذ فرزندان خود بود ، بتحریک آنان ، ابتداء ابوالفتح خان را خلع و سپس در ربیع الاول ۱۱۹۴ قمری با سائر برادران (محمد علیخان و ابراهیم خان) زندانی نمود و خود ، بیش از پیش ، راتق و فاتق امور گردیده ، پادشاه شد و سپس او و دو برادر دیگرش ، محمد علیخان و ابراهیم خان ، را صادقخان ، هنگامیکه در ارك شیراز پناهنده و محصورا کبرخان پسر زکیخان زند بود ، و دوسه روز مانده بکشته شدن خود و فرزندانش باقی مانده بود ، آنان را در زندان ازهر دو چشم کور نمود . راجع بکور کردن ابوالفتح خان و سائر پسران کریمخان در گلشن مراد تالیف ابوالحسن غفاری نوشته شده که کوری پسران کریمخان در سال ۱۱۹۶ قمری که علی مراد خان شیراز را فتح کرد با مراد صورت گرفت و در جلد نهم روضة الصفاء چنین نوشته شده : « در دوم محرم سال یک هزار و یکصد و نود و شش شیراز مفتوح شد صادقخان و فرزندان وی در دست علی مرادخان بقتل اندر آمدند و همچنین ابوالفتح خان و دیگر پسران و کیل مکفوف البصر شدند ، گفته گلشن مراد و روضة الصفاء میرساند که ابوالفتح خان را علی مراد خان کور کرد لکن در روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس که معاصر و معاشر با بزرگان زندیه (از کریم خان تا صید مرادخان زند) بوده این طور نوشته شده : « ابوالفتح خان را (صادقخان) بی اختیار کرده خانه نشینش نمود ، و بعد او را ، در وقت مستی ، گرفته حبس نمود و چند روز بعد از گرفتاری او ، از حلیه بصر عاری نمود ، بعد در جای دیگر چنین گوید : « ابوالفتح خان ، محمد علیخان و ابراهیم خان ، پسران و کیل ، که در ارك محبوس صادقخان بودند و در دو روزه ایکه صادقخان در ارك محصور اکبر خان گشت ، هر سه نفر را کور نموده بود . »

مؤلف فارسنامه ناصری در صفحه ۲۲۴ عین گفته میرزا محمد کلاتر را تکرار کرده و در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۸ عین گفته های گلشن مراد و روضة الصفاء تکرار و در این باب چنین نوشته شده :

«علیمرادخان در دوم محرم ۱۱۹۶ قمری ، وارد شهر شیراز شد صادقخان و پسران او را مجروح و مکحول ساخته ، ابوالفتح خان و پسران و کیل را مکحول نموده در حکمرانی استقلالی بهم رسانید ، در کور کردن و کشتن صادقخان و پسرانش و نیز کور کردن پسران

کریم خان آمر علی مراد خان و عامل اکبر خان پسر زکی خان بوده است . سپس سید مراد خان زند ، باشاره علی مرادخان ، ابراهیم خان پسر کوچک کریم خان را ، علاوه بر کوری ، مقطوع النسل نیز نمود و ابو الفتح خان را ، بلمع جواهر ، فلك کرده چوب زیادی باو زد . سرانجام ابو الفتح خان ، باحال زار ، در زمان سلطنت جعفر خان زند ، در رجب سال ۱۲۰۱ قمری ، در شیراز ، در سن ۳۲ سالگی در گذشت و در زاویه غربی حرم احمد بن موسی (ع) معروف بشاه چراغ بخاک سپرده شد .

**ابوالفتح** میرزا سالار الدوله پسر سوم مظفرالدینشاه متولد ۱۲۹۸ قمری . در سال ۱۳۱۵ ق . بوزارت و پیشکاری حسام الملك حاکم

کرمانشاه شد پس از ورود به محل مأموریت خواست دست اندازی باملاک مردم نماید داد و فریاد مردم بلند شد و شاه او را از حکومت آنجا برکنار نمود و میرزا محمد خان کاشی اقبال الدوله را بجای او گسیل داشت . هنگامیکه بین محمد علی میرزا ولیعهد و امیر نظام گروسی<sup>۳</sup>



در آذربایجان اختلاف روی داده بود و ضمناً نا رضایتی مردم ، از نایابی نان و غیره ، فراهم شده بود ؛ مظفرالدینشاه تلگراف سخنی به ولیعهد کرده و موضوع تعدی سالار الدوله و عزل او را بوی چنین گوشزد می نماید : « ... تصور مکن که من پسر شاه هستم سالار الدوله را ملاحظه کردی که در کرمانشاهان خواست حرکت خلافتی بکند قدری دست اندازی باملاک مردم کرد فوری او را عزل کردم اقبال الدوله را بکرمانشاه فرستادم يك دستخط است که تشریف بیاور » پس از اینکه از حکومت کرمانشاه معزول شد ، در سال ۱۳۱۶ ، به پیشکاری میرزا محمود خان مدیر الدوله ، حاکم زنجان شد ؛ و در سال ۱۳۱۸ قمری ابتداء به پیشکاری میرزا شفیق خان مستشار الملك گرگانی و بعد در سال ۱۳۲۱ قمری بوزارت و پیشکاری (معاونت و ریاست دارائی) حاج

ابوالفتح میرزا سالار الدوله در بچگی ابوالقاسمخان نصیر الملك شیرازی<sup>۴</sup> بجای عین الدوله بحکومت خوزستان - لرستان - بروجرد

۱- زین العابدینخان . ۲- مانند سایر حکام و مأمورین دولت . ۳- حسنعلیخان .

۴- نصیر الملك پسر حاج میرزا عبدالله خان نوه حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی از سال ۱۳۱۸ تا اواسط ۱۳۲۰ قمری متولی باشی آستان قدس رضوی بود و پس از آنکه مهدیقلی میرزا سهام الملك ( پسر بیست و دوم محمد ولی میرزا پسر چهارم فتحعلیشاه ) بجای او تعیین شد بتهران آمد و سپس بوزارت و پیشکاری سالار الدوله تعیین گردید .

و بختیاری منصوب شد و حکومت سالار الدوله در این نواحی تا سال ۱۳۲۴ قمری ادامه داشت ، نهایت در سال ۱۳۲۳ قمری حکومت خوزستان و بختیاری از او مجزی و به رضا قلی خان مافی سالار معظم (نظام السلطنه دوم) داده شد.

سالار الدوله در اوائل سال ۱۳۲۵ ه. ق. بر علیه محمد علی شاه برادر صلیبی خویش قیام کرده ویا او را دیگران و ادار باینکار نمودند و قصد داشت که به تهران آمده برادر را خلع و خود پادشاه شود چون در اس دولت مردی کاری و مطلع با او و ما نقد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم نخست وزیر بود غائله را در مدت کمی فرونشاند و سالار الدوله نیز تحت الحفظ به تهر آن آورد



ابوالفتح میرزا سالار الدوله

شد . ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران در این باب مینویسد : « هنگامیکه سالار الدوله ، برادر شاه ، بدعوتی تاج و تخت برخاست ، سر و صدای مردم تبریز - ما کو فو قادی به انقلاب آشکاری تبدیل گردید و بالاخره سالار الدوله ، پس از سه روز پیکار ، در نهاوند ، شکست خورده ، در شرف دستگیر شدن بود ، که به قنسلگری انگلیس در کرمانشاه پناه برد و سرانجام با حصول تامین جانی در ۲۲ ژوئن به ظهیر الدوله<sup>۲</sup> نماینده شاه تسلیم گردید . و نیز مینویسد : « هنگامی که جنگ خانگی تولید شد ، سالار الدوله ، برادر شاه ، رل رهبری آنرا بازی مینمود و در اطراف همدان ، با چند صد تن لر ، عرض اندام کرده و با پیشروی بسوی تهران برکناری برادر را از تخت تهدید میکرد بالاخره کار داشت دشوار میشد که سپاهی را ، برای پیکار با او ، بیرون فرستادند . دو لشکر در نهاوند ، که جایگاه تاریخی است . در برابر یکدیگر صف آرائی کردند ؛ سه روز سالار الدوله و سپاهیان همایونی بجنگ خونین دست زده و باشکال دویست نفر تلفات گزارش داده شد سرانجام سالار الدوله خسته و زار گردیده کارزار پایان رسید و این فتح نمایانی بود . »

در اواخر رجب ۱۳۲۹ ه . ق. که محمد علی شاه در سواحل بحر خزر پیاده شده و برای گرفتن تهران تصمیم گرفته بود سالار الدوله نیز در غرب ایران ظاهر شده او هم همین تصمیم را داشت ملك منصور میرزا شجاع السلطنه پسر دیگر مظفر الدین شاه در این اقدامات با دو برادر

۱- جمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری - خرداد ۱۲۸۶ خ .

۲- علیخان صفاء ظهیر الدوله .

صلبی خود همراه بود دولت مشروطه در دوم شعبان ۱۳۲۹ ه. ق. قانونی برای دستگیری و اعدام هر سه نفر از مجلس شورای ملی گذراند. برای دستگیری یا اعدام محمد علیشاه یکصد هزار تومان و برای دستگیری و یا اعدام سالارالدوله و شماع السلطنه هر يك بیست و پنج هزار تومان جایزه نقدی تعیین و تصویب کرد و برای اطلاع عامه مراتب را اعلام نمود.

محمد علیشاه در جنگ سخت شکست خورده و علیخان ارشدالدوله فرمانده قوایش در حوالی گرمسار دستگیر و کشته شد و سالارالدوله پس از شکست برادر مایوس نگردید و اقدامات خود را دنبال کرد و بنام خود بدین شرح در صفحات غرب سکه زد: و سکه بر زر میزند سالار دین - یاورش باشد امیر المؤمنین<sup>۱</sup> و در طرف دیگر سکه (السلطان ابوالفتح شاه قاجار) سالارالدوله کرمانشاه و کردستان را گرفت و از آنجا تلگرافهایی به دولت و مجلس شورای ملی نمود و خود را شاه خواند سپس از همدان برای گرفتن تهران عزیمت نمود لکن در حدود ۲۴ فرسخی (۱۴۴ کیلومتری) جنوب شرقی تهران با دادن تلفات زیاد سخت شکست خورده بمراق (بینالنهرین) فرار کرد و دولت هم املاک او و برادرش شماع السلطنه را مصادره نمود اما سفارت روس در این کار جدا دخالت کرده و اظهار داشت که این دو برادر تبعه روس میباشند.

سالارالدوله پس از فرار از ایران مدتی در سوئیس میزیست تا اینکه در پائیز سال ۱۳۰۳ خورشیدی در پیش آمد قضایای شیخ خزعل او هم باهواز وارد شد و چون شیخ خزعل تسلیم و به تهران اعزام گردید سالارالدوله با اروپا بازگشت و بعد به مصر رفته در آنجا میزیست تا اینکه در سال ۱۳۳۸ خورشیدی در شهر اسکندریه در سن ۸۰ سالگی بدرود جهان گفت. سالارالدوله رو بهم رفته از شاهزادگان بی بند و بار و دیوانه قاجاریه بوده صفات و مزایای برجسته‌ای نداشته و مدت‌ها آلت دست بیگانگان بوده و حتی گذرنامه انگلیسی هم داشته است. میگویند هر وقت که اوضاع را مساعد بحال خود میدید شهادت در مجالس خصوصی لباس سلطنت که قبلا برای خود تهیه کرده بود میپوشید و تاج بسر میگذاشت و خود را شاهنشاه میخواند با اینکه تعدی و تجاوز بحقوق مردم رویه بیشتر حکام و مامورین دولت است سالارالدوله هم در ماموریت‌های خود شاهزاده متعدی و متجاوز بحقوق مردم بوده است. معروف است که در سال ۱۳۲۳ قمری (۱۲۸۴ خورشیدی) هنگامیکه علماء و عده‌ای از مردم در حضرت عبدالعظیم (شهرری) اجتماع کرده و حوزه تشکیل داده بودند از جمله اشخاصیکه پولی برای مخارج حوزه مزبور بتوسط ملك المتكلمین پرداخت باین خیال که شاید بنوایم برسد و از برادرش محمد علی میرزا ولیعهد جلو بیفتند یکی هم سالارالدوله بود.

۱ - حسنخان سالار پسر پنجم الله یارخان قاجار دولو آصف الدوله که در اواخر سلطنت محمد شاه و اوائل ناصرالدینشاه در خراسان یاغی شده و خود را پادشاه خواند او هم چنین سکه‌ای بنام خود باین عبارت زد:

ابوالفتح خان صارم الدوله پسر محمد حسنخان سردار معروف به خان  
با باخان سردار ابروآنی<sup>۱</sup> و برادر تنی عبدالحسین خان فخرالملک معروف

### ابوالفتح



ابوالفتح خان صارم الدوله

به کفری<sup>۲</sup> و شوهر کسرائیل خانم ملقبه  
با فخرالدوله دختر ششم ناصرالدین شاه و  
خواهر اعیانی سلطان مسعود میرزا ظل -  
السلطان که بعد در سال ۱۳۰۳ قمری بانوی  
عظمی لقب یافت . صارم الدوله در حدود  
سال ۱۲۶۴ قمری متولد و مادرش ماه رخسار  
خانم فخرالدوله دختر عباس میرزا نائب -  
السلطنه بود میگویند که جوان خوش خلق  
و خوب صورتی بوده و از بانوی عظمی اولاد  
زیادی داشت و در دستگاه ظل السلطان برادر  
زن خود همه کاره و در آن زمان از ثروتمندان  
قابل ملاحظه بود . معروف است که ظل -  
السلطان در روز ۵ شنبه ۳ جمادی الثانیه  
۱۳۰۵ ق. او را قهوه مسموم خوراند و در سن  
۴۱ سالگی درگذشت . بانوی عظمی هم از  
این تاریخ به بعد رسماً برای خود شوهری

اختیار ننمود و همیشه اوقات با ظل السلطان برادر خود بسر میبرد .

### ابوالفتح

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر بزرگ سلطان مراد میرزا حسام -  
السلطنه و داماد ناصرالدینشاه که سجع مهروی چنین بوده: «مؤیدالدوله  
ابوالفتح راد صحرشه و گوهر سلطان مراد<sup>۳</sup> میگویند که افسرالدوله از جمله دختران نجیبه  
ناصرالدین شاه بوده در سال ۱۲۸۷ ه. ق. که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بحکومت یزد  
تعیین و یا بحکومت یزد بوی واگذار شد او خودش نرفت و بجای خود ابوالفتح میرزا را به  
پیشکاری میرزا محمد حسین مستوفی تفرشی ( ناظم الملک ) بحکومت یزد فرستاد و در سال  
۱۲۸۸ قمری که حسام السلطنه علاوه بر حکومت یزد برای بار چهارم بحکمرانی خراسان  
نیز تعیین گردید در همین سال که حکومت یزد بامیر دوست محمد خان معیرالممالک داماد  
ناصرالدینشاه و پسر دوستعلی خان نظام الدوله واگذار گردید در عوض آن حکومت اصفهان  
به حسام السلطنه داده شد و او این بار نیز ابوالفتح میرزا پسر خود را به پیشکاری میرزا  
محمد حسین ناظم الملک بحکومت اصفهان فرستاد . ناظم الملک در همین سال درگذشت و بجای او  
حسینقلیخان مافی ( نظام السلطنه ) بسمت وزارت و پیشکاری ( معاونت و ریاست دارائی ) ابوالفتح

۱ - حسنخان سردازساری اصلان قاجار قزوینی .

۲ - بعداً ملقب به ناصر السلطنه شد .

۳ - شوهر افسرالدوله دختر گلین خانم اولین زن عقدی ناصرالدینشاه در زمان ولیعهدی .

میرزا از طرف حسام السلطنه تعیین گردید. در ۱۲۹۳ ق. که حسام السلطنه بجای بدیع‌الملک میرزا حشمت السلطنه حاکم کردستان و کرمانشاه شد حسام السلطنه در مقر حکمرانی خود کرمانشاه بود و ابوالفتح میرزا پسر خود را نیابتاً بحکومت کردستان تعیین و روانه نمود. و در سال ۱۲۹۸ قمری ملقب به مؤیدالدوله شد و تا سال ۱۲۹۹ قمری بحکمرانی کردستان برقرار بود:

در این سال که حکومت کردستان نیز جزء چندین حکومت ظل‌السلطان گردید مؤیدالدوله بجای آقا علی خان ایلخانی بحکومت زنجان تعیین و فرستاده شد. و بعد در سال ۱۳۰۱ ق. ناصرقلینخان عمیدالملک بجایش تعیین گردید. چون حکومت گیلان جزه ابوابجمعی کامران



ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله

میرزا نائب السلطنه بود از این جهت مؤیدالدوله شوهر خواهر و برادر زنش در سال ۱۳۰۳ ق. از طرف مشارالیه بحکومت گیلان منصوب شد و تا سال ۱۳۰۵ ق. حکومتش در آن جا ادامه داشت ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران تالیف خود درجائیکه از شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی نام میبرد چنین گوید: «از آنجا (تهران) برشت رفتند و چندی مهمان مؤیدالدوله حکمران دانشمند بودند ولی همیشه حکمران فهمید که آنها مورد بی‌مرحمی ناصرالدینشاه هستند بیرونشان کرد از آنجا باستانبول رفتند» در سال ۱۳۰۵ ق. حکومتها یک‌یکه زیر نظر و سلطه ظل‌السلطان و کامران میرزا نائب السلطنه پسران ناصرالدینشاه بود از هر دو نفر منتزع گردید از آنجمله حکومت گیلان بود که از کامران میرزا نیز گرفته

شد. در این هنگام ابوالنصر میرزا حسام السلطنه برادرزن دیگر نائب السلطنه بجای مؤیدالدوله برادر بزرگتر بحکومت گیلان تعیین و فرستاده شد و تا سال ۱۳۰۸ قمری حکومت برادر کمتر در آنجا ادامه داشت لکن در این سال دوباره مؤیدالدوله برای بار دوم بحکومت گیلان منصوب گردید و تا ۱۳۱۰ ق. حاکم بود و در شعبان ۱۳۱۰ تغییر ماموریت داده بجای میرزا فتح علیخان صاحب دیوان شیرازی استاندار خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی گردید. عوالم بین مؤیدالدوله و امین‌السلطان صدراعظم بسیار خوب بوده مثلاً پس از اینکه

۱- در حقیقت و در باطن همان تقسیم ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس بوده که منطقه نفوذ روس را کامران میرزا نائب السلطنه و منطقه نفوذ انگلیس را مسعود میرزا ظل‌السلطان عهده‌دار بوده‌اند و بعد در سال ۱۳۲۵ ق برابر با ۱۹۰۷ میلادی آشکارا و رسماً در این باب بین دولتین قراردادی منعقد و ایران بمناطق نفوذ تقسیم گردید.

از حکومت گیلان معزول و به حکومت خراسان منصوب شد هنگامیکه از گیلان بتهران آمد بخانه صدراعظم وارد و منزل کرد و همین طور در آنجا بود تا اینکه بخراسان عزیمت نمود .



ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود ( ۲۲ شعبان ۱۳۱۰ ق . ) مینویسد : « شب هم سفارت انگلیس مهمان بودم غیر از من و مؤیدالدوله و دو نفر اجزاء او کسی دیگر نبود سفیر انگلیس میگفت که دولت ایران میخواهد عهد نامه گمرکیش را تغییر بدهد یعنی در عوض صد و پنجاه و هشت بگیرد ما حرفی نداریم اما اگر این پول را بخواهد صرف لهو و لعب کند یا خرج ملیحک و امین اقدس نماید و برای بهبودی مملکت کاری نکند راضی نخواهیم شد » و نیز مینویسد : « ۲۹ شوال ۱۳۱۰ ق . : آنچه مشهور است مؤیدالدوله لدی الورد خراسان ده نفر را کشته است . در سال ۱۳۲۵ قمری والی فارس بوده و بعد در همین سال معزول و بجایش حسینقلی خان مافی نظام السلطنه منصوب شد . نامبرده در سال ۱۳۳۰ قمری درگذشت و در قم در مقبره محمد شاه قاجار مدفون گردید .

میرزا ابوالفتح خان والایبهار متولد ۱۲۵۳ خورشیدی دارای القاب ( منشی باشی - ثقة الدوله - وکیل الملک - حشمت الدوله ) پسر میرزا فضل الله خان

### ابوالفتح



حشمت الدوله والایبهار

وکیل الملک وزیر خلوت برادر میرزا محمد رفیع نظام العلمای تبریزی بوده ابتدا چون پدرش از سال ۱۳۰۰ قمری منشی باشی ( رئیس دارالانشاء و رئیس دفتر ) مظفرالدین میرزای ولیعهد شده بود و در سال ۱۳۰۲ ق . بلقب دبیر السلطنه ملقب گردید میرزا ابوالفتح خان هم از سال ۱۳۰۳ قمری در جزء منشیان ولیعهد وارد خدمت شد بعد بعنوان مستوفی در نزد محمد علی میرزا اعتضاد السلطنه ( محمد علی شاه ) مشغول بکار بود در سال ۱۳۰۸ قمری که پدرش ملقب به وکیل الملک شده و در تبریز در دستگاه ولیعهد همه کاره بود میرزا نصرالله خان برادر زاده اش ملقب به دبیر السلطنه شده



جای وی را در دستگاه ولیعهد اشغال کرد<sup>۱</sup> میرزا ابوالفتح خان هم منشی باشی ولیعهد گردید. در سال ۱۳۱۱ ق. ملقب به ثقةالدوله شد و در ایام ولیعهدی محمد علی میرزا و اقامتش در آذربایجان ثقةالدوله منشی باشی و خازن مهروی بود. و بعد وکیل‌الملک پدرش که در اواخر سلطنت مظفرالدینشاه ملقب بوزیر خلوت شد ثقةالدوله ملقب بلقب پدرش وکیل‌الملک گردید و در سلطنت محمد علیشاه ملقب به حشمت‌الدوله شد و در ضمن داشتن اینهمه القاب مناصب امیر تومانی و سرداری نیز داشته است.

در سال ۱۳۲۴ قمری که محمد علیشاه بسطنت رسید حشمت‌الدوله از جمله درباریان او بود. در کابینه حسن وثوق (وثوق‌الدوله) در شهریور سال ۱۲۹۵ خورشیدی و همچنین در کابینه دوم وثوق‌الدوله در سال ۱۲۹۸ خ. (۱۹۱۹ میلادی) معروف بکابینه قرار داد بوزارت جنگ معرفی شد و در کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در سال ۱۲۹۹ خورشیدی حشمت‌الدوله وزیر کشور بود و بعد در دوره سلطنت رضا شاه پهلوی دو سال هم (از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ ه. ق.) حاکم کرمان بوده است و در سال ۱۳۳۷ خورشیدی = ۱۳۸۱ ه. ق. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

میرزا ابوالفضل ساوجی از اطبای حاذق و از جمله چند نفر دانشمندی است که در تألیف نامه دانشوران و سائر کتب منسوبه به محمد حسنخان **ابوالفضل** اعتماد السلطنه دست داشته است. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ ق.) مینویسد: «امروز جزوه‌های نامه دانشوران را که یک سال بود بحضور نبرده بودم با حاجی میرزا ابوالفضل حضور بردم شاه به حاجی زیاد اظهار مرحمت فرمود خلعت هم التفات فرمودند». بین حاجی شیخ مهدی شمس‌العلماء عبدالرب آبادی قزوینی که او هم از دانشمندان طراز اول عصر خود بوده و در تألیف کتب نامه دانشوران و سایر کتابهای منسوب به اعتماد السلطنه کاملاً دست داشته و بین این دو نفر دانشمند از نظر همکاری رقابت و خصومت بوده و هر یک برای دیگری کارشکنی میکردند. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۷ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ ق.) مینویسد: «شیخ مهدی و حاج میرزا ابوالفضل را بعد از نهارشاه بحضور بردم شیخ مهدی ملای روم را نوشته بود و حاجی میرزا ابوالفضل جزوه‌های مجلس تألیف را میبایست بنظر مبارک برساند از عداوت به شیخ مهدی تقلبی کرده بود جزوه‌ها را کم آورده بود باعث ایراد شد».

میرزا ابوالفضل گلپایگانی پسر میرزا محمد رضا تولد در حدود سال ۱۲۶۷ قمری و فوتش در سنه ۱۳۳۷ ه. ق. در سن ۷۰ سالگی در **ابوالفضل**

مصر واقع شد. در ابتداء که از گلپایگان به تهران وارد میشود در مدرسه مادر شاه در اردک حجره‌ای داشته و از طلاب مبرز بوده و بعد بطریقه بهائیت منسلک و با گرفتن حقوقی که کفایت مخارج زندگی او را بنماید جزء مبلغین فرقه مزبور میگردد نامبرده از روساء و فضلاء معروف بهائیان و در مصر به شیخ ابوالفضائل ایرانی الجربادقانی مشهور بوده و صاحب تألیفات عدیده بفارسی و عربی در اثبات طریقه و مذهب بهائیه از فرق بایه میباشد و معروف است که در اواخر

عمر از بهائیت برگشته و دوباره بدین اسلام گرویده است. معروفترین تألیف او فرائد است. میرزا ابوالفضل در فنون ادب و عربیت بسیار فاضل و مطلع بود نسخه منحصر بفرد کتاب حدود العالم را در جغرافیا او در سال ۱۳۱۰ قمری در بخارا بدست آورده است.

### ابوالقاسم

میرزا ابوالقاسم امام جمعه پسر میرمحسن و برادرزاده و داماد میر محمد مهدی امام جمعه و برادر میرزا مرتضی صدرالعلماء و میرزا محمد باقر صدرالعلماء در سال ۱۲۶۳ هـ. ق. امام جمعه تهران شد و در سال ۱۲۷۰ ق. در تهران درگذشت و در جنوب شهر تهران در مقبره مجلی که پسرش حاج سیدزین العابدین امام جمعه ظهیرالاسلام برای او درست کرد و امروز معروف است به قبرستان آقا یا سر قبر آقا دفن گردید میرزا ابوالقاسم در سال ۱۲۶۳ قمری پس از فوت عم و پدرزن خود میر محمد مهدی بجای او امام جمعه تهران شد و مسجد شاه با تمام موقوفاتش محول بوی گردید. نامبرده در عصر خویش مرد بانفوذی بوده و یکی از کارهای میرزاتقی خان امیر کبیر که برخلاف میل بیگانگان صورت گرفت درهم شکستن نفوذ روحانیون مخصوصاً روحانیونیکه با بیگانگان سرو سری داشتند و سود پرست بودند. بنا بر گزارش وزیر مختار انگلیس در تهران میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران که از يك طرف از امپراطور روس هدایای قیمتی میپذیرفت و از طرفی دیگر به پالمستون<sup>۱</sup> وزیر خارجه انگلیس نامه ارادتمندانه مینوشت مورد سخط و عتاب امیر کبیر قرار گرفت و در مقابل وساطت وزیر مختار انگلیس با او بلاغ کرد: «یا باید در مقابل بهانه جوئیها و دخالتها ایستادگی کنم یا از حکومت دست بردارم. این مختص امام جمعه نیست اساساً همه آخوندها میخواهند در امور مملکتی و دنیوی دخالت کنند - نقل از اسناد وزارت امور خارجه انگلیس - مجلد ۱۴۶ / ۶۰ نامه ۷ نوامبر ۱۸۴۹ میلادی مطابق ۱۲۶۶ ق. کنت گوینو که از ۱۲۷۲ ق. تا ۱۲۷۵ ق. وزیر مختار فرانسه در ایران بود در تألیف خود (سه سال در آسیا) در صفحه ۴۲۹ راجع به مبادله تعارفات ایرانیان در مجالس از قبیل دماغشان چاق است راجع به سید ابوالقاسم امام جمعه چنین گوید: «... وقتی شنیدم در توصیف مرحوم امام جمعه تهران میگفتند که از بزرگترین خصائلش این بود که وقتی بملاقات یکی از بزرگان میرفت نه تنها در خصوص بینی او و متعلقان وی پرسش مینمود بلکه راجع به بینی تمام نوکرها و حتی دربان استفسار میکرد و بهمین جهت این شخص در تهران خیلی محبوبیت داشت.»

### ابوالقاسم

حاج سید ابوالقاسم امام جمعه متولد ۱۲۸۲ ق. پسر بزرگ حاج سید زین العابدین امام جمعه ظهیرالاسلام و نوه دختری دوست علیخان معیرالمالک (نظام الدوله) بوده و در سال ۱۳۰۴ ق. حاج سید زین العابدین امام جمعه او را به بین النهرین (نجف) برای تکمیل تحصیلات فرستاد و در آنجا مشغول بدرس خواندن شد و پس از گذشت چند سال بایران مراجعت نمود. در سال ۱۳۲۱ ق. پس از فوت پدرش امام جمعه

۱ - Palmerston

۲ - برای آگاهی بیشتری در این باب بکتاب امیر کبیر و ایران (فصل هفتم سیاست - مذهبی امیر کبیر بخش اول کاستن نفوذ روحانیون) تألیف دکتر فریدون آدمیت مراجعه شود.

تهران شد در اوائل ورود او از نجف و بعد امام جمعه شدن بساط ملائیش رونق



میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران

بمزائی گرفت و از ملاهای با نفوذ درجه اول تهران گردید و چندی بعد ۱۳۲۳ ق. با دختر مظفرالدینشاه شکوه الدوله (زن موقر السلطنه) ازدواج نمود و در اطراف این ازدواج خیلی گپها زده میشد. چون با مشروطیت موافق نبود و در زمره مستبدین قرار داشت بمرور از وجهه و نفوذ و اعتبار او کاسته شد. یکی از کارهای او این بود که در سال ۱۳۲۳ قمری (۱۲۸۴ خ.) که بازرگانان تهران برای بی احترامی و توهینی که میرزا احمد خان علاء الدوله حاکم تهران نسبت به تجار قند فروش کرده بود برای شکایت و دادخواهی در مسجد شاه اجتماع نمودند علماء هم که اهم آنان سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی بودند در آنجا جمع شدند و اولین زمزمه خواستن عدالتخانه که بعدها منتهی به خواستن مشروطیت شد در اینجا بمیان آمد امام جمعه چون داماد شاه بود طرفدار

حکومت وقت بود و بنا بر اشاره عین الدوله صدراعظم بواسطه دسائسی که بکار برد و خوب هم گرفت متحصنین مسجد را متفرق و پراکنده نمود و چون موضوع ریشه داشت و مسائل سیاسی چندی در میان بود از میان نرفت و در آن شب عده ای از جمله علماء از شهر خارج و بشاه - عبدالعظیم (شهرری) رفته و در آنجا قرار گرفتند و پس از آن عده ای از علما و طلاب دیگر بآنان پیوستند. در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه (۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷) برای ترتیب کارها هیأت مدیره ای درست شد و این هیأت تا چندی مملکت را اداره میکرد یکی از اقدامات هیأت مزبور اعدام و تبعید کسانی بود که نسبت باساس جدید (مشروطیت) اظهار دشمنی کرده بودند و باید بخوبی دانست که در آن زمان عده ای از آنان خود را بروسها بسته بودند از آن جمله حاج سید ابوالقاسم امام جمعه بود که شخص امپراطور روس او را به تبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

هیأت مدیره حاج سید ابوالقاسم امام جمعه را معزول کرد و برادرش حاج سید محمد که معروف با امامزاده و خودش هم مشروطه خواه و جزاء اعضاء دادگاه انقلابی بود بجای او امام جمعه شد. سید ابوالقاسم امام جمعه تهران شخصی بود خوش محضر - خوش صحبت - درس خوانده -

فقیه - ثروتمند - فوق العاده عیاش و خوش گذران<sup>۱</sup>. حاج سید ابوالقاسم امام جمعه از شاگردان حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج سید محمد امام جمعه از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی هروی (صاحب کفایت الاصول) بوده اند<sup>۲</sup>. در روز سیزدهم رجب ۱۳۲۷ ق. که حاج



آقا سید محمد

میرزا ابوالقاسم

میرزا سید محمد

شیخ فضل اله نوری بدار زده شد در همین روز حاج سید ابوالقاسم با وحشت زیادی که او را گرفته بود از قلعه امامیه با شتاب هر چه تمامتر خود را بسفارت روس در زرگنده رسانیده و در آنجا متحصن شد و پس از چندی بعد از گرفتن تأمین ازدولت بوسیله سفارت رهسپار اروپا گردید. چند سالی که در اروپا بسر میبرد اکثر ممالک و شهرهای اروپا را سیاحت نمود و پس از چند سال توقف در اروپا باموافقت و اجازه دولت بایران بازگشت و در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در سن ۶۲ سالگی در تهران درگذشت.

حاج میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء پسر میرزا جعفر متولد در سال ۱۲۴۵ ه. ق. و وفاتش در سال ۱۳۲۲ قمری در سن ۷۷ سالگی

### ابوالقاسم

۱ - از این لحاظ به حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان متوفی ۱۳۲۱ ق. شباهت تام داشته و همانطوریکه آغاز کار حاج میرزا ابوالقاسم غیر از انجامش بود حاج میرزا هاشم نیز همین طور بوده است. امام جمعه های تهران و اصفهان خواتون آبادی بوده و از یک خانواده میباشند.

۲ - اتفاقاً این امام جمعه و برادرش آقا سید محمد امام جمعه برخلاف بسیاری از امام جمعه ها از امام جمعه های با سواد بوده اند در ایران بدبختانه غالباً امام جمعه ها - شیخ الاسلامها - صدرالعلماء - سلطان العلماء و رئیس العلماء و از این قبیل دارندگان القاب اشخاصی بیسواد میباشند مثلاً لقب سلطان العلماء - رئیس العلماء و صدر العلماء چه معنی دارد اگر ما بخواهیم برای یک خارجی ترجمه کنیم معنی آنها این است که آنان از حیث علم بالاتراز اینشتین میباشند آیا چنین است؟ ...

از مرض وبا در قریه کلاک ۵ کیلومتری کرج که متعلق بخود او بود در گذشت و در امانزاده همانجا مدفون گشت. نامبرده از طلاب مدرسه نیم آور اصفهان بود سپس برای تکمیل تحصیلات و معلومات خویش به یزد رفت و در آنجا مدت ده سال مشغول بکسب علم بود. بعد بتهران آمد و در مدرسه صدر مشغول بتدریس معلومات خود گردید و در همان اوان مشغول به تصنیف و تألیف دو جلد کتاب در علم طب یکی بعربی موسوم به تحفه ناصری و دیگری بفارسی مسمی به ناصر - الملوك اشتغال جسته و در سال ۱۲۸۰ ه. ق بسمت حکیم باشیگری وزارت خارجه منسوب شد و چند رساله دیگر نیز تألیف نمود. در سال ۱۲۹۴ ق. بسمت معلمی طب ایرانی مدرسه دارالفنون انتخاب و در ۱۳۰۲ ق. بلقب سلطان الحکما ملقب گردید. محمد قزوینی راجع بوی این چنین مینویسد: «سلطان الحکماء اشهر و افضل واحذق اطباء قرن اخیر بسبب قدیم که اغلب اطبای آن دوره بلا واسطه یا مع الواسطه از تلامذه او بوده اند وی از اطبای بزرگ ناصرالدین شاه بود و شاه او را بسیار دوست میداشت و از هر حیث مرد بسیار مرتب و منظمی بود و چون آن مرحوم باقصی درجه در مراعات قوانین حفظ الصحه راجع بشخص خود مقید و نظم ساعات خوردن و آشامیدن و خوابیدن و کار او مانند ماشین تقریباً بدقابق و ثوانی مرتب بود و ناصر - الدینشاه قاجار از این حالات او سابقه داشت گاهی که مجلس دربار طول میکشید و مرحوم سلطان الحکماء در سر ساعات و دقیقه نهار یا شام خود یکمرتبه بر میخواست که برود شاه تعمداً اسرار میکرد که بماند و با او صرف غذا کند و او عذر میآورد و میرفت شاه از این لجاجت و استقامت او میخندید و محفوظ میشد». محمد حسن خان اعتماد السلطه در یادداشتهای روزانه خلی خود مینویسد: «پنجشنبه ۲۷ شعبان ۱۳۰۲: «امروز شنیدم دیکسون (طبيب سفارت انگلیس) و حکیم الممالک را منع کردند که دیگر بمعالجه امین اقدس نروند میرزا ابوالقاسم نائینی طبیب و میرزا محمد حسین که حال عراقی بمعالجه ما، ور شدند بر شاه حرامزادگی آنها باید معلوم شده باشد».

نادرشاه که در سال ۱۱۴۸ هجری قمری در دشت مغان آذربایجان  
**ابوالقاسم** جلوس کرد و پادشاه شد میرزا ابوالقاسم صدر کاشانی را با ملا علی اکبر  
 ملا باشی که از علماء و فنلای آن زمان بودند بسمت نمایندگی برای شناسانیدن خویشان و همچنین  
 ارائه شرایط پنجگانه پیشنهادی خود به سلطان عثمانی<sup>۲</sup> باسلامبول اعزام داشت و ضمناً بانان  
 تذکر داد که چون از طرف سلطان تقاضای صلح شده بسلطان بگویند در صورتی با دولت عثمانی  
 صلح خواهد کرد که شرایط پیشنهادی او را مورد قبول قرار دهند.

ابوالقاسم نیاة العلماء صاحب امتیاز و نگارنده روزنامه هفتگی، بنام  
**ابوالقاسم** اسلامیه، که با چاپ سنگی در ۱۳۲۴ ق. در تبریز انتشار میافته  
 می باشد. نیاة العلماء در سال ۱۳۲۶ ه. ق. مدتی ریاست دادگستری تبریز را داشت و

۱ - سر ژوزف ریشارد لیون دیکسون از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۸۷ برابر با ۱۲۶۳ تا  
 ۱۳۰۴ ه. ق مدت ۴۰ سال طبیب سفارت انگلیس در تهران بوده است.  
 ۲ - سلطان محمودخان نخست.

روسها اورا در روز عاشورا سال ۱۳۳۰ ه. ق. باهفت نفر دیگر در تبریز بدار آویختند.

**ابوالقاسم** قزوینی، متخلص به عارف، فرزندهادی، در سال ۱۳۰۰ قمری در قزوین متولد شده، و پس از تحصیلات مقدماتی و کار کردن در حسن

خط، چون پدرش روضه خوان بود، و خودش نیز آوازی داشت، مدتی در این رشته داخل شد، لکن بزودی از این کار دست کشیده و بتهران آمد، آمدنش بتهران مصادف شد با ایجاد مشروطیت و ابراز حرارتها و احساسات از طرف مردم، او هم وارد این جرگه گردید و مشغول ساختن تصنیف شد و ضمناً چندین کنسرت داد. وی شاعری بود تصنیف ساز، خیلی احساساتی و وطن خواه، و اکثر اشعاریکه سروده وطنی بوده است، آوازی داشت و از رشته های موسیقی بی اطلاع نبود؛ پس از اینکه از قزوین بتهران آمد در این جاماندگار شد و غزلیات و تصنیفات او بزودی اشتهار زیادی در ایران پیدا کرد. در سال ۱۳۳۳ ه. ق. (۱۲۹۳ خورشیدی) که در پارتک ظل السلطان تهران گاردن پارتی، به نفع شرکت خیریه، برای تأسیس مدرسه احمدیه، داده میشد، غزلی که مطلعش این شعر بود:

ز خواب غفلت هر آن دیده ای که بیدار است بدین گناه اگر کور شد سزاوار است

سرود و خودش نیز در انجمن نوازندگان (ارکستر) که ترتیب داده شده بود باواز خواند در آن غزل این شعر بود:

بگو به عقل منه پا بر آستانه عشق  
که عشق در صف دیوانگان سپهدار است

چون در آن موقع، عده ای از اشخاص، نسبت به اعمال محمد ولیخان سپهدار اعظم بدین شده بودند و بدبینی آنان نیز از این لحاظ بود که علاوه بر اینکه سپهدار مانند اکثر ملاکین و متنفذین ایران شخص متعدی و زورگو بود املاک فراوانش بیشتر در سمت شمال و مازندران واقع و شمال هم بموجب قرارداد ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ ق.) روس و انگلیس جزء منطقه روس بشمار می آمد از این جهت، سپهدار برای حفظ املاک زیاد خود، کم کم بروسها نزدیک شده بود و این امر برخلاف میل



عارف قزوینی

انگلیسها بود، بنا بر این انگلوفیلها (دسته ای از مشروطه خواهان متنفذ) نسبت به سپهدار، لالجب علی بل لبغض معاویه، چندان خوشبین نبودند و در روزنامه ها و مجالس گوشه و کنایه باو میزدند و سپهدار، فاتح تهران هم، بهیچ وجه متوقع این گونه حرفها نبود. این قضیه، یعنی سرودن شعر عارف آنهم در یک گاردن پارتی پر جمعیت از متجددین و روشنفکران، به

سپهدار خیلی برخوردار، و فوق العاده عصبانی شد، و از کوره در رفت، و فوراً به نوکران خود دستور داد که عارف را عر کجا یافتند او را بکشند؛ نوکرها با چوب و چماق در صدد تجسس و پیدا کردن عارف برآمدند و سرانجام او را در خیابان ناصر خسرو نزدیک شمس العماره یافتند و با چوب و چماق باو حمله ور شده او را بقصد کشتن زدند؛ عارف بواسطه لطمات و صدمات بسیار بیهوش شده بزمین افتاد ضاربین حتم کردند مرده است دست از او کشیدند و خبر کشته شدن او را به سپهدار بردند؛ جمعیت عابریین عارف را ببیمارستان برده و او را بهوش آوردند، مدتی مشغول معالجه و مداوا بودند تا اینکه بهبودی برای وی حاصل گردید؛ در خلال این احوال بعضی اشخاص و نزدیکان سپهدار، برای این عمل بدش، او را مورد ملامت و سرزنش زیاد قرار دادند و خود سپهدار هم از عمل خود پشیمان شده بود و برای جبران قضیه خانهای برای عارف خرید و برادر خود جمشیدخان سردار کبیر را مأمور کرد که قبالة خانه را نزد عارف برده و باو بدهد و از وی ترضیه خاطر بخواهد، عارف با اینکه خانه نداشت و لامکان بود باهر قدر خواهش و اسرار زیاد سردار کبیر قبالة خانه را قبول نکرد و اعنائی به سپهدار و خانه واگذاری او ننمود. در سال ۱۳۳۴ ق.، در جنگ بین الملل اول، با عده ای از تهران مهاجرت کرده و در اسلامبول بود پس از اینکه جنگ تمام شد بایران برگشت و مدت کمی در تهران ماند پس از آن در سال ۱۳۰۳ خورشیدی بهمدان رفته در آنجا ساکن گردید و در آذر ماه سال ۱۳۱۲ خورشیدی در همدان درگذشت و در مقبره بوعلی سینا بخاک سپرده شد دیوان اشعارش سه بار بطبع رسیده است.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی وزیر عباس میرزا نائب السلطنه و صدر اعظم محمد شاه قاجار پسر میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ قائم مقام اول و از رجال بزرگ ادب و سیاست و از مفاخر ایران بوده است در سال ۱۱۹۳ ق. متولد و در محرم ۱۲۲۶ قمری که میرزا حسن پسر اکبر وارشد میرزا بزرگ قائم مقام پس از یکسال وزارت عباس میرزا در تبریز درگذشت بجای او، قائم مقام، پسر دیگر خود، میرزا ابوالقاسم را که در تهران نائب مناب او بود و امور مر بوطه به نیابت سلطنت و پیشکاری آذربایجان را انجام میداد، از تهران خواسته، بوزارت نائب السلطنه برقرار نمود؛ و پس از درگذشت میرزا بزرگ قائم مقام در سال ۱۲۳۷ ق. بناخوشی و با در تبریز، بمنصب و مقام او نائل گشت؛ و در فرمان قائم مقامی که برای میرزا ابوالقاسم صادر شده بود او را سیدالوزراء نیز ذکر کرده اند.

میرزا موسی خان برادر دیگر قائم مقام بوزارت نائب السلطنه تعیین گردید و قائم مقام از این تاریخ با استثنای یکی دو سال همه اوقات در سفر و حضر و در صلح و جنگ همراه عباس میرزا نائب السلطنه بود و در مدت حیات خدمات بسیار شایانی باو و پسرش محمد شاه نمود. قائم مقام از سال ۱۲۳۹ تا ۱۲۴۱ قمری از دستگاه عباس میرزا نائب السلطنه معزول و منلرود بوده، و پس از عزل از تبریز بتهران آمد و فتحعلیشاه پس از چندی او را بوزارت و

سرپرستی فرخ سیر میرزا نیرالدوله پسر چهل و پنجم خود که بحکومت همدان منصوب شده



بود تعیین و روانه نمود (روضه الصفاء نیرالدوله را فرزند چهل و پنجم و ناسخ التواریخ فرزند چهل و هفتم فتحعلیشاه ذکر کرده و منتظم ناصری نام او را فرخ میرزا ثبت نموده ، در صورتیکه فرخ میرزا غلط و فرخ سیر میرزا درست است) قائم مقام در اوائل جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق .) دوباره داخل در دستگاه نائب السلطنه شده و مشیر و مشاور او میشود و در سال ۱۲۴۱ ق . با دختر نهم فتحعلیشاه ، بنام گوهر ملک خانم ، معروف بشاه بی بی ، خواهر اعیانی عباس میرزا نائب السلطنه ازدواج نمود . درباره این ازدواج در نامه ای که به یکی از بستگان خود مینویسد چنین گوید :

(به حیرتم که خدا راضی و عمل مقبول محمد و علی و اهل بیت ناراضی)

در دوره قاجاریه تعداد زیادی از وزارتخانهها و ادارات ، تابع وزارت دربار اعظم بوده مثلاً امین السلطان علاوه بر وزارت دربار دارای ۳۳ شغل دیگر که وزارت دارائی یکی از آن مشاغل بوده و از آن جمله نیز یکی هم نسقخانه مبارک بوده است . من نفهمیدم که آوردن صفت مبارک که در آخر کلمه نسقخانه که کارش سر بریدن - دماغ و گوش و بینی و زبان بریدن و غیره و غیره از این قبیل بوده برای طرف چه مبارکبادی داشته که مبارک را در آخر کلمه نسقخانه اضافه میکردند .

در سال ۱۲۴۱ ق . ، که بتحریر دیگران و نادانی و بی اطلاعی زمامداران امور این مملکت از اوضاع دنیا ، قرار شد که جنگ بین ایران و روس در گیرد و بر نامه این بود که ایران مغلوب و منکوب گردد . پیش از آغاز جنگ از قائم مقام هم مشورت شد ، او از روی اطلاعات

۱- گوهر ملک خانم نخست زن محمد امین خان قاجار نسقچی باشی بود ، محمد امین خان قاجار پسر خاله عباس میرزا نائب السلطنه ، پس از درگذشت پدرش محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی ، در سال ۱۲۴۵ ق . ، به ناخوشی و با ، بجای پدر خود نسقچی باشی شد . شغل نسقچی باشیگری عبارت بود از امور مربوطه بانواع و اقسام تنبیهات بدنی و بریدن دست و پا و گوش و بینی ، ریاست بر میرغضبها ، پاره کردن شکم و کور کردن چشم و سر بریدن و دار زدن و این قبیل کارها در اداره نسقچی باشی بوده است . و پس از آنکه از او مطلقه شد زن میرزا ابوالقاسم قائم مقام گشت و پس از قتل قائم مقام در اوائل سال ۱۲۵۱ ق . گوهر ملک خانم بمقد سید صدرالدین تبریزی درآمد . و از هیچ کدام فرزندی نیاورد .



کافی بهیچ وجه بچنین جنگی راضی نبود و علناً مخالفت خود را باچنین جنگی اظهارداشت، قائم مقام ازموافقین با جنگ ازوسعت خاک وعده نفوس ومیزان درآمد روسیه پرسید موافقین در حدود اطلاعاتیکه داشتند گفتند قائم مقام گفت با این حال شما باعده و سرمایه خودتان چگونه وارد جنگ باروس می شوید کلام او را نشنیدند جنگیدند و نتیجه را دیدند .

بزرگترین خسارتی که در آن جنگ بمملکت وارد آمد عهدنامه ترکمانچای بود که دست و پای دولت وملت ایران را توی پوست گردو کرد و از آن تاریخ بیعدهم دیگر ایران نتوانست که قد علم کند . مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام دارای سه فرزند باسامی محمد ، علی و ابوالحسن بوده . میرزا علی مستوفی خاصه وازوزرای دارالشورای دولتی بود ومدتی هم استیفای خراسان را داشته است درسال ۱۳۰۱ ق . ملقب به لقب قائم مقام شد ومیرزا ابوالحسن پسر دیگر قائم مقام درسال ۱۳۰۱ ق . عضو دارالشورای کبری گردید .

درسال ۱۲۴۹ ق . ، که محمد میرزا (محمد شاه قاجار) والی خراسان، ازطرف پدر خود عباس میرزا، باپانزده هزارنفر لشکری، برای گرفتن هرات عزیمت نمود. نایب السلطنه هنگامیکه ازقوچان به مشهد وارد شد افراد سوار وپیاده ایکه همراه خود داشت بهمراه قائم مقام آنها را به یاری محمد میرزا بهرات فرستاد .

پس ازدرگذشت فتحعلیشاه دراصفهان، درسال ۱۲۵۰ هجری قمری ، محمد میرزا در تهران برتخت شاهی نشست ودرآغازسلطنت برای غلبه یافتن برموانع موجوده منصب صدارت ووزارت را به یگانه شخص عظیم الشأن مملکت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم وفاضل وکاتب وشاعر بدیع المعانی وصاحب مقامی بزرگ درعوامل روحانی ودرکفایت سیاست مملکت داری بی نظیر بود سپرد وآن مرد بزرگوارتوانا درزمان اندک تمرکز قدرت وسلطنت را برای محمدشاه آماده ساخته تمام سران وگردنکشان مملکت را مطیع ومنقاد نمود واگرحسودان خودپرست داخلی وسیاست خارجی ویرابحال خود میگذاشتند موفق باصلاحات عظیمه کشوری و لشگری وادبی میگشت ولی ناگهان ابر تیره ای شکفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد شاه غفله حکم بقتل آن سید جلیل القدر داد وحاجی میرزا آقاسی، مرد بکلی بی اطلاع از سیاست را ، برجایش متمکن و مستقر ساخته زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد . میرزا جعفر حقایق نگار خرموجی، مؤلف حقایق الاخبار ناصری، درباب قتل قائم مقام چنین نویسد : «در ماه صفراین سال ۱۲۵۱ سانحه پرملال قائم مقام روی داد شب شنبه سلخ سفر آن سید سعید عالیشان شهید بروضه رضوان و درجات جنان خرامید پس از آن باقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان مأخوذ وروانه اردبیل داشته صدارت عظمی به حاج میرزا آقاسی که سابقاً به تعلیم امیرزادگان می پرداخت مفوض شد از این صدارت کار مملکت بخسارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد .» لردکرزن در صفحه ۳۳۹ مجلد اول کتاب (ایران و موضوع ایران) تألیف خود که از نگارستان یکی از قصرهای سلطنتی تهران شرح وبسط میدهد درضمن میگوید: «بهرحال درسال ۱۸۲۵ میلادی (۱۲۵۱ هجری ق .) دریکی از اطاقهای همین عمارت نگارستان میرزا ابوالقاسم قائم مقام پسر میرزا بزرگ قائم مقام وزیرمحمد شاه را بامرقبله عالم خفه کردند . شکفت آنکه سه تن

از پادشاهان قاجار (فتحعلی - محمد و ناصرالدین شاه) سه صدراعظم خود را ۱ هلاک کردند در صورتیکه هر کدام از این صدراعظم‌ها برای استقرار سلطنت ولینعمتهای خود کوششهای فراوان نموده بودند، بیگانگان چون دیدند که قائم مقام مردی کافی و از هر حیث لایق و ممکن است که مملکت را ترقی داده و از زیر بار استعمار آنان بیرون آورد بوسیله اعمال خود به محمد شاه وانمود کردند که قائم مقام خیال سلطنت دارد و اگر خودش هم نشود با قدرت و نفوذی که داراست یکنفر از شاهزادگان دیگر را بسلطنت انتخاب خواهد کرد این وسوسه‌ها بالاخره در وجود شاه مؤثر واقع شده و او را در سلخ صفر ۱۲۵۱ ق. تلف نمود و همین عنوان را قبلاً برای حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله و بعداً برای میرزا تقی خان امیر کبیر کردند و بوضع بسیار فجیمی آنان را ازین بردند. پس از کشته شدن قائم مقام جمعی از رجال برای رسیدن بمقام صدارت جدو جهد زیادی بعمل آوردند و مهمترین آنان الله یار خان آصفالدوله - میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک - محمد حسینخان ایشیک آقاسی (رئیس تشریفات) و محمد خان زنگنه امیرنظام بودند و تمام اینها باصطلاح شانس داشتند و صدارت در اطراف آنان دورمیزد و هر یک صدارت را برای خود حتمی میدانستند و بعضی از این اشخاص از قبیل صدرالممالک اردبیلی و محمد حسین خان طوری خود را نزدیک بصدارت میدیدند که در صدور احکام و فرامین دخالت تام داشتند قائم مقام در یکی از نامه‌های خود به میرزا موسی خان برادر خویش کشته شدن خود را قبلاً باو باین شرح اطلاع میدهد: «هر گاه بخواهی بدانی احوال آینده خود را بی رمل و نجوم و فال خواجه حافظ و مثنوی از روی تجربه و امتحان و بلدیت اوضاع میدانم پارچه کاغذی جدا گانه نوشته‌ام همانرا بر من وارد خواهی دید بدانی که از روی نادانی مبتلی نشده غافل نقتاده‌ام بدامش بلکه همه این چاههارا در این راه میدانسته‌ام<sup>۲</sup> و اما کشته شدن قائم مقام باین طریق صورت گرفت<sup>۳</sup>:

محمد شاه او را در ۲۴ صفر ۱۲۵۱ ق. از باغ لاله‌زار<sup>۴</sup> که منزلیش بود به نگارستان احضار کرد و خواست که همان روز یا روز بعد او را بکشد بمحمد شاه گفتند که در ماه صفر سیدی را کشتن بدشگون است بگذارید که ماه صفر تمام شود این بود که پس از شش روز زندانی کردن در سلخ صفر او را خفه کردند. «منتظم ناصری در صفحه ۱۶۴ جلد سوم بجای

۱- حاج ابراهیم شیرازی - میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر.

۲- نقل از یک نامه بخط قائم مقام.

۳- حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی نیز کشته شدن خود را پیش بینی و پیش گوئی کرده بود. سرجان ملکم انگلیسی در کتاب مسودات (اسکچز) این موضوع را از قول او مینویسد و تذکر میدهد.

۴- باغ لاله‌زار باغ بزرگی بوده که محدود میشده از طرف مغرب بسمت غربی خیابان لاله‌زار کنونی و از طرف مشرق بسمت شرقی خیابان سعدی از طرف شمال به چهارراه منخبرالدوله و از طرف جنوب به خیابان اکباتان. ناصرالدین شاه این باغ را به نود هزار تومان بکسانی که طالب خریداری آن بودند فروخت م. ق. هدایت در صفحه ۱۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «تولوزان التماس‌ها کرد که نگاه بدارند که سبب لطافت هوای شهر است نشنیدند».

شش روز سه روز نوشته و اشتباه است و همان شش روزیکه ناسخ التواریخ در صفحه ۳۳۱ جلد دوم قاجاریه (در شرح سلطنت و جهانگیری! محمد شاه قاجار) نوشته درست تر است) و مأمور اجراء حکم هم اسمعیل خان قراچه داغی بود<sup>۱</sup>.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب رؤیای سادقه یا خواب خلسه در شرح احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام مینویسد: «خدا و خلق دانند که ترتیب نظام و نظم هر چه در ایران از اواسط سلطنت خاقان تا اواسط سلطنت محمد شاه ظهور و وجود یافت بکاردانی پدرش میرزا بزرگ قائم مقام یا کاردانی خودش بود، بایان و تقریریکه سبحان معروف سپراندازد، و با انشائیکه حریری مقامات خود را پنهان سازد مدعیان ولینعمت و ولینعمت زادگان خود را متقاعد نمود، و گوئی از آن میدان باچوگان بلاغت ربود که رقیبان بلکه حبیبانش ساحر خواندند و در جادوگری او سخن‌ها راندند مگر سحر جز این میکند که چند عشره فرزند بلاواسطه خاقان که هر یک خود را از آحاد الوف میدانستند از حق سلطنت خود دست کشیده و چون پاشکسنگان در گوشه خزیدند از کارهای او و پدرش قشون منظم و نظامی است که در آذربایجان ترتیب دادند و اساس و اساسی نیکو بر آن لشکریان نهادند. مهارت او در امور پلیتیکی معروف است و تدابیر او بعد از فوت خاقان (فتحعلیشاه) مشهور است مثل فرمانفرما<sup>۲</sup> و ملک آراء<sup>۳</sup> و شجاع السلطنه<sup>۴</sup> و رکن الدوله<sup>۵</sup> و ظل السلطان<sup>۶</sup> و سایر اعیان محمد شاه را، بوصفهای مختلف، بر سر جای خود نشانند. در علم و دانش و صدق و بینش او احدی را حرفی نبود؛ از در سیادت و غرور او را متهم کردند که داعیه سلطنت در سردارد و حال آنکه امروز معلوم و آشکار است که چنین هوایی در سر نداشته است و چنین تخم نهالی در مزرع دل نکاشته بود.

محمد شاه میخواست خالوی خود آصف الدوله را در کارهای مملکت دخالت دهد سایر معاندین ابداع این معمولات را مینمودند و از نقل این مقولات نامعقول هر روز بر کدورت خاطر محمد شاه می افزودند تا خرمن هستی او را بر باد داده و مهر سکوت بر آن دهانی که به پهنای فلک بود نهادند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام نثر فارسی را از تشبیهات و افکار سبک هندی بیرون آورده و در نوشتجات خود تا توانسته است لغات مانوس مصطلح بکار برده و شالوده نثر نویسی امروز را ریخته و یک تنه اسلوب نویسنده کی را عوض کرده و آن را پیایه دوره‌های قبل برگردانده است. میگویند وقتی که محمد شاه امر بحبس او داده سفارش کرده است باو قلم و کاغذ ندهند و اگر چیزی برای شاه مینویسد نیاورند و میگویند است که در قلم این مرد معجزه‌ای است میترسم خواندن نوشته او مرا از تصمیمیکه نسبت باو گرفته‌ام باز دارد از جمله تألیفاتی که باو نسبت

۱- اسمعیل خان قراچه داغی فراشیاهی محمد شاه بود این سمت را در ابتدا سلطنت ناصرالدین شاه نیز داشت و چون در شورش و توطئه‌ای که بر علیه میرزا تقی خان امیر کبیر در آغاز سدارتس از طرف بیگانه و خودی چیده شده بود او هم دست داشت از این جهت پس از آرامش اوضاع نامبرده بدستور امیر بکلی از کار برکنار و اموالش مصادره شد و سپس باردبیل تبعید گردید.

۲- حسینی میرزا. ۳- محمد قلی میرزا. ۴- حسنعلی میرزا.

۵- علینهی میرزا. ۶- علیخان.

میدهند کتابی است بنام شمایل خاقان که قسمتی از تاریخ قاجاریه بسبک قدیم بدون مدرک و دلیل که بیشتر مطالبش بافسانه شبیه بوده برای خوش آمد فتحعلیشاه دومین پادشاه سلسله قاجاریه آن را تألیف کرده است .

**ابوالقاسم**  
میرزا ابوالقاسم پسر دوم حاج میرزا عباسقلی در ابتدا شغلش لشکر نویسی بود و ملقب به مشیرلشکر گردید و پس از مراجعت از مکه حاج مشیرلشکر شد حاج مشیرلشکر در موقع مراجعت سری هم باروپا زده بود گرفتار تعرض شاه شده این هوسرانی خود را به سهزار تومان جریمه دادن بشاه جبران کرد در اواخر عمر در زمان سلطنت مظفرالدین شاه و آغاز مشروطه بوزارت تهران هم رسید. ناصرالدینشاه چون میل نداشت که کسی از اوضاع دنیا باخبر شود مسافرت باروپا را برای اشخاص باسثنای تاجر



میرزا ابوالقاسم معین الملک



میرزا ابوالقاسم مشیر لشکر

و مستخدم دولت (مأمورین سیاسی) جداً غدغن کرده بود اشخاصیکه پسرهای خود را برای تحصیل میخواستند باروپا بفرستند مجبور بودند که يك سمتی از قبیل وابسته یا نایب سفارت برای آنان فکر کنند .

**ابوالقاسم**  
میرزا ابوالقاسم معین الملک پدر میرزا رضای مستوفی معین السلطنه بوده و در سال ۱۲۷۷ ق . بسمت لشکر نویسی باشی گری برقرار گردید معین الملک در ماه ذیحجه ۱۲۸۷ ق . بجای میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی

بسمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب و تا محرم ۱۲۸۹ ق. که در گذشت در این سمت باقی بود.

**ابوالقاسم**  
ابوالقاسم خان قره گوزلو همدانی (مشیر حضور - ناصر الملک - نایب السلطنه) فرزند احمد خان ونوه محمود خان ناصر الملک فرما فرما که در سال ۱۲۸۲ قمری متولد و در سال ۱۳۴۶ قمری در گذشته است. در سال ۱۲۹۵ ق.

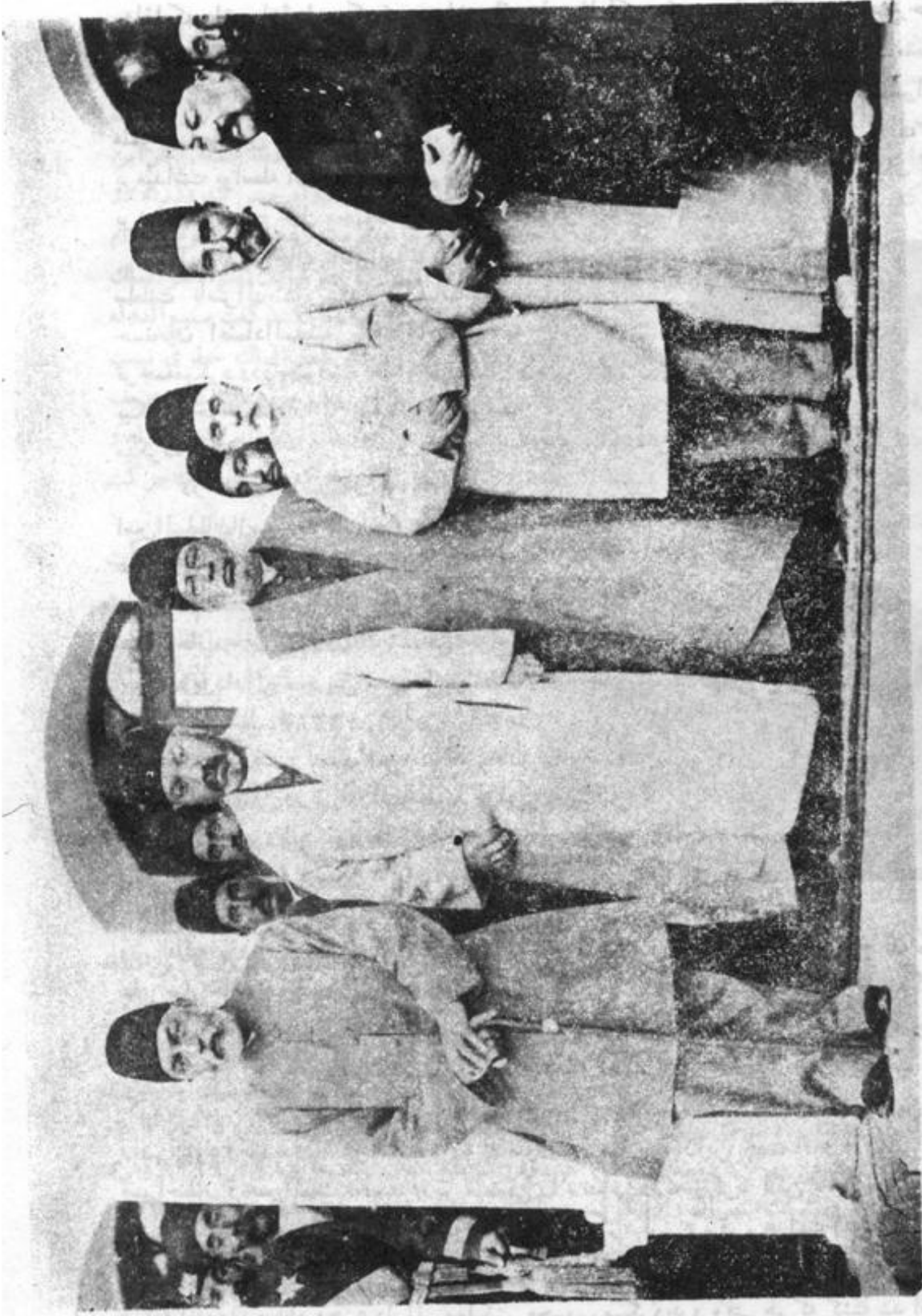


در سفر دوم ناصرالدین شاه با اروپا که محمود خان ناصر الملک از ملتزمین رکاب شاه بود نوه خود را نیز به همراه خود برد و به لندن برای تحصیل فرستاد نامبرده از تحصیل کردگان دانشگاه اوکسفورد انگلستان<sup>۲</sup> محسوب میشود. پس از اتمام تحصیلات در سال ۱۳۰۱ ه. ق. از لندن بتهران مراجعت نمود. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۴ جمادی الاولی ۱۳۰۱ ه. ق. مینویسد: «صبح خانه امین الدوله رفتم ابوالقاسم خان نواده ناصر الملک که تازه از فرنگ آمده ناصر الملک آورده بود که امین الدوله حضور شاه ببرد این جوان شش سال تمام فرنگستان بوده است.» و نیز مینویسد: «۱۲ ذیحجه ۱۳۰۱: این جوان اسماً پیشخدمت و رسماً درواز خلوت است.»

ابوالقاسم خان ناصر الملک نایب السلطنه

پیش از اینکه ابوالقاسم خان ملقب به مشیر حضور شود جدش محمود خان ناصر الملک را باین عنوان: «ناصر الملک مشیر خاص حضور همایون» یاد میکردند<sup>۳</sup>. بر حسب درخواست محمود خان ناصر الملک پدر بزرگش از ناصرالدین شاه در ماه ربیع الاول ۱۳۰۲ ق. از طرف شاه ملقب به مشیر حضور شد در زمان حیات محمود خان ناصر الملک ابوالقاسم خان جزو درباریان ناصرالدین شاه بود و گاهی اوقات ترجمه بعضی از آئین نامه‌ها و قوانین باو ارجاع میکردید محمود خان ناصر الملک فرما فرما پس از دو ماه و نیم که از مراجعتش از حکومت خراسان گذشت در اوایل ربیع الثانی ۱۳۰۵ ق. بمرض سکت در گذشت و شاه تمام مناصب و

۱- در جلد سوم صفحه ۳۲۲ منتظم ناصری فوت او در رمضان سال ۱۲۸۸ ق. ذکر شده و در دفاتر آستان قدس رضوی محرم ۱۲۸۹ ق. مذکور است.  
۲- دانشکده بالول Balliol College Oxford.  
۳- پس از اینکه ابوالقاسم خان مشیر حضور ملقب به ناصر الملک گردید ناصرالدین شاه لقب مشیر حضور را در سال ۱۳۱۰ ق. به احمد خان پیشخدمت معروف به جوجه پسر یوسفخان سرتیپ پسر حسن خان سردار ایروانی داد.



از چپ بر است : میرزا علی خان امین الدوله صدر اعظم مظفر الدین شاه - ابوالقاسم خان ناصر الملک وزیر دارائی -  
میرزا عباس خان مهندس - جعفر قلی خان نیر الملک برادر مخبر الدوله - میرزا مهدیخان مهندس ممتحن الدوله -  
حاجی محمد خان امیر الامراء وزیر شکوه الامانه مادر مظفر الدینشاه

مشاغلیکه داشت از قبیل حکومت همدان و لقب ناصرالملکی و غیره به ابوالقاسم خان مشیرحضور داد و مکتب زیاد ناصرالملک هم باورسید و چندروز بعد بوسیله امین السلطان بحضور شاه معرفی گردید ناصرالدینشاه، برخلاف عادت و رویه همیشگی خود، که پس از مرگ اعیان اشراف - متمولین و ملاکین درجه یک مملکت، از اموال آنان (مخصوصاً نقدینه و جواهرات) برای خود برمیداشت بواسطه ارتباط و بستگی هر دو ناصرالملک به انگلیس ها چیزی از اموال آنان بر نداشت (بشرح حال محمود خان ناصرالملک مراجعه شود) ۱.



ناصرالملک

ابوالقاسم خان ناصرالملک در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه گاهی در غیاب محمد حسنخان اعتمادالسلطنه برای شاه روزنامه ترجمه میکرد و در حضورشاه خطابه های سفراء بیگانه و جواب شاه را برای آنان نیز ترجمه میکرد است .

در جمادی الثانیه سال ۱۳۱۴ ق . که امین السلطان از صدارت معزول و بجایش میرزا علی خان امین الدوله در ماه رمضان همین سال صدراعظم شد ناصرالملک را بجای میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک (شوهر خواهر خود) وزیر دارائی نمود پس از عزل امین الدوله در ۱۶ صفر سال ۱۳۱۶ ق . ناصرالملک هم بالطبع کنار رفت و بجای وی حسینقلی خان نظام السلطنه مافی وزیر دارائی شد در اولین کابینه دوره مشروطیت بریاست سلطان علیخان وزیر افخم در تاریخ ۶ صفر ۱۳۲۵ ق . برابر با ۲۹ اسفند ۱۲۸۵ خ . تشکیل یافت ناصرالملک

وزیر مالیه بود و در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق . برابر با ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۶ خ . که میرزا علی اصغر خان امین السلطان معروف به اتابک اعظم نخست وزیر و مأمور تشکیل کابینه گردید ناصرالملک هم دوباره وزیر دارائی شد در تاریخ ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ قمری مطابق با چهارم آبان ۱۲۸۶ خ . ناصرالملک از طرف محمد علیشاه نخست وزیر و مأمور تشکیل هیأت دولت گردید عمر کابینه وی بیش از دو ماه طول نکشید که خود استعفاء داد و چون شاه از این قضیه راضی نبود و کار بدون مشورت و اجازه او صورت گرفته بود از این جهت او و وزرائش را به قصر احضار و ناصرالملک نخست وزیر مستعفی را زندانی و زنجیر کرد لکن با مداخله فوری و سریع سفارت انگلیس آزاد و روز بعد رهسپار اروپا گردید . م . ق . هدایت (مخبر السلطنه)

۱- ناصرالدینشاه این قبیل اموال را اسماً برای خود می گرفت و پس از گرفتن تحویل خزانه از درون میداد و جزء دارائی مملکت محسوب میگردید و وقتی هم که کشته شد از خود شخصاً چیزی نداشت .

که در کابینه او وزیر فرهنگ بوده در صفحه ۲۱۰ - ۲۰۹ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید: «ناصرالملک مردی جاافتاده شاگرد مدرسه اکسفورد و طرف توجه انگلیس نشان محترمی هم از انگلیس دارد چون در اکسفورد تحصیل کرده است نمیتواند تصمیم بگیرد ۱۴ ذیقعد نزدیک غروب شاه وزراء را احضار فرمودند جمله آخرین بود که بروید پی کارتان مرخص شدیم ناصرالملک در اطاق حاجب الدوله حبس شد وزراء در اطاق امیربها در توقیف معلوم شد علاء الدوله هم در آبدارخانه توقیف است و محکوم باعدام عضدالملک برای حفظ او در آبدارخانه منتظر عفو ملوکانه است<sup>۱</sup> به امیربها در گفتم ناصرالملک نشانهای ازدولت انگلیس دارد و بسراغ او خواهند آمد خوبست کار با نجانکشد گفت صنیع الدوله هم به من گفت معطل کار علاء الدوله و در محظور عضدالملکیم برای ناصرالملک خطری نیست چیزی از شب گذشته بود که چرچیل (مراد از این چرچیل: جرج پرسی چرچیل است) تشریف آوردند شرفیاب شدند چرچیل بشاه گفته بود ما باید تقصیر ناصرالملک را بدانیم علاء الدوله و ناصرالملک مرخص شدند وزراء با ناصرالملک بمنزل او رفتیم مقرر بود که سحر بفرنگ حرکت کند ناصرالملک سحر مصحوب نماینده از سفارت انگلیس حرکت کرد» .

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب چنین گوید: «شاه هیأت دولت را که روز پیش استعفاء داده بود بقصر احضار و ناصرالملک نخست وزیر را زندانی و زنجیر کرد و با مداخله و اعمال نفوذ سفارت انگلیس ناصرالملک از سر نوشتی که در انتظارش بود رهایی یافته باروپا فرار کرد و همین طور در انگلستان میزیست در این مدت هر قدر بوی اصرار میشد که بایران بازگردد از آمدن دریغ میداشت تا اینکه در سال ۱۳۲۷ ق. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه او هم به تهران بازگشت» .

احمد خان ملک ساسانی در کتاب ( یادبودهای سفارت اسلامبول) راجع باین موضوع از قول شاه مخلوع (محمد علیشاه) چنین گوید: «در دنباله این صحبت شاه مخلوع گفت وقتیکه کشیکچی باشی را با مختار الدوله فرستادم ناصرالملک را بگیرند و بحضور بیاورند با چادر و چاقچور و پیچه میخواست فرار کند در حال با این قیافه در کالسکه گذاشتندش و بحضور آوردند من خنده ام گرفت عکاس خواستم که پیش از آنکه طناب بگردنش بیندازند عکسی با این قیافه بردارد عکاس مشغول برداشتن عکس بود که چرچیل از طرف وزیر مختار انگلیس آمد و گفت که ناصرالملک دارای بزرگترین نشان دولت انگلیس است مرخص بفرمائید باروپا برود» . ناصرالملک که از اواخر سال ۱۳۲۵ قمری در اروپا بود در سال ۱۳۲۸ قمری بدستاری و اشاره انگلستان از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت ایران بجای علیرضاخان قاجار عضدالملک متوفی در ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ه. ق. گزیده شد و در تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۲۹ قمری او را باسلام و صلوات بتهران وارد کردند و تا سال ۱۳۳۲ ق. برابر با ۱۲۹۲ خ. نایب - السلطنه بود پس از اینکه احمدشاه بسن بلوغ رسید وزمام امور را در دست گرفت و تاجگذاری کرد ناصرالملک هم رهسپار اروپا گردید و تا سال ۱۳۰۵ خورشیدی ( برابر با ۱۳۴۵ ق. )



در آنجا میزیست تا اینکه در این سال دوباره بایران بازگشت و بطوریکه پیش گفته شد در ۴ دی ۱۳۰۶ خورشیدی برابر ۱۳۴۶ ق. در سن ۶۴ سالگی در گذشت احمد خان ملک ساسانی در کتاب یادبودهای سفارت از قول محمد علیشاه مینویسد: «یک روز در میان صحبت حرف ازدوره نیابت سلطنت ناصرالملک همدانی بمیان آمد محمد علیشاه میگفت در صورتیکه پس از تاجگذاری سلطان احمدشاه مدت نیابت سلطنتش تمام شده بود ادعای یکسال حقوق کرد چون فاقد حق قانونی بود دولت ایران موافقت نمیکرد آنوقت لاردرکنز وزیر خارجه انگلیس را واسطه کرد وبا اصرار او ازدولت ایران ۱۵۹ هزار تومان پول زور گرفت».

حاجی ابوالنصر میرزا حسام السلطنه امیرتومان پسر دوم سلطان

### ابوالنصر

مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات در روز شنبه ۶ شعبان در سال

۱۳۰۴ ق. بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا از طرف ناصرالدینشاه برای تبریک



ابوالنصر میرزا حسام السلطنه

به لندن رفت و مسافرتش چند ماهی بطول انجامید محمد حسنخان اعتماد السلطنه در این باب در یادداشتهای روزانه خطی خود چنین مینویسد: «شنبه ۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۴: «صبح بدیدن مشیرالدوله رفتم یعنی مرا خواسته بود مشاوره کند که کی را بفرستد لندن بجهت تبریک سال پنجاهم سلطنت ملکه انگلیس و مقصود شاه این بود میخواهند شاهزادهای بفرستند که از کیسه خود خرج کنند و تعارفی هم بمشیرالدوله بدهند قرعه این کار با اسم حسام السلطنه زده بودند که جوان است و جویای نام آمده من رفتم خانه حسام السلطنه او را از اندرون بیرون خواستم تفصیل را گفتم فی الفور قبول کرد بمشیرالدوله نوشتم». در سال ۱۳۰۵ ق. که حکومتهای متعدد زیر نظر و سلطه ظل السلطان و کامران میرزا پسران ناصرالدینشاه بود از آنان منتزع گردید از جمله آن حکومتها حکومت گیلان بود که از کامران میرزا نائب السلطنه گرفته شد

و در این تاریخ حسام السلطنه بجای ابوالفتح میرزا برادر بزرگ خود برادرزن کامران میرزا بحکومت آنجا منصوب و اعزام گردید و تا سال ۱۳۰۸ ق. حکومتش در گیلان ادامه داشت. در سال ۱۳۰۵ هجری قمری که حاکم گیلان بود برای تهنیت و تبریک ورود الکساندر سوم

امپراتور روس به قفقاز از طرف شاه به تفلیس رفت و برگشت. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۷ ذیحجه ۱۳۰۵) راجع باین مأموریت مینویسد :

«شنیدم حسام السلطنه حاکم گیلان مأمور است از طرف شاه به تفلیس برود که امپراطور روس آنجا می‌آید تهنیت بگوید گمانم این است من بعد این مأموریت‌ها را چون او مفت می‌رود باو رجوع فرمایند خوبست نشانی هم در این ضمن از سلاطین می‌گیرد. در اواسط سال ۱۳۰۹ ق. بجای آقا باقر سعد السلطنه به حکومت قزوین تعیین گردید و در سال ۱۳۱۰ ق. معزول و بجای او سعد السلطنه حاکم سابق دوباره بحکومت قزوین منصوب شد. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۱۵ جمادی الاولی ۱۳۱۰ قمری) مینویسد: «حسام السلطنه آمده است اردو که سی هزار تومان بدهد و حکومت گیلان را از برادرش<sup>۱</sup> بگیرد معیر الممالک<sup>۲</sup> و میرزا محمود خان طالب حکومت رشت هستند تا کدام یک پیش ببرند»<sup>۳</sup>.

سرانجام در این سال (۱۳۱۰ قمری) بجای حاج غلامرضا خان شهاب الملك (آصف-

الدوله شاهسون) بحکومت خوزستان منصوب گردید .

### ابوتراب

شیخ ابوتراب امام جمعه از علمای شیراز پسر شیخ محمد زاهد امام جمعه معروف به شیخ مفید بوده پدر و جدش سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینیه و تدریس علوم داشتند چند سالی در زمان سلطنت محمد شاه در تهران اقامت داشت و بعد بشیراز بازگشت و شیخ ابوتراب در زمان خود به غایت متنفذ و ملجاء و ملاز انام بود در سال ۱۲۷۲ ه. ق. در شیراز درگذشت .

### ابوتراب

میرزا ابوتراب خان خواجه نوری نظم الدوله پسر میرزا حبیب‌الله پسر میرزا فتح‌الله وزیر لشکر برادر میرزا آقا خان صدراعظم نوری در سال ۱۲۸۸ ق. متولد و در سال ۱۲۹۶ ق. که اداره پلیس تحت ریاست کنت دومنت فورته<sup>۴</sup> ایتالیائی در تهران تاسیس شد نامبرده چون دارای معلومات و آشنا بزبان بیگانه (فرانسه) بود بسمت معاونت شهربانی برگزیده شد وی در سال ۱۳۱۳ ق. باز پرس میرزا رضا کرمانی کشنده ناصرالدین شاه بود و در تهران درگذشت .

### ابوتراب

میرزا ابوترابخان غفاری کاشانی نقاش مخصوص برادر زاده میرزا ابوالحسن خان صنیع الملك نقاش باشی و برادر کهنتر میرزا محمد خان کمال‌الملك نقاش معروف بوده و در سال ۱۲۸۹ ه. ق. در کاشان متولد و در سال ۱۲۹۳ ق. از کاشان بتهران آمد و برای تحصیل بمدرسه دارالفنون وارد شد در سال ۱۳۰۰ قمری که روزنامه شرف دائر شد میرزا ابوترابخان صورتهای را میکشید و در رجب ۱۳۰۷ ق. در سن ۲۷ سالگی

۱- ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله . ۲- امیر دوست محمد خان .

۳- میرزا محمود خان مدیر الملك رشتی می باشد که بعداً دوازده هزار تومان به مظفرالدین‌شاه داد و ملقب به سردار همایون و ژنرال قنصل ایران در تفلیس شد.

درگذشت . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خودش راجع



میرزا ابوترایخان

بفوت میرزا ابوترایخان چنین گوید : ده  
شنبه ۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ : صبح که از  
اندرون بیرون رفتم هنوز دست رو نشسته کاغذی  
از میرزا علی محمد خان رسید که نوشته  
بود میرزا ابوترایخان نقاش دارالطباعة  
خود را به تریاک مسموم نموده و مرده است  
عصر با سلطان ابراهیم میرزا ۲ خانه میرزا  
ابوترایخان رفتم معلوم شد دیروز عصر خانه  
ابوالحسنخان پسر صنیع الملك که بنی عم  
خودش بود رفته و باو گفته بود من از دنیا  
سیرشدم خودم را خواهم کشت و تریاکی از  
جیب بیرون آورده و خورد . آن بنی عم پدر  
سوخته اش هم او را مانع نمیشود او را سه  
بغروب مانده خانه خودش می آورند کسانش  
جمعیت نموده هر چند به عجز و التماس  
میخواهند او را معالجه نمایند نمیگذارد تا  
اینکه سه و نیم از شب رفته فوت میشود جوان  
قابلی و از صنعت گران ایران بود بواسطه  
سوء اعمال و کردار ناهنجار زنش خودش را هلاک نمود .

حاج میرزا سید ابوطالب محمد موسوی زنجانی ۲ پسر بزرگ حاج میرزا

### ابوطالب

ابوالقاسم معروف به میرزا از علمای معروف مقیم تهران و از مخالفین

مشروطه و از یاران مرحوم شیخ فضل الله نوری و آخوند ملا محمد آملی در واقعه میدان  
توپخانه بود . حاج میرزا ابوطالب زنجانی از خانواده علم و ادب و پدر وجدش از معارف علمای  
زنجان بوده اند . نامبرده در سال ۱۲۵۹ ه . ق . در زنجان متولد و در اوائل سال ۱۳۲۹ قمری  
در تهران فوت کرده است . حاج سید ابوطالب در سال ۱۳۰۰ قمری از زنجان به تهران  
آمد و قریب سی سال با یک زندگانی مرفه و مجلل و متشخصانه ای زندگانی میکرد زندگانی  
وی خیلی تمیز و مرتب و شخصاً مرد با سواد - مطلع - خیلی درست - محترم و روشنفکری  
بوده است . مرحوم سید محمد بهبهانی شرحی از او برای نگارنده نقل کرد که شنیدنی است  
میگفت : روزی پدرم (سید عبدالله بهبهانی) به حاج سید ابوطالب پیغام داد که فردا قصد دارم

۱- مجیر الدوله شیبانی .

۲- مشکوة الدوله پسرینجم امام قلی میرزا عماد الدوله برادر عزت ملک خانم اشرف السلطنه

از اعتماد السلطنه .

۳- در زمان ناصرالدینشاه معروف به حاج میر ابوطالب خسته ای بوده است .

بامامزاده داود بروم<sup>۱</sup> و خواهش میکنم که تشریف آورده باتفاق یکدیگر برویم جوابداد اگر برای زیارت است حاضر نیستم و هر گاه بعنوان گردش و هواخوری است حاضرم سید عبدالله دوباره پیغام داد که برای گردش میرویم و بالاخره سید زنجانی راضی بر رفتن شد هنگامیکه



حاج میرزا ابوطالب زنجانی

به امامزاده داود رسیدند سید ابوطالب قصد کرد که نماز گذارد در صحن امامزاده برای وضو گرفتن رفت عبا و عمامه خود را در یکی از غرفه های صحن گذاشت و مشغول به وضو گرفتن شد سید عبدالله بهبهانی یکی از همراهان خود دستورداد که هنگام وضو گرفتن عمامه او را بطوریکه نفهمد برداشته توی حرم امامزاده برده در آنجا بگذارند چنین کردند. سید ابوطالب ، پس از وضو گرفتن، خواست که عمامه را برداشته بر سر خود گذارد دید که عمامه اش نیست هر قدر تجسس و پرسش نمود آن را نیافت و مدتی جستجوی او طول کشید تا اینکه بالاخره شخصی آمده گفت که من يك عمامه سیاه توی حرم امامزاده دیدم که در آنجا گذاشته شده بود سید عبدالله به سید ابوطالب گفت بروید توی حرم به بینید شاید عمامه شما باشد سید رفت و عمامه را آورد

و گفت عمامه خود من است سید عبدالله خندید و بوی گفت که در شهر با من قرار داده بودید که حرم نروید و امامزاده را زیارت نکنید دیدید که آخر الامر رفتید و امامزاده را زیارت کردید. حاج سید ابوطالب باین قبیل امامزاده ها بهیچ وجه عقیده نداشت و میگفت که چون معلوم نیست اصل و منشأ این قبیل امامزاده ها چه بوده و چیزی که سند صحیح نداشته باشد بان امام زاده ، بقصد زیارت ، رفتن ندارد از این جهت اکثر امامزاده ها را در شهرها و دیها ساختگی میدانست و بآنها عقیده نداشت . حاج شیخ ابو جعفر کرمانی پیش نماز و مدرس مسجد و مدرسه مشیر السلطنه یکی از روزها برای نگارنده این سطور حکایت میکرد که من در تهران طلبه بودم

۱ - شرح حال امامزاده داود را من در هیچ کتاب معتبری ندیده ام بعضی حدس میزنند که امامزاده داود بایده از سادات زیدیه حسنی باشد. بنای اصلی امامزاده را گلبدن خانم خازن الدوله زن چهل و یکم فتحعلیشاه که اصلاً از مردم گرجستان بود در سال ۱۲۴۸ قمری آن را بنا نمود (لقب خازن الدوله ای این زن هم باین مناسبت بود که ابتدا در اندرون فتحعلیشاه صندوقدار و سپس خزانه دار خاصه شاه و ملقب به خازن الدوله شد) و بعد طهماسب میرزا مؤید الدوله (پسر دوم محمد علی میرزا دولت شاه) و فیروز میرزا نصره الدوله (پسر ۱۶ عباس میرزا نایب السلطنه) هر یک اینیه ای بر آن اضافه و الحاق نمودند .

و درس میخواندم و حاج میرزا ابوطالب در آنوقت، در تهران، خیلی عنوان داشت. پدرم در نجف با او آشنائی پیدا کرده بود نامه‌ای با نوشتن از من بایشان سفارش نمود که در صورت لزوم از من توجهی بشود نامه را برداشته عازم خانه او شدم در بین راه آخوندی به من رسید من که میخواستم انگل میرزا ابوطالب بشوم او هم انگل من شد و با من بخانه سید ابوطالب آمد خانه خیلی تمیز و مرتب و اطاقها تمیز تر از خانه وهیچ بخانه روحانیون شباهت نداشت اطاقیکه وارد شدم روی نمده بود یا قالی چلو ارسفیدی که از تمیزی برق میزد کشیده شده بود و کف اطاق را کاملاً پوشانده بود من وارد شدم و آن آخوند انگل هم عقب من وارد اطاق شد چند قدمی که برداشت چون پایش عرق داشت و خیلی کثیف بود جای پاهایش مرتب روی چلو ارسفیدی ماند حاج میرزا ابوطالب فریاد زد آخوند! آخوند! دیگر نرو! صبر کن. آخوند ایستاد سید از جیبش یک تومان در آورد و با آخوند داد و گفت فوراً برو حمام خودت را تمیز کن این چه وضعی است که تو ورود کردی به بین روفرشی را چکار کردی. آخوند هم یک تومان را گرفت و رفت.

میرزا جواد خان سعدالدوله که خانه‌اش از حیث نظم و ترتیب در میان رجال در درجه یک بود او هم حکایتی نقل کرد و میگفت حاج میرزا ابوطالب بدیدن من آمد و زنگ اخبار را ندیده بود زنگ زدم پیش خدمت حاضر شد میرزا ابوطالب خیلی تعجب کرد پرسید که این چگونه بود من عمل زنگ اخبار را برایش شرح دادم او خیلی خوش آمد و گفت بسیار چیز خوبی است بجای اینکه ما داد بز نیم مثلاً حسن، حسین بیا و همه کس هم خبردار شود باین وسیله نوکریا کلفت را هر وقت بخواهیم بدون سرو صدای حاضر میشود من چون دیدم که میرزا خیلی



سید جواد ظهیر الاسلام

از آن خوش آمده یک دستگاه زنگ اخبار تهیه کرده در خانه‌اش نصب کردم و چون از کسی چیزی نمیگرفت باصر از زیاد آن را قبولاندم و او از آن زنگ اخبار مرتباً استفاده میکرد. در اواخر سلطنت مظفرالدین در سال ۱۳۲۴ ه. ق. هنگام انقلاب مشروطیت مدتی سید جواد ظهیر الاسلام نایب التولیه مسجد عالی سپهسالار شد. در آن موقع طلاب مدرسه دودسته بودند مخالف و موافق با وی. مخالفین شرحی به حاج میرزا ابوطالب نوشته و از او استفتاء کردند که آیا ظهیر الاسلام در جزو علمای روحانی است و یا جزو اعیان و اشراف میباشد. حاج میرزا ابوطالب در جواب آنان در حاشیه استفتاء چنین نوشته بود: «اگر سید جواد

درس بخواند طلبه است،<sup>۱</sup> حاج میرزا ابوطالب بواسطه اینکه شاهزاده خانمی را بزنی گرفت<sup>۲</sup> و بامقام روحانی و تقوی او هیچ تناسب نداشت در حیات و در معاش قدری موهون شد. وی از شاگردان مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری و حاج سید حسین کوه کمری و در میان عامه مردم بدرستی وصحت عمل معروف بوده و با استفاده‌های مادی که در بین بعضی از علماء و ملانماها معمول است بهیچ وجه تن درنمیداده است. نامبرده صاحب تألیفات زیادی است که اکثر آنها هنوز چاپ نشده است. برادر حاج میرزا ابوطالب حاج میرزا ابوالکرم بوده که او نیز از ملها و درزنجان عنوان زیادی داشته است.

**ابوطالب**

ابوطالب خان از امراء و بزرگان کرد خراسان است که از ترس شاه پسند خان، سردار احمد شاه درانی، در سنه ۱۱۶۸ ه. ق. به محمد حسن

خان قاجار، در استرآباد، پناه آورد و بعد او، او را در دامغان سکونت داد.

**احسان**

احسان خان پسر کلعلی خان نخجوانی بوده که در جنگ روس و ایران

(۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق.) عباس میرزا نایب السلطنه او را در سال ۱۲۴۲

ق. فرمانده قوی و مستحفظ قلعه عباس آباد که از مهمترین قلاع نظامی ایران بود نمود و چند نفر از سرکردگان از قبیل محمد امین خان قاجار<sup>۲</sup> و عباس خان سرکرده سواران بختیاری را نیز برای معاضدت و یاری او فرستاد. احسان خان در این هنگام بجای خدمت، بوطن خود خیانت کرده با ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس پنهانی سازش نمود و او را برای محاصره و گرفتن قلعه عباس آباد تشویق و تشجیع نمود و پس از زندانی کردن محمد امین خان و عباس خان و سایر مستحفظین قلعه در را بروی پاسکیویچ گشود و او را وارد قلعه کرد و تمام محتویات آن را بوی تسلیم نمود. پاسکیویچ محمد امین خان و عباس خان و عده‌ای از خوانین بختیاری را گرفته تحت الحفظ به تفلیس روانه نمود و احسان خان خائن بوطن را در ازاء این خدمت حاکم نخجوان کرد.

**احمد**

احمد اتابکی مشیر اعظم فرزند میرزا علی اصغر خان امین السلطان

اتابک اعظم بوده و در سال ۱۳۲۱ ق. که امین السلطان به فشار

انگلیسها از صدارت معزول و تبعید شد در سالهای ۱۳۲۱ - ژاپن - امریکا - مکه و اروپا مسافرت کرد احمد اتابکی همه جا به همراه پدر خود بود و بعد با امین السلطان بایران بازگشت.

۱- سید جواد ظهیر الاسلام پسر حاج سید زین العابدین ظهیر الاسلام امام جمعه تهران (امام جمعه سوم) و شاهزاده خانم ضیاء السلطنه دختر سوم ناصرالدین شاه قاجار و داماد مظفرالدین شاه بوده و در سال ۱۳۰۰ ه. ق. تولد یافته است. سید جواد پس از درگذشت پدر خویش در ذی قعدة سال ۱۳۲۱ ق. بلقب ظهیر الاسلام ملقب گردید. ظهیر الاسلام ۵ بار در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۳۴ و ۱۳۴۲ ه. ق. و همچنین در مرداد ۱۳۳۰ و آذر ۱۳۳۴ خورشیدی نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار بوده و دوبار نیز در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۸ ه. ق. نایب التولیه استان قدس رضوی و یکبار هم سناتور شد. نامبرده در فروردین ۱۳۴۴ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت و در مقبره میرزا ابوالقاسم امام جمعه (امام جمعه دوم) جدش معروف به سر قبر آقا واقع در جنوب شهر بخاک سپرده شد. ۲- دختر بهرام میرزا معزالدوله. ۳- محمد امین خان قاجار نسقچی باشی پسر خاله و هم شوهر خواهر اعیانی عباس میرزا نایب السلطنه بوده است.

پس از کشته شدن اتابک (۱۳۲۵ ق .) بیکار بود تا اینکه در سال ۱۲۹۴ خورشیدی برابر با ۱۳۳۴ ق . در کابینه سپهسالار اعظم (محمد ولیخان تنکابنی) وزیر فواید عامه و در سال ۱۳۰۵ خ . در دو کابینه مستوفی الممالک و وزیر پست و تلگراف شد نامبرده در اواخر خود را بمرحوم سید حسن مدرس بسته و از طرفداران او بود. مرحوم مدرس نیز از او خیلی حمایت میکرد و ورود وی در کابینه مستوفی بنا بر سفارش مرحوم مدرس شد . مشیر اعظم را میتوان گفت که بهترین اولاد اتابک بود وی در سال ۱۳۱۶ خ . (۱۳۵۶ ق .) در گذشت و در قم در مقبره خانوادگی در صحن اتابک بخاک سپرده شد .

شیخ احمد احسائی فرزند زین الدین متولد در سال ۱۱۶۶ و متوفی در ۱۲۴۲ هجری قمری استاد سید کاظم رشتی و مؤسس فرقه شیخیه از فرق شیعه در ایران و خارج از ایران میباشد . از جمله تألیفات او کتاب جوامع الحکم و

احمد



شیخ احمد احسائی



شیخ احمد احسائی

شرح الزیارة است . کنت گوینو فرانسوی نویسنده و محقق معروف در فصل چهارم کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود زیر عنوان مذهب راجع بفرقه شیخیه اینطور اظهار نظر میکند:

« همانطور که فساد کشیش ها در قرون وسطی سبب شد که مذهب پروتستان و مذاهب دیگر در اروپا بوجود آید همانگونه نیز فساد آخوندها در ایران باعث بروز مسلکهای مذهبی چندی گردیده که سابقاً وجود نداشت و اگر موجود بود طرفداران آن مذهب بطور پنهانی به شعائر خود عمل میکردند و تظاهر نمی نمودند زیرا بطوریکه در سطور اولیه این کتاب گذشته مذاهب پنهانی همواره کم و بیش در ایران بوده است یکی از این مسلکهای پنهانی

مسلك مذهبی شیخی است که شصت و یاهفتاد سال قبل از این در شیراز بوجود آمد. شیخی‌ها که امروزه شماره‌شان نسبتاً زیاد است بر سر يك موضوع با شیعه‌های ایران اختلاف دارند و آن چگونگی زندگی امام دوازدهم یعنی مهدی می‌باشد عقیده شیخی یکی از عقاید پنهانی است که در نتیجه فساد طبقه آخوندها بطوریکه در دستور پیش‌گذشت در ایران پدیدار شده است. دیگر از عقائدی که ایجادش نتیجه فساد عقیده آخوندها است عقیده صوفی می‌باشد که خیلی قدیمی‌تر از شیخی است.»

در سنگ روی قبر شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه چنین منقور است:

وقت علی الکریم بنیر زاد من الحسنات والقلب السليم  
و حمل زاد اقبیح کل شی اذاکان الوفود علی الکریم

سید احمد رضوی معروف بادیب پیشاوری خاتمه فضلاء این عصر و استاد اساتید که در فنون ادب و عربیت و حفظ اشعار و نحو و لغت و حکمت و

احمد

ریاضیات و حسن خط در این اواخر با حاطه و تبحر او کمتر کسی دیده شده بود وی در ۱۲۶۰



متولد و در سوم صفر هزار و سیصد و چهل و نه (۱۳۴۹ ق.) در سن قریب به نود سال در تهران در منزل مرحوم علی رضا قره‌گزلو بهاء‌الملک که در سنین او آخر عمر در آنجا اقامت داشت در گذشت مرحوم ادیب در تمام عمر مجرد میزیسته و تأهل اختیار نکرده بود آن مرحوم معروف بود بسوء خلق و کم کسی طاقت مصاحبت او را داشت لکن با کسانی که مأنوس و دوست بود کمتر سوء خلق خود را بروز میداد وی دیوان شعری دارد بفارسی و اشعار او بسیار فاضلانه و استادانه است و آن‌اگرچه شاید بسیار روان و ناشی از طبع شاعرانه و مؤسسه بر عواطف و غزل و تشبیب یا عرفان و ادواق و مواجید نیست ولی چنانکه گفتیم بسیار فاضلانه و فصیح و بلیغ و متمایل بزهد و گوشه‌گیری از دنیا است تقریباً از جنس و طرز اشعار ابوالعلاء معری است.

سید احمد ادیب پیشاوری

شادروان ادیب پیشاوری مردی بود وارسته - گوشه‌گیر - کم مراده - کم معاشرت - تند و بسیار صریح‌اللهجه. اکثر فضلاء و اعیان بواسطه فضل - بین نظری و استغنائی طبعش بوی ارادت داشتند. یکی از روزها در جائی با وثوق الدوله (حسن وثوق) مشغول به صحبت بود. وثوق الدوله بوی میگوید که هندوستان با آن جمعیت زیاد چطور شد که يك مشت انگلیسی‌آمدند و تمام آنجا را گرفته و برای خود تصاحب نمودند ( این صحبت در ایام بستن قرارداد کذائی



۱۹۱۹ بوده است) ادیب بوثوق الدوله میگوید در آنجا هم امثال شما زیاد بودند و انگلیس‌ها بوسیله آنان تمام هندوستان را بتدریج اشغال نمودند. وثوق الدوله پس از شنیدن کلام ادیب سکوت اختیار کرده و دیگر چیزی در این باره نمیگوید.

میرزا احمدخان نصیرالدوله یگانه پسر میرزا عبدالوهاب خان آصف -  
**احمد**  
 الدوله شیرازی که در سال ۱۲۸۷ ق. در رشت متولد و در سال ۱۳۴۹ قمری، مانند پدرش، بمرض سکه در تهران در گذشت، در این هنگام سنش قریب به شصت و دو سال بود. میرزا احمد خان در سال ۱۳۰۱ قمری که نصیرالدوله پدرش به لقب آصف الدوله ملقب گردید وی ملقب به نصیرالدوله شد. نامبرده از اوائل عمر از کارمندان وزارت امور خارجه بوده و از سنه ۱۳۲۲ تا اواخر ۱۳۲۴ قمری بعد از اموریات میرزا جوادخان سعدالدوله



نصیرالدوله در پیری



میرزا احمدخان بدر نصیرالدوله در جوانی

سمت وزیر مختاری ایران را در بلژیک داشته و در کابینه اول وثوق الدوله در اواخر ۱۳۳۴ ق. برابر با شهریور ماه ۱۲۹۵ خورشیدی که وثوق الدوله نخست وزیر و وزیر امور خارجه بود بمناسبت بستگی که با او داشت ( نصیرالدوله برادرزن وثوق الدوله بود ) نصیرالدوله را ب معاونت وزارت خارجه منصوب نمود و در هیأت دولت دوم حسن وثوق ( وثوق الدوله ) معروف بکابینه قرارداد ( از ۱۵ مرداد ۱۲۹۷ خورشیدی تا سوم تیر ۱۲۹۹ خورشیدی ) وزیر فرهنگ بود و بعد در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در هیأت دولت مرحوم میرزا حسن خان مستوفی - الممالک همین سمت را دارا بوده ؛ مرحوم نصیرالدوله مردی بود ادیب ، خوش خط ، کتاب

۱- در صفحه ۴۲۳ کتاب منتخب التواریخ مظفری لقب نصیرالدوله در سال ۱۳۰۳ هـ .

ق. ذکر شده است .

دوست ، متمول ، خوش محضر ، خوشگذران و با عقل معاش .

احمد خان پسر باقر خان تنگستانی . در سال ۱۲۷۳ قمری (۱۸۵۷

احمد

میلادی) که جنگ بین انگلیس و ایران در سر قزیه هرات روی داد

قشون انگلیس برای تصرف بوشهر وارد شدند و احمد خان با اتفاق پدر خود و چهار صد نفر تفنگچی برای نبرد با انگلیسها به بوشهر در قلعه بهمئی آمدند و بعد پدر و پسر با اتفاق شیخ حسین چاه کوتاهی با تفنگهای فنیله‌ای خود از یکطرف و از طرف دیگر انگلیسها که به تفنگها و توپهای آخرین سیستم مسلح و مجهز بودند جنگ را آغاز نمودند در این جنگ هر سه نفر مخصوصاً احمد خان رشادت فوق العاده‌ای ابراز نمود و هفتصد و چهل تن از سپاه انگلیس را هلاک ساختند ، سردار احبی سنگه لاهوری صاحب کتاب (دوستان وطن) مینویسد: « در این جنگ احمد خان منشی قنصلخانه انگلیس در بوشهر نامه‌ای به احمد خان تنگستانی نوشته و او را در مجادله با نیروی پر زور انگلیس سرزنش و تهدید می کند احمد خان در جواب مینویسد :

« احمدای آنکه شاه خوبانی بی بی بخت باد دمسازت ،

« چار آسیم و ما نمی ترسیم از سه لکاته و دو سر بازت ،

و بالاخره تنگستانیها هزیمت یافتند و باقر خان به تنگستان و از آنجا نزد شجاع الملك نوری<sup>۱</sup>

متوفی (۱۲۸۷ ق .) میرود و احمد خان فرزند جوان دلاور وی در تاریخ ۱۱ ربیع الثانی

۱۲۷۳ ق . در میدان جنگ شهید میشود و زن و مرد دشتی و تنگستان مدتها باین اشعار

مترنم بودند :

خبر آمد که دشتستان بهار است زمین از خون احمد لاله زار است

الا ای مادر پیرش کجائی که احمد یکتن و دشمن هزار است

میرزا احمد خان حیدری اصلاً آذربایجانی و شغل او پیشخدمتی در

احمد

نزد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم و محرم اسرار خلوت و مانند

عزیز خان خواجه مورد توجه او بود در اوائل سلطنت مظفرالدینشاه بر حسب میل اتابک اعظم با آنکه شایسته اینطور مأموریتها نبود بحدود قفقاز مأمور و امور خارجه بعضی از شهرهای قفقاز راجع باو شد مدتهای مدید در قفقاز و تفلیس مشغول بود در اوائل مشروطیت بایران مراجعت کرد و خیلی جد و جهد نمود بلکه بنماینده گی مجلس برسد نائل باین مقصود نگردید و شروع به وکالت حقوقی در دادگستری تهران و محاکمات وزارت خارجه نمود ولی در این شغل برخلاف تاریخ زندگانی گذشته خود خیلی بطور صحت و امانت رفتار میکرد .

امیر احمد خان پسر مرتضی قلیخان دوم از امراء بزرگ طائفه دنبلی

احمد

آذربایجان که در خوی و اطراف آن مدت پنجاه سال و شش ماه حکومت

کرده و اهالی در نهایت رفاه و امنیت میزیستند و در ضمن مردی نیک سیرت ، خوش نیت ، دانش-

۱- نام شجاع الملك مهر علیخان بوده و از شجاعت همان لقب شجاع الملكی را داشته در فارسنامه ناصری پسر شکرالله خان و برادرزاده میرزا آقا خان صدراعظم نوری نامبرده شده و در شجره نامه فامیل خواجه نوری مطبوعه در سال ۱۳۳۵ قمری پسر میرزا اسدالله خان لشکر نویس باشی و برادر شکرالله خان و میرزا آقاخان نوری نوشته شده است .

پرور و شعر دوست نیز بوده است در آبادی و عمران شهر خوی که پس از استیلاء عثمانیان خرابی زیادی بآن نواحی وارد آمده بود بسیار کوشش نمود و در زمان حکومت طولانی او و پسرش خوی رو با بادی نهاد و جمعیتش خیلی زیاد شد نادرشاه بواسطه صفات ممدوحه اش او را در حکومت موروثی برقرار داشت و متعرض اونگشت و همانطوریکه سلاطین صفوی با خود او و اجدادش رفتار میکردند نادرشاه نیز از همان قرار با وی رفتار کرد بطوریکه پیش گفته شد امیر احمدخان پس از سالها حکومت و فرمانروائی با پسر بزرگ خود و برادرش سلیمانخان بدست برادر زادگان خویش (شهبازخان و غیره در سنه ۱۲۰۰ ق.) کشته شد و پس از کشته شدنش چند گاهی آتش فتنه، در نواحی خوی، شعله ور بود تا اینکه پسر ارشد وی، حسین قلی خان، به همراهی مردم شهر، بر شورشیان غلبه یافت و پسرعموهای ناخلف را اسیر و نابود کرد و بجای پدر خویش بر سریر فرمانروائی نشست و بساط دادگری گسترده و نعمش پدر را با تجلیلاتی تمام به سامره حمل و در حرم منظر عسکریین در مقبره ای که قبلاً برای خود تعیین و تهیه کرده بود دفن نمود. امیر احمدخان علاوه بر احداث باغات و محلات درخوی در سرمن رای (سامره) در مرمت و بنای سخن عسکریین (ع) اموال بسیاری صرف نمود ولی خود موفق با تمام نگشته پسرش حسینقلی خان آن را تمام نموده مسجد حضرت حجت - کاروانسرای و حمامی نیز در آن جا ساخت. امیر احمدخان و پسرش ممدوح بسیاری از شعراء زمان خود از قبیل میرزا ابوالحسن طباطبائی جندی متخلص بحریف و مشهور به بحریف خوئی (متوفی ۱۲۳۰ ق.) عاشق اصفهانی - سیاحی کاشانی و آذر بیگدلی بوده و از آنان صلوات بسیار گرفته اند.

**احمد** شیخ احمد کرمانی متخلص به روحی از مشاهیر و معارف ازلیان و داماد میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل و یکی از نویسندگان خوب زبان فارسی بوده است وی در سال ۱۲۷۲ ق. در شهر کرمان متولد و تحصیلات اولیه خود را از علوم عربیه و فقه و اصول و حدیث در همان شهر نزد پدر خود آخوند ملامحمد جعفر که از علمای کرمان بوده با تمام رسانید.

و بعد در سال ۱۳۰۵ ق. با اتفاق رفیق وهم مسلک خود میرزا آقاخان کرمانی که وی نیز از مشاهیر ازلیان زمان خود بوده باصفهان و تهران و رشت و از آنجا در همین سال باسلامبول سفر کردند. و در این شهر اخیر الذکر بالاخره رحل اقامت افکندند. روحی مردی فاضل و متابع با ذوقی بوده و علاوه بر تسلط به زبان فارسی و عربی زبان ترکی اسلامبولی - فرانسه و انگلیسی را هم در موقع توقف خود در اسلامبول آموخته و آن زبانها را هم میدانسته است. در مدت اقامت در اسلامبول چندین کتاب از انگلیسی و فرانسه که از آن جمله حاج

۱- در کتاب بحر العلوم - خطی - تألیف میرزا محمد حسن زَنُوزی مرندی متخلص به فانی که در سال ۱۲۰۹ ه. ق. آن را تألیف کرده پسر و جانشین امیر احمدخان را امیر حسینقلی خان دینلی ذکر کرده است.

۲- مسافرت روحی به همراه میرزا آقاخان از کرمان باصفهان در صفحه ۹ تاریخ بیداری ایرانیان تألیف محمد ناظم الاسلام کرمانی در سال ۱۳۰۲ ق. ذکر شده و در تاریخ انقلاب ایران تألیف ادوارد برون مستشرق انگلیسی در صفحه ۸۶ در سال ۱۳۰۵ ق. و در صفحه ۳۹۴ در سال ۱۳۰۲ ق. نوشته شده است.

بابا وژیل بلاس<sup>۱</sup> را بفرمانت میرزا حبیب اصفهانی معروف بدستان فاضل و شاعر معروف به فارسی روان و سلیس ترجمه کرد. ترجمه کتاب حاجی بابا را میجر فیلتون انگلیسی در سال ۱۹۰۵ مسیحی با توضیحات و حواشی با انگلیسی در کلکته بچاپ رسانده است کتاب هشت بهشت



بموجب شرحی که میرزا آقاخان کرمانی به خط خود به ادوارد برون مستشرق انگلیسی نوشته کتاب هشت بهشت<sup>۲</sup> که کتاب مبسوط و مفصلی است در شرح عقاید ازلیان از فرق بابیه و در طریقه بهائیان و علل و اسباب افتراق بابیه با زلی و بهائی و فلسفه این مذهب جدید که باب آورده است تألیفش را باو نسبت می دهند در صورتیکه تألیف حاج سید جواد کربلائی نواده سید مهدی بحر العلوم میباشد نامبرده در ابتداء شیخی بعد بابی و سپس ازلی شده است کتاب مزبور از مهمترین کتب بابی ها یا ازلی ها است بر علیه بهائی ها یک نسخه خطی از این کتاب که روحی آنرا استنساخ کرده متعلق بادوارد برون مستشرق انگلیسی بوده فعلا جزو کتب کتابخانه دانشگاه کمبریج از شهر های انگلستان میباشد.

پروفسور برون مؤلف کتاب انقلاب

ایران و غیره در صفحه ۸۵ شیخ احمد روحی - میرزا آقا خان کرمانی - میرزا حسن خان خبیرالملک را ازرقای میرزا رضای کرمانی دانسته و چنین گوید: «از سه نفر قربانیان دیگر از رفقای استامبول او و بنا به درخواست ایران برای بازگشت بکشور خود تسلیم حکومت ایران شده بودند در هفدهم جولای ۱۸۹۶ - میلادی (۶ صفر ۱۳۱۴ ق.) در زندان تبریز محرمانه کشته شده و تامدتی سر نوشت آنها مکتوم ماند نجیب ترین آنها حاج شیخ احمد کرمانی مردی بسیار تحصیل کرده و خوش سیما که من از ۱۸ اکتبر ۱۸۹۰ تا سوم ژانویه ۱۸۹۴ میلادی (۱۳۰۸ و ۱۳۱۱ ق.) متناوباً مکاتبه ادبی با او داشته‌ام بوده است در صورتیکه من

۱ - اصل این کتاب تألیف آلن رنه لوزاژ (۱۷۴۷ - ۱۶۶۸) از نویسندگان فرانسوی است که اخلاق اجتماعی مردم زمان خود را در تألیفاتش بخوبی تشریح کرده است. ژیل بلاس نام شخص جوانی است که خود را باب و آتش زده و متشبث به آخرین وسایل برای پیشرفت و موفقیت در زندگی میشود. ۲ - یکی از مهمترین کتب ازلی ها - که همان بابی ها هستند بر علیه بهائیه از تقریرات حاج سید جواد کربلائی است که میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی آن را نسبتاً بانشاء ساده و روانی در آورده اند پس بنا بر این معلوم میشود که اصل کتاب از دیگری بوده شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان در آن از نظر انشاء دستی برده اند و از تألیفات شیخ احمد روحی است. ۱. میرزا آقاخان کرمانی بغلط شهرت یافته است.

او را هرگز ندیده بودم برای من چندین کتاب نادر یا گرانبها را با بهای عادلای پیدا نموده یا استنساخ کرد من از لحاظ استعداد و جامعیت او عقیده راسخی باو پیدا کرده ام ظاهراً او در ترجمه ماهرانه داستان حاجی بابا تألیف موریر یا (می جرفی لوت) شرکت نموده باشد زیرا عکس او در آستانه آن کتاب گذاشته شده شیخ احمد يك طلبه ازلی ساکن استانبول که دائم با صبح ازل در مکاتبه است و بی اندازه طرف اعتماد او است و از درجه معلومات و درستی او من دلیل مثبت داشته ام و هم او عکسهای آقایان بایی را با درجه بندی حروف اول نام برای من فرستاده بود (می جرفی لوت) از او و دوست همدردش میرزا آقاخان در مقدمه کتاب با نکلیسی شرحی بقرار زیر داده است: «مترجم فارسی این داستان که عکسش در اول کتاب گذاشته شده حاجی شیخ احمد کرمانی پسر ملا محمد (ملا محمد جعفر صحیح است) پیش نماز است داستانی کوتاه ولی غم انگیز دارد او از فرقه بایی است پس از تحصیل عربی در کرمان به اصفهان رفته در آنجا به میرزا آقاخان که او هم از همین شعبه است پیوسته (۱۳۰۵ ق. = ۱۸۸۷/۸ م.) این دو بقصد تحصیل زبان خارجه باستانبول رفته اند در این شهر حاج شیخ احمد برای امر معیشت بمعلمی زبانهای شرقی پرداخته ضمناً معلوماتی از انگلیسی، فرانسه، و زبان ترکی غربی (ترکی استانبولی) فرا گرفته و با همدستی میرزا حبیب شاعر اصفهانی چند اثر از جمله حاجی بابا و گیل بلاس را از انگلیسی و فرانسه ترجمه نموده او چندین کتاب نیز در حکمت تألیف کرده است.<sup>۱</sup> آقاخان مصاحبش مدیر باشهامت اختر بوده<sup>۲</sup> (روزنامه ای که هر چند در استانبول چاپ میشده ولی در هندوستان و ایران کثیرالانتشار بوده است). در یادداشتها<sup>۳</sup> یکبار بر کتاب انقلاب ایران نوشته شده شرح زیر راجع به شیخ احمد روحی دیده شد: «حاج شیخ احمد روحی فرزند دوم ملا محمد جعفر شیخ العلماء که در حدود سال ۱۲۷۲ قمری برابر ۱۸۵۵/۶ م. زائیده شده روحی تخلص میکرده واعظی فصیح چنانکه در خور دانشمندان است بوده. او در سال ۱۳۰۲ قمری با دوستش میرزا آقاخان باسپهان رفته و از آنجا باهم بتهران رهسپار گردیدند در آنجا شیخ احمد درباره احکام قرآن چندی منبر میرفت و از آنجا برشت رفتند و چندی مهمان مؤیدالدوله<sup>۳</sup> حکمرانی دانشمند بودند ولی همینکه حکمران فهمید آنها مورد بی رحمتی ناصرالدینشاه هستند بیرونشان کرد از آنجا باستانبول رفتند و در آنجا شیخ احمد ترکی عثمانی - انگلیسی و فرانسه را در برده و برای امر معیشت بآموزگاری زبانهای خارجه و ترجمه پرداخت. سفری به مکه رفته پس از زیارت حج چندی در حلب گذرانده سپس باستانبول برگشته بوسیله میرزا آقاخان به میرزا حسنخان خبیرالملک کنسل ژنرال ایران معرفی گردید این سه تن به رهبری سید جمال الدین بعملیاتی در تبلیغات پان اسلام (اتحاد اسلام) دست زدند و نامههایی به علمای شیعه ایرانی در کربلا و نجف نوشتند

۱ - مراد از کتب حکمت که میجر فیلوت در اینجا ذکر میکند همان کتاب هشت بهشت است که قبلاً توضیحات لازم درباره آن داده شده است و اصل آن مربوط به شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی نمیباشد. ۲ - میرزا محمد طاهر اصفهانی.

۳ - مراد از مؤیدالدوله در اینجا بوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر بزرگ حسام السلطنه سلطان مراد میرزا و داماد ناصرالدین شاه که از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ ق. حاکم گیلان بوده است.

شیخ احمد مهری برای خود اختیار کرد که این عبارت بر آن نقش بوده است :

« داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نام »

روحی پس از مدتی اقامت در اسلامبول به سفر حج می‌رود و از این تاریخ است که بنا بر گفته صاحب کتاب بیداری ایرانیان به حاج شیخ احمد روحی شهرت پیدا کرد از سفر حج که برگشت مدتی در حلب اقامت کرد و بعد از حلب بزم دیدار میرزا آقاخان کرمانی با اسلامبول رفت و در این سفرها و نقل و انتقالات است که هر یک از این دو نفر با یکی از دختران میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل ازدواج مینمایند و باصلاح هم‌ریش و باجناب یکدیگر میشوند<sup>۱</sup>.

در معاودت با اسلامبول بطوریکه گفته شد بوسیله میرزا آقاخان با حاج میرزا حسن خان خبیرالملک کنسول ژنرال ایران آشنائی پیدا کرده و هر سه نفر بمناسبت اشتراک در مسلك و سنخیت در مشرب از هواداران مخلص و پر و پا قرص سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی که در آن وقت (۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ قمری) بر حسب دعوت سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی با اسلامبول آمده و در یکی از کاخ‌های سلطنتی مقیم بود گردیدند و این سه نفر طبق دستور وی شروع به تبلیغات و فرستادن نامه‌ها با اطراف ایران و عراق عرب و تهییج رؤسای روحانی شیعه بر ضد ناصرالدین شاه و امین‌السلطان صدراعظم (که هر دو پس از وقایع رژی از انگلیسها دست کشیده و بروسها نزدیک شده بودند) نمودند دولت ایران از اقدامات آنان سخت مشوش و هراسان شده بتوسط سفیر خود مقیم اسلامبول (سید محمودخان علاءالملک دیبا) در دربار باب عالی اقدام جدی نمود و ضمناً درخواست شد که هر سه نفر را از اسلامبول دور نمایند و سلطان القاء شبهه کردند و او را قانع نمودند که در انقلاب ارامنه در سال گذشته (۱۳۱۱ق.) این سه نفر دست داشتند و علاوه بر اینکه بر ضد دولت ایران مشغول با اقدام هستند بر علیه دولت عثمانی نیز پنهانی عملیاتی انجام میدهند بنا بر این سلطان عبدالحمیدخان از این گفتار مشوش شده هر سه نفر را در سال ۱۳۱۲ ق. از اسلامبول به بندر ترابوزان تبعید و در آنجا زندانی نمود آنها هنوز در زندان ترابوزان بسر میبردند که میرزا رضای کرمانی در ژانویه ۱۸۹۶ (۱۳۱۳ق.) از اسلامبول حرکت کرده در اول ماه مه همان سال (۱۷ ذیقعه ۱۳۱۳ق.) ناصرالدینشاه را هدف گلوله قرارداد. چنانکه معلوم شد چون میرزا رضا با آنها آشنائی داشته بنام نوکری شیخ ابوالقاسم<sup>۲</sup> برادر شیخ احمد گذرنامه گرفته و در عبور از

۱ - توقف روحی در حلب بیشتر برای ملاقات و دیدار میرزا یحیی صبح ازل رئیس فرقه ازلیان که در فاماگوستا اقامت داشته بوده است.

۲ - شیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد روحی کوچکترین فرزند آخوند ملامحمد جمع‌فر کرمانی بوده و در سال ۱۳۰۳ قمری که برادرش عازم اسلامبول بود او هم در سن کودکی بهمراه برادر خود رفت و در آنجا ساگر خیاط شد هنگامیکه برادرش دستگیر و با میرزا آقاخان و خبیرالملک از اسلامبول به ترابوزان برده شدند و در آنجا زندانی کردند شیخ ابوالقاسم چون تنها ماند ناگزیر شد که بایران بازگردد در این هنگام سنش در حدود ۱۸ سال بود و چون به میرزارضای

ترا بوزان بیدار آنها در زندان توفیق یافته بود. در اواخر سال ۱۳۱۳ قمری بواسطه وقوع قتل ناصرالدینشاه بدست میرزا رضا کرمانی از مریدان متعصب سید جمال‌الدین افغانی بدگمانی دولت ایران بواسطه انتشار نوشتجات ایشان در ایران نسبت به آنان قوی تر گشته این بار تسلیم آنانرا بتوسط سفیر مزبور از دولت عثمانی خواست و علاء‌الملک وانمود کرد که در قتل ناصرالدین شاه هر سه نفر دست داشته و در حقیقت قاتلین شاه اینان میباشند باب عالی قبول کرد و هر سه نفررا از زندان آزاد کرد و هر سه نفررا از زندان ترا بوزان بیرون آورده در سرحد تسلیم مأمورین ایران که منتظر تحویل گرفتن بودند نمودند مأمورین هر سه نفررا تحت الحفظ شبانه به تبریز آورده در خانه محمد علی میرزا ولیمهد در ششکلان وارد و حبس نمودند و پس از چند جلسه بازپرسی از هر يك از آنان و دوام بسختی زندانی کشیدن آخر الامر محمد علی میرزا ولیمهد دستور داد که در روز ششم صفر ۱۳۱۴ ق. ( در تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی ۹ صفر ۱۳۱۴ و در کتاب انقلاب ایران تألیف براون ۴ صفر ۱۳۱۴ برابر با ۱۵ ذی‌حجه ۱۲۹۶ ذکر شده است) هر يك از آنان را آورده در زیر درخت نسترن خانه خود سر بریدند و قبل از کشته شدن فقط شیخ احمد روحی بیاناتی بر علیه حکومت و مظالم آن در حضور محمد علی میرزا ولیمهد نمود و آن دو نفر دیگر حرفی نزدند ( در کتاب انقلاب ایران صفحه ۸۷ در این باب چنین ذکر شده: « در آشنی‌خانه محرمانه قصای شدند، و پس از سر بریدن پوست سر هر يك را کنده بعد گاه پر کرده بتهران فرستاد ( در صفحه ۳۹۵ انقلاب ایران: « پوست سر آنها را بگاہ انباشته، و در تاریخ بیداری صفحه ۹: « سرهای آنها را پوست کنده و در آنها آرد کرده، نوشته شده است. و نعش آنانرا نیز دستور داد که همان شب بیرون برده در محل داغ پولی زیر دیوار گذارده دیوار را روی نعشها خراب کردند ( جنازه‌شان را بعد بچاه افکندند: انقلاب ایران صفحه ۸۸) میگویند که شب بعد میرزا صالح خان وزیر اکرم که بعد در دوره سلطنت احمدشاه قاجار ملقب به آصف الدوله شد و در آن زمان نایب‌الحکومه آذربایجان بود محرمانه فرستاد و نعشها را از زیر دیوار خراب شده بیرون آوردند و بعد غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محل دفن کردند (صحت و سقم موضوع اخیر الذکر معلوم نیست بلکه موضوعی است که در دوره مشروطیت پس از سقوط محمد علیشاه قاجار آنها ساخته و پرداخته‌اند) .

بقیه از صفحه ۸۳

کرمانی بواسطه اینکه مورد بدگمانی سفارت ایران بود باو گذرنامه و اجازه بازگشت بایران را نمیدادند. شیخ ابوالقاسم درخواست صدور گذرنامه برای خود باتفاق يك نفر نوکر جهت بازگشت بایران نمود گذرنامه بهمین نحو برای او صادر و روانه شد آن نوکر که تا بادکوبه باهم بودند میرزا رضای کرمانی معروف قاتل ناصرالدینشاه بود شیخ ابوالقاسم از بادکوبه (در صفحه ۹ تاریخ بیداری ایرانیان تا باطوم ذکر شده) از میرزا رضا جدا شد و از راه تازه شهر بخراسان و از خراسان بکرمان مولد اصلی رهسپار گردید پس از کشته شدن ناصرالدینشاه شیخ ابوالقاسم هم توفیق شد و شکنجه زیادی باو دادند و مدتها زندانی بود و بواسطه همین صدمات در سن جوانی درگذشت.

**احمد سلطان**  
 احمد سلطان مروی یکی از سرکردگان سپاه طهماسب قلی خان نائب السلطنه (نادرشاه) بوده و پس از اینکه طهماسب قلی خان امیر خان بك قرقلوی افشار نائب الحکومه فارس را در سال ۱۱۴۶ ق. با اردوی فارس و کرمان برای جنگ با عثمانی بهمدان احضار نمود بجای وی احمد سلطان مروی را اعزام داشت محمد خان بلوچ والی خوزستان هم باقوای ابوابجمعی خود برای جنگ با عثمانیها بهمدان احضار شد لکن بواسطه تمین جانشینی که درغیاب او برای خوزستان معین شده بود ازطهماسب قلی خان نائب السلطنه سخت رنجیده خاطر گشت و بمحض بازگشت از بین راه و بنواحی خوزستان رسید بر او یاغی شد و پس از تسخیر شهرهای خوزستان برای هر يك حاکمی از جانب خود تعیین کرده برای فتح شیراز بطرف آن شهر عزیمت نمود و باوجود اینکه احمد سلطان باعده ابوابجمعی خود از شهر شیراز دفاع کرد لکن سرانجام شکست خورده باو تسلیم گردید محمد خان او و قاسم بیگ والی سابق خوزستان را در شیراز باهم در يك جازندانی نمود و پس از شکست محمد خان از سپاهیان اعزامی طهماسب قلی خان نائب السلطنه و فرار او طهماسبقلی خان جلایر سردار بزرگ و فرمانده قوای اعزامی به شیراز وارد شد و هر دو نفر از زندان آزاد گردیدند.

**احمد**  
 میرزا احمد متخلص به سهیلی از شعراء قرن چهاردهم هجری است در سال ۱۳۲۱ مجموعه‌ای مشتمل بر مثنوی شاه و درویش هلالی و جسم و گل اهلی و بعضی از رباعیات و غزلیات متفرقه و برخی از اشعار خود را در تبریز چاپ کرده است. روسها در سال ۱۳۳۰ در روز عاشورا نامبرده را با هفت نفر دیگر از آزادی خواهان و وطن پرستان در تبریز بدار آویختند.

**احمد**  
 احمد شاه پسر دوم محمد علیشاه در سال ۱۳۱۴ ق. در تبریز متولد و در سال ۱۳۲۷ ق. در سن ۱۲ سالگی بجای پدر مخلوع خود بشاهی برگزیده شد و چون هنوز بسن بلوغ نرسیده بود پنج سال در تحت قیمومیت دو نائب السلطنه عضدالملک قاجار (مدت یکسال و اندی از ۲۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ تا ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ق.) و ابوالقاسمخان ناصرالملک قره گوزلو (مدت چهار سال) باقی ماند و در سال ۱۳۳۲ ق. (هشت روز پیش از آغاز جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ م.) خود زمام سلطنت را در دست گرفت و پس از دوازده سال پادشاهی او را در سال ۱۳۴۴ ق. (۹ آبان ۱۳۰۴ خ.) از سلطنت خلع گردانیدند. در کابینه دوم وثوق الدوله (حسن وثوق) ۱۲۹۸ خ. برابر با ۱۹۱۹ میلادی که معروف به کابینه قرارداد است (کابینه قرارداد عبارت از این بود که ایران را به تحت الحمایگی انگلستان درآورد) احمد شاه را برای اولین بار ۱۳۳۸ ق. (۱۲۹۸ خ.) (احمدشاه سه بار باروپا رفت در سال ۱۳۳۸ ق. (۱۲۹۸ خ. و ۱۳۴۰ ق. = ۱۳۰۰ خ. و ۱۳۰۲ خ.) باروپا فرستادند و فیروز میرزا نصره الدوله نیز وزیر خارجه بود با گرفتن شصت هزار لیره<sup>۱</sup>

۱ - در این تاریخ مظنه لیره بیست و پنج قران و دهشاهی بوده و شصت هزار لیره برابر است با يك میلیون و پانصد و سی هزار ریال این مبلغ را نصره الدوله گرفت و در اروپا خرج کرد.



اعتبار از محل درآمد نفت جنوب به‌مراه او فرستاده شد و نظر این بود که شاه در لندن موافقت خود را با قرارداد اظهار و آن را تأیید و تنفیذ نماید با هر قدر اصرار و ابرام نصره الدوله و تأکیدات زیاد ابوالقاسمخان ناصرالملک که شاه در اظهارات خود در مجلس رسمی با قرارداد موافقت کند و بعد آن را امضا نماید احمد شاه زیر بار نرفت و بعد هم آن را امضاء نکرد و در



احمد شاه و محمد حسن میرزا و لיעهد

احمد شاه

مقابل اصرار دولت انگلیس مبنی بر تأیید آن عهدنامه شوم استقامت ورزید و در مهمانی رسمی شهرداری لندن در سر میز شام در جواب نطق شهردار لندن و بیانات لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان از هر گونه اشاره بآن موضوع خودداری کرد حتی معروف است که ناصرالملک بوی گوشزد نمود که اگر با قرارداد موافقت نکنید و آن را امضاء نفرمائید ممکن است که بضرر خودتان تمام شود معذک با وجود شنیدن گفته ناصرالملک از امضاء چنین قرارداد تنگینی با انگلستان بکلی خودداری نمود و سرانجام همانطور که ناصرالملک پیش‌بینی نموده بود این عدم موافقت بضرر وی تمام شد و سرانجام در جلسه شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ خ . برابر با ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ ق . مجلس دوره پنجم با وضع عجیب و غریبی که برخلاف قانون اساسی

بود از سلطنت خلع گردید<sup>۱</sup> و رضا خان سردار سپه نخست وزیر وقت و فرمانده کل قوی بجای او سلطنت رسید. احمد شاه مردی منظم - مرتب - دقیق - قانونی و وطن خواه بوده و اگر با سایر شاهان ایران در مقام مقایسه پرآئیم و اعمال هر یک را تحلیل و تجزیه کنیم میتوان گفت که احمد شاه از پادشاهان خوب ایران بوده است. در صفحه ۳۴ کتاب (ایران



احمد شاه

در جنگ بزرگ) شرحی راجع بزندگانى خصوصى و اخلاق شخصى احمد شاه دیده شد و چون شرح مزبور مطابق واقع بود از این جهت عیناً در این جا نقل میشود: «از زندگانى خصوصى

۱- عده‌ای از مبرزین و معارف و کلاء با موضوع خلع شاه جداً مخالفت کردند اما اظهاراتشان بجائی نرسید و کار انجام یافت (شب همان روز پس از مهر و موم کردن در تمام اطاقهای دربار و کاخ گلستان محمد حسن میرزا ولیعهد را بایک وضع فلاکت بار و اهانت آمیزی از کاخ گلستان خارج کرده بمعیت امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب - سر تیپ مرتضی خان یزدان پناه و یکی دو افسر دیگر و عده‌ای نظامی مسلح و مجهز بسرحد عراق برده شد و از ایران بکلی اخراج گردید. محمد حسن میرزا در سال ۱۲۷۹ خورشیدی متولد و در دیماه ۱۳۲۱ خورشیدی در سن ۴۲ سالگی بمرگ ناگهانی در لندن درگذشت و جنازه‌اش را بکربلا برده در حرم امام حسین (ع) بخاک سپرده شد.

و اخلاق شخصی احمد شاه تا آنجا که اطلاع داریم جوانی مهربان و مؤدب بود و قلبی رؤوف داشت آهسته صحبت میکرد نظر با استعداد فربهی در خوردن امساک مینمود به اغذیه ایرانی



احمد شاه در کلاس درس با معلمین و جمعی از درباریان



احمد شاه و سلطان عبدالحمید سلطان مخلوع عثمانی

یش از خوراکیهای فرنگی رغبت داشت مشروب الکلی دوست نمیداشت به تشریفات درباری عقیده نداشت درویش مسلک و دموکرات منش بود به تعالیم اسلامی ایمان داشت اما نماز نمی خواند و روزه نمیگرفت شکار و بازی بیلیارد و تنیس را دوست میداشت بموسیقی کلاسیک عشق فراوان نشان میداد ترسو و محتاط و تودار و محیل و سرنگهدار بود بالفطره ممسک و در فکر گردآوردن زر و سیم بود از ماهی سی هزار تومان بودجه درباری قدری کنار میکذاشت و از راه بازی بورس و خرید و فروش طلا ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخت نسبت بخویشان مخصوصاً به پدر و مادر علاقه زیاد داشت و از انحرافات محمدعلیشاه مبری بود. سجع مهر احمد شاه الحمد لله الفنی المجید ۱۳۲۷ :

چون که ایزدخواست رونق بازیا بدملك و دین نام سلطان احمد قاجار شد نقش نگین و مهر دیگر بعد از الملك الله و عبارت السلطان احمد شاه قاجار سنه ۱۳۳۲ باین بیت موشع بود :  
خواست یزدان تا شود آباد ملك از عدل و داد خاتم شاهی بسطان احمد قاجار داد  
سنه ۱۳۳۲ . و با خلع او به سلطنت صد و پنجاه ساله قاجاریه بکلی خاتمه داده شد احمد شاه پس از خلع از سلطنت در پاریس بسر میبرد و مشغول بمعالجه خود بود و در سن سی و چهار سالگی در بیمارستان نویی نزدیک پاریس در تاریخ ۲۶ رمضان ۱۳۴۸ ق . ( ۱۳۰۸ خ . ) بوم کلیه در گذشت و نعشش را به عراق برده و در کربلا در مقبره پدر و جدش در حرم حضرت امام حسین (ع) بخاک سپردند .

میرزا احمد ادیب پدر بزرگ حاج میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک  
شیبانی کاشانی بوده از این شخص فقط در تاریخ شیبانی صفحه ۵۴  
تألیف میرزا علی محمد خان مجیر الدوله یادی بشرح زیر شده است : « مرحوم احمد ادیب  
از علمای بزرگ و فضیله‌ای بی نظیر بود و گذشته از علوم عقلیه و نقلیه و فنون ادبیه و عربیه در  
فن تاریخ و احوال امم سالفه و امثال و حکایات و الفاظ و معنیات و ریاضیات و هیأت و نجوم و فن  
ترسل و انشاء سخن و نظم شعر و بعضی علوم غریبه حتی لغت و لسان عبری ( چنان که اهل  
کتاب بعضی مشکلات توراة را نزد وی کشف و از او استفاده و اخذ مینمودند ) مهارتی به  
کمال داشته بعضی رسائل از مؤلفات و آثار دانش آن مرحوم نظماً و نثراً بنظر نگارنده  
رسیده است که بر مراتب فضل و تبحر آن مرحوم بهترین گواه است . »

میرزا احمد خان پسر محمد رحیم خان قاجار دولو علاء الدوله امیر  
نظام که از اعظم اعیان ایران در دربار ناصرالدینشاه بود . پس از  
فوت پدرش ( سلخ ذیقعد ۱۲۹۹ ق . ) به لقب علاء الدوله ملقب گردید . محمد حسن خان  
اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد :

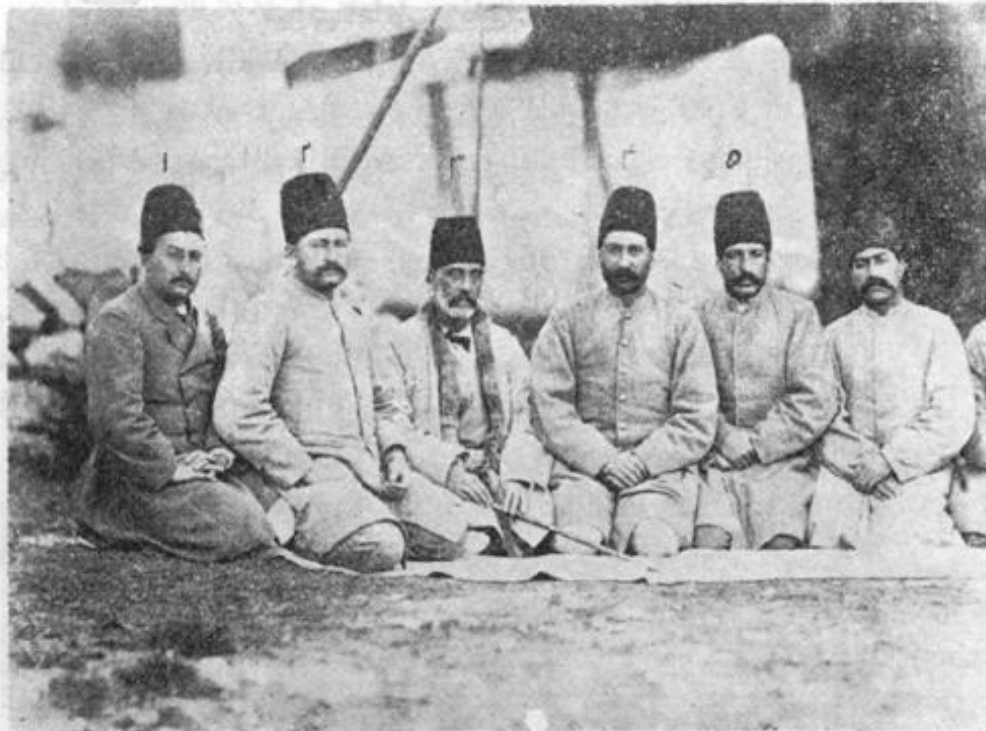
« ۳ ذیحجه ۱۲۹۹ : لقب علاء الدوله به میرزا احمد خان پسرش که حامل خلعت بود و  
در فوت پدر آنجا بود داده شد اگر چه مقصود معلوم است منظور گرفتن پولی است از حضرات  
اما در ظاهر میتوان گفت :

طفلك نوزاد ( نوزاده ) را حاجی لقب  
گر بگویند این لقب بهر مدیح  
یا لقب غازی ( قاضی ) نهی بهر نسب  
چون ندارد این صفت نبود صحیح

نامبرده در سال ۱۲۸۳ هجری قمری متولد و از سن ۱۶ سالگی پیشخدمت شاه یا



میرزا احمدخان علاءالدوله



رجال دوره سلطنت ناصرالدینشاه، مظفرالدینشاه، محمدعلیشاه و احمد شاه  
در این عکس علاءالدوله نفر چهارم میباشد

باصلاح آن ایام پیشخدمت مخصوص حضور همایون، ریاست سواران زرین کمر، مهدیه و منصور را داشت. این دسته از سواران جزو عده‌ای از غلامان کشیک خانه بود و بنا بر گفته اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود عده سواران ابوابجمعی علاءالدوله در سال ۱۲۹۸ قمری سه هزار نفر میشده است. در سال ۱۳۰۳ قمری امیرتومان (سپهبد) و در سال ۱۳۱۳ ق. حاکم زنجان شد. در شیراز (۱۳۲۱ ه. ق.)، استرآباد کرمانشاه و سایر بلاد ایران نیز حکومت کرده به خشونت طبع و شقاوت معروف بود. اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود (۱۷ شوال ۱۲۹۸ ق.) راجع به علاءالدوله این طور مینویسد: «میرزا احمدخان پسر علاءالدوله که جوان بسیار بدذات، بخیل ناپاک، بی ادب، جسور، فضول و مفتن است» و نیز مینویسد: «سلخ صفر ۱۳۰۶ ق.: شنیدم علاءالدوله دوست سوار ویست فراش و میرغضب مأمور بطرفی شدند که غیر معلوم است» همچنین مینویسد:

«غره ربیع الاول ۱۳۰۶ ق.: علاءالدوله در این سفر محرمانه که رفته بود آنهایکه مقصر بودند پول زیاد گرفته بود بجای آنها چند نفر قعله بی گناه را آورد که چوب خوردند در انبار حبس نمودند این است وضع دولت و دولتخواهان».

و نیز مینویسد: «۱۱ ذی قعدة ۱۳۰۹ ق.: خلاصه از کارهای دیگر اینکه یکی از خوانین شاهسون که یوزباشی یکدسته سوار مهدیه است و سپرده علاءالدوله است در توقف محلات علاءالدوله باین خان فحش زن قحبه میدهد این مرد هم مستقیماً به طویله امین السلطان میرود بست مینشینند استعفاء از نوکری میکنند که ما شاهسونها از هیچکس قبول این نوع فحش نمیکنیم شاه ما را بدیگری بسپارد علاءالدوله دست پاچه میشود خدمت امین السلطان التماس میکنند که به شاه عرض نکنند از قرار گفته کشیکچی باشی<sup>۲</sup> برادرش شب مبلغ پول زرد به اندرون میفرستد از شاه استدعا میکنند که این خان یوزباشی را تنبیه نمایند ساعت چهار شجاع السلطنه<sup>۳</sup> و حاجب الدوله<sup>۴</sup> احضار به سرا پرده میشوند حکم میشود به حاجب الدوله برو طویله امین السلطان سر یوزباشی و دو نفر نائب او را به برد امین السلطان سراسیمه خودش را به سرا پرده میرساند و عجز میکند تا از کشتن آن میگذرند حکم میشود یوزباشی را از طویله امین السلطان برده منزل میرغضبها زنجیر کنند و دو نفر را با زنجیر ده بیست نفر غلام بانبار تهران میفرستند آن دو به قم نرسیده زنجیر را باز کرده دو اسب از آن بیست سوار گرفته با تفنگ و اسلحه بطرف آذربایجان فرار مینمایند اما یوزباشی زنجیر با اردو حرکت میکند علاءالدوله دسته سوار تابین یوزباشی را که شاهسون هستند احضار کرده بعد از فحش زیاد حکم میکند باقی سوارهای مهدیه دفیله کرده به قطار از جلو این دسته شاهسون عبور کرده که بروی این سوارها تف میاندازند طوریکه سرو صورت آنها پوشیده از تف میشود این اول دفعه است که از يك رئیس این نوع حرکت قبیع به تابین دیده میشود خدا عاقبت امور همه را خیر کند». اینکه دولت همیشه در انتظار مردم منفور و مورد بغض و عداوت میباشد بواسطه این قبیل جهات و اعمال بی رویه است و

۱ - این فقره اشاره به سفر محرمانه علاءالدوله بساوه برای دستگیری عده‌ای مقصر است.

۲ - عبدالله خان ناظم السلطنه ۳ - محمد باقرخان ۴ - حسینعلیخان برادر علاءالدوله

بدبختانه کمتر اوقات عدالت اجتماعی در ایران حکمفرما بوده است. و نیز مینویسد: « ۲۹۰  
 رمضان ۱۳۱۰ ق. : علاءالدوله غرور جوانی و مکنت زیاد او را مست دارد و دیوانه معنوی  
 است و وزیر دمش هم مست نیست بر آشفت و چند فحش<sup>۱</sup> به مجدالدوله داد. ۱۴ شوال ۱۳۱۰ ق.  
 مینویسد: « پریر و زما بین دو نفر از نوکران پسر مصطفی قلیخان عرب سهام السلطنه دعوائی شده  
 بود یکی کاشی بود و یکی یزدی و کاشی یزدی را کشته بود امروز حکم شد سرکاشی را ببرند و این  
 همه عجله در قتل این شخص نتیجه منازعه (میدان اسب دوانی) مجدالدوله و علاءالدوله است يك  
 مرد که بی تقصیر را که قتل عمدی نکرده است میکشند تا این قبیل دیوانه ها مثل مجدالدوله  
 و علاءالدوله متنبه شوند» در سال ۱۳۱۴ ه. ق. حاکم خوزستان شد در سال ۱۳۱۷ حاکم گرگان  
 و در سال ۱۳۱۹ بحکومت مازندران منصوب گردید و در سال ۱۳۲۰ ه. ق. حاکم کرمانشاه  
 شد و سپس در اوخر همین سال استاندار فارس گردید.

در سال ۱۳۲۳ قمری که حاکم تهران بود بهای قند، بواسطه جنگ روس و ژاپن،  
 گران شد یعنی از یکمن ۵ ریال به هشت ریال رسید و قدری هم کمیاب شد. علاءالدوله جمعی  
 از تجار قند فروش را به اداره حکومتی خواست و پس از پر خاش زیاد بهر یک از آنان، آنها  
 را بچوب بست و این عمل وی باعث تعطیل بازار و اجتماع بازرگانان در مسجد شاه گردید  
 و مزمه خواستن عدالتخانه از این جا برخاست که سرانجام بمشروطیت منتهی گردید. م. ق.  
 هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان مقدمات  
 مشروطیت در این باب چنین گوید: «قند در تهران گران شد، علاءالدوله حاکم تهران است و  
 مردی بی پروا، به کاروانسرا رفت، حکم کرد، از دکان سید هاشم و سید حسن، قندی که بود بیرون  
 بریزند و بمردم تقسیم کنند (۱۴ شوال ۲۳) نرخ روی قند گذاردند تا اینجا شاید بهانه برای  
 آشوب نمیشد زدن سید هاشم و سید حسن رشته بدست مدعیان داد، در همین سال دولت او را  
 از حکومت تهران معزول و بجای وی سلطان نحسین میرزا نیرالدوله را منصوب نمود علاءالدوله  
 در سال ۱۳۲۵ قمری برای بار دوم بحکومت فارس بجای حسین قلیخان نظام السلطنه مافی  
 تعیین شد و چون اهالی شیراز، مخصوصاً مرحوم سید عبدالحسین لاری که خیلی عنوان پیدا  
 کرده بود، با آمدن او بفارس مخالفت شدیدی ابراز داشتند از این جهت حکومت او سر  
 نگرفت و خودش نیز از رفتن بفارس منصرف گردید. و عوض وی غلامحسین غفاری صاحب  
 اختیار که قبلاً ملقب به وزیر مخصوص و امین خلوت بود بسمت ایالت فارس تعیین و فرستاده  
 شد. در ذیقعد ۱۳۲۵ قمری او و برادرش معینالدوله بر حسب امر محمد علیشاه در دربار  
 (در آبدارخانه) زندانی گردیدند و شاه در نظر داشت که علاءالدوله را اعدام کند لکن علیرضا  
 خان عضدالملک از رجال محترم آن زمان خود را بمیان انداخته و از داماد خود در نزد شاه  
 وساطت کرد و در آبدارخانه توقف نمود و منتظر عفو شاه شد تا اینکه شاه محض خاطر عضدالملک  
 او را بخشیده و با برادرش آزاد گردید لکن بعد در سال ۱۳۲۶ ق. که محمد علیشاه جمعی از  
 اعیان از آن جمله علاءالدوله را برای مذاکره بیاغ شاه دعوت کرده بود هنگام خروج از

باغ شاه. او را با جلال الدوله و سردار منصور بازداشت کرد و سپس هر سه نفر به فیروزکوه تبعید گردیدند و هنگامیکه علاءالدوله از تبعید گاه باز میگشت محمد علی شاه برای استمالت از وی کالسکه مخصوص خود را فرستاد که وارد تهران شود. در سال ۱۳۲۶ ه. ق. بیخانه او بمبی پرتاب شد. محمود محمود در این باب، در یادداشتهای خود، چنین مینویسد: «نقشه کشتن میرزا علی اصغر خان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوء قصد به محمد سید حسن علی شاه را حیدر خان عمو اوغلی کشید و پیروان او اجراء کردند. این کارها با نظر و تصویب تقی زاده انجام میگرفت.» علاءالدوله از افراد و رجالی است که مورد سوء ظن هر دو طرف ملت و دولت بوده است و موقعیکه به برلن برای دیدن برادرش احتشام السلطنه آمده بود نامزد ایالت آذربایجان گردید بعد پنهان آمد که به آذربایجان برود با همه کوشش زیادی که میکرد حکومتش صورت نگرفت.

در سال ۱۳۲۹ ه. ق. که مستر شوستر آمریکائی رئیس خزانه یا مستشار مالی ایران برای اصلاحات مالیه در تهران مشغول بود یکی از کارهای اولیه او وصول مالیاتهای عقب افتاده که در نزد اغلب از اعیان ایران بود و در آن میانه یکی از ملاکین عمده هم علاءالدوله بود که علناً بر خلاف قوانین مصوبه مجلس شورای ملی و قوای دولتی ضدیت مینمود و به همراهی سفارس روس و پشتیبانی صمصام السلطنه نخست وزیر وقت در تهران بر ضد مستر شوستر مشغول دسیسه کاری شد در تاریخ نهم ذیحجه ۱۳۲۹ ه. ق. در موقع انقلاب تهران که ناشی از اتمام حجت (اولتیماتوم) دولت روس بود در ۹ ذیحجه همین سال هنگامیکه میخواست سوار کاسکه خود شود در جلو خانه اش در خیابان لاله زار بضر بگلوله مجاهدی کشته شد.

احمد علی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه و پدر اولین زن عقدی ناصرالدین شاه (گلین خانم) بوده در سال ۱۲۴۵ ق. خوانین خراسان که اهم آنان رضاقلی خان ایلخانی بسیار قوی و مقتدر ایل زعفرانلو بود از حسینخان سردار ابروانی که از سال ۱۲۴۳ ق. برای بار دوم به سرداری خراسان تعیین شده بود چندان اطاعتی از وی نداشتند و به تحریکات خودی یا بیگانه با وی بمبارزه پرداختند حسینخان اقداماتی نمود و بسر کویی رضاقلی خان حاکم قوچان که بر نیشابور - چناران و رادگان نیز تسلط کامل بهمرسانیده بود پرداخت لکن از این لشکر کشی که بسرداری برادر خود حسن خان ساری اعلان صورت گرفته بود چندان نتیجه ای نبرد و چون تحریکات در کار بود اوضاع خراسان بکلی مختل گردید. رضاقلی خان در ضمن عرض عریضه ای بشاه خود را خدمتگذار دولت قلمداد کرده و درخواست نمود که یکی از شاهزادگان را بحکمرانی خراسان فرستاده و همگی از وی اطاعت خواهند نمود باین مناسبت فتحعلیشاه پسر خود احمد علی میرزا را بوزارت میرزاموسی منجم باشی معروف به نایب رشتی بحکومت خراسان تعیین و روانه نمود و حسینخان و حسنخان از مشهد بتهران احضار شدند و بطوریکه خوانین خراسان تمهید کرده بودند از حاکم تازه اطاعت نمودند مخصوصاً رضاقلیخان نیشابور را تخلیه کرده تحویل داد و بجای خود قوچان روانه گردید. حکومت احمد علی میرزا در خراسان تا سال ۱۲۴۷ ق. ادامه داشت در این سال که عباس میرزا نایب السلطنه برای انتظامات حدود خراسان و مقاصد دیگر



با اردوی خود وارد مشهد شد احمد علی میرزا روانه تهران گردید احمد علی میرزا دختر زیبا و دلربای دیگری داشته بنام پروین خانم که زن میرزا هاشم خان نوری بوده و در سر او اختلافات و گفتگوهای زیادی در سالهای ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲ ق. مطابق ۱۸۵۳ و ۱۸۵۵ میلادی بین دولت ایران و سفارت انگلیس روی داد تا جائیکه منتهی بقطع روابط بین دودولت گردید برای اطلاع بیشتری در این باب به کلمه هاشم در این کتاب و نیز به کتاب جنگ انگلیس و ایران تألیف سروان هنت HUNT و روزنامه وقایع اتفاقیه سال ۱۲۷۲ قمری و سیاستگران دوره قاجار مراجعه شود.

**احمد**  
میرزا احمد خان ساعدالملک یگانه فرزند مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر از زن اول او بوده و در سال ۱۲۵۴ ه. ق. متولد شده است.  
بی نینگ Binning مورخ انگلیسی در جلد دوم صفحه ۴۳۴ کتاب خود مینویسد:  
«میرزا احمدخان هنگام قتل پدرش چهارده سال داشت، و در حیات امیر کبیر و پس از کشته شدن امیر کاری با او ارجاع نکردید و خانه نشین بود در سال ۱۲۷۵ ق. بعد از عزل میرزا آقا خان نوری صدراعظم بمنصب سرتیپی نایل و سال بعد به ساعدالملک ملقب شد و در سال ۱۲۷۷ قمری که مظفرالدین میرزا بسمت ولایت عهد به پیشکاری عزیزخان مکرری سردار کل به تبریز آمد چون عزیز خان شوهر خواهر اعیانی او بود بمقام ریاست قشون آذربایجان منصوب شد<sup>۱</sup> نامبرده بین سنوات ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ ق. در گذشته و در کر بلا در رواق حرم حضرت امام حسین (ع) در مقبره پدرش بجاک سپرده شد.

**احمد**  
احمد قوام ملقب بالقاب: (دیر حضور، وزیر حضور و قوام السلطنه)  
پسر میرزا ابراهیم معتمد السلطنه پسر میرزا محمد قوام الدوله پسر میرزا تقی قوام الدوله پسر آقا هاشم پسر آقا محسن آشتیانی در سال ۱۲۵۲ شمسی (۱۲۹۰ قمری) متولد و در جوانی در حدود سال ۱۳۱۲ ق. مدت کمی جزو عمل خلوت و پیشخدمتهای ناصرالدین شاه شد در سال ۱۳۱۴ ق. که میرزا علی خان امین الدوله بحکومت آذربایجان<sup>۲</sup> منصوب گردید میرزا احمدخان خواهرزاده خود را نیز بهمراه خویش بآن سامان برد و ریاست دفتر خود را باو داد و بعد در موقع صدارت امین الدوله در اوائل سال ۱۳۱۵ ق. بمنشی حضوری صدراعظم معرفی شد<sup>۳</sup> در صدارت عین الدوله (سلطان عبدالمجید میرزا) (۱۳۲۱ -

۱ - باصطلاح امروز فرمانده لشکر.

۲ - سمت مزبور را در آن زمان کارگزار کل - پیشکار کل یا وزیر کل آذربایجان میگفتند.

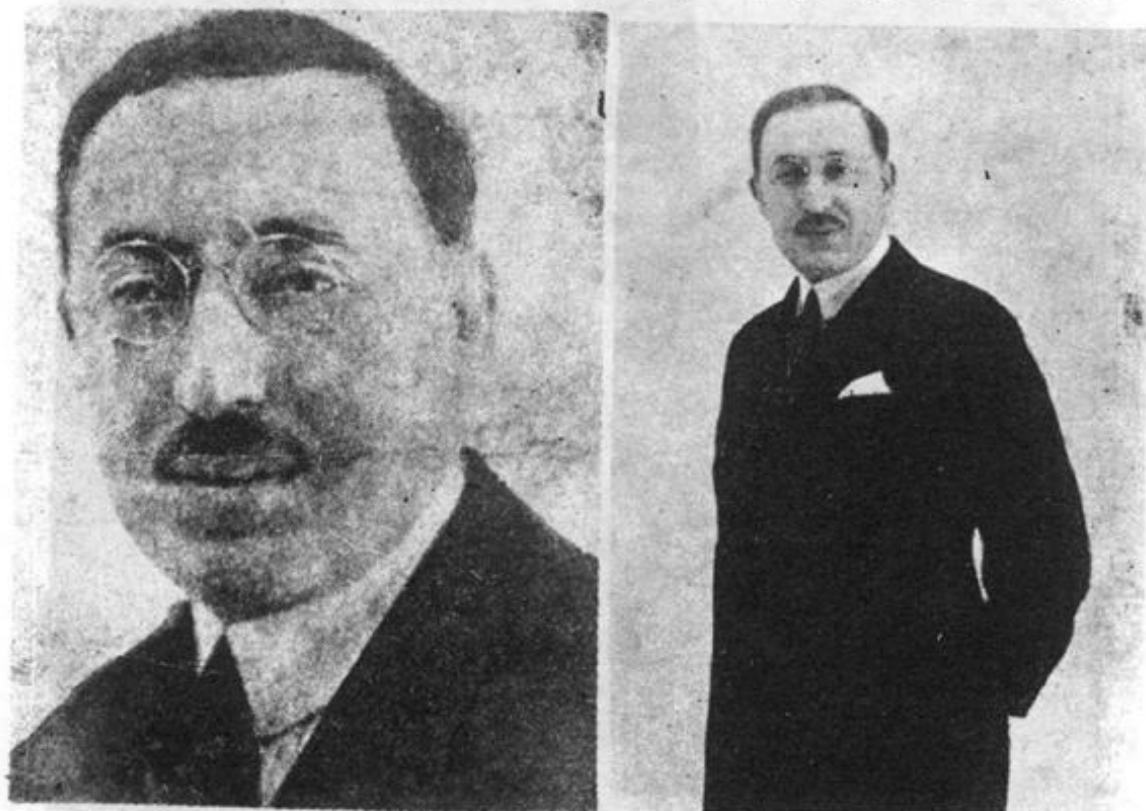
۳ - در سال ۱۳۱۸ ه. ق. که ملک منصور میرزا شعاع السلطنه پسر دوم مظفرالدینشاه والی

فارس شد میرزا ابراهیم معتمد السلطنه به پیشکاری (معاونت) او تعیین گردید و میرزا احمدخان نیز رئیس دفتر او بود. در ایامیکه در شیراز بوده حکایتی از او نقل میکنند و میگویند، فصیح الملک شوریده شاعر نابینا (متوفی ۱۳۴۰ ه. ق.) روزی به مجلس شعاع السلطنه وارد شده و در ضمن صحبت جوای حال میرزا احمدخان میشود. درویش خان معروف استاد موسیقی (متوفی ۱۳۰۷ خورشیدی) رو بروی شعاع السلطنه نشسته بود شعاع السلطنه به شوریده میگوید میرزا احمدخان رو بروی من نشسته است برو ملاقاتش کن او هم میرود و دستی بسرو صورت او میمالد بعد روی خود را بسمت شعاع السلطنه کرده میگوید که این میرزا احمدخان نیست و میرزا احمدخان خوشگلتر از این است.



میرزا احمدخان ساعدالملک

۱۳۲۴ هـ . ق . ) منشی او بود که ملقب به دبیر حضور شد . در سال ۱۳۲۴ هـ . ق . که میرزا تقی خان مجدالملک وزیر داخله که وزارت رسائل نیز در اداره او بود دبیر حضور خواهرزاده خود را بسمت وزیر رسائل<sup>۱</sup> تعیین نمود و بمناسبت شغلش لقب او دبیر حضور و بعد ملقب به وزیر حضور شد<sup>۲</sup> و در اوایل مشروطیت ملقب به قوام السلطنه گردید ترقیات او و برادر بزرگترش



احمد قوام

حسن وثوق ( وثوق الدوله ) از آغاز مشروطیت شروع میشود و هر دو برادر را باید از فرآورده ها و محصولات دوره مشروطیت بشمار آورد<sup>۳</sup> .  
در دوره مشروطیت پس از فتح تهران ( ۱۳۲۷ ق . ) بواسطه حسن توجه حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری بوی معاون وزارت کشور شد و بعد همینطور پشت سر هم در وزارتخانه

- ۱- وزیر رسائل در این جا یعنی رئیس دفتر وزارت کشور .
- ۲- اولین کسی که در ایران بلقب وزیر حضور نائل شد فرخ خان کاشی امین الملک بود که بعد از بازگشت از فرانسه در سال ۱۲۷۵ ق . و بستن آن قرارداد بسیار ننگین بادولت انگلستان که تمام موادش بزبان ایران بود بلقب مزبور که در آن زمان بمعنای وزارت دربار بود ملقب گردید و بعد لقب مزبور تعلق گرفت به علی رضاخان عضدالملک با این تفاوت که کلمه همایون هم در آخر آن اضافه شده بود و میگفتند عضدالملک وزیر حضور همایون .
- ۳- فرمان مشروطیت که از طرف مظفرالدینشاه در تاریخ چهارم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ ق . ( ۱۴ مرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با پنجم اوت ۱۹۰۶ میلادی ) صادر و اعطاء شده است بنخط خوش میرزا احمدخان دبیر حضور میباشد .

های مختلف وزیر، نخست وزیر و نماینده مجلس گردید. ترقیاتش در زمان مشروطیت صورت گرفت و ژاندارمری در زمان وزارت داخله او تشکیل یافت نامبرده از رجال کاری و مطلع به اوضاع ایران بود صفات و خصال دیگر او مانند سایر رجال این مملکت بوده و تکبر و تفرهن را از جد خود میرزا محمد قوام الدوله وارث میبرده است از سال ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ خورشیدی والی خراسان بود و در این مدت طبق معمول مملکت برای خود در آنجا املاکی دست و پا کرد و از حکومت خود استفاده شایانی نمود. در سال ۱۲۹۹ شمسی که کودتا شد و اکثر رجال سرشناس مرکز توقیف و سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه یومیه رعد



احمد قوام

بهر نحوی که بود رئیس الوزراء گردید بواسطه عداوت دیرینه بین او و قوام السلطنه به کلنل محمد تقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان دستور داده شد او را توقیف و بتهران اعزام دارد کلنل هم چون نظامی بود طبق امر مافوق او را دستگیر و تحت الحفظ بتهران فرستاد و در تهران مدت بسیار کمی زندانی گردید قوام السلطنه در زندان بود که رئیس الوزراء شد در عارفنامه که ایرج میگوید:

یکی را افکند امروز در بند

کند روز دیگر او را خداوند

اشاره است به حبس و نخست وزیر شدن

قوام السلطنه.

کابینه قوام السلطنه چهار ماه و دو روز

(از ۱۴ خرداد تا ۱۶ مهر ۱۳۰۰) طول کشید و

بعد مشیرالدوله بجای او نخست وزیر شد سپس در سال ۱۳۰۱ خورشیدی دوباره نخست وزیر گردید و این بار مدت ۸ ماه (از ۲۷ خرداد تا بهمن) نخست وزیر بود. و در ۲۷ صفر سال ۱۳۴۱ ق. (۱۳۰۲ خورشیدی) بامر رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ کابینه حسن پیرنیا مشیرالدوله، به بهانه اینکه توطئه‌ای برای کشتن او چیده است مدت کمی توقیف گردید و پس از آزادی باروپا رفت در این هنگام چون وثوق الدوله در اروپا بود و بواسطه قرارداد معروف ۱۹۱۹ میلادی که ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان در آورده بود فوق‌العاده طرف توجه و اطمینان دولت انگلیس شده بود و بواسطه این خدمت در نزد دولت اعتباری داشت بواسطه دولت مزبوره برای برادر خود قوام السلطنه تأمین جانی گرفت و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی بایران بازگشت و بعد در مرداد سال ۱۳۲۱ خورشیدی و ۷ بهمن ۱۳۲۴ خورشیدی نخست وزیر شد و در سال اخیر الذکر که نخست وزیر بود قسمتی از خاک ایران مخصوصاً آذربایجان در اشغال روسها در آمده بود باین مناسبت سفری به مسکو کرد و با استالین نخست وزیر روسیه ملاقات و مذاکره نمود و بعد بایران بازگشت.

در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ خورشیدی پس از استعفای دکتر محمد مصدق از نخست وزیری



فہم السلك - قوام السلطنہ و وزیر دارائی - مور تارد

قوام السلطنه نخست وزیر شد و چون مردم از استعفای مصدق و انتصاب دوم قاجار عدم رضایت خود را ابراز داشتند از این جهت شورش سختی برپا شد و عده زیادی در تهران و شهرستانها کشته و مجروح گردیدند سرانجام پس از چهار روز نخست وزیری قوام استعفاء داد و دوباره دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت و در ۱۲ مرداد ماه همین سال بنا بر پیشنهاد و کلاء قانون خارج شدن اموال قوام السلطنه از ملکیت او از مجلس گذشت لکن در ۲۹ خرداد ۱۳۳۳ خورشیدی قانون لنو قانون مصادره اموال احمد قوام بتصویب مجلس رسید و تمام اموالش بموجب قانون مزبور دوباره بوی مسترد گردید، قوام السلطنه در ۳۱ تیرماه سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۸۲ سالگی در تهران در گذشت و در مقبره خانوادگی خویش در قم بخاک سپرده شد.

**احمد**  
میرزا احمد کاشانی سرهنگ برادر زاده فتحعلیخان صبا ملک الشعرا و جد میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء طبیب مخصوص ناصرالدینشاه بوده و در سال ۱۲۲۷ قمری که مصطفی خان حکمران طالش بار دیگر بروسها متوسل شد عباس میرزا نایب السلطنه جمعی از سرکردگان خود را از آن جمله میرزا احمد سرهنگ کاشانی را برای جلوگیری از تجاوزات روسها و رفع مصطفی خان طالش بارکوان<sup>۱</sup> فرستاد و در آنجا سنگره حکمی ترتیب دادند لکن در همین سال بواسطه شکست سخت لشکر ابران بفرماندهی عباس میرزا ولیعهد در اصلاندوز و تلفات و خسارت زیادی که از این شکست بایرانیان وارد آمد عباس میرزا ناگزیر گردید که به تبریز عقب نشینی کند روسها پس از شکست اصلاندوز متوجه ارکوان شده مستحفظین قلعه که از قضیه اصلاندوز و رفتن نایب السلطنه به تبریز با خبر شدند بدون مدافعه قلعه ارکوان را بروسها تسلیم نمودند و یگانه کسیکه در آنجا در صدد دفاع برآمد همین میرزا احمد کاشانی بود که تنها ایستادگی نمود تا جائیکه در جنگ گشته شد.

**احمد**  
حاج میرزا احمد کرمانی واعظی فاضل - قوی الحافظه و خوش خط بوده است در ابتدا در سلسله ازلیها (فرقه‌ای است از باییه) وارد شد از این جهت بدستور حاکم وقت مرتضی قلیخان و کیل الملك ثانی (متوفی ۱۲۹۶ قمری) او را بچوب بستند و او در آن حین خود را بقرائت قرآن مشغول نمود وقتی که مدتی چوب خورد و کسی هم وساطت نکرد خودش بفراشها رو کرد و گفت میفرمایند پس است و کیل الملك را خنده دست داد و رأی او را تنفیذ نمود بعداً او را تبعید بنی ریز و از آنجا بعد خودش بتهران رفت و در مدرسه حضرت عبدالعظیم حسنی (شهری) ۶ کیلومتری تهران در حجره‌ای منزل اختیار نمود میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدینشاه پس از بازگشت از اسلامبول سه روزی را که در آنجا بانتظار روز جمعه و آمدن شاه متوقف بود وارد بر مشارایه بوده است و بهمین مناسبت میرزا احمد را هم بعداً گرفتار کردند و پنهانی او را بقتل رسانیدند. لکن در یادداشت‌های کتاب انقازب ایران که بقلم میرزا محمد خان قزوینی نوشته شده راجع بصاحب ترجمه چنین شرح داده شده است:

« حاج میرزا احمد کرمانی مانند حاج شیخ احمد روحی (که با دقت باید آنان را از یکدیگر جدا دانست) فردی بایی ازلی بوده همدم او که در این جا باو اشاره میشود سید حسن معروف بصاحب الزمانی است چه بحساب خودش از منتظرین مهدی بوده است (ادعای مهدویت وصاحب الزمانی نیز کرده است) در نتیجه تبلیغات آنها که هنگامه‌ای در همدان برپا شده دوی آنان بازداشت و در تهران زندانی گشتند و در آنجا میرزا احمد از بیماری اسهال خونی مرد » .

میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدینشاه در بازپرسیهای خود راجع باین شخص این طور اظهار نظر میکند : « اشتباه نشود من حاجی میرزا احمد را مردی احمق میدانم شخصی مثل من با چنین اندیشه بزرگی نمی‌آید مردی مانند حاجی میرزا احمد را در قصد خود دخالت دهد » .

حاجی میرزا احمد خوئی از مجتهدین معروف آذربایجان بوده که  
**احمد**  
 در تبریز حکم تکفیر شیخیه را داده و اغتشاش عظیمی برپا کرد در این هنگام مردم شهر دو دسته شده بجان یکدیگر افتادند و باین سبب جمع کثیری مقتول و مجروح شدند حاج میرزا احمد پدر حاج میرزا جواد آقای مجتهد متنفذ و معروف آذربایجان بوده و این خانواده را بعضی خوئی و جمعی دیگر اهل مغان میدانند . حاج میرزا احمد در سال ۱۲۶۵ هـ . ق . درگذشت .

حاج میر احمد مرتضوی پسر حاج سید مرتضی صراف تبریزی و از  
**احمد**  
 خانواده حاج میر مناف صراف میباشد سابقاً جزء صرافهای درجه اول تبریز بود . در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه شعبه‌ای از کار صرافانی در تهران دائر کرد و بعد از چند سالی خود مرتضوی بتهران آمد و ساکن تهران گردید در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ هـ . ق .) از طرف تجار تهران نماینده مجلس گردید . در طبقه تجار از اشخاص با سواد و مخصوصاً نسبت به شعر و ادبیات ذوق خوبی داشته است .

میرزا احمدخان منشی باشی - مشیرالسلطنه در سال ۱۲۷۰ قمری که  
**احمد**  
 میرزا صادق قائم مقام نوری پیشکار آذربایجان شد میرزا محمودخان مازندرانی (مدیرالدوله) که در آن وقت لقبش مستوفی نظام بود بهمراه قائم مقام به تبریز آمد و مشاغلی را عهده دار شد و برادر کهنتر خود میرزا احمد را نیز با خود آورده و در سال ۱۲۷۵ قمری که عزیزخان مکرری سردار کل به پیشکاری بهمرام میرزا معزالدوله بآذربایجان فرستاده شد میرزا محمودخان برادر را در دستگاه سردار کل وارد خدمت کرده منشی باشی (رئیس دفتر) او شد و بعد هم که عزیزخان در سال ۱۲۷۸ قمری پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد ۹ ساله گردید با او بآذربایجان رفت میرزا احمد باز هم مانند سابق منشی او بود تا اینکه عزیزخان مکرری سردار کل در سال ۱۲۸۴ قمری بتهران اجضار و بسمت وزارت جنگ و فرمانده قوی منصوب شد میرزا رضا صدیق الدوله که پس از رضا قلی خان هدایت لله باشی مظفرالدین میرزا شد در تبریز بود میرزا محمودخان و میرزا احمد بواسطه همشهری بودن با او ارتباط و خصومت زیاد داشتند و بوسیله صدیق الدوله، میرزا احمد منشی باشی ولیعهد شد

وسالها این سمت را داشت و معروف بود بمنشی باشی. در اواسط سال ۱۲۹۲ قمری بجای میرزا رضا صدیق الدوله نوری بوزارت و پیشکاری مظفرالدین میرزا منصوب و بآذربایجان فرستاده شد ولی پیشکاری او در آنجا زیاد طول نکشیده که فتنه شیخ عبیداله در حدود آذربایجان غربی رویداد و چون او مرد بی کفایتی بود برای دفع غائله شیخ عبیداله دولت (یعنی شاه) حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم را که مغضوب و بحکومت قزوین تعیین و فرستاده شده بود بجای او بآذربایجان روانه نمود<sup>۱</sup> و میرزا احمد در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب بمشیرالسلطنه گردید.



میرزا احمد خان مشیرالسلطنه

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع بمشیرالسلطنه چنین مینویسد: «۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۹ قمری» جهت نرفتن ولیعهد به آذربایجان این بوده است که شاه شرط رفتن او را بآذربایجان نبردن میرزا احمد منشی باشی و دوسه نفر از آدم‌های دیگر قرارداد داده بودند ولیعهد اصرار در بردن میرزا احمد داشته است شاه او را فرستادند اما بجهت دلجوئی آذربایجان را تحت اداره او قرار داده اند بعلاوه حکومت کرمان و نیز مینویسد: «یستم شعبان ۱۳۰۲: میرزا احمد منشی باشی ولیعهد که مقصر دولت شده بود و شاه چه بدعا از او میگفت دو سال قبل بواسطه وصلت با قوام الدوله ملقب بمشیرالسلطنه گردید و یکسال قبل بممیزی گیلان رفته بود شصت هزار تومان بخرج گیلان افزود حکمران

گیلان شد که فی الواقع از اداره نایب السلطنه خارج شد (مشیرالسلطنه شوهر خواهر میرزا عباس خان قوام الدوله بوده). کتاب الماثر والاثار در صفحه ۳۲ که صورت حکام گیلان را شرح میدهد مینویسد: «میرزا احمد مشیرالسلطنه از جانب حضرت والا (کامران میرزا نایب السلطنه امیر کبیر) نامبرده در سال ۱۳۱۰ و ۱۳۱۳ ه. ق. نیز والی گیلان شد.

مشیرالسلطنه بطوری که دیده شد از رجال دوره سلطنت ناصرالدینشاه و از درباریان

۱ - سید طه از رؤسای سلسله نقشبندیه طرف محبت محمد شاه قاجار بود والده عباس میرزا ملک آرا بدو ارادت داشته پس از وی شیخ عبیداله پسرش جانشین او شده بمسند ریاست می نشیند. در جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷ میلادی برابر با ۱۲۹۴ ه. ق.) اسلحه بسیار بدست او می افتد غروری در دماغش راه می یابد و در این ضمن پیشکار آذربایجان (مشیرالسلطنه) نسبت به تیولات شیخ عبیدالله که از طرف محمدشاه باو واگذار شده بود تطاولی صورت میگیرد و در ضمن شاید تحریکاتی که در کار بوده شیخ عبیداله طغیان میکند و جنگ و قتل و غارت در نواحی آذربایجان غربی راه می اندازد و بعد که شرح آن مفصل است بکلی دفع میشود.



مقرب مظفرالدین شاه و محمد علی شاه بوده و از سال ۱۳۲۵ قمری برابر با ۱۲۸۶ خورشیدی بیست و چهار بار نخست وزیر و وزیر کشور (در ۱۶ شهریور ۱۲۸۸-۱۷ خرداد - ۲ تیر ۱۳۱۵ خ. ۱۲۸۷) بوده است در کابینه دوم او (۷ جمادی اولی ۱۳۲۶ قمری برابر با ۱۷ خرداد ۱۲۸۷ خ.) که از افرادی از قبیل حسن مستوفی الممالک - مرتضی قلی خان صنیع الدوله - حسن مشیرالدوله و حسین مؤتمن الملک تشکیل یافته بود محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست و عده‌ای از نمایندگان و افراد سرشناس و متنفذ را دستگیر و جمعی از آنان را کشت. عده‌ای را تبعید و بقیه را زندانی نمود و پس از توپ بستن مجلس و دستگیری عده‌ای مستوفی الممالک



عیرزا احمدخان مشیرالسلطنه

و صنیع الدوله از کارکناره کردند و بجای آنان امیر بهادر جنگ و قوام الدوله<sup>۱</sup> انتخاب و وارد کابینه شدند در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه از سلطنت عده‌ای از ترس جان بسفارت روس پناهنده شدند لکن مشیرالسلطنه بسفارت عثمانی (ترکیه) پناهنده شد. پس از تشکیل هیئت مدیره ۱۲ نفری و پایان انتخابات برای دوره دوم مجلس عفو عمومی اعلام گردید لیکن مستثنیاتی برای سه نفر امیر بهادر جنگ - سعد الدوله - مشیرالسلطنه قائل شدند پس از گرفتن تأمین جانی برای خود از سفارت بیرون آمده در خانه خود گوشه گیری را اختیار نمود و در این باب در کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون چنین نوشته شده: «مشیرالسلطنه از قرار معلوم آزادی خود را با پرداخت شصت هزار تومان خرید.» در سال

۱۳۲۹ هـ . ق . ( ۹ ذیحجه ) در روزیکه علاءالدوله کشته شد عصر همانروز مشیرالدوله که سوارکالسکه از خیابان شاهپور میگذشت هدف گلوله چند نفر مجاهد قرار گرفت و مجروحاً از معرکه جان بدر برد و پس از آن تاریخ دیری نزیست که درگذشت . مشیرالسلطنه روی هم رفته مردی ساده و خیری بوده است .

احمد میرزا معینالدوله پسر دهم عباس میرزا نایب السلطنه و پسر سوم

احمد

خرده خانم بوده که در حدود سال ۱۲۳۴ ق . متولد و در محرم سال

۱۳۱۰ ق . در سن ۷۶ سالگی در مشهد درگذشت و در نزدیک قبر پدرش عباس میرزا در



احمد میرزا معینالدوله

حرم حضرت رضا (ع) در قسمت دارالحفاظ مدفون گردید در سال ۱۲۵۰ ق . که محمد میرزا با سمت ولایت عهدی و حکومت آذربایجان به تبریز وارد شد از چهار برادر صلبی خود (جهانگیر میرزا - احمد میرزا - خسرو میرزا - مصطفی قلی میرزا) بدگمان شده آنان را از تبریز بقلعه اردبیل فرستاد و در آنجا زندانی نمود و چهار ماه بعد که فتحعلی شاه در اصفهان درگذشت و پس از آن که محمد میرزا شاه شد هنگام عزیمت خود بسوی تهران دستور داد که اسمعیل خان قرجه داغی فراش باشی بآردبیل رفته جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را از هر دو چشم کور نماید و با دو برادر دیگر خود مانند پیش زندانی باشند احمد میرزا با دو برادر ناپینا و یک برادر بینای خود همینطور در زندان پسر میبرد تا اینکه در سال ۱۲۵۱ هـ . ق . پس از کشته شدن قائم مقام بنا بدستور محمد شاه با برادران بتویسرکان فرستاده شدند و در آنجا و ملایر

آزادانه با داشتن تیول و مواجب دولتی زندگانی میکردند پس از درگذشت محمد شاه و پادشاهی ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ ق.) طبق نظر میرزا تقی خان امیر کبیر شاه شاهزادگان را از تويسرکان خواسته و بتدریج جهانگیر میرزا و خسرومیرزای کور و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا داخل کار شده و بهر يك کاری ارجاع شد احمد میرزا در سال ۱۲۶۷ ق. بحکومت گلپایگان و خوانسار که در سال ۱۲۶۶ ق. ضمیمه حکومت خوزستان و لرستان شده بود و در این سال دوباره از آنها مجزی شده منصوب گردید. در سال ۱۲۷۱ ق. پس از درگذشت برادرش مصطفی قلی میرزا بجای او بحکومت مازندران برگزیده شد؛ حکومتش در مازندران تا سال ۱۲۷۲ ق. بطول انجامید در این سال از حکومت آنجا معزول و بجای او لطفاله



میرزا برادر صلبیش (پسر ۲۳ عباس میرزا نایب السلطنه) حاکم مازندران شد. در سال ۱۲۷۵ ق. برای بار دوم بحکومت گلپایگان و خوانسار منصوب گردید و در سال ۱۲۷۶ ق. ملقب بمعین الدوله شد. در سال ۱۲۷۷ ق. که مسعود میرزا ملقب به یمین الدوله و بحکومت مازندران

۱ - مصطفی قلی میرزا پسر ۱۲ عباس میرزا نایب السلطنه و کوچکترین پسران خرده خانم بود که در حدود سال ۱۲۳۵ ق. متولد و در سال ۱۲۷۱ قمری در سن جوانی ۳۶ سالگی درگذشت.

و استرآباد در سن یازده سالگی منصوب شد از طرف وی معین الدوله بسمت نایب الحکومه استرآباد برقرار گردید . در سال ۱۲۸۳ ق. بحکومت ارومیه (رضائیه) منصوب و فرستاده شد. در سال ۱۲۹۶ ق. نیز برای بار دوم بحکومت رضائیه منصوب و چندی بعد بخراسان منتقل شد و در سال ۱۲۹۹ ق. درحکومت محمد تقی میرزا رکن الدوله درغیاپ وی هنگام سرکشی بمرزها مدتها نیابت حکومت بامعین الدوله بود. معین الدوله چون سفیدرو و درواخر عمرش خیلی گنده شده بود ناصرالدینشاه در غیابش او را دیوسفید خطاب میکرد .

احمد خان نوائی دریاییگی عمیدالملک پسر بزرگ جعفر قلی خان  
**احمد**  
 پسرچراغعلیخان ازاهل قریه نوای مازندران بوده و در سال ۱۲۶۴ ق. که ناصرالدین شاه بسلطنت رسید و میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم شد چون میانه امیر با حسینخان مراغه‌ای نظام الدوله صاحب اختیار والی فارس صفائی نبود و از سابق هم باهم دشمنی داشتند و مردم فارس این موضوع را احساس نموده بشحریک حاج میرزا علی اکبر قوام الملک و محمد قلی خان ایل بیگی قشغائی بر او شوریدند و بزد و خورد شدیدی منتهی شد که مدت ۴۰ روز ادامه داشت دولت برای تسکین اهالی ابتدا امیراصلانخان (مجدالدوله) خالوی شاه که ضمناً سمت پیشخدمتی او را نیز داشت بشیراز فرستاد لکن او کاری از پیش نبرد و بتهران بازگشت و اوضاع فارس بحال سابق خود باقی ماند بالاخره دولت احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی (معاون اداره تشریفات دربار) را با احکامی بشیراز فرستاد و او پس از ورود آشوب را بکلی خوابانده و درحدود اختیاراتی که داشت انتظاماتی بامور داد تا اینکه بهرام میرزا (معزالدوله) عم شاه در همین سال بحکومت فارس تعیین و احمد خان بتهران بازگشت و مورد توجه میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم واقع گردید و چندی بعد بسمت ژنرال قنصل ایران درتفلیس که عنوانش کارپردازی بود تعیین شد و تا سال ۱۲۶۸ ق. درسمت مزبور باقی بود تا اینکه در این سال قاسم خان پسر دوستعلی خان اول (معیرالممالک) که بعدها ملقب و معروف بوالی شد و در این هنگام سمتش غلام پیشخدمتی خاصه بود بجای وی به تفلیس مأمور و روانه گردید احمدخان پس از بازگشت از تفلیس بسمت دیوان بیگی اردوی شاه برگزیده شد و در سال ۱۲۶۹ ق. تغییرشغل داده بجای قنبرعلیخان بیگلربیگی بحکومت تبریز معین و به آذربایجان رفت مدتی با سمت مزبور در تبریز بوده سپس تغییر مأموریت داده بحکومت بوشهر انتخاب و فرستاده شد در سال ۱۲۷۳ ق. حاکم بوشهر و بنادر خلیج فارس بود ملقب به لقب دریاییگی گردید و در سال ۱۲۷۹ ق. برای بار دوم حاکم بوشهر شد و در سن ۳۶ سالگی درگذشت .

سید احمد حسینی اصفهانی متخلص بهاتف از شعرا معروف و صاحب  
**احمد**  
 ترجیع بند مشهور که در فارسی و عربی نیز دارای نثر و نظم است  
 وی معاصر و رفیق حاجی لطفعلی خان آذر بیگدلی صاحب آتشکده و حاج سلیمان صباحی بوده  
 و از طبابت نیز اطلاع داشته و اوقات خود را بطبابت و معالجه مردم میگذرانده است هاتف  
 در سال ۱۱۹۸ ق. ه. درگذشت .

اردشیر میرزا پسر نهم عباس میرزا نایب السلطنه است که در اواخر  
 زمان حیات پدر خود حاکم گروس و صائین قلعه بود و محمد میرزا

## اردشیر



اردشیر میرزا رکن الدوله

(محمدشاه) برادرش که در سال ۱۲۵۰ ق. با سمت ولایت عهدی و حکومت آذربایجان از تهران بسمت تبریز رهسپار گردید اردشیر میرزا در بین راه به اردوی او پیوست و محمد میرزا حکومت او را تأیید و تنفیذ نمود و سپس به مقر حکمرانی خود بازگشت. محمدشاه در سال ۱۲۵۰ ق. پس از درگذشت فتحعلی شاه پدر بزرگ خود این برادر را به همراه اسکندر خان قاجار دولو و ابراهیم خلیل خان سلماسی بسر کوی عموی خود اسمعیل میرزا حاکم بسطام پسر هیجدهم فتحعلی شاه قاجار که در شاهرود و بسطام و حدود خراسان یاغی شده بود مأمور کرد و او پس از حصول فتح بحکومت ولایت گرگان

(استرآباد) منصوب شد و در سال ۱۲۵۲ قمری که محمد شاه بظاهر برای انتظامات گرگان و در باطن برای گرفتن هرات از تهران عزیمت نمود اردشیر میرزا را به نیابت سلطنت در تهران گذاشت و چون بتهران برگشت برادر را در سنه ۱۲۵۲ ق. بحکومت مازندران روانه داشت و اردشیر میرزا تا سال ۱۲۵۹ مدت ۷ سال در این مأموریت باقی بود میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۴ ه. ق. حکومت لرستان و خوزستان را بوی واگذار کرده او را برای رفع اغتشاشات روانه خوزستان نمود و در سال ۱۲۶۹ ه. ق. که ناصرالدین شاه قصد مسافرت بخارج از تهران و گردشهای طوکانی در دامنه های البرز را داشت معین الدین میرزای ولیعهد کودک شیرخوار خود را در تهران گذاشت و اردشیر میرزا که در آن وقت حاکم مازندران بود خواسته حکومت تهران را بوزارت میرزا موسی مستوفی تفرشی بدو سپرد و حکومتش تا سال ۱۲۷۳ ه. ق. ادامه داشت.

در سال ۱۲۷۳ ق. ملقب بر رکن الدوله شده و بجای برادر خود فیروز میرزا نصرت الدوله بحکومت آذربایجان منصوب شد و تا سال ۱۲۷۵ ق. حکومتش دوام داشت کنت گوینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی که در این سال از راه تبریز عازم میهن خود بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود درباره وی چنین گوید: «این مرتبه در تبریز بیش از سه روز اقامت

۱- اسکندر خان قاجار دولو که بعداً سردار نیز شد پسر چهارم فتحعلی خان حاکم مراغه برادر کبیر اللهیار خان آصف الدوله و پسر چهارم میرزا محمد خان بیکلریکی تهران معروف بتاج بخش میباشد.

نکردم و این مدت حاکم شهر شاهزاده اردشیر میرزاخیلی بمن محبت کرد و پس از سه روز اقامت از تبریز حرکت نموده عازم سرحد روسیه شدم.



اسکندر خان سردار

در سال ۱۲۷۵ ق. از ایالت آذربایجان تغییر نمود و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. بجای امیر اصلان خان مجدالدوله بوزارت میرزا زکی مستوفی رشتی بحکومت گیلان منصوب گردید و بجای رکن الدوله هم در سال ۱۲۷۵ ه. ق. برادرش بهرام میرزا معزالدوله باستانداری آذربایجان فرستاده شد. رکن الدوله تا سال ۱۲۷۸ ق. حاکم گیلان بود در این سال از حکومت گیلان بود و بجایش قاسمخان پسر دوستعلی خان اول (معیرالممالک) که از سال ۱۲۷۳ ق. تا ۱۲۷۷ ق. وزیرمختار ایران در روسیه بود ملقب بوالی شده بحکومت گیلان منصوب گردید. اردشیر میرزای رکن الدوله چون پیاده گساری میل مفرط و حرصی شدید داشت در سال ۱۲۸۲ قمری در سن شصت و اندی بناخوشی کبدی درگذشت و ناصرالدین شاه

لقبش را در سال ۱۲۸۳ ق. بمحمد تقی میرزا برادر صلبی خود که حاکم زنجان بود داد اردشیر میرزا شاهزاده‌ای بوده فاضل-ادیب- شاعر ولی دایم الخمر و در اشعار خود آگاه تخلص میکرده و از ممدوحین قآنی شاعر معروف نیز بوده است و چون از منتخبین میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر بوده معلوم میشود که لیاقت هم داشته است.

میرزا اسحق پسر میرزا حسن پسر اکبر میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام اول که در سال ۱۲۴۷ ق. حکومت خراسان

### اسحق

علاوه بر حکومت آذربایجان بعباس میرزا نایب السلطنه واگذار شد رهسپار خراسان گردید در این هنگام نیابت حکومت آذربایجان را بفریدون میرزا پسر پنجم خود محول و محمدخان امیر نظام زنکنه را به پیشکاری و فرماندهی لشکر و میرزا اسحق فراهانی را بوزارت او تعیین نمود.

اسحق خان کرد قرائی که در زمان حیات خود از تمام امراء و خوانین خراسان مهمتر و مقتدرتر و با ثروت تر بود و بلکه بر تمام آنان

### اسحق

ریاست داشته است. در سال ۱۲۱۷ ق. که فتحعلی شاه برای گرفتن مشهد و دفع نادر میرزا، افشار رهسپار خراسان شد چون اسحق خان بواسطه بعضی اقدامات و عملیات و دو پهلو بازی

کردن مدتی مورد بدگمانی دولت شده بود در این هنگام که فتحعلیشاه در چمن رادکان بسر میبرد اسحق خان موقع را مغتنم شمرده برای اثبات دولت خواهی خود به نیشابور رفت و جعفر خان بیات حاکم نیشابور را راضی کرده با خود بنزد فتحعلی شاه آورد و برای این خدمتگذاری مورد التفات شاه واقع شد و سایر خوانین خراسان نیز که عمل اسحق خان را دیدند باو تاسی کرده نسبت به فتحعلیشاه اظهار اطاعت و انقیاد نموده و بعد فتحعلیشاه او را به همراه محمد علی میرزا (دولت‌شاه) بمنوان مقدمه الجیش خود برای محاصره مشهد و قلع قمع نادر میرزا فرستاد و در سال ۱۲۲۷ ق. با اتفاق محمد ولی میرزا والی خراسان و ناصرالدین توره پسر بیگی جان امیر بخارا بتهران آمد و فتحعلیشاه را دید. در سال ۱۲۲۸ ه. ق. خوانین خراسان نسبت بمحمد ولی میرزا والی خراسان (بتحریر اسحق خان) مخالفت خود را آغاز نمودند و ایلخی او را که در چناران بود بغارت بردند محمد ولی میرزا بخیال اینکه اسحق خان دوست او است او را بمشهد خواست و او برخلاف بجای همراهی شاهزاده خوانین را بشهر وارد کرد و خود را بسمت ایالت معرفی نمود لکن کسی از او اطاعت نکرد بناچار از در عذرخواهی و اطاعت در آمده و شاهزاده را بمنوان والی پذیرفت. اسحق خان چند سالی مستقیم یا غیرمستقیم بانواع واقسام گوناگون محرك اصلی خوانین خراسان بود در ظاهر با محمد ولی میرزا والی خراسان موافق و کمال خصوصیت را میورزید اما در باطن از معاندین و منافقین او بود و باوی نفاق میورزید در سال ۱۲۳۱ ق. جداً مصمم گردید که هر طور شده شاهزاده را از حکومت خراسان معزول نموده دیگری را بجای وی برگزیند و برای انجام این کار پسر بزرگ خود حسنعلی خان را با اعتبارات زیادی بتهران روانه نمود و ظاهر قضیه را این طور روان نمود کرده برد که پسرم برای درخواست حکومت ترشیز (کاشمر) بتهران رفته لکن باطن امر تقاضای عزل شاهزاده بهر قیمتی که شده از حکومت خراسان بود بادرخواست عزل محمد ولی میرزا موافقت نشد اما حکومت کاشمر را دولت به حسنعلی خان واگذار نمود هنگام بازگشت بدون اینکه بشاهزاده اعتنائی نماید بمحل حکمرانی خود رفت شاهزاده والی از این بی اعتنائی سخت مکدر شد و پدر و پسر را خواست هر دو اطاعت کرده باستانداری حاضر شدند و آنطوریکه باید احترام شاهزاده را مرعی دارند رعایت ننمودند مخصوصاً حسنعلی خان باشاهزاده خیلی جسورانه صحبت میکرد پس از مختصر گفتگویی محمد ولی میرزا امر کرد که اسحق خان و حسنعلی خان پسرش را طناب بیاندازند فوراً امر وی اطاعت شده هر دو را کشتند و بواسطه این عمل وحشت خوانین افزوده شد و اطمینان از هر دو طرف سلب گردید و سرانجام بواسطه مخالفت شدید خوانین خراسان با محمد ولی میرزا دولت باین جهت ناگزیر گردید که او را در همین سال تنبیر داده و بجای وی حسنعلی میرزا برادر صلیبی او را پس از دادن لقب شجاع السلطنه باو باستانداری خراسان منصوب و روانه نماید.

پرنس اسحق خان مفخم الدوله پسر میرزا عبدالغنی پسر حاج حسنعلی  
خوئی بوده (حاج حسنعلی برادر حاج صفرعلی پسر حاج میرزا جبار

اسحق

ناظم‌المهام پدر میرزا جواد خان سعدالدوله است با این ترتیب مفخم‌الدوله با سعدالدوله نوه عمو میشدند) در اوائل عمر بتوسط میرزا نجفعلی خان کارپرداز داخل خدمت وزارت خارجه گردید<sup>۱</sup> و مدتها در خاک عثمانی (ترکیه) مشغول خدمت بود مردی بوده است زرتنگ و بالسنه اروپائی آشنا و هر وقت که از زرنگی شخصی نامبرده میشود مراد از این کلمه برای مأمورین دولت پر کردن جیبها - پشت هم اندازی برای منافع شخصی و گرفتن مأموریتهای پردخل و نان دار برای خود میباشد. در ایامیکه میرزا محمود خان علاء‌الملک دیبا سفير ایران در پترزبورگ (لنینگراد) بود میرزا اسحق خان در سال ۱۳۰۸ قمری کاردار سفارت و همچنین هنگامیکه در اسلامبول سفير کبیر بود بتصویب او میرزا اسحق خان سر کنسول مصر شد و از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ قمری سمت مزبور را دارا بود و میگویند بواسطه قوت یکی از ایرانیان متمول بلاوارث در مصر ثروت کلی آورد و تفصیل آن ایرانی ثروتمند که در مصر ظاهراً بلا وارث در گذشت (۱۳۱۴ ق.) از این قرار است :

حاج میرزا حسین شریف کاشانی که سالها در هندوستان در اداره سیاسی انگلستان کار میکرد و خدمات برجسته‌ای بوجه احسن بدولت انگلستان نموده بود دولت انگلستان درازاه خدمات ذی‌قیمتش مبلغ یکصد هزار لیره بعنوان پاداش و نشان حمام<sup>۲</sup> بوی داده و از خدمت معافش کردند. نامبرده در مصر رحل اقامت افکند و یا در آنجا هم مأمور بود و چون دارای نشان حمام بود معروف شد به سر حاج میرزا حسین شریف کاشی و بسیار با تعین زندگانی میکرد از آن جمله در کالسنکه چهاراسبه سوار میشد و در حر مسرای خود چهار زن داشت و از هیچیک اولادی نداشت .

در ایام مأموریت میرزا اسحق خان بمصر حاج میرزا حسین ناگهان در گذشت و در همان ایام چنین شهرت کرد که بدستور میرزا اسحق خان مسمومش کردند و وارث منحصر بفردش در ایران حاج شیخ مهدی کاشی محقق اداره اوقاف بود که در تهران بود سکونت داشت همین که شیخ مهدی از فوت برادر خبردار شد با شتاب هر چه تمام‌تر از راه قفقاز عازم مصر گردید در راه پل کوتائیس که مابین تفلیس و باطوم است آب برده بود و عبور باراه آن‌ها امکان نداشت شیخ چندین هفته در آنجا معطل شد تا پل را تعمیر کردند وقتی که بمصر رسید نظر بقانون کاپیتولاسیون که ایران هم از آن برخوردار بود میرزا اسحق خان کلیه دارائی حاج میرزا حسین را تصرف کرده بود باین معنی برای متوفی وکیل جعلی تراشیده با مهر سر قنسولگری وکالت او را تصدیق کرده با اسم اینکه میلی به بانکها مقروض است زمین‌های شارع العباسیه را بثمان بخش فروخته خلاصه دوندگیهای شیخ مهدی بجائی نرسید و چیزی عاید وی نگشت و دست از پا درازتر بتهران بازگشت بمظفرالدین شاه عریضه داد و در اندرون شاه بست نشست شیخ محسن خان مشیرالدوله میرزا اسحق خان را برای این موضوع بتهران احضار کرد (۱۳۱۵ ق.)

۱ - میرزا نجفعلی خان مدتی کارگذار گیلان و مدتی هم نماینده سیاسی ایران در مصر بوده است نام این شخص در بعضی از کتب و اوراق نجفعلی و در برخی دیگر نجفعلی ذکر شده است .



واز گفتگوها و مذاکرات نتیجه‌ای حاصل نشد و آقا شیخ مهدی هم ولکن معامله نبود و موضوع را با جدیت زیاد تعقیب میکرد. در سال ۱۳۱۷ ق. میرزا نصراله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه برای اینکه از دست حاج شیخ مهدی و فشارهاییکه از هر طرف بر او وارد میشد خلاصی یابد رسیدگی باین موضوع را به هیأتی وا گذاشت هیأت مزبور بدو بتوسط سفارت اسلامبول از دفتر خاقانی (اداره ثبت املاک) و بانکهای مصر مبلغ دارائی نقدی و صورت املاک و اسهام شریف کاشی را خواست پس از وصول آنها گزارش برای وزیر امور خارجه تهیه گردید و دارائی متوفی را که مفخم الدوله بالا کشیده بود و باید بورات حقیقی مسترد دارد در حدود چهل و پنج میلیون ریال بر آورد شده بود فردای آن روز که گزارش بدست مشیرالدوله رسید فرستاد پرونده



میرزا اسحق خان مفخم الدوله

را آوردند و در نزد خود نگهداشت و هفته بعد دخترش که از سردار مکرّم<sup>۱</sup> پسر علاءالملک طلاق گرفته بود باز دواج مفخم الدوله در آورد و مفخم الدوله وزیر مختار ایران در واشنگتن شد و شیخ مهدی همچنان برای همیشه از ارت برادر خود بی نصیب ماند. و پس از ازدواج با دختر بیوه میرزا نصراله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه و بعد صدر اعظم روز بروز بر ترقی و پیشرفت کار او افزوده شد تا اینکه چند سالی (از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ ه. ق.)

۱- محسن دیبا که قبلاً ملقب به سالار مؤید بود و بعد ملقب به سردار مکرّم گردید و به درجه سر لشکری نیز رسید.

وزیر مختار ایران در واشنگتن بود سپس تغییر مأموریت پیدا کرده و در سال ۱۳۲۴ ه. ق. وزیر مختار ایران در اتریش شد و لقب پرنسی نیز بر لقب او افزوده گردید<sup>۱</sup>.

**اسحق** میرزا پسر حیدر میرزا پسر شاه اسمعیل سوم و این شاه اسمعیل همان کسی است که علی مردان خان بختیاری - محمد حسن خان قاجار و کریم خان زند مدتها او را آلت دست خود قرار داده و بنام وی کشور ستانی میکردند نام اصلی شاه اسمعیل سوم میرزا ابوتراب پسر سید مرتضی صدرالعمالك و دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی بوده و نام شاه اسمعیل را رفقای سه گانه<sup>۲</sup> برای او گذاشتند و میرزا مرتضی صدرالعمالك پدر وی از احفاد خلیفه سلطان مازندرانی داماد شاه عباس دوم بوده است. پس از اینکه کریم خان بر تمام رقبای خود غلبه کرد و فائق شد شاه اسمعیل را به آباد فرستاد و در آنجا خانه و اثاثه‌ای برای او ترتیب داد و ضمناً حقوقی که امورش بگذرد برای او تعیین نمود تا اینکه در آنجا درگذشت و اولادش گاهی در آباد و گاهی در اصفهان میزیستند و آنان تا زمان آغامحمد خان زنده و اوقات خود را در حال انزوا میگذراندند و دست از پا خطا نمیکردند اما پس از کشته شدنش (۲۱ ذی‌حجه ۱۲۱۱ ق.) اسحق میرزا نوه شاه اسمعیل بمیان ایل بختیاری رفت و خوانین بختیاری او را دست‌آویز خود قرار داده بنام او مشغول بغارت و راهزنی شدند و پس از اینکه فتح‌علی شاه آنان را مطیع خود نمود اسحق میرزا از محال بختیاری فرار کرده و بعداً داخل طائفه ممسنی شد و آنها هم بنوبه خود او را آلت دست خویش قرار دادند و سرانجام محمد علیخان قاجار قویونلو<sup>۳</sup> پس از مطیع کردن طائفه مزبور اسحق میرزا را نیز دستگیر نمود و مقیداً بتهران فرستاد. فتح‌علی شاه از نظر سیادت نه او را کور کرد و نه کشت لکن او را بدماوند فرستاده در آنجا زندانی نمود و پس از دو سال زندانی بودن بوساطت اشرف خان دماوندی که او هم از سادات و از سرکردگان سپاه فتح‌علی شاه بود مورد عفو و بخشودگی واقع شد و با تعیین وظیفه سالیانه که امور معاش او بگذرد به اصفهان رفته مادام‌العمر در آنجا اقامت نمود.

**اسدالله** اسدالله خان ابوالفتح‌زاده فرزند ابوالفتح خان میرپنج که اصلاً از مهاجرین و از طائفه شیریلوی قفقاز بوده که پس از جنگ روس و

۱ - گیوم اول امپراطور آلمان در مقابل خدمات شایان و بسیار برجسته بیزمارک صدراعظم آهنبین خود باو لقب پرنسی داد و مأمورین استفاده جوی ایران که این موضوع را شنیدند به وسیله دادن رشوه و وسائل دیگر از شاه برای خود با اینکه ملقب هم بودند لقب پرنسی را گرفته بر القاب خود اضافه نمودند از آن جمله ملکم خان ناظم‌الدوله - ارفع‌الدوله - مفخم‌الدوله - علاء السلطنه و غیره میباشند و بخیال خود پس از گرفتن لقب پرنسی آنان نیز حتماً بیزمارک خواهند شد و شهرت او را در دنیا پیدا خواهند کرد غافل از اینکه:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

۲ - علی مردان خان بختیاری ، ابوالفتح خان بختیاری و کریم خان زند .

۳ - محمد علی خان قاجار قویونلو مشهور به خالو قریب یکسال و نیم (از سال ۱۲۱۳

تا ۱۲۱۴ ق.) والی فارس بود .

ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ق.) و بسته شدن معاهده ننگین ترکمن چای و مجزی شدن قسمت زیادی از ایران و ضمیمه شدن آنها بروسیه بنا بر تعصب مذهبی و یا وطن خواهی مانند عده



اسدالله خان ابوالفتحزاده

زیادی دیگر از قفقاز با ایران مراجعت کردند. ابوالفتح زاده سابقاً افسر قزاقخانه و درجه سرتیپی داشت در دوره اول مشروطیت که عده‌ای از افسران قزاقخانه برای همراهی با ملیون وضدیت‌علنی با محمدعلی شاه از قزاقخانه استعفاء دادند او هم از جمله آن افسران بود. نامبرده از مجاهدین فعال انقلاب مشروطیت و از مدافعین مجلس در شب بمباردمان مجلس<sup>۱</sup> بود و بهمین واسطه، جزء ملیون، نامی پیدا کرد، و در ورود مجاهدین بتهران در ۱۳۲۷ ق. برای اسباب تسهیل ورود ملیون در تهران و قزوین خیلی زحمت کشید بعد از فتح تهران از طرف هیئت مدیره مأمور وصول وجه از شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان گردید. در حدود سال ۱۳۲۸ ق. سفر مختصری به اروپا کرد و بعد از مراجعت در ۱۳۳۰ که مرنارد بلژیکی<sup>۲</sup> بجای مرگان شوشر امریکائی

رئیس خزانه داری کل گردید او مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار شد و بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری نسبت برعایا معزول شد راجع باین موضوع چون خانواده و بستگانش پیرو طریقه بهائیت (بهائی فرقه‌ای است از بایه) بودند رقبایش باونسبت دادند که در این مأموریت برای پیشرفت دسته مزبور کار میکرده است. بنظر نگارنده افکار و نظریات ابوالفتحزاده بالاتر از این حرفها بوده و اگر خانواده‌اش برفرض متهم بهائیت بوده‌اند مربوط بخود او نبوده زیرا در این ایام از طرف رئیس فرقه بهائی اکیداً منع شده بود که بهائیان نباید دخالت در سیاست نمایند در صورتیکه ابوالفتحزاده کاملاً وارد در سیاست بوده و عملیاتش بادستورات مرکز بهائیت کاملاً متباین و منافات کلی داشته است. در موقع حمله روسها در سال (۱۳۳۳ ق.) بتهران او هم با مهاجرین از تهران حرکت کرد و تا کرمانشاه رفت و بعد در اوایل شهریور ۱۲۹۵ خ. برابر با ذیقعد ۱۳۳۴ ق. در سال ۱۳۳۵ ق. با رفیق صمیم خود ابراهیم خان منشی زاده که او هم سابقاً سرهنگ قزاقخانه و از مهاجرین بود کمیته مجازات را تشکیل دادند و کمی بعد محمد نظر خان مشکوة الممالک را هم داخل در جرگه خود کرده و کمیته مجازات بهمت این سه نفر تشکیل یافت و بعداً دستیاران آنان: کریم دواتگر ضارب حاج شیخ فضل الله مجتهد نوری در سال ۱۳۲۶ ق. و کشنده میرزا اسمعیل خان شیرازی رئیس انبار

غله دولتی - حسین لله واحسان الله خان - میرزا علی اکبر ارداقی نویسنده وحسین عمادالکتاب خوشنویس کمیته وحاج زمان خان کردستانی بهادر السلطنه بودند. چند نفر بوسیله تروریست های کمیته کشته شدند. عبدالحمید خان تقفی متین السلطنه (اول خرداد ۱۲۹۶ خ.) رضا منتخب الدوله و میرزا محسن<sup>۱</sup> بعد کریم دوات گر چون میخواست اصرار کمیته را فاش کند رشید السلطان رفیقش بدستور کمیته او را کشت و در مدت کمی عده ای را بحق یا ناحق از بین بردند و بعد چون اشخاص بسیار نا باب سودجو و مغرض را داخل در کمیته خود نمودند بزودی اصرار کمیته بوسیله حاج زمان خان بهادر السلطنه<sup>۲</sup> بکلی فاش گردید. بهادر السلطنه از منتخب الدوله خزانه دار درخواستی داشت و چون بر آورده نشد بوسیله کمیته او را ترور کرد و بعد که کمیته ملتفت شد که آلت اغراض بهادر السلطنه قرار گرفته در صدد بر آمد که او را مجازات کند بهادر السلطنه از قضیه آگاه شد و از ترس جان خود فوراً با گرفتن تأمین ازدولت افراد کمیته را بشهر بانی معرفی نمود و اعضاء کمیته مجازات در سال ۱۲۹۶ شمسی مطابق ۱۳۳۶ ق. دستگیر گردیدند و پس از نه ماه زندانی کشیدن در سال بعد (۱۲۹۷ خ.) همگی آزاد شدند لکن حسن وثوق (وثوق الدوله) بمحض اینکه در سال ۱۳۳۶ ه. ق. (۱۲۹۷ خ.) نخست وزیر شد تمام اعضاء کمیته مجازات را دستگیر کرد و فوراً حسین لله و رشید السلطان<sup>۳</sup> را بدار آویخت و ابوالفتح زاده و منشی زاده مؤسین اصلی کمیته را ظاهراً بعنوان تبئید بکللات بسمت خراسان فرستاد لکن در بین راه در ماه ذیقعد (۱۳۳۶ ه. ق.) بدستور وثوق الدوله در سمنان آنان را بوضع فجیحی تیر باران نمودند.

حاج اسداله خان پسر دوم حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی  
**اسدالله**  
 صدر اعظم فتحعلی شاه که در سال ۱۱۹۷ ه. ق. هنگامیکه بزرگان فارس را، با اهل و عیال، علی مراد خان باصفهان احضار و زیر نظر قرار داد حاج ابراهیم کلانتر هم جزو آن دسته بود اسدالله خان در همین سال در اصفهان متولد شد موقعیکه حاج ابراهیم خان بصدارت رسید و همه کاره مملکت شد برادران و برادر زادگان و پسران خود را در امور دولتی وارد ساخت<sup>۴</sup> از آن جمله اسدالله خان را در سن ۱۶ سالگی در سال ۱۲۱۲ ه. ق. بحکومت قم وکاشان منصوب نمود و در سال ۱۲۱۴ ق. در سن ۱۸ سالگی او را

۱- میرزا محسن فرزند میرزا محمد باقر صدرالعلماء و برادر میرزا جعفر صدرالعلماء - در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در تهران زاده شد و پیش از کشته شدنش بواسطه هرچیتی که بود عنوان و نفوذ زیادی در تهران و بلکه ایران پیدا کرده بود و در سال ۱۳۳۵ ه. ق. در سن ۴۷ سالگی به دستور کمیته مجازات کشته شد.

۲- بهادر السلطنه در سال ۱۳۰۰ خ. در بانه کردستان بدست طائفه گوگ و مامش کشته شد.

۳- حسین معروف به الله بشرکت احسان الله خان قائل میرزا محسن از معاریف و متنفذین زمان خود و داماد سید عبدالله بهبهانی و رشید السلطان زننده کریم دواتگر بودند و چون حسین قبل از این گفتگوها نوکر آقا بالاخان سردار افخم و لله پسرش بود از این جهت معروف شد به الله.

۴- مانند همه زمامداران این مملکت.

ترقی داده بایالت بروجرد - لرستان و خوزستان تعیین و گسیل داشت و در سال ۱۲۱۵ ه. ق. پس از اینکه حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله از وزارت معزول - منکوب و مقتول شد اسدالله خان در مقر حکمرانی بود بر حسب امر فتحعلی شاه از هر دو چشم نابینا گردید و مدت ۱۱ سال (از سنه ۱۲۱۵ تا ۱۲۲۶ ه. ق.) مانند سایر بازماندگان خاندان هاشمیه مأمور به توقف در اصفهان بود و چون در این سال خانواده مزبور مورد عفو و مرحمت شاه قرار گرفتند اسدالله خان بمناسبت اینکه محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر هفتم فتحعلی شاه والی بروجرد و لرستان شوهر خواهر او بود از اصفهان به بروجرد رفته در آنجا رحل اقامت افکند و پس از ۲۱ سال اقامت در آنجا در سنه ۱۲۴۷ ه. ق. بشیراز برگشت و بقیه عمر را در آنجا بسر برد و در سال ۱۲۸۰ ه. ق. در سن ۸۴ سالگی زندگانی را بدرود گفت حاج اسدالله خان با اینکه بیشتر عمر خود را در حال کوری بسر میبرد لکن با آن حال اوقات خود را بیطالت نمیکردانده و مرد با سوادى بوده است .

اسداله میرزا شهاب الدوله شمس ملک آرا پسر شاهزاده عبدالحسین  
میرزا شمس الشعراء پسر ملک آراء پسر سیم فتحعلیشاه قاجار بوده و در

### اسدالله



اسداله میرزا شهاب الدوله

تهران و لندن تحصیل کرد در ابتداء ورود به خدمت دولت کارمند و مترجم تلگرافخانه بود و در دوره اول مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴ ه. ق. از طرف شاهزادگان تهران و کیل مجلس شد و در دوره دوم سال ۱۳۲۷ ه. ق. نیز از تهران سمت و کالت مجلس را داشت بعد بمناسبت دوستی شخصی که با میرزا حسنخان مستوفی الممالک داشت در رجب ۱۳۲۸ ه. ق. در کابینه مستوفی الممالک بوزارت پست و تلگراف برای اولین دفعه منصوب گردید و نیز در همین سال ۱۳۲۸ ه. ق. در کابینه ثانی مستوفی الممالک بهمان شغل باقی ماند در اواخر سال ۱۳۲۹ ه. ق. بحکومت یزد منصوب شد و در این سفر بکلی برخلاف انتظار مردم رفتار کرد پس از مراجعت او جمعی از اهالی یزد به تهران آمده از رشوه گیری های بی انصافانه او بعدلیه مراجعه و او را محکوم کردند با وجود این دوباره به وزارت منصوب شد و در ماه رجب ۱۳۳۱ ه. ق.

باتفاق مستوفی الممالک بیاریس مسافرت کرد و در رمضان ۱۳۳۲ ه. ق. در کابینه مستوفی الممالک وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه شد و در سال ۱۳۳۳ ه. ق. نیز همان شغل را داشت در سال ۱۳۳۴ ه. ق. در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر فرهنگ شد و مدتی هم حکمران

کردستان گردید نامبرده دارای نطق و بیان و تملیق عبارات بود و در مواقعیکه عضویت کابینه‌ها را داشت در مجلس شورای ملی از طرف وزرای همقطار خود مدافع بود و در اواخر از درباریان سلطان احمد شاه قاجار محسوب میشد و مدتی هم سناتور بود و در تهران پس از يك ناخوشی ممتد در گذشت .

### اسدالله

امیر اسدالله خان عرب خزیمه ( راجع به اعراب خزیمه و خانواده علم به کلمه اسمعیل خزیمه رجوع شود) فرزند امیر علم خان دوم است در سال ۱۲۴۷ هـ. ق. که عباس میرزا نایب‌السلطنه بخراسان آمده بود عبدالرضا خان یزدی در همین سال از بافق فرار کرده بحدود قاین و طبس آمد و بامیر اسدالله خان که حاکم قاین-تون و طبس بود پناه آورد . امیر اسدالله خان از او در نزد نایب‌السلطنه شفاعت کرد و مورد بخشایش وی واقع گردید در سال ۱۲۴۹ هـ. ق. که محمد میرزا (محمد شاه قاجار) از طرف عباس میرزا نایب‌السلطنه پدر خود برای تسخیر هرات عزیمت نمود. امیر اسدالله خان با افراد و سواران ابوابجمعی خود در عرض راه هرات باردوی شاهزاده پیوست . در سال ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ هـ. ق. با اردوی محمد شاه در اطراف هرات بود و بواسطه مخالفت سخت وضدیت شدید انگلستان با اقدام دولت ایران برای اشغال هرات محمد شاه پس از اینکه ۱۶ ماه سفرش طول کشید از هرات بتهران بازگشت و امیر اسدالله خان نیز مانند سایر امراء و خوانین با سواران ابوابجمعی خود بمقر حکمرانی خویش مراجعت نمود. در سال ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ هـ. ق. که محمد حسنخان سالار پسر الله‌یار خان آصف‌الدوله قاجار بر مشهد استیلا یافت خواست که بر نواحی دیگر خراسان نیز تسلط یابد از این جهت برادر کهنتر خود محمدعلیخان را بالشکریانی چند بقاین فرستاد امیر اسدالله خان چون تاب مقاومت سپاهیان سالار را نداشت بهرات فرار کرد لکن پسرش امیر علم خان (امیر علم خان سوم حشمت‌الملک) گرفتار شد و او را به مشهد فرستاده در آنجا زندانی گردید نامبرده پس از چندی از زندان فرار کرده بهرات رفت و به پدر خود پیوست و پس از تصفیه امور خراسان و اعدام سالار و بستگانش در سال ۱۲۶۶ هـ. ق. پدر و پسر از هرات بازگشته و بحکمرانی خود ادامه دادند .

### اسدالله

اسدالله قدیمی نوائی مشارالسلطنه پسر میرزا هدایت‌الله پسر حاج میرزا رضاقلی منشی‌الممالک از کارمندان قدیمی وزارت خارجه بود و بعد در هیئتهای دولت دوره مشروطیت وارد شده دوبار وزیر دارائی ، دوبار وزیر پست و تلگراف، دوبار وزیر دادگستری و سه بار وزیر خارجه شد و در آذر سال ۱۳۱۴ خورشیدی برابر با رمضان ۱۳۵۴ هـ. ق. در گذشت.

### اسدالله

حاج سید اسدالله مشهورترین پسران حجت الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی (متوفی ۱۲۵۸ هـ. ق.) است میرزا زین‌العابدین پسر دیگر حاج سید محمد باقر شفتی نیز در اصفهان عنوانی داشته اما از حیث سلامت نفس و داشتن معلومات مانند حاج سید اسدالله نبوده است . هنگام درگذشت پدر خود در بین‌النهرین ( عراق ) بود از آنجا به اصفهان آمده مقام پدر را اشغال نمود و بر مسند پیشوائی نشست نامبرده از شاگردان شیخ محمد حسن سدهی اصفهانی صاحب جواهر الکلام

بوده و تألیفاتی چند نیز از او باقی است و او را در بعضی جهات حتی بر پدرش ترجیح میداده‌اند حاج سید اسدالله فرزند اکبر - ارشد - اتقی - اعلم و اکمل حاج سید محمد باقر بوده و در ماه رجب (۱۲۹۰ ه. ق.) هنگامیکه به عتبات میرفت در کرد کرمانشاه وفات یافت و جنازه‌اش را بدوش تا نجف بردند و در آنجا بخاک سپردند سید اسدالله از ارثیه پدر که بحساب در نمی‌آمد فقط بمملک کتا بخانه او که در آن عصر پنجاه هزار تومان (۳۵۰۰۰۰۰ تومان پول حالیه) ارزش داشت قناعت ورزید.

میرزا اسدالله خان وکیل‌الملک - ناظم‌الدوله از کارمندان وزارت خارجه و یکی از برادران حاج میرزا محمد رفیع نظام‌العلماء و پسر میرزا

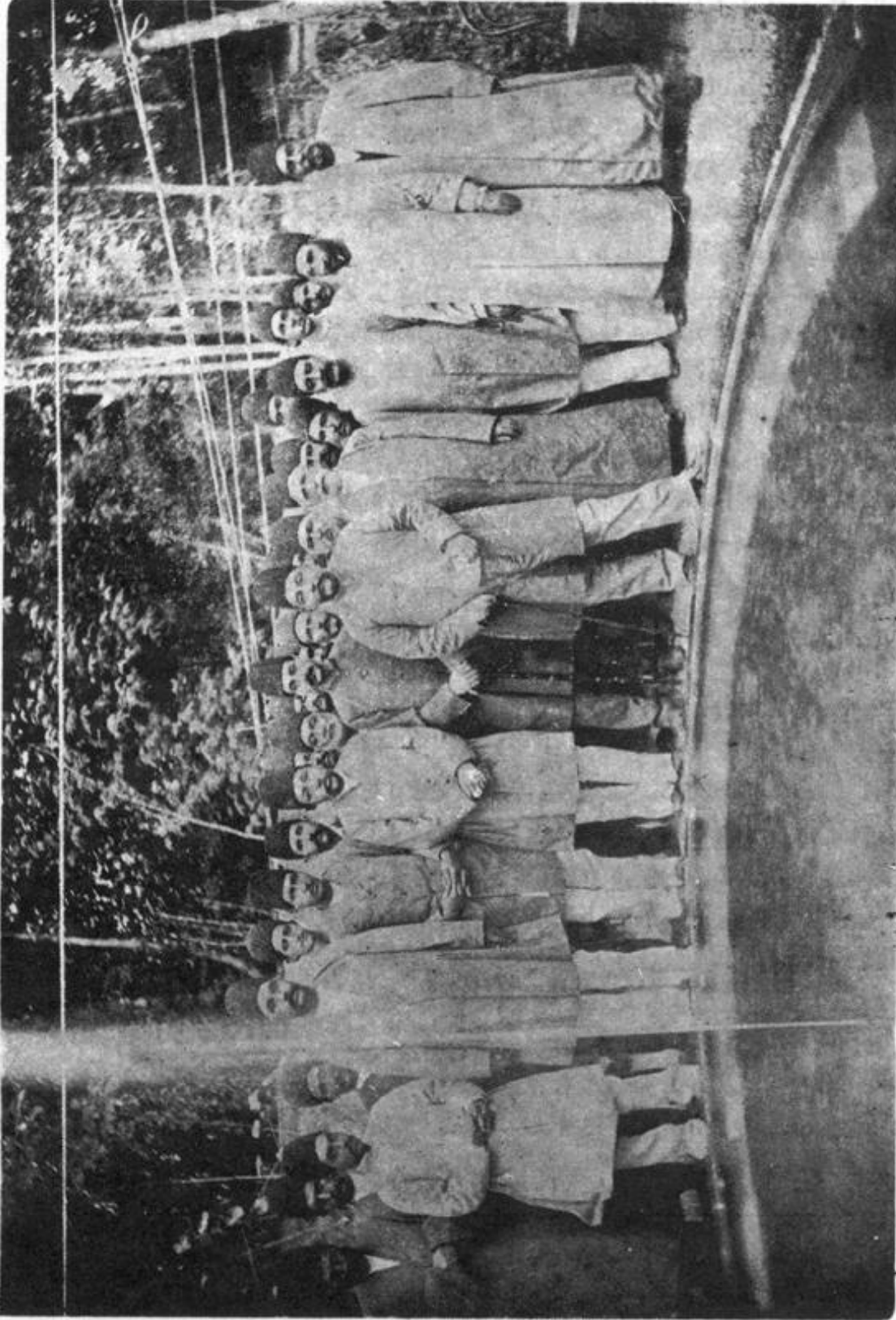
### اسدالله



وکیل‌الملک

علی‌اصغر مستوفی تبریزی بوده در سال ۱۳۰۱ ه. ق. هنگامیکه وزیر مختار ایران در پترزبورگ (لنینگراد کنونی) بود ملقب بلقب وکیل‌الملک شد و در سال ۱۳۰۸ ه. ق. که مأمور سفارت اسلامبول و بجای حاج شیخ محسن خان معین‌الملک منصوب گردید ملقب بناظم‌الدوله شد در سال ۱۳۰۸ ه. ق. چون ملکم خان با وجود امر اکید ناصرالدین شاه چهل هزار لیره‌ای که از کمپانی انگلیسی با بت فروش امتیازلاتاری گرفته بود پس نداد شاه او را از تمام القاب و مناسبی که دارا بود محروم و عیش کرد میرزا اسدالله خان وکیل‌الملک که چنین دید با دادن مبلغی پیش کشی بشاه فوراً لقب ناظم‌الدوله‌ای را برای خود گرفت و به سفارت ایران در اسلامبول گزیده شد و بعد لقب وکیل‌الملکی را ببرادر دیگرش میرزا

فضل‌الله خان منشی باشی دبیر السلطنه تعلق گرفت از سال ۱۳۰۱ تا اوایل ۱۳۰۴ ه. ق. وزیر مختار ایران در پترزبورگ (لنینگراد کنونی) بود در سال ۱۳۰۴ ه. ق. از آنجا احضار و پس از ورود بجای مصطفی‌خان امیرتومان حاکم اردبیل و خوی که در گذشته بود حاکم آنجا گردید خیلی مضحک است محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه (خطی) خود در موقعی که این شخص بحکومت اردبیل منصوب شده مینویسد: «۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۰۴ ه. ق.: اسدالله خان وکیل‌الملک وزیر مختار سابق پترزبورگ باز از اتباع روس‌ها است...» (اعتماد السلطنه همیشه در یادداشتهای خود افراد روس‌فیل را اتباع روس و افراد انگلوفیل را اتباع انگلستان قلمداد میکند) و در جای دیگر مینویسد: «۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۰۴ ه. ق.: روس‌ها از حکومت وکیل‌الملک باردبیل راضی نیستند» همچنین مینویسد: «جمعه ۱۶ شعبان ۱۳۰۸ ه. ق. از آنجا



ردیف چاو از راست بچپ : قوام دفتر مستوفی بنائی - میرزا محمد خان وکیل الدوله - میرزا فضل الله خان وکیل الملک - میرزا اسدالله خان ناظم الدوله - میرزا محمود خان قائم مقامی - میرزا علی اصغر خان امین السلطان آتابک اعظم - عبدالمعلی میرزا معتمد الدوله - حبیب الله خان کاشی خبیر الملک - میرزا محمد علی خان قوام الدوله



خانه مصباح‌الملك<sup>۱</sup> دیدن و کیل‌الملك رفتیم ظاهراً بسفارت اسلامبول میرود، و از سال ۱۳۰۸ هـ. ق. تا ۱۳۱۰ هـ. ق. سفیر ایران در اسلامبول بود در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. بلقب ناظم‌الدوله ملقب گردید و در سال ۱۳۱۰ ق. برادرش میرزا محمودخان علاء‌الملك<sup>۲</sup> هما نظوریکه سابقاً بجای او سفیر ایران در روسیه شد در این سال نیز بجای ناظم‌الدوله سفیر در دربار عثمانی (ترکیه) گردید. اعتمادالسلطنه مینویسد: «۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ ق. : ازقراریکه مسموع شده بودکار ناظم‌الدوله سفیر اسلامبول رونقی ندارد و بسیار بداست خیال استغفاء دارد و حسینقلی خان صدراالسلطنه دیوانه پسر میرزا آقا خان صدراعظم و مؤیدالملك<sup>۳</sup> داماد صاحب دیوان که در دیوانگی کمتر از آنها نیست هر کدام ده هزار تومان پیش کش میدهند که اسلامبول برونند اما امین‌السلطان میل دارد میرزا محمود خان علاء‌الملك<sup>۴</sup> را بجای برادرش به اسلامبول بفرستد چون الحال وزیر مختار پترزبورگ است اگر این کار سر می‌گرفت من میل داشتم که مرا به پترزبورگ بفرستند که از این کثافت ایران خلاص شوم دبیرالملك<sup>۵</sup> را خواستم و بعضی پینامات بامین‌السلطان دادم، ناظم‌الدوله در سال ۱۳۱۳ ق. بجای محمدتقی میرزا رکن‌الدوله استاندار فارس شد<sup>۶</sup> و حکومتش تا سال ۱۳۱۵ ق. ادامه داشت در این سال عبدالحسین میرزا فرما نفرما بجای او حاکم فارس شد و چیزی از حکومتش نگذشت که در همین سال میرزا عبدالوهابخان نظام‌الملك<sup>۷</sup> بجای وی استاندار فارس گردید. ناظم‌الدوله پس از بازگشت از فارس در سال ۱۳۱۵ هـ. ق. وزیر دادگستری شد و سپس در همین سال حاکم تهران گردید و در سال ۱۳۱۷ هـ. ق. رئیس دارالشورای کبری دولتی و در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. درگذشت و پسرش میرزا یحیی خان ملقب به ناظم‌الدوله شد. حاج عبدالرحیم طالبوف او را مردی دانشمند و اهل فضل معرفی کرده است.

میرزا اسداله خان نوری پسر خواجه آقا بابایک و پدر میرزا آقاخان  
**اسدالله**  
 صدراعظم نوری بوده که ابتداء در سال ۱۱۹۴ هـ. ق. هنگام اردو کشی  
 آغامحمد خان قاجار بهمازندران در راه پیشرفت کار او خدمات بسیار نمود و بهمین سبب آغا  
 محمد خان او را بخدمت خود وارد ساخت و او را بشغل غلام نویسی گماشت و بعد متصدی  
 حساب مواجب و علیق قشونی (لشکر نویسی) شد پس از آغامحمد خان در دربار فتحعلی شاه  
 نیز بهمان شغل باقی بود در سال ۱۲۳۸ هـ. ق. که امام ویردی میرزا سرکشیکچی باشی  
 بجای برادر اعیانی خود علی نقی میرزا (رکن‌الدوله) حاکم قزوین شد شغل وی بمیرزا  
 اسدالله خان واگذار گردید. میرزا اسدالله خان در این تاریخ ملقب به پاسبان باشی بود  
 و چون از شغل لشکر نویسی که کار پرسودی بود صرف نظر نمیکرد از این جهت میرزا هدایت‌الله  
 (پدر میرزا صادق خان قائم مقام امین‌الدوله) برادر خود را بسمت نیابت خود تعیین نموده

۱ - میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله .

۲ - میرزا احمد خان پسر میرزا محمد خان بیگلربیگی و برادرزاده صاحب دیوان .

۳ - میرزا نصرالله خان . ۴ - در صفحه ۴۸۰ منتخب‌التواریخ مظفری حکومت

ناظم‌الدوله در سال ۱۳۱۴ هـ. ق. ذکر شده است .

و در ضمن بهر دو کار سابق و لاحق رسیدگی مینمود<sup>۱</sup>. در زمان سلطنت فتحعلی شاه چون ادارات ارتش از سادگی زمان آغا محمد خان خارج شده و توسعه پیدا کرد و چند نفر محاسب قشونی ( لشکر نویس ) اضافه گردید میرزا اسدالله خان را چون سابقه در این کار داشت در سال ( ۱۲۴۵ هـ . ق . ) بعنوان لشکر نویس باشی<sup>۲</sup> انتخاب گردید و ضمناً حکومت نور هم در این سال بوی واگذار شد ( بعد ها در زمان سلطنت ناصرالدین شاه دارنده این کار را به وزیر لشکر ملقب کردند ) و بعد بسبب ضعف پیری بحکومت نور منصوب گردید و از کار وزارت لشکر کناره گیری نمود . در این سال میرزا آقا خان یکی از پسرهایش که در حدود بیست سال یا کمتر داشت وزرنگ تر از فرزندان دیگرش بود بسمت لشکر نویس وارد خدمت دولت یا دربار فتحعلی شاه قاجار گردید .

اسد  
اسد خان از رؤسای بزرگ بختیاری هفت لنگ ( از تیره بختیاروند ) که مدتها یاغی بوده و بهیچ وجه از دولت مرکزی اطاعت و انقیادی نداشت مدتی ( از سال ۱۲۲۴ تا سال ۱۲۳۲ هـ . ق . ) حکومت بختیاری جزء حکومت محمدتقی میرزا ( حسام السلطنه ) حاکم لرستان بود و چون بخوبی از عهده انتظامات آن حدود بر نمی آمد حکومت بختیاری نیز در سال ۱۲۳۲ هـ . ق . ابوابجمعی حکومتهای محمد علی میرزا دولتشاه شده و باو واگذار گردید . پس از اینکه حکومت بختیاری به دولتشاه واگذار شد اولین کارش این بود که اسد خان را که در دژ میران سکونت داشت<sup>۳</sup> بهر نحوی شده او را دستگیر نماید بنا بر این خود بالشگری به بختیاری رفت و دژ را محاصره نمود و بعد میرزا محمد لواسانی وزیر و پیشکار خود را برای دلجوئی و نصیحت و اطمینان دادن بنزد وی فرستاد اسد خان نصایح او را پذیرفته از دژ پائین آمد و مطیع گردید . در این مورد روایات مختلف است در بعضی از کتب تسلیم شدن اسد خان را این طور نوشته اند : پس از اینکه حکومت بختیاری بمحمد علی میرزا دولتشاه پسر بزرگ فتحعلی شاه واگذار شد فتحعلی شاه از او خواست که بهر قیمتی شده اسد خان را دستگیر کرده او را بتهران روانه نماید دولتشاه با عده ای سوار دژ اسد خان را محاصره نمود<sup>۴</sup> و میرزا محمد لواسانی وزیر ( معاون ) خود را برای استمالت و دادن پند و اندرز بنزد وی فرستاد و میرزا محمد او را راضی بفرود آمدن از دژ و ملاقات شاهزاده نمود پس از دیدار و مذاکره سواران شاهزاده او را احاطه کرده و او بناچار تسلیم گردید . برخی دیگر چنین حکایت کرده اند که باید درست تر باشد: محمد علی میرزا دولتشاه با یکنفر جلودار از اردوی خود خارج شده بنزدیک دژ آمد و اسد خان را خواست اسد خان از بالای دژ شاهزاده را دید و شناخت و خیلی تعجب کرد که شاهزاده باچه جرأت و بی باکی

۱ - ناسخ التواریخ در صفحه ۱۸۶ جلد قاجاریه و منتظم ناصری صفحه ۱۲۶ جلد سوم میرزا هدایت الله پسر میرزا اسدالله ذکر شده ولی در صفحات ۵ و ۳۷ ( شجره نامه فامیل خواجه نوری ) او را برادر میرزا اسدالله نام برده است و باید ققره اخیر درست تر باشد .

۲ - رئیس کل حسابداری و خزانه داری ارتش .

۳ - دژ مزبور بعداً معروف به دژ اسد خان گردید .

۴ - دژ اسد خان را سابقاً دژ ملکان نیز میگفتند .

خود را بلب دژ رسانده و اسد خان را بنزد خود احضار کرده است و برای اینکه اشتباهی در دید خود نکرده باشد اسد خان از جلودارش پرسید که این شاهزاده دولتشاه است او جواب داد بلی اسد خان به احترام شاهزاده از دژ فرود آمد و نسبت به شاهزاده لوازم احترام را بجای آورد شاهزاده گفت که اگر اطاعت کنی و دست از یاغی گری خود برداری قطعاً مورد عفو و بخشایش واقع خواهی شد و چون خودم به نزد تو آمده‌ام اینک موقع آن است که بهمراه من بیائی و من بتو کاملاً اطمینان میدهم که سالم خواهی ماند اسد خان اطاعت کرد و گفت باطمینان گفته شما می‌ایم شاهزاده باو گفت پس بنابراین به دژ رفته لوازم سفر خود را فراهم ساز و فوراً بیا پائین تا باهم برویم. اسد خان خواست که به دژ بالا رفته اسباب سفر را فراهم سازد دوباره منصرف شده بنزد شاهزاده برگشت و گفت که چون من قول داده‌ام که بهمراه شما خواهم آمد دیدم اگر به دژ بروم ممکن است که هوای دژ مرا از خدمت محروم دارد و اصلاً نیام و چون نمی‌خواهم بد قولی کرده باشم اینک حاضریم که همین طور با تو بیایم شاهزاده اسد خان را همراه خود بتهران آورد و باو دستور داد که باصطبل شاهی رفته در آنجا بست بنشیند او هم همین کار را کرد شاهزاده بنزد فتحعلی شاه رفت و گفت که من اسدخان را با خود آورده‌ام فتحعلی شاه دستور داد که میرغضت سر او را بریده بنزد او بیاورد دولتشاه گفت که او باصطبل همایونی پنهانده شده و من هم باو تأمین جانی داده‌ام اگر تأمین باو نمیدادم ممکن نبود که او را بتوان باین آسانی دستگیر نمود فتحعلی شاه محض خاطر دولتشاه از کشتن او در گذشت و سفارش کرد که همیشه مراقب احوال و حرکات او بوده و همه جا او را همراه برده و زیر نظر خود داشته باشد. دولتشاه باحسنخان فیلی از رؤساء بزرگ لرستان نیز که او هم یاغی و سرکش بود همین عمل را کرد و این دو نفر همیشه با شاهزاده بودند و طرفین با هم به صمیمیت رفتار میکردند. محمد علی میرزا دولتشاه که یکی از برازنده‌ترین فرزندان فتحعلی شاه بود در سال ۱۲۳۷ ه. ق. در سن سی و چهار سالگی در میان راه بغداد و کرمانشاه در گذشت و پیش از مردن اسد خان و حسنخان فیلی را خواست و با آنها گفت که من احساس مرگ میکنم و خواهم مرد و پس از مرگ من ممکن است که بشماها صدمه وارد آید لازم است که فوراً هر دو نفر بمحل های اولیه خود رفته و در آنجا مصون و محفوظ خواهید ماند آنان نیز چنان کردند. اسد خان گویا سواد خواندن و نوشتن را داشته از این جهت گاهی او را میرزا اسد خان نیز گفته و نوشته‌اند. از کارهای برجسته‌ای که باو نسبت میدهند جنگ کردن با شیر است و معروف است که شیر را با شمشیر خود دونیم کرده است.

اسفندیار خان (صمصام السلطنه سردار اسعد) متولد ۱۲۶۷ ه. ق. پسر

### اسفندیار

بزرگ حسینقلی خان ایلخانی بختیاری بوده و در سال (۱۲۹۹ ه. ق.)

که بهمراه پدرش از سفر قشلاقی ایل از خوزستان باصفهان باز میگشت چون نظر ظل السلطان بر این بود که حسینقلی خان ایلخانی مرد مقتدر بختیاری را بکشد و در همین سال که ظل السلطان از اصفهان بتهران رفته و بازگشته بود و حکم قتل ایلخانی را از ناصرالدین شاه در دست داشت پس از انجام مشق سر باز در میدان شاه اصفهان ایلخانی و دوپسرش اسفندیار خان و حاج علیقلی خان همراه ظل السلطان بعمارت دولتی رفتند ظل السلطان به حسینقلی خان گفت شما بروید.

به اطاق مشیز الملك<sup>۱</sup> و راجع به خوزستان باهم مذاکره نمایند و به اسفندیار خان و حاج علی قلی خان هم گفت شما هم بروید خانه بنان الملك<sup>۲</sup> که با شما کار لازم دارم این دو برادر با بنان الملك



ملکه ثریا

گرم صحبت بودند که زنجیر بزرگی آورده آنها را زنجیر و دست و پای هر دو را محکم بستند و حسین قلی خان ایلخانی را نیز در همان شب (۲۷ رجب ۱۲۹۹ ه. ق.) بوضع فجیعی کشتند و نعش را در تکیه میر در تخت فولاد دفن نمودند و در شهر شهرت دادند که سکنه کرده است. پس از یکسال بواسطه اقداماتیکه در تهران برای استخلاص دو پسر ایلخانی صورت گرفت قرار شد که هر دو از زندان آزاد گردند ظل السلطان حاج علی قلی خان را مرخص کرد و اسفندیار خان را گفت که پس از سه ماه دیگر آزاد خواهد کرد این سه ماه شش سال طول کشید و هر بار که برای استخلاص او اقدام میشد معاذیری میتراشید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد:

«شنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۰۲ ق. - يك

ساعت بغروب مانده به دوشان تپه رفتم شاه بیرون شام میل میفرمودند تا ساعت چهار بودم شنیدم اسفندیار خان پسر حسین قلی خان بختیاری مقتول که در حبس ظل السلطان بود فرار کرده شاه خیلی پریشان است و از ظل السلطان رنجیده تاچه بروز کند. (این موضوعی که اعتماد السلطنه نوشته نباید درست باشد و شایعاتی بیش نبوده است فرار برای اسفندیار خان امکان داشته لکن بواسطه مخالفت عموها و عمو زاده‌ها با وی بر فرض هم که فرار میکرد نمیتوانسته است اقدام مؤثری بنماید). در سال ۱۳۰۵ ه. ق. حکومت‌های متعددی که تحت نظر او باو بجمعی بلکه زیر سلطه ظل السلطان قرار داشت از او گرفته شد و امین السلطان حکم مرخصی اسفندیار خان را صادر نمود. حاج میرزا حسن انصاری در صفحه ۱۶۹ کتاب اصفهان تاریخ نصف جهان تألیف خود ضمن وقایع سال ۱۳۰۵ ه. ق. مینویسد: «اسفندیار خان و حاج علی قلی خان از حبس نجات یافتند» بطوریکه پیش گفته شد حاج علی قلی خان پیش از یکسال در زندان ظل السلطان نبود و حبس اسفندیار خان در حدود هفت سال طول کشید و برای انصاری هم در این مورد اشتباهی روی داده است. اسفندیار خان و حاج علی قلی خان بتهران احضار شدند اسفندیار خان با لقب

سردار اسعدی بریاست ایل بختیاری منصوب و حاج علی قلی خان بریاست سوار و غلامان رکابی تعیین گردید و امین السلطان در مدتی که حیات داشت با آنان خیلی همراهی می نمود. اسفندیار خان برای اداره ایل بختیاری رفت و مدت هفت سال گاهی به تنهایی و گاهی بشرکت عموها امور بختیاری را اداره مینمود. ۱. در سال ۱۳۰۵ ه. ق. که چهارم حال از حکومت اصفهان مجزی شده بود دوباره در سال ۱۳۱۲ ه. ق. اداره امور آن بظل السلطان حاکم اصفهان واگذار گردید و چون او سابقه خصومت با خانواده ایلخانی داشت در این هنگام دشمنی خود را شدیدتر نمود و بمصاحدید وی ریاست ایل بحاج امام قلی خان ایلخانی معروف بحاجی ایلخانی عموی اسفندیار خان داده شد و اسفندیار خان از کار برکنار بود تا اینکه حاج ایلخانی در گذشت و ریاست ایل با اسفندیار خان واگذار شد و در سال هزار و سیصد و بیست و یک ه. ق. اسفندیار خان سردار اسعد در گذشت و لقب او به برادرش حاج علی قلی خان داده شد. اسفندیار خان سردار اسعد بواسطه طولانی بودن حبسش در اصفهان اعتیاد بکشیدن تریاک پیدا کرد و او است که پس از آزاد شدن از زندان تریاک کشیدن را بین خوانین بختیاری معمول نمود و اکثراً مبتلی باین عادت مشغوم و سم مهلك خانمان سوز گردیدند.



ملکه ثریا که در تاریخ ۲۳ بهمن (۱۳۲۹ خ.) بعقد ازدواج اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی آریامهر درآمد و پس از هفت سال زناشویی سرانجام در اسفند ماه ۱۳۳۶ خ. بجدائی انجامید دختر خلیل خان اسفندیاری و نوه همین اسفندیار خان سردار اسعد بوده است.

میرزا اسمعیل خان معروف با جودان

### اسمعیل

باشی فرزند میرزا علی اکبر خان

آجودان باشی توپخانه که در سال ۱۲۶۵ ه. ق. تولد یافته و اصلاً از اهالی زنجان بوده است. وی از سال ۱۳۰۰ ه. ق. با درجه سرتیپ اولی بسمت آجودان باشی اداره توپخانه تعیین گردید و سالها در این سمت باقی بود در سال ۱۳۵۰ ه. ق. فوجی از افراد زنجان و کرمانشاهانی و شرامی اسماً تشکیل شد و چندین سال جمعی او بود و چندی هم رئیس توپخانه شد مردی بود متهور و بسیار جسور و نسبتاً باسواد و خوش خط و شاعر در صدارت میرزا علیخان امین الدوله و وزارت جنگی شاهزاده وجیه الله میرزا (۱۳۱۵ ه. ق.) چون بین او و شاهزاده گفتگویی شد و آجودان باشی در حضور جمعی حرف بسیار توهین آمیزی نسبت بوی ادا کرد از این جهت وجیه الله میرزا که در این زمان ملقب بامیر خان سردار بود با اجازه

میرزا اسمعیل خان آجودان باشی

شاه و امین الدوله او را بچوب بست و در زیر فلک بازم حرفهای بسیار ناسزائی باو میگفت و سوابق بد و علل ترقی او را ذکر میکرد. کلنل کاسا کوسکی که از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ ه. ق. رئیس قزاقخانه بوده و در جنگ روس و ژاپن کشته شد در کتاب خاطرات خود در این باب چنین مینویسد :

« مجازات سرتیپ رئیس ستاد توپخانه توسط وزیر جنگ، ۲۲ اکتبر (۱۲۷۶/۸/۳) جیره توپخانه قزوین را میپرداختند. بمناسبت چنین واقعه نادر و مهمی خود امیرخان سردار نیز حضور بهم رسانده بود. امیرخان سردار دستور داد طبق صورت پرداخت بعمل آید. از



میرزا اسمعیل خان آجودانی باشی توپخانه

همان اولین ده نفری که اسامیشان خوانده شد هفت نفر حاضر و سه نفر دیگر حضور نداشتند. امیرخان سردار گفت: بقیه نفرات لابد ساختگینند بدانید من از آنها نیستم که بشود تقلب کرد. چون اصولاً قسمت اعظم نفرات فقط اسماً در خدمت محسوب ولی رسماً در مرخصی بودند رئیس ستاد توپخانه اسماعیل خان امیرتومان آجودان باشی برآشفت و گفت بمقیده شما کی متقلب است؟ امیرخان سردار فریاد برآورد: اولیش تو! متقلب خودت نیستی؟ امیرخان سردار مردی است خوش سیما قد بلند و تنومند از جای جسته چنان سیلی به بنا گوش رئیس ستاد نواخت که وی مانند فریره چرخید. سپس امیرخان سردار امر کرد رئیس ستاد را از اطاق بیرون و توقیف کنند او هم بغیظ آمده رو به توپچیان. نموده فریاد زد: توپچی‌ها! تماشا میکنید و نمی بینید که رئیس شما را کتک میزنند. توپچی‌ها شمشیرها کشیدند. امیر توپخانه امین

نظام (رئیس توپخانه) (رئیس سابق کمیسیون مرزی ایران و روس). نیز در مجلس حضور داشت افسران حاضر در این حومه که غضبناک شده بودند امین نظام را تحریک میکردند که از رئیس ستاد خود دفاع و ضمناً چنان جوش و خروش بخرج دادند که شلوار سرتیپ خود را پاره کردند. امین نظام وقتی که توپچی‌ها سلاح از نیام کشیدند و متوجه شد که کار بصورت بسیار خطرناکی درمیاید پیش دویده فریاد برآورد: «مگر دیوانه شده اید! شمشیرها را غلاف کنید آیا وزیر جنگ حق ندارد با یک نفر مرئوس خود هرطور دلش میخواهد صحبت کند؟. این کلمات امین نظام حتی در نظر خود ایرانیان تاریخی شده و طرزفکری را میرساند. توپچیان آرام گرفتند و شمشیرها را غلاف کردند و بحدی متغیر شده بودند که نتوانستند در مقابل

تحقیق رئیس خود جلوی خشم خود را بگیرند و پولهای دریافتی را با همه تنگدستی پرتاب نموده از عمارت وزارت جنگ خارج شدند. ولی رئیس ستاد آرام نمیگرفت. به امر امیر خان سردار، هم او را هم برادرش محمد ابراهیم خان را گرفتند و توفیف کردند خود امیر خان سردار سوار کالسکه اش شده بنزد شاه رفت (فاصله دربار تا وزارت جنگ يك كوچه باریک است) چند دقیقه بعد شاه ده نفر از خاصان خود را بوزارت جنگ فرستاد. فرایشان بخشونت تام هر دو برادر را بیرون کشیده زنجیر بسته و مانند سگ کشان کشان با خود بردند. صد و پنجاه قدمی بیشتر راه نبود ولی در همین فاصله کم فرایشان هنرمند مجرب فرصت یافتند همه لباس نظام را از تنشان بیرون کنند و جیبشان را خالی کنند. در ظرف چند ثانیه سر آهن



میرزا اسماعیل خان آجودانباشی

کرباس و کلاه کهنه ای بر سرشان بود. هر دو برادرزنجیر بگردن بحیاط تخت مرمر کشانند چون اینجا مردم ازدحام نموده بودند برادران را از آنجا هم بحیاط مجاور که بوسیله نرده چوبی مشبك جدا شده است برده بزمین انداختند در این موقع حاجب الدوله فرایشان را فرایشان و جلادان با خشم فراوان آمده دستورات چوب و فلک حاضر کنند. چون ترکه خیسانده آماده نبود خشم حاجب الدوله (مصطفی خان) بحد جنون رسیده با چوب دستی گره دار خود فرایشان حاضر را بیاد کتک گرفت که از زیر سنگ هم شده باید چوب تر حاضر کنند درجه توحش او بحدی بود که با چوب و چماق مانند شلاق چند ضربت هم بر روی رئیس ستاد فرود آورد. رئیس ستاد را به پشت خوابانده پاهای لختش را بفلك بستند و هشت نفر جلاد شاهی با يك بغل چوب هر يك بکلفتی انگشت آماده کار شدند.

اما رئیس ستاد زیر چوب لیاقتی بروز نداد. بجای آنکه در چنین مراسم پرننگی دندان روی جگر گذاشته خاموش باشد از همان ابتدای امر شروع به عجز و لابه و استرحام از رئیس فرایشان نمود. ولی وی با مشاهده خون مانند حیوان درنده ساعت بساعت خشمگین تر میشد. البته کنار گود ایستادن و عیب جوئی کردن آسان است ولی نمیتوان گمان کرد که مجازات چوب و فلک وقتی با چنان سرعت اعمال شود واقعا وحشتناک است. پا از پاشنه تا زانو مجروح و پاره پاره شده، خون جاری و پوست خون آلوده با قطعات گوشت گرم از بدن کنده شده اینطرف آنطرف گاهی هم بصورت حاضرین میپرد. غالباً بعد از این مجازات ناخن ها میافتند و گاهی هم در همان حین، در فلک کنده میشوند. در اروپا در ازمنه قدیم که مجازات شلاق زدن اعمال میشد لاق شخص مورد مجازات را برو میخواستند و ولی در اینجا شخص را به پشت میخواستند

و چوب‌های بلند علاوه بر پاها بهمه جای بدن و صورت میخورند. گاهی لب گاهی چشم از جاکنده میشود. مخصوصاً وقتیکه چوب‌ها خیلی آب خورده یا در بهار بریده شده و جوانه‌های درشت آنرا پوشانده است. معمولاً برای احتراز از این پیش آمد. خود جلادان برحم می‌آیند و عبائی بصورت شخص می‌اندازند. ولی حاجب‌الدوله وحشی این کار را نگذاشت بکنند و این بدبخت را بصورت باز عذاب میدادند. هر يك از فراشان دست کم پنجاه شصت ضربه وارد نمودند که مجموعاً چهارصد پانصد ضربه میشود. و این اسماعیل خان امیرتومان شخصی است که دارای نشان امپراتوری (آنا) درجه ۲ میباشد که این معامله را باوی نمودند. بدن نیمه جان شله شده رئیس ستاد را بطرفی پرتاب نموده جلادان بجان برادر کوچک او میر پنج محمد ابراهیم خان (دارای نشان وحمایل سبز شیر و خورشید درجه ۱) افتاده مثل سگ زنجیر کش کرده میخواستند شروع بچوب‌کاری نمایند. در این موقع امیرخان سردار از نزد شاه بیرون آمده دستور داد چوبکاری را بس نمایند. ولی حاجب‌الدوله که بخشم آمده بود قزباد میزد: «برای این سگ کم بود زیرچوب و فلک هم نمیخواست تسلیم شود و جسارت میورزید، بپرید هر دو را به انبار» هر دو را کشان کشان بانبار بردند. ولی برادر کوچک که خود نمیتوانست برود مانند جوال‌گاه با زنجیر کشیدند. انبار عبارت از زندان است که مجرمین خیلی سخت را در آن قرار میدهند. زیرزمین کثیف و متعفن است. همانجا میخورند و قضای حاجت میکنند. هرگز آن دخمه را تمیز نمیکنند اگر زندانی در آنجا بمیرد لاشه او را مانند مردار از آنجا بیرون میکشند. کسیکه در این سیاه‌چال افتاد دیگر روی خورشید نخواهد دید. من خودم را میتوانم خیلی خوشبخت و نیمی از گناهانم را آمرزیده بدانم که توفیق داشته‌ام سه نفر را از این سیاه‌چال نجات دهم. ولی کار باین هم پایان نیافت. شاه دستور داد گوش و بینی هر دو برادر را ببرند و افسارشان کنند. یعنی از باقیمانده غضروف بینی ریسمانی بدر کنند و در بازارها بگردانند. این ریسمان را از چند دانه موی بز میریستند و با جوالدوز از بینی میگذرانند. امین‌الدوله پیش‌شاه شتافت که از این عمل جنون‌آمیز تازه جلوگیری کند. هر دو برادر بدبخت از خوانین اصل و نسب‌دار و باخوانین سلما و خوی و ارومیه قرابت نزدیک دارند. توپچیان حتی بعضی از سربازان آرام نیستند. اغتشاشاتی را باید انتظار داشت. خان طالش در تمام مدتیکه میرزا اسماعیل خان در انبار محبوس بود (از ۲۲ تا غروب ۲۵ اکتبر) برای وی غذا و دارو برای مداوای زخمهایش میفرستاد. تعجب آنجا است که میرزا اسماعیل خان در ۲۵ اکتبر شب را قادر بود راه برود. یا دواهای ایرانی اثرات اعجاز‌آمیز دارد یا آنکه فراشان با توجه باین امر که با شخص ثروتمندی سرو کار دارند فرصت آنرا یافتند که اشاراتی رد و بدل نمایند. و لذا باوجود اوامر فراشباشی حاجب‌الدوله که از فرط خشم دیوانه شده بود و بامید دریافت انعام ملاحظه‌اش کردند... در ۲۵ اکتبر (۱۲۷۶/۸/۱)

۱ - برای فهم اینکه چنین افساری چه اندازه دردناک است توجه باین مطلب کافی است شتر هار که با هیچ تدبیری نمیتوان رامش نمود پس از آنکه بدین طریق افسارش میکنند مثل بره‌ای رام میشود.



بعد از غروب میرزا اسماعیل و بردارش را دوباره بوزارت جنگ آورده و ایندفعه با نهایت احترام و بدون زنجیر از آنها نگاهداری میکنند. حتی میگویند امروز فردا بآنها خلعت اعطا خواهد شد. نمونه برجسته‌ای است از عدم ثبات و بی‌ارادگی دولت کنونی. هیچ چیز دوام و ثبات ندارد نه غضب و نه عنایت...»

در سال ۱۳۱۹ ه. ق. باذربایجان رفته و باهمان سمتی که در تهران داشت (آجودان باشی توپخانه) تا سال ۱۳۲۴ ه. ق. در تبریز مشغول بخدمت بود و در زمان سلطنت محمد علیشاه دوباره به تهران بازگشت و بشتل سابق خویش برقرار گشت. در دوره سلطنت سه ساله محمد علیشاه بواسطه خدماتیکه ناشی از ضدیت با مشروطه و مشروطه خواهان نسبت بوی انجام داده بود مقرب‌الخاقان و مورد توجه‌شاه واقع شد و یکی از دستهای او بشمار میرفت در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه از پادشاهی آجودان‌باشی از جمله مجرمین و دستگیر شدگان بود پس از محاکمه در دادگاه انقلابی که ازده نفر تشکیل یافته بود محکوم باعدام گردید و در تاریخ ۱۳ رجب (۱۳۲۷ ه. ق.) بدار آویخته شد.



امیر مؤید سواد کوهی

اسمعیل خان امیر  
مؤید سواد کوهی

متولد ۱۲۳۳ خورشیدی پسر ابراهیم خان شعاع‌الملک و برادر لطف‌الله خان شعاع‌الملک از تحصیل کرده های دارالفنون تهران بود سابقاً در زمان ناصرالدین‌شاه اغلب در تهران جزء عملیه خلوت و شکار بود و همیشه ریاست ایل سوادکوه و سوارهای آن محل را داشت در دوره مظفرالدین‌شاه بواسطه دسائس درباری از تهران مهاجرت و اغلب در محل خود اقامت اختیار نمود. در موقعیکه محمد علیشاه در سال ۱۳۲۹ ه. ق. از راه مازندران بخیال تصرف تهران می‌آمد میگویند اسمعیل خان هم با او همراهی کرد ولی ضدیت اسمعیل خان در مازندران بر خلاف قشون روس قولی است که جعلی بر آنند و چون نفوذ کاملی در صفحه مازندران داشت برای این مقصود خیلی قابل استفاده بود. در دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۳ ه. ق. از طرف ساری و کیل گردید

و در محرم ۱۳۳۴ ه. ق. که قشون روس از طرف قزوین بتهران رهسپار بود و اغلب ملیون از تهران بطرف قم مهاجرت کردند او هم بهمراه شیخ ابراهیم زنجانی و کیل زنجان برای ضدیت

با قشون روس بطرف مازندران حرکت کرد و مشغول اقدامات شد. در زمان نخست وزیری حسن وثوق (وثوق الدوله) در سال ۱۳۳۶ ق. برابر با ۱۲۹۷ خ. او را با فرزندانش بتهران آوردند و مدتی در تهران زیر نظر بود و بعد بمازندران رفت و در زمان نخست وزیری و وزارت جنگی رضا خان سردار سپه دوباره او را تحت الحفظ بتهران آوردند و به کرمانشاه تبعیدش کردند



هژبر السلطان



سهم الممالک

و دو فرزندش نیز کشته شدند ( دو پسر امیر مؤید بنام عباس خان سهم الممالک و اسدالله خان هژبر السلطان در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در گرگان دستگیر و در دهکده کلانک بین گرگان و بهشهر در همین سال تیرباران شدند). امیر مؤید پس از بازگشت از آلمان در سال ۱۳۱۱ خ. در تهران بناخوشی سرطان در سن ۷۸ سالگی درگذشت.

میرزا اسمعیل خان امین الملک پسر سوم آقا ابراهیم امین السلطان و

### اسمعیل

برادر اعیانی میرزا علی اصغر خان امین السلطان ثانی اتابک اعظم که

در سال ۱۲۸۴ ه. ق. متولد و در ۵ شنبه ۱۶ ذی الحجه سال ۱۳۱۶ ه. ق. در تهران در سن ۳۳ سالگی درگذشت و در قم در مقبره اختصاصی خانوادگی مدفون گردید آقا ابراهیم چند پسر داشت بزرگش آقا محمدعلی امین حضرت که چندی بجای پدر آبدارباشی شاه بود امین حضرت خیلی عیاش و عمر خود را غالباً بیعاشی و شراب خواری میگذراند موقعیکه میرزا علی اصغر خان امین الملک پس از فوت پدرش بر سر کار آمد و ملقب بامین السلطان شد ( ۱۳۰۰ ه. ق.). شیخ اسمعیل برادر کوچکتر خود را که در آن وقت آخوند معمم و سنش در حدود ۱۷ سال بود کلاهی کرده و لقب خود را نیز باو داد و از طرف خود بریاست خزانه گماشت و از این تاریخ بیعد معروف شد بمیرزا اسمعیل خان امین الملک، بعد گمرکات و کلیه مالیه و غلات ایران بعهده او



اسمعیل خان امین الملک

محول گردید. در سال ۱۳۰۳ ه. ق. در سن ۲۰ سالگی بعضویت دارالشورای کبری و خطاب جنایی نائل شد، و از سال ۱۳۰۷ ه. ق. پس از بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا امین الملک چون از عایدات ضرابخانه واقف گردید و اطلاع بهم رسانید با امین السلطان برادر خود قراری راجع بتقسیم درآمد حاصله گذاشت و از این تاریخ او هم سهمی از این بابت برای خود تخصیص داد و از این راه بلکه راهها دیگر بواسطه داشتن چندین شغل مهم وزیر دارائی، معاون وزارت دربار، معاون وزیر اعظم و بعد صدراعظم، رئیس خزانه، رئیس کل غلات ایران، رئیس گمرکات و غیره و غیره و ضمناً در کلیه کارها معاون برادر خود بعنوان نایب کل وزارت اعظم و نایب کل وزارت و ادارات خاصه صدارت عظمی بود یکی از متمولترین اشخاص عصر خود شد و پس از مرگش تمام آن دارائی کذائی به باد فناء رفت و او و اولادش به سختی و تنگدستی زندگی میکردند. در دوره سلطنت ناصرالدین شاه در غیاب برادرش امین السلطان وزیر دربار اعظم، وزیر اعظم، صدر اعظم همیشه نیابت او را داشت و تمام کارهای سر بوطه با او انجام میداده است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد: «دوشنبه ۲۵ صفر ۱۳۰۴ ق.». بعد با امین الملک که نیابت امین السلطان را دارد خلوت کرده اند (شاه) و نیز مینویسد: «شنبه هشتم ربیع الاول ۱۳۰۴ ق.»: «شاه با امین الملک که در غیاب امین السلطان بجای او است خلوت کرده بودند» همچنین مینویسد: «در ۲۹ محرم ۱۳۰۶: او تفصیل شریعی میگفت که امین السلطان و امین الملک مواجب هر دو را امروز و فردا کرده نمیدهند از این سال بسال دیگر میانها از ند خودشان جرأت این کار را ندارند مگر اینکه خودشان از این تفاوت عمل دوگانه و میخورند صد هزار تومان بشاه میدهند که به آنها

حرف نزنند خدا کند که این حرف دروغ باشد اما بقرینه راست مینماید» از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ هـ. ق. علاوه بر مشاغل دیگر دارا بود تمام ادارات گمرک ایران مستقیماً زیر نظر او قرار گرفت. در سال ۱۳۱۴ قمری پس از عزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان از صدارت و تبعیدش به قم امین‌الملک هم از سمتهای دیگر داشت برکنار شد و کارهایش بین اشخاص تقسیم گردید در این هنگام بامین‌الملک اذیت و آزار زیاد رساندند و مبالغی از او گرفته شد و بعد در محرم سال ۱۳۱۶ هـ. ق. وزیر کشور شد. بواسطه این گرفتاریها و ناملازمات که هیچ متوقع نبود ناخوش شد و ناخوشی وی دنباله پیدا کرد و در همین سال در سن ۳۲ سالگی در گذشت. م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید: «وکیل السلطنه را بعد از او بلاها بسرامین‌الملک آوردند پول گرفتند در نتیجه امین‌الملک مریض شد و تا آخر حبس کردند و مریض بود و بزودی در گذشت». امین‌الملک بر خلاف برادرش امین‌السلطان شخصی بوده ممسک - مانند اکثر وزرای این مملکت خواهان منافع شخصی نسبتاً منظم و مرتب و کمتر در احکام او ناسخ و منسوخ دیده میشد و معلومات عربی و ادبی او نیز در حدودیکه درس خوانده خوب بوده و باین جهات و علل در میان مردم اهمیت داشته است.

آقا اسمعیل جدیدالاسلام پسر ملا بابا کلیمی اصفهانی در آغاز کار از غلام بچکان فتحعلی شاه و بعد پیش خدمت و پیشخدمت باشی آن پادشاه

اسمعیل



شد و پس از فوت فتحعلی شاه پیشخدمت باشی محمد شاه و ناصرالدین شاه بود. این آقا اسمعیل پدر میرزا علی نقی حکیم الممالک و اقبال السلطنه و جد خانواده فرزانه بوده است. در سال (۱۲۴۳ ه. ق.) که عباسقلی خان حاکم کرمان و بلوچستان باغواهی محمد قاسم خان دامغانی وزیر و پیشکار خود بر علیه دولت خیال طغیان داشت محمد ولی میرزا حاکم یزد از قضیه کرمان آگاه شده برای گزارش امر و گرفتن حکومت کرمان بتهران رفت در غیاب خود عبدالرضا خان پسر تقی خان حاکم سابق یزد که وزیر و پیشکار او بود به نیابت خود برگزید. پس از رسیدن شاهزاده بتهران عبدالرضا خان تمام اموال و نقدینه او را مالک شده و زنان و بچهها و بستگان او را که بالغ بر سیصد نفر میشدند با دادن مبلنی برای خرجی راه تمام آنها را



حاج آقا اسمعیل پیشخدمت باشی

به تهران روانه نمود محمد ولی میرزا که به یزد بر میگشت از نائین بآنان برخورد کرده و از جریان امر مطلع و ناچار گردید که دوباره با خانواده خود بتهران بازگردد. فتحعلی شاه حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان را که برای قضایای جنگ روس و ایران در تهران بود او را بحکومت یزد و کرمان منصوب و روانه نمود ضمناً آقا اسمعیل پیشخدمت باشی خود را برای تحویل گرفتن اموال محمد ولی میرزا از عبدالرضا خان یزدی به همراه او به یزد فرستاد عبدالرضا خان مقداری از اموال محمد ولی میرزا را به آقا اسمعیل تحویل داده و او نیز پس از تحویل گرفتن روانه تهران گردید.

## اسمعیل

میرزا اسمعیل متخلص به حیرت مترجم معروف تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ازانگلیسی بفارسی که دوبار در بمبئی بطبع رسیده است متولد در سال ۱۲۵۴ ه. ق. و وفاتش در بیست و چهارم جمادی الاولی سنه ۱۳۱۶ ه. ق. در بمبئی اتفاق افتاد و سنش شصت و دو سال بود و در همین شهر در قبرستان ایرانیان مدفون شد.

## اسمعیل

اسمعیل خان خزیمه، سرسلسله خاندان علم که سالیان دراز در قاین و سیستان و بعضی قسمتهای دیگر حکومت داشته اند، میباشد. طائفه خزیمه اصلاً از طوائف عرب بوده که در سال ۱۵۰ هجری در ایام خلافت منصور عباسی معروف بدو اتمی خراسانیان بسرکردگی استادسیس و حریش سیستانی بر علیه خلافت بلکه بر ضد عرب قیام کردند و تمام خراسان را دوباره بتصرف خود درآوردند منصور حازم بن خزیمه را که از سرکردگان عرب بود بچنگ آنان و دفع غائله خراسان فرستاد حازم پس از یکسال گاهی با جنگ و گریز و گاهی بحیله و تدبیر خراسانیان را که مخالف سلطه عرب بر خود بودند شکست داده و خراسان را بتصرف خود درآورد لشکریان وی در نواحی خراسان مخصوصاً قسمت قهستان که معرب کهستان است توطن اختیار نمودند و پس از اینکه دست اعراب از ایران کوتاه شد و سلطه آنان بر طرف گردید طوائف اعراب از قبیل خزیمه - شیانی - عامری و غیره و غیره در ایران باقی ماندند و امروزه جنبه های عربی خود را بکلی از دست داده ایرانی شده اند. طائفه عرب خزیمه و سرکردگان آن تا اواخر دوره صفویه چندان اسم و رسمی از خود نداشتند در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین و شاه طهماسب دوم صفوی بواسطه یاغی شدن رعایای افغانی ایران و تولید شدن هرج و مرج در سراسر مملکت بزرگان طائفه مزبور قدی علم کرده و نام و نشانی از خود در تاریخ باقی گذارده اند و اولین کسیکه از این طائفه شهرت پیدا کرد و میتوان او را در حقیقت مؤسس و سرسلسله خاندان یکی از امراء و حکام بزرگ خراسان بشمار آورد همین اسمعیل خان است که از او تاریخ اهمیت خاندان علم آغاز میگردد و اینکه خاندان مزبور نام علم را برای نام خانوادگی خود برگزیدند بیشتر برای این است که علم خان پسر اسمعیل خان از جهت عرضه و کفایت از پدر بیشتر اهمیت پیدا کرده تا جائیکه شاه تراش شده و ضمناً خود داعیه سلطنت داشت و میخواست خودش شاه بشود و مهمترین افراد این خاندان: اسمعیل خان و علم خان اول و امیر علم خان سوم حشمت الملك میباشد. در سلطنت شاه طهماسب دوم و طلوع کوکبه نادر شاه حاکم قاین و فراه بود در سال ۱۱۴۶ ه. ق. که محمد خان بلوچ والی خوزستان بر ضد طهماسب قلی خان نایب السلطنه (نادر شاه) قیام نمود و در نواحی جنوب ایران انقلابی برپا کرد طهماسب قلی خان نایب السلطنه فوراً برای دفع او عده ای در حدود دوازده هزار نفر سپاهی بسرداری طهماسب قلی خان جلایر حاکم اصفهان بفارس فرستاد و ضمناً تمام حکام دست نشانده محمد خان را تغییر داد و چون سرکردگان امرای خراسان مورد اطمینان او بودند از این جهت اکثر ولایات فارس را میان آنان تقسیم

نمود از آن جمله اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین و فرار را بسمت حکومت بهبهان و کوه گیلویه تعیین و بانجا اعزام داشت و برای دفع شر محمد خان اقدامات مجدانه‌ای از اطراف بعمل آمد و بعد نایب السلطنه (نادرشاه) اسمعیل خان را از کوه گیلویه و طهماسب قلی خان جلابرا از اصفهان برای دستگیری محمد خان مأمور نمود و این دوسردار در نزدیکی دربند که مرکز اردوی محمد خان بود بهم رسیدند طهماسب قلی خان نایب السلطنه برای اطمینان از کار و اتمام عمل، عملیات بین‌النهرین خود را ناتمام گذاشته از راه خوزستان با شتاب خود را بدانها رسانید محمد خان که در دربند برای مقابله با سپاه اعزامی سنگر بسیار محکمی برای خود ترتیب داده و برای نبرد خود را آماده مینمود در همین یورش اول تاب مقاومت نیاورده و فرار کرد و عاقبت دستگیر شده او را به اصفهان نزد نادرشاه بردند و با مروی کشته شد (۱۱۴۷ هـ. ق.).

اسمعیل خان سردار دامغانی اصلاً از اهالی طالب‌آباد سنگسر بوده و اینکه گاهی او و برادرانش را دامغانی و سنگسری گفته‌اند از لحاظ

### اسمعیل

قرب جوار طالب‌آباد به سنگسر - سمنان و دامغان بوده و بیشتر شهرت اینان بفظل به دامغانی بوده در صورتیکه قاعدتاً باید آنان را سرداران سنگسری و سمنانی گفت نه دامغانی زیرا طالب‌آباد مولد و منشأ آنان در یک کیلومتری جنوب سنگسر و در کنار راه سمنان به سنگسر واقع شده است نامبرده در ابتداء از غلام پیشخدمتان فتحعلی شاه بود و بعد بمرور ترقی کرد و یکی از سرداران و سرکردگان لشکری معروف دوره او گردید اسمعیل خان چه خود و چه برادرانش<sup>۱</sup> مردمانی بوده‌اند بسیار متهور و جنگجو و در اکثر جنگهای مهم آن زمان اسمعیل خان و برادرانش داخل بوده و فتوحات نمایانی نموده‌اند که در موقع خود ذکر خواهد شد. در سال ۱۲۱۶ هـ. ق. که حسین قلی خان قاجار برادر اعیانی فتحعلی شاه برای بار دوم بر علیه او عصیان ورزید از کاشان باصفهان و از اصفهان به اراک رفت یکی از سرکردگانیکه تا دم‌آخر مانند سایه او را تعقیب مینمود همین اسمعیل خان بود و پس از اینکه حسین قلی خان نتوانست که از راه کرمانشاهان بخاک عثمانی پناهنده شود بناچار بطرف قم فرار کرد اسمعیل خان همین طور او را می‌پایید و بدنبال وی قدم به قدم تا قم آمد پس از اینکه حسین قلی خان در حرم حضرت معصومه پناه برد و بست نشست اسمعیل خان نیز آمده پهلوی او قرار گرفت و با او گفت هر جا که تو بخواهی بروی من همراه تو خواهم بود. در سال ۱۲۱۹ هـ. ق. که سیسیانوف سردار روس<sup>۲</sup> بنا بدعوت محمد خان قوانلوی قاجار حاکم ایروان بایست هزار سوار روسی و چند عراده توپ برای گرفتن ایروان آمد فتحعلی شاه برای مقابله با او از تبریز بطرف ایروان حرکت کرد و پیش از حرکت خود اسمعیل خان را بطور مقدمه الجیش بان سمت روانه نمود. در سال ۱۲۲۰ هـ. ق. که فتحعلی شاه برای گرفتن قره‌باغ و جلوگیری از پیشرفت روسها بدان سمت عزیمت نمود ابراهیم خلیل خان جوانشیر والی قره‌باغ که قبلاً با

۱ - ذوالفقار خان سردار ، مطلب خان و محمد علی خان .

۲ - در میان ایرانیان سیسیانوف معروف به ایشپخدر میباشد ، و چون نامبرده سمت بازرسی کل ارتش را داشته کلمه ایشپخدر محرف کلمه فرانسوی انسپکتور یعنی بازرس است و اگر تعبیرات دیگری بکنند بنظر نگارنده باید غلط باشد .

روسها سازش کرده بود از سیسیانوف سردار روس درخواست کمک کرد و او هم عده‌ای سرباز بیاری او فرستاد افراد روس و سواران قره باغی برای مانع شدن از عبور لشکر ایران در پل خدا آفرین قرار گرفتند فتحعلی‌شاه اسمعیل‌خان را با عده‌ای برای دفع آنان فرستاد و او رفته آن‌ها را متفرق نمود و بعد فتحعلی‌شاه از رود خانه ارس عبور کرده بنزدیک شوشی (حاکم نشین قره باغ) فرود آمد. بطوریکه در بالا گفته شد ابراهیم خلیل‌خان از سیسیانوف سردار روس درخواست کمک کرد و او هم اجابت نموده عده‌ای هم سرباز را بیهانه محافظت شهر از تعرض لشکر ایران با اجازه ابراهیم خلیل‌خان وارد شهر کرده آنجا را مستحکم نمود و همین ورود روس‌ها بشهر پناه‌آباد یا شوشی برای تصرف همیشگی شهر صورت گرفت. پس از گذشته شدن سیسیانوف در همین سال در بادکوبه، ابراهیم خلیل‌خان از کرده خود که سازش با روس‌ها در راه دادن آنها را بشوشی باشد سخت پشیمان شده شرحی به فتحعلی‌شاه نوشت و اظهار ندامت نمود و ضمناً از او درخواست نمود که اقدامی بعمل آورده روس‌ها را که باعث زحمت من شده‌اند از شوشی خارج نمایند. فتحعلی‌شاه اسمعیل‌خان سردار - حسین‌خان سردار قزاق و امین‌خان افشار خسته را بیاری او فرستاد لکن موفقیتی برای سرداران اعزامی ایرانی حاصل نشد زیرا پیش از اینکه نامبردگان بشوشی برسند روسها شبانه ابراهیم خلیل‌خان را با ۳۱ نفر از افراد خانواده او کشته بودند و با این کشتار دسته‌جمعی بساط خوانین قره باغ بکلی برچیده شد. سپس در همین سال دولت اسمعیل‌خان و امین‌خان را برای سرکوبی مصطفی‌خان حاکم شیروان که با روس‌ها بر علیه ایران سازش کرده بود و همچنین کوچانیدن ایلات آن حدود را بنواحی قراچه‌داغ (ارسباران) و مغان مأمور نمود. چون در سال ۱۲۲۸ ه. ق. خوانین و بزرگان خراسان متفقاً بر علیه محمد ولی میرزا والی خراسان قیام کرده بودند و با اینکه قضیه بمسالمت و مصالحه انجامید باز آنان دست از ضدیت خود برنداشته و دنباله مخالفت خوانین خراسان همین‌طور ادامه داشت تا اینکه دولت در سال ۱۲۲۹ ه. ق. اسمعیل‌خان را بسرداری (فرماندهی قوی) و نیابت ایالت خراسان تعیین و دو برادر او ذوالفقار خان و مطلب خان را نیز به‌مراه او برای تنبیه خوانین مأمور نمود و این سه برادر بسمت خراسان روانه شدند. در جنگ سختی که بین برادران و خوانین در نزدیکی مشهد روی داد خوانین شکست خوردند و بمحلهای خود رفتند. ابراهیم‌خان هزاره از خوانین و از رؤسای بزرگ طائفه هزاره در سال ۱۲۲۹ ه. ق. فیروزالدین میرزا حاکم هرات را وادار بگرفتن غوریان نمود فیروزالدین میرزا نیز اغوا شده پسر و وزیر خود را بالشگری برای تسخیر غوریان فرستاده و محمد خان پسر اسحق خان قرانی حاکم غوریان را محصور نمود. معتمد خان که چنین دید کامران میرزا حاکم قندهار پسر شاه محمود را وادار نمود که برای سرکوبی عمومی خود فیروزالدین میرزا بهرات آمده و پس از آمدن دیگران نیز او را یاری خواهند کرد کامران بطمع اینکه پس از گرفتن هرات مشهد را هم تسخیر خواهد کرد بسمت هرات رهسپار گردید فیروزالدین میرزا بواسطه آمدن کامران ترسیده از کردار خود پشیمان و سپاه خود را از اطراف غوریان برداشت و از محمد ولی میرزا والی خراسان استمداد جست. اسمعیل‌خان دامغانی سردار (فرمانده قوی) خراسان به‌مراه برادران



خود بیاری او شتافت و در نزدیکی هرات اردوی خود را قرارداد و بعد بجنگ کامران رفت کامران میرزا چون خود را حریف میدان او ندید بدون جنگ کردن بطرف قندهار معاودت نمود و اسمعیل خان سردار پس از انجام و اتمام کارها و نظم و نسق دادن بآن صفحات بمشهد بازگشت. در سال ۱۲۳۰ ه. ق. باز دوباره خوانین خراسان علم مخالفت را بر علیه محمد ولی میرزا والی خراسان بلند کردند اسمعیل خان بار دیگر مأمور قلع و قمع آنان گردید و پس از جنگ سخت خوانین در قوچان محصور شدند و سرانجام قوچان مفتوح و خوانین مطیع گردیدند.

اسمعیل خان قاجار شامبیاتی را فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۲ ه. ق.

### اسمعیل

به کوتوالی (ریاست شهربانی) ایروان فرستاد و در سال ۱۲۲۷ ه. ق.

که مصطفی خان حکمران طالش که بار دیگر بروسها متوسل گردید عباس میرزا نایب السلطنه او را باتفاق عبدالله خان ارجمندی سر کرده هزاره فیروز کوهی برای دفع وی بگیلان فرستاد.

میرزا اسمعیل خان پسر میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به بانکی

### اسمعیل

پسر میرزا سید جعفر خان خورموجی حقایق نگار مؤلف حقایق الاخبار



میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله

زبان انگلیسی را خوب حرف میزد بسیار زیرک و با هوش بود میگفتند جزء کارکنان و جاسوسهای انگلیس در تهران میباشد و در سال ۱۳۳۲ ه. ق. بنا بر سفارش سفارت انگلیس و تصویب مرنارد بلژیکی رئیس خزانه داری ایران بریاست مالیه سیستان منصوب گردید و پس از چند ماهی مراجعت نمود و ثروت زیادی حاصل کرده بود این سفر باعث ترقی او گردید. در نخست وزیری حسن وثوق (وثوق الدوله) و وزارت دارائی حسن مشار (مشار الملک) در سال (۱۳۳۴ ق. ۱۲۹۵ خ.) ریاست انبار گندم تهران را که شغل مهمی است و باید مخصوصاً شخص امینی را منصوب کنند بعهده او محول گردید لکن در سال ۱۳۳۵ ه. ق. در موقعیکه از انبار گندم بر میگشت بدستور کمیته مجازات کریم دوات گرا و راترور نمود و پس از چند دقیقه در گذشت نامبرده رویهمرفته مرد بسیار کثیفی بوده است.

پس از کشته شدن نادر شاه افشار و ایجاد هرج و مرج مفرط در سراسر ایران، در سال ۱۱۶۱ ه. ق. ابوالفتح خان بختیاری از طرف ابراهیم

### اسمعیل

خان (ابراهیم شاه افشار) و بعد در سال ۱۱۶۲ ه. ق. از طرف شاهرخ شاه حاکم اصفهان بود علی مردان خان بختیاری و کریم خان زند بر سر او رفته او را مغلوب نمودند و بعد با هم سازش کرده قرار بر این شد که یکنفری را از خانواده صفویه بعنوان پادشاهی برداشته و خود از طرف او بر تق و فتح امور پردازند علی مردان خان، ابوالفتح خان و کریم خان متفقین ثلاثه میرزا ابوتراب نام پسر میرزا مرتضی که دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی بود به پادشاهی برداشته و نام او را شاه اسمعیل سوم گذاشتند<sup>۱</sup> و خود از طرف او نیابت میکردند پس از مدتی قلیل بین علی مردان خان و کریم خان بهم خورد و بین طرفین نزاع شدید در گرفت شاه اسمعیل از پیش سپاه علی مردان خان بصف کریم خان گریخته و لشکر علی مردان خان شکست خورد و از این تاریخ کریم خان شاه اسمعیل را در دست گرفته و خود را لقب و کالت داده و بوکیل معروف شد. در سال ۱۱۶۵ ه. ق. که بین کریم خان و کیل و محمد حسن خان قاجار در استرآباد جنگ در گرفت شاه اسمعیل این دفعه از پیش کریم خان گریخته و بمحمد حسن خان پیوست، و در سال ۱۱۷۱ ه. ق. که کریم خان و کیل شیخ علی خان زند را از شیراز با لشکری جرار برای تسخیر مازندران و دفع محمد حسن خان بطرف مازندران فرستاد محمد حسن خان چون خود را در مقابل لشکر انبوه کریم خان عاجز دید مازندران را تخلیه کرد و شاه اسمعیل را که مدت شش سال در ساری نزد محمد خان قوینلو بیگلربیگی مازندران میزیست با خود برداشته بطرف استرآباد برد و بطور کلی این پادشاه در جنگهایی که بین امراء رخ میداد هر یک را قوی تر میدید بطرف وی میرفت و آخر الامر در سال ۱۱۷۲ ه. ق. پس از کشته شدن محمد حسن خان قاجار اجباراً به سپاه شیخ علی خان سردار معروف کریم خان پیوست و بسوی کریم خان آمد. کریم خان پس از اینکه دشمنان خود را قلع و قمع نمود و فراغتی برای وی حاصل شد یعنی بعد از مراجعت از آذربایجان و دفع مفاسد زکی خان زند در عراق و اصفهان و تمکن در شیراز در سال (۱۱۸۰ ه. ق.) شاه اسمعیل را تا ۶ سال نگهداشت باین ترتیب که در آباده منزلی برای او فراهم کرده و روزی یک تومان نقد و سه من جیره و ده من علیق برای مخارجش تعیین کرد و سالی دوبار اول سال (در عید نوروز) و وسط سال در شهریور ماه بفرخورآن سه خراج یعنی بطور مختصر رخت و پارخانه با عریضه ای به آباده نزد او میفرستاد و در عریضه این طور آغاز مینمود. «عرضه داشت کمترین بندگان» و در زیر عرضه داشت کریم نیز مینوشت. «در محافل المؤمنین خطی این طور نوشته شده است: «شاه اسمعیل سوم که بیشتر اوقات خود را در آباده به صنعت چاقو سازی مصروف میداشت در خطوط - نقاشی - شعر و سایر صناعات که شیوه مرضیه بزرگان و بزرگ زادگان میباشد مشغول». در عوض چند قبضه چاقو از صنعت خود بعنوان یادبود برای کریم خان ارسال میداشت و پس از وفات شاه اسمعیل کریم خان برسم الوار خره بر سر مالیده و برای او عزاداری کرد.

۱ - برای اطلاع بیشتری از طرز انتخاب او بدستیاری علی مردان خان بختیاری بنا

به گفته پربازن طبیب مخصوص نادرشاه بنام علی مردان خان مراجعه شود.

اسمعیل آقا معروف به سمیتقو<sup>۱</sup> پسر محمد آقا و برادر کوچک جعفر آقای کرد از طائفه شکاک که پس از کشته شدن جعفر آقا بخدعه در

## اسمعیل



اسمعیل آقا معروف به سمیتقو

تبریز<sup>۲</sup> ایل شکاک بر دولت یاغی شد و اسمعیل آقا رئیس طائفه مزبور سالها زحمات و خسارات جانی و مالی فراوان به مملکت وارد آورد در مدت یاغی گری خود با دول همسایه و غیر همسایه (روس و انگلیس و ترک و آلمان) ارتباط نزدیک داشت و آنها هر یک بنوبه خود او را تقویت می کردند . م . ق . هدایت که برای بار دوم مدت ۹ ماه حکومت آذربایجان را در سال ( ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ ه . ق . ) داشته و اسمعیل آقا هم در آن موقع در حال یاغی گری و خود سری بوده است راجع بکمک ترکه ها ( عثمانی ها ) باو در صفحه ۴۱۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین مینویسد : در سال ۱۳۳۶ ه . ق . اسمعیل آقا خیال دستبرد ی بارومی

۱ - کردها اسامی اشخاص را مرخم میکنند مثلا بجای اسمعیل آقا سمیتقو و نعمت الله نمو و ذوالفقار ذلقو میگویند .

۲ - در سال ۱۳۲۳ ه . ق . که نظام السلطنه حسین قلی خان مافی والی آذربایجان و مظفرالدین شاه سفر سوم خود را داشت بیهوده در اروپا میگذرانند و محمد علی میرزا ولیعهد در تهران بعنوان نایب السلطنه بود رؤسای ایل شکاک بعزت ضعف دولت و نبودن رجال کافی و کاردان و درست بقیه در صفحه بعد

(رضائیه کنونی) داشت دولت ظفرالدوله را باعده‌ای قزاق برای دفع او فرستاد عده مزبور در جنگ از او شکست خوردند. ترکها (عثمانیها) چهار توپ مسلسل و دو توپ صحرائی و هفتصد نفر عسکر و صاحبمنصب تحصیل کرده در آلمان با اختیار او گذارده بودند توپهای او دورتر از توپهای ما میزد. بعد دولت سرهنکه ملک‌زاده<sup>۱</sup> باعده‌ای ژاندارم بجلو او فرستاد این عده پس از محاصره شدن همگی بافرمانده خود (ملک‌زاده) تسلیم شدند و سمیتقو پس از خلع ژاندارم‌ها همه را کشت و فرمانده را رها کرد که بعداً دولت بوی ترفیع درجه بدهد در این باب شایعات زیادی در افواه بود که بین اسمعیل آقا و ملک‌زاده بوسیله بیگانگان تبانی صورت گرفته بوده است که بدون زدوخورد خود وافرادش تسلیم گردیدند پس از این اقتضاح بلکه اقتضاحات قوام السلطنه که بجای مشیرالدوله در سال (۱۳۰۱ خ.) نخست‌وزیر شد دستور داد که سامخان امیر ارشد حاج علی‌لو باسوارانش بطرف رضائیه فرستاده شود او هم رفت و در تسوج جنگ در گرفت و کشته شد در این کابینه رضاخان سردار سپه وزیر جنگ بود برای خلع سلاح ایلات اقدام شد و مقدم بر همه دفع شر اسمعیل آقا بود نظامیان بفرماندهی سپهبد امان‌الله میرزای جهانبانی موفق شدند که چهاریق را در بیستم مرداد (۱۳۰۱ خ.) از تصرف سمیتقو در آورند و خودش بخاک ترکیه فرار کرد در سال ۱۳۰۷ خورشیدی از دولت تأمین خواسته بایران برگشت لکن در سی‌ام تیرماه (۱۳۰۹ خ.) کشته شد.

اسمعیل خان فیلی فرزند شاه وردیخان سوم از ولات معروف لرستان است که در زمان سلطنت کریم خان زند مورد احترام زیاد او بود و در فرامین و نامه‌هاییکه بوی مینوشته او را ابوی مقام خطاب میکردند است و کریم خان جهت آنرا این چنین توضیح میداده که ما نوکر این خانواده از قدیم بوده‌ایم. آغا محمدخان قاجار در سال (۱۱۹۹ ه. ق.) از تهران برای تسخیر لرستان و کردستان عزیمت نمود اسمعیل خان والی لرستان و همچنین خسرو خان والی کردستان از در اطاعت درآمده و باین جهت حکومت آنان مورد تأیید و تنفیذ آغا محمدخان قرار گرفت. اسمعیل خان در سن هشتاد سالگی در گذشت. برای اطلاع بیشتری از جریان کار او در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بنام اسد خان بختیاری مراجعه شود.

بقیه از صفحه قبل

در رأس کار مانند همیشه یاغی بودند و بهیچوجه از اوامر دولت متبوع خود اطاعت نداشتند نظام السلطنه برای تأمین دادن بآنان قرآن مهر کرده و نزد آنها فرستاد و جمعی آقا بعنوان گروگان و مهمان به تبریز آمد و پس از چندی بخدعه در مجلس مهمانی نظام السلطنه، کشته شد و هفت نفر از کارمندان حکومتی بدست کسان جمعی آقا هلاک شدند. (م. ق. هدایت در صفحه ۲۶۶ کتاب خاطرات و خطرات در این باب مینویسد... گفتند نظام السلطنه در اطاق مجاور داده بود چالی‌کنده بودند که در موقع حمله بجمعی آقا برای حفظ خود در آن پنهان شود کسان جمعی آقا ۱۷ نفر (در صفحه ۴۱۵ همان کتاب هفت نفر ذکر نموده است و باید این عده درست‌تر باشد) از اجزای حکومت را میکشند و فرار میکنند سال‌ها است که اسمعیل آقا پسرش (پسرش اشتباه و برادرش درست است) در سرحد اسباب درد سراسر است و زحمتها بدولت وارد آورده است.

## اسمعیل

اسمعیل خان قرجه‌داغی فراشبازی در ابتداء در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه و پسرش محمد میرزا مشغول خدمت بود در سال ۱۲۴۹ هـ. ق. که محمد میرزا پس از درگذشت عباس میرزا بسمت ولایت عهدی برگزیده و به تبریز فرستاده شد اسمعیل خان را بسمت فراشبازی خود انتخاب نمود و بعد هم که در سال ۱۲۵۰ هـ. ق. بجای فتحعلی شاه پدر بزرگ خود پادشاه شد و بتهران آمد اسمعیل خان بهمان سمت سابق باقی ماند. هنگامیکه محمد شاه از تبریز عازم تهران بود باو مأموریت داد که باردییل رفته جهاتگیر میرزا و خسرو میرزا برادران او را که در آنجا زندانی بودند از هر دو چشم‌کور نماید اسمعیل خان باردییل رفت و مأموریت خود را انجام داد. در سال (۱۲۵۱ هـ. ق.) نیز که میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدراعظم محمد شاه، پس از اینکه مدت ۶ روز در نگارستان توقیف بود، در سلخ ماه صفر همین سال برحسب امر شاه، اسمعیل خان او را بسردابه‌ای برده در آنجا او را کشت پس از فوت محمد شاه (۱۲۶۴ هـ. ق.) در سال اول پادشاهی ناصرالدین شاه نیز فراشبازی بود (فراشبازی سمتی است که در زمان ناصرالدین شاه آنرا حاجب‌الدوله میگفتند و اول کسیکه ملقب باین لقب گردید حاج علیخان مقدم مراغه‌ای کشنده میرزا تقی خان امیر کبیر میباشد) در نیمه ماه ربیع‌الثانی (۱۲۶۵ هـ. ق.) که افواج آذربایجانی بر علیه مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر شورش کرده و عزل او را از شاه خواستار شدند پس از بررسی‌های لازم معلوم شد که در ظاهر<sup>۱</sup> (در باطن امر بیگانگان نیز در این شورش دست داشتند) چند نفری آنان را وادار بشورش نموده‌اند از آن جمله یکی هم همین اسمعیل خان قراچه‌داغی بود<sup>۲</sup> پس از آرامش و استقرار امیر بر مقام خویش اسمعیل خان را علاوه بر اینکه از سمتی که داشت معزول نمود پنجاه هزار تومان هم او را جریمه کرد و قسمتی از مبلغ مزبور را امیر به مستر هکتر انگلیسی بابت بهای تفنگهای خریداری شده از انگلستان پرداخت و بقیه بخزانة دولت ریخته شد و آغا بهرام خواجه قرا باغی امیر دیوان که یکی از محرکین دیگر بود به کرمانشاه تبعید گردید.<sup>۳</sup>

## اسمعیل

اسمعیل قشقائی صولت‌الدوله - سردار عشایر رئیس ایل قشقائی. (ایل قشقائی یکی از بزرگترین و بهترین ایلات ایران است که در ادوار مختلف بواسطه وطن‌خواهی و مبارزه با اجانب همیشه سپر بلا بوده و صدمات زیادی را دیده و بخود هموار کرده است) فرزند داراب خان در سال ۱۲۵۲ خورشیدی متولد و در اواخر سال ۱۳۱۱ خورشیدی در زندان قصر درگذشت. صولت‌الدوله در ایام جنگ بین‌المللی اول و پیش از آن و بلکه میتوان گفت که از ابتداء امر صفای زیادی با انگلیس‌ها نداشت و از آنان

۱ - با گرفتن رشوه؛ صفحه ۶۲ کتاب امیر کبیر و ایران.

۲ - م. ق. هدایت در صفحه ۷۸ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «میرزا آقا خان اعتمادالدوله وزیر لشکر بامر شاه افواج را که مازندران بوده‌اند ساکت کرده فقط هدایت افواج شورش را مازندران نوشته لکن سایر مورخین آذربایجانی ذکر کرده‌اند و در اینمورد م. ق. هدایت اشتباه کرده است.

۳ - امیر دیوان یا امیر دیوانخانه در سابق وزیر دادگستری بوده.

چندان خوش نمی‌آمد و باین جهت در رمضان ۱۳۳۶ ه. ق. ( خرداد ۱۲۹۷ خ. برابر با ۱۹۱۸ م.) به انگلیس‌ها اعلان جنگ داد و نظرش از این کار این بود که پلیس جنوب را که



اسمعیل خان صولت‌الدوله سردار عشایر

انگلیس‌ها خودسرانه در جنوب ایران زیر نظر و تعلیمات افسران انگلیسی تشکیل داده بودند بکلی از میان ببرد تا اینکه بیگانگان هیچگونه نفوذی در ایران نداشته باشند با آنان جنگ کرد لکن بمقصود و مراد خود نائل نشد و علتش هم این بود که حکومت وقت (کابینه و ثوق‌الدوله) که دست نشانده بیگانه بود علاوه بر اینکه با او همراهی نداشت برضد او نیز بود حتی او را هم محض رضای خاطر انگلیس‌ها از ریاست ایل برکنار نمود و ایل را برعلیه او شوراند و برادرش سردار احشام را که متمایل به انگلیس‌ها بود بریاست ایل قشقایی معین و منصوب کرد. صولت‌الدوله با اینکه با سرسختی و دلیرانه جنگید لکن بجهاتی که گفته شد شکست خورد و تلفات و خسارات زیادی را متحمل شد و بعد بواسطه کوشش خودش و تمایل شدید ایل قشقایی بوی دوباره در همین سال رئیس ایل شد و برادرش از ترس گرفتار

شدن از فیروز آباد فرار کرد و نتیجه دشمنی و جنگش با انگلیس‌ها این شد که سرانجام از هستی ساقط گردید و در زندان قصر جان سپرد که گفته‌اند: ثبت است کرده‌های تو در نزد... در هر دور که خواهد ادا کند.

در دوره هشتم خودش از جهرم و پسرش محمد ناصر خان از طرف ایل قشقایی نماینده مجلس بودند. پس از فوت حسن مستوفی الممالک در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۱۱ خورشیدی در يك مهمانی که خود سردار عشایر هم در آن مهمانی حضور داشته جنازه مستوفی را پس از غسل دادن و کفن کردن از اختیاریه شمیران به ونک برای دفن آوردند پس از انجام کار دفن کردن مستوفی هنگامیکه مشایعین از در باغ مقبره خارج میشدند که بخانه‌های خود بروند صولت‌الدوله و ناصر خان پسر بزرگش که هر دو نماینده مجلس و بااصلاح مصونیت قانونی داشتند بر خلاف نص صریح اصل دوازده قانون اساسی هر دو نفر دستگیر و در زندان قصر زندانی شدند و دو روز بعد یعنی ۸ شهریور ۱۳۱۱ خ. بموجب لایحه‌ای که علی‌منصور وزیر کشور وقت تهیه و تنظیم نموده و به مجلس داد بدون هیچ گفتگوئی باتفاق آراء بتصویب رسید و از هر دو نفر که در زندان بسر میبردند سلب مصونیت شد. از ابتداء دوره‌های مجلس شورای ملی تا این تاریخ این اولین سلب مصونیتی بود که از نماینده مجلس بعمل آمد. یکبار دیگر هم

در نظر بود که صولت الدوله زندانی و سرانجام تلف شود چون مستوفی الممالک زنده بود و از او حمایت میکرد شاه هم بواسطه شخصیت مستوفی که خیلی با او احترام میگذاشت او را بخشید تا اینکه همان روز که مستوفی در گذشت پدر و پسر که نماینده مجلس بودند دستگیر شدند معروف است که سردار عشایر در سر جنازه مستوفی بیش از دیگران گریه میکرد یکی از حضار او را تسلی میداد که گریه نکن پس است صولت الدوله میگفت که بیشتر بحال خودم گریه میکنم که وضع من بعد از این چه خواهد شد و اتفاقاً هم خوب پیش بینی کرده بود. اسمعیل قشقائی و ناصر خان پسرش مدتی در زندان بسر میبردند تا اینکه سردار عشایر در اواخر سال ۱۳۱۱ خورشیدی در زندان قصر در سن ۵۹ سالگی در گذشت. و چندی بعد هم ناصر خان آزاد گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ خ. سخت زیر نظر بود در این تاریخ یعنی پس از استعفای رضا شاه پهلوی از سلطنت و تغییر اوضاع بدون اجازه به فارس رفت و در میان ایل قشقائی قرار گرفت. صولت الدوله در دوره های ۵ و ۸، از جهرم نماینده مجلس بوده است.

دکتر اسمعیل خان مرزبان گیلانی (مؤدب السلطنه - امین الملک) از شاگردان راتولد فرانسوی چشم پزشک و معلم دارالفنون و جراح

### اسمعیل



دکتر اسمعیل خان امین الملک

بیمارستان دولتی تهران بوده و راتولد نیز از شاگردان گالزفسکی چشم پزشک معروف فرانسوی مقیم پاریس بوده است. دکتر مرزبان پس از اتمام تحصیل و عملیات از چشم پزشکان معروف تهران شد و در این فن شهرتی پیدا کرد ولی چون میل زیادی بوکالت و وزارت داشت مطب خود را بکلی رها کرد و دیگر گرد حرفه خود نمیگردید چند بار در کابینه های مختلف وزیر شد و یکی دوبار نیز لقب خود را تغییر داد از نظر اهمیت تبدیل باحسن نمود ضمناً در سلك در اویش صفی علیشاهی و ظهیر الدوله نیز در آمده بود و خود را جا نشین آنان می دانست و رئیس انجمن اخوت بود و در سن هشتاد و اندی در تهران در گذشت. و برخلاف سایر وزراء که اکثراً دارای آلف و الوف میباشند هنگامیکه در گذشت چندان چیز قابلی نداشت.

### اسمعیل

میرزا اسمعیل خان ممتاز ممتاز الدوله متولد ۱۲۵۸ خورشیدی پسر میرزا علی اکبر مکرم السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ خورشیدی) پسر آقا صمد صراف تیریزی سابقاً در وزارت خارجه مشغول و مدتهای زیاد در اسلامبول در سفارتخانه ایران مشغول خدمت بود در اوائل صدارت سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله به تهران آمد و در

دستگاه عین الدوله مشغول مترجمی شد. در سال ۱۳۲۴ ه. ق. بر حسب دستور دولت وقت قانون دادگستری را از ترکی عثمانی ترجمه و دولت با تصویب شاه اجرای آن را اعلام نمود. در دوره اول مجلس وکیل گردید و پس از میرزا محمودخان احتشام السلطنه که در ریاست مجلس جنبه ریاست مآبی و دیکتاتور نمائی پیش گرفته بود و بر اثر قیام و مخالفت مطبوعات از کار خود استعفاء کرد برای آنکه دیگر چنین رئیس زورگویی روی کار نیاید بجای او ابتداء محمد قلیخان مخبرالملک انتخاب شد چون نامبرده زیر بار نفرت و ریاست مجلس را نپذیرفت از این جهت میرزا اسمعیل خان را که مردی بی آزار و بی اذیت بود بر ریاست مجلس برگزیدند در موقع توپ بستن مجلس او رئیس مجلس بود و پس از انحلال مجلس بسفارت فرانسه متحصن



میرزا اسمعیل خان ممتاز (ممتازالدوله)

گردید و از آنجا به پاریس رفت. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق. بتهران آمد و از طرف آذربایجان وکیل گردید و در سال ۱۳۲۹ ه. ق. نیز رئیس مجلس شد در کابینه محمدولی خان سپهدار اعظم در سال ۱۳۲۹ ه. ق. وزیر مالیه و در کابینه نجفقلی خان مصمصام السلطنه بختیاری وزیر عدلیه گردید و بعد مدتها بی شغل بود تا در سال ۱۳۲۵ ه. ق. در کابینه میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر عدلیه شد. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت.

اسمعیل میرزا پسر هیجدهم فتحعلیشاه متولد در سال ۱۲۱۷ ه. ق. است. پس از آنکه محمد ولی میرزا والی خراسان حسن علی خان

اسمعیل

حاکم ترشیز (کاشمر) و اسحق خان قرایی پدرش را در سال ۱۲۳۱ ه. ق. کشت اسمعیل



میرزا در سال ۱۲۳۲ ه. ق. در سن ۱۵ سالگی بجای وی بحکومت کاشمر (ترشیز) منصوب و روانه گردید. اسمعیل میرزا در جنگ روس و ایران در سال ۱۲۴۱ ه. ق. در سن ۲۴ سالگی یکی از سرکردگان سپاه ایران و در جبهه جنگ لنکران و سالیان مشغول به نبرد با روسها بود و در ابتداء کارزار به موفقیت هائی نیز نائل گشت و در اواخر حیات پدر حاکم بسطام بود و در سال ۱۳۵۰ ه. ق. که پدرش فتحعلی شاه در اصفهان در گذشت نامبرده از جمله شاهزادگانی بود که زیر بار سلطنت برادرزاده خود محمد شاه نرفت و از وی اطاعت ننمود بلکه باستظهار جمعی از اهالی شاهرود و بسطام و ترکمنان بر علیه او قیام نمود و این هنگام که قائم مقام میرزا ابوالقاسم در رأس کار بود لشکری با اردشیر میرزا (برادر محمد شاه) و اسکندر خان قاجار دولو و ابراهیم خلیل خان سلماسی بسمت شاهرود برای قلع و قمع اسمعیل میرزا گسیل داشت اسمعیل میرزا پس از جنگ مقهور و گرفتار گردید و او را تحت الحفظ به تهران آوردند نامبرده در جزء ۱۰ نفر شاهزادگانی است که در قلعه اردبیل بامر محمد شاه قاجار محبوس بودند و پس از فرار سه نفر از آنان<sup>۱</sup> از زندان و پناهنده شدن بروسیه سایر شاهزادگان که اسمعیل میرزا نیز جزء آنان بود از اردبیل به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر قرار گرفتند.

در سال ۱۲۶۹ ه. ق. در سن ۵۲ سالگی در تبریز که از سال ۱۲۵۱ ه. ق. زیر نظر بود در گذشت. این شاهزادگان که فرزند و فرزند زادهگان فتحعلیشاه که در اردبیل و بعد در تبریز زندانی و زیر نظر بودند چون اموال آنان از طرف شاه مصادره شد و ضبط گردید خانواده آنان اکثراً بفلاکت و بدبختی افتادند از آن جمله همین اسمعیل میرزا بود که یکی از پسرهایش (محمد شفیع میرزا) معمم و دعانویس شده بود. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود حکایتی نقل کرده و چنین گوید: «یکشنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۰۲: امروز شاه سوار نشدند منزل ماندند سان سوار اصائلو سپرده امین السلطان دیده شد تفصیل امروز را که مینگارم خاطر مآورد آتش شاه سلطان حسین صفوی را نخود قل هو الله خواندند و بخورد قشون دادند و بمقابله افغانه فرستادند! میرزا محمد منیجک (ملیجک) اول ادعا کرده بود شخصی است دعائی دارد گلوله بند هر کس آن دعا را با خود دارد گلوله باو کارگر نیست شاه تفصیل را به من و مچول خان<sup>۲</sup> فرمودند از ما انکار صرف شد منیجک اصرار میکرد بالاخره قرار شد آن دعا را بگردن مرغی به بندند و هدف تیر نمایند که تجربه حاصل شود شخص دعانویسی که محمد شفیع میرزا ولد اسمعیل میرزا ابن فتحعلیشاه بود مرد معمم درویش مسلک ریش سفیدی است بالای کوه آوردند وضو گرفت آیات چندی از قرآن تلاوت نمود که بسته بگردن مرغ بیچاره بستند منیجک این طرف آن طرف میدوید و اشتمل میکرد که این شخص را مخصوصاً پیدا کردم سالها زحمتش را کشیدم که دعائی بجهت ذات ملکوتی صفات همایون بنویسد که شاه حرز فرمایند چرا که مسئله اختراع دینامیت و قتل امپراطور روس<sup>۳</sup> مرا بوحشت انداخته مبادا کسی با این اسباب خدای نکرده قصد پادشاه کند خلاصه مرغ را بسته و دعا را

۱ - علی نقی میرزا رکن الدوله، اماموردی میرزا ایلخانی کشیکچی باشی و علیشاه ظل السلطان.

۲ - مچول خان همان غلامحسین خان صدیق السلطنه زیندار باشی است که یکی از رجال

درباری ناصرالدینشاه بوده .

۳ - الکساندر دویم ۱۸۸۱ - ۱۸۱۸ میلادی .

بگردنش آویختند هر که تکلیف کردند که تفنگ بیا ندادند نینداخت آخر مجول خان تفنگ را گرفت درسی قدمی خالی کرد و تفنگ خالی شدن همان مردن مرغ همان شاهزاده دعا نویس خفیف شد منیجک سرخ شد شاه محض تسلی او را دلداری میداد ده تومان بشاهزاده انعام مرحمت شد و حالا کی است مطالعه کنندگان خواهند دانست با این همه هوش و ذکاوت این همه جهالت چرا این نیست مگر عشق منیجک و آل منیجک .

حاج ملا اسمعیل واعظ سبزواری متولد در حدود سال ۱۲۱۲ ه. ق. فرزند حاج

**اسمعیل** علی اصغر دولت آبادی از مشاهیر واعظ باسواد در دوره سلطنت ناصرالدینشاه که



حاج اسمعیل واعظ سبزواری

بسیار متتبع و کثیر الحافظه و در رشته موعظه و تبلیغ بینظیر بوده است تحصیلات مقدماتی را در همان شهر پیرایان رسانید و سپس بتحصیل فصول حکمت الهی و فلسفه نزد حاج ملاهادی سبزواری فیلسوف معروف پرداخت میگویند که بعد از فوت استادش هیچکس اسفار را بخوبی او تدریس نمیکرده است . مدت سه سال نیز در بین النهرین ( کربلا ) به تحصیل فقه و اصول در نزد سید ابراهیم قزوینی ( متوفی ۱۲۹۳ ه. ق. صاحب ضوابط الاصول ) که از اعلام علمای عصر بود مشغول گردید سپس مسافرت هائی به مکه - عراق و صفحات فارس - کرمانشاه - اصفهان و آذربایجان نمود . در سال ۱۲۶۸ ه. ق. که ناصرالدینشاه باتفاق شادروان میرزا تقی خان امیر کبیر باصفهان مسافرت نمود . هنگام بازگشت حاج ملا اسمعیل نیز که در اصفهان بود به تهران آمد و تا پایان عمر به استثنای چند سالی در تهران اقامت داشت و

در این مدت بتألیف و تصنیف کتب مشغول بود و بطوریکه معروف است مردم برای شنیدن بیانات و استفاده از منابر و سخن رانیهای او اظهار علاقه بسیار مینمودند . حاج ملا اسمعیل با ملاها و روحانیانیکه برخلاف دین مبین اسلام عمل میکردند جداً مخالف و در بیانات خویش بسوء اعمال آنان اشاراتی میکرده است از آن جمله در محضریکه همه علماء جمع بوده اند در ضمن وعظ این شعر خواجه را میخواند :

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به زمال اوقاف است

یکی از روزها که حاج ملاعلی کنی مجتهد معروف در مجلسیکه حاج ملا اسمعیل مشغول بموعظه بوده وارد میشود مردم با احترام او از جای خود برخاسته دست او را می بوسند و مدتی وعظ حاج ملا اسمعیل تعطیل میشود و این موضوع قدری باو برمیخورد و از تعطیلی که برایش

دست داده چندان خوشش نمی آید. حاج ملا اسمعیل پس از چند دقیقه که از نشستن حاج ملاعلی میگذرد در ضمن وعظ بمناسبتی این شعر حافظ را بصدای بلند میخواند :

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ  
که دست زهد فروشان خطا است بوسیدن

خواندن این شعر هم باین صراحت به حاج ملاعلی خیلی برمیخورد و کینه او را سخت دردل میگیرد و چندی بعد از ناصرالدینشاه تبعید او را درخواست کرده و شاه هم بادرخواست حاجی کنی موافقت میکند و او را به تبریز تبعید مینماید. حاج ملا اسمعیل سالها در تبریز اقامت داشت تا اینکه در سال ۱۳۰۶ ه. ق. حاج ملاعلی درگذشت و او به تهران آمد و وعظ و خطابه خود را ادامه داد و بمناسبت فوت حاج ملاعلی کنی روزی در سر منبر پس از ذکر مقدمات این شعر فردوسی را خواند :

دمی آب سرد از پی بد سگال  
به از عمر هفتاد و هشتاد سال

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه ( خطی ) خود راجع بحاج ملا اسمعیل مینویسد :  
دشمنه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۰۶ : حاجی ملا اسمعیل واعظ را آنجا دیدم این شخص سی و پنج سال است که با من آشنا و رفیق بود حالا مدتی بود بواسطه اینکه حاجی ملاعلی مرحوم با او بد بود او را مردود و از تهران بیرون فرستاده تبریز بود خیلی پیر و شکسته شده از چشم و گوش علیل شده خیلی از ملاقاتش مشغوف شدم ساعت یک حضرت ولیمهد در همان منزل حسنخان ورود فرمودند و نیز مینویسد : « دوشنبه ۲۲ رمضان ۱۳۰۷ : حاجی ملا اسمعیل حالا نود سال دارد اگرچه پیر شده اما باز خوب حرف میزند و موعظه میکند، در جمادی الاولی سال ۱۳۱۲ ه. ق. در سن یکصد سالگی در تهران درگذشت. تاریخ فوت او را روشن شاعر در مرثیه اش چنین ذکر می نماید :

ده و دو بود فزون از هزار و سیصد سال  
ز هجرت نبوی آن خلاصه امکان  
بشر دوم ماه جمادی الاولی  
نمود رحلت و اندر بهشت کرد مکان

چنانکه خوانندگان گرامی بخواهند اطلاعات بیشتری از زندگانی و شرح حال او بدست آورند بکتاب ذیل مراجعه نمایند : مطلع الشمس - الماثر والاثار - اعیان الشیعه - الذریعه - ریحانة الادب - طرائق الحقایق - ناسخ التواریخ خطی متمم جلد قاجاریه - تاریخ گویندگان اسلام جلد اول - علمای معاصرین .

سید اشرف الدین از اهالی  
اشرف کیلان صاحب و نویسنده

روزنامه فکاهی و عامیانه نسیم شمال بوده و فاتهش در سال ۱۳۴۲ ه. ق. مطابق هزار و سیصد و دو شمسی در تهران رخ داد.



سید اشرف الدین نسیم شمال

## اشرف

اشرفخان دماوندی از سرکردگان لشکری صنف پیاده و در اردوی عباس میرزا نایب السلطنه در آذربایجان و قفقاز مشغول به خدمت بوده است در سال ۱۲۲۱ ه. ق. که حسینخان قاجار قزوینی بشرداری ایروان منصوب شد در سال ۱۲۲۲ ه. ق. که حسینخان قوللر آقاسی باشی (رئیس غلامان) فتحعلیشاه بود او را نیز برای معاضدت برادر خود و حفظ ایروان بآنحدود روانه نموده اشرفخان نیز جهت محاربت و نگهداری ایروان به ایروان فرستاده شد در سال ۱۲۲۳ ه. ق. که روسها بشرداری ژنرال کوداویچ قصد گرفتن ایروان را داشتند اشرفخان باتفاق جمعی از سرکردگان دیگر ایروان بمدافعه پرداخته جنگی سخت در گرفت در این جنگ پیشرفتی برای روسها حاصل نگشت و ژنرال کوداویچ مایوسانه به گرجستان معاودت نمود.

## اکبر

اکبرخان معروف به بیگلربیگی (از اهالی امشه، از توابع رشت) از اعیان، متنفذین و ملاکین بزرگ گیلان بوده است. ابتداء مأمور راهداری (مأمور وصول عوارض) دم دروازه بود بعد قاسم خان والی که از سال ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۵ ه. ق. حاکم گیلان بود بواسطه عملی که از او دید و دقت او را در کار میسراند اکبرخان را بعنوان داروغه متصدی امور درخانه حکومتی کرد<sup>۱</sup> مدتی گذشت بعد راهداری یعنی وصول عوارض بارهای وارده شهر را از حکومت اجاره نمود و مدتی این کار در اجاره او بود و از این راه کار و بارش خوب شد و آبی به پوستش افتاد چون سابقه داروغگی داشت و از راههای گوناگون سرمایه دار هم شده بود بیگلربیگی رشت گردید.

در سال ۱۳۰۰ ه. ق. که گمرکات ایران جزء ابوابجمعی و دراداره میرزا علی اصغرخان امین السلطان قرار گرفت اکبرخان متصدی گمرکات گیلان بعد مازندران چندی بعد خراسان و کرمانشاهان گردید و تا سال ۱۳۰۶ ه. ق. گمرکات مزبور زیر نظر و تصدی او بود لکن در این سال کرمانشاه از او منتزع و بدیگری واگذار شد و بعد گمرکات محلهای مزبور را از دولت اجاره نمود بنا بر این پایه و اساس تمول و سرمایه اکبرخان از اجاره چندین ساله گمرکات گیلان - مازندران - خراسان و کرمانشاهان ریخته شد و کاملاً تأمین گردید. در سال ۱۳۰۶ ه. ق. که قرار شد تمام خالصجات گیلان بفروش برسد اکبرخان از کسانی بود که نقدینه او بر سایرین میچربید و بهمه جاهم دست داشت از این جهت تعداد زیادی از دیهات خالصه را به بهای خیلی ارزان از دولت خرید و پس از این خرید اول ملاک گیلان شد و پس از درگذشتش از وی دو دختر و دوزن باقی ماند یکزن او را فتح الله خان سردار منصور<sup>۲</sup> یکی از برادرزادگانش گرفت و یکی از دودخترها میرزا صادق خان محتشم الملک<sup>۳</sup> برادرزاده دیگر او بمقتد ازدواج خود درآورد پس از این وصلتها هر دو برادرزاده که در زمان حیات عموآه در بساط نداشتند شدند از متمولین طراز اول گیلان. اکبرخان چهار برادر داشته باین اسامی: یوسف خان، حاجی خان (پدر فتح الله خان سردار منصور)، حاج کاظم و کیل الرعایا (پدر عبدالحسین خان سردار محی و میرزا کریم خان) و مهدی خان (پدر صادق خان سردار معتمد).

## اکبر

اکبر خان پسر زکیخان زند و همچنان مانند پدر غیور، بی باک، دلیر، جاه طلب و بسیار سفاک بود. اکبر خان پس از کشته شدن زکیخان از سال ۱۱۹۳ تا سال ۱۱۹۴ ه. ق. در شیراز بسر میبرد و در سلطنت صادق خان زیر نظر بود و چون مردی جاه طلب و بلند پرواز بود بخواری زیستن و زیر تسلط پسران صادق خان بسر بردن تن درنمیداد. در سال ۱۱۹۴ ه. ق. با دوسه نفر از هم پیمانان خود از شیراز فرار کرد باصفهان آمد و به علی مراد خان پیوست. میرزا محمد کلاتر فارس در باب فرار اکبر خان از شیراز به اصفهان و شرح دلاوری های او در روزنامه خود چنین مینویسد: «علت حرکت علی مراد خان بفارس و تسخیر قلعه شیراز فرار اکبر خان ولد زکیخان بود که آن شیرزانه باوجود حدائث سن در عین ظهر با چهار نفر از کسان از دروازه قصابخانه بیرون رفت و بعد از آنکه صادق خان مستحضر شد نزدیک بیک دوهزار سوار بسر کردگی حسن خان بتعاقب او مأمور ساخت. (حسنخان پسر صادق خان بوده.) و بگردش نرسیدند بلکه رسیدند و از خوف متعرض او نتوانستند شد که به صحت و سلامت وارد اصفهان گردید بعزت خدا که مردی و جلالت و شجاعت جامه ای بود که باندام او بریده شده بود فی الحقیقه رستم دستان عهد واسفندیار شجاعت آثار خود بود و بقیه اوصاف و اطوار او را از فهم و فخامت و زیرکی و طاقت او در عین محاصره شیراز بیان میکنم». هنگامیکه علی مراد خان از اصفهان به قصد گرفتن شیراز و دفع صادق خان زند عزیمت کرد فرماندهی قوای او با اکبر خان و مراد خان زند بود باوجود اینکه صادق خان ده هزار سوار و پیاده بسر کردگی پسر خود حسنخان برای جلوگیری از سپاه علی مراد خان به بیضاء فرستاده بود معذک اکبر خان سپاه مزبور را با وارد کردن تلفات زیاد و گرفتن اسیر بیشمار چنان تار و مار کرد که حسنخان فراراً خود را بشیراز نزد پدر خود رسانید و این فتح بزرگ علی مراد خان را بقدری تشویق کرد که خود را به نزدیکی شیراز رساند و شیراز در حلقه محاصره افتاد و رفت و آمد قطع گردید و لشکر افراد ایلات که ابتداء با صادق خان بودند به علیمراد خان گرویدند تا چهار ماه وضع اهالی بد نبود لکن در ماه پنجم سخت شد و در ماه ششم محاصره بقدری وضع سخت گردید که مردم در خانه های خود را کنده برای رفع احتیاج خویش بجای هیزم میسوزاندند و در این مدت شش ماه محاصره شیراز بطوریکه میرزا محمد کلاتر فارس مینویسد شش هفت هزار نفر تلفات به اهالی وارد آمد و قحطی عظیمی روی داد غلامان و مقربان صادق خان که نگهبان برجها و دروازه های شهر بودند آنها را بطرف تسلیم نمودند و اکبر خان در روز یکشنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۱۹۶ ه. ق. پس از کشتن جمعی از نگهبانان دروازه باغشاه داخل شهر شد و صادق خان از ترس در ارك متحصن گردید و پس از دو روز ارك را تسلیم نمود اکبر خان بفرمان علی مراد خان ابتداء صادق خان و فرزندانش علی نقی خان و تقی خان<sup>۱</sup> را از هر دو چشم کور کرد و بعد از کوری بفاصله دو سه ساعتی همگی را بقتل رسانید و چهار روز بعد هم (روز ۵ شنبه ۲۲ ع ۱) علیمراد خان با عظمت و جلالت وارد شهر شد. علی مراد خان پس از ورود به شیراز چون قصد داشت که بزودی باصفهان برگشته و آنجا را مقرر سلطنت خود قرار دهد وجود

اکبر خان پسردائی خود را که مردی بسیار دلیر، بی باک و جاه طلب بود و با وجود اینکه نسبت بوی خدمات شایانی انجام داده و شیراز را برای او فتح کرده بود او را بسیار مضر و خطرناک برای آینده خود فرض مینمود بنا بر این برای ظاهر سازی امر جعفر خان برادر مادری خود را وادار نمود که به کور کردن و کشتن پدر و برادران خود جداً اعتراض نماید. جعفر خان و مادرش که ضمناً مادر علی مراد خان نیز بود در این قضیه پافشاری زیاد کردند علی مراد خان برای تبرئه خود صدور دستور کور کردن و کشتن آنان را از طرف خویش بکلی تکذیب کرد و تمام گناهان را متوجه اکبر خان نمود و صریحاً گفت که او خودسرانه اقدام باین کار کرده است از این جهت برای دلجوئی و خوشنودی آنان و همچنین برای اینکه از شر او برای همیشه راحت شود دستور داد همان عملیکه بسر صادق خان و پسرانش آورده بود همان کار را نسبت بوی انجام دهند بنا بر این اول او را از هر دو چشم نابینا کردند و سپس او را کشتند (۱۱۹۶ ه. ق.). تاریخ گیتی گشادر تاریخ زندیه در صفحه ۲۴۳ شرح کشتن او را این چنین شرح میدهد: «بعد از واقعات از اکبر خان نیز نامطمئن گردیده روزی در خلوت بنگفت او را گرفته جهان بین او را نیز از بینائی عاقل و پس از یکی دو روز آن صید زبون گشته را به تیغ ستم بسمل نموده لکن زین العابدین کوه مره ای ملقب به امیر که خود در وقایع شیراز دخیل و شاهد و ناظر در قضایای آن سامان بوده در ذیل و حاشیه خود که بر مجمل التواریخ گلستانه نوشته کشتن اکبر خان را این چنین ذکر کرده است: «چون از جرأت و جلالت اکبر خان مخوف گردیده بود در عرض راه به ایمای او اکبر خان را اول به گلوله قرامینا مجروح و بعد از آن در حضور بحکم او جعفر خان بن صادق خان که برادر مادری او بود اکبر خان را گرفته خوابانیده جثه خود را که کوه الووند دروزن برابری با او نینمود بر اکبر خان انداخته چشمهای او را از حدقه کند و آن دلاور زمان را بعد از آن حال نیز زنده نگذاشتند» و علیراد خان از ناحیه او که نسبت بوی بدگمان و بیمناک شده بود و در آتیه ممکن بود که باعث زحمت او شود بکلی راحت شد.

اکبر خان (نائب ناظر - سیف السلطان - سردار ناصر) برادر امی  
 مهدیقلی خان مجدالدوله بوده و پس از اینکه مجدالدوله در تاریخ  
 ۱۵ شوال ۱۳۰۲ ه. ق. بسمت نظارت شاه (خوانسار) بجای علیرضا خان عضدالملک پسر عم  
 خود انتخاب شد. در تاریخ ۲۲ رجب ۱۳۰۳ ه. ق. برادر مادری خود اکبر خان را نائب  
 ناظر نمود. در سال ۱۳۱۰ ه. ق. بوسیله عریضه‌ای از شاه درخواست سمت میرآخوری نمود  
 و مبلغی هم برای این کار پیشکشی میداد شاه قبول نکرد میرآخور خرد ۱ را تغییر نداد.  
 اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۸ جمادی الاولی ۱۳۱۰ ه. ق.) راجع به این  
 موضوع مینویسد: «شنیدم اکبر خان نائب ناظر برادر مادری مجدالدوله چند شب قبل  
 عریضه‌ای عرض کرده بود منصب میرآخوری خواسته بود شاه بطور تمسخر به انیس‌الدوله  
 فرموده بود اکبری منصب میرآخوری میخواهد انیس‌الدوله جواب گفته بود:

طوری که شما میل به پول پیدا کرده‌اید اگر کسی پول بدهد مرا هم بخواهد می‌دهید تعجب ندارد که میر آخوری خواسته‌اند مگر فراشباشیگری که بآن برادرش (جعفر قلیخان جلال‌الملک حاج معین‌السلطان) با پول دادید چه شد خیلی قابل‌تر از این نبود خیلی از جواب انیس‌الدوله بدشان آمده بود.

الله‌قلی خان ایلخانی یا حاجی ایلخانی<sup>۱</sup> پسر موسی خان پسر حسینقلی خان و نوه دختری و نوه برادر تنی فتحعلی شاه و ربیب حاج میرزا

### الله‌قلی

آقاسی صدراعظم محمد شاه<sup>۲</sup> بوده و جهت اینکه به ایلخانی شهرت داشت برای این بود که سالها رئیس ایل قاجار بود. در سال ۱۲۵۱ ه. ق. پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام



الله‌قلی میرزا ایلخانی

فراہانی آن مرد بزرگ و نامی ایران و بجای او حاج میرزا آقاسی درویش و مرشد صدراعظم شد و بعد با عزت نساء خانم (عمه محمدشاه) و مادر الله قلیخان ازدواج نمود الله قلیخان ربیب صدراعظم پر و بال زیادی پیدا کرد و با اصطلاح بیکه تاز میدان عملیات شد و شاهزادگان و درباریان و دیگر بزرگان قوم از او حساب می‌بردند و در تمام امور دولتی دخالت مینمود دستگاه بسیار عالی برای خود ترتیب داده بود باغ او (عیش گاهش) محل بانگ ملی فعلی و سایر مؤسسات آن بود باغ مزبور بقدری بزرگ بوده که سمت مشرقش خیابان فردوسی و سمت مغرب آن عمارت برج نوش بود (خیابان فردوسی سابقاً به خیابان باغ ایلخانی شهرت داشت) ایلخانی مردی بوده فوق‌العاده عیاش و عیاشیش نیز همه جور و همه طور بوده است. در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی شوهر مادر خود بطوریکه اشاره شد تمام کارها و رتق

و فتق امور در حقیقت با او بود باین معنی که اسم با حاج میرزا آقاسی و رسم با ایلخانی بوده است. در سال ۱۲۶۰ ه. ق. و مخصوصاً ۱۲۶۱ ه. ق. که مزاج محمد شاه تغییر کرد و مشرف بموت بود دسته بندیها و اقداماتی برای سلطنت در تهران صورت گرفت جمعی هواخواه ناصرالدین میرزا ولیعهد بودند و جمعی هواخواه بهمن میرزا والی آذربایجان (برادر اعیانی محمد شاه و پسر چهارم عباس میرزای نایب‌السلطنه) و جمعی دیگر هواخواه سلطنت ایلخانی گردیدند و چون از طرف ایلخانی هم زمزمه‌ها و حرفها و ادعاهائی

۱ - گاهی هم او را بمناسبت اینکه نوه دختری فتحعلیشاه بوده الله‌قلی میرزا نیز گفته و در کتب نوشته‌اند.

۲ - بمناسبت ازدواج با عزت نساء خانم مادر او و دختر سیزدهم فتحعلی‌شاه.

در مجالس و محافل راجع بامور سلطنت از وی شنیده میشد محمد شاه که از خطر مرگ جست و قدری بهبودی یافت برای خاطر حاج میرزا آقاسی مرشد خود راجع به ایلخانی حرفی نمیزد و بروی خود نمی‌آورد و چون خواست که حرفهائی که ایلخانی در تهران میزند بیشتر از این شنیده نشود و گوشزد مردم نکردد و کمتر باموریکه مربوط و محول باو نیست دخالت بی‌جا نکند پانزده هزار تومان از او بعنوان پیشکشی گرفته او را بحکومت بروجرد فرستاد. الله‌قلی خان پیش از آنکه به بروجرد برود گلپایگان، محلات و محال خوارباوی بود مدت حکومت الله‌قلی خان یا الله‌قلی میرزا ایلخانی در بروجرد زیاد طول نکشید در سال ۱۲۶۲ ه. ق. در آنجا که بود دوباره بهوای سلطنت افتاد و هر قدر وزیر و پیشکارش محمود خان ملک الشعراء او را اندرز داد مثر ثمر واقع نشد و بهیچ وجه در او اثر ننمود نامبرده از هرج و مرج اوضاع مملکتی و مرکز، سوء استفاده کرده با عده‌ای سوار مسلح عازم تهران گردید شاه که از این حرکت او آگاه شد دستخطی صادر کرد و مأموری بجلو او فرستاد و او را از بین راه برگردانیدند بعد بکیومرث میرزا ( عمیدالدوله ) پسر قهرمان میرزا مأموریت داد که او را بهمراه خود برده در عراق ( بین‌النهرین ) تبعید نماید کیومرث میرزا پس از رساندن او را به عراق به تهران مراجعت نمود. ایلخانی مدت ۲۶ سال در خارج از ایران میزیست و چند سالی مشغول بسیاحت شد و آخر الامر در اسلامبول مقیم و مستقر گردید و چون در ایامیکه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود الله‌قلیخان با او خیلی مربوط و مأنوس شده بود در سال ۱۲۸۸ ه. ق. که مشیرالدوله بصدارت عظمی رسید با اجازه شاه فوراً او را از اسلامبول خواست و پس از ورود او را در اوائل سال ۱۲۸۹ ه. ق. بجای غلامحسین خان سپهدار بحکومت قزوین منصوب نمود. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در خوابنامه خود در این باب از قول مشیرالدوله چنین مینویسد: « لعنت خدای بر من که بوطن خود خیانت کردم اول کار نابکاری من آوردن ایلخانی هرزه اوطی مردود مطرود بود او را از اسلامبول خواستم و مواجب گزاف از دولت در حق او برقرار نمودم حکومت قزوین را باو دادم. » در سفر اول ناصرالدینشاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ ه. ق. الله‌قلیخان نیز از محترمین بود که بهمراه شاه باروپا رفت و در سال ۱۲۹۲ ه. ق. به حکومت همدان منصوب شد و تا اواخر سال ۱۲۹۳ ه. ق. در آنجا حاکم بود. ناصرالدینشاه در این سال همدان را بانضمام چند شهر دیگر بنام ایالت مرکزی نامیده و فیروز میرزا نصرت‌الدوله را ملقب به فرمانفرما کرده حاکم آن چند شهر نمود و الله‌قلیخان معزول گردید. در اواخر سال ۱۲۹۶ ه. ق. بعضویت مجلس شورای کبری دولتی برقرار شد و در سال ۱۲۹۸ ه. ق. بجای ناصرقلیخان عمیدالملک پسر امیراصلان خان مجدالدوله دائی ناصرالدینشاه بحکومت زنجان منصوب و در ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ ه. ق. از حکومت معزول و بتهران آمد و بجای او ابوالفتح میرزا ( مؤیدالدوله ) پسر بزرگ حسام‌السلطنه فرستاده شد. در اواسط سال ۱۳۰۵ ه. ق. بجای میرزا حسینخان معتمدالملک پسر یحیی خان مشیرالدوله برای بار دوم بحکومت قزوین تعیین شد و این انتخاب را امین‌السلطان برغم یحیی خان مشیرالدوله کرد که جای پائی برای



آقا باقر (سعد السلطنه) پسردائی خود باز کرده باشد و بهمین مناسبت آقا باقر از طرف ایلخانی مباشرت و نیابت میکرد و بعد خودش مستقلاً حاکم گردید و سالها حکومت قزوین را داشت. الله قلیخان که یکی از معمرین محترم بود در یکی از اعیاد که سلام رسمی در فصل تابستان



الله قلی خان ایلخانی

در عمارت تخت مرمر در حضور شاه منعقد شد مخاطب سلام بود شاه طبق معمول چیزی گفت الله قلیخان ایلخانی در جواب شاه بمناسبت آنکه شب هوا بی تناسب خنک شده بود در تعریف از هوا گفت: «دیشب هوا بقدری خنک و سرد بود که همه مردم لحاف کشیدند» از استعمال کلمه لحاف کشیدن در حضاریکه برای سلام عید در حضور شاه صف بسته و ایستاده بودند خنده در گرفت. الله قلیخان ایلخانی یا حاجی ایلخانی در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۰۹ ه. ق. در تهران در گذشت. شرح حال او را سلطان ابراهیم میرزا معروف به بله‌اء پسر ۴۱ فتحعلیشاه نوشته و نسخه‌ای از آن باید در کتابخانه سلطنتی موجود باشد. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۹ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۳ ه. ق. : خدمت شاه رسیدم فرمودند شرح حال الله قلیخان ایلخانی که سلطان ابراهیم میرزا معروف به بله‌اء پسر فتحعلیشاه تألیف کرده سراپا هزل و رذل است».

الله وردی خان توپچی‌باشی (امیر توپخانه یارئیس توپخانه) که در زمان ما او را فرمانده توپخانه میگویند پسر قاسمعلی خان بهارلو

### اللهوردی

مدتی در اوائل ثلث آخر سلطنت ناصرالدینشاه سرتیپ اول و میرپنج و رئیس توپخانه بود و در اوایل جمادی‌الاولی سال ۱۳۰۴ ه. ق. در گذشت نائب السلطنه کامران میرزا برای استفاده

از اموال او زن او را توقیف کرد و صریحاً گفت که باید از ماترك او هفتاد هزار تومان به



انتهوردی خان توپچی باشی

من داده شود<sup>۱</sup> و بعد فتحعلیخان پسر یکسال و نیمه خود را بجای او با نیابت محمد صادق خان قجر شامبیاتی امین نظام رئیس توپخانه کرد، و پس از مدتی که گذشت نیابت را از امین نظام گرفته به آقا رضاخان اقبال السلطنه داد. <sup>۲</sup> و نظرش از انتصاب پسر یکسال و نیمه خود بریاست توپخانه این بود که تمام بودجه توپخانه را بجهت خود اختصاص دهد چون این خبر جزه انتصابات بود قرار شد که انتصاب مزبور در روزنامه دولتی درج شود و چون معمول بر این بود که مندرجات روزنامه را قبلاً بنظر شاه میرسانند و هر چه را که تصویب میکرد در روزنامه درج میشد از آن جمله خبر انتصاب فتحعلیخان <sup>۳</sup> کودک یکسال و نیمه نائب السلطنه به سمت امارت توپخانه بود ناصرالدینشاه به محض اینکه خبر مزبور را برایش میخواندند بوزیر انطباعات سخت پر خاش کرده میگوید این چه خبری است که میخوانید

۱ - در زمان سلطنت ناصرالدین شاه معمول بر این بود که صدراعظم‌ها - وزراء - ولات - حکام - تجار - متمولین و مالکین درجه اول که می‌مردند و شاه هم بخوبی میدانست و اطلاع داشت که همگی از راه های نامشروع دارائی زیاد برای خود جمع آوری کرده و متمول شده بودند و بنا بگفته شاعری :  
زر نباریده ز آسمان بسرش  
یا خودش دزد بوده یا پدرش  
شاه از ماترك آنان چیزی برای خود از ورثه می‌گرفت نائب السلطنه کامران میرزا هم چون وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون! دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره ! و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام بود تابعین زیر اداره او از قبیل رئیس توپخانه - قورخانه ( تخشائی ارتش ) - رئیس قشون - رئیس فوج - سرتیپ - امیر تومان ( سرلشکر ) - سردار ( سپهبد ) امیرنویان ( آرتشبد ) و غیره که می‌مردند او هم از ارثیه آنان برای خود لغت و لیشی می‌کرد حکام هم کم و بیش در ولایات می‌کردند اما ظل السلطان طوردیگری عمل می‌کرد او صبر نداشت و منتظر نمیشد که آن متمول بمرگ خدائی بمیرد و بعد چیزی از اموال او تصاحب کند این شاهزاده معمولش این بود که آن شخص متمول را به نحوی از انحاء میکشت و بعد فوراً تمام دارائی او را متصرف میشد .

۲ - معاوضه با گرفتن رشوه صورت گرفت .

۳ - فتحعلیخان یا صحیح‌تر فتحعلی میرزا از سرورالدوله دختر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه زن اول کامران میرزا میباشد در سال ۱۳۰۲ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۰۸ ه. ق. در سن شش سالگی درگذشت کودک مزبور زیاده از حد طرف علقه و محبت کامران میرزا بود و پس از مرگش مدتها بی‌تابی می‌کرد .

آنرا در روزنامه درج کنید و قتیکه فرنگی‌ها بخوانند و از قضیه مسبوق شوند به ما چه خواهند گفت هیچ وقت نباید این قبیل اخبار را در روزنامه درج نمود و انتشار داد. ناصرالدینشاه این را میگوید لکن خودش فراموش کرده بود که رکن‌الدین میرزا پسر فروغ‌السلطنه (جیران) زن بسیار سوگلی خودش را در یکسالگی رئیس توپخانه مبارکه کرده بود. او هم نظرش از این انتصاب این بود که بودجه توپخانه مبارکه! خرج فروغ‌السلطنه و اعوان و انصار او شود. همیشه اگر خود شاه مرتکب اعمال خلاف رویه و قانون نشود زیردستانش هرگز جرأت ارتکاب بخلافکاری نخواهند شد چون شاه پول بگیر و سودجو است صدراعظمش هم پول بگیر و سود طلب میشود صدراعظم که چنین بود وزراء هم چنان خواهند بود و قس علی‌ذلك فعلل و تفعلل تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل... چه خوب فرموده است سعدی :

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی  
برآوردند غلامان او درخت از بیخ  
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد  
زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

خلاصه با توقیف کردن زن و خلع درجه کردن فرزندان او (محمد تقی خان سرتیپ و غیره) از مناصبی که داشتند. بالاخره نایب‌السلطنه سه هزار تومان برای خود و شاه گرفت و زن الله‌وردیخان را آزاد نمود. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه (خطی)



الله‌وردیخان امیر توپخانه

خود در این باب چنین مینویسد : « دوشنبه ۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۴ : الله‌وردیخان توپچی باشی چهارروز قبل فوت شد امارت توپخانه به فتحعلیخان بچه یکسال و نیمه نایب‌السلطنه داده شد با نیابت محمد صادق خان امین نظام معروف است که زن الله‌وردیخان را روز دوم شوهرش خانه نایب‌السلطنه بردند هفتاد هزار تومان از او خواسته بودند نداده بود مادر نایب‌السلطنه (منیره‌السلطنه) گفته بود پنج هزار تومان بده شاید بهمین بگذرد قبول نکرده بود خانه آمده سوم شوهر را بر گذار کرده مجدداً حسب الامر شاه او را خانه نایب‌السلطنه بردند حبس است و پول می‌خواهند تا بعد چه شود، و نیز می‌نویسد : « یکشنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۴ : امشب مسوده اخبار دربار روزنامه دولتی را که باید بنظر شاه برسانند بعد طبع نمایند بنظر مبارک رساندم از اعطای منصب امارت توپخانه به پسر یکسال و نیمه نایب‌السلطنه برآشتند که این‌ها چه است در روزنامه مینویسند فرنگی‌ها بما

چه میگویند که بچه دو ساله امیر توپخانه باشد. همچنین مینویسد: «چهارشنبه ۱۵ج ۱۳۰۴: زن اللهوردیخان که خانه نایب السلطنه حبس بود دیناری نداده است پسرهای او را از مناصبشان خلع نمودند سهام الدوله نوری<sup>۱</sup> که متمولترین امراء عسکریه است بعد از این تفصیل تمام مایملک خود را وقف کرد مردم از این کارها خیلی بدمیگویند». و نیز مینویسد: «جمادی الثانیه ۱۳۰۴: شنیدم کار ورثه اللهوردیخان بدادن سه هزار تومان بشاه و نایب السلطنه بخیر گذشت».

### الله وردی

الله وردی میرزا متولد ۱۲۱۶ ه. ق. پسر هفدهم فتحعلی شاه قاجار که چندی حاکم شاهرود و بسطام بود و بعد به تهران آمده اوقات خویش را در نزد پدر میگذرانید و یا با اصطلاح آن زمان ملتزم رکاب خاقانی بود. پس از جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه. ق.) و شکست ایران از روس که سرانجام منتهی به انعقاد معاهده منجوس ترکمانچای گردید (۱۲۴۳ ه. ق.) در خلال این احوال در سراسر ایران انقلابات و اغتشاشاتی روی داد و البته تحریکات خارجی نیز در کار بود و دخالت داشت. و از آن جمله در فارس بود که دامنه اغتشاشات و ناامنی بالا گرفت و نزدیک به دو سال مالیات دولت نیز معوق ماند و شایعاتی نیز راجع به سرکشی و عصیان حسینعلی میرزا فرمانفرما و سازش او با ایلات و غیره در افواه بود و مأمورین دولت که از تهران اعزام میشدند بآن حدود راه نمیدادند فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۵ ه. ق. مجبور شد که خود شخصاً با سپاه بزرگ و عده‌ای از شاهزادگان و حکام بدان صوب عزیمت نماید و قبلاً الله وردی میرزا را با عده‌ای از سربازان نوایی مازندرانی بسرکردگی عبدالمجیدخان نوایی<sup>۲</sup> برای انتظامات حدود شاه‌رضا (قمشه) و سمیرم فرستاد و پیش از ورود شاه باین حدود امنیت داده شد. و برای انتظامات قسمت‌های جنوبی ایران فتحعلی شاه دوباره در سال ۱۲۵۰ ه. ق. رهسپار اصفهان و فارس گردید لکن در این سال در اصفهان در گذشت. پس از درگذشت فتحعلی شاه با وجود اینکه شصت نفر از پسران او زنده بودند محمد میرزا نوه وی بموجب ماده هفتم عهدنامه ترکمانچای بتخت سلطنت جلوس کرده پادشاه شد. البته فرزندان فتحعلی شاه از این موضوع خیلی ناراضی بودند یکی از آنان نیز الله وردی میرزا بود. در همین سال شاهزاده علیخان ظل السلطان پسر دهم فتحعلی شاه و برادر تنی عباس میرزا نایب السلطنه که خود را در تهران در خطبه عادلشاه و در سکه علیشاه خواند و پادشاه شد الله وردی میرزا را از طرف خویش بحکومت قم فرستاد و پس از ورود محمد شاه به تهران (۱۹ شعبان ۱۲۵۰ ه. ق.) و مأمور شدن منوچهر خان معتمدالدوله بالشکری مجوز بفارس معتمدالدوله درحین عبور از قم الله وردی میرزا را دستگیر کرده او را تحت الحفظ به تهران فرستاد و برحسب امر دولت با برادر صلبیش کیومرث میرزا ایلیخانی ملقب به ابوالملوک در دربند شمیران ساکن شده و در آنجا تحت نظر قرار گرفتند. در ماه ربیع الاول ۱۲۵۱ ه. ق. که محمد شاه ۱۱ نفر از شاهزادگان فرزندان و فرزندانزادگان

۱ - محمد ابراهیم خان نوری سهام الدوله که بعداً در سال ۱۳۰۶ ه. ق. ملقب به نظام الدوله گردید.

۲ - عبدالمجید خان پدر حاج میرزا رضاقلی منشی الممالک نوایی است.

فتحعلی شاه را باردیبل فرستاد و در آنجا زندانی نمود الله وردی میرزا و کیومرث میرزا از این قضیه سخت هراسناک شده از ترس جان خود به طرف بغداد فرار کردند<sup>۱</sup> و پس از ورود الله وردی میرزا از بغداد باسلامبول رفت درمجلس سلطان محمود خان دویم یاریافت و سلطان او را مورد التفات خود قرارداد و پس از چندی از اسلامبول به بغداد بازگشته و درکمال رفاه و آسایش زندگانی میکرد. مادر الله وردی میرزا بنفشه بادی خانم زن چهل و سوم فتحعلیشاه و از آرامنه آذربایجان بوده و مادر کیومرث میرزا زن چهل و ششم فتحعلیشاه پریشاه خانم گرجی بوده که پس از رفتن به مکه ملقب بحاجی شاه شده. الله وردی میرزا از فرزندان بسیارخوش صورت و خوش شمایل بوده و طبع شعر نیز داشته و در اشعار خود بیضاء تخلص میکرده است.

### اللهیار

اللهیار خان آصف الدوله پسر بزرگ رکن الدوله میرزا محمد خان بیگلریکی دولو قاجار مشهور به تاج بخش میباشد. آصف الدوله از بزرگان و محترمین قاجاریه و برادرزن عباس میرزا نائب السلطنه و دایمی محمد شاه قاجار بوده و مدتی نیز خوانسالار فتحعلیشاه و همچنین داماد او بود<sup>۲</sup>. چون تراکمه در سال ۱۲۲۸ ه. ق. با یوسف خواجه کاشغری موافقت کرده و زحماتی برای دولت فراهم آورده بودند دولت در سال ۱۲۲۹ ه. ق. تصمیم قطعی به قلع و قمع آنان گرفت و اللهیار خان که در این هنگام سالار بار<sup>۳</sup> فتحعلیشاه بود با عده ای از سرکردگان از قبیل فرج الله خان افشار نسقچی باشی - یوسفخان سپهدار و غیره و جمعی از پیاده و سوار مأمور دشت گرگان شد تا کرمان در مقابل سپاه دولت تاب مقاومت نیاورده به بیابانها و جاهای صعب العبور فرار نمودند. در سال ۱۲۳۷ ه. ق. که میان ایران و عثمانی جنگ سختی رویداد فتحعلیشاه از تهران اللهیارخان را با ده هزار نفر سوار و پیاده برای یاری عباس میرزا نائب السلطنه به آذربایجان فرستاد. در سال ۱۲۴۰ ه. ق. که فتحعلی شاه به اصفهان وارد شد عبدالله خان امین الدوله را از صدارت و همچنین از حکومت اصفهان که برای او موروثی شده بود معزول نمود در این هنگام صدارت سهم آصف الدوله شد. صدارت آصف الدوله سه سال و اندی (از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۳ ه. ق.) طول کشید. و قبلاً در حکومت های گیلان و مازندران و استرآباد و بروجرد و خراسان املاک و اموال زیادی برای خود و کس و کارش فراهم آورده<sup>۴</sup> و در زمان حیات و قبل از طغیان و قیام پسرش حسنخان سالار از ملاکین و متمولین درجه یک ایران محسوب میشد لکن پس از شورش سالار و اعدام شدن او با پسر و برادرش تمام اموال و املاک این خانواده از طرف دولت مصادره و ضبط گردید. پس از مصادره املاک و اموال و حتی خانه های تهران او از طرف دولت وزیرمختار انگلیس<sup>۵</sup> در این خصوص من باب حمایت از آصف الدوله، شرح زیر را در جمادی الثانی ۱۲۶۶ ه. ق. رسماً به میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم مینویسد: «آنجناب استحضار دارند که دولت

۱ - رضا قلی خان هدایت در جلد اول مجمع الفصحاء صفحه ۱۹ راجع بفرار الله وردی میرزا مینویسد که از قم فرار کرده بعثت عالیات رفت. گفته ایشان درست نیست.

۲ - شوهر مریم خانم دختر پنجم فتحعلیشاه و خواهر محمد تقی میرزا حسام السلطنه

۳ - خوانسالار - ناظر. ۴ - طبق معمول مملکت.

۵ - سربوستن شل Sir Yustin Sheil

علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف‌الدوله را منظور دارند و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد و باعث این مراقبت دولت انگلیس هم این است که جناب معزی‌الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور میکرد. اکثر خالصجات سابق گیلان، بروجرد و قسمتی از خالصجات استرآباد - مازندران - خراسان و سایر جاهائیکه الله یار خان آصف‌الدوله در آن جاها بحکومت رفته بود از املاک او بوده است. آصف‌الدوله مردی بوده خودخواه و خیلی جاه‌طلب و بمقامی که داشته هیچوقت از آن راضی نبوده است و همیشه طالب مقامات بالاتری مثلاً صدارت و بعد سلطنت بوده و در مخیله خود چنین افکاری را میپرورانده است و اگر هم به پادشاهی تمام ایران نائل نمیشده اقلاً بسطنت خراسان و افغانستان بوسیله خودی و بیگانه تمایل زیادی نشان میداده است. معروف است که آصف‌الدوله به طمع سلطنت خراسان و افغانستان با انگلیسها در پنهانی سازش داشته و چون جنگهای اول و دوم روس و ایران برای تضعیف ایران و به تحریک انگلیسها بوده آصف‌الدوله هم در این میانه آلت دست آنان بوده است در جنگ دوم (۱۲۴۳ - ۱۲۴۱ ه. ق.) آصف‌الدوله برای جنگ با روسها جلو افتاده از علماء اعم مربوط و یا غیرمربوط با سیاست خارجی فتوی میگرفت و مردم را وادار بجنگ مینموده و با اینکه هنوز جنگی بین دولتین روی نداده و هر دو دولت بایکدیگر در حال صلح و صفا بودند و عباس میرزا هم با آمدن او به جبهه جنگ و دخالتش در این قبیل امور مخالف بود معذک به فرمان فتحعلیشاه بیست هزار سپاهی و یکصد و ده عراده توپ با او سپرده شد و هنوز صلح بهم نخورده بود که مشارالیه بدون اجازه عباس میرزا فرمانده کل قوی از رودارس عبور کرده بطرف گنجه و رود زگم رفت و نظر فتحعلی‌شاه این بود که پس از فتح قراباغ - گنجه و غیره به تسخیر گرجستان پردازند! آصف‌الدوله در جنگهای روس و ایران یکی از سرکردگان و فرماندهان سپاه بود و چندان هم هنرنمایی قابل ذکری از او دیده نشد بلکه برعکس از خود نمایش‌هایی داد که بهیچوجه شایسته و در خورشان یک فرمانده نظامی نبود و نخستین کسیکه از جلوی قشون روس فرار کرد و بحوالی تبریز رسید او بود میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی موضوع فرار او را تعریضاً در قصیده‌ای چنین بیان کرده است :

بگریز بهنگام که هنگام گریز است	رودر پی جان باش که جان سخت عزیز است
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد	حق نمک شاه و ولیعهد گریز است
آن صلح بهم برزن و از جنگ بدر زن	نه مرد نبرد است زنی قعبه و هیز است
گوید که غلام در شاهنشهم اما	بالله نه غلام است اگر هست کنیز است
برگشته بصد خواری و بیماری و اینک	باز از پی اخذ و طمع دانگ و قفیز است
حاشا که توان آهن و پولاد بریدن	بادشنه چو بین که نه تند است و نه تیز است

هنگامیکه عباس میرزا نایب‌السلطنه فرمانده کل قوی در جبهه جنگ با روسها مشغول به نبرد بود و فتحعلیشاه نیز از آذربایجان به تهران بازگشت در حین عزیمت آصف‌الدوله را با یک لشکر ۶ هزار نفری بحکومت آذربایجان تعیین نمود و چون مردم از حکومت وی

چندان رضایتی نداشتند از این جهت پس از شکست‌های پی در پی ایران از روس ناراضی‌ها و طرفداران روسیه (روسوفیل‌ها) به سرکردگی میرفتح پسر آقا میرزا یوسف آقای مجتهد در تبریز که پنهانی با روس‌ها مربوط شده و سازش کرده بود شورش کرده و بر علیه دولتیان قیام نمودند آصف‌الدوله که چنین هیجان و انقلابی از مردم مشاهده کرد بدون اندک مقاومتی خود را در خانه یکی از رعایا پنهان کرده سرانجام دستگیر و تحویل روس‌ها داده شد و تبریز بتصرف روس‌ها درآمد. لرد کرزن در صفحه ۵۲۰ جلد اول کتاب (ایران و موضوع ایران) تألیف خود در این باب اشاره کرده و میگوید: «۱۸۲۷ میلادی روس‌ها به شهر تبریز حمله کردند مردمان تبریز که از حاکم رنجیده خاطر بودند وی را کت بسته بروس‌ها تسلیم نمودند و قشون امپراطوری بدون کوچکترین مقاومتی شهر را گشود ولی دربار پطرزبورگ تصرف و تسخیر آن شهر را با مقاومت و خونریزیهای بسیار شرح داد و با آنکه شهر هشت دروازه بیش نداشت بدستور پاسکیویچ سردار امپراطور پانزده کلید آهنین ساخته به مسکو فرستادند که نشانه از پانزده دروازه شهر و تصرف هر دروازه با زحمات زیاد سردار فاتح بوده باشد». آصف‌الدوله زمانی چند درحسب ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس بود. روس‌ها پس از زندانی کردن او را برای مذاکره از تبریز به ده خوارقان که عباس میرزا نایب‌السلطنه و ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس در آنجا بودند آوردند. و سپس در مجلس صلح قریه ترکمن‌چای برای بستن معاهده یکی از نمایندگان بود. و پس از مصالحه و بستن معاهده آزاد شد و به تهران آمد. در موضوع قتل‌گری بویدو وزیر مختار جوان بی‌سیاست و بی‌تجربه و مغرور روس میگویند که آصف‌الدوله در این کار دست داشته و به تحریک و اغوای او میرزا مسیح استرآبادی مجتهد مسلم تهران حکم با سرداد زنان مسلمه که سفیر روس بزور آنها را بموجب ماده ۱۳ پیمان ترکمان‌چای بعنوان اینکه از اهالی ممالک مفتوحه و متصرفه روس میباشند به سفارت روس برده بود داد. مأمورین روس چون هیجان مردم و کشته شدن نفر ایرانی را مشاهده نمودند یعقوب خواجه و زنان حرمسرای آصف‌الدوله را از سفارت بیرون کرده بایرانیان تحویل دادند اما چون باز تحریکات در بین بود غائله بهمین جا ختم نشد و مردم بیشتر بر هیجان و جسارت خود افزودند تا اینکه پس از هشتاد و اندی کشته دادن سفیر را با تمام کارمندان سفارت روس که بالغ بر ۳۸ نفر میشدند همگی را به استثنای یک نفر کشتند. بسیاری از مطلعین و واقفین به سیاست عقیده دارند که چون در این موقع دولت روس با دولت عثمانی که از طرف انگلستان حمایت میشده داخل در جنگ بود برای اینکه یک جبهه جنگ دیگری ایجاد گردد و از فشار به دولت عثمانی کاسته شود در این پیش‌آمد دست انگلیس‌ها کاملاً داخل بوده و بدست آصف‌الدوله و میرزا مسیح‌کار صورت گرفته است لکن روس‌ها در این وقت به‌کنه قضایا پی برده و از دسیسه و تحریکات خارجی واقف گردیدند و برخلاف رویه همیشگی شان عاقلانه و با سیاست نسبت بایران رفتار کردند و در این باب گذشت‌هایی از خود ابراز داشتند. آصف‌الدوله در سال ۱۲۴۳ ه. ق. پس از خاتمه جنگ روس و ایران از صدارت

ممزول و دوباره عبدالله خان امین الدوله صدراعظم شد و پس از گذشت مدت کمی دوباره آصف الدوله بشل سابق خود سالاربار (خوانسالار - ناظر) برقرار گردید. در ناسخ التواریخ در جلد قاجاریه صفحه ۲۱۸ در این خصوص چنین نوشته شده است: «در سال ۱۲۴۳ ه. ق. چون الله یار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزات با روسیه مسامحتی کرده بود و پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بارباش (وزیر دربار و حاجب الدوله) و دیگر بارکار صدارت را به عبدالله خان امین الدوله تفویض فرمود». در جلد سوم صفحه ۱۴۴ منظم ناصری چنین نوشته شده: «هم درین سال ۱۲۴۳ ه. ق. عبدالله خان امین الدوله را از اصفهان طلبیده صدارت دادند و الله یار خان آصف الدوله برسم سابق سالاربارا شده». آصف الدوله پس از بازگشت به تهران بواسطه خیانتهائی که مرتکب شده بود فتحعلی شاه دستور داد که او را تنبیه نمایند. جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا نائب السلطنه در صفحه ۱۱۹ کتاب تاریخ تألیف خود مجازات او را چنین شرح میدهد: «مجلس محاکمه برای امر الله یار خان آصف الدوله منعقد شد و گفتگوی تقصیر و تهاونی که در نگهداری تبریز از او واقع شده بود بمیان آمد و پس از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور نائب السلطنه، آصف الدوله را بمیدان دربخانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده و چوب یاسا بر پای او زدند تا منبهد خدمتکاران بزرگ این جور تهاون را در امور دولتی سست نشمارند». در سال ۱۲۵۰ ه. ق. که فتحعلی شاه به اصفهان وارد شد آصف الدوله نیز به همراه وی بود در این ایام چون بختیاریها بنای سرکشی را گذاشته بودند سلطان محمد میرزا سیف الدوله حاکم اصفهان با عده ای سپاهی به سرداری آصف الدوله جهت سرکوبی بختیاریها مأمور شدند آصف الدوله در همین سال پس از درگذشت فتحعلی شاه اوضاع ایران را با بودن شصت فرزند ذکور فتحعلی شاه و ولیعهدی نوه جوان بنظرش خیلی مبهم آمد و با حال تردید و دورویی بمنوان بی طرف در قم ماند و نظرش از این کار این بود که هر کدام از پسرهای فتحعلی شاه غلبه و فتح کرد و شاه شد بطرف او گراید و اگر فتح با محمد شاه نوه فتحعلی شاه شد با او به پیوندند پس از اینکه دید از تبریز تا قزوین با مساعی قائم مقام رادع و مانعی در جلو محمد شاه پیش نیامد و همه جا فاتح بود و بخوبی به سمت تهران جلو می آید باین جهات از قم باتفاق میرزا محمد تقی علی آبادی صاحب دیوان حرکت کرده به قزوین آمد و محمد شاه را بسلطنت تهنیت گفت. محمد شاه پس از ورود خود بتهران و جلوس براریکه سلطنت بسیاری از حکام را بانظر قائم مقام تنبیر داد اشخاصیکه مورد اطمینان او بودند بجای آنان فرستاد. الله یار خان آصف الدوله چون دائمی شاه بود و در زمان فتحعلی شاه یکبار بصدارت رسیده بود متوقع چنان بود که محمد شاه هم او را صدر اعظم خود نماید باین جهت در این باره خیلی سعی و کوشش بعمل آورد ولی میرزا ابوالقاسم قائم مقام عملیات و اقدامات او را در این باب بکلی خنثی نمود سرانجام برای اینکه از مرکز دور باشد شاه



او را بجای قهرمان میرزا عم خود به حکومت خراسان تعیین و با پسرش حسنخان سالار خراسان فرستاده شدند. آصفالدوله به کمک خودی و بیگانه با اینکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام با رفتنش بخراسان مخالف بود معذک در سال ۱۲۵۰ ه. ق. والی خراسان شد و حکومت خود را در آنجا طوری ترتیب داد که خراسان را بتواند برای خود و اعقابش حکومت مستقلی تشکیل دهد. نقشه انگلیسها مدتها این بود که ایران به حکومتهای مستقل مجزی از هم بطوریکه حکومت افغانستان را ترتیب داده بودند تشکیل شود و بیشتر نظرشان بخراسان وفارس بود و برای اینکار بهترین عامل را برای اجراء نظریات خود در خراسان آصفالدوله را که جامع جمیع جهات بود انتخاب کردند. پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی (۱۲۵۱ ه. ق.) آصفالدوله انتظار داشت که محمد شاه خواهرزاده اش او را برای تصدی مقام سدارت احسنار کند و همینطور در حال انتظار بود و چون دید که از ناحیه شاه خبری نشد بدون اجازه باعجله از مشهد حرکت کرده به تهران وارد شد ولی محمد شاه قبلاً تصمیم گرفته بود که حاج میرزا آقاسی ابروآنی مرشد خود را صدر اعظم کند و این تصمیم هم عملی شده بود و حتی از آصفالدوله سخت بازخواست شد که چرا بدون کسب اجازه به تهران حرکت کرده و خراسان را بدون سرپرست گذاشته است و با تهدید بوی امر شد که فوراً بمحل حکمرانی خود برگردد. آصفالدوله چون چنین دید باو بسیار برخورد زیرا خود را بمراتب برتر از دیگران فرض میکرد مخصوصاً اطاعت از حاج میرزا آقاسی را مخالف شئونات خود دانست بنا بر این کار ایالت خراسان را به حسنخان سالار پسر خود وا گذاشت و خود از ایران خارج شده به زیارت مکه رفت. وزیر مختار انگلستان (سریوستن شل Sir Yustin Shell) ضمن گزارشی که به لندن فرستاده است چنین مینویسد: «آصفالدوله خود و تمام افراد خانواده اش همیشه کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند منتظر فرصتم که در يك ملاقات خصوصی شاه را وادار کنم باو مقام وزارت اعطاء نمایم، نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس ج ۱۳۹ - ۶۰ نامه ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۶۴ ه. ق.) نامبرده از سال ۱۲۵۰ ه. ق. تا سال ۱۲۶۳ ه. ق. حاکم خراسان بود و در این سال حکومت را به پسر ارشد خود حسنخان معروف به سالار<sup>۲</sup> وا گذار کرده و خود پس از آمدن به تهران عازم مکه شد. و پیش از رفتن بمکه برای اینکه تمام امور خراسان در دست پسران او باشد فرامینی از محمد شاه بعنوان آنان صادر کرد حسنخان سالار را متولی باشی آستان قدس رضوی و میرزا محمد خان پسر دیگر خود را در غیاب خویش نایب الحکومه خراسان نمود. حسنخان سالار پس از عزیمت آصفالدوله از اوضاع درهم و برهم ایران در اواخر سلطنت محمد شاه و سدارت حاج میرزا آقاسی سوء استفاده کرده طبق دستور پدرش و بیگانگان سر به شورش و خودسری گذاشت و مدت چهار سال باعث زحمت و گرفتاری زیاد حکومت مرکزی ایران را فراهم آورد لکن اراده آهنین میرزا تقی خان امیر کبیر او را از میان برد و معدومش کرد.

۱ - مراد از مقام وزارت سدارت است.

۲ - سالار مخفف خوانسالار و سالاربار است.

## الله یار

الله یار خان<sup>۱</sup> قلیچی یا قلیچه<sup>۲</sup> از امرای و بزرگان خراسان بوده در سال ۱۲۱۰ ه. ق. که آغا محمد خان قاجار برای ضمیمه کردن خراسان بسایر قسمتهای ایران به خراسان رفت و شاهرخشاہ افشار کور را که چندان اقتداری از خود در آن حدود و سامان نداشت از سلطنت خلع کرده با کوچ و بنه بمازندران فرستاد<sup>۳</sup> و الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار از آغا محمد خان اطاعت نموده و به نزد او آمد و مورد لطف او واقع شد لکن پس از کشته شدن آغا محمد خان (۱۲۱۱ ه. ق.) بجانشین وی (فتحعلی شاه) چندان اعتناء و انقیادی نداشت و چندین جنگ با دولت نمود و در این جنگها خسارات فراوانی به اهالی سبزوار وارد آمد. در سال ۱۲۱۵ ه. ق. با اینکه بشفاعت شاه زمان پادشاه افغانستان تمهد کرده بود که پس از رفع محاصره سبزوار خود برای اظهار اطاعت و انقیاد بدر بار حاضر خواهد شد دولت دست از محاصره کشید و منتظر آمدن او شد لکن او از آمدن جدا استنکاف ورزید فتحعلیشاه دوباره در این سال ابراهیم خان قویونلو (ظهیرالدوله) را با بیست هزار نفر وعده ای از سرکردگان لشکری خود از قبیل پیرقلیخان شامبیاتی - ابراهیم خان دولو و حسینخان قاجار قزوینی را به محاصره سبزوار و دفع الله یار خان قلیچه فرستاد. الله یار خان پس از کشته شدن قلیچ آقا برادرش در جنگ با ترکمنان در سال ۱۲۱۶ ه. ق. از قدرت و اقتدار او خیلی کاسته شد و سرانجام در این سال مجبور گردید که به عباس میرزا نائب السلطنه متوسل شده تا بتوسط او مورد عفو و بخشایش قرار گیرد و همین کار را هم کرد و بعد فتحعلیشاه دختر او را برای خود خواستگاری نمود و برای انجام این کار میرزا اسدالله مستوفی نوری پدر میرزا آقا خان اعتمادالدوله را روانه سبزوار نمود و او این کار را صورت داد و دختر او را که طرلان خانم زن چهاردهم فتحعلیشاه است بحباله نکاح او در آورد و پس از این وصلت موافقتی کامل بین شاه و الله یار خان ایجاد گردید و دیگر از اطاعت شاه خارج نشد و پس از کسب اطمینان با اهل و عیال و بستگان خود پنهان آمد و مورد عفو و نوازش قرار گرفت و فتحعلیشاه قریه اشتهارد قزوین را که سابقاً نیز مسکن طائفه قلیچی بود برای سکونت وی با او گذار نمود و میرزا محمد خان قیاقلوی قاجار بجای وی بحکومت سبزوار تعیین شد.

## امام قلی

امام قلی قرقلوی افشار پدر نادرشاه دارای دو پسر بوده نادر قلی و ابراهیم. نادر قلی بعدها نادرشاه و قهرمان و فاتح آسیای میانه - خاور نزدیک و هندوستان گردید. ابراهیم هم از طرف برادر ملقب به ظهیرالدوله و در سال ۱۱۴۸ ه. ق.

- 
- ۱ - سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم صفحه ۱۱۹ و ۱۲۴ تاریخ ایران تألیف خود نام این شخص را علی یار خان نوشته و اشتباه است .
  - ۲ - قلیچی یا قلیچه شعبه ای از اویماق تفتمش است که از بزرگترین قبائل دشت فیچاق Ouralo - Altaïque بوده است .
  - ۳ - شاهرخشاہ بمازندران نرسید و بواسطه شکنجه ها و آزار وحشیانه ای که از طرف آغا محمد خان به او وارد آمده بود در میان راه در دامنان درگذشت و معلوم نیست که در کجا مدفون است .

والی آذربایجان و قفقاز شد و در سال ۱۱۵۲ ه. ق. پس از پنج سال حکومت در جنگی که بالزگی‌های داغستان نمود کشته شد. در باب شغل امامقلی روایات مختلف است مورخین ایرانی پیمه او را پوستین دوز نوشته‌اند لکن اروپائیان از آن جمله بازن<sup>۱</sup> طبیب مخصوص نادرشاه مینویسد: «شتردار برای حمل و نقل مال التجاره که ضمناً اداره کاروانیان را نیز بعهده میداشته است».

**امامقلی میرزا سومین پسر نادرشاه از زن دوم او دختر یا باعلی بیگ کوسه احمدلوا فشار حاکم ایوب ورد که بارضامقلی میرزا هم برادر وهم پسر خاله میشده است در سال ۱۱۵۵ ه. ق. که نادرشاه از داغستان بخاک ارمنستان وارد شد درنواحی و اطراف گویگل یا گوگچه (دریاچه کبود) قریب به چهارماه اقامت نمود و دراینجا جشن عروسی مفصلی برای فرزندان خود از آنجمله امامقلی میرزا باشد گرفت پربازن طبیب مخصوص نادرشاه درنامه‌های خود به پرروژه امامقلی میرزا را ایمان قلی میرزا نوشته و این خود اشتباه است و بجای گویگل یا گوگچه گویچای (رود کبود) نوشته است و ظاهراً گویچای نیز باید اشتباه باشد. درموقع کشته شدن پدرش نادرشاه با سایر شاهزادگان نادری درکلات اقامت داشت پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ه. ق. علی قلی خان برادرزاده وی<sup>۲</sup> که درهرات بود فوراً بمشهدآمده و بمحض ورود سهراب گرجی غلام خود را که شخص خونخوار و طرف الطمینان وی بود با عده‌ای بختیاری و جمعی دیگر مأمور تسخیر کلات و کشتن تمام اولاد و احتفاد نادرشاه نمود. امامقلی میرزا بمحض اطلاع از قضیه باتفاق نصرالله میرزا برادر اعیانی و شاهرخ میرزا برادرزاده خود هر یک براسبی نشسته به سمت مرو فرار کردند دوست محمد چهچی که قوشچی نصرالله میرزا بود باجمعی بتعاقب ایشان پرداخته در سه فرسخی کلات امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را دستگیر و بکلات آورد و نصرالله میرزا فرار کرد و پس از آنکه او نیز بوسیله قراولان مروی درحوالی مرو دستگیر و بکلات آورده شد سهراب هر سه نفر را تحت الحفظ نزد علیقلی خان بمشهد فرستاد او هم دو نفر برادر را کشته و شاهرخ میرزا را در ارك پنهان نمود و شهرت داد که او را هم کشته است. هنگامی که امامقلی میرزا کشته شد سنش در حدود ۱۸ سال بود. سهراب خون آشام پس از گرفتن کلات و تصاحب جواهرات و نفایس و نقدینه نادر شاه تمام شاهزادگان را اعم از خرد و کلان کشت حتی بر کودکان شیرخوار و متولدین چند روزه نیز ابقاء ننمود.**

**امامقلی میرزای عمادالدوله پسر ششم محمد علی میرزای دولت شاه پسر اکبر فتحعلی شاه در حدود سال ۱۲۳۰ ه. ق. متولد شده و در نیمه رجب ۱۲۹۲ ه. ق. بدرود زندگی گفت. در سال ۱۲۶۸ ه. ق. بحکومت کرمانشاه منصوب و در سال ۱۲۶۹ ه. ق. ملقب به عمادالدوله شد. در سال ۱۲۷۵ ه. ق. که خانلر میرزا احتشام الدوله عموزاده او از حکومت لرستان معزول و بحکومت اصفهان منصوب شد حکومت لرستان بمبمه حکومت کرمانشاه شده بعهده عمادالدوله واگذار گردید و در ذیحجه ۱۲۷۵ ه. ق. که حاج علیخان حاجب الدوله مورد عفو ناصرالدینشاه واقع و ملقب به ضیاءالملک**

شد بحکومت خوزستان منصوب و بعد در سال ۱۲۷۶ ه. ق. حکومت لرستان نیز ضمیمه خوزستان شده بعهد وی واگذار گردید سپس در اواخر سال ۱۲۷۷ ه. ق. فرهاد میرزا معتمد



امامقلی میرزا عمادالدوله

الدوله بجای ضیاء الملک بحکومت هر دو محل فرستاده شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۰ ه. ق. بطول انجامید در این سال معتمدالدوله معزول و حکومت لرستان دوباره ضمیمه حکومت کرمانشاهان و نهاده شده به عمادالدوله واگذار گردید.

در سال ۱۲۹۰

ه. ق. در سفر اول ناصرالدینشاه باروپا از ملتزمین رکاب شاه بود.



ناصرالدینشاه در همین سال که از سفر اروپا بازگشت به محض ورود بمرز ایران بواسطه پیش آمدهائی که در تهران روی داده بود حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله را از صدارت معزول و او را در رشت متوقف نمود و پس از ورود به تهران تشکیلات تازه ای (باز هم موقتی و روی هوی و هوس شاهانه) به هیأت دولت خود داد عده ای از وزراء را عزل و عده دیگر را نصب نمود از آن جمله عمادالدوله را برای اولین بار داخل در هیأت دولت کرده او را بجای محمدقلی خان قاجار دولو آصف الدوله بوزارت دادگستری برگزید و تا اوائل سال ۱۲۹۱ ه. ق. در سمت مزبور باقی بود در این سال بجای طهماسب میرزا مؤیدالدوله برادر مہتر خود بسمت حکومت کرمانشاه و کردستان منصوب و روانه گردید در این سمت خودش

در کرمانشاه اقامت داشت و بدیع الملک میرزا از راست بچپ: علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، امامقلی میرزا عمادالدوله، سلطاننمراد میرزا احسام السلطنه پسر خود را که در این سال ملقب بحشمت السلطنه

شده بود از جانب خویش بحکومت کردستان فرستاد. در سال ۱۲۹۲ ه. ق. که امامقلی میرزا عمادالدوله در گذشت حشمت السلطنه با دادن پیشکشی بجای پدر خود بحکومت کردستان و کرمانشاه منصوب گردید.

امام ویردی میرزا ملقب به ایلخانی پسر دوازدهم فتحعلی شاه و برادر تنی علینقی میرزا رکنالدوله که از سال ۱۲۲۲ ه. ق. تا سال فوت

### امام ویردی



امام ویردی میرزای ایلخانی

پدرش ( ۱۲۵۰ ه. ق. ) باستثنای مدت کمی همیشه سرکشیکچی باشی بود و در سال ۱۲۲۲ ه. ق. ملقب به ایلخانی و سرکشیکچی باشی پدر خود فتحعلی شاه شد. در سال ۱۲۳۸ ه. ق. که علی نقی میرزا حاکم قزوین برادر اعیانیش ملقب به حجة السلطان شده و بجای حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان شد امام ویردی میرزا به حکومت قزوین منصوب گردید و شغل کشیکچی باشی گری به میرزا اسدالله نوری<sup>۱</sup> که لشکر نویس باشی بود واگذار شد و میرزا هدایت الله برادرش<sup>۲</sup> به نیابت او برقرار گشت. علی نقی میرزا حجة السلطان پس از اینکه در سال ۱۲۳۹ ه. ق. از مشهد به تهران آمده و از حکومت خراسان استعفاء داد شاه او را در این سال ملقب به رکنالدوله کرده دوباره بحکومت قزوین منصوب و روانه نمود و امام ویردی میرزا نیز دوباره بشغل سابق خود برگشت. پس از درگذشت فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ه. ق. علیخان یا علیشاه ظل السلطان که در تهران بود به تحریک میرزا

۱- گارد مخصوص شاه را سوارکشیک خانه و رئیس کل سواران کشیک خانه را سرکشیکچی باشی میگفتند. سرکشیکچی باشی گری در زمان سلاطین قاجاریه یکی از مشاغل مهم درباری بود. سواران کشیک خانه را غلام کشیک خانه هم مینامیدند و بر رئیس آنها که بعد از سرکشیکچی باشی شخص اول کشیک خانه و درحقیقت معاون سرکشیکچی باشی بود قوللر آقاسی باشی ( رئیس غلامان ) میگفتند سرکشیکچی باشی ( رئیس سواران گارد مخصوص شاه ) درمواقع سواری شاه باید ملتزم رکاب و سواران یا غلامان او در جلو و عقب اسب - تخت روان و یا کالسکه شاه باشند در مسافرت های شاه حفظ اردوی سلطنتی همیشه با این سواران بود و سرکشیکچی باشی در مسافرت ها همه اوقات نزدیک سرایرده شاه و عده او همیشه در دسترس او بودند تا اگر پیش آمدی بشود برای حفظ جان شاه حاضر باشند.

۲- پدر میرزا آقاخان صدر اعظم.

۳- پدر میرزا صادق قائم مقام امینالدوله.

ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و علی نقی میرزا خود را شاه خوانده و به تخت سلطنت جلوس نمود و پس از این عمل رکن الدوله داوطلب شد که به آذربایجان رفته با محمد شاه در باب سلطنت گفتگو و مذاکره کند و برادر خود امام ویردی میرزا را نیز فرمانده



امام ویردی میرزا

قوی کرده برای جلو گیری از پیشرفت محمد شاه بسوی تهران با پانزده هزار سوار و پیاده و توپخانه بجلو او فرستاد. هنگامیکه محمد شاه با اردوی خود به زنجان رسید فضلعلیخان قره باغی را بنا بصلاح و سوابد دید قائم مقام با دو هزار سوار و پانصد غلام خاصه (گارد مخصوص) و پنج عراده توپ از زنجان بطور مقدمه الجیش بجلو امام ویردی میرزا روانه نمود طرفین در سیاه دهن (تا کستان کنونی) بهم رسیده و جنگ از دو طرف در گرفت با اینکه نفرات لشکری امام ویردی میرزا چند مقابل اردوی فضلعلی خان بود با وجود این مقهور گردیدند و پس از این شکست سران سپاه همه از وی روگردان شده و باردوی شاهی پیوستند و خود امام ویردی میرزا فرمانده کل قوی نیز که وضعیت را چنین دید او هم به نزد شاه آمده ملتزم خدمت گردید و با محمد شاه به تهران آمد. پس از اینکه محمد شاه صدراعظم خود میرزا ابوالقاسم قائم

مقام آن مرد نامی را در سلخ صفر ۱۲۵۱ ه. ق. کشت چهار روز بعد (۴ ربیع الاول) امام ویردی میرزا را با ده نفر دیگر از شاهزادگان که در تهران بودند گرفته تحت الحفظ از تهران بقلعه اردبیل تبعید نمود. شاهزادگان مذکور تا سال ۱۲۵۳ ه. ق. در قلعه اردبیل زندانی بودند تا اینکه در این سال امام ویردی میرزا به اتفاق علینقی میرزا رکن الدوله و علیشاه ظل السلطان و نصرالله میرزا برادرزاده خود بوسیله نقبی که به بیرون قلعه زده شده بود بروسیه فرار کردند و چون در آن وقت دولت روس با محمد شاه روابط حسنه داشت با آنان چندان همراهی ننمود بلکه نسبت بآنان بی اعتنائی هم کرد از این جهت آنها مجبور شدند که از آنجا به بغداد رفته در آن شهر مقیم و موظف دولت عثمانی شوند و سایر شاهزادگان پس از این قضیه از اردبیل به تبریز انتقال داده شدند و سخت زیر نظر قرار گرفتند.

۱- بازده نفر شاهزاده زندانی در اردبیل عبارت بودند از: حسنعلی میرزا شجاع السلطنه نابینا، محمد تقی میرزا حسام السلطنه، علیشاه ظل السلطان، علینقی میرزا رکن الدوله، امام ویردی میرزا سرکشیکچی باشی، شیخعلی میرزا شیخ الملوك، اسمعیل میرزا، محمود میرزا (پسران فتحعلی شاه) محمد حسین میرزا حشمت الدوله، بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار و نصرالله میرزا (نوه های فتحعلی شاه).

**امان‌الله** میرزا معروف به آقا لی لی پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه که بیشتر عمر خود را در نجف بعنوان متولی مقبره آغامحمد خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه گذرانیده در سال ۱۳۰۱ ه. ق. به تهران آمد و دو سال بعد یعنی در ۱۳۰۳ ه. ق. درگذشت.

**امان‌الله** امان‌الله خان از بزرگان و رؤسای طائفه افشار خمه و در اوائل سلطنت فتحعلیشاه مدتی نیز حاکم خمه (زنجان) بود. دولت ایران در سال ۱۲۲۱ ه. ق. او را به‌مراه اسمعیل خان سردار دامغانی پیش از اینکه ابراهیم خلیل خان جوانشیر در شوشی کشته شود برای یاری او فرستاد لکن موفقیتی برای آنان حاصل نگردید و پیش از رسیدن به شوشی روسها ابراهیم خلیل خان را با ۳۱ نفر زن و بچه و بستگان او کشته بودند و بعد دولت این دو سردار و سرکرده را برای سرکوبی و دفع مصطفی خان حاکم شیروان که باروسها بر علیه ایران سازش کرده بود و همچنین کوچانیدن ایلات آنحدود به نواحی قراجه داغ (ارسباران) و مغان مأمور نمود.

**امان‌الله** امان‌الله میرزا ضیاءالدوله پسر جها نگیر میرزا پسر سیف‌الله میرزا پسر چهل و دوم فتحعلی شاه قاجار که در سال ۱۲۸۶ ه. ق. زاده شد



امان‌الله میرزا ضیاءالدوله

پس از اتمام تحصیلات کلاس پیاده نظام دارالفنون برتبه افسری در بریکاد قزاق که تحت سرپرستی افسران روسی اداره می شد وارد خدمت گردید و ضمناً در سالهای ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ ه. ق. در اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی مترجم روسی بود و تا اوائل مشروطیت از افسران عالی مقام بریکاد مزبور محسوب میگردد و بعد معاون لیاخوف شد<sup>۱</sup> و در سال ۱۳۲۴ ه. ق. از کار قزاقخانه کناره کرد و یا او را برکنار کردند و چون مجلس اول خودش حق انتخاب نماینده داشت از این جهت او را بسمت نمایندگی انتخاب نمود<sup>۲</sup> و در سال ۱۳۲۵ ه. ق. میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم نخست وزیر شد و میرزا حسن مستوفی الممالک برای اولین بار وزیر و در کابینه اتابک به وزارت جنگ معرفی شد امان‌الله میرزا را مستوفی الممالک بمناسباتی بمعاونت خود برگزید. در سال ۱۲۳۷ ه. ق. بریاست قشون آذربایجان

۱ - لیاخوف از اوائل سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ ه. ق. فرمانده بریکاد قزاق بود.

۲ - مجلس اول از تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ه. ق. تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه. ق.



امیر الله میرزا



امیر الله خان اردلان

برگزیده شد. در سال ۱۳۲۹ هـ. ق. پس از استعفای مخبر السلطنه از ایالت آذربایجان وی در همین سال نایب‌الایاله (کفیل استانداری) و بلقب ضیاءالدوله ملقب گردید. در تاریخ محرم سال ۱۳۳۰ هـ. ق. که روسها تبریز را اشغال و بنا بر سیاست خرکی خود در روز عاشورا حاج میرزا علی آقا ثقة الاسلام مجتهد و ۷ نفر دیگر از معاریف مشروطه خواهان تبریز را بدار زده و صمد خان شجاع الدوله را والی کردند امان الله میرزا از ترس دستگیری و کشته شدن به قنسولگری انگلستان پناهنده شد. انگلیسها در این ایام بواسطه قرارداد ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ هـ. ق.) که ایران را میان خود و روسها بمناطق نفوذ تقسیم کرده بودند و بازیهای مشروطیت و چیزهای دیگر نیز برای همین موضوع بود که روسها را راضی به قرارداد نمایند کاملاً با روسها و عملیات آنان در ایران موافق بودند قنسولگری با ضرب الاجل ده روزه پناهندگی او را پذیرفت و وزارت خارجه ایران برای تأمین و آزادی وی با وزارت خارجه روس وارد مذاکره گردید مقارن انقضای مهلت ده روزه اجازه آزادی امان الله میرزا میرسد لکن پیش از رسیدن ابلاغ و اطلاع به تبریز شاهزاده انتحار میکند و در سید حمزه تبریز بخاک سپرده میشود. اسامی هشت نفریکه روسها در روز عاشورا سال ۱۳۳۰ هـ. ق. بدار زدند از این قرار است: حاج میرزا علی آقا ثقة الاسلام - شیخ سلیم - ابوالقاسم ضیاء العلماء - میرزا صادق خان صادق الملک - آقا محمد قفقاییچی - آقا محمد علیخان - حاجی خان و حسن فرزندان کربلائی مسیو.

امان الله خان پسر خسرو  
خان از طائفه اردلان که

امان الله

از سال ۱۲۱۴ تا سال ۱۲۴۰ هـ. ق. والی کردستان بود نامبرده از ولات بسیار مقتدر کردستان بوده و قسمت اعظم عمران و آبادی شهر سنندج بتوسط وی انجام گرفته است. در





که در عصر طهماسب قلیخان (نادرشاه) فرماندهی لشکر را داشت چنان عنوان و شهرتی کسب کرده بود که یکی از قابلترین و رشیدترین سرداران او بشمار میرفت چون خود را بر سر سپاهی عظیم میدید چنان می پنداشت که يك شاهزاده جوان و بی تجربه که غلبه یافتن بر برادرش را مدیون او است نمیتواند او را بزیر فرمان خود در آورد ابراهیم شاه از تهدید و شهرت دشمن خود اندیشه نکرد و بیچاره نشد نخست از وفاداری سر بازان خود اطمینان حاصل کرد آنگاه طریقه متزلزل کردن سر بازان مدعی را دریافت همینکه تدبیرهای لازم اتخاذ گردید عزیمت نمود و در نزدیکی تبریز بملاقات سرکشان شتافت امیر اصلانخان را نیز همان تقدیر بود که عادلشاه بدیخت . پس از چند زد و خورد مختصر و سبک سر بازان او را ترك کردند دیگر تهور و شجاعت و مردانگی او را فایده ای نبخشید ناچار فرار اختیار کرد و یکی از دوستان خود پناه برد اما دوست او نیز از ترس آنکه مبادا همدست او بشمار رود شبانه صاحب منصبان پادشاه را آگاه گردانید هنوز صبح نشده بود که سپاهیان رسیدند و او را گرفتار کردند و به همراه برادر و پسرش به تبریز بردند پادشاه پس از خاتمه جنگ بدان شهر داخل شده بود چون اسیر را به نزدیک او حاضر ساختند از او پرسید: (چرا خیانت کردی؟ و بچه امید بشورش دست زدی که آن را جز جنایت نام نتوان داد؟ و خود را به خطری چنین چرا انداختی؟) آن زندانی دلیر و متکبر تنزل باستر حرام از زیر دست نکرد و با آنکه بزنجیر بسته شده بود با چنان تهور و دلیری پاسخ داد که گفتی آزاد است و اسلحه بدست در



امیر اصلان خان مجدالدوله

برابر دشمن ایستاده است و نیز از ناسزا گفتن دریغ ننمود پادشاه سخت غضبناک شد و فرمان به خفه کردن او داد فرمان در همان لحظه بموقع اجراء گذاشته شد .

**امیر اصلان** (در بعضی از کتب نام این شخص امیر - ارسلان هم دیده شده است) عمیدالملک - مجدالدوله پسر امیر قاسم خان قاجار قویونلو و خال ناصرالدین شاه و برادر صلیبی مهدعلیا که در ابتداء از پیشخدمتان مقرب محمدشاه بود. در سال ۱۲۶۳ ه. ق. که ناصرالدین میرزا با سمت ولایتعهدی بحکمرانی آذربایجان بجای بهمن میرزا تعیین گردید امیر اصلانخان سمت ایشیک آقاسی باشیکری (ریاست تشریفات) ولیعهد را داشت. در سال ۱۲۶۴ ه. ق. که مردم فارس به مخالفت و بی مهری میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم نسبت به حسین خان

آجودان باشی مراغه ای ( نظام الدوله - صاحب اختیار ) والی فارس پی بردند بتحریک حاج

میرزا علی اکبر قوام‌الملک شیرازی و محمد قلیخان ایل بیگی قشقایی بر نظام‌الدوله شوریدند و کار به زد و خورد شدید بین آنان و قوای دولتی منتهی شد. میرزا تقی‌خان امیر کبیر بنا بر تمایل شاه امیراصلا‌نخان را برای فرونشاندن انقلاب به شیراز فرستاد و اوکاری از پیش نبرد و بتهران برگشت و بجای وی احمدخان نوائی (عمیدالملک) نائب ایشیک آقاسی باشی (معاون اداره تشریفات دربار) با احکام لازم بشیراز اعزام شد و او در اندک مدتی شورش را خواباند. در قضیه باییه زنجان بسرکردگی ملا محمدعلی زنجان‌ی که در ماه رجب ۱۲۶۶ ه. ق. شروع شد و تا مدت ششماه طول کشید امیر کبیر تصمیم گرفت که در آغاز کار عزیز خان مکری



امیر اصلا‌نخان مجدالدوله

آجودان باشی کل عساکر را مأمور دفع غائله کند لکن باصرار شاه و بعضی از متنفذین درباری و مهدعلیا امیراصلا‌نخان (مجدالدوله) را باین سمت مأمور و حاکم زنجان کرد و بعد مراقبت کلی را در عهده محمدخان بیگلربیگی و عزیز خان و برادر خود میرزا حسنخان وزیر نظام گذاشت. امیراصلا‌نخان پس از ورود به زنجان و مشاهده اوضاع و احوال آن سامان و اطلاع پیدا کردن از اهمیت و نفوذ معنوی ملا محمد علی در میان قاطبه مردم مرکز را از اوضاع جاریه با خبر کرد بعد که دولت از جریانات آنجا مطلع گردید بوی دستور داده شد که فوراً ملا محمد علی را به تهران روانه نماید لکن امیراصلا‌نخان بواسطه اهمیت و نفوذ زیادی که ملا محمد علی در زنجان برای خود کسب کرده بود جرأت آن را نداشت که متعرض او شود و حکم تهران را در باره وی اجراء نماید و موضوع فرستادن او به تهران همینطور معوق ماند و بعد بواسطه مسامحات او شورش عجیبی در آنجا برپا شد که دولت را چندین ماه بزحمت

زیاد انداخت تا اینکه با همت و تعلیمات و اراده آهنین میرزا تقی خان امیر کبیر و چند ماه جنگ کردن قوای دولتی با اتباع ملا محمد علی و کشته شدن او سرانجام بتوسط محمدخان بیگلربیگی و حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) به قضایای زنجان بکلی خاتمه داده شد. امیر اصلا‌نخان در سال ۱۲۷۲ ه. ق. استاندار گیلان و ملقب به عمیدالملک شده و در سنه ۱۲۷۵ ه. ق. مجدالدوله لقب یافت و حکومتش تا سال ۱۲۷۶ ه. ق. ادامه پیدا کرد. در این سال پس از تغییر از حکومت گیلان بجای چراغعلی خان زنکنه سراج‌الملک برای بار دوم بحکومت زنجان منصوب گردید و تا سال ۱۲۸۰ ه. ق. حاکم بود در این سال از حکومت زنجان معزول و بجای او محمد رحیم خان علاءالدوله نسقی باشی حاکم زنجان شد و مجدالدوله بجای محمد

ناصر خان ظهیرالدوله بسمت ایشیک آقاسی باشیگری ( رئیس تشریفات سلطنتی ) منصوبه  
برقرار گردید و در سال ۱۲۸۵ ه . ق . برای بار دوم بجای قاسم خان والی استاندار  
گیلان گردید . در سال ۱۲۸۶ ه . ق . بواسطه بی‌مبالاتی و سوء سلوک مأمورین او با اهالی  
و مانند اکثر مأمورین دولت طمع‌ورزی در مال مردم از حکومت گیلان منزول و اداره امور  
حکومت آنجا ضمیمه مشاغل دیگر به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه واگذار  
گردید و او از طرف خود میرزا عبدالوهاب خان شیرازی ( نصیرالدوله ) را به حکمرانی  
گیلان تعیین و روانه نمود و سپس در همین سال که شاهزاده سلطان مسعود میرزا  
یمین‌الدوله<sup>۱</sup> پسر بزرگ ناصرالدین شاه قاجار حاکم اصفهان شد امیر اصلان خان  
مجدالدوله به پیشکاری ( معاونت ) اوتعیین گردید سپس در سال ۱۲۸۷ ه . ق . بسمت امیر آخوری  
اصطبل شاهی منصوب شد . ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۸ ه . ق . پس از بازگشت از عراق  
( بین‌النهرین ) بامشورت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله به محض ورود مجلس دارالشورای  
کبری را امر به تشکیل داد و مجدالدوله را نیز بعضویت آن مجلس برگزید و بعد در همین  
سال بحکومت خوزستان و بروجرد منصوب شد و پیش از رفتن بمقر حکمرانی خود چون  
بمرض خوره ( جذام ) مبتلی بود در این سال در ماه صفر بهمان ناخوشی درگذشت . امیر  
اصلانخان پسری داشته بنام ناصرقلیخان که بلقب سابق پدر خود عمیدالملک ملقب و سه بار  
نیز حاکم زنجان بوده است .

## امیرخان

طهماسب قلیخان افشار ( نادرشاه ) پس از اینکه محمد علیخان قوللر  
آقاسی والی فارس را در سال ۱۱۴۶ ه . ق . به سفارت هندوستان  
انتخاب و به دربار محمد شاه اعزام داشت بجای او امیرخان بیک قرخلوی افشار که از  
بستگان نزدیک وی بود به نیابت حکومت فارس تعیین نمود . در همین سال موقیبه طهماسب  
قلیخان بغداد را در محاصره داشت امیرخان بیک و محمدخان بلوچ حاکم بهبهان و کوه کیلویه  
را با سپاه فارس به بغداد احضار نمود و هر دو نفر با سپاه فارس بدو پیوستند در این هنگام چون  
شنید که توپال عثمان پاشا صدراعظم دولت عثمانی بایکصد هزار نفر سپاهی برای کمک احمد پاشا  
والی بغداد به سامره وارد شده بی‌درنگ عده‌ای را در محاصره بغداد باقی گذارده و خود با بقیه  
سپاه به پذیره توپال عثمانی پاشا شتافت و جنگ را آغاز نمود در این جنگ بجهاتی از عثمانیها  
شکست خورده به همدان عقب نشینی نمود و یکی از علل شکست طهماسبقلیخان از عثمانیان خیانت  
محمدخان بلوچ بود و در همین سال مجدداً امیرخان بیک و محمدخان را به محل مأموریت  
سابق خودشان عودت داد و ضمناً بآنان دستور داد که بعد در صورت لزوم و احضار آنان لوازم  
سفر خود را از هر جهت فراهم کرده مجهزاً با عده خود به بغداد بیایند طهماسب قلیخان چندی  
بعد او و همچنین محمدخان بلوچ والی خوزستان را برای جنگ با عثمانیها احضار نمود  
و آنانهم با سپاه مکمل و مجهز روانه همدان شدند و چون طهماسب قلیخان داخل در جنگ  
با عثمانیها و اوضاع غیرعادی بود برای اینکه در غیاب این دو نفر انقلاب و اغتشاشی در آن

نواحی روی ندهد بطور موقت قاسم بیک قرقلوی افشار که از نزدیکان و مهرداد او بود بجای محمد خان بلوچ بحکومت خوزستان واحمد سلطان مروی را بجای امیر خان بیک فرستاد. در جایدر<sup>۱</sup> بین آیندگان و روندگان تلاقی دست داد و چون محمد خان از تعیین جانشین خود آگاه گردید از طهماسب قلیخان سخت رنجیده خاطر گشت و با خواص خود بفارس برگشته سر به طغیان برداشت و جداً بر علیه طهماسب قلیخان نایب السلطنه قیام نمود لکن امیر خان بیک برخلاف او راه خود را در پیش گرفته به اردوی طهماسب قلیخان ملحق گردید و از طرف وی مأمور شد که با سپاه فارس و کرمان که همراه داشت به زهاب رفته پس از ایجاد استحکامات در آنجا رحل اقامت بیفکند.

امیر خان سردار پسر فتحعلیخان دولوی قاجار از بزرگان قاجاریه و خالوی عباس میرزا نایب السلطنه و دارای تهور و دلیری بوده و در جنگهای نواحی قفقاز از سرکردگان و رؤساء سپاه ایران بوده است. در سال ۱۲۳۲ ه. ق. که اکراد بلباس تجاوززاتی بحدود رضائیه نموده و صدماتی باهالی آنجا وارد آورده بودند نایب السلطنه عباس میرزا در این سال امیر خان سردار را مأمور قلمع و قمع آنان نمود او با عده ای از سپاهیان بآن صفحات رفته با اکراد جنگ کرد و آنان را مغلوب و متواری نمود و اکراد بلباس ناگزیر شده بجا های اولیه خود یعنی خاک عثمانی معاودت نمایند. در سال ۱۲۳۸ ه. ق. که اکراد عثمانی دوباره بخاک ایران آمده بحدود سلماس تجاوززاتی کرده بودند عباس میرزا نایب السلطنه یوسف خان سپهدار گرجی را با افواج بهادران و ینگی مسلمان برای دفع آنان بآن حدود روانه نمود پس از قلع و قمع اکراد نایب السلطنه در همین سال امیر خان سردار را بسمت حکومت و فرماندهی قوای خوی و توابع آن و کردستان تعیین نمود. در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در جنگ روس و ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ه. ق.) که گنجه بتصرف قوای ایران درآمد امیر خان سردار و جمعی دیگر از سرکردگان ( عبدالله خان دماوندی و نظرعلیخان مرندی) مأمور نگهداری شهر مزبور شدند در این هنگام مدد اوف از سرداران معتبر روس به پس گرفتن گنجه مأمور شد. امیر خان سردار با محمد میرزا (محمد شاه) برای جلوگیری از پیش آمد او بجلویش شتافتند و زد و خورد شدیدی روی داد امیر خان سردار در این جنگ کشته شد و پادگان گنجه که عبارت بودند از دستجات خواجهوند و عبدالملکی پس از این قضیه در مقابل هجوم مدد اوف تاب مقاومت نیاورده گنجه را تخلیه کردند و شهر بتصرف لشکر روس درآمد. جی. فولر<sup>۲</sup> در کتاب سه سال در ایران تألیف خود راجع به امیر خان سردار چنین گوید: «پس از اینکه عباس میرزا نایب السلطنه در جنگ دوم روس و ایران در سال ۱۲۴۱ ه. ق. قلعه شوشی را متصرف شد و امیر خان سردار او را به همراه محمد میرزا فرزند ارشد خود با ده هزار سپاهی در سال ۱۲۴۲ ه. ق. برای فتح گنجه و تفلیس روانه نمود این عده با لشکری از روسها بفرماندهی ژنرال مدد اوف که از حیث قوه و عده چند برابر ایشان بود روبرو شدند و بالمره تار و مار گشتند

۱ - دهی است از دهستان بالاگریوه بخش ملاوی شهرستان خرم آباد.

و امیرخان سردار در این جنگ کشته شد و این لشکر کشی یکی از اشتباهات بزرگ عباس میرزا بوده. ۱. بعدها نام امیرخان سردار لقب شد و خیلی از اشخاص ملقب بلقب مزبور گردیدند از آن جمله وجیه‌الله میرزا سیف‌الملک که بعدها ملقب به سپهسالار اعظم شد و همچنین پسرش نصرت‌الله میرزا سیف‌الملک که بعد ملقب بامیراعظم گردید مدتی لقب امیرخان سردار داشتند. امیرخان سردار قاجار دولو دارای چند فرزند بوده که مهمترین آنان: نصرالله خان سرکشیکچی باشی است که در سال ۱۲۵۷ ه. ق. والی فارس شد و انتظامات و امنیتی بآن حدود داد و پس از چهار ماه که از حکومتش گذشت بمرض غش در شیراز درگذشت. میرزا محمد خان سپهسالار اعظم که در ذیحجه سال ۱۲۸۳ ه. ق. والی خراسان شد و ناصرالدین شاه در ۱۷ صفر در سال ۱۲۸۴ ه. ق. در مشهد مسموماً او را کشت. مرتضی خان شهاب‌الدوله که در سال ۱۳۰۷ ه. ق. در تهران درگذشت.

### امیرگونه

امیرگونه خان افشار ایرلو از خوانین و امراء طارم بوده پس از عزیمت محمدحسن خان قاجار از اصفهان بمازندران امور لشکری آنجا را باو واگذار نمود و در موقع عزیمت آزاد خان افغان غلیجانی برای گرفتن اصفهان او از آنجا فرار کرده به گیلان رفت و پس از عزیمت آزاد خان بطرف گیلان از آنجا بنزد محمدحسن خان آمد. در سال ۱۱۹۶ ه. ق. هنگامیکه علیمیراد خان بفارس رهسپار گردید او را سردار و مأمور نظم مازندران کرد لکن چون در این هنگام اوضاع آغا محمد خان در آن حدود قدری نضج گرفته بود امیرگونه خان باوجود اینکه خوانین لاریجان با او همراه وعده لشکریانش بالغ برشش هزار نفر بوده معذک در جنگی که در نزدیکی آمل روی داد لشکر امیرگونه خان سخت شکست خورده و خودش نیز فرار نمود و دو نفر از خوانین و سرکردگان لاریجان بنام محمد قلیخان سفید و محمد قلیخان سیاه یکی کشته و دیگری اسیر گردید و آغا محمد خان او را هم بوضع فجیعی کشت و پسر امیرگونه خان که در جنگ زخمی شده بود بمرد و پس از آن خود امیرگونه خان هم در همین سال در حوالی گیلان درگذشت.

### امیرخان

امیرخان عرب پیش مست پسر یاریک خان توپچی باشی ۲ که در زمان سلطنت نادرشاه بایالت کرمانشاهان مأمور و منصوب بود و پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ه. ق. از طرف علیشاه یا عادلشاه ۲ نیز از مشهد باخزانه و لشکر مجهز برای حفاظت توپخانه و قورخانه که در کرمانشاه موجود بود مأمور گردید و چون ابراهیم خان افشار که بعداً ابراهیم شاه شد امیرخان را از هواخواهان برادر خود

۱ - شهر شوش، شیشه و یا پناه آباد حکومت نشین ولایت قراباغ محلی است که آغا محمد خان مؤسس سلسله قاجاریه در تاریخ ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ه. ق. پس از تصرف آن سه روز بعد در آنجا بدست نوکران خاص خود کشته شد و در سال ۱۲۱۹ ه. ق. در سلطنت فتحعلیشاه قاجار که ابراهیم خلیل خان جوانشیر نسبت بایران دولت متبوع خود یاغی شده بود دولت روس را بتصرف شهر دعوت کرد و از این تاریخ شهر مزبور بتصرف روسها درآمد.

۲ - توپچی باشی را در ازمنه اخیر امیر توپخانه یار رئیس توپخانه میگفتند و اخیراً او را فرمانده توپخانه میگویند.

۳ - علیقلی خان برادرزاده نادرشاه.

میدانست از اصفهان لشکری پسر کردگی محمدخان افشار برای دستگیر کردن او به کرمانشاه فرستاد (۱۱۶۰ ه. ق.). پس از جنگی که در نزدیکی کرمانشاه بین دو طرف روی داد امیر خان تسلیم شد و کرمانشاه بتصرف لشکریان ابراهیم خان درآمد و پس از تصرف چون انضباطی در کار نبود لشکریان شهر را غارت کردند و امیرخان به نزد ابراهیم خان آمد و با همان سمت او را توپچی باشی (فرمانده توپخانه) خود نمود و سپس ابراهیم خان برای دفع امیراصلان خان قرقلوی افشار سردار آذربایجان و عمه زاده پدرش متوجه آن سامان گردید و پس از شکست و دستگیری و کشتن امیراصلانخان با امیر خان از تبریز برای دستگیر کردن شاهرخ شاه بسمت خراسان رهسپار شد (۱۱۶۱ ه. ق.). در حین عبور از تهران عده ای از سپاهیان را (در حدود سی و پنجهزار نفر) بامقداری مهمات و علیشاه کور برادر خود را تحت نظر می رسید محمد متولی آستان قدس رضوی که همراه او بود در قم گذاشت و خود با امیرخان توپچی باشی متوجه مشهد گردید امیرخان بعنوان مقدمه الجیش همیشه یک منزل جلوتر از ابراهیم شاه میرفت هنگامیکه به سرخه سمنان رسید چون ابراهیم شاه افغانها و اوزبکها را که در طریقه اهل تسنن بودند بر سپاهیان شیعه خود ترجیح میداد و بآنان بیشتر اطمینان داشت از این جهت نفاقی در سپاه وی ایجاد شد و امیرخان طرف شاهرخشاه را گرفت و هنگام تلاقی دو لشکر به توپچیان خود دستور داد که به طرف لشکر ابراهیم شاه شلیک نمایند بواسطه این عمل ابراهیم شاه شکست خورد و لشکرش تار و مار گردید و هنگامی هم که فراراً به قم بازگشت نتوانست کاری از پیش ببرد و سرانجام تسلیم و کور گردید و چند روز بعد کشته شد (۱۱۶۲ ه. ق.). در اوائل سال ۱۱۶۳ ه. ق. که میرسید محمد موسوی متولی آستان قدس رضوی بسلطنت رسید و پادشاهیش بیش از چهل روز طول نکشید امیرخان از جمله شانزده نفر امرائی بود که میرسید محمد را بنام شاه سلیمان ثانی بسلطنت برگزیدند و امیرخان در این دوره کوتاه و دولت مستعجل نیز بهمان سمت سابق خود باقی ماند. شاه سلیمان پس از اینکه بسلطنت رسید تصمیم گرفت که هرات و قندهار را که چندی بود از ایران مجزی شده دوباره آنها را مانند قرون گذشته بایران ملحق و منضم نماید از این جهت امیرخان را با بهبود خان سپهسالار و بیست هزار سوار و توپخانه به هرات فرستاد و اینان شهر هرات را گرفتند و تیمور خان (تیمور شاه) پسر احمد شاه ابدالی که حاکم هرات بود بسمت قندهار فرار کرد و چون سلطنت شاه سلیمان زیاد نپائید و پس از چهل روز از پادشاهی خلع گردید و شاهرخشاه کور دوباره پادشاه شد در همین سال احمد شاه از قندهار برای گرفتن هرات آمد و پس از چهار ماه محاصره شهر هرات را گرفت و امیرخان که در این ایام از طرف شاهرخشاه حاکم هرات شده بود پای ثبات افشرد و بنا به گفته تاریخ سلطانی سرانجام هنگام محاصره در جنگ کشته شد.

امیر

امیر یا امیراصلانخان خواجه نوری پسر میرزا محمدخان موقرالذوله  
پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم و نوه دختری محمد ابراهیم خان

۱ - میرزا محمدخان نوری موقرالذوله کوچکترین فرزندان میرزا آقاخان نوری صدراعظم

بقیه در صفحه بعد

نظام الدوله نوری و از درباریان و از اجزاء خلوت و از محارم مخصوص مظفرالدینشاه بود. درصداقت عین الدوله (سلطان عبدالمجید میرزا) دسائسی بر علیه او در دربار و خارج از دربار بمعیت شکرالله خان معتمد خاقان (قوام الدوله) بکار میبرد عین الدوله از عملیاتشان آگاه شد و در دربار دستور داد که او و شکرالله خان را آورده فلك کردند مقداری پیاپی هر دو نفر شلاق زد و سپس هر دو را بمازندران تبعید نمود. نامبرده ابتداء ملقب بنظام السلطان و در سلطنت احمدشاه بلقب نظام الدوله ملقب گردید نظام السلطان مردی بود خیلی عیاش - خراج و خوش بیان در دوره دوم از مازندران نماینده مجلس شورای ملی شد در اواخر سال ۱۳۳۴ ه. ق. حاکم بروجرد و بعد حاکم کردستان و در اوائل ۱۳۳۶ ه. ق. حاکم همدان شد.

انوشیروان میرزا ضیاء الدوله فرزند محمد رحیم میرزا ضیاء الدوله  
پسر نوزدهم عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۳۰۱ ه. ق. حاکم

### انوشیروان



انوشیروان میرزا ضیاء الدوله

سمنان - دامغان - شاهرود و بسطام بوده و در سال ۱۳۰۵ ه. ق. که اوضاع حکومت های سلطان مسعود میرزای ظل السلطان بهم خورد و لرستان و بروجرد از ابواب جمعی او منتزع گردید ضیاء الدوله بسمت حکومت ولایات مزبور منصوب و فرستاده شد لکن حکومتش بیش از مدت یکسال طول نکشید که از حکومت معزول و در سال ۱۳۰۶ ه. ق. به مرکز احضار شد و بجایش آقا رضا خان ناظم خلوت از منسوبان امین السلطان که سواد خواندن و نوشتن را نیز نداشته است تعیین گردید.

اوانس یا هوانس خان ماسنیان  
اوانس ابتداء ملقب به عمادالوزاره و بعد ملقب بمساعد السلطنه شد. نامبرده از فضلاء و ادباء ارامنه ایران بوده و در ۱۸ شوال سال ۱۲۸۰ ه. ق. برابر با ۲۸ فوریه ۱۸۶۴ م. در تهران زاده شد. پس از تکمیل تحصیلات

در تهران و در پاریس ابتداء در اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی وارد خدمت گردید

بقیه از صفحه قبل

بود که شرف الدوله دختر محمد ابراهیم خان سهام الدوله که بعد ملقب به نظام الدوله گردید و سابقاً رئیس قشون اصفهان - حاکم کردستان و در اواخر رئیس توپخانه تهران بود بزنی گرفت چون مشارالیه خیلی متمول و همین یکدختر را داشت تمول او تماماً باین دختر که مادر نظام السلطان باشد رسید و پس از فوت مادر تمامی این ثروت بنظام السلطان و برادرش رضاخان مؤید همایون بارت رسید بواسطه جوانی و نداشتن سرپرست قابل تمام آن دارائی را بیاد هوی و هوس دادند بمبارت آخری باد آورده را باد برد.



و چند سالی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ ه. ق. در اداره مزبور مترجم زبان فرانسه و انگلیسی بود و سپس وارد خدمت وزارت خارجه شد و چندی ریاست دارالترجمه وزارت خارجه را عهده دار بود و پس از اینکه ملقب به عمادالوزاره شد از طرف وزارت خارجه با اروپا مأموریت پیدا کرد و از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴ ه. ق. نایب اول سفارت ایران در برلن بود و بعد ملقب بمساعدالسلطنه شد و در سال ۱۳۳۰ ه. ق. بوزیر مختاری ایران در برلن انتخاب گردید تا آنکه در سال ۱۳۳۵ ه. ق. (۱۹۱۵ م.) در جنگ بین المللی اول چون آلمان ها بواسطه ارمنی بودنش نسبت بوی چندان خوشبین نبودند و از دولت ایران تغییر او را خواستند دولت ایران نیز موافقت کرد و او را از برلن تغییر داد و حسینقلی خان نواب بجای او منصوب شد. در دوره ششم از طرف ارامنه جنوب بسمت نمایندگی مجلس انتخاب شد و در حین نمایندگی از طرف دولت وزیر مختار ایران در لندن گردید در اواخر عمر سفیر ایران در توکیو بود. در اواسط سال ۱۳۱۰ خورشیدی آوانس خان مساعد<sup>۲</sup> از توکیو به تهران احضار شد و هنگام بازگشت چون به شهر هاربین از شهرهای منچوری رسید در آنجا در ۲۷ آبانماه ۱۳۱۰ خ. درگذشت و مسلمانان هاربین بگمان اینکه چون سفیر ایران و مسلمان است تشییع جنازه مفصلی از وی بعمل آوردند. آوانس خان احاطه کاملی به زبانهای ارمنی - انگلیسی - فارسی - فرانسه و آلمانی داشته و این زبانها را بخوبی می دانسته است و ترجمه هائیکه او از نوشته های شکسپیر به ارمنی کرده جزء آثار ادبی زبان ارمنی محسوب میشود و ضمناً آثار شکسپیر و مسافرتها برادران شرلی را بفارسی نیز ترجمه کرده و همچنین قسمتی از شاهنامه فردوسی را بزبان ارمنی بنظم در آورده است. بطوری که میگویند نامبرده در مأموریتهای خارج خود مرد درستکاری بوده و کثافت کاریهای سایر مأمورین وزارت خارجه را در خارج نداشته است. آوانس خان دیگری نیز از کارمندان وزارت خارجه بوده که او نیز از مترجمین بوده است نامبرده از سال ۱۳۰۳ ه. ق. تا سال ۱۳۰۹ ه. ق. سمت قنصلی ایران را در ازبیر داشته و سپس ملقب به منیع السلطنه شده و سالهای متمادی در حدود ۱۵ سال (از سال ۱۳۲۰ ه. ق. تا اواسط جنگ بین المللی اول ۱۳۳۵ ه. ق.) سمت ترجمان اولی سفارت ایران را در اسلامبول داشته و در سال اخیر الذکرفوت مینماید.

ایرج میرزا جلال الممالک شاعر معروف باذوق و خوش قریحه فرزند  
غلامحسین میرزا پسر ایرج میرزا پسر ۲۷ فتحعلیشاه قاجار در سال  
۱۲۹۱ ه. ق. در تبریز زاده شد و در ۲۲ اسفند سال ۱۳۴۴ ه. ق. مطابق ۱۳۰۴ شمسی  
در سن ۵۳ سالگی در تهران وفات یافت قبرش در امامزاده قاسم شمیران جنب مقبره علیخان

## ایرج

۱ - این مأموریت هنگامی صورت گرفت که داویدیان ارمنی بسمت سفیر دولت شوروی در ایران انتخاب گردید و ارامنه ایران بیش از پیش هواخواه روس ها شدند. انگلیس ها برای اینکه آنان را متوجه خود نمایند و تعادلی در افکار ارامنه ایجاد شود آوانس خان را بسمت سفیر ایران در لندن برگزیدند.

۲ - مساعد را نام خانوادگی خود قرارداد داده بود.

ظهیرالدوله قاجار قرار دارد شاهکار ادبی اوزهره و منوچهر و عارفنامه است. اخلاق ایرج میرزا رویهمرفته مانند سایر شعراء زمان خود بوده است.



ایرج میرزا جلال الممالک

بابا خان از طائفه چاوشلو

بابا

بوده و مدتی از طرف

طهماسب قلیخان افشار (نادرشاه) بیگلربیگی

(استاندار) لرستان بود و در سنه ۱۱۴۶ ه. ق.

پس از شکست طهماسب قلیخان نائب السلطنه

از سپاه عثمانی بفرماندهی توپال عثمان

پاشا صدراعظم در نزدیکی سامره بهمدان عقب

نشینی نمود بعد جمعی از سرکردگان و امراء

بزرگ خود را از ولایات ایران با عده

ابوابجمعی خود برای جنگ بعدی که با

عثمانیها در نظر داشت به همدان در اردوگاه

خود احضار نمود از آن جمله همین بابا خان

چاوشلو بود و پس از جنگ با سپاه عثمانی

و کشته شدن توپال عثمان پاشا فرمانده سپاه

بابا خان را مأمور نمود که برای عبور از دجله

در حوالی ساموه کرچی (کلک)ها را بهم بسته

برای فتح شهرهای حله - کربلا و نجف اقدام

نماید بابا خان مأموریت خود را بخوبی انجام داد تا اینکه بفاصله کمی خود طهماسب قلیخان هم پس از فراری دادن عثمانیها از آذربایجان و پاک کردن آن حدود از دشمنان باو پیوست و فتوحاتیکه در نظر بود تکمیل گردید.<sup>۱</sup>

باقر خان تنگستانی از رؤساء و بزرگان و دلاوران تنگستان بوده

باقر

در سال ۱۲۷۱ ه. ق. که طهماسب میرزا مؤیدالدوله حکمران فارس

بود یک فوج از گرمسیر فارس بسر کردگی باقر خان گرفت و برای پادگان بندرعباس فرستاد.

در جنگ بین انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ ه. ق. (۱۸۵۲ م.)<sup>۲</sup> بمحض اینکه بوی اطلاع

داده شد با چهارصد نفر تفنگچی خود در بوشهر در قلعه بهمینی و بعد در خوشاب برای نبرد

با انگلیسها حاضر شد تنگستانیها با تفنگهای فتیله‌ای وانگلیسها با تفنگها و توپهای آخرین

سیستم جنگ را آغاز نمودند در موقعیکه لشکر انگلیس به جماعت تنگستانی نزدیک شدند

تنگستانیها با کارد و شمشیر با دشمن مبارزه میکردند و جمعی از آنانرا در حدود ۷۴۰

۱ - نادرشاه پس از رسیدن بسطنت (۲۵ شوال ۱۱۴۸ ه. ق.) بسابا خان چاوشلو را

به ایالت هرات فرستاد (مخالف المؤمنین - خطی)

۲ - این جنگ با تباری قبلی با میرزا آقا خان نوری صدراعظم که تحت الحمایه و ورقه

تابعیت انگلستان را داشت صورت گرفت و معلوم است که صد در صد جنگ مزبور به زبان ایران

تمام شد.

تن از پا در آوردند در این جنگ هفتاد و دو تن از تنگستانی ها بدرجه شهادت رسیدند و احمد خان پسر باقر خان که فوق العاده مردی دلیر و بی باک بود در حین مبارزات در ۱۱ ربیع الثانی ۱۲۷۳ ه. ق. شهید شد و قلعه بهمی بتصرف انگلیسها درآمد در اینجا بی مناسبت نیست شرحی که سردار احببی سنگه لاهوری در کتاب دوستاناران وطن تألیف خود در این باب نوشته عیناً نقل نمائیم: «جوانمردان دشتستان، دشتستان جلگه وسیعی است که در ساحل خلیج فارس واقع شده کرسی آن بندر بوشهر است و این بلوک بچندین ناحیه جدا گانه تقسیم یافته است که یکی از آن جمله ناحیه تنگستان است اهالی آن مرزوبوم بجوانمردی و شجاعت و دلاوری معروف و بمردانگی و رشادت موصوفند یکی از جمله وقایعیکه حاکی از کمال دلیری و غیرتمندی اهالی آن سرزمین میباشد سرگذشتی است که برای نمونه از رشادت و شهامت ذیلامینکاریم: «در سنه ۱۲۷۳ ه. ق. هنگامی بود که ناصرالدینشاه بر تخت سلطنت ایران تاجداری مینمود در آنسال بسبب فتح شهر هرات بدست سپاهیان ایران مابین ایران و انگلستان مخاصمتی رویداد دولت انگلیس در ماه ربیع الثانی همانسال با سی فروند کشتی جنگی و نزدیک به هشت هزار نفر قشون انگلیسی و هندی به بندر بوشهر حمله آورد چون از طرف دولت ایران سپاه و اسباب حرب در بندر بوشهر موجود نبود دریاییکی حاکم بوشهر از تنگستانیان استمداد نمود باقر خان کلاتر تنگستان و احمد خان پسر رشید دلیرش با چهارصد نفر تفنگچی عازم جانبازی شدند در قلعه بهمی که يك فرسخ تا بندر بوشهر مسافت دارد و خالی از هر گونه استحکامات قلعه بندی و دیوار خاکریز و خندقی بیش نداشت جایگزین شد سپاه انگلیس نیز از کشتیها فرود آمده توپهای نه پوند و شش پوند و پنج پوند و چهار پوند را بر کنار دریا بیاوردند شب هنگام بر قلعه بهمی حمله آوردند آن جوانمردان دلیر بی آنکه از قلت خود و کثرت دشمن اندیشه نمایند پایمردی و ثبات پیشه کرده صبح گاهان که شب تار مبدل بر روز روشن گردید شروع بجنگ نمودند انگلیسها از طرف خشکی به توپ ریزی پیوسته و از طرف دریا نیز گلوله های شست پوندی بسوی قلعه فرو ریختند و از هر سو هجوم آوردند لکن آن غیرتمندانیکه در بند زندگی دوروزه نبودند مرگ را بر غلامی و هلاکت را بر اسارت ترجیح داده هواخواه نام و ننگ ابدی و شایان افتخار جاویدی بودند ذره ای بیم و هراس بخود راه نداده دلیرانه جنگی شدید در پیوستند تا نیمروز گرم کارزار بودند در آن هنگام چنان بیکدیگر نزدیک شدند که دلیران تنگستانی دست از تفنگ بداشته باشمشیر و خنجر نبرد نمودند شماره تلفات سپاه انگلیس در این کارزار به هفتصد و نود نفر بالغ گردید و گروهی نیز مجروح و زخم دار گشته و با آنکه تفنگهای آن دلیران روزگار دهن پر و اغلب از قسم قتیله ای و تفنگهای انگلستان ته پر و طرح جدید بود ممهذ از پیکار آن شیران شرز به ستوه آمده از جانب دریا گلوله باری آغاز کردند و توپهای قلعه کوپ جهازاترا بران مشت اندک گشاد دادند. احمد خان جوان باهفتاد و دو نفر از آن مردان واقعی مقتول و کشته شد و پدر پیر بسو گواری فرزند دلیر بنشست و قلعه بهمی در تصرف انگلیسها درآمد احمد خان جوانمرد جان خود را در راه وطن نثار کرد لکن نام او تا بقاء جهان همسنگ شرف

و افتخار شد هنوز در آن نواحی دشتستانها شجاعت او را ضرب المثل کنند و در مرثیه شهادتش بلهجه بومی همی سرایند :

خبر آمد که دشتستان بهار است      زمین از خون احمد لاله زار است  
الا ای مادر پیرش کجائی      که احمدیک تن و دشمن هزار است

گویند در همان هنگامیه آن جوانمردان ورود به قلعه بهمنی نموده بودند میرزا احمد خان نامی که منشی بالیوزخانه (کنسولگری) انگلیس بود و با احمدخان سابقه و داد ورشته اتحادی داشت مکتوبی بوی نوشت و ویرا از مجادله با انگلستان بترسانید که پنجه با شیر و مشت بشمشیر زدن کار خردمند نیست احمد خان را طبعی وقاد و ذهنی موزون بود در پاسخ مراسله او این دو شعر را بنوشت:

احمدا ایکه شاه خوبانی      بی بی بخت باد دمسازت  
چار آسیم و ما نمیترسیم      از سه لکاته و دو سر بازت

نکارنده گوید جا دارد و شایسته است که از طرف ملت و یاد دولت همانطوریکه در سایر ممالک متمدنه مرسوم و معمول است بنائی برای یادبود شهداء تنگستانی در محل بهمنی برپا شود و شرح جنگها و اسامی شهداء (اگر در دست باشد) در لوحه سنگی کنده در دیوار بنای مزبور نصب نمایند .

آقا باقر از اهالی خوراسگان ۱ اصفهان بوده و در سال ۱۱۹۳ هـ .

### باقر

ق. از طرف علیمرادخان زند حاکم اصفهان لقب خانی یافته و باقر

خان گردید در همین سال که علیمرادخان برای انتظامات و دفع ذوالفقارخان افشار خمسه ای از اصفهان رهسپار تهران و قزوین شد درغیاب خود باقرخان خوراسگانی را نایب الحکومه اصفهان نمود. صادق خان زند برادر کریم خان و کیل نیز که درهمین سال بسلطنت رسید جعفر خان فرزند اکبر خود را که برادر مادری علیمراد خان هم بود بسمت حکومت اصفهان بجای وی تعیین و بافوجی روانه نمود علیمراد خان چون در تهران بود جعفر خان بدون مقاومتی وارد شهر شده و برتق و فتق امور پرداخت علیمراد خان در تهران بمحض اینکه خبرتعیین جانشین خود را شنید بالشکری برای اشغال اصفهان و بیرون کردن جعفر خان بسوی اصفهان شتافت جعفرخان بدون اینکه جنگی با او بکند باقر موصوف را بهمراه خود برداشته روانه شیراز گردید و علیمراد خان وارد اصفهان شد ( ۱۱۹۳ هـ . ق. ) علیمراد خان پس از تسخیر شیراز در اواخر ربیع الاول ۱۱۹۶ هـ . ق. بیش از یکماه و اندی در شیراز نماند پس از نظم و ترتیب دادن و تعیین والی برای آنجا برای جلوس بتخت پادشاهی و تسخیر قسمتهای دیگر ایران و دفع آغا محمد خان قاجار در تاریخ دوم جمادی الاولی بسمت اصفهان عزیمت نمود و در سال ۱۱۹۷ هـ . ق. بعزم تسخیر استرآباد افتاد این بار هم در غیاب خود باقرخان را نایب الحکومه نموده در اصفهان گذاشت و نامبرده تا سال ۱۱۹۹ هـ . ق. حاکم مقتدر اصفهان بود پس از شکست رستم خان زند سردار علیمراد خان در مازندران از جعفرقلی خان برادر

و سردار آغامحمد خان قاجار در سال ۱۱۹۹ ه. ق. و تاز و مار شدن لشکرش فراریان از ترس بازخواست سخت و شدیدالعمل بودن او بجای اینکه بتهران بیایند اکثراً باصفهان رفتند لکن باقرخان که قبل از علیمراد خان حاکم اصفهان بود وضع او را خیلی دشوار دید و بر علیه او قیام نمود و هنگامیکه فراریان شکست خورده لشکر رستمخان از مازندران باصفهان رسیدند باقرخان آنها را بشهر راه نداد و دروازه‌ها را بروی آنها بست و بواسطه این عمل او بیچارگان پریشان روزگار در سرمای زمستان بحال فلاکت بار سختی دچار گردیدند .

پس اذدرگذشت علیمراد خان در مورچه خورت (گاهی این کلمه را در بعضی از کتب مورچه‌خوار هم نوشته‌اند) در تاریخ دوم ربیع الثانی ۱۱۹۹ ه. ق. نقش او را باصفهان آوردند و در این هنگام باقرخان تمام ائانه سلطنت و نقدینه او را که در مدت شش سال جمع آوری کرده بود بنفع خود تصرف کرده و بعد بهوای سلطنت افتاده درتالارطویله جلوس کرد و سکه و خطبه را بنام خود نمود و بعد باطبقات مردم بدستور پادشاهان رفتار کرده و بر منابر و فرامین او را شاه باقرگفتند و نوشتند دولت مستعجل او چهار روز و نیم بیش طول نکشید که سپاهیان که از ایلات و عشایر تشکیل یافته بود و بدو آباوی جمعیت کرده بودند از او روگردان و طرفدار جعفرخان زند شدند ابتدا برای کشتن او بتالار طویله هجوم برده چند زخمی باو زدند و او بامهارت زیادی از چنگ آنان فرار کرده خود را بعمارت دیگر انداخت و از سمت بهشت آئین با چابکی پابفرار گذاشت و سرکردگان سپاه و جعفرخان در خارج از اصفهان (در چاله سیاه از دهستان برخوار بخش حومه شهرستان اصفهان) بسر میبردند پیغام داده او را بآمدن بشهر دعوت نمودند و روز بعد جعفرخان بشهر اصفهان وارد شده بتخت سلطنت جلوس نمود و پس از دو روز شاه باقر را در رودشت ( نام یکی از دهستانهای بخش کوهپایه شهرستان اصفهان ) غازی خان بیگ جلودار سابق کریم خان وکیل او را دستگیر کرده تحت الحفظ بنزد جعفرخان آورد و جعفرخان امر بزندان کردن او داد آغامحمدخان پس از اینکه خیر درگذشت علیمراد خان را شنید از مازندران بتهران آمد و اهالی تهران از وی اطاعت ننمودند و دروازه‌های شهر را بروی او بستند با اینکه فتح تهران برای آغا محمد خان امکان داشت خود را در اینجامعطل ننموده و وقت خود را بیهوده نگذراند و متوجه اصفهان شد در قم نجف خان زند خالوی جعفرخان و درکاشان احمدخان پسر آزاد خان غلیجانی را شکست داده بسمت اصفهان رهسپار گردید جعفرخان زند بمحض اینکه از شکست نجف خان و احمد خان و کشته شدن تقی خان زند یکی از سرداران دیگرش و عزیمت آغا محمد خان بسمت اصفهان آگاه گردید تمام ائانه سلطنت و خانواده خود را بجا گذاشته بیدرنگ بسمت شیراز فرار کرد و آغا محمد خان وارد اصفهان شد و باقرخان یا شاه باقر سابق که در زندان جعفرخان بسر میبرد آزاد گردید و آغا محمد خان در اواخر سال ۱۱۹۹ ه. ق. پس از چهل روز اقامت در اصفهان هنگام عزیمت خود بتهران باقرخان را بحکومت اصفهان منصوب نمود . میرزا محمد کلانتر فارس (متوفی ۱۲۰۰ ه. ق.) در روزنامه خود مینویسد: و آغا محمد خان در سال ۱۱۹۹ ه. ق. پس از شکست نجف خان زند و احمد خان پسر آزاد خان غلیجانی سرداران جعفرخان در قم و کاشان برای گرفتن اصفهان عزیمت نمود جعفرخان

که حرکت او را شنید با ترس و وحشت فراوان بطرف شیراز پابفرار گذاشت و روز دیگر آغا محمدخان وارد اصفهان شد و بعد از دو ماه برای تسخیر عراق و تدمیر احمد خان افغان و جماعت بختیاری حرکت کرد و گردنکشان را در سلسله اطاعت خود در آورده عود باصفهان نموده و ایالت اصفهان را به باقرخان که چندی در قید و حبس جعفرخان بود وا گذاشت. آغامحمدخان بروایتی در روزیکشنبه ۱۱ ماه جمادی الاولی سال ۱۲۰۰ ه. ق. در تهران به تخت سلطنت جلوس نمود و جعفرخان زند رستم صولت ... سلسله زندیه که خیر جلوس او را شنید بیست هزار سوار و پیاده برای خود فراهم آورده از شیراز باصفهان آمد<sup>۱</sup> و باقرخان حاکم در مقابل سپاه انبوه او نتوانست تاب مقاومت آورد از این جهت به قلعه طبرک رفته در آنجا متحصن گردید و جعفرخان در تاریخ ۲۱ محرم ۱۲۰۱ ه. ق. قلعه مزبور را به قهر و غلبه گرفت و باقرخان را دستگیر نموده کشت و خانواده او را به شیراز فرستاد و میرزا جانی فسائی را بحکومت اصفهان منصوب نمود. آغامحمدخان که در سال ۱۲۰۳ ه. ق. محمد حسین خان پسر باقرخان خوراسگانی را بسمت حکومت اصفهان تعیین نموده و خود به تهران بازگشت در این هنگام جعفرقلیخان برادر ندر آغامحمدخان که از او زیاد مطمئن نبود و احتیاط میکرد از این جهت حکومت اصفهان را که زیاد مورد علاقه جعفرقلیخان بود بوی واگذار نمود و از این تاریخ جعفرقلیخان باطناً از برادر خود سخت رنجید و آغامحمدخان هم رنجش وی را کاملاً احساس نمود و درصدد از بین بردن او برآمد و دو سال بعد او را کشت.

باقرخان سالار ملی از اهالی تبریز و در انقلاب ایران یکی از دو مدافع معروف تبریز بود و شغل اولیه وی بنائی و ضمناً از داشها

باقر



باقرخان سالار ملی

و لوطی های محله خیابان و مدتی هم کدخدای محله مزبور بود. مدتی هم جزء فراش های مظفرالدین میرزا ولیعهد بوده است. وی نیز مانند ستارخان بدون داشتن خصال و صفات او مردی عامی و بیسواد بود.

هنگامیکه ستار خان سردار ملی برضد استبداد و قوای دولتی قیام کرد او هم با ستار خان مشغول بکار شد و این دونفر دوش بدوش یکدیگر سران سپاه ملیون و مجاهدین آذربایجان شدند مدت یازده ماه تمام از تاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ تا اواسط ربیع الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. در مقابل قوای عظیم دولتی که بحکم محمد علیشاه تبریز را سخت محاصره کرده بودند



باقر خان سالار ملی

به همراهی اکثریت مردم شجاع از جان گذشته تبریز با نضمام عده کثیری از مجاهدین گرجی، ارمنه و قفقازی که از اطراف بمدد اهل تبریز روی آورده بودند شهر را مردانه دفاع نمودند و بالاخره ملیون فاتح گردیده و قشون دولتی از اطراف تبریز برخاستند در موقع مهاجرت ملیون از تهران بکرمانشاهان و از آنجا به قصر شیرین در تاریخ ششم محرم سال ۱۳۳۴ ه. ق. در اوائل جنگ بین المللی اول باقر خان با جمعی از همراهانش نیز جزء آن مهاجرین بودند. پس از عقب نشینی آلمانها و عثمانیها از عراق مهاجرین ایران نیز هر يك از گوشه ای فرا رفتند جمعی عازم اروپا و بعضی دیگر در اسلامبول مقیم شدند. باقر خان بایران برگشت و خواست که به تهران بیاید چون راهها در دست روسها بود از این جهت در نزدیکی مرز در قصر شیرین باهیجده نفر از مجاهدین و کسان خود در قلعه و خانه شیخ وهاب و محمد امین کرد طالبانی متوقف و منزل میکنند در یکی از شبها که باقر خان بارفقای

خود محض وقت گذرانیدن مشغول بقمار بوده و بدون احتیاط پولها را در برد و باخت آشکارا بیکدیگر رد و بدل میکردند و صاحب منزل (محمد امین) که یکی از رؤسای اکراد و از اشرار آنحدود بوده این اعمال را می پائید و ملتفت پولدار بودن آنان شده در یکی از شبها وقتی که باقر خان و همراهانش غرق در خواب بودند کردها به طمع لیره و ربودن اموال ایشان از قبیل اسب - استر - اسلحه و غیره جمیع ایشان را سر بریده و اجساد آنان را در گودالی ریخته دفن و مخفی کرده (۱۳۳۵ ه. ق.) و بعد تمام اموال آنان را تصرف مینمایند. محمد امین چون به انگلیسها هم نارو زده بود باین معنی که چون مردی ابن الوقت و استفاده جو بود گاه با انگلیسها گاه با عثمانیها و گاهی هم باروسها بر علیه آن دیگری میساخته از این بابت

انگلیسها از وی دل‌پر خونی داشتند پس از چند روزی که از این کشتار خونین گذشت انگلیسها چون فاتح و مسلط برین‌النهرین شده بودند از قضیه کاملاً مطلع شدند ابتداء محمد امین را اغفال و سپس او را دستگیر نمودند و بالاخره در زیر فشار و شکنجه او را مجبور باظهار حقیقت و جزئیات امر نموده اجساد را بیرون آورده پس از معاینه و عکس‌برداری با علامت مخصوص مجدداً در همانجا دفن و محمد امین و سایر مرتکبین را اعدام و قلعه را ویران می‌نمایند.

آقا باقر سعدالسلطنه پسر آقا اسمعیل دائی میرزا علی اصغر خان  
**باقر** امین‌السلطان اتابک اعظم. در جوانی طرف توجه و محبت آقا ابراهیم



آقا باقر سعدالسلطنه

امین‌السلطان بوده و بهمین مناسبت در سفر اول ناصرالدین شاه باروفا در سال ۱۲۹۰ ه. ق. که آقا ابراهیم امین‌السلطان از همراهان شاه بود آقا باقر را نیز با خود باروفا برد. آقا باقر مدتی به نیابت و مباشرت الله‌قلی‌خان ایلیخانی و بعد مدتها خودش حکومت قزوین را داشت (از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ ه. ق.) در سال اخیرالذکر از حکومت قزوین معزول و بجایش ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه منصوب شد لکن در سال ۱۳۱۰ ه. ق. خودش دوباره بحکومت قزوین برقرار گردید و ضمناً علاوه برداشتن لقب به منصب امیرتومان‌نی (سر لشکری) از سر لشکرهاى فرمانی نیز نائل شد. نامبرده مردی بود بیسواد و عامی لکن باهوش. مرتباً بسیار زرنک و کاری و از محترمین دربار ناصرالدین‌شاه و مقربین آن زمان و از اشخاص متمول ایران محسوب میگردید و زندگانی

بسیار مجللی نیز داشته است امتیاز راه شوسه

قزوین به تهران را در تاریخ ۱۲۹۶ ه. ق. اول او گرفت و ساخت. ۱. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «یکشنبه ۳ جمادی الاخری ۱۳۰۴: آقا باقر که حالا باقرخان است مباشر این راه است» ۲. آقا باقر سعدالسلطنه بواسطه انتسابش به امین‌السلطان پسر و تربیت شدن زیر دست امین‌السلطان پدر و نیز بواسطه زرنکی. کاربری و کاردانی خودش از جمله افرادی است که مشاغل زیاد پر سود و نانداری را در یکزمان باین شرح عهده‌دار

۱ - اسماً او گرفت لکن در باطن امتیاز متعلق به آقا ابراهیم امین‌السلطان بود.

۲ - راه تهران به قزوین در ابتداء بمباشرت آقا ابراهیم امین‌السلطان ساخته شد و او از طرف خودش آقا باقر را مأمور ساختن راه نموده بود.



بوده: مدیریت گمرکات گیلان - مازندران و بنادر دریای خزر - مأمور غلات قزوین - متصدی قسمتی از آبدارخانه و سقاخانه شاهی - حکومت طارم - حاکم لشت و نشاء و متصدی املاک مضبوطه مجدالدوله<sup>۱</sup> - رئیس سواره قرا سوران راه قزوین - رئیس راه شوسه قزوین و در سال ۱۳۰۵ ه. ق. علاوه بر حکومت قزوین در همین سال راه شوسه قم نیز ضمیمه سایر مشاغل او گردید. ۲. در سال ۱۳۰۶ ه. ق. ملقب به سعدالسلطنه شد. در سفر سوم ناصرالدین شاه باروپا (۱۳۰۷ - ۱۳۰۶ ه. ق.) که اعتمادالسلطنه نیز همراه وی بوده هنگام ورود به قزوین در یادداشتهای روزانه خود (۱۸ شعبان ۱۳۰۶ ه. ق.) راجع به سعدالسلطنه چنین گوید: «امشب در قزوین چراغان است به باقرخان لقب سعدالسلطنه دادند این باقرخان از طرف



از راست بچپ: میرزا سیدکریم خان حسام لشکر - سعدالسلطنه - ناظم میزان و معز الملک زن نسبتی بامین السلطان مرحوم (آقا ابراهیم) دارد ازقراری که میگویند... امین السلطان بود در هر حال سفر اول فرنک (۱۲۹۰ ه. ق.) آشپز امین السلطان بود. در این آتش بازی امشب یکزن و یک طفل سوختند. در سال ۱۳۰۷ ه. ق. که ناصرالدینشاه امین اقدس یکی از زنان سوگلی خود را برای معالجه چشم با جمعی به وین فرستاد سعدالسلطنه رئیس هیأت اعزامی بود. اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود راجع باین موضوع مینویسد:

- ۱ - مراد از این مجدالدوله امیر اصلانخان پسر امیر قاسمخان قویونلو قاجار دایی ناصرالدینشاه - برادر ناتنی مهد علیا میباشد.
- ۲ - راه تهران به قم را در سال ۱۳۰۲-۱۳۰۱ ه. ق. امین السلطان دویم ساخت و دایر کرد و در سال ۱۳۰۵ ه. ق. اداره آن را بعهده آقا باقر واگذار نمود.

د سه شنبه ۱۰ شعبان ۱۳۰۷ : سعدالسلطنه حاکم قزوین از قزوین رئیس همراهان و میرزا سید حصین کاشی طبیب جزء همراهان امینه اقدس که عازم وین برای معالجه چشم بود و نیز مینویسد : د سه شنبه ۲۴ شعبان ۱۳۰۷ : الواط تهران بجهت مسافرت امینه اقدس بفرنگ شعرها گفته اند که این دو فرد اگر چه بسیار رکیک است اما چون در حقیقت يك نوع سند تاریخی است مینویسم :

چونکه مادامهای شهر فرنگ	شاه را دست خواهری دادند
بمد چندی که شاه خانم خود	بدیار اروپا فرستادند
لردهای فرنگ برادروار	خانم شاه را همه ....

اما این خانم بدیخت قابل .... نیست بجهت بدنامی همین هم بس است . در ایام حکومت میرزا علی خان امین الدوله در آذربایجان در سال های ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ ه . ق . سعدالسلطنه نیز به همراه وی با آذربایجان رفت و مدتی حاکم ساوجبلاغ مکرری بود . از سال ۱۳۱۵ تا حاکم ۱۳۱۶ ه . ق . حاکم گیلان بود در این سال روضه خوانی<sup>۱</sup> از اهالی محله صیقلان در رشت آشوبی پیا کرد سعدالسلطنه حکم بدستگیری اوداده پس از دستگیری دستور داد که گوش او را درملاه عام بدیواری بکوبند تا عبرت شود برای سایر آشوبگران و مجرمین ، برای این عمل او از حکومت معزول و به تهران احضار گردید . در سال ۱۳۲۵ ه . ق . در نخست وزیر امین السلطان ( اتایک اعظم ) بسمت حکومت زنجان بجای شاهزاده جلال الدوله ( پسر ظل السلطان ) انتخاب گردید و پس از ورود بزنجان بین او و آخوند ملاقربانعلی مجتهد نافذالکلمه زنجان کدورت حاصل شد و کم کار رنجش بالا گرفت تا اینکه در جمادی الاولی همین سال بدستور ملاقربانعلی مردم بدارالحکومه ریخته بسختی سعدالسلطنه را مجروح کردند و پس از یکی دو روز در گذشت . تفصیل کشته شدن سعدالسلطنه از این قرار است : « حکومت سعدالسلطنه تصادف کرد با اول مشروطیت و هرج و مرج زیاد در سراسر ایران . در این دوره که حکام را به ولایات و ایالات میفرستادند آن تشریفات سابق در کار نبود که جمعی سوار و پیاده و خدم و حشم زیاد در رکاب حاکم همراه باشند و این کار تا اندازه ای متروک شده بود بنا بر این سعدالسلطنه هنگامیکه بحکومت زنجان برقرار شد فاقد این قبیل تشریفات بود . یکی از روزها در بازار بین نوکرهای سعدالسلطنه و اطرافیان آخوند ملاقربانعلی مشاجره شد و کار به نزاع وجدال کشید طلاب به آخوند شکایت کردند و از وی استمداد نمودند آخوند خیلی سهل و ساده دستور داد که فوراً حاکم را گرفته از شهر بیرون کنند طلاب که این حرف را از آخوند شنیدند با کمک مردم به دارالحکومه ریخته چماقی بر فرق حاکم کوبیدند حاکم پیر از حال رفت و بیهوش شد . مشیرالممالک وزیر زنجان ( پیشکار دارائی ) که قضیه را شنید آمده او را بخانه خود برد و حاج مصباح طبیب مجاز را برای معالجه به بالین او آورد طبیب که وضع سعدالسلطنه را دید گفت معالجه او از من ساخته نیست عمل جراحی لازم دارد و باید به جراح قابلی مراجعه شود و در این بینها از طرف آخوند پیغام سختی به مشیرالممالک رسید که اگر تا دو ساعت دیگر حاکم را از شهر بیرون نفرستی دستور میدهم که خانهات را خراب

کنند مشیرالممالک از این پیغام هراسناک شده پیش از اینکه مدت ضرب الاجل آخوند منقذی شود سعدالسلطنه را توی درشکه گذاشته روانه تهران نمود پس از خروج از زنجان سعدالسلطنه از ضربت آن واحد يموت و شدت درد دربین راه در قروه درگذشت و نعش او را در قم برده در صحن جدید امین السلطانی در مقبره ای که قبلاً برای خود و بستگانش ساخته بود دفن گردید.

میرزا باقر معروف به میرزا فتح الله ثانی پسر میرزا فتح الله بزرگ و شخص اخیر پسر چهارم میرزا اسدالله خواجه نوری لشکر نویسی باقی و برادر بزرگ میرزا آقاخان نوری صدراعظم بوده میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله که در سال ۱۲۶۸ ه. ق. باوجود اینکه تحت الحمايه و ورقه تابعیت انگلستان را داشت پس از عزل و قتل میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر به مساعی انگلستان صدراعظم ایران شد شغل لشکر نویسی باشیگری (ریاست دارائی ارتش) که سالهای متمادی در خانواده او مستقر و برای متصدیانش از مشاغل بسیار پرمنافع و نانداری بوده به برادرزاده خود میرزا فتح الله ثانی که در دفتر لشکر مستوفی (کارمند دارائی ارتش) بود واگذار نمود.

### باقر

حاج ملا باقر واعظ از واعظان مشهور دوره ناصرالدین شاه

### باقر

و مؤلف کتاب (جنت النعیم فی احوال السید عبدالعظیم) در شرح حال حضرت عبدالعظیم مدفون در جنوب تهران بمساحت ۶ کیلومتری ری. نامبرده واعظی بوده سببه باسواد و بافضل و از مبالغه ها و اغرافات خارج از عقل و قیاس که شیوه بعضی از واعظان عامی است بکلی مبری بوده و چون درس خوانده و مرد مطلق بود طلاب و اهل فضل نیز در پای منبر او جمع میشدند نامبرده در روز جمعه ۲۱ ربیع اول سال ۱۳۱۳ ه. ق. در مشهد درگذشت و در همانجا مدفون گردید.



حاج ملا باقر واعظ

آقا بالا خان شخصی گمنام و از خانواده شریفی نبود در جوانی طرف توجه کامران میرزا نایب السلطنه پسر سوم ناصرالدین شاه واقع شده و چون کامران میرزا سالها وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون! بود نامبرده بتدریج در نظام ترقی کرد و این طفل یکشبه ره صد ساله را پیمود. در سال ۱۳۰۱ ه. ق. سرهنگ

### بالا

۱- نام اصلی این شخص در کتب مؤلفه محمدحسنخان اعتمادالسلطنه - باستثنای یادداشت های خطیش - میرزا محمد علیخان ذکر شده لکن در افواه و بین مردم به آقا بالا خان شهرت داشته است.

و در سال ۱۳۰۳ ه. ق. میرپنج و سرتیپ فوج اول یا فوج مخصوص نایب السلطنه و همه کاره او بعنوان صاحب جمع کل بوده و در همین سال بتوسط کامران میرزا از شاه در خواست لقب صارم السلطنه برای خود نمود - ناصرالدینشاه بواسطه سوابق سوئی که از او در خاطر داشت این تقاضی را برای خویشان بهانه قرار داده چندی اصلا لقب دادن را ب مردم بکلی موقوف نمود و هر قدر در این باب اصرار ورزیده شد تا مدتی بناصرالدینشاه اثر نبخشید. محمدحسنخان اعتماد السلطنه دریادداشتهای روزانه خطی خود موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی در این باب چنین گوید:

« ۴ شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۳ : اعطای لقب باز موقوف شد جهت اینکه آقا بالا خان



آقا بالا خان سردار

سرتیپ فوج نایب السلطنه لقب صارم السلطنه<sup>۲</sup> خواسته بود چندی باز دادن لقب موقوف شد. در سال ۱۳۰۴ ه. ق. ملقب به معین نظام گردید. اعتماد السلطنه مینویسد: «یکشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۴ : تفصیل تازه روندا مگر اینکه آقا بالا خان که او را بیک امپریال فلان کردند میرپنج و ملقب بمعین نظام شد. و در سالهای بعد علاوه بر فرماندهی فوج مخصوص نایب السلطنه ریاست چند فوج دیگر نیز با و محول گردید. در سال ۱۳۰۷ ه. ق. که ملک خان بجهت گرفتن چهل هزار لیره از شرکت انگلیسی و واگذار کردن امتیاز لاتاری<sup>۳</sup> خود را بآن شرکت و پس ندادن پول شرکت<sup>۴</sup> از سفارت ایران در لندن مزول و از تمام مناصب و درجاتیکه داشت خلع گردید. ملک برای انتقام جوئی از امین السلطان و شاه در سال ۱۳۰۷ ه. ق. روزنامه ای بنام قانون دایر کرد و آزادانه مطالب و انتقادات بسیار سختی از امین السلطان و ناصرالدینشاه

مینمود و بوسیله پست بایران میفرستاد و چون بی پرده و بدون ترس حقایقی را اظهار میداشت

۱ - ناصرالدینشاه چندین بار تصمیم گرفت که دیگر ب مردم بیهوده لقب ندعد و حتی یکبار هم که فرمان لقبی را امضاء میکرده گفته بوده است بالقباب هم ریده شد لکن بعد بواسطه طمع و گرفتن پیشکشی (رشوه) و چیزهای دیگر از تصمیم خود منصرف گردید.

۲ - شمشیر برنده سلطنت .

۳ - Loterie .

۴ - مظنه لیره در سال ۱۸۹۰ م. برابر با ۱۳۰۷ ه. ق. و ۱۲۶۹ خ. سی و چهارریال بوده و چهل هزار لیره برابر است با ۱۳۶۰۰۰۰ ریال .

در روشن فکران و مردم ناراضی خیلی حسن اثر بخشید و استقبال شایانی از مطالب آن میشد و جانا سخن از زبان ما میگوئی مصداق پیدا کرد این موضوع برای دولت وقت (شاه و وزیر اعظم) در دسری تولید نمود اول شماره‌های آن تا جائیکه امکان داشت جمع آوری شد و بعد کوشش زیاد بعمل آمد که ناشرین و موزعین و خوانندگان آن شناخته شوند در این باب مدتی مردم خیلی در فشار بودند و هر کسی که از اعمال دولت جزئی انتقادی مینمود او را دستگیر و تبعید مینمودند. آقا بالا خان در این موقع مانند سایر مواقع کار خود را برای آمرین خوب انجام داد ناشر و موزع حقیقی روزنامه قانون را در تهران که میرزا نصرالله خان منشی سفارت اتریش بود پیدا کرد دولت او را دستگیر و بزندان انداخت و معلوم شد که نامبرده در خانه خود اسباب چاپ داشته و روزنامه قانون را دوباره در تهران چاپ و توزیع میکرد است آقا بالا خان در ازاء این خدمت در سال ۱۳۰۸ ه. ق. به منصب امیر تومانی (سر لشکری) و هزار تومان اضافه مواجب نائل گردید. پس از ارتقاء بمنصب امیر تومانی در همین سال رئیس مخزن تدارکات عسکریه شد. در ایامیکه عنوانش رئیس مخزن تدارکات عسکریه بوده<sup>۱</sup> اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود مینویسد: «۸ شوال ۱۳۰۸: امروز شاه بشهر تشریف آوردند نهار میل فرمودند عصر به مخزن نظامی که سپرده معین نظام است تشریف بردند شنیدم زیاده از حد منظم بوده و مطبوع خاطر همایون واقع شده بود». در سال ۱۳۰۹ ه. ق. ملقب به وکیل الدوله شد و در همین سال پس از درگذشت جهانگیر خان وزیر صنایع و رئیس قورخانه بجای او منصوب گردید. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود (۱۹ محرم ۱۳۰۹) راجع بانتصاب وی و سمت تازه اش مینویسد: «جهانگیر خان وزیر صنایع و رئیس قورخانه پریروز مرد منصب او را به آقا بالا خان معین نظام دادند این جهانگیر خان قریب شصت سال عمر داشت پسر سلیمانخان گرجی بود<sup>۲</sup> آدم قابلی بود طبیباً خیلی سخی و فقیر دوست بود اما آقا بالا خان جانشین او در طفولیت بسیار خوشگل دل عاشق میر بود زیاده از یک امپریال حق الزحمه نمیگرفت از دولت سرنائب السلطنه (کامران میرزا) حالا از بزرگان عسکریه شده، امیر تومان - سر کرده فوج مخصوص وزیر صنایع است اما اول هر چه بود بوده باشد حالا بسیار جوان قابل و مؤدبی است». در واقعه رژی در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ه. ق. که مردم در اطراف ارك اجتماع کرده و از امتیازیکه بانگلیسها داده شده بود شدیداً اظهار تنفر میکردند بمعین نظام ما موریت داده شده که آنان را از اطراف ارك بکلی پراکنده نماید در این هنگام معین نظام بسربازان زیر فرمان خود دستور شلبک بطرف ملت داد و جمعی در حدود سی نفر کشته شدند و مردم نمشهارا بخانه حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد متنفذ تهران بردند و از این تاریخ بدنامی آقا بالا خان افزون تر و کینه وی درد لها افزونی یافت لکن در پیشگاه دولت (شاه) مقرب تر و معزز تر گردید. در سال ۱۳۱۰ ه. ق. لقب سرداری (سپهبدی) هم

۱ - اداره تدارکات و تسلیحات ارتش.

۲ - جهانگیر خان ارمنی بوده نه گرجی، سابق بر این رجالیکه اصلاً ارمنی بودند اعم از مسلمان یا مسیحی آنان را بطور کلی گرجی قلمداد میکردند و باین مناسبت برای اعتماد السلطنه نیز چنین اشتباهی رویداده است.

در آخر لقبش اضافه شد و عنوانش : (جناب امیرالامراء العظام وکیل الدوله سردار) بود. در سال ۱۳۱۳ ه. ق. بلقب سردارافخمی ملقب گردید. ابوالحسن میرزا شیخ رئیس مقام شامخ سرداری را چنین تشریح و تفسیر نموده است :

روزی که شیپور عدو آواز زیر و بم کند سردارافخم خم شود سردار اکرم رم کند! در زمان سلطنت مظفرالدین شاه بنا بر پیشنهاد و سفارش کامران میرزا گاهی بحکومتی مأمور و فرستاده میشد. میرزارضای کرمانی کشته ناصرالدین شاه قاجار در بازپرسی های خود راجع باین شخص چنین میگوید : « يك بد نهاد بی شرف - دنی زاده - مفسد نالایق تر از همه سرشناسها - بگویم؟ بالاخان وکیل الدوله کسیکه نایب السلطنه او را بی اندازه می پروراند و طرف توجهش بود ، بطوریکه استنباط میشود نامبرده مأمور اجرای بسیار خوبی بوده و اجرائیات مهم را از قبیل دستگیری و تبعید سیدجمال الدین اسدآبادی از حضرت عبدالعظیم - کشتن و پراکنده کردن مردم را در بلوای رژی - دستگیری عده ای از افرادی که شب نامه بر علیه دولت انتشار میدادند و غیره باو واگذار مینموده اند و او امرافوق را بدون ملاحظه بخوبی و بوجه احسن انجام میداده است بنا بر این یکی از علل تنفر مردم نسبت بوی علاوه بر چیزهای دیگر روی این اصل نیز بوده است . در سال ۱۳۲۶ ه. ق. که از طرف محمد علیشاه حاکم گیلان بود پس از یکسال حکومت در تاریخ ۱۶ محرم سال ۱۳۲۷ ه. ق. مجاهدین بسرکردگی عبدالحسینخان معزالسلطان (سردار محی) او را در باغ مدیریه رشت که مهمان بود با چند گلوله از پا درآوردند و معلوم نشد که نقش او را در کجا دفن نمودند<sup>۲</sup> ادواروبروان در کتاب (انقلاب ایران) تألیف خود در این باره مینویسد: «رشت روش اصفهان<sup>۳</sup> را در پیش گرفت در ۸ فوریه ۱۹۰۹ ه. ق. ملیون بخانه حکمران ریخته او را کشتند و سر بازانش در قنسلگری روس پناهنده شدند .

بدیع الزمان میرزا ملقب به صاحب اختیار پسر چهارم محمد قلی میرزا ملک آرا پسر سوم فتحعلیشاه در زمانیکه پدرش حاکم مازندران بود وی نیابت حکومت استرآباد را داشت . در جنگ روس و ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ه. ق.) روسها در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در مازندران و استرآباد برای پیشرفت کار خود بنای تحریک را در میان اهالی گذاشتند از آن جمله جمعی از طائفه جعفریای ترکمان را بوسیله دادن پول تطمیع کرده و آنان را وادار به شورش بر علیه ایران نمودند بدیع الزمان میرزا که در این هنگام نیز حاکم استرآباد بود بوسیله چند نفر از سرکردگان آنحدود شورش را کاملاً خواباند

۱ - مراد از سردار اکرم عبدالله خان امیر نظام قره گزلی همدانی که لقب اولش ساعدالسلطنه و بعد ملقب بسردار اکرم شد .

۲ - باغ مدیریه متعلق بوده به میرزامحمود خان مدیرالملک که پس ازدادن دوازده هزار تومان پیشکشی ( رشوه ) به مظفرالدینشاه ملقب بسردار همایون شد و بسمت ژنرال قنسلگری تفلیس نیز برقرار گردید .

۳ - مراد از روش اصفهان ورود نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری در همین سال با سواران خود به اصفهان و پناهنده شدن اقبال الدوله کاشی ( محمد غفاری ) به قنسلگری انگلیس میباشد .

روسها که از آرامش حدود استرآباد آگاه گردیدند بادوکشتی جنگی خود که به بنادر مازندران و استرآباد آمده بودند بدون گرفتن نتیجه بمرزهای روسیه بازگشتند. در سال ۱۲۴۷ ه. ق. که عباس میرزا نایب السلطنه برای مقاصدی در خراسان اقامت داشت بدیع الزمان میرزا مأمور در خدمت وی گردید. بدیع الزمان میرزا هنگام درگذشت فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ه. ق. از جانب پدر خود حاکم گرگان بود. میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی که بنا بصوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی برای آوردن محمدقلی میرزا ملک آرا مأمور مازندران شد او بامساعی که بکار برد او را از مازندران به تهران آورد پس از چندی که از ورودش گذشت محمدقلی میرزا را به همدان تبعید کردند و تا آخر عمر در آنجا بود تا در سال ۱۲۸۹ ه. ق. در سن ۸۶ سالگی درگذشت.

پس از فوت فتحعلیشاه شاهزادگان قاجار که اغلب حکومت ایالات و ولایات ایران را در دست داشتند و بیشتر آنان فرزندان شاه بودند با پادشاهی محمد میرزا ولیعهد نوه شاه متوفی مخالفت آغاز کردند بنا بر تدبیر و مساعی میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی یکمده از آنان بامسالمت و بدون دردسر بسوی تهران رهسپار شدند از آن جمله بدیع الزمان میرزا که در این وقت حاکم استرآباد بود پس از عزیمت پدرش به تهران با خانواده خود بصوب تهران حرکت نمود و پس از قتل قائم مقام (۱۲۵۱ ه. ق.) و صدارت میرزا عباس ایروانی معروف به حاج میرزا آقاسی مرشد محمدشاه بدیع الزمان میرزا مأموریت آذربایجان یافته و بدانسوی حرکت کرد و پس از ورود به تبریز مانند ۱۰ نفر دیگر از شاهزادگان قاجاریه که ناراضی و جدأ باسلطنت محمد شاه مخالف بوده و در قلعه اردبیل محبوس بودند پس از توقیف بآنان ملحق و زندانی شد.<sup>۱</sup>

بدیع الزمان میرزا همراه سایر شاهزادگان تا سال ۱۲۵۳ ه. ق. در زندان اردبیل بسر میبرد تا اینکه علی نقی میرزا رکن الدوله پسر هشتم فتحعلیشاه و برادر عیانیش امام ویردی میرزا کشکچی باشی پسر ۱۲ فتحعلیشاه و برادر صلیبی وی علیشاه ظل السلطان بوسیله مقنی قزوینی که نقیبی از زندان تا خندق قلعه زد و زندان راه پیدا کرد و قبلاً هم وسائل فرار این سه نفر از هر جهت آماده شده بود از قلعه اردبیل فرار کرده بروسیه پناهنده شدند پس از این عمل بقبه شاهزادگان را که بدیع الزمان میرزا نیز در جزء آنان بود از اردبیل به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر قرار دادند.

بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه عمادالدوله پسر بزرگ امام قلی  
**بدیع الملک**  
 میرزا عمادالدوله در سال ۱۲۷۷ ه. ق. نایب الایاله نهاوند شد. در  
 اوائل سال ۱۲۹۱ ه. ق. که امامقلی میرزا عمادالدوله بجای طهماسب میرزا مؤیدالدوله  
 برادر مهتر خود بسمت حکومت کرمانشاه و کردستان منصوب و روانه گردید در این سمت  
 خودش در کرمانشاه اقامت داشت و بدیع الملک میرزا پسر خود را که در این سال ملقب به

۱ - شاهزادگان چهار روز پس از کشته شدن قائم مقام (سلخ صفر) و بدیع الزمان میرزا در جمادی الاولی همان سال به قلعه اردبیل فرستاده شدند.



بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه

حشمت السلطنه شده بود از طرف خود نیابة بحکومت کردستان فرستاد. در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. که امامقلی میرزا عمادالدوله در گذشت حشمت السلطنه بجای پدر خود بحکومت کردستان و کرمانشاه منصوب گردید ولی در سال ۱۲۹۳ هـ. ق. معزول و بجای او سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بحکومت هر دو جا منصوب و فرستاده شد. در سال ۱۲۹۷ هـ. ق. دوباره بحکومت کرمانشاه تعیین گردید و حکومت کردستان کماکان با بوالفتح میرزا پسر بزرگ سلطان مراد میرزا حسام السلطنه واگذار شد. حشمت السلطنه در سال ۱۲۹۸ هـ. ق. معزول و بجای او حاج غلامرضا خان شاهسون شهاب الملک منصوب گردید. در سال ۱۳۰۴ هـ. ق. ملقب به عمادالدوله شد ( بشرح حال محمد میرزا پسراعتضادالدوله مراجعه شود) و در این سال بازن میرزا سعید خان انصاری مؤتمن الملک ( متوفی ۱۳۰۱ هـ. ق. نیز



بدیع الملک میرزا عمادالدوله



ازدواج نمود . در جمادی الثانیه سال ۱۳۰۵ هـ . ق . با پیشکاری و وزارت (معاونت) میرزا تقی ضیاءالملک حاکم یزد شد لکن در رجب ۱۳۰۶ هـ . ق . از حکومت یزد معزول و بجای او میرزا محمد اقبال‌الملک منصوب گردید . آقا علی زنوزی معروف به استاد الاساتید کتاب بدایع‌الحکم پاریسی خود را در جواب سئوالات همین بدیع‌الملک میرزا تألیف نموده و در تهران در سال ۱۳۱۴ هـ . ق . طبع و منتشر شده است .

بگمزا بزشکی بوده از آرامنه اسلامبول بایران آمده مسلمان شد و نام خود را محمد حسن گذاشت و در تهران بشغل طبابت اشتغال

### بگمزا



بگمزا

داشت . در ذی‌عقده ۱۳۰۵ هـ . ق . در سفر ناصرالدین‌شاه به بیلاقات مازندران از طرف وی ملقب به عمادالاطباء گردید نامبرده چندین سال جزء اطبای فرنگی دربار یعنی اطبای خاصه شاه در سفر و حضر بشمار می آمده و تخصصش بیشتر در امراض زنانه بوده است . محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه - خطی خود در این باره مینویسد « ۲۲ ذی‌عقده ۱۳۰۹ : فاطمه سلطان<sup>۲</sup> دختر باغبان باشی اقدسیه که حالا محبوبه شاه است بچه سقط میکرده است بگمزا را برای معالجه او برده بودند » . اطبای فرنگی معروف ناصرالدین‌شاه سه نفر بودند . دکتر تولوزان<sup>۳</sup> دکتر فوریه<sup>۴</sup> و دکتر بگمزا ( محمد حسن عمادالاطباء ) و پیش از این سه نفر هم دکتر کلوکه<sup>۵</sup> فرانسوی و دکتر پولاک<sup>۶</sup> نمساوی ( اطریشی ) بوده اند . بگمزا با حاج میرزا علیخان امین الدوله ارتباط زیاد داشته

و طبیب خانوادگی او بوده است . اعتمادالسلطنه مینویسد : « ۴ شنبه ۳ رمضان ۱۳۰۲ : شاه به بگمزا فرمودند که روزه بخوری واجب‌القتلی چرا که مسلمان شدی حالا اگر عبادت

۱ - بگمزا مخفف بگماز کلمه‌ای است فارسی بمعنی شراب و شرابخوردن و پیهاله شراب را

نیز گفته‌اند . فردوسی در شاهنامه میگوید :

تو با این سواران ایا ارجمند

و نیز میگوید :

به بگماز بنشست یکروز شاه

عثمانی‌ها و همچنین ارمنی‌ها آن را برای خود نام گذاشته‌اند.

۲ - خانم باشی . Tholozan - ۳ . ۴ - Feuvrier

۵ - Cloquet . ۶ - Polack .

فکنی کافر خواهی بود بی خود از دهانم بیرون رفت عرض کردم که هر کس روزه بخورد واجب القتل است در حالتیکه خودش هم روزه میخوردند انشاءالله ملتفت نشدند، بگمز با اعتماد السلطنه بسیار مراد و معاشرت داشته و بایکدیگر دوست و غالباً باهم بوده اند لکن در باره وی در یادداشت‌های روزانه خود این طور اظهار نظر میکند : « بگمز در این سفر (مازندران) چون لقبی گرفته و بی نیاز شده منزل من کمتر می‌آید چون من نه اهل قمارم نه اهل مزاح با من کسی راه نمی‌رود و چندانهم از این مسأله غبن ندارم با مردم این زمان آنچه تجربه کردم سلامی والسلام ، بگمز یا محمد حسن عمادالاطباء عشق مفرطی به قمار داشته است و گاهی هم که اعتمادالسلطنه حضورشاه حاضر نبوده در غیاب او برای شاه روزنامه میخوانده و ترجمه میکرده است .

در سال ۱۳۰۸ ه. ق. که فتحعلی خان صاحب‌دیوان بجای محمدتقی میرزا رکن‌الدوله استاندار خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی گردید بگمز را با خود بخراسان برد لکن بگمز در آنجا زیاد نماند و پس از دو سه ماهی به تهران برگشت و دوباره جزو اطبای خاصه شاه گردید . اعتمادالسلطنه مدعی است که بگمز ضمن کارپزشکیش پلیس مخفی‌شهربانی نیز بوده و راجع باین موضوع در یادداشت‌های خود مینویسد : « ۱۴ شعبان ۱۲۰۹ : از جمله ترقی کارها پلیس‌های مخفی متعدد است که حالا اخبار مخفی میدهند غیر از انتظام السلطنه<sup>۱</sup> که رئیس پلیس است کنت هم همان پلیس‌های مخفی را دارد بعلاوه جمعی از اطباء را هم که بخانه‌ها جهت معالجه می‌روند مأمور کردند که اخبار بدهند از جمله یکی بگمز است که صبح اطاق امین اقدس که بمعالجه او می‌رود آنچه شب رفقای او دستورالعمل میدهند برضد مردم بیچاره میگوید .»

بنیاد خان هزاره از رؤسای بزرگ طائفه هزاره خراسان که در

### بنیاد

محمودآباد تربت‌جام ساکن بوده در سال ۱۲۳۲ ه. ق. که حسنعلی

میرزا شجاع‌السلطنه والی خراسان برای سرکوبی فیروزالدین میرزا حاکم هرات بسمت آن ولایت رهسپار بود بنیاد خان از ترس و وحشتی که داشت به نزد شاهزاده نیامد بلکه در مقام مقاومت در مقابل وی برآمد در این هنگام عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی - دستم خان قراگزلو - مطلب خان و اسمعیل خان سردار دامغانی مأمور یورش به قلعه وی شدند و آن را تسخیر نمودند و بعد اسمعیل خان با وی جنگ کرد و باو شکست داد . پس از چندی بنیاد خان از نظر انتقام جوئی و یا چیز دیگری به فتح خان وزیر شاه محمود پیوست و در سال ۱۲۳۳ ه. ق. که وزیر فتح خان با سی هزار سوار که مرکب بود از افغان و هزاره و برای گرفتن مشهد از هرات حرکت نمود بنیاد خان از سرکردگان مهم او بشمار می‌آمد پس از شکست فتح خان در کوسویه و پراکنده شدن لشکریانش معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان نشاط که در اردوی حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه بود در هنگام بازگشت جمعیت بنیاد خان را اردوی والی خراسان فرض کرده بمیان آنان رفت و فوری دستگیر شد در چند روزی که در توقیف بود بنیاد خان را کاملاً رام و مطیع دولت کرده و موجبات عفو او را نیز در پیشگاه

دولت فراهم آورد و بعد بوساطت او دولت حکومت باخرز - کوسویه و غوریان یعنی حکومت از تربت جام تا به نزدیکی هرات را باو واگذار کرد و مانند سابق مطیع دولت شد و معتمدالدوله را نیز با احترامات زیاد به نزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان فرستاد. شاه محمود در سال ۱۲۳۵ ه. ق. بنیاد خان هزاره و خوانین جمشیدی را بر علیه ایران تحریک نمود حسنعلی میرزا شجاع السلطنه باخرز و آن حدود را که بنیادخان تصرف نموده بود تسخیر کرده به امیرقلیچ خان تیموری واگذار نمود. در سال بعد که دوباره امرآ و خوانین خراسان در مخالفت با دولت متفق شدند فتحعلیشاه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی را برای استمالت و گفتگو با آنان به خراسان فرستاد و شجاع السلطنه را به تهران احضار نمود و پس از ورودش شاه دوباره شجاع السلطنه را به همراه نور محمد خان قاجار دولو به خراسان روانه نمود و خود نیز متعاقب آنان عازم خراسان گردید. خوانین که از آمدن فتحعلیشاه آگاه شدند به نزد او آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و پس از دیدار شاه روانه تهران گردیدند ولی بنیاد خان دست از تمرد خود نکشید و مجدداً بحدود باخرز آمده و در کاریز از توابع باخرز با ده هزار سوار و پیاده با شجاع السلطنه نبرد سخت نمود لکن این بار نیز مغلوب و فراری گردید و تمام مهمات و اثاث او بچنگ لشکریان والی خراسان افتاد و شجاع السلطنه تا نزدیکی هرات برای تعقیب بنیادخان رانده و میرزا موسی منجم باشی گیلانی وزیرشاهزاده وارد شهر شد و با حاکم هرات بمذاکره پرداخت. بنیاد خان پسری داشته بنام بهرام خان که او هم مردی دلیر و حاکم جام و باخرز بوده است. در سال ۱۲۴۵ ه. ق. که محمد خان قزاقی شهید را در تصرف خود داشت و دم از یاغیگری میزد بهرام خان از حدود باخرز به تربت حیدریه رفته آنجا را که بیشتر آبادیهایش متعلق به محمد خان و برادران و بستگان او بود به باد غارت داد محمد خان که در صدد مدافعه و مقاومت سخت در مقابل اردوی احمد علی میرزا که تعداد آن را بیست هزار نفر قلمداد میکردند بود به محض اینکه تجاوزات بهرام خان را بحدود تربت شنید برای اینکه اموال و املاکش از بین نرود شهر مشهد را گذاشته برای حفظ دارائی خود به تربت رفت و احمدعلی میرزا در این سال به آسانی وارد مشهد مقر حکمرانی خود گردید.

بهرام خان در سال ۱۲۴۶ ه. ق. برای اشغال سرخس که يك قسمتی از طوائف هزاره در آنجا ساکن بودند رفت لکن در دست آنان کشته شد و محمد خان قزاقی موقع را مغتنم شمرده جام و باخرز را در همین سال متصرف گردید.

بهرام میرزای معزالدوله پسر دوم عباس میرزا نایب السلطنه در سال

**بهرام**

۱۲۴۳ ه. ق. پس از شکست ایران از روسیه عباس میرزا نایب السلطنه

بحدود خوی آمد و حکومت آنجا را به بهرام میرزا واگذار نمود مدت حکومت بهرام میرزا طولی نکشید که پاسکیویچ در صدد تسخیر خوی برآمد نایب السلطنه آنجا را تخلیه کرده حکومت را به امیراصلانخان دنبلی که باروسها در خفا مواضعه داشت سپرد و خود با همراهان به سلماس رفت. بهرام میرزا هنگام درگذشت فتحعلی شاه به همراه محمد میرزا برادر خود در آذربایجان

بود و پس از جلوس محمد شاه و عزیمتش بسمت تهران در سال ۱۲۵۰ ه. ق. بهرام میرزا را بجای محمدحسین میرزا حشمت الدوله حاکم کرمانشاه - لرستان و خوزستان بوزارت میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی فرستاد او پس از ورود بکرمانشاه حشمت الدوله به تهران عزیمت نمود. بهرام میرزا برادران حشمت الدوله<sup>۱</sup> را که در لرستان و خوزستان حکومت داشتند به کرمانشاه خواسته زیر نظر داشت و سپس آنان را نیز به تهران فرستاد. پس از این عملیات فرهاد میرزا (معمدالدوله) برادر خود را از تبریز خواسته بحکومت لرستان تعیین و روانه نمود.

بهرام میرزا در سال ۱۲۵۲ ه. ق. به همراه یاور رولنسن انگلیسی<sup>۲</sup> فرمانده افواجیکه



بهرام میرزا معزالدوله

از ایلات کلهر و گوران گرفته شده بود برای سرکوبی محمدتقی خان چهارلنگ بختیاری از طائفه کنورسی بسمت شوشتر رهسپار گردید پس از مطیع نمودن وی به کرمانشاه بازگشت در این هنگام به بهانه اینکه اهالی کرمانشاه از اوراضی نیستند و شکایت دارند بهرام میرزا از حکومت آن صفحات معزول و به تهران احضار گردید و بجای وی منوچهرخان معتمدالدوله تعیین و فرستاده شد. لرد کرزن در جلد اول صفحه ۵۸۳ کتاب (ایران و موضوع ایزان) در جائیکه از یاور هنری راولینسون صحبت می کند مینویسد: «یاور راولینسون پس از آمدن بایران (۶ ماه پیش از درگذشت فتحعلیشاه) در رأس افواجیکه از ایلات کزد کلهر و گوران تشکیل شده بود قرار گرفت و فرمانده افواج مزبور شد و در سال ۱۸۳۶ م. (۱۲۵۲ ه. ق.) به همراه شاهزاده بهمن میرزا حاکم کرمانشاه باقوائی به لرستان و خوزستان تا

شوشتر رفت». باوجود اینکه در کتب مؤلفه او کمتر اشتباهی روی داده معذک در این جا بجای بهرام میرزا بهمن میرزا نوشته و بکلی غلط میباشد و هیچ وقت بهمن میرزا حاکم کرمانشاه

۱ - نصرالله میرزا والی و اسدالله میرزا .

۲ - یاور رولنسن H. C. Rawlinson همان است که بعدها بواسطه خدمات برجسته اش به ملت و دولت متبوعه خود بتدریج بدرجات و مناصب : سر - مازورنرالی (سرتیپ) - رئیس کمپانی هند - وزیر مختار انگلستان در تهران، دوبار نماینده مجلس انگلستان - رئیس انجمن جغرافیائی لندن و بعد به درجه لردی رسید. در دو سفر ناصرالدینشاه (۱۲۹۰ و ۱۳۰۶ ه. ق.) به انگلستان مهماندار مخصوص شاد بود. نامبرده از علمای معروف باستانشناسی و خاورشناسی و از بنیاد گذاران علم با تاریخ قدیم آشور میباشد. رولنسن در سال ۱۸۱۰ متولد و در سال ۱۸۹۵ م. درگذشت .

نبوده است. بهرام میرزا در سال ۱۲۵۳ ه. ق. بوزارت طهماسب قلیخان قزوینی بحکومت قزوین



بهرام میرزا معزالدوله

منسوب گردید. حسینخان نظامالدوله که از تاریخ ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ ه. ق. یعنی تا زمان فوت محمدشاه والی فارس بود میرزا تقیخان امیرکبیر که بجای حاج میرزا آقاسی بصدارت رسید چون میانه او و نظامالدوله چندان صفائی نبود و از سابق باهم کدورت و دشمنی داشتند مردم فارس بی مهری او را نسبت به نظامالدوله کاملاً حس کردند و بتحریر حاج میرزا علی اکبر قوامالملک و محمدقلی خان ایل بیگی قشقایی براو شوریدند و انقلاط و زد و خورد و کشت و کشتار بالا گرفت بطوریکه آشوب به تمام معنی مدت چهل روز ادامه داشت تا بالاخره دولت شورش را خواباند و معزالدوله را در سال ۱۲۶۴ ه. ق. بجای نظامالدوله بسمت ایالت فارس به پیشکاری و وزارت میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی وزیر سابق فارس و آذربایجان بشیراز فرستاد. معزالدوله تا اوائل ۱۲۶۶ ه. ق. قریب بدو سال و اندی والی فارس بود و سپس به تهران احضار شد و بجای او برادرش فیروز میرزا نصرتالدوله که سابقاً در دوره

سلطنت محمد شاه از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲ ه. ق. والی فارس بود انتخاب گردید. در سال ۱۲۶۷ ه. ق. که ناصرالدینشاه بهمراهی میرزا تقی خان امیرکبیر باصفهان رفت نیابت خود را در پایتخت به بهرام میرزا واگذاشت. در این سال کتابی بنام کتاب نظام ناصری که گفتند از تألیفات وی است در تهران چاپ و منتشر گردید.

در سال ۱۲۷۵ ه. ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری صدراعظم و برکناری کسان و بستگان وی از تمام کارها بهرام میرزا ملقب به معزالدوله شده با پیشکاری عزیزخان مکرری سردار کل به ایالت آذربایجان فرستاده شد. در سال ۱۲۷۷ ه. ق. ناصرالدینشاه معزالدوله را از ایالت آذربایجان برداشت و مظفرالدین میرزا ولیعهد پسر خود را در سن ۸ سالگی با پیشکاری عزیزخان مکرری سردار کل و وزارت میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان شیرازی بآنجا فرستاد. در سال ۱۲۸۲ ه. ق. بریاست مجلس تحقیق دیوان نظام ( اداره دادرسی ارتش ) انتخاب گردید. در سال ۱۲۸۵ ه. ق. بجای حمزه میرزا حشمتالدوله برادر خود بوزارت و پیشکاری ( معاونت ) میرزا زکی مستوفی تفرشی ( ضیاءالملک ) حکمران خوزستان و لرستان گردید. حکومتش تا سال ۱۲۸۷ ه. ق. ادامه داشت در این سال از حکومت معزول و بجایش حشمتالدوله بحکومت لرستان و ضیاءالملک که معاونت او را داشت بحکومت خوزستان

منصوب شد. علیرضا خان قاجار عضدالملک (نائب السلطنه دوره مشروطیت) در زمان سلطنت ناصرالدینشاه مشاغل متعددی داشت از آن جمله حکومت مازندران زیر نظر و بعهدہ وی محول بود. در اواخر سال ۱۲۸۹ ه. ق. معزالدوله بحکومت مازندران منصوب و روانه گردید. حکومتش زیاد دوامی پیدا نکرد که در سال ۱۲۹۰ ه. ق. حکومت مازندران نیز به یحیی خان معتمدالملک وزیر مخصوص علاوه بر سایر مشاغلی که داشت واگذار شد. معزالدوله در سال ۱۲۹۲ ه. ق. برای بار دوم بجای حمزه میرزا حشمتالدوله بردار کهنتر خود بحکومت خوزستان و لرستان فرستاده شد. حکومتش در این دو جا زیاد طول نکشید که حشمتالدوله برای بار چهارم در اوائل سال ۱۲۹۳ ه. ق. بجای وی بحکومت هردو محل تعیین و روانه گردید. در اوایل سال ۱۲۹۵ ه. ق. بجای علیرضا خان عضدالملک بوزارت عدلیه (دادگستری) منصوب گردید و در ۸ ذیحجه سال ۱۲۹۹ ه. ق. بناخوشی سکنه در گذشت.

بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نائب السلطنه پسر فتحعلیشاه و

### بهمن

برادر اعیانی محمد شاه قاجار که در سال ۱۲۲۵ ه. ق. زاده شد.

نامبرده از فضلی شاهزادگان قاجار و مردی فضل پرور و کتاب دوست و هنر خواه و مربی علم و ادب و صاحب کتابخانه معتبری بود و بسیاری از کتب نفیسه فارسی بنام او تألیف شده و یا بتشویق او بچاپ رسیده است و او مؤلف تذکره الشعرائی است بنام تذکره محمد شاهی که آن را بنام برادر خود محمد شاه در سال ۱۲۴۹ ه. ق. بانجام رسانده است.<sup>۱</sup>

بهمن میرزا در سال ۱۲۵۰ ه. ق. حاکم اردبیل بود محمد میرزا پس از شاه شدن او را بافوج بهادران<sup>۲</sup> از اردبیل خواسته و با خود به تهران برد و پس از ورود به تهران او را در ۱۹ شعبان ۱۲۵۰ ه. ق. حاکم تهران نمود و در سال ۱۲۵۱ ه. ق. بحکومت بروجرد و سیلاخور منصوب شد. بهمن میرزا در سال ۱۲۵۵ ه. ق. پس از فوت قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا و برادر اعیانی خود که والی آذربایجان بود از طرف محمد شاه بجای او به تبریز فرستاده شد<sup>۳</sup> و تا سال ۱۲۶۳ ه. ق. والی آذربایجان بود در این اوان بنا به گفته مورخی: «چون آفتاب عمر برادر را در سنین اخیر سلطنتش که همه روزه بواسطه مرض نقرس اشتداد مییافت بشرف افول دید و ناصرالدین میرزا ولیعهد را که در صغرسن بود لایق تصدی سلطنت ندانسته نقشه سلطنت برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز بخود متوجه ساخت» بهمن میرزا که بعلت سوء سیاست حاج میرزا آقاسی صدراعظم با اللهیار خان آصفالدوله و پسرش محمد حسنخان سالار که خراسان را در دست داشتند برضد حاج میرزا آقاسی محرمانه متحد شد باین معنی که آصفالدوله بواسطه فرستادن رسل و رسائل با بهمن

۱ - در میان شاهزادگان قاجاریه چهارتن: بهمن میرزا - علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه - فرهاد میرزا معتمدالدوله و ابوالحسن میرزا شیخالرئیس فاضل و باسواد بوده اند.  
 ۲ - فوج بهادران فوجی بوده مرکب از روسهای مسلمان شده و ارامنه.  
 ۳ - ناسخ التواریخ در جلد دوم قاجاریه صفحه ۳۹۶ حکومت بهمن میرزا را در سال ۱۲۵۷ ه. ق. باین شرح ذکر نموده: و هم در این سال (۱۲۵۷ ه. ق.) برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا بحکومت آذربایجان یافت.

میرزا خواهرزاده خود ابرتباط پیدا کرد و او را حاضر نمود که پس از تسخیر تهران بوسیله حسنخان سالار و سپاه خراسان فوراً از تبریز آمده در زمان حیات یا ممات برادر بر تخت سلطنت جلوس نماید بهمن میرزا هم به پیشنهاد آصفالدوله خالوی خود روی موافقت نشان داد و مادر بهمن میرزا نیز نظرات برادر خود را تأیید نمود. حاجی میرزا آقاسی در سال ۱۲۶۳ ه. ق. چون از این مواضع اطلاع یافت خسروخان گرجی را مأمور دستگیری رضاقلی خان والی کردستان نمود خسرو خان هم او را دستگیر و به تهران روانه نمود پس از این عمل بهمن میرزا مسبوق شد که خسروخان بقصد گرفتاری او از کردستان بآذربایجان خواهد آمد این بود که از ترس گرفتاری مخفیانه خود را به تهران رساند و از محمدشاه امان گرفت



بهمن میرزا قاجار

اما زیاد از تأمین گرفتن خود اطمینان پیدا نکرد زیرا حاج میرزا آقاسی درصدد توقیف کردن او بود و چون زیاد واهمه داشت از این جهت در همین سال سفارت روس در پامناز رفته در آنجا پناهنده گردید پس از پناهندگی وزیر مختار روس میان او و شاه واسطه شده قرار شد که شاهزاده بامنشیان و نوکران و عائله خود در تحت حفاظت و مراقبت قزاقان و سپاهیان روسی از راه گیلان بقفقازیه برود و پس از عزیمت از ایران سه سال در تفلیس مقیم بود. در سال ۱۲۶۶ ه. ق. بنا بصلاحدید دولت روس و یا خودش شهرشوشی حاکم نشین قراباغ را برای اقامت دائمی خویش برگزید و تا آخر عمر خود (۱۳۰۱ ه. ق.) با دم و دستگاہ خویش در آنجا با تابعیت دولت روس زندگانی میکرد و حقوقی هم از دولت روسیه میگرفت

و اولاد و اخلافش نیز در شمار سپاهیان روسیه منظم و موظف گشتند پس از این مقدمات و اتمام کار بهمن میرزا دولت ناصرالدین میرزا ولیعهد (ناصرالدینشاه بعدی) را بحکمرانی آذربایجان بوزارت وپسکاری میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی و میزاجعفر خان مشیرالدوله را به قلم مهام امور دول خارجه (کارگذاری) باجمعی از اعظام و اعیان مأمور و بدانصوب عزیمت نمودند .

بنا یگفته کنت دوگوبینو<sup>۱</sup> روسها در زمان سلطنت محمد شاه و نیز هنگام پادشاهی ناصرالدینشاه و مخصوصاً پس از درگذشت دو ولیعهدش (محمود میرزا و معین الدین میرزا) کوششی برای نیابت سلطنت و ولیعهدی بهمن میرزا بعمل آوردند ولی نتیجه ای برای آنان حاصل نگردید . کنت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه در تهران در این باب و همچنین علاقه مفراطی که دولت روسیه نسبت به بهمن میرزا نشان میدهد و در مجلد ۲۸ اسناد مربوط بایران گزارشش مضبوط است در نامه مورخ ۱۴ شوال ۱۲۷۳ هـ . ق . برابر با ۷ ژوئن ۱۸۵۷ م . مینویسد : در ملاقاتیکه دیروز با صدراعظم<sup>۲</sup> کردم هیچکس حتی میرزا عباس خان<sup>۳</sup> محرم خاص او هم که معاون وزارت خارجه است حضور نداشت .

صدراعظم پس از شرح مبسوطی مبنی برصمیمیت و محبوبیت یامن و یگانگی و دوستی من نسبت بخود بالاخره گفت مصلحت ومهم ایران ایجاب میکندکه شاه تعیین ولیعهد قانونی را به تأخیر نیندازد زیرا شارژه دافر(کاردار) روسیه بدفعات شاه را ملاقات کرده ودرمورد این مسأله مهم باشاه صحبت نموده و از جانب دولت متبوع خود اصرار و سفارش کرده است که لااقل بهمن میرزا بسمت نیابت سلطنت انتخاب شود . شاهزاده بهمن میرزا برادر پادشاه مرحوم محمدشاه است وچندی هم حکمران آذربایجان بوده و پس ازمرگ محمدشاه هنگامیکه هنوز شاه کنونی برتخت سلطنت مستقر نشده بود سفارت روسیه تلاش بسیار میکرد او را بتاج و تخت سلطنت برساند اما اقدامات وتوطئه آنها پیش ازآنکه به نتیجه برسدکشف شد وبهمن میرزا ناچار بروسیه پناهنده گشت و او حالا بامستمری سالانه صد هزار فرانک (۱۲۰۰۰۰ ریال) که امپراطور روسیه باو میدهد در آنجا بسر میبرد . در این جا که کنت دوگوبینو میگوید (پس از مرگ محمد شاه .... الخ) بکلی اشتباه کرده زیرا توطئه و عملیات بهمن میرزا و اقدامات روسها برای او بطوریکه در ترجمه احوال وی در بالا شرح داده شد پیش ازمرگ محمد شاه صورت گرفته بوده است نه پس از مرگ او . در سالهاییکه بهمن میرزا والی آذربایجان بود از کارهای برجسته وی این بود که از دو نفر از فضلاء عهد خود تقاضا کرد که الف لیله و لیله عربی را از نثر و نظم بفارسی ترجمه کنند و یکی از آنها ملا عبداللطیف طسوجی<sup>۴</sup> بود که متن نثرالف لیله و لیله عربی را به نثر عالی فصیح فارسی درآورد و نفر دویم میرزا محمدعلیخان سروش اصفهانی بود که ترجمه شعرهای عربی الف لیله و لیله (هزار و یکشب) را بشعر فارسی باو محول گردید و او از همدۀ این کار در نهایت خوبی که بهتر از

۱ - Comte J.-A. de Gobineau

۲ - میرزا آقاخان نوری . ۳ - قوام الدوله تفرشی .

۴ - پدر میرزا محسن خان مظفرالملک .



آن نمیشود برآمد باین معنی که بجای اشعار عربی الف لیله و لیله بعضی جاها بر حسب مناسب سیاق عبارات اشعار مشهور اساتید شعرای فارسی را درج گردانید و بعضی جاهای دیگر اشعار عربی کتاب مزبور را خود و بشعر فصیح ملیح بلیغ فارسی ترجمه نمود و بدین طریق این ترجمه فارسی الف لیله و لیله که بدست است یک مخزن الاشعار بسیار نفیسی از بهترین و فصیح ترین و شیرین ترین اشعار فارسی شده است و اشعار این الف لیله و لیله فارسی بمراتب عدیده از اصل اشعار عربی کتاب مزبور که اغلب اشعار سخیف عامیانه است عالی تر و فصیح تر و بلیغ تر است.<sup>۱</sup> بهمن میرزا در سال ۱۳۰۱ ه. ق. در سن ۷۶ سالگی در شهر شیشه<sup>۲</sup> حاکم نشین قره باغ در گذشت.

بهمن میرزا ملقب به بهاء الدوله پسر سی و هفتم فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۲ ه. ق. بجای عباسقلی خان جوانشیر (معمدالدوله) حاکم کاشان

بهمن



از راست بچپ: بهمن میرزا بهاء الدوله — سیف الله میرزا — علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه  
حاج کیومرث میرزا ایلخانی — محمد ولی میرزا

شد و در سال ۱۲۵۴ ه. ق. بجای خانلر میرزا (احتشام الدوله) پسر هفدهم عباس میرزا

۱ - در صفحه ۲۰۲ کتاب (المائر والاثار) در شرح حال میرزا عبداللطیف طسوجی این طور نوشته شده: « ادیبی اریب بود و بحکم بندگان اعلیحضرت شهر یاری (ناصرالدینشاه) دام سلطانه کتاب الف لیله و لیله را از عربی بفارسی نقل نمود و اثری لایق گذاشت » عمل ترجمه در زمان حکومت بهمن میرزا و طبع در زمان سلطنت ناصرالدینشاه صورت گرفته است.

۲ - شیشه را شوشی و پناه آباد نیز گویند.

نائب السلطنه بحکومت یزد تعیین گردید . از نامبرده یادداشت‌هایی که دارای اغلاط املائی است باقی مانده است .

حاج بیژن خان گرجی از رجال درباری فتحعلی شاه - محمد شاه و ناصرالدینشاه قاجار بوده و در ابتداء در دستگاه عباس میرزا

**بیژن**

نائب السلطنه در آذربایجان مشغول بخدمت بود در سال ۱۲۴۳ ه. ق. نائب السلطنه او را برای بردن پیغامات و ملاقات پاسکیویچ سردار روس به تبریز فرستاد . در سال ۱۲۶۸ ه. ق. ناصرالدین شاه قاجار او را بسمت ریش سفیدی عمله خلوت و منصب تفنگدار باشیگری خود برگزید .

بیگلر خان چاپشلو در سال ۱۲۳۱ ه. ق. حاکم دره گز بوده و چون از والی خراسان چندان اطاعتی نداشت در این سال محمد ولی میرزا

**بیگلر**

بآنجا رفته او را منهزم نمود .

پاشا خان (دارای القاب : امین الصره - امین شوری - امین الملك) از رجال دوره سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه قاجار و از پیشخدمت

**پاشا**



پاشا خان امین الملك

های خاصه شاه بود. در سال ۱۲۷۲ ه. ق. ملقب به امین الصره شد و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. پس از تشکیل مجلس شورای دولتی یادارالشورای کبری پاشا خان امین الصره بسمت مدیریت شورای مزبور انتخاب و از این تاریخ معروف بامین شوری گردید . در سال ۱۲۷۷ ه. ق. که کامران میرزا (نائب السلطنه) در سن ۶ سالگی بجای فیروز میرزا نصرت الدوله (فرمانفرما)

حاکم تهران شد امین‌الملک علاوه بر مشاغلی که داشت بسمت وزارت و پیشکاری (معاونت) کامران میرزا تعیین و امور حکومتی تهران و توابع آن نیز محول بوی گردید. در سال ۱۲۸۰ ه. ق. که میرزا محمدخان سپهسالار با اردوئی برای تنبیه و تدمیر ترکمن‌ها به گرگان رفت و در غیاب وی پاشا خان امین شوری و محمد خان امیر تومان<sup>۱</sup> بامور نظام رسیدگی مینمودند. در سال ۱۲۸۱ ه. ق. ملقب به امین‌الملک گردید. در تشکیلاتی که ناصرالدین شاه بفکر و اراده شخص خود در سال ۱۲۸۳ ه. ق. برای اداره امور مملکتی داد تصدی این مشاغل بعهده امین‌الملک واگذار شد: مهرداری مهرشاه - اداره حکومت بروجرد و خمسه - احضار وزراء و ابلاغ اوامر شاه بآنان. در سال ۱۲۸۴ ه. ق. که میرزا محمد خان قاجار سپهسالار اعظم حکمران خراسان در مشهد بمرکز ناگهانی درگذشت<sup>۲</sup> ناصرالدینشاه حکومت



پاشا خان امین‌الملک

پاشا خان امین‌الملک و شیرخان  
عین‌الملک (اعتضادالدوله)

خراسان را مانند سابق بفرزند خود سلطان‌نحسین میرزا جلال‌الدوله به پیشکاری محمد ناصر خان ظهیرالدوله واگذار نمود و رسیدگی بداره امور حکومتی خراسان در تهران بعهده امین‌الملک محول گردید و در آن زمان اصطلاحاً سمت مزبور را وکالت و شاغل آن را وکیل

۱ - پدر محمد باقر خان سردار کل امیر نظام.

۲ - معروف است که ناصرالدین شاه او را مسموماً کشت.

میگفتند . در تشکیلات جدیدیکه ناصرالدین شاه بدارالشورای کبری خود در سال ۱۲۸۸



پاشا خان امین الملک

ه. ق. داد که در مهام ملکی مشاوره نمایند  
امین الملک نیز در آن عضویت داشت. در این  
سال برای بار دوم به وزارت و پیشکاری کامران  
میرزا نائب السلطنه بجای میرزا عیسی وزیر  
تعیین و برقرار گردید و سپس در همین سال  
نیز بجای حاج محمد ناصر خان ظهیرالدوله  
بوزارت دادگستری منصوب شد. در روز ۱۸  
ذیحجه سال ۱۲۸۹ ه. ق. که عهده داروزارت  
دادگستری بود در بین راه حضرت عبدالعظیم  
(ع) اسبهای سرمست درشکه وی درشکه را  
برداشتند و او از ترس و برای حفظ جان ،  
خود را از درشکه پرت کرد و یکروز بعد  
بواسطه صدمه وارده در تهران درگذشت .  
امین الملک بواسطه نزدیکی بشاه و دربار  
سلطنتی همیشه دارای مشاغل حساس و مهم و پر  
دخل بود سرانجام از متمولین طراز اول  
ایران گردید یک قسمت از دارائی اودالان

امین الملک و تیمچه حاجب الدوله و منضفات آن در بازار بهترین مستغلات آن زمان و این  
زمان میباشد. پس از مرگ ناگهانی و فجیعش دارائی هنگفت او به سه دخترش زیورخانم مادر  
میرزا احمدخان مبشرالدوله<sup>۱</sup> - محترم الدوله<sup>۲</sup> زن میرزا علی خان امین الدوله و عالیه خانم  
زن حاج آقا موسی پسر حاج علی احمد کور رسید.

پرویز  
پرویز میرزا نیرالدوله پسر پنجاه و سوم فتحعلیشاه قاجار در اوائل  
سال ۱۲۸۴ ه. ق. ملقب به نیرالدوله شد و غالباً حاکم سبزوار و  
نیشابور و ترشیز (کاشمر) بوده و در ماه شعبان ۱۳۰۵ ه. ق. درگذشت و در حرم حضرت  
امام رضا (ع) در مشهد مدفون گردید .

پیرقلی  
پیرقلیخان شامبیاتی قاجار از سرداران دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار  
بوده که در سال ۱۲۱۴ ه. ق. پس از فرار و عزل جعفرقلیخان  
دنبلی حاکم خوی و سلماس و نصب محمود خان نواده شهباز خان دنبلی بجای او پیرقلیخان  
نیز به فرماندهی قوای آنحدود تعیین گردید لکن در سال ۱۲۱۵ ه. ق. مهدقلی خان دولو  
بجای وی منصوب و پیرقلیخان بهمراه ابراهیم خان قویونلو (ظهیرالدوله) با ۲۰ هزار سوار  
مأمور گرفتن سبزوار و دفع الله یار خان قلیچی گردید .

۱- زیور خانم پس از مرگ محمد خان شوهر اولیش زن ابراهیم میرزا مشکوة الدوله  
پسر امام قلی میرزا عمادالدوله شد .

۲- در ربیع الثانی ۱۳۰۶ ه. ق. ملقب به محترم الدوله شد و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. درگذشت.

## پلنگ توش

پلنگ توش خان (این کلمه در کتب مختلفه پلنگ توش - پلنگ پوش و پلنگ توش دیده شده است) پس از کشته شدن صید محمد خان جلایر کلاتی در محمدآباد در گز در سال ۱۲۴۵ ه. ق. در جنگ با خوارزمی‌ها بجای برادر خویش حاکم کلات و آن نواحی شد. در سال ۱۲۴۶ ه. ق. با الله قلیخان خان خوارزم بر علیه وطن خود ایران سازش کرده و مشغول به اقدامات بی‌رویه گردید و پس از دستگیر شدن از کرده خود پشیمان شده و مورد بخشایش دولت واقع شد. در سال ۱۲۴۷ ه. ق. که عباس میرزا نائب‌السلطنه از نیشابور عازم مشهد بود پلنگ توش خان به اردوی نائب‌السلطنه پیوست و مورد لطف و مرحمت عباس میرزا واقع شد و سپس او را بسفارت خوارزم (خیوه) فرستاد و در سال ۱۲۴۸ ه. ق. بازگشت و به نزد نائب‌السلطنه آمد.

## تقی

تقی یا محمد تقی خان پسر علیخان چهارلنگ بختیاری از تیره کنورسی یکی از رؤسای بزرگ و معروف ایل بختیاری بوده که گاهی بر ضد دولت یاغی و گاهی مطیع دولت و بعضی اوقات نیز آلت دست اغراض بیگانه و دشمنان ایران بوده است.

محمد تقی خان پس از اینکه بر طوائف چهارلنگ و هفت لنگ بختیاری مسلط گردید در سال ۱۲۴۹ ه. ق. بر علیه دولت مرکزی قیام کرد. شوشتر - دزفول و رامهرمز را یکی پس از دیگری گرفت و سرکردگان نواحی فارس از قبیل میرزا منصورخان بهبهانی - ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی چاره‌ای جز اطاعت ندیدند و سایر طوائف فارس نیز نسبت بوی اطاعت کردند. محمد تقی خان مشغول به کار خودش بود و عملیات خود را دنبال میکرد و ضمناً مبلغ ششصد هزار تومان مالیات دولت را از اهالی بگرفت. فتحعلیشاه با اینکه حالش چندان خوش نبود درصدد دفع وی برآمد و فرامینی در این زمینه بحکام ایالات و ولایات صادر نمود و خود نیز عازم اصفهان گردید. پس از ورود باصفهان محمد میرزا سیف‌الدوله (حاکم اصفهان) و الله‌یار خان آصف‌الدوله را از اصفهان مأمور سرکوبی بختیارها و دفع محمد تقی خان نمود. در این بین‌ها فتحعلیشاه در اصفهان درگذشت و قضیه محمد تقی خان تا مدتی معوق ماند و بواسطه مردن پادشاه بیش از پیش هرج و مرج در ایران تولید گردید. پس از مرگ فتحعلیشاه محمد تقی خان نیز بی‌کار نشست و عملیات خود را دنبال کرد. شفیع خان بختیاری از طرف وی تمام خطوط فارس را تا کاشان بتصرف خود درآورد و منال دیوان را در هر کجا یافت بگرفت و به نزد محمد تقی خان میفرستاد. در این هنگام بواسطه این قبیل عملیات محمد تقی خان شهرت زیادی در ایران پیدا کرد. دولت در سال ۱۲۵۲ ه. ق. بهرام میرزا (معزالدوله) که از سال ۱۲۵۰ ه. ق. والی کرمانشاه - لرستان و خوزستان بود بفرماندهی راولینسن انگلیسی برای سرکوبی محمد تقی خان مأمور نمود. بهرام میرزا نتوانست او را دفع کند و باوی به کج‌دار و مریز رفتار میکرد. شاهزاده در سال ۱۲۵۲ ه. ق. از حکومت معزول شد و بجایش منوچهرخان معتمدالدوله منصوب گردید. در سال ۱۲۵۴

۵. ق. بواسطه بی نظمی و اغتشاشاتی که در اصفهان روی داده بود معتمدالدوله تغییر سمت داده حاکم اصفهان شد. پس از انتصاب وی بحکومت اصفهان - لرستان - خوزستان و بختیاری چون محمدتقی خان اطاعت چندانی ازدولت نداشت دولت جداً درصدد دفع او برآمد و معتمد - الدوله مأمور این کار گردید و سرانجام با جنگ و تمهید و مقدماتی چند محمدتقی خان در سال ۱۲۵۸ ه. ق. دستگیر و تحت الحفظ به تهران فرستاده شد. پس از ورود به تهران او را به نیاوران نزد شاه بردند. شاه قصد داشت که او را بکشد حبیب‌الله خان شاهشون رئیس توپخانه مانع کشتن او شد و درخواست وی مورد قبول شاه واقع گردید بنا براین او و بستگانش را به حبیب‌الله خان سپردند دو ماه پس از این مقدمه حبیب‌الله خان در گذشت و دوباره امر شد که محمدتقی خان در توپخانه زندانی شود حبش پنج سال طول کشید و در سلطنت ناصرالدین‌شاه و صدارت امیر کبیر قرار شد که او تحت الحفظ به اردبیل فرستاده شود جمعی واسطه شدند و خواهش کردند که دولت از فرستادن او به اردبیل منصرف شود و بجای بهتری اعزام گردد و بجای اردبیل او را با برادرش علی نقی خان به تبریز روانه نمودند. مدت دو سال در تبریز زندانی بودند سپس آنها را به تهران بازگردانیدند. کمی بعد علی نقی خان را مرخص کردند که از خانواده محمدتقی خان توجه و نگهداری نماید و محمدتقی خان هم کماکان در زندان توپخانه بسر میبرد تا اینکه در سال ۱۲۶۷ ه. ق. در گذشت.<sup>۱</sup>

حاج ملا تقی یا ملا محمد تقی برغانی متولد ۱۱۸۳ ه. ق. از مشاهیر مجتهدین ایران مقیم قزوین بود که با برادر اوسطش حاج ملا محمد صالح و برادر کوچکش حاج ملا محمد علی همگی در برغان تولد یافته بمقام رشد رسیدند و تحصیلات اولیه‌شان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در شهر قم نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد شهریز و معروف به میرزای قمی مؤلف کتاب قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند آنگاه به اصفهان رفته چند سالی به تحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداختند سپس بعراق عرب رفته در کربلا مخصوصاً نزد آقاسید علی مؤلف کتاب ریاض<sup>۲</sup> فقه و اصول خواندند و در تحصیل علوم رسوم دینیہ رنج فراوان برده و بمقامات عالیہ رسیدند. حاج ملا محمد علی برادر کوچک نزد شیخ احمد احسائی تلمذ کرده از علماء شهریز شیخیه محسوب گشت و به کثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و تفرعات دائمه شهرت یافت و هر سه برادر پس از اقامت سالیان دراز با ایران مراجعت نموده در تهران اقامت گرفتند و چون ما بین حاجی ملا محمد تقی و میرزای قمی در برخی از مسائل فقهیه مناظره علمیه کتبیہ برخاست و رد و ایرادات ضد مبادله گشت خود را مجبور به برگشت بکربلا دیده بدانسو شتافت و از استاد خود آقاسید علی مذکور اجازه اجتهاد گرفته به تهران برگشت و بساط ریاست و اجتهاد بگسترده و هر سه برادر بغایت جسور و مغرور بودند و نوبتی در محضر فتحعلیشاه

۱- لرد کرزن در کتاب ایران و موضوع ایران Persia and Persian Question

فوت محمدتقی خان را در سال ۱۲۶۶ ه. ق. - ۱۸۵۰ م. ذکر کرده است.

۲. سراندر سید محمد مجاهد.

بجسارت و خلاف ادب سلوک کردند و منضوب و منفور شاه واقع شده مجبور به مهاجرت از تهران و اقامت در قزوین گشتند حاج میرزا عبدالوهاب مجتهد متنفذ قزوین برای هرجهتی که فرض شود آنان را با احترام و تجلیل بسیار بشهر وارد نمود و بتدریج شهرتی به سزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتنا بهی فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیره ما تألیفات عدیده نمودند و چندی بعد حاج میرزا عبدالوهاب بجای حاجی سید محمد تقی امام جمعه امام جمعه قزوین شد و چون شیخ احمد احسائی به قزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی بمعارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اولین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضادت و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را نیز تکفیر کرده در مجامع و بر منبر بطعن و لعن پرداخت و چون نسبت به متصوفه نیز تعرضات شدیده داشته در محضر و منبر به تکفیر و تحقیرشان سخن همی گفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی بنام تحصیل منال دولتی از املاک متعلقه بوی محصل گماشت و او چون کار را دشواری دید به تهران نزد شاه شتافته به لطائف الکلام غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی میرزا آقاسی چون با شاه به قزوین رفت با خراج هر سه برادر از آن شهر فرمان داد و لاجرم باز به محضر شاهی شتافتند و حاجی ملا تقی بنوع مذکور دل شاه را بدست آورده مسرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازه اقامت در قزوین حاصل نموده هنگام ظهور سید علی محمد شیرازی و ادعای باییت وی (۱۲۶۰ ه. ق.) حاج ملا محمد تقی یکی از مخالفین سرسخت باییه و بایها بود و از رد و سب و تکفیر و هر گونه سختیها نسبت به بایان فروگذار نکرد و باین مناسبت بایهای قزوین که طرفدار و هواخواه قره العین برادرزاده و عروس او بودند او را در سال ۱۲۶۳ ه. ق. در سن ۸۰ سالگی بتحریر مشارالیها در محراب مسجد به قتل رسانیدند و در بقعه شاهزاده حسین قزوین مدفون گردید و اخلاقی خصوصاً پسرا کبر و ارشدش ملا محمد که شوهر قره العین بود و بعد از پدر منصب امامت جماعت یافت به مسلک و روش پدر روزگار گذراند و لکن برادر کوچکش که حاج ملا محمد علی باشد بآئین آنان گروید.

بی مناسبت نیست که شرح حال مختصری هم از قره العین در این جا ذکر شود:

نام اصلی قره العین فاطمه و کنیه اش ام السلمه ۲ و در سال ۱۲۳۳ ه.

ق. در قزوین متولد و دختر بزرگ حاج ملا محمد صالح برغانی

### قره العین

۱ - پیش آمدی که برای آنان کرد و مجبور به اقامت در قزوین شدند علتش این بود که در محضر فتحعلیشاه بین ملا محمد علی مجتهد جدلی مازندرانی که مقرب درگاه شاهی بود و برادران برغانی که در آن مجلس حضور داشتند سر یک مسئله فقهیه مناظره و مباحثه شد و ملا محمد علی جدلی نظر آنان را بکلی رد کرد و ضمناً اهانت هم نمود حاج ملا محمد علی برغانی بواسطه توهینی که ملا محمد علی جدلی بدو برادر وی وارد آورد خشمناک شده دوباره مباحثه و مشاجره را با وی آغاز نمود و وسیلی سختی بر بنا گوش مجتهد مازندرانی نواخت شاه که در حضور خود چنین جسارت و عملی را از او مشاهده کرد در غضب و نفور شده حکم به اخراجشان از مجلس بلکه از تهران داد و هر سه برادر به قزوین رفتند.

۲ - در بعضی کتب نام قره العین زرین تاج هم ذکر شده است.

بوده است. حاج ملامحمد صالح مجتهدی معظم و سلیم النفس بود و در اواخر ایام حیات خود در کربلا اقامت گزیده و معتکف شد. <sup>۱</sup> برای وجه تسمیه قره العین دو چیز ذکر میکنند و میگویند پس از اینکه تحصیلات خود را در نزد پدر و افراد خانواده با تمام رسانید زنی بسیار فاضله شد و در علوم ادبیه - فقه - اصول - کلام - تفسیر آیات قرآن و تبیین آثار و معارف ائمه اسلام بر تبه علیا ارتقاء جست و در فصاحت و بلاغت و سحر بیان و کتابت در نظم و نثر فارسی و عربی شهرت یافت باین جهات پدر نهایت تعلق و احترام را نسبت بوی مرعی و مبذول میداشت و او را قره عینی خطاب میکرد و توجیه دیگر این است پس از اینکه خود و خواهر و عمه کوچک با خاندان حاج میرزا عبدالوهاب مجتهد معروف کاملا به عقیدت شیخیه درآمدند



فاطمه قره العین

و پیرو شیخ احمد احسائی شدند با سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین شیخ احسائی پیشوای شیخیان مراده و مراسله حاصل نمودند سید رشتی از علمای شیخیه خواست رسانی بر اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ احسائی نگارند و هر يك به اندازه اطلاعات خود در این خصوص رساله ای نوشته داد بیان و برهان را دادند قره العین نیز رساله ای نگاشت و چون به نظر سید رسید از احاطه علمیه و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیانش شادمان گشته رساله را نیز پسندید و او را به لقب قره العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته به خطاب قره العین مخاطب نمود و در نامه هائیکه با او مینوشت در اول نامه یا قره عینی بوی خطاب میکرد. سید محمود الوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسیر بزرگ روح المعانی که چهارده مجلد بزرگ است و قره العین بر حسب امر والی بغداد مدت دو ماه در خانه او توقیف بوده پس از تعریف زیاد از وی در ترجمه حال قره العین نام او را به جای فاطمه هند ذکر مینماید و میگوید که چون سید کاظم رشتی در نامه اش که با او نوشته وی را قره العین

(نور چشم) خطاب کرده از آن جهت خطاب مزبور را برای اولقب شده و بآن شهرت یافته است. حاج ملا صالح قره العین را که علاوه بر فضائل و معلومات بسیار زیبا نیز بوده به برادرزاده خود ملا محمد که او هم از علماء و فقهای قزوین و پسر حاج ملا محمد تقی بود به زنی داد و از ملا محمد دارای دو پسر و يك دختر شد نظر باختلافات و مشاجرات شدیدیکه میان

۱ - یکی از روزها که نزد مرقد سید الشهداء حسین بن علی (ع) پس از اداء نماز زیارت ایستاده بود ناگهان بیفتاد و او را بردوش کشیده به خانه اش بردند و بلافاصله در گذشت.



علمای شیخیه و مجتهدین اصولیه در هر گوشه و کنار ایران و عراق عرب روی داد دنباله آن به قزوین هم کشانیده شد. حاج میرزا عبدالوهاب مجتهد با پسران و بستگانش و اتباعش حامی و پیرو شیخ احسائی و سید رشتی شدند. حاج ملا محمد علی برغانی برادر کوچک حاج ملا تقی و حاج ملا صالح و همچنین قره‌العین به عقیدت شیخیه درآمدند. حاج ملا صالح بیطرف ماند و حاج ملا محمد تقی از جمله مخالفین و دشمنان سرسخت شیخ احسائی و سید رشتی گردید و ملا محمد شوهر قره‌العین هم از پدر تبعیت کرد و مخالف عقائد و نظرات زن خود گردید به این مناسبات اختلاف بین زن و شوهر با اینکه دارای سه فرزند هم بودند شدت یافت و سرانجام به متارکه و طلاق کشید و قره‌العین بخانه پدر خود رفت و پس از چندی اولاد خود را به شوهر سپرده برای دیدار سید کاظم رشتی و استفاضه و استفاد از محضر او به کربلا عزیمت نمود و هنگامیکه به آنجا رسید که سیدجهان را بدرود گفته بود مدتی در آنجا اقامت کرد و میگویند بواسطه عوالم و دوستی که با عیال سید پیدا کرد حوزه دینی در خانه سید رشتی ترتیب داد و جمعی در سر درس او حاضر میشدند و چون مدعیانی چند از مهمین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند قره‌العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده در این بیزها آوازه و ادعای بایت میرزا علی محمد از شیراز بلند شد و جمعی بوی گرویدند و گفتگوی زیادی در بین علماء مخصوصاً علمای شیخیه و شاگردان سید رشتی در گرفت جمعی مخالف و گروهی موافق سید شیع ازی شدند از جمله افراد شیخیه موافق یکی هم قره‌العین بود که تابع آئین سید علی محمد شیرازی شده و یکی از افراد مبرز و مبلغ باحرارت و سرشناس آن فرقه گردید در کربلا با بسیاری از علماء در باب آئین باب مباحثه و محاجه نمود و نیز با بسیاری از علماء ایران خصوصاً با پدر و عمو مکاتبه کرده آنان را جداً دعوت بآئین بایت نمود بواسطه تبلیغات آتشین وی علمای شیخیه از قبیل ملاحسن گوهر - میرزای محیط و سید علی کرمانی و اصولیه مانند شیخ محمد حسن نجفی و جمعی دیگر از مجتهدین مقیم کربلا مردم را برضد او وادار نمودند و معارضت آغاز شد حاکم کربلا برحسب دستور والی بغداد برای جلوگیری از زد و خورد و اغتشاش مدتی او و ملاعلی بسطامی را توقیف کرد و بعد او را باهمراهانش در سال ۱۲۶۳ ه. ق. به ایران تبعید نمود.

در ایامیکه در کربلا اقامت داشت میرزا علی محمد باب در یکی از نامه و یا باصطلاح بابی‌ها الواح خود او را طاهره خطاب کرده و طاهره لقب دیگر قره‌العین گردید. پس قره‌العین لقبی است که سید رشتی بوی داده و طاهره را سید علی محمد شیرازی اما شهرتش بیشتر به قره‌العین میباشد پس از ورود قره‌العین بایران در شهرهای بین راه تا قزوین بدون ترس و واهمه مردم را جداً بآئین جدید تبلیغ میکرد و از این سبب سروصدای زیادی بلند شد هنگامیکه به قزوین رسید اختلافات و مشاجرات او با خانواده اش مخصوصاً پدر شوهر و شوهر و سایر ملاها پیش

۱ - در یکی از کتب منسوب به فرقه بابیه بنام تاریخ نبیل زرنندی دیده شد حاج ملا محمد صالح برغانی بدختر خود ذکیه لقب داده بود گاهی او را بنام ، گاهی به کنیه و گاهی هم به لقب (فاطمه - ام‌السلّمه و ذکیه) بهره قسم خطاب میکرد . حاج شیخ محمد ملقب به نبیل ابتداء در زمره شیخیان بود و بعد بابی و پیرو سید علی محمد باب گردید .

از پیش زیادتر و شدیدتر شد سابقاً حاج ملا تقی و پسرش ملا محمد فقط برضد شیخ احسانی و سید رشتی و پیروان آنان بودند باییت هم مزید برعلت شده بر علیه این دسته هم باحدت و شدت زیادتری قیام و اقدام کردند . حاج ملا محمد تقی به تحریک مشارالیها وسیله آقاها دی که یکی از بایبان بسیار متعصب و فداکار در این راه و از اخلاص کیشان خاص قره‌الین بود در همین سال (۱۲۶۳ ه. ق.) کشته شد و پس از این عمل ماده نزع و مخالفت غلیظتر و شدیدتر گردید و قره‌الین که حکومت او را محرک و مسبب اصلی قضیه قتل حاج ملا محمد تقی برغانی تشخیص میداد دستگیر و مدتی در دارالحکومه قزوین توقیف گردید چون جان قره‌الین در خطر بود بایبان بازحمات و مشقات بسیار باز وسیله همان آقاها دی سابق الذکر کشنده حاج ملا محمد تقی او را از قزوین بتهران فراری دادند .<sup>۱</sup> قره‌الین پس از مختصر توقفی در تهران با جمعی از بایبان و اخلاص کیشان خود به سمت خراسان عزیمت نمود و در بدشت که محل تجمع بایها گردیده بود حاضر شد .<sup>۲</sup> در آن مجمع بدون حجاب به منبر میرفت و نفاق میکرد مذاکرات و مباحثات و محاجات آنان که مرکب از هشتاد و یک نفر بایی و از آن جمله حاج محمد علی قدوس و میرزا حسین علی بهاء بودند مدت ده روز بطول انجامید و در این مدت بین قره‌الین و حاج محمد علی قدوس در سر ریاست نزع در گرفت و هر یک خود را مقدم بر دیگری رئیس و پیشوای جماعت بایبان میدانست و میل داشت که دیگران تابع نظر او باشند و به این مناسبت بایبانیکه در بدشت اجتماع کرده بودند به سه دسته متمایز از هم منقسم گردیدند جمعی قره‌الین را مفترض الطاعه و دسته‌ای بقدوس پیوستند و جمعی دیگر نسبت به اجتماع مزبور و این دونفر پیشوا بدین شده بکلی کناره کردند و از بایگیری هم دست کشیده راه خود را گرفتند و هر یک به اوطان خود برگشتند این اولین بار است که نفاق و تفرقه در میان بایبان ایجاد شد . علاوه بر اختلافات مذکوره درباره قره‌الین نیز در میان مردم شایعاتی چند رواج داشت و حرفهایی در اطراف او میزدند سرانجام سروه این قضیه را بواسطه نامه‌ای که از طرف سید علی محمد باب یا بنا به گفته پیروان او نزول آیه‌ای که گفته است : «چه گویم در حق نفسی که خداوند او را طاهره نامیده» بهم بستند و جوش دادند و به موضوع مانحن فیه خاتمه داده شد و بالاخره گفتگوی دو دسته اول بسازش مبدل گردید و هر دو نفر پیشوا یعنی قره‌الین و قدوس باهم درهودجی نشسته بسمت مازندران باهمراهان خود رهسپار گردیدند جمعیت بایبان که به نیالا<sup>۳</sup> رسیدند در اواسط شعبان ۱۲۶۳ ه. ق. پانصد نفر از اهالی آنجا به بایبان حمله ور شده اموال آنان را تماماً غارت کردند و خود آنها را هم تار و مار و متواری نمودند قدوس بطرف بابل رهسپار شد و قره‌الین با اتباع خود در

۱ - آقاها دی که سابقاً در قزوین از تجار معتبر و با ثروت بود تا بدشت هم همراه قره‌الین بود و از آن پس مفقود گردید و دیگر از او خبری بدست نیامد و معلوم نشد که چه شد .  
 ۲ - بدشت دهی است که در ۷ کیلومتری خاور شاهرود واقع شده و از دهستان زیراستاق میباشد .  
 ۳ - نیالا دهی است که در ۲۴ کیلومتری جنوب خاوری بهشهر واقع شده و از دهستان شهر یاری بخش چهاردانگه شهرستان ساری میباشد .

دیہات و قصبات مازندران و تبلیغ مردم به آئین باب مشغول گردید چون بستگان و جمعی دیگر از مخالفین و دشمنانش در پی کشتن او بودند به ناچار با شیخ ابوتراب اشتهاردی<sup>۱</sup> به صفحات نور و از آنجا به بابل رفت چون ورود قره‌الین به شهر بابل شهرت پیدا کرد (ملاها بخصوص آخوند ملاسعید سعیدالعلماء بار فروشی) خواستند که ددصد اذیت و آزار او برآیند مدتی از اقطار مردم پنهان بود سپس از طریق آمل بسوی نور رفت چیزی از توقف او نگذشت شنید که بایان در قلعه طبرسی اجتماع کرده و باقوای اعزامی دولت مشغول به نبرد میباشند از نور دوبار عازم بابل گردید که به بایبهای قلعه طبرسی ملحق شود هنگامی وارد شد که قلعه کاملاً در محاصره اردوی دولت بود مأمورین دولت ویرا شناخته دستگیر و سپس او را تحت الحفظ به تهران فرستادند و پس از ورود در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر که جمعی از بایبان مرد وزن در آنجا زندانی بودند در مرتبه فوقانی خانه توقیف نمودند و ملاقات با خارج جفا ممنوع بود قریب پنج سال از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ ه. ق. در آن خانه زندانی بود تا اینکه پس از تیراندازی بایبان به ناصرالدین شاه در نیاوران در سال ۱۲۶۸ ه. ق. و صدور حکم قتل عام بایبان ویرا نیمه شبی مأمورین دولتی به عنوان بردن بخانه میرزا آقاخان نوری صدراعظم از خانه کلانتر بیرون آورده سوار اسب کردند و بیباغ مشهور ایلخانی (محل کنونی بانک ملی ایران) برده در آنجا خفه کردند و بعد به چاهی انداخته آن چاه را نیز با خاک پر کردند. قره‌الین از ملا محمد شوهر و پسر عموی خود دارای دو پسر بنام شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم و یک دختر بود و هر دو پسر به زنی و اسلوب ملائی درآمدند و هر سه نفر با عقائد مادر خود بکلی مخالف و با نظرات پدر و پدر بزرگ خود کاملاً موافق بودند. سابقاً که قره‌الین در کربلا اقامت داشت برخی از بایبه به اعتراض و رد وی برخاستند و نیز در ایام اقامتش در قزوین و بدشت گروهی مخالفت و معارضت شدید نمودند و از وی کتب آشکایات زیادی به سید علی محمد باب که در ماکو زندانی بود به عمل آمد سید باب در تمام نامه‌های خود در جواب آنان پس از ستودن عظمت مقام قره‌الین و مدح و ستایش بسیار بایبان را امر بموافقت و مساعدت با وی می‌نماید. بطوریکه از قرائن معلوم و حدس زده میشود بیشتر مخالفت و بدگویی و بدبینی نسبت به قره‌الین از آنجا ناشی و تولید شده که مشارالیها زنی بوده بکلی مخالف خرافات و اوهام و آداب و رسوم دینی و مدنی آن عصر و بسیار آزاد و متجدد و درسد و اندی سال پیش حجاب را دور انداخت و بی‌پرده به منبر میرفت و نطق‌های آتشین مینمود و به آزادی نسوان و تساوی حقوق، بین زن و مرد قائل بود و چون مسلمانان از یکطرف و

۱ - شیخ ابوتراب اشتهاردی در ابتدا از علمای شیخیه و از شاگردان و خواص اصحاب سید رشتی بود و به زهد و تقوی اشتهار تمام داشت و پس از اقامت ممتد در کربلا به مشهد آمد و خواهر ملا حسین بشرویه معروف به باب‌الباب را که آنهم در ابتداء شیخی و از شاگردان سید رشتی بود به حباله نکاح خود درآورد و پس از بازگشت مجدد بکربلا ملاعلی بسطامی او را به آئین باب تبلیغ کرده و از پیروان پروپاقرص میرزا علی محمد شیرازی گردید و بدشت و مازندران و قلعه طبرسی همه جا با بایبان همراه و هم‌عنان بود و سپس بکربلا رفت و در آنجا بشغل تعلیم اطفال اشتغال ورزید.

با بیان آن زمان که قبلاً اکثر آنان در طریقه شیخیه بودند مطالب و گفته‌های وی بکوش قاطبه مردم خصوصاً ملاهای اصولیه و شیخیه بسیار ثقیل می‌آمد و خلاصه اینکه مطالبی میگفت و حرف‌هایی میزد که در عصر ما هم از آن مقولات نمیشود درملاء عام صحبت و گفتگو کرد از اینجهت بود که چون در افکار آنان غیراً نوس بنظر میرسید همگی شروع به مخالفت و بدگوئی نسبت بوی نمودند .

پروفیسور ادوارد براون در صفحه ۲۸ و ۲۹ دیباچه کتاب انقلاب ایران در جائیکه راجع به استقامت ایرانیان و ثابت بودن آنان در عقیده و ایمان خود در مقابل شکنجه‌های گوناگون شرح و بسط میدهد راجع به قره‌الین چنین میگوید : ... و همچنین از شکیبائی قره‌الین زیبا در برابر انواع شکنجه‌های نفرت‌انگیز و صد نفر دیگر لازم نیست بشرح و بسط پردازیم ، در پایان ترجمه کتاب انقلاب ایران زیر عکس قره‌الین نام او زرین تاج نوشته شده و شعر زیر باو نسبت داده شده است :

تو و ملک و جاه سکندری  
من و رسم و راه قلندری  
اگر آن خوش است تو در خوری  
و گر این بد است مرا سزا

قره‌الین خواهری داشته که زن میرزا محمد علی از بایبهای معروف و مقتول در سال

۱۲۶۴ هـ. ق. پسر حاج میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای قزوین بوده است .

تقی خان از امرآه و بزرگان طائفه بنیادری است که در سال ۱۲۶۱

### تقی

هـ. ق. از طرف ابراهیم خان برادرزاده نادر شاه که بعداً خود را

ابراهیم شاه خواند بجای صالح خان بیات به ایالت فارس تعیین شد و چون صالح خان در شیراز نبود بلامانع و بدون مزاحمت وارد شهر گردید لکن صالح خان پس از اطلاع از این موضوع با اتفاق میرزا محمد حسین شریفی صاحب اختیار که بجای او هم میرزا حسین به وکالت شیراز تعیین شده بود به شیراز بازگشت در این هنگام تقی خان و میرزا حسین مأمورین و فرستادگان ابراهیم خان در مقابل آنان تاب مقاومت نیاورده آستانه میرعلی حمزه را برای خود سنگر درست کرده و در آنجا متوقف شدند و از ابراهیم خان کمک و مساعدت خواستند او هم درخواست آنان را اجابت کرده فتحعلیخان افشار را که از امرآه و سرداران بزرگ نادر شاه بود به ایالت و سرداری فارس فرستاد و بعد تقیخان آمده در دامغان ساکن شد در موقع هجوم احمد شاه درانی بایران بسرداری شاه پسند خان افغان در سال ۱۱۶۸ هـ. ق. از محل خود دامغان باسترآباد کوچ کرد و محمد حسن او را دوباره در دامغان ساکن نمود .

میرزا تقی خان یا میرزا محمد تقی خان<sup>۱</sup> پسر مشهدی قربان هزاره‌ای

### تقی

فراهانی و مشهدی قربان پسر طهماسب بیگ نوکر میرزا حسین وفا<sup>۲</sup>

۱ - مهر اسمش محمد تقی بوده .

۲ - رضا قلی خان هدایت لله‌باشی در جلد دوم صفحه ۵۲۷ مجمع‌الفصحاء تألیف خود میرزا حسین وفا برادر میرزا عیسی قائم‌مقام اول ذکر نموده لکن در حاشیه کتاب مزبور شخص بقیه در صفحه بعد

بوده مشهدی قربان ابتداء درخانه‌های ممولین و اشراف رجال بشغل طبخی اشتغال می‌جست و بعد اختصاصاً آشپزخانه میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ قائم‌مقام گردید و بعد به مکه رفت و شد حاج قربان بك آشپزباشی. بودن تقی یا محمد تقی در خانه قائم‌مقام و بزور هوش و لیاقت فطری او را از شاگردی پدر به‌مدرسی آقازاده‌ها ترقی داد خوانا و نویسا شد و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دویم اجتماع حواس مصروف میداشت و همین که بسن رشد رسید باز در همان دستگاه قائم‌مقام و دستگاه محمد خان زنگنه امیر نظام وارد خدمات دولتی گردید. میرزا جعفر خان خورموجی ملقب به حقایق نگار در کتاب حقایق الاخبار تألیف خود مینویسد: «چون قائم‌مقام در ناحیه احوال میرزا تقی خان آثار رشد و شمایل شهامتی تفرس



میرزا تقی خان امیر کبیر

کرد او را در اعداد نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمد خان زنگنه امیر نظام منسلك گردید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی بانديك مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق ریبوده و بمناسب بزرگ رسیده. مدتی از لشکر نویسان بود و بعد در سال ۱۲۵۱ ه. ق. بشغل و لقب مستوفی نظام در لشکر آذربایجان منصوب و ملقب گردید. چندی بعد پس از طی مراحل خدمات صادقانه ملقب بوزیر نظام ( رئیس اداره تدارکات - دارائی - حمل و نقل و سررشته‌داری لشکر آذربایجان در آن زمان ) شد. خورموجی مینویسد: «چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد بمنصب وزارت نظام سرافرازش گردانید». در سال ۱۲۵۳ ه. ق. ( ۱۸۳۷ م. ) بامر محمد شاه با ناصرالدین میرزا به تفلیس و ایروان رفت که نیکلای اول امپراطور روس بنواحی

قفقاز آمده بود. محمد خان امیر نظام و حاج ملا محمود نظام العلماء و عیسی خان خال ناصرالدین شاه نیز از جمله همراهان ولیعهد بودند امپراطور از محمد خان احوال میرزا تقیخان را می‌پرسد بامپراطور جواب میدهد سابق مستوفی نظام بود اینك وزیر نظام است و همان است که هنگام سفارت خسرو میرزا بحضور امپراطور رسیده است امپراطور میگوید شکر خدا را که دیگر باره رفیق خود را ملاقات کردم و در هنگام بخش تحف امپراطور برای او انقیه‌دان طلای مرصعی می‌فرستد.

بقیه از صفحه قبل

مطالعه‌کننده مطلعی این عبارت را برای توضیح نوشته و بنظر نگارنده این‌سطور باید درست‌تر باشد: «مرحوم حاجی میرزا حسین وزیر عم مرحوم میرزا بزرگ است اولاد ذکور نداشتند يك دختر داشتند که بمرحوم میرزا بزرگ دادند مادر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی است.

در سال ۱۲۶۰ ه. ق. برای رفع اختلافات و تعیین حدود بین ایران و عثمانی بجای میرزا جعفرخان مشیرالدوله از تبریز مأمور ارزنة الروم گردید و پس از سه سال معطلی در سال ۱۲۶۲ ه. ق. شورش بر علیه او برپا شد و نزدیک بود که در این آشوب کشته شود لکن با ثبات عزم میرزا تقی خان در هر پیش آمدی سرانجام معاهده ارزنة الروم در تاریخ جمادی الثانیه ۱۲۶۲ ه. ق. بسته شد. پس از درگذشت محمد خان امیر نظام زنکنه (۱۲۵۷ ه. ق.) لقب و منصب امیر نظامی بکسی داده نشده بود<sup>۱</sup> تا اینکه هنگام عزیمت ناصرالدین شاه از تبریز به تهران در سال ۱۲۶۴ ه. ق. میرزا تقی خان که همراه شاه تازہ بود در اوجان<sup>۲</sup> به لقب و شغل امیر نظامی (فرمانده کل قوی) نائل آمد. خورموجی در حقایق الاخبار مینویسد: «هنگام عزیمت موکب شاهی از آذربایجان بدارالخلافه تهران در بین راه در اوجان ملقب بامیر نظام

شد و بورود موکب شاهی به تهران پس از جلوس شاه ب لقب اتابکی و امیر کبیری و منصب صدارت با شغل امیر نظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و نظام لشکر و خراج کشور را مرتب کرد». در جلد دهم روضة الصفاء چنین ذکر شده: «در منزل مشهور به باسماج محاسن خدمتگذاری میرزا تقی خان وزیر نظام در نظر مبارک پادشاه اعلی مقام جلوه قبول نموده او را به منصب بزرگ امارت نظام که سابقاً بامحمد خان زنکنه مرحوم بود منسوب و بخلعت و نشان و تفقدات خاصه مخصوص فرمود». هنگامیکه محمد شاه در سال ۱۲۶۴ ه. ق. درگذشت و قرار شد که ناصرالدینشاه از تبریز به تهران آمده شود پولی برای حرکت شاه جوان در بساط نبود میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی وزیر آذربایجان از عهده این کار بر نیامد میرزا تقی خان وزیر نظام



میرزا تقی خان امیر کبیر

وسائل کار را از هر حیث فراهم آورده شاه را آبرومندانه بطرف تهران حرکت داد و در بین راه در اوجان در چمن توپچی ملقب بامیر نظام و بورود به تهران پس از جلوس بر تخت

۱ - در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۱۹۶ فوت محمد خان امیر نظام زنکنه در سال ۱۲۶۴ ه. ق. اشتباهاً باین عبارت ذکر شده، «چون محمد خان امیر نظام در این وقت درگذشت میرزا تقی خان منصب امیر نظامی یافت». در صورتیکه محمد خان امیر نظام در نیمه ماه رمضان ۱۲۵۷ ه. ق. یعنی هفت سال پیش از اینکه میرزا تقی خان وزیر نظام ملقب به امیر نظام شود درگذشته بوده است.

۲ - اوجان نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش بستان آباد شهرستان تبریز است.

سلطنت در شب ۲۲ ذی القعدة ۱۲۶۴ ه. ق. در همین شب امیر نظام ملقب با میر کبیر و اتابک اعظم و بسمت صدارت عظمی تعیین و برقرار شد. بسیاری از اشخاص که خود را از هر جهت جلوتر و مستحق تر از او بمقام صدارت میدانستند منتظر بودند که صدراعظم شوند پیش از صدارت و پس از صدارت دسائس زیادی بکار بردند و حتی چند فوج را بر علیه او شوراندند لکن میرزا تقی خان بواسطه کاردانی و لیاقت جبلی که داشت تمام رقبای خود را عقب زد و شورش را فوراً خواباند ۱.

هدایت در صفحه ۷۸ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «ظاهر امر اسمعیل خان فراشاهی محرك قضیه بود و تحریک بقدری شدید بود که افواج قصد داشتند بمنزل امیر ریخته



میرزا تقی خان امیر کبیر

او را به قتل رسانند امیر چون شوهر خواهر شاه بود بدین جهت افواج از این عمل خودداری کردند و میرزا آقا خان اعتمادالدوله وزیر لشکر با امر شاه افواج را که مازندرانی بودند ساکت کرده. هدایت در این جا اشتباه کرده افواج آذربایجانی بودند نه مازندرانی. لقب اتابکی از زمان سلاجقه و پیش از آن در ایران معمول بود و برجالبیکه للکی شاهزادگان درجه اول را دارا میشدند این لقب به آنان داده میشد و بعد از سلاجقه تقریباً به کسی داده نشد و حتی بمرشد قلیخان استاجلو لله شاه عباس کبیر هم در ایالت خراسان و وزارتش داده نشده بود لقب مزبور در این دوره از اختراعات خود امیر نظام است که نظر بجوانی شاه این لقب نیمه پدرانه و نیمه استقلال طلبانه را برای خود فرمان صادر کرده است و پس از ازدواج با عزتالدوله یگانه خواهر تنی

(ایعانی) شاه از طرف مهد علیا مادر شاه هم آسوده خاطر شد و به اصلاح خرابیها در مورد درهم و برهمی اوا خرد دوره محمد شاه و صدارت حاج میرزا آقاسی درویش و مرشد پرداخت و امور از هم پاشیده مملکت و آشوب و طغیان ملوک الطوائفی که از هر جهت ضعف محمد شاه و عدم کفایت حاج میرزا آقاسی در هر سمت مملکت سر بر کشیده بود خاموش و حکومت مختلفه را مبدل بحکومت واحده مرکزی نمود و اصلاحات کلی در بودجه (درآمد و هزینه) مملکت نمود و در این زمینه ما موفقیت های شایانی بدست آورد و بنا بگفته میرزا محمد علیخان سرش اصفهانی شمس الشعراء:

هر دو به میراجل اتابک اعظم

لشکر و کشور مرتب است و منظم

۱ - میرزا آقا خان به همراهی مهد علیا و دسیسه بیگانگان افواج رکابی را در سال ۱۲۶۵ ه. ق. بر امیر کبیر شوراندند و عزل او را درخواست نمودند لکن شاه بانقضای آنان موافقت نکرد.

ازدواج با خواهر شاه را میرزا تقی خان بخیال خود این وصلت را کرد که از هر جهت آسوده خاطر شود و دنباله کارهای اصلاحی خود را بگیرد و چون کارش تا حدودی استحکام پیدا کرده بود پس از این ازدواج دسائس خودی و بیگانه جداً بر علیه او آغاز گردید. اولین اقدام امیر کبیر اصلاح امر خراسان و فرونشاندن فتنه حسنخان سالار پسر الله یار خان آصفالدوله قاجار دولو بود. در موقع بیماری محمد شاه حاج میرزا آقاسی صدراعظم برای دفع سالار حمزه میرزا (حشمتالدوله) برادر شاه را بخراسان فرستاد. حسنخان سالار و امراء خراسان از والی جدید اطاعت نکرده و حمزه میرزا نتوانست کاری از پیش ببرد بنا بر این ناچار شد که با یار محمد خان الکوزائی<sup>۱</sup> حاکم هرات که برای کمک و مساعدت با او به مشهد آمده بود به انتظار روزگار بهتری بهرات برود و مدتی در آنجا بود تا اینکه محمد شاه زندگانی را بدرود گفت و نوبت سلطنت به ناصرالدینشاه رسید. میرزا تقیخان امیر کبیر ابتداء سلیمانخان افشار (صاحب اختیار) سر کرده ایل و سواران افشار را با عده‌ای سوار مأمور خراسان کرد ضمناً این شخص مأمور بود که سالار را از این سرکشی و تمرد بیجا باز دارد پس از ملاقات و مذاکرات مسالمت آمیز سالار بهیچ وجه زیر بار صلح و اطاعت نرفت و برگردن کشی خود افزود تا اینکه مرحوم امیر کبیر سلطان مراد میرزا پسر سیزدهم عباس میرزا نایب السلطنه و عموی شاه را برای قلع و قمع وی بخراسان فرستاد. پس از زد و خورد شدید و کشته شدن عده‌ای از طرفین و پراکنده شدن رؤسای محلی از دور و او سرانجام سالار با دو پسر و برادرش تسلیم شدند و فوراً برخلاف انتظار خود و کسانش سالار بایک پسر و یک برادر اعدام و در خواجه ربیع مدفون شدند و سلطان مراد میرزا در این سال (۱۲۶۶ ه. ق.) حقاً بقلب حسام السلطنه ملقب گردید. پس از فرونشاندن شورش سالار کار دوم امیر کبیر قلع و قمع بایبها یعنی پیروان میرزا علی محمد شیرازی در مازندران - نیریز و زنجان بود. در این باب ظهور الحق (کتابی است منسوب به بهائیها از فرق بایبه) مینویسد: «با قهاریت تامه باطفا انوار این امر و اعدام بایبه پرداخت». در سال دوم صدارت خود بنفائله مازندران (قلعه طبرسی) که سنگر و مأمن بایبان بسرکردگی ملاحسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی قدوس بود پایان داد و در همین سال نیز به قیام آخوند ملا محمد علی حجت که در زنجان بر پا شده بود بکلی خاتمه داد در سال سوم صدارت آشوب نیریز را که به پیشوائی و سرکردگی سید یحیی دارابی در آنجا ایجاد شده بود دفع نمود و ضمناً میرزا علی محمد شیرازی را نیز از بین برد کارهای امیر کبیر را در مدت صدارتش میتوان باین قرار خلاصه نمود: ۱ - وارد کردن ناصرالدینشاه به تهران بخوبی و آرامی. ۲ - اصلاح امور مالیاتی - آرتش - تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی. ۳ - قلع و قمع حسنخان سالار در خراسان. ۴ - فرونشاندن انقلاب بایبان. ۵ - برافراشتن بیرق ایران را در ممالک خارجه چه در صورت عدم موافقت تهدید بمعامله متقابله کرد. ۶ - بنا و تأسیس دارالفنون. ۷ - ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه در سال ۱۲۶۷ ه. ق. و برای اشتراك آن قرار گذاشت که هر کس در سال دو هزار ریال از دولت حقوق دارد سالی بیست ریال برای هزینه روزنامه بدسد اولین





میرزا تقی خان امیر کبیر

شماره آن در پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ ه. ق. منتشر شد و بعدها نام آن به روزنامه دولتی ایران و روزنامه دولت علیه ایران و روزنامه ایران تبدیل گردید و تا زمان سلطنت مظفرالدین شاه همچنان باقی بود و انتشار مییافت<sup>۱</sup> ۸ - دوباره معمول کردن کوبیدن آبله در سراسر ایران ۹ - ایجاد چاپخانه منظم ۱۰ - منع کردن مأمورین دولت از گرفتن رشوه و غدغن اکید و فشار سخت در این باب ۱۱ - ساختن محلی برای توپ و توپچیان بنام میدان توپخانه (میدان سپه کنونی) از کارهای مهم میرزا تقی خان امیر کبیر در مدت صدارت خود سروصورت دادن بامور ارتش ایران است که پیش از آن بکلی از هم پاشیده شده بود لکن در سالهای بعد که ناصرالدین شاه زمام امور ارتش را بنا بر محبت فرزندی به پسر جوان خود کامران میرزا نائب السلطنه (امیر کبیر) سپرد ارتش ایران بکلی از اهمیت سابق خود افتاد و تقریباً هیچ شد ناصرالدین شاه در این هنگام که وضع خراب ارتش را برای العین میبیند یادی از ارتش زمان صدارت میرزا تقی خان کرده و

اظهار تأسف میکند. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه (خطی) خود در تاریخ ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ه. ق. مینویسد: «در بخانه رفتم نائب السلطنه، قوام الدوله، امین السلطان و امین الدوله باجمعی از صاحب منصبان قشونی احضار شده بودند فرمایش همایونی از این قرار بود. ما در زمان میرزا تقیخان قشونی داشتیم در صدارت میرزا آقاخان هم بد نبود<sup>۲</sup>

۱ - ضمناً باید دانست که اولین روزنامه فارسی در ایران بهمت میرزا صالح شیرازی در رمضان ۱۲۵۲ ه. ق. بنام کاغذ اخبار یا روزنامه که همان ترجمه نیوزپیپر News - Paper انگلیسی است که در تهران با چاپ جدید سنکی و بخط نستعلیق منتشر میشده و پس از انتشار چند شماره موقوف گردید.

۲ - همان تشکیلات و تنظیمات میرزا تقی خان بود که مدتی در صدارت میرزا آقاخان هم ادامه داشت.

و همچنین متدرجاً تا زمان میرزا حسین خان سپهسالار هم جوری بود اما حالا نایب‌السلطنه حقیقه<sup>۱</sup> به قشون نمرسد از فردا بنشینید مجلس بکنید قشون را بار دوها تقسیم کنید و منظم نمائید. از جمله کارهای امیر کبیر تأسیس کارخانه‌های شکر سازی - کارخانه ریسمن رسی - بلور سازی - چلووار بافی - حریر بافی - ماهوت بافی - اسلحه سازی و توپ ریزی است<sup>۱</sup> نیشکر از زمان میرزا تقیخان دمیازندران باقی و خودرو است<sup>۲</sup> فکر انشاء و ایجاد دارالفنون سعی در بنا و استخدام معلمین و استادان خارجی برای مدرسه همه نتیجه فکر دورانندیش آن رجل سیاسی مدبر بود. طرح بنای دارالفنون را میرزا رضای مهندس باشی از محصلینی که در عهد عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد برای تحصیل به لندن رفته و در فن بنا و قلمه‌سازی استاد بود ریخت و محمد تقیخان معمار باشی<sup>۳</sup> در سال ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ ه. ق. بساختن آنجا مأمور گردید. پس از عزل امیر کلنل شل وزیر مختار انگلیس<sup>۴</sup> و باغواي او میرزا آقاخان نوری سعی بسیار کردند که دارالفنون افتتاح نیابد<sup>۵</sup> زیرا که کلنل شل ظاهراً عصبانی بود که چرا امیر معلمین را از میان رعایا یا طرفداران سیاست انگلستان انتخاب نموده و میرزا آقا خان هم طبعاً با کلیه تأسیسات امیر کبیر سلف خود عناد و دشمنی مفرط داشت اما ناصرالدین شاه چون خود شخصاً کاغذی در باب استخدام این معلمین بامپراطور اطریش (فرانسوا - ژوزف اول) نوشته و پس از ورود ایشان به تهران پیر گرداندن آنان راضی نبود اصرار در افتتاح دارالفنون کرد و مدرسه بهر نحوی که بود در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ ه. ق. (۱۸۵۱ م.) باز شد اما آنطوریکه امیر در موقع حیاتش میل و نظر داشت صورت نگرفت. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۸۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان (افتتاح دارالفنون) چنین گوید:

و عمارت دارالفنون نیمه تمام شده بود که معلمین غالب از اطریش وارد شدند ناصرالدینشاه به میرزا آقاخان میگوید ناظمی برای دارالفنون در نظر باید گرفت و اسمی از رضاقلیخان میبرد میرزا آقاخان بارضاقلی خان خوش نبوده صورتی از بعضی رجال ترتیب میدهد اسم رضاقلیخان را هم

۱ - صفحه ۴۸ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت .

۲ - کتاب خاطرات و خطرات صفحه ۵۰۱ .

۳ - پدر محمد ابراهیم خان معمار باشی وزیر نظام و منیر السلطنه زن ناصرالدینشاه .

۴ - سرهنگ پوستن شل Colonel sir Justin sheil در سال ۱۸۰۳ م. متولد و در سال ۱۸۷۱ م. درگذشت و از افسرانی بوده که در زمان فتح‌المیشاه بایران آمده است. از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳ م. ( ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۹ ه. ق. ) وزیر مختار انگلستان در ایران بوده و قبلاً هم یکبار در سال ۱۸۴۴ م. ( ۱۲۶۰ ه. ق. ) در زمان سلطنت محمد شاه بعنوان سفیر فوق‌العاده بایران آمده بود . منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۱۵۷ و رود افسران انگلیسی را در سال ۱۲۴۹ ه. ق. ( ۱۸۳۳ م. ) و اردکرزن در جلد اول صفحه ۵۸۳ کتاب (ایران و موضوع ایران) تألیف خود در سال ۱۸۳۴ م. برابر با ۱۲۵۰ ه. ق. ذکر نموده است .

۵- در پنج نامه‌ای که میرزاتقی خان به ناصرالدینشاه نوشته و اکنون در کتابخانه سلطنتی موجود است در تمام آن حکایت از باز بودن مدرسه و معلمین و متعلمین آن در سال ۱۲۶۷ ه. ق. مینماید و چون میرزا تقی‌خان در ساختمان و افتتاح مدرسه دارالفنون شتاب داشته ممکن است که میخواست نیمه تمام آنرا افتتاح نماید .

در قلمهای نعل مینویسد ناصرالدینشاه پس از مطالعه رضاقلیخان را اختیار میکند در این موقع ناصرالدین شاه ۲۲ سال دارد یکشنبه ۵ ربیع الاول ۱۲۶۸ ه. ق. صدفرشاگرد از شاهزادگان و خوانین را میرزا محمدعلیخان وزیر خارجه بحضور برده معرفی کرد. در این تاریخ میرزا محمد علیخان شیرازی وزیر دول خارجه برادر زاده میرزا ابوالحسنخان معروف به ابلجی رئیس



دارالفنون بوده و او اول کسی است که با داشتن سمت وزارت خارجه رئیس دارالفنون نیز بوده است امیر کبیر معلمینی از اطریش-فرانسه و ایتالیا برای تدریس طب و جراحی- دارو سازی- حکمت طبیعی- علوم نظامی- مهندسی- معدن شناسی استخدام نمود و چون دولت اطریش منافع و نظرات سیاسی در ایران نداشت بیشتر معلمین از اطریش انتخاب شده بودند. استادان مزبور یکروز پس از عزل میرزا تقیخان وارد تهران شدند<sup>۱</sup> دکتر پولاک<sup>۲</sup> اطریشی یکی از معلمینی است که برای تدریس طب در دارالفنون از اطریش استخدام شد در کتاب خود موسوم به پرزین<sup>۳</sup> مینویسد: «میرزا رافائیل آشوری ایرانی که از طرف امیر نظام باروپا رفته و معلمین را آورده بود امیر را در حال توقیف ملاقات کرده امیر باو تأکید کرد به معلمین فرنگی دلداری بدهد و نگذارد که آنها دلسرد شوند ولی میرزا آقاخان صدر اعظم جدید میرزا رافائیل را خواست و گفت این فرنگیها را راه بینداز برگردند به مملکت خودشان و آنچه مخارج اینکار باشد میدهم

شرحیکه در عکس نوشته شده از این قرار است: «بحسب امر مبارک سرکار اقدس شهریاری ارواحنا له الفداء تصویر جناب جلالتمآب الصاحب السیف والقلم مقتدی الرجال والامم آصف الامجد الافخم الاجل الاکرم الاعظم سرکار امیر کبیر میرزا تقیخان ادام الله اقباله . جان نثار محمد ابراهیم نقاشباشی ۱۲۶۸ .

لکن ناصرالدین شاه موافقت نکرد، در جلد اول صفحه ۳۰۱ کتاب خود مینویسد: «همینکه امیر از ورود ما اطلاع حاصل کرد که دومین روزی بود که توقیف شده بود میرزا داود خان را که او نیز از اروپا برگشته بود احضار کرده باو گفت: این نمسه‌ای های بیچاره را من

۱ - حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله نیز در زمان صدارت عده‌ای از متخصصین نظامی را از اطریش برای وزارت جنگ استخدام نمود و علاوه بر آن عده متخصصین نظامی کنت دومونت فورته ایتالیائی را در سفر دوم ناصرالدینشاه باروپا (۱۲۹۵ ه. ق) از اطریش برای تشکیلات شهربانی، امنیت و شهرداری استخدام کرد و تنظیم پست ایران را بوضع جدید اروپائی بموده یک نفر اطریشی دیگر سپرد.

بایران آورده‌ام اگر سرکار بودم اسباب آسایش خاطر آنها را فراهم می‌ساختم ولی حالا می‌ترسم بآنها خوش نگذرد سعی کن که کارشان رو براه شود. امیر درست فهمیده بود که ما وظائف خود را نه بر طبق افکار او و نه بدلیخواه خودمان نمی‌توانستیم انجام بدهیم. و نیز مینویسد: «میرزا تقی‌خان مظهر وطن پرستی بود یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است آنچه میدادند و او نمیگرفت خرج معدوم کردن وی شد،<sup>۱</sup> عزل و قتل امیر: پیش از عزل و تبعید و قتل مدتی بود که از طرف بیگانگان بوسیله عمال خود از قبیل میرزا آقا خان نوری، مهد علیا و غیره شهرت داده میشد که امیر قصد دارد شاه را عزل کرده و خود بجای وی شاه گردد.<sup>۲</sup> میرزا تقی‌خان اتابک اعظم پس از خدمات بسیارشایان بمملکت و اصلاحات در امور لشکری و کشوری چون ترقی و تعالی ایران را میخواست دشمنان زیادی از بیگانه و خودی برای او ایجاد گردید و این دشمنان باتفاق یکدیگر از جوانی و نادانی شاه سوءاستفاده نموده ابتداء او را در ۲۰ محرم ۱۲۶۸ ه. ق. از صدارت معزول و ۵ روز بعد (۲۵ محرم) از امارت نظام و بلکه از تمام مشاغل دولتی برکنار نمودند و چند روز بعد بکاشان تبعید شد و سرانجام در ۱۸ ربیع‌الاول همین سال بدستور ناصرالدین‌شاه در حمام فین کاشان بوسیله حاج علی‌خان مقیم مراغه‌ای (حاجب‌الدوله) که او را مأمور کشتن امیر نموده بودند با وضع بسیار فجیعی کشته شد.<sup>۳</sup> پس از عزل میرزا تقی‌خان از صدارت ناصرالدین‌شاه بجای وی بامساعی و کوشش بیگانگان مردی فاسد، مخرب و بتمام معنی خائن یعنی میرزا آقا خان نوری که تحت‌الحمايه و ورقه‌تابعیت انگلستان را داشت بصدارت خود برگزید در دوره هفت‌ساله این عامل بیگانه آن جزئی اصلاحاتی که میرزا تقی‌خان در تمام شئون اجتماعی مملکت بعمل آورده بود بکلی از میان

۱- دکتر پولاک از جمله معلمین اطریشی است که میرزا تقی‌خان امیر کبیر آن مصالح بزرگ ایران برای تدریس طب در دارالفنون ازدولت اطریش خواست و استخدام نمود نامبرده هنگامی که به تهران وارد شد که امیر کبیر از تمام مشاغل خود معزول و زیر نظر بود پولاک چندی به مترجمی محمد حسین خان قاجار در دارالفنون تدریس طب و جراحی کرد و بعد پس از مرگ دکتر کلو که Dr. Gloquet فرانسوی در سال ۱۲۷۲ ه. ق. طبیب مخصوص و حکیم‌باشی ناصرالدین‌شاه گردید. نامبرده از یهودیهای اطریش و مرد محقق و متبمی بوده و چندین کتاب راجع به ایران تألیف کرده و ضمناً در مدت اقامت خود در ایران فارسی را خوب یاد گرفته بوده است. نمسه از کلمه نمس روسی گرفته شده که بمعنی بیگانه است و روس‌ها به آلمان و اطریش میگویند و در زبان فارسی و در ایران فقط اطلاق میشد به مملکت اطریش، اعراب بیگانه را عجم و روس‌ها نمس میگویند.

۲- همین حرف‌ها را بیگانگان نسبت به حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم فتح‌الشاه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم محمد شاه شهرت دادند و آنان نیز برنوشت میرزا تقی‌خان گرفتار شدند.

۳- م. ق. هدایت در صفحه ۸۰ کتاب خاطرات و خطرات قتل میرزا تقی‌خان را در روز شنبه ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۲۶۸ ه. ق. نوشته و اشتباه است همان ۱۸ ربیع‌الاول مذکور درست است. شالوده عمارت فین کاشان هرچند که در زمان صفویه ریخته شده بود ولی در سال ۱۲۲۸ ه. ق. بامر فتح‌الشاه عمارت آن را شروع بساختن کردند.

رفت و رشوه خواری بحد افراط معمول گردید . بسیاری از اشخاص بیگانه و خودی در کتب مؤلفه خود، یادی از میرزا تقیخان کرده راجع بکارها و کشته شدنش چنین نوشته اند: خورموجی در کتاب حقایق الاخبار یکی از علل و جهات عزل میرزا تقیخان را بنظر خویش این طور مینویسد : هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود به قم شاه برادر کهنتر خود عباس میرزا نایب السلطنه را باقتضای مصلحت چند بدون استشاره باوی بحکومت و توقف قم سرافراز نموده و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این برخشم شاهی بیفزود و حکم صریح باقامت شاهزاده مذکور در قم صادر کرد در این هنگام رقباء بسامیت اتابیک و تشویش خاطر شاه پرداختند لذا چون شاه وارد تهران شد در روز ۵ شنبه ۲۰ محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی بمنزلش معاودت کرد و خط شاهی مشعر برعزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط بانضمام یک قبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان در گاه صادر شد. همچنین خورموجی در همان کتاب تفصیل عزل ، تبعید و قتل امیر را این طور بیان میکند : « او ( امیر کبیر ) در مقام استفسار از گناه خویش برآمد و شاه یک یک گناهاش را توسط میرزا آقاخان اعتمادالدوله بوی فرستاد و او خواهان تشریف محضرشاهی شده اجازت یافت و متکبران عرائض چند گفت و مزید علت گشت پس بحکم شاهی جلیل خان بیات با یکصد سوار او را با منتسبان بکاشان برد در قریه فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک اربعین حاجی علیخان فراشبازی به کاشان شتافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون ظهور عجز و لابه بقصد یمین و یسارش بدیار عدمش فرستادند و پس از ارتحالش اولاً در پشت مشهدکاشان مدفون پس از چندی بامر شاه نقل بعقبات دادند، ظاهر قضیه همین است که مورخین ایرانی نوشته اند و لکن باطن امر چیزهای دیگری در کار بوده است .<sup>۱</sup>

م. ق. هدایت در صفحه ۷۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود درباره لقب اتابک اعظمی میرزا تقیخان امیر نظام چنین گوید: «جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۲۶۴ ه. ق. فرمان ولیمهدی سلطان محمود میرزا فرزند اول ناصرالدین شاه نوشته شد و میرزا تقیخان بلقب اتابکی او منصوب آمد شاهزاده ۲۵ جمادی الاول ۶۵ در گذشت، و نیز در صفحه ۱۰۶ کتاب مزبور این موضوع را دوباره تکرار کرده است<sup>۲</sup> راجع بتوجیه لقب مزبور در کتب دیگر چنین چیزی دیده نشد بلکه بطوریکه از قرائن معلوم میشود بواسطه صفرسن شاه میرزا تقیخان اتابک اعظم خود ناصرالدین شاه بوده است . لردکرزن سیاستمدار معروف انگلستان در صفحه ۱۶ جلد دوم کتاب (ایران و موضوع ایران) راجع به فین کاشان مینویسد : «قصبه فین در چهارمیلی (یک

۱ - میرزا سید جعفرخان خورموجی از مورخین خوب ایران است که در نوشته جانش کمتر تملق و دروغ دیده میشود و با سایر مورخین هم عصر خویش تفاوت بسیار دارد همان طوریکه لقبش حقایق نکار و کتابش حقایق الاخبار است با گفتارش نیز وفق میدهد و تناسب دارد و با اینکه کتابش مختصر است لکن مفید میباشد .

۲ - ناسخ التواریخ در صفحه ۵۷۵ جلد قاجاریه فوت محمود میرزا را در ۲۵ جمادی الاخری ۱۲۶۵ ه. ق. نوشته است .

فرسخی) جنوب غربی شهر کاشان واقع شده و شاه عباس کبیر صفوی در آنجا کاخ و باغ صفائی احداث کرد بنای مزبور در فتنه افغان بکلی ویران گردید و فتحعلی شاه دوباره آن را تجدید نمود در باغ فعلی يك خيابان سرو - دو جوی مرمر - يك حوض و چند فواره است که آن را مانند واحه میان صحرای سوزان جلوه میدهد. پرده عکس فتحعلیشاه و پسرانش در حال شکار جزء تزئین های سالون کاخ فین میباشد. این کاخ و بناء ابتداء مقر حسینقلیخان برادر فتحعلیشاه سپس تفریح گاه حکام کاشان گردید فتحعلیشاه هم گاه گاهی با نجا سر میزد. در سال ۱۸۵۲ م. = ۱۲۶۸ ه. ق.) ناصرالدینشاه صدراعظم و شوهر خواهر خود میرزا تقیخان امیر کبیر را در حمام فین بوسیله فصد بازو از پای درآورد و از آن روز تا کنون نه تنها کاشیها بلکه همه ایرانیان با نظر بدبینی بکاخ و عمارت فین نگاه میکنند. و در صفحه ۱۵ همین جلد راجع باهالی کاشان گوید: «دیگر از چیزهایی که باعث شهرت کاشان شده ترسو بودن مردمان آن است میگویند نادرشاه افشار پس از بازگشت از هندوستان سپاهیان خود را مرخص کرد و در میان آنان سی هزار تن کاشی و اصفهانی بوده سربازان جرأت نداشتند که تنها بخانه های خود برگردند و از نادرشاه یکصد سوار مسلح خواستند که آنان را بشهرشان برسانند. دکتر پولاک سابق الذکر مینویسد: «میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی بود یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است آنچه میدادند و او نمیگرفت خرج معدوم کردن وی شد» کنت گوینو نویسنده و محقق فرانسوی که از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود راجع بزشوه خواری در زمان صدارت میرزا تقیخان مینویسد: «هنگامیکه امیر نظام زمامدار شد تسمیم گرفت که اصول رشوه گیری را براندازد و برای حصول این منظور مقرر داشت که اولاً بمقدار کافی بکارمندان دولت حقوق بدهند و ثانیاً حقوق آنان را در سه ماه بپردازند ولی با اینکه کارمندان دولت حقوق خود را مرتباً دریافت میکردند طوئی تکشید که صدای آنان بلند شد زیرا خود را از گرفتن رشوه محروم میدیدند» م. ق. هدایت در صفحه ۷۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «در وقعه شبخ عبیدالله ناصرالدینشاه مکرر برفوت امیر تأسف خورده است و مکرر خوانده است:

مرد خردمند هنرپیشه را      عمر دو بایست در این روزگار  
تا بیکی تجربه آموختن      در دگری تجربه بردن بکار

من قتل میرزا تقیخان را به ناصرالدینشاه نسبت نمیدهم زیرا میرزا آقاخان بتدلیس با کمک بعضی شاهزادگان و رجال حتی میرزا یوسف مستوفی الممالک بروایت صدرالتواریخ و مادر شاه دستخط از شاه گرفت شب شاه پشیمان شد فرستاد میرزا علیخان (حاجب الدوله) تا مرا نبیند نرود گفتند شبانه رفته است. اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ مینویسد که میرزا آقا خان قتل امیر را شرط قبول صدارت کرد. میرزا تقیخان مردی باعزم و حزم بوده نظر صائب داشته در چهار سال زمامداری قلب ماهیت اخلاقی کرده است تسویه بودجه نموده توجه بمعارف

داشته فتنه سالار را نشانده اشاعه عدالت نموده». ۱ و نیز در صفحه ۷۹ کتاب مذکور هدایت مینویسد: «میرزا آقا خان اعدام امیر را شرط قبول صدارت کرد و بیشتر وزراء و امراء (زالوهای مملکت) موافقت کردند» و در صفحه ۸۰ نیز مینویسد: «میرزا علیخان حاجب الدوله زنی را از محترمان همراه برد که عزت الدوله را مشغول کند اگر خبیث نیت نبود برخلاف آن میکرد» ۲ و اتسون در کتاب تاریخ ایران صفحه ۴۰۰ مینویسد: «شاه در نامه‌ای بامیر نظام پیشنهاد نمود که ایالت فارس یا اصفهان یا قم را قبول کند ولی چون او اخلاق هموطنان خود را بیشتر از هر کس میشناخت و میدانست همینکه از تهران دور شود دشمنانش به قتل او قیام خواهند کرد بهمین دلیل بود که امیر نظام پیشنهاد حکومت و ایالت را رد کرده و نیز در جای دیگر مینویسد: «بواسطه اعمال نفوذ وزیر مختار انگلیس قرار شد میرزا تقیخان را به کاشان بفرستند» ناصرالدین شاه پس از کشتن امیر دارائی و اثاث وی را باستثنای ثلث دارائی که تحت نظر شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین از علمای متدین آن عهد مدرسه و مسجدی ساخته شد ضبط کرد و خانهاش را بالاخره تکیه‌ای بنام تکیه دولت بساخت. رضاقلیخان هدایت در جلد دهم روضه‌الصفاء در این باب چنین نویسد: «در این ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتماب اتابک اعظم امیر نظام که آن را پنجاه و دودرع طول و سی و دو ذرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی برستون بلند عماد آن ضمیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری. الخ...» و بعضی دیگر نوشته‌اند که ناصرالدین شاه قسمتی از عمارت مسکونی میرزا تقیخان امیر نظام را پس از اعدامش تکیه دولتی بنا نمود و حجرات فوقانی و تحتانی در آن بنا نمود و ستونهای بلند ساخته قوس‌های متقاطع ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن بشکل سقفی استوار داشتند و در دهه اول محرم همه ساله روضه خوانی و شبیه‌گردانی میکردند و انبار که زندان مقصرین و گناهکاران بود به تکیه منتهی میگشت. مسجد و مدرسه‌ای که حاج شیخ عبدالحسین تهرانی از ثلث مرحوم امیر ساخت همان است که امروزه معروف به مسجد حاج شیخ عبدالحسین میباشد و چون مدتها است که آذربایجانها با يك خلوص نیتی در دهه اول ماه محرم در آنجا روضه خوانی میکنند باین مناسبت به مسجد آذربایجانها نیز شهرت دارد (عوام میگویند مسجد ترکها) برای اطلاع بیشتری از عظمت

۱- در این گفته هدایت اشتباهاتی دیده میشود از آن جماعه دخالت میرزا یوسف مستوفی الممالک است در قتل امیر در صورتیکه میرزا یوسف از دشمنان بسیار سرسخت میرزا آقا خان نوری بوده است. بشرح حال میرزا آقا خان نوری در این باب مراجعه شود. میرزا تقیخان امیر کبیر نسبت بحاج علیخان مراغه‌ای محبت و احسان بسیار نمود او را در سال ۱۲۶۵ ه. ق. بجای اسمعیل خان قراچه‌داغی سمت فراشباشیکری شاه که از مناصب عمده و مهم دربار سلطنتی بود برگزید سرانجام این نمک ناشناس با سازش باییکانه و خودی داوطلب شده که شخصاً به فین کاشان رفته ولی نعمت خود را بوضع فجیعی بقتل رساند بنا بر این باشتاب زیاد خود را بدانجا رسانید و کار خودش را فوراً انجام داد.

۲- بطوریکه پیش گفته شد محمدحسنخان اعتماد السلطنه مؤلف صدرالتواریخ نیست بلکه بدستور وی میرزا محمد حسین فروغی ذکاء الملک و میرزا غلامحسین ادیب آن را بنام میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان تألیف نموده‌اند و از امین السلطان تملقات زیاد در آن گفته و نوشته شده است.

و بزرگی این مرد مصلح و سیاستمدار بزرگ ایران بکتاب (میرزا تقیخان امیر کبیر) تألیف عباس اقبال آشتیانی و (امیر کبیر و ایران) تألیف دکتر فریدون آدمیت که هر دو نفر محققانه و متنبانه تألیف نموده‌اند مراجعه شود.

میرزا تقیخان (منشی حضور - مجدالملک) پسر حاج میرزا محمد خان مجدالملک<sup>۱</sup> سینکی لواسانی<sup>۲</sup> و برادر کهنتر میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و از اعیان معروف دربار ناصرالدینشاه - مظفرالدین شاه - محمد علیشاه و احمد شاه قاجار بود و در سال ۱۲۷۸ ه. ق. متولد و در اوائل عمر جزو اجزای خلوت ناصرالدینشاه و از پیشخدمتان او بود و بعد در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در سن ۲۱ سالگی بمنصب و لقب منشی‌حضور شاه و معاونت برادر خود میرزا علیخان امین‌الملک (میرزا علیخان امین‌الدوله) معین و منصوب گردید و پس از فوت پدرش میرزا محمد خان مجدالملک در ذی‌الحجه ۱۲۹۸ ه. ق. میرزا تقیخان منشی حضور در شوال ۱۲۹۹ ه. ق.



میرزا تقی خان مجدالملک (منشی حضور)

ملقب بلقب پدر خویش مجدالملک گشت و محسن خان پسر میرزا علیخان امین‌الدوله در سن ۱۲ سالگی ملقب بلقب منشی‌حضور شد و ضمناً اداره یا وزارت وظائف و اوقاف که جزء ادارات امین‌الدوله بود او از طرف خود مجدالملک برادر خویش را بسمت ریاست یا وزارت وظائف و اوقاف تعیین کرد و سالها (از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ ه. ق.) در این سمت باقی و برقرار

۱ - حاج میرزا محمد خان مجدالملک علاوه بر اینکه باسواد و فاضل بوده یکی از رجال ایران است که فرزندان خود را خوب تربیت کرد و من باب نمونه امین‌الدوله و مجدالملک میباشند.

۲ - لواسان یکی از بلوکات کوه‌پایه شمال شرقی اطراف تهران است.





میرزا تقی خان مجدالملک وزیر وظائف و اوقاف



مجدالملک وزیر داخله و معاون  
صدارت عظمی

بود و در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ ه. ق. خودش مستقلاً وزیر وظائف و اوقاف بود. در دوره اول مجلس (۱۳۲۴ ه. ق.) از طرف اعیان تهران وکیل گردید و بعد در کابینه میرزا احمد خان مشیرالسلطنه در همین سال وزیر تجارت شد. در حدود سال ۱۳۳۲ ه. ق. که محمد حسن میرزا ولیعهد عازم آذربایجان گردید مجدالملک بریاست امورات شخص ولیعهد (پیشکاری) منصوب و به همراه ولیعهد به تبریز فرستاده شد و پس از مدتی به تهران بازگشت. مجدالملک به حسن خط و نیکوئی انشاء وادیات فارسی و عربی معروف و مخصوصاً در هنر نقاشی بهره کاملی داشت. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه (خطی) خود مینویسد: «۵ شنبه ۱۸ ذیقعد ۱۳۰۳ ه. ق.: عصر مجدالملک آنجا آمد صورت

پیرزنی که به من سنگ زده بود بامداد کشید بسیار خوب کشیده است». مجدالملک طبع شعر نیز داشته و در اشعار خود عبقری تخلص مینموده است.

تقی یا محمد تقیخان (ناظم میزان - میزان آقاسی - معز الملک) پسر آقا اسمعیل و دائمی میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم بوده و بواسطه این نسبت سالها دست اندرکار گمرکات ایران بود و سرانجام مرد بسیار متمولی شد<sup>۱</sup> بطوریکه خودش نقل میکرده در ابتداء شاگرد توتون فروش با روزی دو شاهی بوده بعد که خواهرش را آقا ابراهیم امین السلطان بزنی میگیرد در دستگاه او و گمرک که جزء ادارات وی بوده وارد خدمت دولت شده و بتدریج ترقی میکند. پس از فوت امین السلطان (۱۳۰۰ ه. ق.) تمام مشاغل و مناصب او به پسرش امین السلطان دوم رسید از آن جمله گمرکات بود. یکی از اداراتی که ابتداء زیر نظر آقا ابراهیم امین السلطان و بعد پسرش میرزا علی اصغر



تقی خان معز الملک

خان امین السلطان دوم اتابک اعظم قرار داشت گمرکات مملکت بود که قسمتی بتوسط معز الملک اداره میشد و از این بابت رویهمرفته سالیانه فقط هفتصد هزار تومان (اسماً) بدولت پرداخت میکردید. پس از عزل آتابک در سال ۱۳۱۴ ه. ق. از صدارت تمام گمرکات ایران را به یک میلیون و صد هزار تومان به محمد ولی خان تنکابنی نصر السلطنه (بعداً ملقب بسردار معظم - سپهدار اعظم و سپهسالار اعظم گردید) واگذار شد. مرتضی قلیخان صنیع الدوله (داماد مظفرالدینشاه) که رئیس خزانه شد صد و سی هزار تومان بر اجاره نصر السلطنه افزود ولی او نپذیرفت و قهر کرد. امین السلطان در سال ۱۳۰۳ ه. ق. گمرکات آذربایجان را که در آن زمان مهمترین منبع عایدات ایران بود به معز الملک دائمی جان خود واگذار کرد و بلکه میتواند گفت که با و بخشید و او را بجای کتابچی خان ناظم میزان (رئیس گمرک) آذربایجان نموده و ضمناً امور غلات آذربایجان

نیز در این مدت بوی محول شده بود معز الملک پس از سالیان دراز که متصدی شغل مزبور بود از متمولین طراز اول ایران گردید ولی چون عقل معاش درستی نداشت و بیشتر اوقات

۱ - ناظم میزان بمعنی رئیس عوارض و مالیاتی که دم دروازه‌ها از مال التجاره‌های داخلی و خارجی گرفته می‌شده است و میزان آقاسی رئیس کل گمرکات بوده و غالباً هر دو بیک معنی که رئیس گمرک باشد استعمال می‌شده است و معنی هر دو کلمه همان است که امروزه رئیس مالیات غیر مستقیم و گمرک گفته می‌شود از سال ۱۳۰۶ ه. ق. ببعده عنوان ناظم میزان بعمدیریت تبدیل یافت و دیگر ناظم میزان نمی‌گفتند و بجای اینکه بگویند مثلاً ناظم میزان تهران یا آذربایجان میگفتند مدیر گمرک آذربایجان یا تهران.

خود را به عیش و نوش میگذراند تمولی که بدست آورده بود نتوانست آن را بخوبی برای خود و اعقابش نگهدارد و همه را بیاد داد و در عوض معز السلطان (حاج میرزا سید علیخان حسایی تفرشی یمین الملك) که در اوائل مستوفی و سررشته‌دار بود و در دستگاه او کار میکرد و ثروتی که از اداره گمرک برای خود بدست آورد تمام آن‌ها را حفظ نمود و امروزه آن ثروت برای اعقابش چندین مقابل شده است. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه (خطی) خود (۶ رمضان ۱۳۰۶ ه. ق.) مینویسد: «حضرات آرامنه که با من آشنا شده بودند دعوت کردم نهار نخوردند ولی شربت و قهوه خوردند آن‌ها میگفتند سالی چهار صد هزار تومان فقط از آذربایجان ناظم میزان از بابت وجه گمرک اخذ مینماید».



از راست بچپ: میرزا کریم خان حسام لشکر - آقا باقر سعد السلطنه - ناظم میزان پسر معز الملك - معز الملك

و نیز مینویسد: «۲۹ شوال ۱۳۰۸: صبح دربخانه رفتم تلگرافی تجار خوی از تعدی معز الملك دائمی امین السلطان بواسطه من بشاه عرض کرده بودند همان تلگراف را پیش خود امین السلطان فرستادم، م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۴۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود هنگامیکه معز الملك در سال ۱۳۱۶ ه. ق. رئیس گمرکات آذربایجان بوده از وی حکایتی چنین نقل میکند: «معز الملك در زمانیکه در تبریز بوده است بیست زن داشته است که شب همه در زیر یک لحاف میخوابیده‌اند و معز الملك بین آنها غلطی میزد است روز در ب منزل را شخصاً قفل میکرده است با اداره میرفته است لکن از پشت بام آمد و شدی میشده است پیدا است که وجوهات گمرک بچه مصرفی میرسیده، پس از آمدن به تهران در تهران هم عیناً کار تبریز را میکرده و دستگاه او دستگاه بسیار مفصل و وسیعی بود که از آن

جمله ۱۱ درشکه و کالسکه داشت و معمولش بر این بود که هر وقت بعمارت بیلاقی خود بشمیران میرفت این ۱۱ درشکه را می بست و زندهای متعدد خود را سوار درشکه ها مینمود همیشه درشکه های زنها جلو و درشکه خودش عقب تر از همه بود و باین طرز بعمارت بیلاقی خود وارد میشد سرانجام عاقبت کارش مانند عاقبت کار خانواده و بستگان اتابک امین السلطان خیلی خراب شد و دارائی کذائی و صندوقهای لیره طلای او بیشترش در زمان حیاتش از بین رفت. تقی خان احتساب الملک فرزند عبدالعلی خان ادیب الملک که در سال ۱۳۰۷ ه. ق. ملقب به احتساب الملک شد. محمد حسن خان اعتماد السلطنه

تقی



تقی خان احتساب الملک

که برادر ادیب الملک بوده در یادداشت های روزانه خود راجع بدرگذشت برادرش می نویسد: « یکشنبه ۲۸ صفر ۱۳۰۳ ه. ق. امروز خانه مرحوم ادیب الملک رفتم پسرهای خری از آن مرحوم مانده با قرض زیاد. احتساب الملک در دوره پادشاهی احمد شاه مدتی رئیس تشریفات سلطنتی بود و بعد در مهر ماه سال ۱۲۹۴ خ. شاه او را از ریاست تشریفات سلطنتی معاف نموده و مدتی وزیر مختار ایران در سویس نیز بوده است. نامبرده در حدود سال ۱۳۰۶ خ. در پاریس درگذشت و در همانجا مدفون گردید.

تقی خان ۱ پسر حاج محمد

تقی

علی مستوفی و حاج محمد

علی در ابتداء چون متصدی تقسیم آب جدول های خندق قصر قمشه و نهرا عظم یکی از نهر های شیراز بود بمیراب معروف و خانواده اش در شیراز بمیراب معروف شدند در اواخر سلسله صفویه حاج محمد علی از مرتبه

میرایی ترقی کرده بمقام استیفاء رسید و بمستوفی فارس معروف شد و در اوائل استیلای افغانان غلیجائی در ایران بوسیله زبردست خان<sup>۲</sup> که از طرف محمود هوتکی فرمانده لشکر و حاکم

۱- نام این شخص در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس تقی خان و در فارس نامه ناصری میرزا تقی ذکر شده است.

۲- زبردست خان در سنه ۱۱۳۶ ه. ق. از طرف محمود افغان پسر پرویس هوتکی غلیجائی والی فارس شد میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود در باره وی چنین گوید: ... الحاصل بتاریخ سنه ۱۱۳۶ ه. ق. مطابق توشقان ثیل بعد از آنکه صد هزار نفر از گرسنگی و فقدان آذوقه جان دادند شیراز بتصرف افغانه در آمد ایام محاصره بانتهاء رسید و زبردست خان با مردم بمذاز او سلوک رفتار نمود و بجهت آنکه اصفهانی الاصل و در قندهار بزرگ شده بود معتمد علیه دولت افغان گردیده بود.

فارس شده بود کشته شد و خانه‌اش را نیز آتش زدند (۱۱۳۵ هـ. ق.). تقی‌خان در ابتداء امر مانند پدرش مستوفی و معروف به میرزا تقی مستوفی بود و بعد در زمان نیابت سلطنت طهماسب‌قلی خان افشار (نادرشاه) در سال ۱۱۴۶ هـ. ق. نایب‌الحکومه فارس شد و قریب دو سال در این سمت باقی بود. در سال ۱۱۴۸ هـ. ق. که نادرشاه تمام یزرگان مملکت را در دشت‌مغان احضار کرد میرزا تقی مستوفی نایب‌الحکومه فارس نیز به‌مراه سیصد نفر از یزرگان فارس در موعد مقرر در دشت مزبور حضور بهم رسانید و در همین سال پس از جلوس و تاجگذاری نادرشاه بلقب خانی ملقب و به ایالت فارس تعیین گردید و از این تاریخ بی‌مدت معروف شد به بیگلربیگی فارس<sup>۱</sup> هنگام بازگشت از دشت مغان بفارس چون نادرشاه از کار روس و عثمانی آسوده و فراغت پیدا کرده بود به تقی‌خان تأکید نمود که جزایر بحرین را که خوارج ساکن عمان از ضعف ایران در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی استفاده کرده علاوه بر بحرین - هرمز - کیش و قشم را نیز گرفته و عده‌ای را نیز کشته و شهر منامه (منعمه) را پس از تصرف غارت کرده بودند باز ستاند. تقی‌خان بمحض ورود بفارس سپاهی از افراد دشتی و دشتستان حاضر کرده برای تسخیر بحرین و نواحی از دست رفته ایران روانه نمود. لشکر اعزامی بسرکردگی لطیف‌خان در سال ۱۱۴۹ هـ. ق. بحرین را در غیاب شیخ جبار رئیس طائفه اعراب هول که برای حج بمکه رفته بود گرفته مانند سابق ضمیمه فارس نمودند و تقی‌خان مراتب را بنادرشاه اطلاع داد. بواسطه انجام این عمل از طرف نادرشاه مخلع گردیده و مورد تشویق و تقدیر وی قرار گرفت و بر شأن و شوکت او در نزد نادر شاه بیش از پیش افزوده گردید. در سال ۱۱۵۲ هـ. ق. که نادرشاه از شاه جهان آباد (دهلی) بسمت ایران عزیمت مینمود پس از ورود بکابل شنید که خدایار خان عباسی زمین‌دار (امیر) مملکت سند که بموجب عهدنامه با محمد شاه گورکانی امپراطور هندوستان مملکت مزبور ضمیمه ایران شده بود با اینکه روابط بین او و نادرشاه تا این تاریخ بسیار حسنه بود لکن خدایار خان از ترس بخیال اینکه مبادا گرفتار نادرشاه شده و او را هلاک کند بر نادرشاه یاغی شد نادرشاه بواسطه این عمل بی‌رویه او بسیار خشمگین گردید بطوریکه خود از کابل برای دستگیری او بسمت مملکت سند عزیمت نمود و ضمناً به تقی‌خان بیگلربیگی دستور داد که يك قسمت از سپاه فارس - کوه گیلویه و کرمان که در نواحی بندرعباس برای تسخیر مسقط و عمان و غیره متمرکز میباشند از سمت دریا با توپخانه کامل به سند فرستاده و قسمت دیگر آن را برای دفع شر یاغیان با خود به بلوچستان برده سرکشان را باید بکلی قلع و قمع نمائی تقی‌خان چنین کرد و اغتشاشاتی که در آن نواحی روی داده بود تمام آنها را برطرف کرده و انتظامات و سر و صورت کاملی بتمام حدود بلوچستان داد و نتیجه اقدامات خود را بنادر شاه که در این زمان در حدود سند اقامت داشت اطلاع داد و نادرشاه بوی جواب داد که چون کارسند بخوبی فیصل یافت لازم است که لشکرهای تحت فرماندهی خود را مرخص کرده و خود فوراً برکاب شاهی به پیوندد. تقی‌خان طبق دستور صادره عمل کرد و هنگامیکه نادرشاه از مملکت سند برگشته و در نادرآباد

۱ - از زمان صفویه معمول شده بود که حکام بزرگ (استانداران) را بیگلربیگی میگفتند.

(قندهارکنونی) توقف داشت به اردوی او پیوست و ملازم رکاب گردید. مدتی در اردوی نادرشاه بسر میبرد تا اینکه نادرشاه در اواسط سال ۱۱۵۳ ه. ق. دوباره او را بیگلربیگی فارس و کلبعلی خان کوسه احمدلوی افشار را فرمانده سپاه کرده به همراه یکدیگر به فارس فرستاد و ضمناً به هر دو نفر سفارش کرد که مسقط و عمان را مفتوح سازند بیگلربیگی و فرمانده سپاه به سواحل خلیج فارس رفته با کشتیهائیکه قبلاً به دستور و امر نادر شاه ساخته و در بندرعباس حاضر بود با عده‌ای سپاهی مسقط و عمان را تصرف کرده ضمیمه ایالت فارس نمودند لکن چندی نگذشت که بین بیگلربیگی و سردار اختلاف و دشمنی شدیدی روی داد و مراتب را هر کدام جداگانه به نفع خود گزارش دادند نادرشاه هر دو را احضار و محمدحسینخان قرخلوی افشار از نزدیکان و امیرآخورباشی خود را که سابقاً نماینده ایران در روسیه بود بجای آنان به فارس فرستاد کلبعلی خان امر نادرشاه را اطاعت کرده در شرف حرکت بود لکن تقی خان حاضر نشد که به دربار نادرشاه برود بلکه مسقط و عمان را گذاشته به بندرعباس وارد شد و کلبعلی خان فرمانده سابق سپاه و خویش نزدیک نادرشاه را هم کشت<sup>۱</sup> و سربعصیان برداشت. در باب عزل تقی خان از حکومت فارس میرزا محمد کلاتر چنین گوید: «...مقارن این حال نسخه ممیزی حومه شیراز در جلالآباد کابل معروض دربار نادری و مشخص شد که موقوفات و سیور غالات فارس به ضبط مقرر نشده منشأ غیظ آن سفاک بیباک و کل موقوفات ضبط و سیور غالات هشت ساله مسترد و تقی خان از ایالت معزول». کشیش بازن طبیب مخصوص نادر شاه علل و جهات طغیان تقی خان را بدینگونه شرح میدهد: «در آن هنگام که در گوی چای (رود کبود) توقف داشتیم بنا گهان شنیده شد که تقی خان حاکم فارس در شیراز رایت طغیان برافراشته است و موجب آن نیز در حقیقت عدم اعتماد او پادشاه و بنا بر این از بیم جان خود بود. تقی خان از اعیان بزرگ مملکت بود و خانواده او یکی از قدیمترین خانواده های ایران بشمار میرفت علیهذا رتبه و مقام شایسته‌ای داشت و طهماسب قلیخان (نادرشاه) حکومت تمام آن نواحی را که منتهی به خلیج فارس میشد با او تفویض کرده بود. این زمان ترسید که قدرت او از اندازه گذشته باشد از يك سو در خفا صاحب منصبی<sup>۲</sup> را مأمور دستگیری او نمود و از سوی دیگر برای اینکه حس تردید در او بیدار نشود هم او را حکمی سری فرستاد که صاحب منصب مزبور را دستگیر نماید. آن هر دو به قصد یکدیگر پی بردند و در این کشمکش هر یکی از ایشان فرمان پادشاهی را که برضد دیگری در دست داشت نشان داد و نیرنگ پادشاه پدیدار گشت. تقی خان که اخلاق پادشاه را نیک میشناخت چون جان خود را در خطر دید شیوه مایوسان را شعار خود قرار داد سپاهی کلان گردآورد و مصمم شد که حیات خود را ارزان نفروشد ولی عصیان او چندان بطول نیانجامید. شیراز محاصره شد و در مدت اندکی شهر و شهر آشوب بدست محاصران افتاد. تقی خان را با خانواده اش به اصفهان بردند و ابتداء عضو مردی را از پیکر او جدا ساختند پس یکی از چشمانش را به کردند و چشم دیگرش را بجای گذاشتند که دست درازی

۱ - کلبعلی خان برادرزن نادرشاه بوده.

۲ - محمد حسینخان قرقلوی افشار.

به ناموس و اهل حرم خود و بریدن سرفرزندانش را با آن يك چشم خود به بیند و زجر بکشد. پس از این مقدمات او را بحضور شاهنشاه بردند پادشاه از او دو سوال کرد یکی اینکه چرا عاصی شدی؟ دوم اینکه برای تجهیز و آتیه آن سپاه بی شمار هزینه از کجا آوردی؟ آن بدبخت بیچاره که دیگر جز مرگ هیچ انتظاری نداشت در جواب گفت: دلیل عصیان من فرمانی بود که برای گرفتاری من صادر شده بود. اما برای تهیه مخارج سپاه از اعلیحضرت پیروی کردم یعنی مالی که لازم داشتم از تجار و مردم توانگر بزور گرفتم. این سخن پادشاه را مؤثر واقع شد ولی چنان نمود که خشمگین بنظر نیاید پس برای تسلی خاطر او از آن سختی‌ها که باورسیده بود او را بدان قسمت از هندوستان که از طرف امپراطور مغول باو تسلیم شده بود با عنوان نایب السلطنه روانه نمود. یکی دیگر از علل یاغیگری تقی خان بر نادرشاه این بوده که پیش از طغیانش نادرشاه سه نفر از مباحثین و پیشکاران او را که مبالغ هنگفتی از مالیات فارس را به نفع خود و تقی خان برداشت و سوء استفاده کرده بودند نادرشاه آنان را احضار نمود تقی خان برای اینکه اسرار سوء استفاده‌های او در مدت چندین ساله حکومتش در فارس بوسیله آنان در حضور نادرشاه فاش نشود هر سه نفر را پنهان کرده بعد از اینکه به مکّه معظمه مشرف شده‌اند به نادرشاه جواب داد که در فارس نمیباشند لکن نادرشاه مجدداً تأکید کرد که در هر کجا و در هر نقطه عالم که باشند فوراً باید آنان را روانه نمایی اینجا دیگر تقی خان نتوانست جوابی بدهد و موضوع راهمینطور به تسامح گذرانید تا اینکه یاغی شد. و چون میرزا اسمعیل برادرش را که از طرف او نایب الایاله شیراز بود محمد حسینخان گرفته به اصفهان فرستاده بود تقی خان پس از اطلاع از این موضوع فوراً با دوهزار نفر سوار و پیاده از زبده سپاهیان خود از بندر عباس بطرف شیراز حرکت نمود و محمد حسینخان از ترس اینکه مبادا گرفتار جنگ تقی خان شود شیراز را گذاشته به کازرون فرار کرد نادرشاه برای اینکه اغتشاش بیش از این توسعه پیدا نکرده و بجایهای دیگر سرایت ننماید فوراً امر کرد که سپاهیان از همه جا آمده اطراف شیراز را محاصره نمودند و در این موقع محمد حسینخان از کازرون معاودت کرده به نزدیک شیراز آمد و تقی خان در شهر متحصن گشته به قلعه‌داری پرداخت و بنای جنگ را گذاشت و با وجود اینکه خویش نادرشاه را کشته و بر او یاغی شده بود و سپاهیان شیراز را در محاصره داشتند معذک نادرشاه برای استمالت و اندرز دادن و رام کردن او میرزا محمد علی صدر الممالک را که از رجال طراز اول مملکت بود همراه سوگند نامه‌ای به مهر خود مشعر بر اینکه از تمام تقصیرات ناشیه از طرف او صرف نظر کرده‌ام و امور عفو خود قرار خواهد داد به شیراز فرستاد صدر الممالک او را ملاقات کرد و او را نصیحت بسیار نمود لکن در او بهیچ وجه اثری نکرد و کماکان به تمرد خود باقی ماند. این قضیه باز بیش از پیش بر خشم نادرشاه افزود و در حدود پنجاه هزار سپاهی به سرداری محمد حسینخان در اطراف شیراز گرد آمدند و محاصره شهر قریب به چهار ماه و نیم بطول انجامید تا اینکه بالاخره تقی خان خود را ناتوان دیده از تحصن خارج شد و به همراه جمعی از افراد قاجاریه، افغان و کرد که از محمد حسینخان روگردان شده و در شهر متحصن بودند پا بفرار گذاشت و پس از آگاهی از فراری تمام سپاه به شهر ریخته از هیچ چیزی نسبت به اهالی بدبخت شیراز فروگذار نکردند و در این قتل و غارت که در حدود چهار پنج ساعت بیشتر طول نکشید متجاوز از سی هزار نفر از

نفوس شیراز کشته شدند و از سرکشگان دو کلمه منار بزرگه برپا کردند<sup>۱</sup> و پس از گذشتن دو روز از این قضیه تقی خان که در حال فرار بود گرفتار گشته او را با افراد خانواده اش باصفهان بردند و پس از ورود از طرف نادرشاه راجع با وحکمی رسید دایر بر اینکه او را از یک چشم کور و هر دو خایه او را ببرند و میرزا اسمعیل برادرش و سه نفر پسران او را گردن بزنند و عیال آنها را بفروشند فرمان نادرشاه بهین طریق اجراء گردید و بعد خود تقی خان را با آن حال زار به اردوی نادرشاه احاله دادند و پس از مدتی مقید نادرشاه او را بخشیده اول در جزء مستوفیان خاص خود قرارداد سپس او را به حکومت آن قسمتی که از هندوستان موضوع شده و ضمیمه ایران شده بود<sup>۲</sup> تعیین نمود و تا آخر زمان حیات نادرشاه در سمت مزبور باقی و برقرار بود. عوالم بین نادرشاه و تقی خان شیرازی و علاقه و توجهی که در این چند سال حکومتش در فارس بوی داشته و او را بر بسیاری از امراء و سرکردگان خود ترجیح میداده و بعد نمک ناشناسی و عصیان تقی خان بر علیه ولی نعمت خود و اکتفاء کردن نادرشاه بکوردن یک چشم و خصی کردن او و بعد از تصیرات او صرف نظر کردن و مورد عفو و بخشایش قرار دادن او را و الی قسمتی از هندوستان نمودن با آن حالات و اخلاق کذائی نادرشاه از موضوعات بسیار شگفت آور است.

تقی خان با فقی از بزرگان و حکام مقتدر یزد که گاهی یاغی و گاهی مطیع حکومت مرکزی بوده و چون دم از استقلال میزد و نسبت بهیچ یک از مدعیان سلطنت تمکین و اطاعتی نداشت و هر یک از آنان مایل بودند که یزد را گرفته و تقی خان را مطیع و منقاد خود نمایند بنا بر این جعفر خان زند که در سال ۱۲۰۱ هـ. ق. پس از بازگشت از بهبهان و کازرون بر سر تقی خان تاخت و چون تقی خان محصور گردید از میر محمد خان عرب زنگومی استمداد جست میر محمد خان با هزار نفر بامداد تقی خان آمده با جعفر خان جنگ کرد و او را شکست داد و مهمات جنگی و اثاث شخصی او بتصرف میر محمد خان طبسی درآمد و جعفر خان ناچار شده بفارس گریخت. آغامحمد خان که در سال ۱۲۰۲ هـ. ق. از تهران بسمت اصفهان میرفت که از آنجا برای مبارزه با جعفر خان زند به شیراز برود با بابا خان (فتحملیشاه) را با پنجهزار سوار برای سرکوبی تقی خان به یزد فرستاد پس از مدتی که تقی خان در محاصره بود مصالحه شد باینکه تقی خان مرتباً مالیات خود را به آغامحمد خان پرداخته و از وی تمکین نماید بنا بر این قرار آغا محمد خان هم حکومت او را تأیید و تنفیذ نمود. در سال ۱۲۱۲ هـ. ق. چون در خدمت دولت تملل میوزید و مالیات رانمی پرداخت فتحملیشاه محمد حسینخان برادر کوچک حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم را به سرداری خود روانه نمود او آنجا را نظم و ترتیبی داده مالیات دو ساله آنحدود را وصول نمود و با ابوالهادیخان پسر تقی خان به تهران بازگشت.

تیمور پاشا خان سردار پدر مرتضی قلیخان اقبال السلطنه ماکومی بوده که از حیث قدرت و ثروت در میان امراء و خوانین ایران در طراز اول بوده است. در فتنه شیخ عبیدالله کرد نقشبندی (۱۲۹۷ هـ. ق.) پس از مردن حمزه میرزا حشمت -

۱ - طرز مملکت داری در ممالک مشرق زمین.

۲ - تقریباً قسمت اعظم پاکستان کنونی.



الدوله فرمانده قوای ایران در صاین قلعه افشار میرزا حسینخان سپهسالار به سرداری سپاه برای جنگ با شیخ عبیدالله برگزیده و روانه شد در این هنگام پیش از رسیدن وی بمحل تیمور پاشا خان با استعداد زیاد از سمت خوی و سلماس به ارومیه (رضائیه کنونی) آمده اکرادرا که در میان آنان ففاق ایجاد شده بود شکست و جلوگیری از پیشرفت آنان نمود و از این تاریخ بواسطه عمل مزبور قدرت و نفوذ او بالا گرفت و در نظر دولت بیش از پیش اهمیت پیدا کرد.

شیخ جابر یا حاج جابر خان نصره الملك بنیاد گزار مشایخ بنی کتب  
 پسر حاج یوسف در سال ۱۲۶۴ ه. ق. که اردشیر میرزا رکن الدوله  
 پسر نهم عباس میرزا نائب السلطنه بحکومت لرستان و خوزستان منصوب شد در این زمان در

جابر



از راست بچپ : میرزای معز الدوله -  
 حاجی جابر خان نصره الملك - مزعل خان

حاجی جابر خان نصره الملك

نواحی خوزستان ملوک الطوائفی و اغتشاشات زیادی روی داده بود و اوخواست امنیتی بان حدود بدهد از این جهت پنج هزار سپاهی بفرماندهی سلیمانخان برای سرکوبی یاغیان به رامهرمز و فلاحیه (دورق) فرستاد<sup>۱</sup>. سپاهیان دولت بر یاغیان غلبه کرده چند نفر از رؤسای آنان را از آن جمله شیخ جابر را دستگیر و مغلولاً به تهران روانه نمودند. مدتی در تهران بود سپس با سپردن تمهیدات لازم که از این پس خدمتگزار دولت باشد با سمت مرزدارى و

۱- مراد از این سلیمانخان سلیمانخان ارمنی که بعد بسهام الدوله ملقب گردید برادر منوچهرخان معتمدالدوله و پسر جهانگیرخان وزیر صنایع و نریمانخان قوام السلطنه بوده است.

حکومت خرمشهر به خوزستان بازگشت. جابر خان مردی با عرضه و با کفایت بوده و با وجود اینکه در جزه ارتش ایران در جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ قمری کروفری کرد لکن پس از شکست و عقب نشینی ارتش ایران از محمره بطرف اهواز و شوشتر شیخ جابر ناگزیر شد که در پنهانی با انگلیس ها سازش نماید و این سازش بواسطه ضعف دولت، بی عرضگی زمامداران امور و دست نشاندگی آنان از جانب بیگانگان بود بعدها در زمان حکومت پسران شیخ جابر دنباله پیدا کرد و مزعل از ناچاری طریق سازش را با انگلیس ها پیش گرفت و در زمان شیخ خزعل روابط بیش از پیش تقویت شد و علنی گردید. بنا بر گفته مترجم کتاب انقلاب ایران ضمن یادداشت های خود در صفحه ۴۷۱ کتاب مزبور راجع بحاجی جابر خان مینویسد: «در مدت چهل ساله خدمت خود همواره مورد توجه بوده و بعنوان حکمران محمره یا مرزدار بخوبی از عهده انجام وظائف خود برمی آمده و در سال ۱۲۹۷ قمری در گذشته است» لکن مرحوم کسروی در تاریخ پانصد ساله خوزستان تألیف خود در صفحه ۱۴۷ مینویسد: «حاجی جابر خان پس از سی سال کما بیش حکمرانی در سال ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ قمری در محمره بدرود زندگانی گفت» فوت حاجی جابر خان در سال ۱۲۹۸ بوده و راجع باین موضوع اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود ( ۲۴ ذی الحجه ۱۲۹۸ هـ . ق . ) چنین گوید: «از اتفاقات امروز اینککه ظل السلطان نوشته بود حاجی جابر خان عرب ملقب به نصرت الملک که صاحب کرورها دولت است روز عید قربان فوت شده خوشا بحال شاهزاده که برد دولت سابقه خود دوسه کرور علاوه خواهد ساخت».

جان محمد خان قاجار دولو پسر قراخان وجد اعلای علیخان صفا ۲  
**جان محمد**  
 ظهیرالدوله با بستگان خود درده نمکه دامغان و اطراف آن ساکن بوده در ابتداء و سالیان متمادی این افراد مانند سایر افراد قاجار دولو (یوخاری باش) با قاجاریه قوانلو (آشاقه باش) دشمنی داشتند و هنگام خروج محمد حسنخان پسر فتحعلیخان و پدراغا محمد خان قاجار علاوه بر اینکه با او همراهی نکردند بلکه از مخالفین سرسخت او بشمار می آمدند و بهمین جهت هنگامیکه حسینقلی خان پدرفتحعلیشاه قاجار که در سال ۱۱۸۲ هـ . ق . از طرف کریم خان زند بحکومت دامغان تعیین و فرستاده شد پس از ورود به دامغان بر علیه کریم خان زند قیام نمود و از کینه ای که در دل داشت برای انتقام جوئی ده نمکه که مسکن قاجاریه دولو بود بکلی خراب و بعد آن را آتش زد ( ۱۱۸۳ هـ . ق . ) و بهمین مناسبت معروف به جهانسوز شد! اما هنگامیکه آغا محمد خان برای پادشاهی خروج کرد چون مرد سائسی بود برای پیشرفت کار خود از قاجاریه دولو استمالت کرد و آنها را با خود همراه و متحد نمود دولوها طوعاً یا کرهاً بوی پیوستند و بواسطه همین پیوستگی کارش نیز رونقی گرفت. از سال ۱۱۹۶ هـ . ق . که آغا محمد خان قاجار بطرف بسطام رهسپار گردید جان محمد خان که از بزرگان قاجار دولو آنحدود بود از چمن نمکه آمده به آغا محمد خان پیوست و حاضر بموافقیت نسبت بوی گردید. در سال ۱۲۰۰ هـ . ق . که تر کمن های یموت بحدود مازندران دست اندازی کرده بودند آغا محمد خان جان محمد خان را برای دفع آنان فرستاد لکن از عهده بر نیامد و تر کمنهای کوکلان بهوا خواهی آغا محمد خان رسیده یموتی ها را دفع کردند و یکملک سردار

۱- مسعود میرزا.

۲- باسصلاح دراویش صفا علیشاه.

آنان در جنگ کشته شد و جمع زیادی از آنان نیز اسیر گردیدند. در سال ۱۲۰۵ ه. ق. که بواسطه تدبیرات عجیب و غریب حاج ابراهیم خان کلانتر شیراز شهر شیراز از تصرف لطفعلی خان زند خارج و بتصرف آغا محمد خان قاجار درآمد و برای اینکه شیراز در آتیه از تمرضات و حملات لطفعلی خان محفوظ بماند حاج ابراهیم مصطفی خان قاجار دولورا با سه هزار سوار که در آباده بود بشیراز خواست و پس از ورود مصطفی خان چون عده مزبور در قبال تهاجمات شجاعانه و بی باکانه لطفعلی خان کافی بنظر نمیرسید آغا محمد خان بنا بر صلاح دید حاج ابراهیم خان برای امداد مصطفی خان پنجهزار سوار دیگر بفرماندهی جان محمد خان به شیراز روانه نمود و چون عده لشکر آغا محمد خان زیاد و مجهز بود در جنگی که میان لطفعلی خان و سرداران آغا محمد خان بسختی رویداد و مدت یک هفته بطول انجامید عاقبت برای لطفعلی خان پیشرفتی حاصل نگردید بلکه شکست خورد و اجباراً به زرقان در ۳۵ کیلومتری شمال خاوری شیراز عقب نشینی نمود. جان محمد خان پس از بازگشت از فارس آغا محمد خان او را برای سرکوبی و دفع مصطفی خان طالش مأمور نمود لکن بواسطه موقعیت محلی و مقاومت طالشی ها جان محمد خان سخت شکست خورده بازگشت و به آغا محمد خان پیوست. در سال ۱۲۰۷ ه. ق. که آغا محمد خان از شیراز به تهران باز میگشت جان محمد خان را مأمور نمود که تمام قلعه شیراز را که کریم خان و کیل در مدت چند سال آن را با گچ، سنگ و آجر بسیار محکم و کوهمانندی ساخته بود بکلی خراب و با خاک یکسان نماید و او در مدت کمی مأموریت خود را انجام داد و شیراز از این تاریخ بدون حصار گردید و جان محمد خان پس از خراب کردن قلعه شیراز انباشتن خندق اطراف آن بتهران بازگشت. یکی از علل و جهاتیکه لطفعلی خان را وادار نمود که در سال ۱۲۰۸ ه. ق. متوجه شیراز شود همین خرابی حصار شهر مزبور بود و او با بی باکی و تهور خارق العاده ای با عده بسیار کم خود بسمت شیراز برای گرفتن آن شهر رهسپار گردید. در سال ۱۲۱۲ ه. ق. که فتحعلیشاه برای دفع صادقخان شقاقی رفته بود و در قزوین اقامت داشت برادر اعیانی خود حسینقلی خان را بجای فرزند خویش محمدعلی میرزا (دولت شاه) باستانی فاری منسوب نمود و جان محمد خان نیز مأمور به نظم لارستان گردید پس از چند ماهی (قریب نه ماه) که از حکومت حسینقلی خان گذشت بر علیه فتحعلی شاه برادر خود برای اشغال مقام سلطنت قیام کرد و پیش از اینکه از شیراز رهسپار تهران گردد هنگی را برای گرفتن جان محمد خان مأمور لارستان نمود جان محمد خان که از قضیه آگاه شد برای اینکه گرفتار نشود بطرف کاشان فرار کرد حسینقلی خان او را دنبال نمود اما بوی نرسید.

حاج میرزا جانی کاشانی پسر حاج محمد حسن معروف به پریا مؤلف

جانی

کتاب معروف (نقطه الکاف) در شرح احوال سیدعلی محمد باب و اصحاب

و اتباع او و حوادث آن دوره پر آشوب در تاریخ فرقه بابیه بوده وی از تجار کاشان و از قدمای گروندگان غیابی بیاب بود. سپهر در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۵۲۹ مینویسد :  
 وبالجمله ملاحسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یکتن از بازرگانان کاشان بود از در عقیدت و ارادت بدو پیوست، و وقتی که بحکم حاج میرزا آقاسی باب را تحت الحفظ از اصفهان که قریب یکسال تحت حمایت منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان

زیست نموده بود باذربایجان بما کو میبردند چون بحوالی کاشان رسیدند حاج میرزا جانی مزبور بر رئیس مستحقظین باب هزار تومان زر نقد داد<sup>۱</sup> و از او خواهش نمود که باب را یکشب در کاشان در منزل او نگهدارند و اوقبول کرده باب را بخانه وی آورد حاجی میرزا جانی مانند کمترین خدام تمام شب را دست بسینه مشغول بخدمتگذاری بود هنگامیکه حاج محمد علی قدوس و ملاحسین بشرویه‌ای در بار فروش شورش و غوغا بر پا کردند حاج میرزا جانی با اینکه تاجر معتبری در کاشان بود تجارت خانه خود را ول کرده بمازندران برای یاری بایی‌های قلمه طبرسی رفت لکن نرسیده بیار فروش در آمل گرفتار گردید و چند ماهی در حدود مازندران ماند و پس از خاتمه کار قلمه و قلع و قمع بایی‌ها بشهرری (حضرت عبدالعظیم) آمده در آنجا اقامت جست دو سال بعد از قتل باب در تبریز، جمعی از اتباع او در تهران در سال ۱۲۶۸ ه. ق. پس از قتل مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر و صدارت میرزا آقاخان نوری بقصد انتقام خون او توطئه چیده چند نفر را بنیاوران شمیران در سر راه ناصرالدینشاه بقصد کشتن او نشانده در وقت عبور شاه یکی دوتن از ایشان چند تیر طپانچه بسمت او خالی کردند و شانه شاه اندکی مجروح شد و در نتیجه این حرکت حکومت تهران با کمال عنف و شدت عمل بنای تعقیب بایی‌ها و توقیف توطئه کنندگان را گذارد و ۲۸ نفر از معارف آنان در سلخ ذی‌المقده سال ۱۲۶۸ ه. ق. باشد انواع عذاب از قبیل شمع آجین نمودن ابدان ایشان و غیر ذلک از عقوبات کشتند و از جمله آن ۲۸ نفر یکی هم همین میرزا جانی صاحب ترجمه بود و پس از کشتن در گورستان مزار سید ولی در تهران دفن گردید.

**جبار** حاج میرزا جبار ناظم‌المهام پسر حاج صفر علی خوئی و پدر جواد سعدالدوله و مرتضی ممتازالملک بوده و مدتی مأمور تذکره آذربایجان و چندی نیز ژنرال کنسول ایران در بغداد و چون چندی هم رئیس کل اداره تذکره بود از اینجهت معروف بمیرزا جبار تذکره‌چی شد در سال ۱۲۶۸ ه. ق. ملقب بلقب ناظم‌المهامی و ضمناً رسیدگی بامور معادن و کارخانه‌ها بوی محول گردید. چون نامبرده مورد توجه میرزا تقی خان امیر کبیر بوده در موقع تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه در سال ۱۲۶۷ ه. ق. امیر اداره آنرا باو که صاحب چاپخانه نیز بوده واگذار نمود. میرزا تقی خان در سال ۱۲۶۷ ه. ق. در یکی از نامه‌های خود به ناصرالدین شاه مینویسد: «حاج میرزا جبار را خواست قرار بیریق مدرسه (دارالفنون) زا گذارد که انشاءالله روزیکشنبه در سر در مدرسه بلند شود»<sup>۲</sup>.

**جعفر** جعفر خان بیات یکی از مهمترین و مقتدرترین امراء خراسان که بطور موروثی چندین سال حاکم نیشابور بود در سال ۱۲۱۰ ه. ق. که آغا محمد خان قاجار برای ضمیمه کردن خراسان بسایر قسمتهای ایران عازم آنحدود و سامان گردید در مشهد تمام امراء و سرکردگان خراسان بحضور وی آمدند جعفر خان بیات را با اهل و عیال به تهران فرستاد و همینطور در تهران زیر نظر بود و حکومت نیشابور را به علی

۱- در این باب بعضی‌ها یکصد تومان و جمعی هم ۲۰۰ تومان گفته‌اند لکن در مقدمه نقطه‌الکاف در شرح حال میرزا جانی بقلم ادوارد براون هزار تومان نوشته شده است.

۲- مجموعه مراسلات کتابخانه سلطنتی.

قلیخان پسر جعفر خان واگذار نمود. در سال ۱۲۱۳ ه. ق. که فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و دستگیری نادر میرزا پسر شاه رخشاہ افشار که پس از کشته شدن آغا محمد خان ازهرات به مشهد آمده و شهر را متصرف و حکومتی برای خود تشکیل داده بود عازم خراسان گردید. در حین عبور از نیشابور علیقلی خان به نزد فتحعلیشاه نیامد و بلکه با او جنگ هم نمود فتحعلیشاه جعفر خان بیات را برای استمالت و آوردن او به شهر فرستاد جعفر خان علاوه بر اینکه او را استمالت نمود علیقلیخان را در جنگ و خودداری از آمدن به نزد فتحعلیشاه تشویق و تحریض نمود فتحعلیشاه پسر دیگر جعفر خان که در سن چهارده سالگی و بعنوان گروی در اردو بسر میبرد دستور داد که میر غضبان سراورا بریدند و به نزدیک حصار شهر برای عبرت محصورین افکندند و سپس برای گرفتن شهر حکم به یورش داد جعفر خان که چنین دید دوباره حاضر به خدمتگذاری گردید و حکومت نیشابور به حسینعلی خان پسر عموی او داده شد. جعفر خان در سال ۱۲۱۴ ه. ق. مورد غنوکامل فتحعلیشاه واقع شده آزاد گردید که به نیشابور جایگاه سابق خود برود. در سال ۱۲۱۵ ه. ق. جعفر خان با اینکه سال گذشته از طرف فتحعلیشاه مورد غنو واقع و به حکومت نیشابور منصوب و مخلع گردیده بود باز دوباره بنای نافرمانی را نسبت بدولت گذاشت. حسین قلی خان قاجار برادر فتحعلیشاه مأمور به محاصره نیشابور گردید لکن در این حیص بیص فرستاده ای از طرف شاه زمان پادشاه افغانستان بشفاعت جعفر خان رسید و اظهار داشت که اگر از محاصره نیشابور دست بردارند و بیش از این متعرض جعفر خان نشوند خود او تمهد میکند که به دربار برای اظهار اطاعت و انقیاد حاضر شود فتحعلیشاه درخواست شاه زمان را قبول کرده دستور داد که دست از محاصره نیشابور برداشته و متعرض حاکم آن نگردند. بطوریکه گفته شد دولت دست از محاصره کشید و منتظر آمدن جعفر خان بدر بار شد لکن او از آمدن جداً استنکاف ورزید فتحعلیشاه در این سال سلیمانخان قاجار اعتضادالدوله را با پانزده هزار سوار مأمور نیشابور و دفع جعفر خان نمود جریان کار بین جعفر خان و دولت مدتی گاهی بچنگ و گاهی بصلح میگذشت تا اینکه در سال ۱۲۱۷ ه. ق. که فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و دفع نادر میرزا پسر شاه رخشاہ افشار که دوباره پس از بازگشت خود از هرات به مشهد برای خود حکومتی مستقل در مشهد تشکیل داده بود رهسپار خراسان شد اسحق خان کرد قرائی بزرگترین و مقتدرترین و متمولترین امراء خراسان چون بواسطه بعضی اقدامات و عملیات و در امور جاریه مملکتی دوپهلوی بازی کردن مورد بدگمانی دولت شده بود در این هنگام که فتحعلیشاه در چمن رادکای بسر میبرد اسحق خان موقع رامغتنم شمرده برای اثبات دولتخواهی و خدمتگذاری خود به نیشابور رفت و جعفر خان بیات حاکم نیشابور را بدون جنگ و ستیز راضی کرده و با خود به نزد فتحعلیشاه آورد و بواسطه این خدمت مورد الثفات واقع شد. فتحعلیشاه بجای او حسینخان قاجار قزوینی قوللر آقاسی باشی (رئیس غلامان) خود را بحکومت نیشابور و سرداری خراسان تعیین نمود.

میرزا جعفر لواسانی پسر میرزا حسینعلی معروف بلکه ملقب به حکیم

الهی از فضلاء و ادباء بوده و در صفحه ۱۹۹ کتاب المآثر و الاثار راجع

بوی چنین نوشته شده: «فاضلی خوش محاوره و بدیع المحاضره بود و در تاریخ و حدیث و شعب

جعفر

معقول شرکتی با اساتید میکرد و در انشاء مهارتی کامل داشت و فرزند هنرمندش میرزا شمس الدین از جمله اجله افاضل این عصر میباشد و از جانب اعلیحضرت همایونی ملقب بحکیم الهی قرین افتخار است و در مجالس علماء و امراء بسیار با اعتبار، میرزا جعفر در سال ۱۲۱۵ ه. ق.



میرزا جعفر لوسانی

متولد و در سال ۱۲۹۸ ه. ق. در سن ۸۳ سالگی در تهران درگذشت. میگویند یکی از روزها که از خیابانی عبور میکرد گویا عزت الدوله خواهر ناصرالدینشاه در کالسکه‌ای نشسته بوده و از آنحدود عبور میکرد است فراش‌ها و شاطرها طبق معمول آن زمان با فریاد بلند مردان را با نهیب کورشو و دور شو رد میکردند در این ضمن به حکیم الهی که میرسند فریادهای خود را تکرار میکنند حکیم الهی خطاب با آنان کرده میگوید: «مکرفلان من تفنگ حسن موسی است» که میخواهید مرا دور کنید، گفته او به ناصر الدین شاه میرسد و شاه او را احضار کرده باو میگوید که شنیده‌ام چیزی در آنروز گفته‌ای میل دارم آن را پیش من تکرار کنی حکیم الهی قضیه را عیناً با شاخ و برگ بیشتری نقل میکند و ناصرالدین شاه مدتی از گفته او می‌خندد. م. ق. هدایت در صفحه ۱۲۶

کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در باب کورشو و دورشو میگوید: «فریاد دورشو و کور شو بفلک میرفت روزی فرنگی‌ای از راه میگذشت پشتش را با آنها کرد و کلاهش را برداشت که شرقی و غربی ادب بجا آورده باشد».

### جعفر

جعفر خان پسر بزرگ صادقخان زند و خواهرزاده زکی خان و برادر مادری علیمرادخان زند بوده در سال ۱۱۹۵ ه. ق. که علیمرادخان زند خود را از اصفهان بحدود شیراز رساند صادقخان پسر خود جعفر خان را که برای انتظامات بهبهان و کوه گیلویه فرستاده بود او را برای اعانت خود بشیرازخواست علیمرادخان که برادر مادری جعفر خان بود پس از اینکه از احضارش آگاه گردید جمعی را برای استمالش بنزد او فرستاد او را فریب داده و بطرف خود جلب نمود. جعفر خان بر علیه پدر خود با علیمرادخان سازش کرده با لشکری که تحت فرماندهی خود داشت باو پیوست. علیمرادخان پس از غلبه بر صادقخان و گرفتن شیراز (محررم ۱۱۹۶ ه. ق.) جعفر خان را بحکومت کردستان تعیین کرده او را روانه آن سامان نمود. پس از فوت علی مرادخان در سال ۱۱۹۹ ه. ق. جعفر خان در

۱- تفنگ حسن موسی تفنگی بوده که حسن موسی نامی آنرا در کرمانشاه میساخته و لوله‌اش خیلی بلند بوده است.

اصفهان جلوس نمود و سکه بنام خود (یا امام جعفر صادق) زد و در اوایل جمادی الثانیه همین سال بشیراز آمد. در سال ۱۲۰۰ ه. ق. که آغا محمد خان قاجار اقتداری بهم زده بود علی قلی خان برادر خود را به همراهی علی خان خمسه‌ای افشار برای تصرف خوزستان بسرکوبی متمردین آنجا مأمور کرد اما سلطه قوای آغا محمد خان در خوزستان چندان نیابید زیرا جعفر خان قوائی بفرماندهی محمد خان سردار و عبدالله خان برادران خود بدان صوب فرستاد و آن ناحیه را بتصرف خود درآورد. در سال ۱۲۰۲ ه. ق. که مرتضی قلیخان برادر صلیبی آغا محمد خان پس از چند سال اقامت در نواحی قفقاز و خاک روسیه بموافقت و مساعدت حکام قفقاز با هفت هزار نفر به همراه مصطفی خان طالش و بستگانش به گیلان آمده آنجا را متصرف شد و امیر سلیمانخان حاکم گیلان از رشت فرار کرده به قزوین آمد آغا محمد خان برای دفع برادر خود دوباره به گیلان لشکر فرستاد و در هر دو بار لشکریان اعزامی اوسخت شکست خورده و بیشتر آنان در جنگ و حین فرار کشته شدند و امیر محمد حسینخان ارجمندی فیروزکوهی فرمانده قوی بزخم گلوله از پا درآمد. جعفرخان از گرفتاریهای سخت آغا محمد خان آگاه شد و با لشکری انبوه<sup>۱</sup> از شیراز حرکت کرده اصفهان را گرفت و علیقلی خان قاجار که آغا محمد خان او را برای محافظت اصفهان گذاشته بود تاب مقاومت در مقابل او نیاورده به کاشان گریخت. آغا محمد خان در این هنگام با همه گونه گرفتاریهای گوناگون خود مأیوس نشده پس از اینکه جعفر قلیخان شجاعترین برادران خود را بفرماندهی لشکری برای دفع مرتضی قلی خان تعیین و روانه گیلان نمود خود چون از جین ذاتی جعفرخان آگاه بود با عده بسیار کمی عازم اصفهان گردید جعفر خان با آن سپاه انبوه خود به محض اینکه از ورود آغا محمد خان بحوالی اصفهان آگاه گردید بدون جنگ و ستیز اصفهان را گذاشته بشیراز فرار کرد و اصفهان به آسانی بتصرف آغا محمد خان درآمد. جعفرخان پس از چهار سال حکومت بر آن شهر در شب ۵ شنبه ۲۵ جمادی الاولی ۱۲۰۳ ه. ق. بدست خوانین زند که در بند او بودند بقتل رسید و سر او را از دروازه ارك شیراز بیزیر انداختند<sup>۲</sup>. سلطنت کوتاه جعفرخان زند سراسر بقتل و خونریزی و نزاع با افراد خاندان زند گذشت و بر اثر همین علل توافق و اتحاد بین افراد خاندان زند بمصداق آیه شریفه **ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیرو اما بانفسهم** آغا محمد خان قاجار سرتاسر قسمت شمالی ایران را بچنگ آورد و اسباب تهدید سلطنت و تزلزل خاندان زند را فراهم نمود بخصوص که جعفرخان با آنکه جثه‌ای بزرگ و سهمناک و زوری فوق‌العاده داشت بواسطه جبن و ضعف نفس و بی‌لیاقتی در هیچ یک از جنگ‌ها ایستادگی نکرد ولی در عوض هنگام خوردن در مقابل هیچ کس مغلوب نمیشد میگویند هر روز صبح دو من هریسه را با قند و روغن میخورد و در وقت چاشت نیز باندازه سه چهار نفر بازیا بکار میبرد و

۱- در حدود سی هزار نفر.

۲- کشته شدن جعفرخان زند را منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۴۶ در سال ۱۲۰۲ ه. ق.

و سپهر در صفحه ۳۰ جلد قاجاریه ناسخ التواریخ و فارس نامه ناصری صفحه ۲۰۳ در سال ۱۲۰۳ ه. ق.

نوشته اند و گفته‌های اخیر درست تر است.

درمیان چندین مرغ کباب تنقل می نمود<sup>۱</sup>. زور بازویش با اندازه غذایش فوق العاده بود بطوریکه با شمشیرشتری را با پالان دونیمه میکرد اما متأسفانه این پادشاه که جریان روزگار و ظلم و ستم پیغمبنیان او وی را بسلطنت رسانده بود بواسطه ترس ذاتی نمیتوانست از موقعیت استفاده کند بلکه با حبس و بند مردم و قتل بی گناهان اساس سلطنت خود را پیوسته متزلزل میکرد تا آنکه جان خود را بر سر اینکار گذاشت توضیح آنکه جعفرخان پس از یاس از مقابله با آغا محمد خان و تحمل شکستهای فراوان در گوشه حصار محکم شیراز آرمیده بود و هر روز بحبس و قتل مردمان بی گناه فرمان میداد تا آنجا که نزدیکان وی نیز از سوه رفتارش بتنگ آمده بودند او را مسموم کردند. وی با آنکه از این سم مهلك نمرود ولی سخت مریض و بستری شد بطوریکه دیگر امکان حرکت نداشت در محبس شاهی شیراز جمعی از زندانیان که از طول مدت زندان بیجان آمده بودند تصمیم بفرار گرفتند بهمین جهت غلام بچه ای که نزد آنان آمد و رفت میکرد فریب دادند و بوسیله او سوهانی تحصیل کردند و بکمک او و آن سوهان شب ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ ه. ق. زنجیر خود و پنجره زندان را شکستند و بیرون آمدند. جعفرخان در بستر بیماری افتاده بود و مردم از درد بر خود می پیچید در دل شب در زندان باهستگی باز شد چند مرد قوی جثه از آن جا بیرون آمدند و آهسته آهسته بعمارت جعفرخان و خواب گاه او نزدیک شدند و هیچکس در آن حوالی نبود تا حرکت این جمع مخوف را مانع شود. شاه مرادخان و جهانگیر خان برادر صید مراد خان زند آهسته قدم بدرون خواب گاه نهادند و قصدشان این بود که پیش از آنکه جعفرخان بیدار شود کارش را یکسر کنند ولی در همین لحظه جعفرخان بیدار شد خنجر برهنه را بالای سر خود دید خوف مرگ و ترس جان او را از جای برانگیخت با آنکه بیمار و بستری بود سرعت برق برجست و سیلی سختی بر صورت آن دوتن نواخت بطوریکه با وجود قوت اندام و دلاوری هر دو نقش زمین شدند شدت خشم و غضب و بیماری چشم وی را تاریک نموده بود که شخص دیگری<sup>۲</sup> را که با چوب جاروی فراشی منتظر حمله بود به آن شخص در تاریکی از عقب چنان با چوب بر سر او نواخت که طاقت نیاورده به زمین افتاد در این وقت بقیه زندانیان که در بیرون اطاق منتظر جریان و عاقبت کار بودند داخل اطاق شده جثه غول آسای جعفرخان را بضرب چماق و سنگ کوبیده سر او را از تن جدا ساختند و هنگام طلوع آفتاب از دروازه ارك بیرون انداختند<sup>۳</sup>.

۱- هر یسه همان غذائی است که امروز هلیم (هلام) میگویند بسحق اطعمه میگوید  
هر یسه گفت بروغن که میرسیم بکام  
کنون که سایه نان او افتاد بر سر ما

۲- ابراهیم خان پسر اسماعیل خان زند.

۳- جعفرخان در پائین پای حضرت شاه چراغ شیراز بهلوی قبر صادقخان پدرش مدفون میباشد. مهر جعفرخان ، لا اله الا الله الملك المبین عبده محمد جعفر بملاوه این شعر - جعفر قلیام بیت شرف در این نام . اسمعیل خان زند از سرکردگان زند بوده که از طرف جعفر خان زند حاکم بروجرد و آن صفحات بود در سال ۱۲۹۰ ه. ق. آغامحمدخان قصد دفع و دستگیری او را تصمیم گرفت و اسمعیل خان تاب مقاومت او را نیاورده فزار کرده در حوالی اصفهان دستگیر شد و بنزد آغا محمد خان آوردند اول دستور داد که او را نابینا کرده و بعد روانه تهرانش دارند و با آن حال در تهران بدستوروی کشته شد.



## جعفر

جعفر خان کرد میانلو چنارانی<sup>۱</sup> از امراء و سرکردگان مقتدر و متنفذ خراسان بوده و در هرج و مرجی که پس از کشته شدن نادر شاه در سال ۱۱۶۰ ه. ق. در سراسر ایران رویداد هر کس که قوه و قدرتی داشت برای خود عنوانی پیدا کرده و صاحب داعیه شد جعفر خان از جمله امراء و سرکردگانی بود که با چند نفر مانند خود سازش کرده شاهرخ شاه را در سال ۱۱۶۳ ه. ق. از سلطنت خلع و سپس او را کور نمودند و بجای وی میرزا سید محمد متولی آستان رضوی نوه شاه سلیمان و خواهرزاده و داماد شاه سلطان حسین صفوی را بنام شاه سلیمان دوم بسلطنت برگزیدند<sup>۲</sup> لکن پادشاهی شاه سلیمان دیری نپایید و دولت مستعجل بود و پس از چهل روز سلطنت یوسف علیخان جلایری یکی از سرداران دیگر بنوبه خود کودتا<sup>۳</sup> کرده شاه سلیمان را مخلوع و کور کرد و سپس شاهرخ شاه کور را از زندان بیرون آورده او را با آن حال پادشاه نمود یوسفعلی خان پس از اینکه شاهرخ شاه کور را بسلطنت رسانید تا توانست بمنابین مختلف قسمت مهمی از جواهرات نادری را که در نزد شاهرخ شاه موجود بود به نفع خود استفاده نمود سپس شاهرخ شاه را تنها گذاشته از ترس اینکه مبادا گرفتار شود به کلالت که محل و مسکنش بود رفت پس از این عملیات امیر علم خان عرب خزیمه و جعفر خان کرد که از مخالفین و دشمنان سرسخت یوسفعلی خان جلایر بودند با هم متحد و متفق شده دوباره بر علیه شاهرخ شاه و یوسفعلی خان قیام و اقدام نمودند و برای تعقیب و دستگیر کردن یوسفعلی خان متفقاً بکلالت رفته و در آنجا جنگ سختی میان آنان در گرفت و یوسفعلی خان مغلوب و دستگیر شد متفقین او را با برادرش زال خان و جمعی دیگر از بستگان و نزدیکانش با خود به مشهد آورده و پس از ورود همه را کشتند (۱۱۶۴ ه. ق.) و چون امیر علم خان بجهاتی چند مبرزتر از جعفر خان بوده همه کاره امور سلطنت و وکیل الدوله شاهرخ شاه گردید پس از چندی میان دورفیق متحد و متفق سابق شکر آب شد و سخت بهم خورد و چون امیر علم خان خیلی جلو افتاده بود جعفر خان نسبت بوی حسادت می ورزید و زیاد از او تمکین نمی کرد بلکه خود را هم پایه و هم رتبه او میدانست سرانجام میان دو رفیق در خارج شهر مشهد جنگ در گرفت و جعفر خان مغلوب و دستگیر شد و امیر علم خان او را از هر دو چشم کور نمود و سپس به مطیع کردن رؤساء سایر طوائف پرداخت و در مدت کمی چون قدرت داشت تمام مخالفین خود را معیوب و مقتول و اموال آنان را غارت کرد و بواسطه این عملیات ناپسند خود يك حس انتقام جوئی شدیدی در میان طوائف خراسان برای خویشان ایجاد نمود که بالاخره به نیستی و نابودی خودش منتهی گردید. امیر علم خان پس از سرکوبی مخالفین و دشمنان خود خواست که ایل بیات را نیز مطیع خود گرداند و نیشابور را بگیرد چون اهالی نیشابور از او اطاعت ننمودند هجوم آورده و شهر را محاصره کرد و کار تصرف نیشابور در شرف اتمام بود که ناگهان احمد شاه درانی پادشاه مملکت جدید التاسیس افغانستان و جدا شده از ایران به بهانه حمایت از شاهرخ شاه و گرفتن مشهد و سایر قسمت های خراسان با لشکر انبوه به باخرز آمد امیر علم خان از محاصره

۱ - میانلوتیره ای است از ایل کرد زعفرانلو .

۲ - در این قضیه امیر علم خان خزیمه علمدار بود.

۳ - تغییر ناگهانی در حکومت .

نیشابور دست کشید و با جمعی از رؤساء اکراد و سایر طوائف که بخیال خود آنان را موافق با خویش فرض میکرد ۲۵ هزار نفر از افراد جنگ آور و رزم جو برای جلو گیری از احمد شاه بسمت جام رهسپار گردید. در عرض راه چون رؤساء ایلات و اتباع آنان از او سخت رنجش داشتند یکی پس از دیگری از اطراف او پراکنده شده به محل های خود رفتند و امیر علم خان تنها و بدون سپاه ماند و بعد بوسیله افرادی که با او خونی و از او صدمات زیادی دیده بودند دستگیر و مغلولاً از اسفزار به مشهد آورده شد شاهرخ شاه چون کوری خود را از ناحیه او میدانست لدی الورود دستور داد که او را کور کردند و برای مجازات بعدی او را به نزد جعفر خان فرستاد که هر طور صلاح و مصلحت میداند بسلیقه خود او را مجازات کند جعفر خان هم به قصاص کوری چشم خود دستور داد که او را فلک کرده آنقدر باو چوب بزنند تا بمیرد دستور جعفر خان اجراء شد و میر علم خان هم در زیر ضربات چوب جان داد و بواسطه این عمل برای جعفر خان تشفی قلب حاصل گردید. در جلد اول صفحه ۱۴ سراج التواریخ تألیف ملا فیض محمد کاتب راجع بماقبت کار و کشته شدن امیر علم خان این طور نوشته شده: «احمد شاه از شورش امرای خراسان و زندانی شدن شاهرخ آگاه گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمه کشور خویش سازد و هم امرای خراسان را تنبیه و تهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند رایت توجه بجانب هرات و مشهد برافراشت و در حین ورودش به هرات امیر علم خان عرب که پس از حبس شاهرخ به هرات آمده بحکومت پرداخته بود بقلعه داری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت و آخرالامر مردم سکنه شهر از شدت قحط و غلا بستوه آمده از اعلی حضرت احمد شاه طالب امان شدند و برج خاکستر را بدست لشکریان احمد شاه داده جمعی از دلاوران افغان بر فراز آن برآمدند و امیر علم با وجودیکه از مکائد شهریان و پیوستن ایشان بلشکر افغان مستحضر گشت باز هم خود را از دست نداده تن بمرگ داد و پای ثبات بیفشرد تا کشته شد و شهر هرات بتصرف احمد شاه درآمد». صاحب کتاب تاریخ سلطانی نیز کشته شدن امیر علم خان را در هرات ذکر کرده و چنین گوید: «امیر خان عرب از طرف شاهرخ حکومت هرات داشت و او پای ثبات افشرد و کشته گردید».

**جعفر**  
 حاج شیخ جعفر سلطان العلماء فرزند شیخ محمد از ائمه جماعت مسجد جامع و معارف تهران بود و ضمناً تولیت اوقاف مسجد جامع نیز سالها با او بود نامبرده بواسطه انتساب با سید زین العابدین امام جمعه تهران در تهران دارای دم و دستگاہ و شهرت و معروفیتی داشت و به اصطلاح شاه شناس و با امین السلطان صدر اعظم وقت خیلی مربوط و از ایادی او بوده است از کارهای مهمش پذیرائی او از علماء روحانی بوده باین معنی روحانیونیکه از عتبات (عراق) به تهران می آمدند و یا به قصد زیارت حضرت رضا (ع) به مشهد میرفتند غالباً بخانه او وارد میشدند و او از آنان پذیرائی می نمود. این سنت تازگی نداشت بلکه از زمان شیخ رضا معمول شده بود. ناصرالدین شاه برای این نوع مخارج علاوه بر تولیت موقوفات مسجد جامع چند تا آبادی نیز در اطراف تهران بعنوان تیول باو داده بود که بعداً ورثه اش آنها را فروختند. از خصائص دستگاہ وی این بوده که بهترین قلیانها (بلکه بهترین انواع و اقسام آنها) و تنباکوها در خانه او یافت میشده و شاعری در این باب این شعر

را گفته :

قلیان شیخ جعفر و ناز پریر خان این هر دو در کشاکش گردون کشیدنی است سلیقه‌ای که در این نوع چیزها بکار می‌برده بیشتر بارت از پدر خود و بخصوص از شیخ رضای کرمانشاهی عموی پدرش اکتساب کرده بوده است. در آن زمان کفش صاغری، میان قلیان و سرقلیان شیخ رضائی در خوبی و قشنگی و ظرافت در تهران خیلی شهرت داشته است و سلطان العلماء در زمان حیات خویش بسیاری از موقوفات مسجد جامع را نیز فروخت و بهای آنها را بخرج خویش رساند و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. در تهران درگذشت.

**جعفر** جعفر آقا پسر محمد آقای کرد از طائفه شکاک و برادر اسمعیل آقا معروف به سمیتقو طائفه مزبور از زمان قدیم بعلت ضعف دولت غالباً خودسر و یاغی بودند در سال ۱۳۲۳ قمری که حسینقلی خان مافی نظام السلطنه والی آذربایجان بود بواسطه تأمینی که به محمد آقا و پسرش جعفر آقا داده بود فی الجمله مطیع شده بودند و برای اطمینان دولت جعفر آقا بعنوان گروگان و مهمان به تبریز آمده و در اینجا به آرامی میزیست مقارن این احوال نظام السلطنه از تهران از محمد علی میرزا که در غیاب پدر خود نائب السلطنه بود محرمانه دستور یافت که جعفر آقا را بکشد و او ناچار بتوسط کسان خود در شبی که جعفر آقا را در منزل خود مهمان کرده بود غفله<sup>۱</sup> به باد گلوله گرفت و باین ترتیب آن مرد کشته شد. کشته شدن جعفر آقا اگرچه خود و پدرش از اشرار بودند برای نظام السلطنه بخوش نامی نیا نجامید زیرا که مردم از آن واقعه هم ضعف و سوء سیاست دولت را استنباط کردند و هم کشتن کسی را که امان یافته بود خلاف جوانمردی و درستی عهد تلقی نمودند بعلاوه نتیجه شوم دیگری که از آن بر آمد یاغی شدن پدر جعفر آقا و برادرش اسمعیل آقا سمیتقو بود و زحمات و خساراتیکه سمیتقو بعدها برای دولت و ملت ایران تولید کرد خیلی زیاد بود. م. ق. هدايت در صفحه ۲۶۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید: «برای خلف قول نظام السلطنه که جعفر آقای شکاک را تأمین داد قران مهر کرد برای او فرستاد چون به تبریز آمد او را در منزل حکومتی کشتند سالها است که اسمعیل آقا پسرش<sup>۱</sup> در سرحد اسباب درد سراسر و زحمتهای بدولت وارد آورده است گفتند نظام السلطنه در اطاق مجاور داده بود چالی کنده بودند که در موقع حمله به جعفر آقا برای حفظ خود در آن پنهان شود کسان جعفر آقا هفده نفر از اجزای حکومت را میکشند و فرار میکنند».

**جعفر** حاج شیخ جعفر مجتهد شوشتری مرد با تقوی که در آن واحد واعظ و سخنران زبردستی هم بود در او آخر عمر از شوشتر به نجف رفته در آنجا مجاور شده در ۲۰ ماه رمضان سال ۱۳۰۲ قمری از عتبات برای زیارت مشهد بایران و تهران وارد شد. و با شاه ملاقات کرد. حاج ملاعلی کنی که در این وقت مقتدرترین و متنفذترین ملاهای تهران بود مقدم او را گرامی داشته از او تجلیل فراوان کرد از آن جمله یکروز در مسجد مروی او را مقدم داشت و تمام طلاب و مقدسین و خود حاج ملاعلی هم پشت سر او نماز خواندند فردا تمام مردم شهر برای نماز خواندن پشت سر او هجوم آوردند. ناصرالدینشاه مسجد نیمه تمام سپهسالار را برای نماز خواندن حاج شیخ جعفر تعیین کرد آجر - خاک - کج

۱ - مخبر السلطنه در اینجا اشتباه کرده اسمعیل آقا برادر جعفر آقا بوده نه پسرش.

و آشنال بنائی را از تمام صحن مسجد - حجرات - چهل ستون و مقصوره جمع و محلی را برای نماز آماده کردند و حاج شیخ در محراب مقصوره سمت جنوب بنمازمیایستاد و موقع نماز چهل ستون را برای زنها تخصیص دادند تمام مقصوره - صحن - حجرات - ایوانهای تحتانی و فوقانی - راهروها - حوضخانه - مدخل - جلوخان و حتی درخیابان هم صفوف جماعت قائم میشد. یکروز تخمین کردند بیست و چهار هزار نفر پشت سر این مجتهد بنماز ایستاده بودند که در هر فرمان الله اکبری ۲۴ هزار نفر از رکنی بر رکن دیگر نماز از قیام و قعود و رکوع و سجود منتقل میشدند در تهران هیچ نظیر این جمعیت و جماعت دیده نشده بوده است عده مکبرین نماز جماعت حاج شیخ جعفر میگویند بیش از صد نفر بوده که همصدی موقع رسیدن رکوع و سجود و قیام و قعود را اعلام میکردند حاج شیخ جعفر بعد از نماز منبر هم میرفت مردم برای رسیدن به نزدیک منبر او ازدحام عجیبی داشتند. حاج شیخ جعفر بعد از ماه رمضان به مشهد رفت ماه محرم مراجعت کرد باز هم ده پانزده روزی در مسجد سپهسالار نماز خواند و منبر رفت و بعد بسمت عتبات (عراق - بین النهرین) عزیمت نموده و در بین راه در ۲۸ صفر ۱۳۰۳ قمری در کردند دارفانی را بدرود گفت. در شب فوت او بر حسب تصادف تئاتر نجوم (ستاره باران) عجیبی در آسمان اتفاق افتاد که نظیر آنهم تا کنون هیچ دیده نشده است در چند ساعت اوائل شب هر دقیقه هفت ستاره از جای خود لفزیده در آسمان خطوطی رسم میکرد و همه مردم معتقد بودند که باید اتفاق فوق العاده ای افتاده باشد فردا که خبر فوت مرحوم حاج شیخ جعفر بتهران رسید همه گفتند این تئاتر نجومی بواسطه این واقعه بوده است. البته این واقعه تصادف ولی تصادف عجیبی بود.

سید جعفر صدرالعلماء پسر سید محمد باقر صدرالعلماء و برادرزاده سید مرتضی صدرالعلماء و میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران که اصلاً از سادات خاتون آبادی اصفهانی میباشند در اواخر عمر پس از قتل سید عبدالله بهبهانی و نفوذ زیاد سید محسن برادرش بواسطه مشروطه خواهی و همراهی کردن با مشروطه طلبان تقریباً ریاست علمیه تهران را داشت و در نزد عامه مقام رفیعی پیدا کرده بود سوادش مانند علمای طراز اول تهران نبود لکن مردی خوش قلب - نیک نفس - مهربان و همراه بود در سال ۱۳۳۵ ه. ق. در تهران در گذشت و جنازه اش را باشکوه و جلال تمام تشییع نمودند و در مشهد در حرم امام رضا (ع) بخاک سپرده شد.

جعفر  
میرزا جعفر قراجه داغی منشی جلال الدین میرزا پسر ۵۸ فتحعلیشاه قاجار و مترجم نمایشهای هفت گانه میرزا فتحعلی آخوندزاده از ترکی به پارسی است و عنوان ترجمه تمثیلات میباشد.

جعفر  
میرزا سید جعفر خان (مهندس باشی - مشیر الدوله) اصلاً فراهانی و پسر میرزا محمد تقی وزیر که در تبریز در زیر دست میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام اول کار میکرده است در سال ۱۲۳۰ ه. ق. عباس میرزای نایب السلطنه و وزیر مدبر و با کفایت او میرزا عیسی قائم مقام اول تصمیم گرفتند که یک عده شاگرد برای کسب معلومات

جدید باروپاروانه نمایند از جمله شاگردانیکه برای علوم ریاضی و مهندسی بدان صوب گسیل داشتند میرزا جعفر بود این شخص به همراه ۴ نفر دیگر میرزا صالح شیرازی - میرزا جعفر طبیب - میرزا رضا ۱ و محمد علی شاگرد قورخانه ۲ باروپا عزیمت نمودند و کار هر يك از آنان معین شده بود که در مراجعت بآن کار گمارده شوند میرزا صالح برای آموختن زبان انگلیسی که مترجم دولت شود؛ میرزا جعفر برای تحصیل شیمی یا طب؛ میرزا سید جعفر برای مهندسی و میرزا رضا صوبه دار توپخانه برای



تحصیل توپ خانه و محمد علی چخماق ساز برای یاد گرفتن قفل - کلید سازی و غیره . این عده بسرپرستی میجر داری معروف به کرنل خان در سال ۱۲۳۰ ه. ق. (۱۸۱۵ م.) عازم انگلستان گردیدند و مدت چهار ماه طول کشید تا بانگلستان رسیدند و در آنجا مشغول بتکمیل معلومات خود شدند در غره شوال ۱۲۳۴ ه. ق. بر حسب امر عباس میرزا نایب السلطنه بایران بازگشته و بکارهای مربوطه بخود مشغول شدند میرزا سید جعفر بکار تعلیم فنون ریاضی و مهندسی و علم توپخانه مشغول شد و بواسطه حسن خدمت بنایب السلطنه شاه او را بلقب خانی و مهندس باشی ملقب نموده و پس از چندی بلقب مشیرالدوله ای سرافراز گردید و در سال ۱۲۵۲ ه. ق. از طرف محمد شاه بعنوان سفارت مأمور دربار عثمانی شد و هشت سال یعنی تا سال ۱۲۵۹ ه. ق. سفیر ایران در استانبول بود و وقایعیکه بعد اتفاق افتاد و عثمانی ها بتحریر بیگانگان ۳ در سال

از راست بچپ: محمد علی آقا ترجمان اول - میرزا محبعلی اسرار نویس - میرزا علی اکبر حکیم (شریف الحکماء) - مشیرالدوله - میرزا اسحق منشی - میرزا حسن نایب اول

۱۲۵۳ ه. ق. تجاوز بخاک ایران نموده و کشتار عده ای از اهالی خرمشهر را مرتکب شدند و بعد نیز کشتار شیعیان در سال ۱۲۵۷ ه. ق. در کربلا از طرف عثمانی ها بعمل آمد ۴ در اثر این قبیل

۱ - مترجم تاریخ ناپلئون بفارسی .

۲ - این پنج نفر غیر از آن دو نفر است بنام میرزا حاجی بابای افشار و محمد کاظم که در سال ۱۸۱۱ م. (۱۲۲۶ ه. ق.) به همراهی سرهار فوردد جونز بلندن رفته بودند و بحسابی میتوان گفت که ۵ نفر مزبور دسته دوم محصلین ایرانی بودند که بانگلستان فرستاد شدند .

۳ - در سال ۱۲۵۳ ه. ق. هنگامیکه محمد شاه بمحاصره هرات اشتغال داشت انگلستان برای اینکه حواس ایران را منشوش و اختلالی در امور ایران ایجاد نماید عثمانی ها را تحریک کرد که بخاک ایران تجاوز نمایند علی رضا پاشا والی بغداد در خرمشهر تاخت و ضرر مالی و جانی بسیار بمردم آنجا رساند و دولت عثمانی ادعای ملکیت آنجا را نیز داشت .

۴ - در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۸۵ قتل عام کربلا در سال ۱۲۵۸ ه. ق. ذکر شده است .

قتل و غارت‌ها و تعدیات و تجاوزات، دولت در سال ۱۲۵۹ ه. ق. مشیرالدوله را از دربار بابل عالی احضار و در سال ۱۲۶۰ ه. ق. برای حل اختلافات با دولت عثمانی در انجمنیکه با حضور مأمورین انگلستان و روسیه تشکیل میشد مأموریت پیدا کرد و در همین سال بعزم انجام مأموریت از تهران بطرف تبریز حرکت نمود لکن در تبریز سخت ناخوش و بستری شد و ناخوشیش بطول انجامید و نتوانست مأموریت خود را انجام دهد و بناچار بجای وی میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام آذربایجان که بعداً صدراعظم بسیار مقتدر ایران و یکی از وزراء و رجال بزرگ تاریخ ایران جلوه کرد برای حل اختلافات ذات‌البین با رزنه‌الروم فرستاده شد بواسطه اشکالات گوناگون مأموریتش سه سال طول کشید و آخر الامر در سال ۱۲۶۲ ه. ق. معاهده ارزنه‌الروم تمام و با مضاه رسید و وزیر نظام بایران بازگشت موقعیکه میرزا تقی خان وزیر نظام ناصرالدین شاه را پس از جلوس بتخت سلطنت در تبریز (۱۲۶۴ ه. ق.) بطرف تهران حرکت داد میرزا جعفر خان مشیرالدوله را بسمت کارپردازی مهم خارجه یا ناظر مهم دول خارجه (کارگذار) که در آن عهد از کارهای مهم مملکتی بود منصوب و باقامت در تبریز مأمور گردید<sup>۱</sup> بعد چون بموجب ماده سوم ارزنه‌الروم بایستی کمیسیونی برای تحدید حدود و تعیین خطوط سرحدی بین دولتین ایران و عثمانی با حضور نمایندگان دولتین روس و انگلیس تشکیل یابد میرزا تقی خان امیر کبیر در همین سال برای اینکار مشیرالدوله را انتخاب و ببفداد اعزام داشت این کمیسیون هم با صرار دولت عثمانی در خالی نکردن بلوک قطور در آذربایجان در حدود شش سال طول کشید و نتیجه‌ای حاصل نشد و مشیرالدوله در سال ۱۲۷۱ ه. ق. بایران مراجعت نمود و تا سال ۱۲۷۵ ه. ق. بیکار بود و شغل مهمی نداشت در این سال که میرزا آقاخان نوری از صدارت معزول و منضوب شد و تمام کسان و بستگان او از کار برکنار شدند ناصرالدین شاه در این تاریخ از انتخاب شخصی بعنوان صدراعظم بکلی منصرف گردید و حکم کرد که شش وزارتخانه بدون اینکه صدراعظمی تعیین کنند تأسیس شود و در همین زمان دارالشورای دولتی تأسیس و ریاست آن بمیرزا جعفر خان مشیرالدوله که سابقاً چندین بار بسمت سفارت بدر بارهای اروپا رفته و پیرمرد مجرب و با اطلاع و حدود شناسی بود بموجب دست خط شاه برای این سمت تعیین شد شش نفر وزیر که برای مجلس مزبور انتخاب گردیدند باین شرح میباشند: میرزا صادق نوری قائم مقام<sup>۲</sup> ملقب بامین الدوله شده وزیر داخله - میرزا محمد خان کشیکچی باشی ملقب بسپهسالار شده وزیر جنگ - میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر دارائی - عباس قلی خان جوانشیر والی ملقب بمتمددالدوله شده وزیر عدلیه - میرزا فضل‌الله نصیرالملک علی‌آبادی وزیر سابق فارس و زیروظائف و اوقات و میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملك وزیر امور خارجه و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. علاوه بر ریاست مجلس شورای وزراء بعضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه آنرا در این سال از یازده نفر از وزراء و رجال سرشناسی تشکیل داده بود منصوب شد. در همین سال است که میرزا ملکم خان رساله کتابچه

۱- در مجلسیکه در سال ۱۲۶۳ ه. ق. از علما و رجال برای مناظره با سید علی محمد باب

با حضور ولیعهد در تبریز تشکیل یافت مشیرالدوله نیز در آن مجلس حاضر بود.

۲- هموزاده و رقیب میرزا آقاخان صدراعظم نوری.

غیبی یا دفتر تنظیمات خود را که بیشتر مطالب آن از اصول تنظیمات عثمانی اقتباس شده بود بتوسط مشیرالدوله به ناصرالدین شاه عرضه داشت<sup>۱</sup> مشیرالدوله همچنان در ریاست شورای وزراء برقرار بود تا اینکه در سال ۱۲۷۷ ه. ق. با حفظ همین سمت از طرف دولت بعنوان سفارت فوق العاده مأمور لندن گردید و پس از یکسال در اوائل ۱۲۷۸ ه. ق. بتهران برگشت و در آخر این سال نیز با حفظ سمت ریاست شورای دولتی بسمت تولیت آستان قدس رضوی بجای میرزا محمد حسین عضدالملک منصوب شد و مدت دوماه (صفر و ربیع الاول ۱۲۷۹ ه. ق.) متولی باشی بود و بعد در گذشت و درهما نجامد فون گردید. از تألیفات آن مرحوم رساله تحقیقات سرحدیه و کتاب خلاصه الحساب بطرز جدید که در سال ۱۲۶۳ ه. ق. در تهران بطبع رسیده است. مشیرالدوله سرمایه وافری از علوم قدیمه و جدیده داشته و بسیار خوب و شیوا بفارسی تحریر میکرده است.

حاج جعفر قلی خان اعتمادی (جلال الملک - معین السلطان) متولد در حدود سال ۱۲۸۰ ه. ق. پسر عیسی خان والی اعتمادالدوله قاجار

جعفر قلی



حاج معین السلطان



جلال الملک - ظل السلطان

قویونلو و برادراندر مهد علیا مادر ناصرالدینشاه که ابتدا از پیشخدمتان ناصرالدین شاه بود و پس از ههدی قلی خان (مجدالدوله) برادر خود غلام بچه باشی<sup>۲</sup> شد<sup>۳</sup> در سفر اول ناصرالدین شاه

۱- تنظیمات عبارت از اصلاحات کلی است که در قوانین عثمانی در زمان سلطنت سلطان محمود خان دوم و صدارت عالی پاشا بعمل آمده است.  
 ۲- رئیس غلام بچه‌های اندرون شاه.  
 ۳- خانه شاگردهای اندرون شاه را سابق غلام بچه می‌گفتند.

باروپا در سال ۱۲۹۰ ه. ق. بسمت پیشخدمت و در سفر دوم در سال ۱۲۹۵ ه. ق. سمتش غلام بچه باشی و از همراهان شاه باروپا بود. جعفر قلی خان در سال ۱۳۰۱ ه. ق. ملقب بجلال الملك و در سال ۱۳۱۰ ه. ق. پس از عزل حسین علی خان حاجب الدوله پسر علاء الدوله در سن ۳۰ سالگی حاجب الدوله (فراش باشی شاه) شد<sup>۱</sup> جعفر قلی خان سمت مزبور را تا پس از کشته شدن ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ه. ق.) داشت در زمان سلطنت مظفرالدین شاه سمت و لقب مزبور را در این سال به مصطفی خان قاجار دولو حاجب الدوله داده شد و بعد جعفر قلی خان ملقب به معین السلطان گردید. نامبرده مرد معمولی و برادر مجدد الدوله بود و از یک پا هم قدری می‌لنگید و در تهران در گذشت. محمد حسن خان اعتماد السلطنه راجع بعزل حاجب الدوله و نصب جعفر قلی خان در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۷ ربیع الثانی ۱۳۱۰ ه. ق.) چنین گوید: در بخواه رفتم منصب فراش باشی گیری که متعلق بحاجی حسین علی خان حاجب الدوله پسر علاء الدوله مرحوم بود بواسطه اینکه امین همایون<sup>۲</sup> از پارسال تا بحال اخلاص در کار او میکنند استعفاء داد معزول شد به جعفر قلی خان جلال الملك دادند بروایات مختلف شش الی هشت هزار تومان پیش کشی داده جلال الملك بیست و پنج شش سال ندارد اگر چه این منصب حالا بدرجه ای پست شده که ادنی فراش میتواند از پیش ببرد بواسطه اینکه داخله عمارت سلطنتی از اومجزی شده چیزی که باقی مانده چادر زدن است اما چون اسم این منصب بزرگ است باید متناسب سایر کارها باشد فراش باشی ۴۰ سال قبل شاه با فراش باشی حالا خیلی فرق دارد<sup>۳</sup>.

### جعفر قلی

جعفر قلی خان (سردار بهادر - سردار اسعد) پسر بزرگ حاج علی قلی خان سردار اسعد پسر حسین قلی خان ایلخانی بختیاری که در سال ۱۲۵۸ خورشیدی متولد و در سال ۱۳۲۷ ه. ق. پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه و تشکیل هیأت مدیره و سپس تشکیل هیئت قضات دادگاه عالی انقلابی سردار بهادر یکی از ائمه تن بود که هیأت مزبور را تشکیل میداد و در این دادگاه بود که مفاخر الملك - صنیع حضرت - میرزا اسماعیل خان آجودان باشی - میرهاشم و حاج شیخ فضل الله نوری را محاکمه کرده و پس از رأی بمحکومیت باتنفيذ هیأت مدیره آنان را اعدام نمودند. در همین سال بهمراهی یفرم خان از سران معروف اردوی مشروطه خواهان برای سرکوبی اشرار اردبیل و اهر بر ریاست اردوی سیار نامزد گردید و در آن سفر با وجود اینکه بمردم از طرف افراد بختیاری و مجاهدین صدمه وارد آمد از عهده خدمت خود بخوبی برآمد و از همین جهت بود که قدری محبوبیت پیدا کرد پس از فوت حاج علی قلی خان سردار اسعد پدرش در سال ۱۳۳۶ ه. ق. سردار بهادر ملقب بسردار اسعد شد در سال ۱۳۳۸ ه. ق. حاکم کرمان و چندی بعد حاکم خراسان شد پنج بار بوزارت پست و تلگراف و پنج بار نیز بوزارت جنگ رسید و در اوائل خدمات نمایان درخشانی برضا

۱- حسین علی خان از سال ۱۳۰۵ تا سال ۱۳۱۰ ه. ق. حاجب الدوله ناصرالدین شاه بود و در سال ۱۳۱۰ پس از فوت احمد میرزا معین الدوله پسر عباس میرزا نائب السلطنه ملقب به معین الدوله شد و در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در گذشت.

۲- غلام علی خان

۳- نظر اعتماد السلطنه پیدرخویش حاج علی خان مراغه ای حاجب الدوله قاتل میرزا تقی خان



خان سردار سپه<sup>۱</sup> نمود و پس از عزل عبدالحسین تیمورتاش و ازین رفتن او تا درجه‌ای جای او را نزد شاه گرفته و خیلی مقرب الخاقان شده بود و بالاخره رضا شاه نسبت بوی سوء ظن پیدا کرد و در اوائل آذر ۱۳۱۲ خ. که در کابینه محمدعلی فروغی با سمت وزارت جنگ به همراه شاه بیابیل رفته بود در آنجا توقیف و بتهران آورده شد و پس از چهار ماه و اندی زندانی کشیدن در سال ۱۳۵۲ ه. ق. (۱۳ فروردین ۱۳۱۳ خ.) در زندان موقت تهران با وضع بسیار فجیعی در سن ۵۵ سالگی مسموم و مقتول گردید. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) راجع بسردار اسعد که در چند کابینه او وزیر و با هم خیلی مربوط و مأنوس بودند و اوضاع زمان سلطنت پهلوی را در صفحه ۵۱۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: ... کار سردار اسعد



جعفر قلی خان سردار بهادر

به محاکمه نکشید گفته شد که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد شده بوده است بعد هادرملاقات از شاه شنیدم: (بلی میخوانند محمد حسن میرزادا بیاورند شهوت رانی که از این بیشتر نمیشود) بیش از این چیزی فرمودند و معلوم بود که صحبت از اسعد است. من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت بپهلوی ندیدم و در نسبتی که با او دادند تردید دارم فرمایش شاه را تا درجه سیاست میدانم ... سینه زنان پای علم جمهوریت و تغییر سلطنت یکی یکی پادشاه خدمت مییابند. نصرت الدوله - تیمورتاش - اسعد - تدین<sup>۲</sup> از برای هیچکس امنیت نیست بلی رؤسای ایلات و بعضی اشرار قلع و قمع شدند کم و بیش نظامیها جای ایشان را گرفتند ذخائر در یک مرکز جمع شد اما امنیت بهیچوجه حاصل نشد عدلیه آلت تدارک پرورنده جنایت است

۱- رضا شاه پهلوی.

۲- داور راگویا فراموش کرده نام ببرد.

از سال هفتم و هشتم سلطنت پهلوی امیدها بیاس مبدل شد نظم کلی در امور - دالر شدن کارخانه - ساختمان راه آهن - گشاد کردن خیابانها جلوه‌ای کرد و اموری بود شدنی پایه عدالت متزلزل شد و تمام محسنات باین عیب نمی‌ارزد « معلوم میشود که در مدت شش سال واندی که مخبر السلطنه خودش در دوره سلطنت پهلوی نخست وزیر بوده عدالت کاملاً جریان داشته پس از او مملکت به بی‌عدالتی گرائیده است .

### جعفر قلی

جعفر قلیخان جلیلودن سهام الدوله (جلیلودن تیره‌ای است از ایل کرد مافی) پسر حاج قنبر علیخان سعد الدوله مدتی آردلباشی کامران میرزا نایب السلطنه بود<sup>۱</sup> و هر وقت که نایب السلطنه سوار میشد و یا بوزارت جنگ میرفت او جلو نایب السلطنه می‌افتاد. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. ملقب باعضاد نظام شد (برادرش محمد علیخان ملقب به عماد نظام بود) چندین سال فوج ملایرا بواجمعی او بود و در سال ۱۳۱۲ ه. ق. بدرجه امیرتومانی (سر لشکری) رسید و در سال ۱۳۲۱ ه. ق. ملقب به سهام الدوله شد و در دوره مشروطیت به استانداری فارس منصوب گردید . نامبرده از ملاکین و متمولین طراز یکه بود . در یکی از روزها که محمد ولیخان سپهدار اعظم جمعی از رجال را بمنزل خود دعوت کرده بود سهام الدوله هم درجزه آنان و از جمله مدعوین بود . گویا از قرار معلوم در موضوع معامله‌ای سپهدار با او خرده حسابی پیدا کرده بود . در آن مجلس به نوکرهای خویش دستور میدهد که اورا فلک کرده چوب بزنند نوکرها هم دستوری را فوراً اجرا میکنند. شاهزاده عین الدوله که در آن مجلس حضور داشت برخاست و براه افتاد و گفت تا ما چوب نخورده‌ایم برویم و از منزل سپهدار خارج شد .

### جعفر قلی

جعفر قلی خان جوانشیر پسر حسنخان ونوه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ بوده که در سال ۱۲۲۱ ه. ق. که ابراهیم خلیل خان با ندامت و پشیمانی زیاد از سازش با روس‌ها دست کشیده و دوباره متمایل بایران شده و در ضمن از دولت ایران برای بیرون کردن روس‌ها استمداد کرده بود دولت ایران جمعی از سرداران معتبر خود از قبیل حسینخان سردار قاجار قزوینی - اسمعیل خان سردار دامغانی و امان‌الله خان افشارخسه‌ای را به یاری او فرستاد لکن پیش از آنکه سرداران ایران به مقصد و به مقصود برسند روس‌ها ابراهیم خلیل خان را بدست یاری جعفر قلیخان با ۳۱ نفر از افراد خانواده و نزدیکان اوشبانه کشتند جعفر قلیخان پیش خود خیال کرده بود و حتم داشت که پس از مرگ ابراهیم خلیل خان دولت روس او را بحکومت قراباغ و توابع آن معین خواهد کرد ولی پس از کشته شدن یا کشتن بابا بزرگ روس‌ها امور حکومت قراباغ را بظاهر به مهدیقلی خان<sup>۲</sup> پسر ابراهیم خلیل خان واگذار نمودند و سر جعفر قلیخان بی‌کلاه ماند جعفر قلیخان از این موضوع که روس‌ها او را بیازی نگرقتند از آنان سخت رنجید و در این بین‌ها مورد بدگمانی واقع شد تا بجائیکه او را دستگیر کرده به تغلیس میبردند که از آنجا او را به سبیری

۱ - گماشته (مصدر) را سابقاً آردل و آردلباشی رئیس گماشتگان بود.

۲ - مهدیقلی خان جوانشیر نیز از تطاول گماشتگان روسیه بستوه آمده در سال ۱۲۳۵ ه. ق. به تهران آمد و در جنگ روس و ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ه. ق.) در ارتش ایران با روس‌ها داخل در نبرد گردید .

تبعید نمایند هنگامیکه باسربازی که جلو او را داشت از رودخانه ترتر<sup>۱</sup> که از شیب رود کورا<sup>۲</sup> است او را عبور میداد به ناگهان افسار اسب را بریده و خود را به یال اسب بند کرد و از رودخانه گذشت و خویشتن را بمیان یکی از ایلات که در حال کوچ کردن بسمت ایران بودند رسانید و پناه به ایران آورد. عباس میرزا نایب السلطنه بواسطه بکار بردن این جلادت وی را مورد لطف و توجه خود قرار داده او را بحکومت قراجه داغ (ارساباران) با چهار هزار تومان حقوق در سال تعیین نمود.

### جعفر قلی

جعفر قلیخان پسر امیر احمد خان دنبلی است که در موقع قتل پدر و برادر و عموها خود را از پشت بام بزیرافکننده و از مهلکه خود را نجات داد و بطرف قفقاز فرار نمود موقعیکه آغا محمد خان قاجار بحدود آذربایجان آمد او را تأمین داده از آنجا نزد خود آورد و در جنگهای فارس و کرمان ملازمت او را اختیار نمود و در سفر قره باغ و قشون کشی به قفقاز یکی از سرداران ارتش آغا محمد خان بود. پس از کشته شدن شاه در شوشی (۱۲۱۱ ه. ق.) در کوهستانات آذربایجان متواری و یاغی گردید گاهی با قشون عثمانی و گاهی با قشون ایران که برای سرکوبی او اعزام میشدند جنگ میکرد تا اینکه روسها او را تطمیع کرده یار و یاور آنان گردید و پس از جنگ اول روس و ایران (۱۲۲۸ ه. ق.) از طرف آنان بحکومت شکی منصوب شد<sup>۳</sup>. جعفر قلی خان یکسال بعد (۱۲۲۹ ه. ق.) درگذشت و جنازه اش را به سامره حمل کرده و در مقبره خانوادگی دنبلیها دفن گردید.

### جعفر قلی

جعفر قلی خان سهام الدوله ایلخانی پسر نجفعلی خان کرد شادلو از خوانین و امراء بزرگ خراسان بوده و در سال ۱۲۵۳ ه. ق. هنگام لشکر کشی محمد شاه قاجار به هرات (یکی از چهار شهر خراسان) او نیز با سواران ابوابجمعی خود در جنگ دخالت داشت و پس از بازگشت محمد شاه در سال ۱۲۵۴ ه. ق. بنا بر مخالفت و اصرار انگلیسها از اطراف هرات جعفر قلی خان شادلو و محمد علی خان پسر الله یار خان آصف الدوله برای حفظ و حراست غوریان گذاشته شد<sup>۴</sup> در سال ۱۲۶۲ ه. ق. حسنخان سالار چون خواست که سر بمصیان گذارد و بر علیه دولت مرکزی قیام نماید برای تقویت خویش با جعفر قلیخان مواصلت نمود و جعفر قلیخان تا مدتی یکی از موافقین و پشتیبانان جدی او بود. دولت که از وصلت و اتحاد آنان بایکدیگر آگاه شد جعفر قلیخان را به تهران احضار کرد لکن سالار با رفتن او موافقت نکرد و مانع گردید و هر دو نفر نسبت باو امر دولت سرپیچی نمودند و این طغیان و عصیان تا زمان فوت محمد شاه همینطور ادامه داشت تا اینکه ناصرالدینشاه در سال

۱- Terter      ۲- Kura

۳- شکی اکنون بنام نوخا Nukha معروف میباشد.

۴- محمد علی خان پسر هفتم الله یار خان آصف الدوله و از مریم خانم دختر پنجم فتحعلیشاه است که پس از یاغیگری و عصیان بر علیه دولت در خراسان در سال ۱۲۶۶ ه. ق. دستگیر شده او و برادر بزرگش حسنخان سالار و برادرزاده اش امیر اسلانخان در مشهد اعدام گردیدند.

۱۲۶۴ ه. ق. پس از درگذشت پدر خود بسلطنت رسید و میرزا تقیخان فراهانی صدراعظم ایران شد. امیر کبیر در اواخر همین سال سلیمانخان افشار (صاحب اختیار) را با اتفاق نورمحمدخان سردار قاجار دولو عم حسنخان سالار برای استمالت سالار و جعفرقلیخان ایلیخانی مأمور و روانه خراسان نمود هر دو نفر پس از ملاقات با سالار هر قدر سعی و کوشش بعمل آوردند که سالار را بتوانند مطیع و منقاد دولت نموده و او را با خود به تهران بیاورند سالار راضی نشد لکن سلیمانخان پس از پند و اندرز به جعفرقلیخان دستیار سالار سرانجام او را راضی بآمدن تهران نمود و جعفرقلیخان را همراه کرده و با خود بتهران آورد و مورد بخشایش دولت واقع گردید. سلیمانخان از این راه خدمت شایسته‌ای انجام داد و بحسنخان سالار صدمه زیادی وارد آمد. در سال ۱۲۷۲ ه. ق. بحکومت استرآباد منصوب شد و تا سال ۱۲۷۴ ه. ق. علاوه بر حکومت موروئی بجنورد حاکم استرآباد نیز بود. ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۴ ه. ق. که وارد بجنورد شد او را مأمور تنبیه تراکمه یموت و ککلان نمود او هم در این هنگام با آنان جنگ کرده پس از وارد کردن تلفات بسیار اسیر زیادی هم از آنها گرفته و به محل خود بازگشت.

### جعفرقلی

جعفرقلیخان قاجار پسر پنجم محمد حسنخان<sup>۱</sup> و بردار اندر آغامحمد خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه<sup>۲</sup> و یکی از افراد دلاور و شجاع طائفه قاجاریه از تیره قوآنلو بوده و از جمله برادرانیکه پس از ورود آغا محمد خان به همراه کریمخان و کیل بشیراز (۱۱۷۷ ه. ق.) بعداً از قزوین بشیراز آمد یکی هم جعفرقلیخان بود<sup>۳</sup> هنگامیکه آغا محمد خان پس از درگذشت کریم خان (۱۱۹۳ ه. ق.)<sup>۴</sup> از شیراز بسمت تهران فرار کرد و خود را شش روزه با اسب به تهران رساند<sup>۵</sup> جعفرقلیخان نیز به همراه وی بود پس از ورود به تهران (۲۱ صفر ۱۱۹۳ ه. ق.) جعفرقلیخان نسبت به برادر خود خدمت شایانی انجام داد باین معنی که خوانین قاجار دولو که از دیرزمانی دشمنان سرسخت طائفه قاجار قویونلو ساکن بلوک خوار و ورامین بودند وسائل ملاقات آنان را با آغا محمد خان فراهم آورده خوانین را با برادر خویش متحد نمود<sup>۶</sup> خدمت دوم جعفرقلیخان به آغا محمد خان این بود که آغامحمد خان پس از ورود به تهران قصد رفتن بمازندران و گرگان را داشت لکن مرتضیقلیخان یکی دیگر از برادران اندر او مانع ورودش بآنسامان گردید باین معنی پس از اینکه مرتضیقلیخان از درگذشت کریمخان و کیل آگاه شد خود از مدعیان سلطنت گردید و خود را احق و اولی به پادشاهی از دیگران میدانست و باین جهت از گرگان به بابل آمده به برادر خود آغامحمد خان پیغام داد که گرگان را در دست داشته و مازندران

۱- محمد حسنخان قاجار که در سال ۱۱۷۲ ه. ق. کشته شد از زنه‌های متعدد خود دارای نه پسر و دو دختر بود.  
 ۲- مادر جعفرقلیخان و مادر فتحعلی شاه هر دو از طائفه قاجار عزالدین لو شعبه‌ای از آشاچه پاش بوده‌اند.  
 ۳- علیقلی خان و مهدیقلی خان دو برادر دیگر آغا محمد خان نیز به تناوب از قزوین به شیراز رفتند.

۴- کریمزند چو از داری بی قرار گذشت سه از نود نود از صد سدا هزار گذشت

۵- روزی ۲۵ فرسخ یا ۱۵۰ کیلومتر راه پیمائی میکرد.

۶- مجنون خان پازوکی از متنفذین دو بلوک مزبور نیز در این کار خیلی کمک و مساعدت نمود.

را نیز بزور بازو و شمشیر خود گرفتیم و کسی حق ندارد که به متصرفات من دست اندازی نماید و احتیاطاً برادر اعیانی خود مصطفی قلیخان را برای سد ممبر آغا محمد خان بسواد کوه گسیل داشت در این هنگام آغا محمد خان که اوضاع و احوال را چنین دید جعفر قلیخان را بفرماندهی قوای خود تعیین نموده برای جنگ با برادران بسمت مازندران روانه نمود و جنگ سختی میان برادران در گرفت و جعفر قلیخان فاتح گردید و برادران پس از این شکست هر یک بسمتی رهسپار گردیدند رضا قلیخان به بابل و مرتضی قلیخان به گرگان بازگشت و مصطفی قلیخان فرمانده قوای مرتضی قلیخان با آغا محمد خان سازش کرده بوی پیوست و آغا محمد خان بواسطه این خدمت جعفر قلیخان توانست که از تهران حرکت کرده به شاهی وارد شود. آغا محمد خان در مازندران بود که علی مرادخان یکی از افراد لایق و فهیم زندیه از شیراز بحکومت اصفهان تعیین گردید و ضمناً امور حکومتی تهران - قزوین و مازندران نیز بعهده وی محول شده بود علی مرادخان پس از شکست دادن ذوالفقارخان خمسه‌ای را در قزوین و منظم کردن آن حدود به تهران بازگشت و خوانین لاریجانی که برای خدمتگذاری به زندیه به تهران آمده بودند بامحمود خان پسر آزادخان غلیجائی برای گرفتن مازندران که قسمتی از آن در تصرف آغا محمد خان و قسمت دیگرش در تصرف برادرانش بود فرستاد آغا محمد خان این بار نیز جعفر قلیخان برادر خود را برای مقابله و دفع ایشان مأمور نمود در جنگیکه در تنگه ورسک<sup>۱</sup> بین دو طرف روی داد اردوی اعزامی علی مراد خان سخت شکست خورده و منهزم شد و علی مرادخان پس از این واقعه غفور نامی را که طرف اطمینان وی بود حاکم تهران نموده و خود رهسپار اصفهان گردید. در این هنگام آغا محمدخان از غیبت علیمرادخان استفاده کرده برای گرفتن تهران عزیمت نمود لکن بمخالفت سخت رضا قلیخان و مرتضی قلیخان برادران خود دچار گردید باین معنی که رضا قلیخان به قصد همراه کردن خوانین قاجار دولو ساکن بلوک خوار و ورامین را با خود به تهران آمد آغا محمد خان که از قضیه آگاه گردید جعفر قلیخان را از پیش روانه نموده و خود بعد بورامین وارد شد سرانجام بواسطه مساعی جعفر قلیخان و کوشش خودش خوانین را با خود متحد نموده و عذر رضا قلیخان را خواستند و او بناچار مایوسانه به مازندران معاودت نمود. رضا قلیخان پس از بازگشت بمازندران در وادار نمودن اهالی بر مخالفت با برادر خود کوشش زیاد مینمود و در هزار جریب ساکن شد و به تهیه کردن قوی میپرداخت و با عده‌ای که برای خود فراهم کرده بود برای جنگ با آغا محمد خان متوجه ساری گردید آغا محمد خان که در ساری اقامت داشت جعفر قلیخان را بمدافعه او مأمور نمود و رضا قلیخان بنواحی نورو کجور رفت و بر تعداد سپاهیان خود بیفزود و جعفر قلیخان بدنبال او سر رسید و در محلی بنام خواجهک با وی داخل نبرد گردید رضا قلیخان شکست خورده و دستگیر شد و جعفر قلیخان او را با خود به نزد آغا محمد خان آورد و بنا بر شفاعت علیقلی خان

۱- نام سابق ورسک عباس آباد بوده.

۲- خوانین سواد کوه که هواخواه آغا محمد خان بودند در شکست اردوی علی مرادخان دخالت تام داشتند.

یکی دیگر از برادران مورد بخشایش واقع گردید<sup>۱</sup> جعفر قلیخان با اتفاق برادر خود مصطفی قلیخان در سال ۱۱۹۵ ه.ق. از طرف آغا محمد خان مأمور تسخیر گیلان شد. در آغاز عملیات خبر رسید که آغا محمد خان در بابل بچنگ برادر خود رضا قلی خان گرفتار گردید جعفر قلیخان که در لاهیجان بود پس از آگاه شدن از این پیش آمد مراتب را به مصطفی قلیخان اطلاع داده و او را فوراً برای استمداد به نزد مرتضی قلیخان به گرگان فرستاد مرتضی قلیخان نیز فوراً تجهیز لشکر کرده بحدود ساری آمد و با خان ابدال خان کرد جهان بیگلوسر دار رشید رضا قلیخان داخل نبرد گردیده او را شکست داد و پس از دستگیری او را کشت و محمد قلیخانین را نیز دستگیر نمود. در سال ۱۱۹۶ ه.ق. پس از شکست قادر خان عرب عامری حاکم بسطام و اسیر شدن و تبمیدش با اهل و عیال بساری آغا محمد خان در این سال حکومت بسطام را به جعفر قلیخان داد و چون او خود را شریک در سلطنت آغا محمد خان میدانست و در این چند سال خدمات شایانی نسبت بوی نموده بود از برادر خود متوقع نبود که او را بحکومت شاهرود منصوب نماید و انتظار بیش از اینها از او داشت ورنجش جعفر قلیخان از برادر تقریباً از این تاریخ آغاز گردید و آغا محمد خان بهیچوجه بروی خود نمی آورد و با وی مماشات میکرد و در رفتار ظاهری خود با جعفر قلیخان هیچگونه تغییر حال نداد و مانند سابق با او عمل میکرد. در این سال آغا محمد خان از گرگان به ساری آمد و پس از آمادگی کامل با تمامی برادران برای سرکوبی هدایت الله خان بسمت گیلان رهسپار گردید فرمانده قوای آغا محمد خان که بسمت رشت پیشروی میکردند دو برادر او جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان بودند هدایت الله خان سخت شکست خورده به کشتی در رفت و بسمت شیروان عزیمت نمود. پس از فتح گیلان جعفر قلیخان بدستور آغا محمد خان برای دفع رمضان خان زند که از طرف علیمرادخان برای اعانت غفور خان حاکم تهران فرستاده شده بود رهسپار تهران شد رمضان خان در جنگ شکست خورده و لشکرش پراکنده گردید سپس جعفر قلیخان به قزوین رفت و مولاویردین خان را دستگیر و تحت الحفظ به نزد برادر فرستاد آغا محمد خان او را آزاد کرد و حکومت قزوین را به پسرش واگذار نمود. آغا محمد خان در سال ۱۲۰۰ ه.ق. پس از فرار جعفر خان زند از اصفهان به شیراز وارد اصفهان گردید و پس از دادن انتظامات و نظم و ترتیبی بامور اصفهان هنگام خروج از آنجا و پرداختن بامور سایر نواحی جعفر قلیخان را بالشکر فراوان برای انتظامات و محافظت در اصفهان گذاشت. سپس در سال ۱۲۰۱ ه.ق. که آغا محمد خان از راه بروجرد بسمت همدان رهسپار گردید چون در بختیاری اغتشاشات و بی نظمی هائی رویداده بود جعفر قلیخان را مأمور انتظامات امور بختیاری نمود. در اوائل سال ۱۲۰۳ ه.ق. که آغا محمد خان برای گرفتن شیراز و دستگیر کردن لطفعلی خان زند بسمت فارس رهسپار گردید از سرکردگان مهم لشکرش یکی هم جعفر قلیخان بود آغا محمد خان نگاهداری و فرماندهی جناح چپ سپاه خود را بعهده وی واگذار نمود و با لطفعلی خان جنگ کرد و پیشرفتی برایش حاصل شد و چون عده نفرات

۱- چون آغا محمد خان ابتداء کارش بود سیاستش این طور اقتضاء میکرد که نه آنان را بکشد و نه کور نماید اما وقتی که کاملاً بکار خود مسلط و بسلطنت مستقر گردید یک برادر خود را کشت و دیگری را کور کرد و سایرین را آواره نمود.

لطفعلی خان خیلی کم بود به شهر باز گشت مشغول به قلمه داری گردید آغامحمد خان چون دید که از راه جنگ برای گرفتن شیراز برایش نتیجه ای حاصل نمیشود بدسیسه بازی و سازش و مخفیانه مکاتبه با اطرافیان و مشاورین لطفعلی خان شد و در این کار کاملاً موفق و به نیستی و نابدی لطفعلی خان منتهی گردید . پادشاهی آغا محمد خان را باید مدیون مساعی و عملیات و اقدامات دو نفر دانست شمشیر جعفرقلیخان و تدبیر حاج ابراهیم کلانتر شیراز او را پادشاه نمود جعفرقلیخان برای خاطر برادر خود فداکاریها کرد و جان نثاریها نمود و در تمام جنگ هائیکه با دشمنان او نمود همیشه فاتح بود . آغا محمد خان بواسطه علاقه مفرطی که به بابا خان جهانبانی (فتحعلیشاه) برادر زاده خود داشت با بودن چند برادر او را در سال ۱۲۰۴ ه.ق. ولیمهد خود نمود . از برادرانیکه بواسطه فداکاریها و از خود گذشتگی زیاد در راه اعتلا و برادر توقع و محبت و مهریانی بیشتر داشت و شاید هم متوقع بود که او را ولیمهد خود نماید جعفرقلیخان بود . آغا محمد خان میدانست که پس از او با بودن جعفرقلیخان ممکن نیست که با باخان جهانبانی بتواند بر احتی سلطنت کند و از این جهت بود که آغا محمد خان با درخواست برادر فداکار خویش برای حکومت اصفهان موافقت نکرد و او از این موضوع رنجیده خاطر گشته در بسطام توقف نمود . موضوع خواستن حکومت اصفهان از این قرار بود . آغا محمد خان در سال ۱۳۰۳ ه.ق. محمد حسینخان پسر باقرخان خوراسکانی را که جعفرخان زند پدر او را کشته بود بسمت حکومت اصفهان تعیین نمود و خود به تهران بازگشت و جعفرقلیخان متوقع بود که او را بحکومت اصفهان منصوب و برقرار نماید و چون آغا محمدخان از او زیاد مطمئن نبود و احتیاط میکرد از این جهت حکومت اصفهان را که زیاد مورد علاقه جعفرقلیخان بود بوی واگذار ننمود و جعفرقلیخان باطناً از برادر خود سخت برنجید و آغا محمد خان هم رنجش وی را کاملاً احساس نمود و درصدد ازین بردن او برآمد . و با اینکه آغا محمد خان او را چند بار به تهران احضار نمود بواسطه توهمی که داشت به نزد برادر نیامد و این موضوع بر بدگمانی آغا محمد خان نسبت بوی بیش از پیش افزوده گشت و از طرف او خیلی نگران گردید در این هنگام بمادت و رسم همیشگی خود دست بحیله و تزویر زد اولاً با مادر او خیلی گرم گرفت و خصوصیت زیادی با وی ورزید و او را کاملاً بطرف خود جلب نمود و نسبت به جعفرقلیخان پسرش او را از خود کاملاً مطمئن کرد و بعد مادرش را وادار نمود که بتوسط اشخاص و نوشتن نامه پسر خود را از طرف برادر کاملاً مطمئن نماید پس از اینکه مادر جعفرقلیخان را پخت با دائمی زاده های او هم کاملاً خصوصیت ورزید و ضمناً برای اینکه آنان را کاملاً از خود مطمئن کرده باشد مشاغل مهمی را بعهده آنان واگذار نمود آنها هم بواسطه خصوصیت و محبت هائیکه از طرف آغامحمدخان نسبت بخود میدیدند کاملاً از او مطمئن و مجذوب وی گردیدند پس از مبادله پیغامی چند بین دو برادر سرانجام آغامحمد خان قرآن آورده در نزد مادر و بستگان جعفرقلیخان قسم به قرآن یاد کرد که من حکومت اصفهان را باو داده و برای اینکه من کاملاً از او مطمئن شوم که گذشته را بکلی فراموش کرده هنگام عزیمت بسمت اصفهان خوب است که در عالم برادری اول مرا به بیند بعد باصفهان مقرر حکمرانی خود برود و باز ب همان قرآن قسم خورد که من او را یکشب بیشتر نزد خود نگاه نخواهم داشت و مرخصی

خواهم کرد. سپس مادرش را باتفاق محمد خان و محمد زمان قاجار عزالدین لو<sup>۱</sup> خالو زادگان او را مأمور کرد که به بسطام رفته مراتب را گوشزد نموده او را کاملاً از جانب وی مطمئن کرده و او را با خود به تهران بیاورند و پس از آن باصفهان بروند آنها مأموریت خود را بخوبی انجام دادند باین معنی که جعفرقلیخان باتفاق مادر و خالو زادگان خود وارد تهران شد و نزد برادر آمد و آغا محمد خان فوق‌العاده با او گرم گرفت و از او بخوبی پذیرائی نمود و نسبت بوی خیلی محبت ورزید و در ضمن دستورهای راجع بامور حکومتی اصفهان بوی داد و او بواسطه این قسم رفتار کاملاً از طرف برادر خود مطمئن گردید جعفرقلیخان اجازه مرخصی خواست و او را مرخص نمود و باهم خداحافظی و روبروسی کردند هنگامیکه جعفرقلیخان خارج شد دوباره او را صدا زد و باو گفت که یادم رفت بتو بگویم که بابا خان بتازگی عمارتی برای خود ساخته خوب است برای دلخوشی او عمارتش را هم به بینید و بعد از آنجا بروید جعفرقلیخان از همه جایی خبر و نمیداند که چه سرنوشتی را در پیش دارد اطاعت نمود و بهمراه بابا خان بدیدن عمارت تازه ساز او رفت عمودرجلو و برادرزاده برای احترام وی عقب او راه افتاد از چند دری که گذشتند ناگهان عده‌ای مسلح که در اطراف پنهان بوده بوی حمله ور شدند و خود را بروی او انداخته و او را کشتند سپس نعشش را به نزد آغا محمد خان آوردند آغا محمد خان فوراً باباخان (فتح‌المشاه) ولیعهد خود را خواست و پس از دادن دشنام‌های بسیار بد و رکیک باو خطاب کرده گفت که من بهترین و دلیرترین برادر خود را برای خاطر تو کفتم که تو بعد از من بتوانی باسودگی پادشاهی کنی و اگر او زنده میبود هرگز نمیگذشت که تو پادشاه شوی بعد در این میان ناگهان بخاطرش رسید که قسم خورده او را بیش از یک شب نزد خود نگاه ندارد فوراً دستور داد که تا شب نشده فوراً نعش او را از شهر خارج کرده دفن نمایند که خلف عهد نشود و قسم او راست باشد راجع بطرز کشته شدن جعفرقلیخان مورخین ایرانی مانند همیشه ملاحظه نموده حقیقت را ننوشته‌اند. میرزا محمد صادق نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا در میان آنان با اینکه قدری در گفتار خویش اشتباه دارد معذک گفته او با سایر مورخین تفاوت دارد و میتوان گفت که بهتر و واضحتر از همکاران خود نوشته‌است و اما سرجان ملکم چون بیگانه بوده و چندان ملاحظه‌ای از کسی نداشته حقیقت قضیه را در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود بهتر از دیگران نوشته است. مارخام<sup>۲</sup> انگلیسی در تاریخ ایران تألیف خود مینویسد: «و بعد از آنکه دشمنان خود را که از طائفه زندیه بودند مقهور و نابود ساخت بعضی از اقارب خود را که براه سرکشی و طغیان میرفتند و چندان میلی بانقیاد و اطاعت نداشتند بسزای خود رسانید و کلیه قصد و منظور این پادشاه این بود که تخت و تاج سلطنت ایران مسلم برای برادر زاده‌اش باشد». جعفرقلیخان در سال ۱۱۶۵ ه. ق. از مادری از طائفه قاجار عزالدین لو در گرگان متولد و در سن چهل سالگی در

۱- محمدخان و محمد زمان قاجار عزالدین لو (عزالدین لوشمبه‌ای است از قاجاریه آشناقه باشی) بطوریکه گفته شد خالو زادگان جعفرقلیخان بودند. محمد خان از امراء لشکری آغا محمدخان بود و محمد زمانخان حکومت بسطام را داشت پس از اینکه آغا محمدخان برادر خود جعفرقلیخان را با حيله و تزوير کشت چندی نگذشت که در همین سال (۱۲۰۵ ه. ق.) به بهانه‌هایی هر دو را پس از توقیف کور نمود.



سال ۱۲۰۵ ه. ق. در تهران کشته شد. نامبرده بطوریکه پیش گفته شد یکی از افراد بسیار شجاع و با کفایت طائفه قاجار قویونلو بوده است.

**جلال الدین** جلال الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلیشاه قاجار و مؤلف کتاب تاریخ نامه خسروان بفارسی سره میباشد<sup>۱</sup> میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب ارمنی جلفائی که متدرجاً ملقب به ناظم الملک و ناظم الدوله و نظام الدوله گردید و بمقامات عالییه نیز رسید در سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۷۸ ه. ق. انجمن فراماسونری بنام فراموشخانه در محله عودلاجان تهران نزدیک مسجد حوض منزل جلال الدین میرزا بطور پنهانی دائر کرد. در تأسیس و تشکیل فراماسونری یا فراموشخانه پدر و پسر یعنی میرزا یعقوب خان و میرزا ملکم خان هر دو نفر دخالت داشته اند و انجمن مزبور مدت هفت سال طول کشید و در این مدت جمعی



جلال الدین میرزا

از رجال و شاهزادگان درجه يك آن زمان عضویت انجمن مزبور را پذیرفتند چون جمعی از آنان که دور هم جمع میشدند صحبت از اصلاحات و انتقاد از اعمال بی رویه دولت میکردند کم کم این راز پنهانی آشکار شد و این مطالب بگوش ناصرالدینشاه رسید و نگران گردید و حکمی در ۱۲۷۸ ه. ق. مبنی بر انحلال و تعطیل انجمن مزبور صادر کرد و در آن امریه شاهانه تذکر داده شده بود که در صورت تجدید این قبیل انجمنها مؤسسين و اعضاء آن به مجازات

۱- میرزا جعفر قراچه داغی که نمایشهای هفت گانه میرزا فتحعلی آخوندزاده را از ترکی به پارسی ترجمه کرده منشی این شاهزاده بوده است.

و عقوبات سخت گرفتار خواهند شد. از جمله اعضاء معنون و با ایمان فراماسونری همین جلال الدین میرزا که از شاهزادگان مطلع و دانشمند آن عهد بود میباشد و با وجود اینکه از



سال ۱۲۷۷ ه. ق. سمتش آجودان مخصوص حضور شاه بود جلسات بطور سری در خانه او تشکیل می یافت پس از انحلال و تعطیل انجمن فراماسونری و یا فراموشخانه این شاهزاده اصلاح طلب مورد سخط سخت شاه واقع و مدتها خانه نشین شد و خود و اعمالش تحت نظر و مراقبت مأمورین قرار داشت آقا ابراهیم نواب بدایع نکار در رساله عبرة الناظرین و عبرة الحاضرین تألیف خود در این باب اینگونه مینویسد: «در سال ۱۲۷۹ ه. ق. جمعی از شاهزادگان و آزادگان بر دولت بشوریدند و شاه را سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب او را بگرفتند عده ای فرار اختیار کردند و دسته ای بروضات مطهره التجا بردند» جلال الدین میرزا عقیده اش بر این بوده که باید ایرانی فارسی سره را در گفتن و نوشتن خود بکار برد و لغات بیگانه مخصوصاً عربی باید کنار گذاشته شود و تألیفات و نوشته های او هم بفارسی خالص بوده و از این جهت بسیاری از مردمان هم عصر او عقیده داشتند که شاهزاده

جلال الدین میرزا - فتح الله میرزا شاع السلطنه بدین زرتشتی گرویده است و او را زردشتی میدانستند جلال الدین میرزا در اوائل سال ۱۲۸۹ ه. ق. بدرود حیات گفت.

### جمال الدین

سید جمال الدین واعظ اصفهانی پسر سید عیسی پسر سید محمد علی عاملی لبنانی و برادر زاده سید اسماعیل صدر اصفهانی مجتهد معروف

که ساکن کربلا بود میباشد در سال ۱۲۷۹ ه. ق. در همدان متولد و در سن شیرخوارگی بوده که پدرش بدرود حیات میگوید چندی بعد مادرش او را از همدان به تهران آورده از سن کودکی تا چهارده سالگی در دکان شوهر خاله خود بعنوان شاگردی مشغول زنجیره بافی میشود و در سن ۱۴ سالگی شروع به تحصیل و درس خواندن مینماید. در سن ۲۲ سالگی از تهران به اصفهان رفته در آنجا ازدواج میکند و بعد در زمره اهل منبر داخل میشود کم کم در این کار ترقی کرده و در جزء و عاظم درجه يك اصفهان محسوب میگردد و چون جسته گریخته حرفهای تازه ای میزد از ترس ظل السلطان و آقا نجفی در ماه محرم و صفر باتفاق رفیق خود میرزا نصرالله بهشتی ملك المتكلمین از اصفهان خارج شده برای وعظ به شهرهای دیگر می رفتند از آن جمله سید جمال الدین به تبریز رفت. بعضی افراد به ظل السلطان فهماندند

که از وجود او برای کارهایی میشود استفاده کرد این بود که پس از بازگشت از تبریز (سفر اول) ظل السلطان باو خلعت و لقب صدرالواعظینی داد سید جمال الدین بار دوم به تبریز رفت و طرف توجه زیاد محمد علی شاه که در آن وقت ولیعهد بود واقع گردید و هم بوی لقب صدر المحققینی داد و بعد بتهران مراجعت نمود. ظل السلطان تا مدتی با سید جمال الدین میانه خوبی داشت لکن پس از انتشار کتاب رؤیای صادقه<sup>۱</sup> که بدستگیری این سه نفر شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی - میرزا نصرالله ملک المتکلمین و سید جمال الدین منتشر شد نسبت به سید جمال الدین خیلی متغیر شد قصد داشت در صورت آمدن به اصفهان او را بکشد سید جمال الدین هم دیگر به اصفهان پا نگذاشت و در تهران میزیست و در مسجد شاه وعظ مینمود در طلاق



سید جمال الدین

لسان مخصوصاً بزبان عوام اول شخص بود و خیلی مهارت داشت و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۲۳ ه. ق.) پس از اینکه احمد خان علاءالدوله حاکم تهران جمعی از تجار قند را بعلل گرانی و کمیابی و انبار کردن قند بچوب بست سایر تجار بواسطه این اهانت بازار را بسته و تعطیل عمومی اعلام نمودند و سپس در مسجد شاه اجتماع کرده جمعی از علماء از قبیل سید عبدالله بهبهانی و سید محمد سنکلی (طباطبائی) را هم به مسجد آوردند و سید جمال الدین اصفهانی هم برای صحبت به منبر رفت در ضمن صحبت گفتگو از عدالت و مظالم حکومت بمیان آمد سید ابوالقاسم امام جمعه تهران چون داماد شاه و طرفدار جدی حکومت بود به سید جمال الدین پر خاش کرد و چندین بار باو خطاب نمود سید بای بی پائین از منبر مردم بهم برآمدند و غوغا در گرفت و سید را فراراندند و در خانه سید محمد سنکلی پنهان گردید.

۱ - رؤیای صادقه کتابی است که اعمال شنیعه ظل السلطان و آقا نجفی و درباریان ظل السلطان و علمای هم مسلک آقا نجفی را در روز قیامت و صحرای محشر در مقابل کرسی حساب مجسم میدارد و چون ممکن نبود که در ایران چنین کتابی چاپ شود از این جهت آن را در باد کوبه بطبع رسانده نسخ آن را در ایران منتشر نمودند.

در این بین به سید عبدالله بهبهانی از طرف کسان امام جمعه توهین زیاد وارد آمد و او را زدند و عذ و خطبه و نطق های او در اوایل تأسیس مشروطیت در مساجد و انجمن ها چون عوام فهم بوده در تمایل مردم به مشروطیت خیلی مؤثر واقع میشده است . در تاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۳۶ هـ . ق . که مجلس شورای ملی به توب بستن شد سید جمال الدین مخفیان به حضرت عبدالعظیم (شهری) رفت و بعد خواست که از راه همدان به بین النهرین برود در ورود به همدان بواسطه سوابق دوستی که با میرزا محسن خان مظفر الملك داشت و در این هنگام حاکم همدان بود ورود خود را باو اطلاع داد او هم مراتب را به دربار تهران گزارش کرد و از تهران به امیر افخم همدانی که قبلاً ملقب به حسام الملك بود و از طرف محمد علی شاه بحکومت بروجرد تعیین شده بود دستور داده شد که سید را با خود به بروجرد ببرد او هم وی را برد و در آنجا زندانی نمود و پس از چندی سید جمال الدین در سن ۴۷ سالگی در گذشت و معروف شد که او را خفه یا مسموم نموده اند . ادوار در براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب مینویسد : « آقا سید جمال نیز فرار نمود و بقرار معلوم در نزدیکی همدان با لباس دگرگون گرفتار و کشته شد ، البته در همدان دستگیر شد لکن همانطوریکه در بالا شرح داده شد در بروجرد کشته و در همانجا مدفون گردید . اینکه م . ق . هدایت در صفحه ۲۱۳ کتاب خاطرات و خطرات راجع به سید جمال الدین مینویسد : « با حکایاتی که از صاحب اختیار ( غلامحسین غفاری ) شنیده شد سید جمال شب بخلوت میروید و آن کار دیگر میکند بد گفتن از شاه هم جزء سیاست است والله اعلم ملک (ملک المتکلمین) را رفیق ظل السلطان میدانستند سید جمال مظنون بوده خیلی تعجب آوراست ! و اگر چنین بود بوسیله ایادی محمد علی شاه کشته نمیشد . فرزند سید جمال الدین سید محمد معروف به جمال زاده یکی از نویسندگان خوب و دارای تألیفات بیشماری است و از آغاز جوانی تا کنون در اروپا زندگانی میکند .

**جمال الدین** سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی متولد در سال ۱۲۵۴ هـ . ق . ( ۱۸۳۹ م . ) فرزند سید صفدر که اصل و منشاء او همین طور مجهول و مکتوم مانده و چون شهرتش بافغانی بوده جمعی او را از اسدآباد کابل و از سادات حسینی کتر مقیم افغانستان میدانند و جمعی دیگر او را از اسدآباد همدان دانسته اند . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در صفحه ۲۲۴ کتاب المائثر و الآثار که تألیفش منتسب باوست مینویسد : « سید جمال الدین اسدآبادی در علوم عتیقه و فنون جدیده مقامی بلند یافته مردم ایران را بوجود وی جای افتخار است علوم شرعیه را در قزوین تحصیل کرد و به تهران آمد و مدتی در افغانستان و هندوستان گذرانید و باسلامبول رفت و از آنجا بمصر شد گروهی از دانش پژوهان جامع از هر بروی تلمذ میکردند ... الخ ... روزی سردار عبده العزیز خان اولین سفیر افغانستان در ایران که پس از استقلال آن مملکت و بیرون آمدن از تحت حمایت و سلطه انگلستان در سال ۱۹۱۹ میلادی = ۱۲۹۸ خورشیدی بایران آمد از قول عمود پد رزن خود سردار اسکندر خان که سالهای متمادی در ایران بود و بیشتر ایام در اصفهان اقامت داشت و در آنجا در گذشت و در همانجا نیز مدفون گردید به نگارنده این سطور چنین نقل میکرد : « روزی سردار از سید

جمال‌الدین که به تهران آمده بود پرسید که من تمام خانواده‌های معروف افغانستان را بخوبی می‌شناسم و شما از هیچ‌یک از خانواده‌های ساکن افغانستان نیستید چرا خود را بافغانی شهرت داده‌اید سید جمال‌الدین در جواب پرسش سردار اسکندر خان گفت که چون من خیالاتی دارم



سید جمال‌الدین اسدآبادی

و می‌خواهم داخل در اقدامات و عملیات چندی شوم و دولت ایران در ممالک خارج نماینده دارد ممکن است که دولت ایران مانع اقدامات و عملیات من شود و مرا جلب کنند از این جهت خود را بافغانی معروف کردم زیرا افغانستان در هیچ کجا نماینده سیاسی ندارد و من می‌توانم آزادانه بکارهای خود ادامه دهم و بنا بر این کسی هم متعرض و مزاحم من نخواهد شد. ادوارد براون شرق شناس انگلیسی راجع باینکه سید جمال‌الدین از اهالی افغانستان بوده تردید میکند و در صفحه ۳ کتاب (انقلاب ایران) تألیف خود در این باب چنین گوید: «این فقره بر همه ایرانیان و همچنین مورخین بزرگی مانند ژنرال هوتن شیندلر<sup>۱</sup> ثابت است که او در اسدآباد نزدیک کابل زائیده شده و قطعاً در اسدآباد همدان ایران تولد یافته که در این صورت او نمی‌توانسته در قضایای سیاسی افغانستان بسالهای ۱۸۵۷ و ۱۸۶۸ م<sup>۲</sup> که خود تصریح میکند وارد شده باشد چنین تصور می‌رود که چون او یک ایرانی واقعی

بوده با اذعان بافغانی بودن می‌خواسته در محیط سنی جماعت آنجا روزگاری را با آسایش و امنیت بیشتری بگذراند. از طرف دیگر از حمایت بی اعتبار حکومت ایران که نسبت بر عایای خود دارد برکنار باشد. گذرنامه هائیکه از او باقی مانده و در

#### ۱- Gen. Houtun Schindler

۲- واقعه سال ۱۸۵۷ م. برابر با ۱۲۷۳ ه.ق. موضوع تصرف هرات از شهرهای مهم باستانی و یکی از چهار شهر خراسان از طرف دولت ایران و عدم رضایت شدید دولت انگلستان از این بابت می‌باشد که بجنگ انگلیس و ایران منتهی گردید (جنگ مزبور با تباری قبلی با رجال خائن ایران صورت گرفت) و سرانجام به پیمان بسیار ننگین پاریس (۱۲۷۳ ه.ق.) نظیر معاهده ترکمانچای بتوسط فرخ خان امین‌الدوله خاتمه پذیرفت. برای اطلاع بیشتر از این قضیه رجوع شود به شرح حال میرزا آقاخان نوری - فرخ خان امین‌الدوله و سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه رویداد سال ۱۸۶۸ م. برابر با ۱۲۸۵ ه.ق. موضوع شورش پسران امیر دوست محمدخان (بازهم بتحریک بیگانه) پس از درگذشت او بر امیر شیرعلیخان جانشین وی که در هر سمت مملکت یکی از برادران از قبیل امیر افضل خان و امیر اعظم خان یکی پس از دیگری خود را پادشاه خوانده امیر افغانستان گردیده‌اند.

تذکره مور

نسه  
۱۵۹



اشکال

سن

ت

از بانیان حکومت ایران در مصر

دش  
چشم

دارن تکره دولت علیه ایران تبسند ان الله الخدم جلاله

نیه

جانب غنیت اید و بکندن دولتین علیین بسیار لرزه موجود

ابرد

و بردوام اولان دوسته و مودت کامله اقصا سنجوا سلطان

نیه

و مانورین دولت علیه عثمانیه طرفین سلو نندن مانعت اولدینق

ریش

ولدی الحاجه حمایت و رعایت و مدد و معاونت مستلحق

کوشه

بابنده اشبو تذکره یدم قوسه اعطفا اولمشدر

سبیل

نیه

بیم السب ۱۴ جماد الاول ۱۰۰۰

اشکال

نیه





نمره  
۱۱۰۳۲۵

تذکره مرور

CONSULAT GÉNÉRAL

de S. M. J. le Schah de Perse  
à Vienne

Signalement.

Age 30  
Taille moyenne  
Cheveux noirs  
Yeux "  
Barbe noire  
Dent fonce  
Signes particuliers  
Religion musulman  
Signature du porteur

Nous Consul général de Sa  
Majesté Impériale le Schah de Perse  
à Vienne en Autriche, prions les autorités  
Civiles et Militaires chargées de maintenir l'ordre  
public dans les Pays amis et alliés de l'Empire  
de Perse de laisser passer librement

Monsieur Aga Hussein Djamal-El-Tou.  
Sujet perse, se rendant en Russie

et de lui donner aide et protection en cas de  
besoin

Le présent Passport délivré à Vienne le  
vingt sept Août, mille huit cent quatre vingt neuf

est valable pour un an

Le Consul général

دسترس میباید همه جا و در تمام آنها شیخ جمال الدین و سید جمال الدین بعنوان تبعه ایران نام برده شده و پاو داده شده است. برای نمونه دو گذرنامه اورا یکی از سر کنسولگری وین که عازم روسیه بوده و دیگری از مصر که برای او صادر شده در اینجا برای اطلاع بیشتری از وضع او منعکس میشود و بطوریکه از گذرنامه های صادره استنباط و فهمیده میشود تا تاریخ صدور آنها شهرت افغانی نداشته و بعد در سالهای آخر عمر خود بجهاتی که يك قسمت آن در بالا تذکر داده



سید جمال الدین اسدآبادی

شد عنوان افغانی را برای خویشتن انتخاب نموده است. براون در صفحه ۴ راجع بایام اقامت سید در افغانستان مینویسد: «عاقبت محمد اعظم و برادر زاده اش عبدالرحمن (امیر سابق)



پایتخت را اشغال و محمد افضل پدر عبدالرحمن را که زندانی بود نجات داد و او خود را امیر غزنه ( غزنین ) اعلام کرده یکسال بعد مرد و اعظم جانشین او شد سید جمال الدین را به نخست وزیری خود برگزید و با رهبری عاقلانه او بکار امارت پرداخت که ممکن بود تمام کشور را زیر فرمانروایی خود در بیاورد<sup>۱</sup> پس از اینکه شیرعلی که از طرف انگلیس ها پول بی حسایی برایش میفرستادند و تقویت شد بالنتیجه به پراکنده ساختن سپاه محمد اعظم خان برادر و برادرزاده خود عبدالرحمن ( پسر امیر افضل خان ) توفیق یافت اولی به نیشابور ( در ایران ) و دومی به بخارا فرار اختیار کردند<sup>۲</sup> پس از غلبه شیرعلیخان بر مخالفین خود سید در کابل ماند و بواسطه سیادتش کسی مترض او نگردید لکن خودش به بهانه رفتن بمکه از امیر شیر علیخان اجازه خواست و او بوی اجازه مسافرت داد مشروط باینکه از راه ایران نرود<sup>۳</sup> سید جمال الدین از افغانستان به هندوستان رفت و پس از یکماه اقامت از هندوستان بمصر رفت و مدت چهل روز در آنجا اقامت نمود و پس از آن بجای رفتن بمکه باسلامبول وارد شد و در آنجا مورد استقبال شایان عالی پاشا صدراعظم و رجال و اشراف و روشنفکران عثمانی واقع گردید و پس از یکسال توقف در اسلامبول در ۱۲۸۸ هـ. ق. ( ۱۸۷۱ م. ) دوباره بمصر بازگشت<sup>۴</sup> در این سفر است که در مصر محفل فراماسون را تشکیل داد که عده اعضای آن بسیصد نفر میرسید . پس از ورود بمصر و ملاقاتش با ریاض پاشا وزیر مصری وی از سید جمال الدین بسیار خوشش آمد و شیفته او گردید. و بنا بر سفارش او ماهیانه ای از طرف خدیو<sup>۵</sup> برای مخارجش تعیین شد بعد بواسطه گفتارهای آتشین و صریح او در مجامع

۱- در کتب تاریخ مورخین افغانستان از قبیل سراج التواریخ و غیره بهیچ وجه چیزی در این باب دیده نمیشود .

۲- امیر محمد اعظم خان در سال ۱۲۸۶ هـ . ق . هنگامیکه از مشهد عازم تهران بود در میان راه بناخوشی اسهال مبتلی و در شاهرود در گذشت و در صحن مقبره بایزید بسطامی عارف معروف در بسطام مدفون گردید. چهار شهر خراسان عبارت بوده از بلخ - مرو - هرات و نیشابور اکنون بلخ و هرات جزء افغانستان و مرو جزء روسیه گشته و فقط نیشابور برای ایران باقیمانده است . فتوحی مروزی از شعراء قرن ششم هجری که معاصر با سلطان سنجر سلجوقی بوده چهار شهر خراسان را چنین تعریف کرده است :

چهار شهر است خراسان در چهار طرف  
بلخ شهری است در آگنده با و باش و رموز  
مصر جامع را چاره نبود از بد و نیک  
مرو شهری است به ترتیب همه چیز در آن  
حبذا شهر نیشابور که در هر دو جهان  
گر چه معمور و خرابش همه مردم دارد  
بلخ را عیب اگر چند با و باش کنند

۳- برای عدم ملاقات با محمد اعظم خان امیر سابق که بایران آمده بود .

۴- بازگشتش بمصر ممکن است بواسطه فوت عالی پاشا صدراعظم عثمانی که با او خصوصیت

میورزید و از وی حمایت میکرد و در همین سال در گذشت بوده باشد .

۵- اسمعیل پاشا .

مصری از قبیل جلو گیری از تبذیر و خودسری خدیوو مخالفت شدید با مداخله و نفوذ بیگانه در امور مصر گفتگو و زمزمه‌هایی در بین مردم ایجاد گردید باین جهت توفیق پاشا خدیو مصر<sup>۱</sup>



سید جمال‌الدین

او را از قاهره تبعید کرد او هم در سال ۱۲۹۷ ه. ق. (۱۸۷۹ م.) راه هندوستان را در پیش گرفته در حیدرآباد دکن مأمن یافت. با وجود اینکه سید جمال‌الدین در بین مسلمین هندوستان نفوذ و شهرت فراوانی داشته معذک بعضی از آنان نسبت باو بدگمان بوده‌اند. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران از قول بلنت که او گفته سید جمال‌الدین را نقل کرده چنین گوید: «میگفت مردم نمی‌دانستند که من خوبی آنها را آرزو می‌کردم خیلی با احتیاط و مراقبت با

۱- توفیق پاشا در سال ۱۸۷۹ م. (۱۲۹۷ ه. ق.) پس از خلع اسمعیل پاشا بخدیوی

من گفتگو میکردند . در ایامیکه در حیدرآباد اقامت داشت رساله رد مادیون (نیچریه) تألیف خود را در سال ۱۲۹۸ هـ.ق. (۱۸۸۱ م.) بچاپ رسانید. پیش از اینکه انگلیس‌ها کار مصر را بسازند و بر آنجا تسلط یابند حکومت هندوستان او را از حیدرآباد بکلکته خواسته و در



سید جمال‌الدین

مدت حوادث مصر او را بازداشت نمود و پس از اتمام عمل او را آزاد گذاشت بهر کجا که دلش میخواست برود او نخست بلندن رفت لکن ویلفرید بلنت که کاملاً از اوضاع و احوال او واقف و باوی محشور بوده است در این باره چنین مینویسد : « من سید جمال‌الدین را بخوبی میشناختم و او را در سالهای ۱۸۸۳ م. (۱۳۰۱ هـ.ق.) و ۱۸۸۴ م. (۱۳۰۲ هـ.ق.) و ۱۸۸۵ م. (۱۳۰۳ هـ.ق.) بسیار دیده‌ام نخستین بار در بهار سال ۱۸۸۳ م. بیدار او در لندن ناآمل

گردیدم چه پس از تبعیدش از هندوستان از نظر مطالعه امریکای طبیعی و مادی بدانجا رفته و چند ماهی زیسته تازه وارد لندن شده بود و پس از چند روزی اقامت در لندن به پاریس رفت و سه سال در آنجا بماند و در این مدت اقامت پاریس است که باتفاق دوست ارادتمندش شیخ محمد عبده مفتی سابق مصر که بواسطه شرکت در قیام ملیون مصر<sup>۱</sup> مشغول به نشر روزنامه هفتگی بنام عروة الوثقی بزبان عربی بمنظور سیاسی اقدام کردند . دولت انگلستان ورود روزنامه مزبور را به هندوستان غدغن کرد<sup>۲</sup> در مدت اقامت سه ساله خود در پاریس زبان فرانسه را تا اندازه ای یاد گرفت و در روزنامه های انگلستان ، روسیه ، ترکیه و مصر مقالات سیاسی او منعکس میشد و بزعم رجال انگلستان سید جمال الدین یک شخصیت قابل توجه و همچنین هولناک تلقی میگردد اهمیت او در عالم اسلام و پیش آمد قضایای مهدی سودانی<sup>۳</sup> سبب شد که رجال مهم انگلستان از قبیل گلاستون<sup>۴</sup> و غیره طالب ملاقات وی گردیدند و یلفرید بلنت در این باب مینویسد : « من درصدد پند و کمک او در اعزام هیأتی برای صلح با مهدی سودانی بودم چه او کمابیش رابطه با او داشت و مداخله اش در عقب نشینی ژنرال گوردون<sup>۵</sup> موثر بود ، در سال ۱۸۸۵ م . ( ۱۳۰۳ ه . ق ) سفری بلندن کرده با سیاستمدارانی از قبیل راندولف چرچیل - سردرومندولف و سالسبوری ( لرد سالسبوری<sup>۶</sup> از رجال مشهور انگلستان که از ۱۸۸۶ م . ( ۱۳۰۴ ه . ق ) تا ۱۹۰۲ م . ( ۱۳۲۰ ه . ق ) نخست وزیر انگلستان و رهبر حزب محافظه کار بوده است ) مکرر ملاقات و مصاحبه نموده و بطوریکه یلفرید بلنت<sup>۷</sup> میگوید این دیدارها از لحاظ امکان موجباتی برای کنار آمدن با او بوده است . در سال ۱۸۸۵ م . ( ۱۳۰۳ ه . ق ) پس از تعطیل عروة الوثقی پاریس را با هنگ مسکو و سن پترزبورگ ترک گفته و در آنجا از طرف رجال و زمامداران امور روسیه باخوش آمد هر چه تمامتر پذیرفته شد و چهار سال در آن دیار بماند . یلفرید بلنت راجع بجهت رفتن سید جمال الدین بروسیه این چنین گوید : « در سال دیگر ( ۱۸۸۵ م . ) گلاستون از کاربر کنارولرد راندولف چرچیل<sup>۸</sup> که من با او رابطه دوستی داشتم بوزارت هند منصوب گردید و اسبابی فراهم آورد که جمال الدین بلندن آمده برای بررسی در شرایط توافق ممکنه میان انگلستان و اسلام او را دیدن نماید او سه ماه مهمان من بود چندی در کرابت<sup>۹</sup> و مدتی در لندن بسر بردیم از این مصاحبت و مجالست بسیار با هم نزدیک و خودمانی شدیم من او را بچند تن از دوستان سیاسی خود بویژه چرچیل و ولف<sup>۱۰</sup> معرفی و نزدیک کرده و یادداشت های سودمندی از گفتگوهایشان در خانه خود دارم یکبار قرار بر این شد که او بهمراهی ولف برای مأموریت مخصوصی که برای ابلاغ سلطان

۱ - احمد اعرابی پاشا در سال ۱۸۸۲ - ۱۸۸۱ م . ( ۱۳۰۰ - ۱۲۹۹ ه . ق ) .

۲ - از روزنامه مزبور فقط ۲۸ شماره منتشر شده است .

۳ - محمد احمد عبدالله . ۴ - W . E . Gladstone

۵ - G . H . G . Gordon ۶ - R . C . Salisbury

۷ - Wilfrid Blunt ۸ - R . Churchill

۹ - Crabbet ۱۰ - H . D . Wolff

داشت با نظریه خود برای آزمایش نفوذ ایشان در نقش پان اسلامیسماً و عبدالحمید (سلطان عثمانی) با تصفیه اموریکه به تخلیه مصر و بستن پیمانی با عثمانی - ایران و افغانستان برضد روسیه می‌انجامید باسلامبول بروند بدبختانه در آخرین لحظه ولف از بردن سید با خود منصرف گردید و من در دست آخر مشکلاتی را که ولف در این مأموریت برخورد نموده و بشکست او انجامید زاده همین انصراف میدانم . سید از اینکه او را انکار کردند بسی آزرده خاطر گردید چه حتی بلیط کشتی هم برای رفتن او باسلامبول گرفته شده بود پس از چند هفته بلا تکلیفی با اوقاتی تلخ لندن را ترک و بسوی مسکو رهسپار گردیده در آنجا با کاتکوف<sup>۲</sup> آشنائی پیدا کرد بقصد اتحادیه روس و عثمانی برضد انگلیس باردوی مخالف پیوست و چنین بنظر می‌آمد که سید مسیود و گیرز<sup>۳</sup>، زینوویف<sup>۴</sup> و مادام نوویکف<sup>۵</sup> را نیز ملاقات کرده باشد . در سال ۱۳۰۶ ه.ق. پس از ملاقات با ناصرالدینشاه در مونیخ امین‌السلطان او را بمأموریت محرمانه‌ای بوزارت خارجه روسیه اعزام داشت پس از ورود به پایتخت روسیه و چندین ملاقات و مصاحبه با وزراء و رجال مؤثر روسیه جریان اقدامات خود را دوبار مشروحاً بامین‌السلطان گزارش میدهد و پس از بازگشت از روسیه واقامت در تهران امین‌السلطان در این مدت او را ملاقات نکرد و سید در نامه خود از حضرت عبدالعظیم بنامیرالدینشاه در اینباب چنین مینویسد : « در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجزسؤال نکرده که در پترزبورگ چه واقع شده جواب آن مسأله که تو را برای آن بدانجا فرستادم چه شد در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستاد وعده ملاقات مفصلی میدادند » . برون در کتاب انقلاب ایران مینویسد : « سید جمال الدین در پایتخت روسیه بود که ناصرالدینشاه<sup>۶</sup> از آنجا عبور و چند روزی در پایتخت روسیه توقف کرد شاه طالب ملاقات او شد لکن او اعتنائی بملاقات و مصاحبت شاه نمود بعد در مونیخ بین او وشاه ملاقات دست داد و شاه باو تکلیف کرد که او را صدراعظم خویشش خواهد ساخت او به بهانه اینکه میخواهد بیاریس برای دیدن نمایشگاه برود نخست امتناع نمود لکن بعد روی پافشاری شاه ناگزیر گردید که همراه شاه به ایران بیاید، ناصرالدینشاه در تاریخ ۲۴ صفر ۱۳۰۷ ه.ق. وارد تهران شد و سید جمال الدین کمی بعد در اواخر ربیع الاول ۱۳۰۷ ه.ق. به تهران آمد . جرجی زیدان در صفحه ۶۲ کتاب (مشاهیر الشرق) تألیف خود راجع بسفرهای سید جمال الدین بایران مینویسد : « سید دوبار بایران آمد یکی در اوائل سال ۱۸۸۶ م<sup>۷</sup> بنا بدعوت تلگرافی ناصرالدینشاه که پس از ورود بایران بوزارت جنگ منصوب شد<sup>۸</sup> و در اصفهان ظل‌السلطان را ملاقات وبالاخره با حصول اجازه بمنوان تغییر آب وهوا بروسیه برگشته است . سفر دوم

۱- وحدت اسلام - اتحاد اسلام      ۲- Katkof      ۳- De Giers

۴- Zinovioff      ۵- Novikoff

۶- سفر سوم شاه بارویا که شش ماه و ۱۲ روز از ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ ه.ق.

بطول انجامید .      ۷- اواخر ربیع الاول ۱۳۰۴ ه.ق .

۸- سمت وزارت جنگ سید در جای دیگری دیده و شنیده نشده است .

او بایران در سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۷ ه. ق.) بوده که منجر به دومین تبعیدش در ۱۸۹۰ م. (۱۳۰۸ ه. ق.)<sup>۱</sup> شده است. ادوارد بیرون در کتاب انقلاب ایران مینویسد: «شاه در اکتبر ۱۸۸۹ م. (ربیع الاول ۱۳۰۷ ه. ق.) از همان راهی که از مرز خود بیرون رفته بود به پایتخت برگشته و در مصاحبت خود پزشک جدیدی بنام دکتر فوریه<sup>۲</sup> و پهلوان مشهور اتحاد اسلامی سید جمال الدین افغانی (اولی را از پاریس و دومی را از مونیخ بایران آورد). محمد حسنخان اعتماد السلطنه تفصیل دوسفر او را در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ ه. ق. در یادداشت‌های روزانه خطی - خود بدین قرار شرح میدهد: «۲ شنبه غره ربیع الثانی ۱۳۰۴: صبح خانه حاجی محمد حسن امین دارالضرب ملمون که پدر ایران و ایرانیان را در آوردن مکتب ملت و دولت را بر باد داده دیدن سید جمال الدین رفتم این شخص از بوشهر بگفته من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است دوسه زبان میدانند در نوشتن عربی اول شخص است اگر چه افغانی امضاء میکرد اما حالا میگوید از اهل سعدآباد (اسدآباد) همدان است خلاصه خانه حاجی بسیار محقر بود اول ماه جمعی از زنها دم در را گرفته بودند حاجی با آنها تصدق میداد هر چند خواستم سید جمال الدین را خانه بیاورم راضی نشد. عباس میرزا ملک آرا برادر اندر ناصرالدین شاه در صفحه ۱۱۱ کتاب شرح حال خود گفته اعتماد السلطنه را (این شخص از بوشهر بگفته من آمده است) تأیید کرده چنین گوید: «محمد حسنخان ملقب با اعتماد السلطنه پسر حاج علیخان که وزیر انطباعات است و نوشتن روزنامه ایران و تاریخ ایران بعهده او است بحضور شاه عرض کرده بود که وجود سید جمال الدین بجهت نوشتن روزنامه و تاریخ ضرور است و باذن شاه تلفرافی بدمن کرد حسب الامر شاه سید مذکور را بتهران دعوت نمود سید هم آمد، اعتماد السلطنه مینویسد: «سه شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۴: از من پرسیدند (شاه) سید جمال الدین را دیدی عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم فرمودند گفتم حاجی محمد حسن او را حضور بیاورد از این فرمایش دنیا بر من سیاه شد این شخص بواسطه من از بوشهر آمد چند تلگراف رد و بدل شد حالا که آمده محض تملق بامین السلطان فرمودند حاجی محمد حسن او را حضور بیاورد، حاج حسین آقای امین الضرب که تماس نزدیک با سید جمال الدین داشته و پیش او نیز مدت کمی درس خوانده است راجع بسفر اول وی بایران در شرح حال خود مینویسد: «بالاخره پس از مدتی که مرحوم پدرم پذیرائی کردند و او را بحضور ناصرالدینشاه بردند شاه از مذاکرات مجالس ایشان رنجیده خاطر شد و بمرحوم پدرم امر فرمودند باید سید تبعید شود مرحوم پدرم همان اوقات برای عمل بازدید معادن آهن مازندران و احداث کارخانه آهن آبکنی میخواستند بمازندران بروند بشاه گفتند

۱ - سلطان مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدینشاه سالیان دراز آرزوی ولیمهدی و جانشینی شاه را داشت انگلستان با نظروی موافق و روسیه جداً مخالف بود پس از ملاقات با سید جمال الدین او را وادار کرد که بپترزبورگ سفر کرده تا بلکه بتواند دولت روس را با خیال خود موافق گرداند و یکی از علل مسافرت سید بر روسیه برای خاطر ظل السلطان بود که سید برای ملاقات وزراء و رجال مؤثر روسیه بدانصوب عزیمت نمود.

که چون مهمان است اجازه بدهید محترماً من اورا بمآزندان میبرم و از آنجا بروسیه میرویم آنجا تفصیل را باو خواهم گفت شاه قبول کرد و بهمین منوال بموقع اجراء گذاردند. راجع باینکه امین‌الضرب میگوید: (شاه از مذاکرات مجالس ایشان رنجیده خاطر شد عباس میرزا ملک‌آرا در صفحه ۱۱۱ شرح حال خود چنین گوید: «مجلس اول که اورا بحضور شاه بردند در مجلس اول عرض نمود که مرا آوردید من مانند شمشیر برنده‌ای هستم در دست شما مرا عاقل و باطل مگذارید مرا بهر کار عمده و برضد هر دولت بیندازید زیاده از شمشیر برش دارم از وضع تکلم او شاه تنفر و خوف بهم رسانیده و دیگر اذن شرفیابی ندادند». ملک‌آرا راجع برفتن سید بمسکو این طور مینویسد: «سید در خانه حاج محمد حسن اصفهانی امین دارالضرب منزل نمود ضمناً هم بحاج محمد حسن سپرده شد که سید چندان آفتابی نشود ولی مردم تهران فوج فوج بدیدن او رفتند نفس سید بهر کس رسید آزادی طلب کرد و چنان تقریر خوشی داشت که هر کس او را يك مجلس میدید فریفته او میشد وزیر مختار انگلیس<sup>۱</sup> من باب کینه دیرینه فتنه مصر فوراً بشاه اظهار کرد که سید نباید در تهران باشد شاه هم بحاج محمد حسن فرمودند که چون سید را ما طلبیده‌ایم مناسب نیست تحت‌الحفظ اخراج نمائیم تو او را پخته و راضی کن که برود بخارجه حاجی مذکور هم اورا با خود برداشته بمآزندان باسم سرکشی باهلاک خودش برد<sup>۲</sup> سید از آنجا بمسکو رفت و با محررین و روزنامه نویسان مسکو منتهای آشنائی بهم رسانید و برضد انگلیس‌ها خیلی چیزها نوشت و از قرار مسموع در نزد وکلای دولت روسیه متقبل شد که هندوستان برود و هند را بانگلستان بشوراند روس‌ها هم او را محترم داشتند». اعتماد السلطنه مینویسد: «۴ شنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۵: من با امین‌الدوله (میرزا علیخان) نهار صرف نمودم میگفت سید جمال‌الدین کاغذ سختی بشاه نوشته و تهدید کرده از ایران بد خواهد نوشت» و نیز مینویسد: «یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۰۶: امروز از پترزبورغ (لنینگراد کنونی) میرویم شاه نهار را در قصر آیشکوف با امپراطور صرف فرمود. صبح سید جمال‌الدین معروف که حالا پترزبورغ است دیدن من آمد بعد از راه انداختن او خدمت شاه رسیدم با وزیر خارجه روس خلوت کرده بودند». دوشنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۰۶: «در مونیخ از شهرهای آلمان: سید جمال‌الدین از پترزبورغ آمده منزل من آمده بود او را ندیدم». سه شنبه ۲۲ ذیحجه در مونیخ: «صبح حمام رفتم سرد و بد بود بعد دیدن سید جمال‌الدین رفتم میل کرد باشاه و امین‌السلطان ملاقات کند حاجی حیدر<sup>۳</sup> در این بین از طرف

۱- سرروئالد فرگیوسن تومسن Sir Ronald Ferguson Thomson مدت ۸ سال (از تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۸۷۹ برابر با ۱۲۹۷ ه.ق.) تا اول نوامبر ۱۸۸۷ برابر با ۱۳۰۵ ه.ق.) وزیر مختار انگلستان در ایران بوده است.

۲- در ایامیکه سید جمال‌الدین در تهران و در خانه حاج محمد حسن امین‌الضرب اقامت داشته هر کجا که میرفته با امین‌الضرب مهماندار خود میرفته است.

۳- حاجی حیدر تانی پسر حاجی حیدر اول خاصه تراش باشی یعنی سلمانی و دلاک شاه بودند و در سفر دوم (۱۲۹۵ ه.ق.) و سفر سوم (۱۳۰۶ ه.ق.) به همراه شاه باروپا رفت. در زمان ناصرالدینشاه دلاک و سلمانی شاه را خاصه تراش باشی و از مظفرالدینشاه بیعت او را خاصه خان میگفتند.

شاه باحوال پرسی امین الدوله و باحضار من رسید منتهم سید جمال را برداشته بعمارت بردم او را منزل امین السلطان فرستادم خودم خدمت شاه رفتم بعد منزل آمدم نهار خوردم عصر در گوجه‌ها گردش کردم . سید جمال الدین آنچه میگوید آمدم که خود را بری الذمه کنم که آنچه به من نسبت دادند در روزنامه‌های روس من ننوشتم اما باید بجهت کار دیگر آمده باشد شاه را هم دیده بود امشب هم خواهد رفت امین السلطان را ملاقات کند ، ۲۴ ذیحجه: «از وقایع تازه اینکه اولاً سید جمال الدین را امین السلطان محض تملق روس‌ها به تهران خواهد آورد شاه را هم راضی کرده است باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فائده بحال دولت نداشته باشد . بطوریکه اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود نوشته امین السلطان در ضمن آوردن سید جمال الدین به تهران قصد داشته که او را مدیر روزنامه اطلاع آن عصر یا روزنامه دیگری بنماید . برای م . ق . هدایت در صفحه ۱۱۶ کتاب خاطرات و خطرات اشتباهی دست داده مینویسد: «دفعه دیگر محمد حسن خان اعتماد السلطنه اسباب شد که او به ایران بیاید . اعتماد السلطنه در ۵ شنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ه . ق . مینویسد : امروز شنیدم سید جمال الدین معروف چند روز است وارد تهران شده . در این سفر نیز مانند سفر اول ( ۱۳۰۴ ه . ق . ) در خانه حاج محمد حسن امین الضرب بر حسب دستور امین السلطان وارد شد . بطوریکه خودش در نامه شکوائیه خویش از حضرت عبدالعظیم (شهر ری ) بناصر الدین شاه مینویسد : « چون به تهران رسیدم در خارج شهر توقف نموده بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمود که در آنجا فرود آیم و ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنهم بعد از یکماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نوید های ملوکانه مفتخر گردیدم . امین الضرب از وی پذیرائی مینمود و در این سفر مدت سه ماه در خانه امین الضرب اقامت کرد و چون تغییری در رویه شاه نسبت بوی ایجاد گردید در همین نامه خطاب بناصر الدین شاه میگوید : « و اعجب از این واقعه این است که پس از آنکه وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاجی محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که عاجز تهران را ترک نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم . از ترس اینکه مبدا توقیف و گرفتار شود در تاریخ او آخر ذی‌عده ۱۳۰۷ ه . ق . بحضرت عبدالعظیم (شهر ری) رفته در آنجا بست نشست و نیز میگوید : « اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود . »

شنبه غره جمادی الاولی ۱۳۰۷ : «صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم وقت نهار که روزنامه عرض می‌کردم جهت خلع دون پدر و دوم امپراتور برزیل را از سلطنت میخواندم که بیشتر بواسطه آزادی بود که از دو سال قبل تا کنون بروزنامه های مملکت خود داده بود چشم و گوش اهالی را باز کرده بود شاه بی مقدمه فرمودند چرا مدتی است روزنامه اطلاع برای من نمی‌آورید معلوم شد که این فقره اثری کرده است و بخلاف میل وزیر اعظم شاه آزادی



به روزنامه های خود نمیدهند و سید جمال الدین را مدیر روزنامه نخواهند فرمود و ۵ شنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۷: خانه امین الدوله رفته از آنجا خانه حاجی محمد حسن کمپانی دیدن سید جمال الدین رفته میگفت امین السلطان تا بحال به من دیدن نکرده از این فقره مکدر بود نهار را آنجا صرف نموده خانه آمدم. سه شنبه ۲۶ رجب ۱۳۰۷: عصر سید جمال الدین دیدن آمد. شنبه غره ذی الحجه ۱۳۰۷. ه. ق. شنیدم سید جمال الدین معروف را که بآن عجز از روسیه آوردند حالا به میل انگلیس ها حکم برفتن او شده او هم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر ایلچی روس است. یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۰۸. ه. ق.: بعد از تعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بعد از زیارت به مقبره عذرا صبیبه خودم رفته که فاتحه بخوانم سید جمال الدین را دیدم که از آنجا میگذشت مرا که دید وارد شد قریب نیم ساعت صحبت کردیم بعد مراجعت بشهر نمودم.

جمعه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۰۸: امروز صبح حضرت عبدالعظیم تشریف بردند منهم صبح قبل از تشریف بردن شاه رفته تا تشریف آوردن شاه خانه سید جمال الدین رفته جمعی از سادات من جمله نقیب السادات<sup>۱</sup> را آنجا دیدم.

۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۸. ه. ق.: از وقایع تازه که برای دولت ننگ بزرگی است صدمه ای است که بسید جمال الدین وارد آوردند چون بعضی کاغذها به علماء و طلاب مدارس نوشته اند از معایب دادن امتیازات به فرنگی ها کنت و نائب السلطنه بعضی میگویند نائب السلطنه از این کاغذها بدست آورده بشاه داده و به گردن سید جمال الدین گذاشته اند حکم شد که پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم به برند بطرف عراق عرب مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم در این مورد خواسته خدمتی بکنند سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند شورش نمایند در هر صورت او را بردند اسبابش بحضور همایون آوردند همه را عزیز السلطان و اتباعش غارت نمودند بعد امین السلطان که شنیده بود با وجودیکه باعث فتنه را میدانست باز این رذالت را نپسندید همه را پس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقه و یک اسب و یک قاطر از خودش رویش گذاشته بجهت او پس فرستاد سید از شاه در کمال یأس و از امین السلطان امیدوار از تهران بیرون رفت جمعه ۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۸. ه. ق.: از منزل نائب السلطنه منزل امین الدوله رفته شنیدم کیف کاغذ سید جمال الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده اند چند کاغذ بخط امین الدوله بوده است اما چون امین الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی نویسد وحشت نداشت شکر خدا که من ابدأ باین شخص کاغذ ننوشته بودم باین جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم. ۱۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۸: عرب صاحب میگفت وقتیکه سید جمال الدین را گرفته بودند میبردند مختارخان گفته بود این است سزای دوستان روس من بعد از شنیدن این حرف خانه امین السلطان رفته گفتم ما چه عداوت به شما داریم که نوکر شما این عبارت را میگوید امین السلطان هم ترسیده پول و خرقه و اسب برای او فرستادند از بابت علوهت بود، چهارشنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۰۹. ه. ق.: پارک امین الدوله رفته جهت رفتن این بود که پریروز باروزنامه ها میکه از برای من می آوردند از لندن پاکتی به عنوان من بود پشت پاکت بخط سید جمال الدین

نوشته بود جناب جلالتمآب الشهید اعتماد السلطنه<sup>۱</sup> در میان پاکت صفحه چاپ شده‌ای که سواد کاغذی بود که سید جمال‌الدین از بصره به سامره به جناب میرزای شیرازی نوشته بود در حقیقت جناب میرزا را تحریک نموده بود که بدولت ایران بتازد همه جا از امین‌السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و زندیق اثم نام نهاده که مذهب اسلام را تمام او بر باد داده فرنگی‌ها را به ایران آورده تمام ایران را به آنها فروخته بعد صدماتی که به مردم از حبس و جلای وطن رسانده از قبیل ملا فیض‌الله در بندی<sup>۲</sup> و سید علی اکبر شیرازی<sup>۳</sup> و حاج سیاح<sup>۴</sup> و میرزا فروغی<sup>۵</sup> و اسم مرا هم در این جا ذکر نموده من دادم این کاغذ را ترجمه نمودند<sup>۶</sup> چون بنای فتنه تنباکو وقتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجه همین کاغذ بود نتوانستم در دولت خواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم منزل امین‌الدوله رفتم که از او پرسم که اگر او این کاغذ را نداده چون در پستخانه سرپاکت را باز کرده بودند گفتم شاید به شاه نشان داده که من ندهم معلوم شد با همین پست باسم خود امین‌الدوله هم یک صفحه از این کاغذ چاپ شده رسیده بود و پشاه داده است من بخیال اینکه مبادا به مترجم مفروض بدهد و آنجا نیکه اسم من است بد ترجمه کند مصلحت دیدم که خود کاغذ و ترجمه او را هر دو را بنظر شاه برسانم بعد باتفاق امین‌الدوله در پخانه رفتم کاغذ را من بشاه دادم، ۱۳ شوال ۱۳۰۹ ه. ق. : « چند روز قبل کاغذی که سید جمال‌الدین در لندن بخط فارسی و زبان عربی خطاب به علماء عراق عرب و ایران نوشته آنچه وقاحت و جسارت است نسبت به شاه نموده آن کاغذ را پسر امین‌الدوله<sup>۶</sup> از عربی بفرانسه ترجمه کرده و به شاه داده بود شاه به من دادند ترجمه کنم با کمال کراهت خاطر امروز ترجمه کرده بشاه دادم. » ۲۲ صفر ۱۳۱۰ ه. ق. : « سید جمال‌الدین معروف را سلطان عثمانی از لندن احضار به اسلامبول نموده در عمارت سلطنتی خود منزلش داده تاچه مقصود داشته باشد. » ادوارد برون راجع باین موضوع (رفتن سید باسلامبول) در کتاب انقلاب ایران مینویسد: « در سال ۱۸۹۲ سید دوباره باسلامبول رفت و مدت پنجسال آخر عمرش در آنجا میزیست. در ایامیکه در اسلامبول بود در نزدیک قصر سلطان منزل داشت و سلطان عبدالحمید دوم سلطان عثمانی نسبت بوی کمال

۱- در اصل نسخه یعنی یاد داشت‌های اعتماد السلطنه الشهید نوشته شده و باید قاعده السید باشد.

۲- آخوند ملا فیض‌الله از اهالی دربند داغستان و در تهران در مسجد حاج سقا باشی پیش نماز و واعظ بوده است علت گرفتاریش که سید جمال‌الدین در نامه خود از او یاد میکند برای این بوده که در ماه رمضان ۱۳۰۷ ه. ق. پس از نماز طبق معمولش به منبر رفته و در ضمن وعظ میگوید: « این ملیحک بازی چه است اسلام را ضایع کردند زن مسلمان را بفرنگ چرا میفرستند امین اقدس را بفرنگ چرا فرستادند کورشده جهنم شوکت اسلام را چرا میشکنند » پس از این گفتار او را دستگیر و زندانی مینمایند و چندی بعد آزادش میکنند.

۳- سید علی اکبر شیرازی همان فال اسیری است به نام علی اکبر مراجعه شود.

۴- حاج محمد علی سیاح به این نام مراجعه شود.

۵- مراد از میرزا فروغی میرزا محمد حسین ذکاء الملک فروغی است به نام محمد حسین

رجوع شود. ۶- کاغذ مزبور به زبان عربی بوده.

۷- محسن خان معین الملک.

۸- ۱۳۱۰ ه. ق.

لطف و محبت و احترام را مرعی میداشت و در یکی از ملاقاتها باو گفت که شاه ایران از توهراس دارد و من قول داده‌ام که نفوذ خود را در این قضیه بکاربرم که از او صرف نظر کنید. سید در جواب سلطان گفت: (که من بفرمان خلیفه‌زمان شاه ایران رامی بخشم) کشته شدن ناصرالدینشاه در اول ماه مه ۱۸۹۶ بدست میرزا رضا کرمانی که ناحق و ناروا نخست سوءظن را متوجه با بیان ساخت بزودی بگردن سید جمال‌الدین و سه نفر فدائیانش میرزا آقاخان - شیخ احمد کرمانی و حاج میرزا حسنخان خیرالملک افتاده و تسلیم آنان بدولت ایران از حکومت عثمانی درخواست گردید سه نفر اخیر بالاخره تسلیم مقامات ایرانی گردیدند و محرمانه در تبریز آنها را کشتند لکن سلطان از تسلیم سید جمال‌الدین امتناع ورزید. « میجر فیلوت<sup>۲</sup> در مقدمه کتاب حاجی بابا با انگلیسی هنگامیکه بشرح حال شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی میبردازد سید جمال‌الدین را برخلاف حقیقت پیشوا (لیدر) بایی‌ها نوشته و درباره وی از روی بی‌اطلاعی این‌طور اظهار نظر میکند: «چنین مینماید که رفقاء<sup>۳</sup> از آن پس پیرو سید جمال‌الدین پیشوای بایی‌ها که بعدها به محرك بودن قتل ناصرالدینشاه مظنون گردیده بودند در حالیکه پیر و استاد این مذهب بودند ... الخ.» ادوارد براون شرق شناس انگلیسی در کتاب انقلاب ایران در این باب بخصوص چنین گوید: «چنانچه من اخیراً در صفحه ۵۴ خاطر نشان ساختم سید جمال‌الدین بایی نبوده بلکه جزئی توجه مساعدی با آنان داشته ولی اطلاعات شایانی از تاریخ و آشنائی بسیاری از رؤوس مسائل و تعلیمات و اجتهادات آنان داشته است.» میرزا رضای کرمانی راجع به پذیرائی و احترامات سلطان عثمانی نسبت بوی در بازپرسیهای خود میگوید: «حالا بروید به بینید چگونه سلطان ترکیه از وجود او قدردانی میکند و قتیکه سید از ایران بلند رفت سلطان چندین تلگرام باو کرد که حیفاست وجود مبارک شما از سرزمین اسلام دور باشد و مسلمین از فیوضات شما بی‌نصیب باشند ای حصن حصین اسلام بیائید که اذان مسلمانان را بگوش بشنوید و با هم زندگی نمائیم. اول سید رضی نمیشد عاقبت پرنس ملکم خان و دیگران باو گفتند و قتیکه یک چنین پادشاهی این طور لابه میکند البته رفتن شما بجا و مورد است از این روی سید باستامبول آمد سلطان عمارت بیلاقی با شکوهی باو داد و ماهی دویت پوند<sup>۴</sup> برای مخارجش مقرر داشت<sup>۵</sup>. شام و نهار از آشپزخانه همایونی برایش میفرستاد و یک کالسکه با اسب‌های سلطانی همیشه در اختیارش بود روزی که سلطان او را بقصر یلدیز دعوت کرد صورت او را بوسیده با هم در سفینه بخاری روی دریاچه باغش نشسته گردش و مذاکره کردند سید بعهده گرفت که در اندک مدتی دول اسلامی را با هم متحد و بجانب خلافت متوجه نماید و سلطان را فرمانفرمای دین و محبوب مسلمین کند با این قرارداد مکاتبه بافحول

۱- جمعه ۱۷- ذی القعدة ۱۳۱۳ ه.ق.

۲- Phillott ۳- شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی.

۴- نرخ پوند در این تاریخ ۴۹٫۲۵ ریال بوده و دویت پوند میشود نه هزار و هشتصد و پنجاه ریال.

۵- احمد خان ملک ساسانی در صفحه ۱۹۴ کتاب سیاست‌گران دوره قاجار در این باب مینویسد: «باری بعد از ورود باسلامبول سلطان ماهی هفتاد و پنج لیره مقرر برای قرارداد.

علماء شیمه کربلا و نجف و کلیه نقاط ایران شد و با مواعید لازمه امیدواریهای منطقی داده و با دلالت اینکه اگر ملل اسلامی فقط متحد شوند همه ملل روی زمین نمیتوانند از در مخالفت با آنها در آیند. آنان را متنبه ساخت که باید اختلاف کلمه را راجع به علی و عمر کنار هشته و فقط با صلح خلافت توجه نمایند و این طور و آن طور کنند، و یلفرید بلنت نیز در این باب مینویسد: «چندین سال من از دیدار سید جمال الدین محروم ماندم ولی در سال ۱۸۹۲ (۱۳۱۰ ه.ق.) او را در اسلامبول یافتم که نزد سلطان عبدالحمید مقام ارجمندی داشت و مانند یکی از مهمانان در مسافر خانه نشانتاش (دیوار بدیوار قصر یلدیز) که مخصوص مهمانان ویژه سلطان بود میزیست و نیز مینویسد: «بنابر این در سال ۱۸۹۳ (۱۳۱۱ ه.ق.) هم مانند همه مهمانان سلطان عبدالحمید هر چند مقامی ارجمند داشته ولی در تحت مراقبت نزدیکی قرار گرفته بوده است»<sup>۱</sup> جرجی زیدان در صفحه ۶۲ کتاب (مشاهیر الشرق) مینویسد: «سید جمال الدین با توجه بدین ماجرا<sup>۲</sup> اجازه همایونی را در کناره گیری و رفتن بشاه عبدالعظیم درخواست نمود این اجازه صادر و در شاه عبدالعظیم جمع انبوهی از ملازمان و اعیان او را مشایمت کردند» مدت ۷ ماه در آنجا بماند و از آنجا نامه بلند بالای شکوه آمیزی بناصرالدین شاه مینویسد و در نامه مزبور مأموریت‌هاییکه از طرف شاه بوی محول شده و تمام آنها را بوجه احسن انجام داده یکی یکی نام میبرد و بعد اینکه بر حسب خواهش شاه و اولیای امور بایران آمده در آن نامه به تفصیل شرح میدهد. اینک اهم مطالب نامه مزبور برای اطلاع خوانندگان محترم در اینجا شرح داده میشود: «هنگامیکه من در مونیخ بودم با حضور امین السلطان وزیر اعظم<sup>۳</sup> بملاقات اعلیحضرت نائل شدم بعد در همان شب پنج ساعت تمام با امین السلطان راجع بمسائل سیاسی و جلب رضایت خاطر روس‌ها که بواسطه دادن امتیازاتی از قبیل تأسیس بانک - امتیاز کشتیرانی در رود کارون و استخراج معادن بانگلیس‌ها کاملاً از شاه و وزیر اعظم رنجیده خاطر شده بودند برای جلب افکار آنان و اعاده دوستی و اعتماد سابق به پایتخت روسیه فرستاده شدم و دوام در آنجا ماندم و با وزراء و رجال مؤثر روسیه مذاکره کرده و بیست بار با دو گبرز<sup>۴</sup> نخست وزیر روسیه ملاقات کردم و در ظرف چند روز مسأله کارون و بانک و معادن را برای رضایت خاطر امین السلطان حل کردم و بدگمانی شدیدی که نسبت باو از طرف اولیای دولت روسیه ایجاد شده بود دوباره آن را بحسن ظن تبدیل نمودم. پس از آنکه نظر دولت روس را نسبت باعلیحضرت و وزیر اعظم مساعد نمودم مقاصد جانب وزیر اعظم را پیش

۱- در این ایام است که دسائس شیخ ابوالهدی منجم سابق سلطان که سید جمال الدین را رقیب خود می‌دید در وجود سلطان مؤثر واقع شده و نسبت بسید بدگمان شده بود.  
 ۲- بکار بردن دسائس و تلقینات بشاه بر علیه او.

۳- اینکه سید جمال الدین در نامه خود میرزا علی اصغر خان راهمه جا وزیر اعظم مینویسد برای این است که عنوان نامبرده از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰ ه.ق. وزیر اعظم بوده و از سال ۱۳۱۰ ه.ق. بعد عنوانش صدراعظم میشود چه در وزیر اعظمی و چه در صدراعظمی مرد مقتدر شماره یک و همه کاره مملکت بوده است.

نهاده گفتم وزیر اعظم به نفس خود در مونیخ (مونیخ) بمن گفتند که بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسأله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و اعلیحضرت از جود و بخشش در اترك و اراضی ترکمانیه و جاهای دیگر دریغ نخواهند. در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکرده که در پترزبورغ چه واقع شده جواب آن مسأله که تو را برای آن به آنجا فرستادم چه شد. در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستاده و عده ملاقات مفصلی میدادند. وزارت خارجه روس بسفارت خود در تهران تلگراف میکنند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم میخواهند که در این مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سید جمال الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود پس از این طرف هر چه بگوید مقبول نیست. جناب وزیر اعظم بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم. در ابتداء امر امین السلطان از زرنگی فوق العاده ای که داشت خواست سید جمال الدین را آلت دست خود در ایران و در خارج از ایران قرار دهد سید جمال الدین هم متقابلاً بهمین خیال بود که امین السلطان (و همچنین ناصرالدینشاه) را برای مقاصد و پیشرفت خیالات خود آلت و باز بچه دست خود کند هر دو نفر دست یکدیگر را خوب خواندند و از این جهت بین آنان بهم خورد و هیچیک حاضر نشدند که آلت دست دیگری قرار گیرند. دیگر اینکه با امین السلطان معلوم گردید که سید جمال الدین باطناً سرسری با انگلیسها دارد و سید نعل را وارونه میزند این بود که فرستادن او را پترزبورغ پایتخت آن زمان روسیه و ملاقاتش با رجال سیاسی روس از طرف خود (برای حفظ بقای خویش) بکلی تکذیب کرد و این در موقعی است که امین السلطان در توی دامن انگلیسها قرار دارد و از خدمتگذاران آنان محسوب میشود. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه - خطی - خود (۷ ربیع الاول ۱۳۰۶ ه. ق.) راجع به امتیازاتیکه در این ایام با انگلیسها داده شده چنین گوید و نویسد: «این روزها بواسطه امتیازاتیکه با انگلیس داده اند (زمان وزیر مختاری شرهانری در موندولف) <sup>۲</sup> که در شط کارون کشتیرانی بکنند روسها از این فقره متالمنند نهایت سخت گیری را دارند این است که فضل و عقل وزراء داخل است بجهت این خبط غریبی که کرده اند درد سر بجهت خودشان ایجاد نموده اند در این خصوص شاه از من سؤال کردند من هم حقانیت روسها را تصدیق کردم» و نیز گوید: «۲۰ ربیع الاول ۱۳۰۶: عصر چرچیل <sup>۳</sup> منزل من بود میگفت خیلی خوشحال هستیم که حق کشتیرانی در رود کارون با انگلیسها داده شد. در حقیقت خوزستان را تصرف نمودند».

۱- عبارت نامه سید این است: «و در ضمن هر وقت سخا و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جاهای دیگر خاطر نشان مینمودم».

۲- Sir Henry Drummond Wolff

۳- مراد سید نی زون الکساندر چرچیل S. J. A. Churchill میباشد.

همچنین مینویسد : « ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۶ هـ . ق . : صبح خانه مشیرالدوله (یحیی خان) رفته اورا خیلی دلتنگ دیدم آنچه میگفت راست میگفت روسها از بابت امتیاز دادن بانگلیس ها از کشتیرانی رود کارون نهایت اوقاتشان تلخاست و ترک آمد و رفت را با امین السلطان که در حقیقت این خیانت را بدولت کرده نموده اند از آن طرف ایلچی انگلیس (ولف) با امین السلطان گفته بود که اسرای ترکمان را که پس فرستاده بودید باسترآباد نرسیده است» و نیز میگوید : « ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۰۶ هـ . ق . : عصر عرب صاحب منزل من آمد میگفت شاه بواسطه سفارت به امپراطور روس پیغام داده است وقتی من فرنگ میآیم شما چطور با امین السلطان رفتار خواهید کرد مبادا کینه از او داشته باشید از اینکه بواسطه او کارون را بانگلیسها واگذار نمودیم . عرب صاحب میگفت ما از این پیغام خیلی خنده کردیم و ریشخند نمودیم» سید جمال الدین در مدت اقامت هفت ماهه خود در حضرت عبدالعظیم<sup>۳</sup> جمعی از روشنفکران در اطراف او جمع شده و او هم بی پروا و علناً حرفهایی بر ضد دولت و عملیات خلاف رویه حکومت میزد . میرزا رضای کرمانی کشته ناصرالدینشاه در بازپرسی های خود در این باب چنین گوید : « شما میدانید چطور وقتی سید جمال الدین باین شهر آمد همه مردم از هر صنف و طبقه چه در تهران و چه در شاه عبدالعظیم بدیدن او آمدند و در انتظار او بودند و چگونه بفرمایشهای او گوش میدادند و چون هر چه میگفت محضاً و بخیر عامه بود هر کسی مستقیماً و مجذوب بیانات او میگردد باین نحو او تخمی از افکار بلند در سر زمین باین قلوب رجال کاشت که مردم بیدار بهوش آمدند حالا همه نظریات مرا دنبال میکنند» .

براون در کتاب انقلاب ایران مینویسد : « سرانجام شاه تصمیم باخراج او از کشور گرفت این کار مستلزم اقدامات شدیدی در آستانه مقدس معروفی بود که او در آنجا پناهنده شده بوده است یکستون از پانصد سوار در حالیکه سید در بستر بیماری بود برای توقیفش فرستاده و او را با اسکورت بمرز عثمانی روانه ساختند این امر سبب هیجان عظیم در میان ستایشگران سید گردید و یکی از بزرگترین علل کشته شدن ناصرالدینشاه در ۱۸۹۶ برابر با ۱۳۱۳ هـ . ق . بوده است»<sup>۴</sup> میرزا رضای کرمانی در بازپرسیهای خود در این باره میگوید : « سید جمال الدین آن مرد مقدس اولاد رسول چه کرده بود که با کمال خواری از زاویه شاه عبدالعظیم بیرون کشیده شد ؟ بخواری و ذلت هر چه تمامتر از بسترش بدر کشیده پیراهن او را پاره کردند مگر جز حرف حق چه گفته بود ؟ » خود سید در نامه ای که به میرزا حسن شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ هـ . ق .) مرجع تقلید عالم تشیع از بصره نوشته طرز تبعید خود را از

۱- از کارمندان سفارت روس. ۲- الکساندر سوم.

۳- جرجی زیدان در صفحه ۶۲ کتاب مشاهیر الشرق بجای هفت ماه هشت ماه مینویسد: « پس از هشت ماه صیت شهرت او بهمه نقاط ایران رسید» .

۴- جرجی زیدان در مشاهیر الشرق بجای پانصد سوار پنجاه سوار مینویسد. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود پنج نفر نوشته و چنین گوید : « حکم شد که پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند بطرف عراق عرب، و باید گفته اخیر درست تر باشد . ورود سید بتهران در ربیع الثانی ۱۳۰۷ هـ . ق . و تبعیدش به بین النهرین در جمادی الاولی ۱۳۰۸ هـ . ق . صورت گرفته است .

حضرت عبدالعظیم این چنین شرح میدهد: «و اما درباره خود من آنچه را این ظالم حق ناشناس<sup>۱</sup> با من کرد فرمانداد مرا در حالیکه در حرم مقدس شاه عبدالعظیم بستری و منحصن بودم در حالت بیماری و اوضاع اسفناک با بی احترامی، اهانت و خواری با شرارتیکه دروهم نکنجد مرا از بستر در میان برف بیرون کشند اموال مرا غارت و از هستی ساقط نمایند که کردند انالله وانا الیه راجعون آنگاه دسته دون فطرت او بدون ملاحظه بیماری مرا با زنجیر بر گردن روی پالان سوار کرده در موسم زمستان میان برف و بوران و یخبندان بایک دسته سوار اسکورت بخاتینم بردند و قبلاً او<sup>۲</sup> بوالی آنجا (فرماندار عثمانی) نامه ای نوشته و خواسته بود که مرا به بصره اعزام دارند چه میدانست که اگر آزادم میگذارند نزد آنجناب آمده و شمارا از این رفتار بیخردانه و وضعیت مردم ایران آگاه و از اعمال این شیطان<sup>۳</sup> کافر که چه بر سر کشور اسلامی آورده توضیحاتی میدادم و یاری آن جناب را برای دین و مساعدت با مسلمین درخواست میکردم». امین السلطان بعدها بواسطه زرنکی، پشت هم اندازی و وسائل و یادی که داشت<sup>۴</sup> خود را در این مورد در پیشگاه سید تبرئه نمود و تمام کاسه و کوه زها را بر سر کامران میرزا نائب السلطنه شکست و سید هم تقریباً از امین السلطان صرف نظر نمود. میرزا رضای کرمانی نیز در بازپرسیهای خود موضوع را تأیید کرده در این باب چنین گوید: «راست است که در ابتداء که بنای اذیت و آزار سید و تبعید او را گذاردند او در صدد تلافی از او (امین السلطان) بوده و باور میکرد که اوسبب آزار و تحقیر و نفی بلد او بوده است ولی بعدها در اسلامبول از راپرتهای بیایی دریافته بود که صدراعظم دخالتی نداشته بلکه نائب السلطنه مسئول شناخته شد بنا بر این من مصمم بکشتن او نبوده ام». روی همین اصل بود که میرزا رضا تا آخرین لحظه حیات انتظار داشت که بمساعی امین السلطان از کشته شدن رهائی یابد. پس از مختصر زمانی که در بصره بود از این جا یکر است بلندن رفت او شخصاً یا بمساعدت دیگران يك مجله ماهانه در دو زبان عربی و انگلیسی بنام ضیاء الخاقین تأسیس و انتشار داد در هر شماره يك مقاله در امور ایران با امضاء السید یاسید الحسینی بقلم خود مینوشت که همچنین در مصر نیز مهمترین مقالاتش بهمین امضاء منتشر میگردد است. مدیر روزنامه المنار مینویسد: «در مقالات مربوط بایران از هیچگونه ناسزا نسبت بحکومت و شاه دریغ نمیکرد تا حدیکه سفیر دولت ایران در لندن<sup>۵</sup> بنزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او درباره شاه نمود که اگر او خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است يك مبلغ هنگفتی باو تقدیم دارد ولی سید جواب منفی داد و گفت نه راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته شده و شکمش دریده و جسدش بگور عرضه شود این گفتار که از او سرزده مارا معتقد میسازد که قاتل شاه یکی از پیروان سید بوده است». در شماره دویم مجله مزبور بتاريخ اول مارس ۱۸۹۲ (شعبان ۱۳۰۹ ه. ق.) مقاله ای بقلم او که بعلمای طراز اول ایران خطاب شده و در مقدمه آن نام

۱- مراد امین السلطان است.

۲- امین السلطان

۳- از قبیل امین الضرب، نمایندگان سیاسی ایران در خارج و غیره.

۴- میرزا محمد علیخان علاء السلطنه.

نصبه علمای آن زمان «حاج میرزا حسن شیرازی - حاج میرزا حبیب‌الله رشتی - حاج میرزا ابوالقاسم کربلائی معروف به حجت نوه سید محمد مجاهد - حاج میرزا جواد آقای تبریزی - حاج سید هلی اکبر شیرازی قال اسیری - حاج شیخ هادی نجم آبادی - حاج میرزا حسن آشتیانی - صدرالعلماء ( میرزا محمد باقر ) - حاج آقا محسن عراقی - حاج شیخ محمد تقی اصفهانی ( آقا نجفی ) - حاج ملا محمد تقی بجنوردی و سایرین را برده است. م. ق. هدایت در صفحه ۱۱۶ و ۴۴۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید : «سید جمال همان است که بقلم انتقاد سبب جنگ انگلیس و مصر شد سید مردی بود ناراحت چنانکه هر جازیبست نتوانست کرد. در افغانستان - هند - پاریس - اسلامبول حضورش را منشأ فتنه دانسته در لندن انگلیس از شاه خواهش کرد سید در ثانی احضار بایران شود و در ثانی دعوت شد آمد و مشغول جلب افکار شد اوراق در شهر منتشر نمود در دعوت با انقلاب که منجر شد باخراج سید از ایران سر از لندن در آورد بر روزنامه نویسی پرداخت، خدارا زین معما پرده بردار. پس از چندی باز در اسلامبول پیدایش شد این اشخاص حکم ستاره دنباله دار دارند خوش محضرند و منحوس الاثر سید روابط مخصوص با ملوک خان داشت الجنس مع الجنس یعمل بهترین حرفها با نیت بد سم است سید جمال هیکی جالب و نطقی جالب داشته است تلاش بی اندازه میکرده است بمقامی برسد و ناصواب را صواب می‌پنداشته بالفرض در مصر انقلاب میشد مصر بروز بدتری می‌افتاد ظاهراً سید از اتحاد اسلام سخن میگفت نادر با همه قدرتی که داشت اتحاد اسلام را عنوان نمود و بجائی نرسید غرض گل کردن آب و گرفتن ماهی است عنوان اتحاد اسلام هم برای خدمتی بمبدالحمید دشمن ناصرالدینشاه. پروفور ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران راجع باقامت اخیرش در لندن مینویسد : « در پائیز سال ۱۸۹۱ ( ۱۳۰۹ ه. ق. ) او در لندن بوده و من در دعوت پرنس ملک خان در خانه هولند پارک او را ملاقات کردم در مدت توقفش در لندن او چندین میتینگ داد مقالات گوناگون زیر عنوان ( سلطنت ترور در ایران ) نوشته بسرشت شاه و همچنین نابخردی و بی شعوری او با کمال شدت حمله نموده در سال ۱۸۹۲ ( ۱۳۱۰ ه. ق. ) سید دو باره با اسلامبول رفت و مدت پنجسال آخر عمرش در آنجا میزیست نظریات اشخاص نسبت بسید جمال الدین : اعتماد السلطنه میگوید : « و خیلی مرد با علم معتبری است دوسه زبان میدانند در نوشتن عربی اول شخص است ، و بعد در جای دیگر میگوید : « باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فائده بحال دولت نداشته باشد. م. ق. هدایت ( مخبر السلطنه ) در صفحه ۱۰۹ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : « سید جمال الدین هم دنباله ریاست بود راهی اختیار کرده بود که از افغان و هند و مصر و انگلیس رانده شد. ناصرالدینشاه او را از پترزبورگ ( لنینگراد کنونی ) دعوت بایران کرد و آخر تبعید نمود. سید مردی جاه طلب و خودخواه بود سخنان عوام فریب میگفت و مؤثر می‌افتاد آنچه محقق است انگشت سلطان عبدالحمید در قتل ناصرالدینشاه در کار بوده است. سه علت برای دشمنی سلطان عبدالحمید دوم با ناصرالدینشاه می‌شمارند :

۱ - در جنگهای میان روس و عثمانی که منتهی بمعااهده برلن شد ۱۸۷۸ میلادی ( ۱۲۹۵ ه. ق. ) ایران غیر رسمی و غیر مستقیم مساعدت ارزاقی بروسیه کرد .



۲- شورش که در سامره ( سرمن رای ) اتفاق افتاد و سنیان و شیعیان نادان بجان هم افتادند وعده زیادی از طرفین کشته شدند عبدالحمید گمان برد که این کار بدستور و تحریک ناصرالدینشاه صورت گرفته است . علت سوم - عبدالحمید برای اتحاد اسلام بسود خود و بیگانه خیلی کوشید که دول اسلامی را زیر نفوذ خود درآورد ناصرالدینشاه باین کار راضی نشد بلکه مخالفت هم کرد<sup>۱</sup> .

حاج حسین آقا امین‌الضرب در شرح حال خود مینویسد : « مدتی مرحوم مزبور در منزل ما بودند و مقالات مفصلی هر شب میفرمودند بفارسی ومن بربی ترجمه میکردم که تمام آن مقالات نصایح و حکم و فلسفه بود و اغلب آنها بخط خودم گویا فعلا در کتابخانه موجود است . آقا سید جمال‌الدین مرد حکیم فیلسوفی بود و مرحوم پدرم درباره او عقائد دینی فوق‌العاده‌ای داشت ولی عقیده بنده نه‌چنین است و هر چند مشارالیه از کمترین دهر و افاضل عالم و از جمله مشاهیر است اما بنده شخصاً تردستی ایشانرا زیاده‌تر از مراتب کمالات ایشان میدانم . متهور بود، شجاع بود، عالم بود، فیلسوف بود نه‌چندان ولی بخت و اقبال با او مساعد نبود هر جا رفته کتک خورده بهر جا قدم نهاده آشوبهایی بر پا کرده ولی نتوانسته نتیجه مطلوبه بدست بیاورد . »

میرزا رضای کرمانی درباره عقائد مذهبی سید چنین گوید : « سید پرستش ساخته‌های دست انسان را هر چه باشد بت پرستی میدانند و میگویند که آدمی میباید فقط آفریننده جهان را ستایش نماید و تنها در پیشگاه او نیایش و سر تعظیم فرود آورد نه در پیش مخلوق او معتقد بساختن بقعه نیست آراستن قبور را با زر و سیم روا ندانسته<sup>۲</sup> اودادن جان را در راه حق و امر بزرگی بهیچ میشمرد و وقع و اهمیتی برای جان بازی در راه مشروع قائل نیست ، اذوارد برون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود او را بعنوان قهرمان اتحاد اسلام یاد میکند و در صفحه ۲ همان کتاب پس از دادن شرحی از نهضت ملی مصر که از سال ۱۸۷۱ میلادی ( ۱۲۸۸ ه . ق . ) و باعصیان اعرابی پاشا که منجر باشغال آن در سال ۱۸۸۲ ( ۱۲۹۹ ه . ق . ) بتوسط انگلیس گردید و نیز مخالفت ایرانیان با امتیاز رژی ( انحصار دانیات ) به بیگانه و قیام ایران که منتهی باعطای مشروطیت از طرف مظفرالدینشاه گردید بسید جمال‌الدین فوق‌العاده اهمیت داده و تمام این نهضت‌های مذکوره را از افکار او دانسته و راجع بوی اینظوریان مطلب مینماید : « هنوز این مطلب در پیشگاه بررسی است که آیا مردان بزرگ برپاکننده نهضت‌های بزرگ هستند یا نهضت‌های کلان مردانی بزرگ بیارمی آورند ولی دست کم این دو کیفیت از هم جدائی ناپذیر هستند چه در این دو جنبش مسلمانان بسوی یگانگی و آزادی هیچکس مانند سید جمال‌الدین رولی چنین شایسته و برجسته ایفاء نکرده است . این

۱- بمقیده نگارنده بیگانگان اگر جداً میخواستند بطرز رضایت بخشی موضوع صورت میگرفت زیرا شاه و وزیر دست نشانده خودشان بودند و هر کاریکه بخواهند و اراده کنند میتوانند که درممالک عقب افتاده مشرق زمین بخوبی انجام دهند .

۲- اصل قرآن و عقیده وهابی‌ها .

یکانه مرد دارای قدرت خلاقه ، با معلوماتی شکفت آور ، پشت کاری خستگی ناپذیر و دلاوری بی باکانه و با فصاحت فوق العاده چه در گفتار و چه در نگارش و باطلعتی گیرا و شاهانه و یکباره يك فیلسوف ، نویسنده ، سخن ور و روزنامه نگار بلکه بالاتر از همه مردی سیاستمدار که در نزد مداحانش يك وطنخواه آقامش و در پیش بدخواهانش معترضی بس خطرناک مینمود و يك دوبار یا بیشتر کشورهای اسلامی و پایتخت های اروپا را دیدن کرده با مردان سیاسی و پیشوایان معاصر خود چه در خاور و چه در باختر گاهی دوستانه و بیشتر متمرسانه روابط نزدیکی داشته است . و نیز مینویسد : « باز یقین دارم که اکثریت هموطنان من که این فصل را میخوانند بدون تأمل او را فردی خطرناک و ماجراجویی بی پروا خواهند دانست که پافشاری میکرده و در مسیر جولانگه خود تا آخرین نقطه پیشروی نماید من یکماه پس از واقعه و کشته شدن ناصرالدینشاه در مجله نو ۱ شرح جامعی در صفحات ۹/۶۵۱ تاریخ ژون ۱۸۹۶ تحت عنوان شیخ جمال الدین مندرج ساخته و مدلل نمودم که صرف نظر از عداوت شخصی بدون شك ایده آل بزرگی در متحد ساختن ملت و وحدتی از کلیه محمدیان بسر داشته و باز آوردن قدرت و افتخار باستانی صدر اسلام را آرزو میکرده است . برای جلوگیری اروپائیان از دست اندازی بشرق که قسمتی از برنامه او را تشکیل میدهد باید ضرورتاً هر واحد نیرومند اسلامی (حکومت یا دولت مستقلی) شجاعانه و بطیب خاطر نفوذ دامنه دار غربی را بدستیاری موجدین این نهضت دفع و آن را مانند دشمنی نسبت بمرام خود بدانند . »

جرجی زیدان در صفحه ۶۵ و ۶۶ کتاب مشاهیر الشرق مینویسد : « ماحصل زندگانی و کارهایش و هدفی که در مسیر فعالیتش قرار داشت و زمینه ای که روی آن آرزوهایش دور میزد و در این خلاصه جمع آمده عبارت از اتفاق کلمه اسلام و وحدت مسلمین اقالیم جهان تحت لوای يك امپراطوری و خلافت عالییه بوده است که برای رسیدن باین هدف با صرف کلیه قوای خود مجاهدت کرده لذا ئذ جهانی را ترك گفته نه زن اختیار کرد و نه حرفه ای باین وصف کوشش او بجائی نرسیده و ناکام جهان را بدرود گفت . » وفات سید : راجع بدر گذشت سید جمال الدین اقوال گوناگونی گفته شده که اینک اهم آنها در این جا نقل و ذکر میشود :

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران مینویسد : « سید جمال الدین بزرگترین مظنون در توطئه مرگ ناصرالدینشاه در ۵ می ۱۸۹۶ ( ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ ه . ق . ) توقیف و در قصر یلدیز محاکمه گردید لکن در نوشته هایش اثری که دلالت بر وجود شرکت او در جنایت نماید یافت نشد و نجات یافت تسلیم او بایران از طرف حکومت ایران درخواست میگردد ولی هر چند در ایران مسلم بود که او ایرانی و بومی همدان ولی ادعای خودش پا برجا شد چه خود تصریح کرده بود فردی افغانی است و از طرف مقامات عثمانی تسلیمش ممتنع گردید مرگ او در مارچ سال بعد (شوال ۱۳۱۴ ه . ق . ) بمنوان مرض سرطان

مقبول افتاد ولی بسیاری از ایرانیان معتقدند که باید از طرف سلطان عبدالحمید ( بطوریکه ابوالهدی پزشک معالج سموم آن را معلوم ساخته ) میکرب سرطان باو تلقیح شده باشد. عثمانی‌ها این گفته را رد مینمایند و در واقع منجم تردید دارم که چنین کاری امکان یافته باشد. بهر تقدیر حقیقت مطلب را مشکل است حالیه کشف نمود. در اواخر سال ۱۸۹۶ مینلی بصرطان چانه شد که بزودی بگردن او سرایت کرده و در ۹ مارس ۱۸۹۷ ( ۵ شوال ۱۳۱۴ ه. ق. در سن ۶۰ سالگی ) بدرود جهان گفت و با کمال جلال و شکوه در گورستان مشایخ ( شیخ‌الر مزارلیقی ) نزدیک نشان تاش بخاک سپرده شد .

میجر فیلتوت درباره مرگ سید جمال‌الدین در مقدمه کتاب حاجی بابا مینویسد :  
 « سرنوشت شاه ( ناصرالدینشاه ) سلطان ( عبدالحمید ) را بو حشت انداخت سید جمال‌الدین چنانکه مذکور افتاده ناگهان از نوشیدن فنجان قهوه‌ای حیات عاریت را بدرود گفت . چنین خلاصه ترجمه تاریخی داستانی که محرمانه و متناوباً ویا از طرف ایرانیان به من رسیده است که در استانبول بعنوانی خود شاهد واقعه بوده‌اند و بدلائلی چند نام و شرح حال جامع آنها حذف شده‌اند . چون دولت افغانستان او را از اهالی مملکت خود میدانست بنا بدرخواست دولت مزبور از دولت ترکیه جنازه او را در سال ۱۳۲۳ خ . ( ۱۳۶۳ ه . ق . ) از اسلامبول بکابل حمل و در آنجا استخوانهای پوسیده او را دفن نمودند . تألیفات سید جمال‌الدین عبارت است از : ( حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان ) که دوبار در سال ۱۲۹۸ ه . ق . در هندوستان چاپ سنگی شده و تقه‌البیان فی تاریخ الافغان با حروف سری بطنع رسیده است .

ارباب جمشید پسر بهمن زردشتی یزدی از صرافهای معروف و معتبر تهران بود و در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف زردشتیان

### جمشید

ایران وکیل مجلس گردید .<sup>۲</sup>

روزی در ضمن صحبت ارباب جمشید به نگارنده میگفت که در آغاز تأسیس مشروطیت و تدوین قانون اساسی بعضی از نمایندگان چندان تمایلی نداشتند که به زردشتیان نمایندگی در مجلس شورای ملی داده شود من پول زیادی به سید عبدالله بهبهانی که متنفذترین فرد در مجلس بود دادم تا اینکه بالاخره اراضی شد و اعمال نفوذ کرد که بزردشتیان نمایندگی داده شود و نماینده هم داده شد . سابقاً کار او رونقی نداشت و بعدها بواسطه حسن سلوک با مردم در معاملات صرافیه اغلب مرجوعات اهالی تهران و خیلی از ولایات ایران و بعضی از شعبات ادارات دولتی باو محول گردید و در اواخر تقریباً اول صراف تهران بود . در حدود سال ۱۳۳۰ ه . ق . بواسطه عدیده تجارتهی ترتیبیاتی اداری او بهم خورد و یاد دیگران برهم زدند

۱- ده ماه ۱۸ روز پس از کشته شدن ناصرالدینشاه .

۲- مجلس اول از ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه . ق . دوام آورد .

و هر چند جدوجهد کرد نتوانست بصورت اولیه برگرداند لهذا کار او رجوع به ادارات دولتی گردید و میتوان گفت هیچ به پول خود نرسید مگر بانك استقراضی روس که طلب خود را اصلاً و فرعاً که اصل آن زیاده از هشتصد هزار تومان بود در محاسبه دولت آورد و با فرع زیادی محسوب نمود .

## جهانشاه

جهانشاه خان امیر افشار سرتیپ سوار افشار خسه یا شاهسون افشار که ابوابجمعی او بود در سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۲ ه. ق. در خراسان برای تقویت قوای آنحدود خدمت کرد نامبرده در ایام حیات خود اول ملاک و مثمول زنجان (خسه) بود<sup>۱</sup> . در سال ۱۳۰۹ ه. ق. عبدالعلی میرزا احتشام الدوله که قبلاً ملقب باحتشام الملك و بعد ملقب به متمد الدوله شد حاکم زنجان بود بین او و جهانشاه خان زدو خوردی روی داد جهانشاه خان حاکم را دستگیر کرد چوب زد و در طویله خود زندانی نمود . هر کس علل و جهات قضیه را بطریقی ذکر کرده و به نظر نگارنده چون محمد حسنخان اعتماد السلطنه معاصر و در جریان امور مملکتی وارد بوده بهتر از همه نوشته و شرح داده است . عبدالله مستوفی در صفحه ۴۳۷ مجلد اول کتاب (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه) چنین نویسد: «دین احتشام الدوله و جهانشاه خان امیر افشار بر سر قمار اختلافی روی داد پس از فحاشی و نزاع لفظی امیر افشار حاکم را دستگیر و در طویله خود حبس نمود وزیر شاهزاده با اتفاق جمعی از اعیان زنجان بده امیر افشار (کرسف) آمده با خواهش زیاد شاهزاده را از سر طویله خان افشار بیرون آورده بشهر بردند پس از این قضیه احتشام الدوله دیگر نتوانست در خسه حکومت کند و به تهران آمد و بعد شهرت پیدا کرد که امیر افشار بوسیله حاکم بمدی<sup>۲</sup> مبلنی به امین السلطان وزیر اعظم پرداخت و قضیه توهین بشاهزاده حاکم ماست مالی شد و بکلی ازین رفت . اما آنچه ۱۰ که اعتماد السلطنه در یادداشت های خطی خود (غره ذی حجه ۱۳۰۹ ه. ق.) نوشته این چنین است :

«اخباریکه تازه شنیده شده این است جهانشاه خان میرپنج که از طائفه افشار در خسه می نشیند ایل و سوارش ابوابجمع امین السلطان است شخصاً مرد دیوانه ای بود در زیر حمایت آقایان واقع بشود معلوم است چه خواهد شد یکماه قبل از این تهران بوده باو نوشته اند که زوجات در خسه فاسق دارد به عجله از تهران سوار شده و به قلمه خود (کرسف) از دهات خسه و ملکی او است میرود بدون تحقیق مباشر در بخانه و قاپوچی وزن خودش را بادو کنبیز میکشد این خبر در محلات رسید<sup>۳</sup> به حاکم زنجان که عبدالعلی میرزا احتشام الدوله است حکم میشود که بامظفر الملك<sup>۴</sup> سرتیپ و سر باز خسه بروند جهانشاه خان را دستگیر نمایند آنها هم خواستند

۱- جماعت شاهسون افشار چندین سال ابوابجمعی میرزا علی اصغر خان امین السلطان بوده و جهانشاه خان سرکردگی آن جماعت را داشته است .

۲- وجیه الله میرزا سیف الملك .

۳- موقمی است که ناصرالدینشاه در مسافرت در محلات اقامت دارد .

۴- لقب این شخص مظفر الدوله بوده است نه مظفر الملك چون اعتماد السلطنه اشتباه کرده بود از این جهت تصحیح شد .

علی‌الفقه بر سر جهان‌شاه خان ریخته او را بگیرند او هم مطلع شده جمعی از ایل افشار بدور خود جمع کرده در خارج قلعه بنای جنگ را گذاشته می‌گویند صد نفر از طرفین مضروب و مقتول شدند گلوله‌ای به ران احتشام‌الدوله خورده و او را دستگیر مینمایند جهان‌شاه خان حاکم را چوب زده و اسیرش نموده به قلعه میبرد بعد از صدمات زیاد بحاکم، خود جهان‌شاه خان آنچه از وزن سبک و قیمت سنگین بوده برمی‌دارد و فرار می‌کند هنوز معلوم نیست کجارتفه است و نیز مینویسد: «۲۲ صفر ۱۳۱۰ ه.ق. جهان‌شاه خان معروف تبریز رفته خانه مجتهد تبریز بست نشسته». پس از وقوع قضیه عبدالعلی میرزا رنود تهران اشعار زیر را برایش ساخته میخواندند:

عبدی جان خوب کردی رفتی قاش زینا بگیر نیفتی  
احتشام‌الدوله‌ای نراد بن فرهاد راد در چنین بازی باین زودی چرادادی گشاد  
خان افشارت چو یابو بسته‌اند رآخیه خانه افشار و ششدر به به از این اوستاد

جهانگیر خان برادر رسید مرادخان زنده است که با اتفاق شاه مرادخان برادر خود و جمعی دیگر در شب ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ ه.ق. جعفر

خان زنده را کشتند و بعد در همان سال به فرمان لطفعلیخان فرزندش جهانگیر خان و برادرانش و جمعی از افراد زنده هزاره کشته شدند.

جهانگیر خان و مخصوصاً پدرش محمد حسینخان سیستانی از امراء بزرگ و مقتدر کرمان مقیم بم بوده‌اند جهانگیر خان در سال

۱۲۰۶ ه.ق. چون از ده برادر دیگرش بزرگتر بود پس از درگذشت محمد حسینخان جای پدر را گرفته و حکمران بم گردید. در سال ۱۲۰۸ ه.ق. که لطفعلی خان زنده از طبس بازگشته و در کمال پریشانی در قاین بسر می‌برد فرستادگان محمدخان پسر اعظم خان افغان و جهانگیر خان پسر محمد حسینخان سیستانی سابق‌الذکر به نزد او آمدند و لطفعلی خان را بآمدن به بلوچستان و کرمان دعوت کردند محمدخان و جهانگیر خان متعهد شده بودند که کرمان را برای لطفعلی خان فتح کرده و او را به پادشاهی ایران برسانند. چون دعوت آنان از روی صدق و صفا و لطفعلی خان هم که از همه جا مأیوس و نا امید شده بود دعوت آنها را پذیرفته با عده همراهان قلیل خود متوجه بم و نرماشیر و کرمان گردید. جهانگیر خان با هزار سوار بلطفعلی خان پیوست و کرمان در سال ۱۳۰۸ ه.ق. بتصرف لطفعلی خان درآمد و سکه بنام خود زد. در همین سال آغا محمد خان برای دفع لطفعلی خان و تصرف کرمان با لشکری مجهز عازم کرمان شد و پس از زد و خورد شهر را محاصره نمود و جهانگیر خان در همه جا و همه اوقات بهترین یار و یاور لطفعلی خان بود کرمان پس از چندین ماه مقاومت سرانجام بتصرف لشکر آغا محمد خان درآمد و لطفعلی خان با هر قدر کوشش فوق‌العاده نتوانست که مانع ورود آنان بشهر گردد و لطفعلی خان پس از سه ساعت جنگ سخت با اتفاق جهانگیر خان و دو عم خود<sup>۳</sup>

۱- مراد حاج میرزا جواد آقا مجتهد است.

۲- حکومت بم مانند بسیاری از قسمت های ایران سالهای متعددی در این خانواده

موروثی بود.

۳- نصرالله خان و عبدالله خان.

بطرف بم فرار نمود و جهانگیر خان از وحشت واضطرابی که باو دست داده بود هنگامی که از دروازه کرمان بیرون آمد بجای اینکه بطرف بم برود راه را گم کرده به بیراهه افتاد . لطفعلی خان ۱۹۳ کیلو متر راه را با اسب غران خویش در یکشبهانه روز طی نموده خود را به بم رسانید لکن جهانگیر خان سه روز بعد به بم رسید . برادران جهانگیر خان چون دیدند که برادرشان نیامده و ممکن است که اسیر چنگال آغا محمد خان شده باشد با اینکه لطفعلی خان مکرر بآنان اطمینان داد که جهانگیر خان بزودی خواهد رسید با وجود این برادران از آمدن او بکلی مأیوس گردیدند و برای نجات برادر چاره‌ای اندیشیدند که لطفعلی خان را گرفته دست بسته تحویل شاه قاجار بدهند برادران و سواران سیستانی و بمی برای دستگیر کردن او بروی حمله و رشدند و پس از مجروح کردن و زنجیر نمودن او را سوار شتر کرده روانه کرمانش نمودند جهانگیر خان هنگامی رسید که لطفعلی خان را با این وضع دید و از کار برادران بسیار ملول شد اما چاره‌ای نداشت زیرا عملی بود که بتوسط برادرانش انجام یافته بود و دیگر علاجی نداشت او هم طوعاً یا کرهاً با نظر برادرانش موافقت کرد . پس از چندی که از این واقعه گذشت جهانگیر خان را باهشت برادر دیگرش بر حسب امر آغا محمد خان کور کردند و بعد در حال کوری با کوچ و بنه‌آنان را به تهران روانه نمودند و بدیهی است که با این وضع در حال بیچارگی و درماندگی بسر می‌بردند و عمر خویش را پبیان رسانیدند .



میرزا جهانگیر خان  
شیرازی مدیر روز

نامہ صور اسرافیل پسر آقا رجبعلی در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. در یک خانواده فقیری در شیراز متولد شد کودک خردسالی بود که پدرش در گذشت و امور زندگی او بعهده عمه و جدہ اش محول گردید . در سال ۱۲۹۷ هـ. ق. با عمه و جدہ به تهران آمد و در سال ۱۳۰۶ هـ. ق. به شیراز باز گشت و با تنگی مؤنه و فقر زیاد مشغول پدرس خواندن شد. در سال ۱۳۱۱ هـ. ق. در سن ۱۹ سالگی باز با عمه خود به تهران رفت و در دارالفنون مشغول به تحصیل گردید و دریامی که زمزمه آزادی و مشروطیت در میان مردم بود در انجمن‌های سری و مجامع خفائی راه یافت و در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. به همراهی چند نفری از همفکران خود روزنامه صور اسرافیل را تأسیس کرد و ۳۲ شماره منتشر نمود و پس از توپ بستن مجلس در ۲۳ جمادی الاولی

میرزا جهانگیر خان شیرازی

۱۳۲۶ هـ. ق. در سن ۳۴ سالگی با مر محمد علی شاه قاجار در باغ شاه کشته شد و در جنب باغ شاه مدفون گردید .

جهانگیر خان قشقایی در جوانی شاهنامه خوان طائفه خود بود و تار هم مینواخت. می گویند که در یکی از تابستان‌ها که ایل قشقایی به بیلاق

### جهانگیر



جهانگیر خان قشقایی

سمیرم آمده بود جهانگیر خان نیز مانند سایر افراد ایل که برای خرید و فروش و رفع حوائج شخصی خود باصفهان می آمدند او هم باصفهان آمد و در ضمن تارش هم خراب شده بود میخواست آن را نیز تعمیر نماید از شخصی سراغ تار ساز را گرفت و او یحیی ارمنی تار ساز معروف مقیم جلنا را باو نشان داد و ضمناً بوی گفت برو پی کار بهتری و علم بیاموز از تار زدن خیلی بهتر است، گفته آن شخص به جهانگیر خان خیلی اثر کرد و در مدرسه الماسیه حجره ای برای خود گرفت و با یک عشق و علاقه مفرطی پی تحصیل رفت و مقام و رتبه اش بجائی رسید که یکی از بزرگان حکماء و فقها و مدرسین اصفهان شد و در ماه رمضان ۱۳۲۸ ه. ق. در اصفهان در گذشت و در گورستان تخت پولاد بخاک سپرده شد بنا بر وصیت خودش امور کفن و دفن خود را به آخوند ملا محمد کاشی از اجله حکماء و اهل عرفان (متوفی ۱۳۳۳ ه. ق.) واگذار نموده بود او نیز بوصیت عمل کرد. از تألیفات جهانگیر خان شرحی است بر نهج البلاغه.

### جهانگیر

جهانگیر میرزا متولد ۱۲۲۵ ه. ق. پسر سوم عباس میرزا نایب السلطنه و مؤلف (تاریخ نو) که بنا بامر برادر اندر (صلبی) خود محمد شاه قاجار او را در سال ۱۲۵۰ ه. ق. کور نمودند و در سال ۱۲۶۹ ه. ق. در خوی وفات کرد. نامبرده شاهزاده ای بود فاضل و درس خوانده و در جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه. ق.) زیر نظر عباس میرزا پدر خود یکی از سرکردگان سپاه ایران بود. نایب السلطنه او را در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در جبهه سالیان در سواحل دریای خزر فرستاد جهانگیر میرزا پادکان سالیان را اسیر و توپهای آنان را بدریا ریخت. در سال ۱۲۵۰ ه. ق. که محمد میرزای ولیعهد (محمد شاه) بحکومت آذربایجان تعیین و از تهران رهسپار آن استان گردید جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را در تبریز توقیف نموده و تحت الحفظ باردیبل فرستاد. در فرمانی که در توپسرکان در خانه یکی از اعقاب جهانگیر میرزا دیدم و دارای مهر عباس میرزا نایب السلطنه (در دریای خسروی عباس) بود در سال ۱۲۴۷ ه. ق. از طرف وی به عنوان جهانگیر میرزا

حاکم اردبیل صادر شده و در این سال بموجب فرمان مزبور حکومت‌های خوی و ارومیه (رضائیه) نیز ضمیمه حکومت اردبیل او می‌شود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه. خطی - خود (۲۶ ذیحجه ۱۳۰۹ ق. ه. می‌نویسد :

« امروز به قلمه شاهزاده‌ها (در توپسرکان) که از اولاد جهانگیر میرزا ابن عباس میرزا (نایب السلطنه) هستند رفتم سی و پنجسال قبل (۱۲۷۷ ق. ه.) با پدرم که از سلطانیه بحکومت عربستان می‌رفتم این قلمه را که در توپسرکان است دیده بودم<sup>۱</sup> همان شاهزاده‌ها پحمدالله زنده بودند مگر سلطان سلیم میرزا (پسر بزرگ جهانگیر میرزا) مدتی آنجا بودم بسیار مردمان خوبی هستند و مبادی آداب فاضل و عالم، در این قلمه صد و چهل نفر ذکوراً و اناثاً از آقا و خانم و کنیز سکنی دارند املاک مختصری و معاش منظمی دارند يك بنروب مانده در قلمه رامی‌بندند اول طلوع آفتاب بازمی‌کنند بقدری زندگی ساده خوشی دارند که من آرزو کردم که کاش منهم جزو این‌ها بودم رئیس طائفه حاجی حسین میرزا پسر جهانگیر میرزا است که هفتاد سال دارد. و نیز مینویسد : « غره محرم الحرام ۱۳۱۰ ق. ه. :

من خانه شاهزاده‌های توپسرکان که از آشنایان قدیم هستند مهمان بودم یکساعت به قلمه شاهزاده‌ها رفتم همان حاجی ابراهیم میرزا پسر سلطان سلیم میرزا بودم حوضخانه قشنگی داشت یکساعت بنروب مانده دیدن امام جمعه توپسرکان میرزا همایون رفتم بسیار سید عالمی فاضلی بی‌تملتی دیدمش ای کاش امام جمعه تهران<sup>۲</sup> هم باین صفت بود.

میرزا جهانگیر خان ملقب به ناظم الملک پسر محب علیخان ناظم الملک

### جهانگیر

در سنه ۱۲۷۵ متولد و در سال ۱۳۵۲ ق. ه. در شهر قم وفات

یافت نامبرده از کارمندان عالی‌مقام وزارت امور خارجه و مردی نیک نفس بوده و مدتی معاونت و کفالت آنوزارتخانه را داشته است مردی فاضل و مقدس بود و صایای حضرت علی (ع) را پیاری منظوم ترجمه و دیوان شمری هم دارد کتاب اول در سنه ۱۳۳۱ ه. ق. در اسلامبول و دیوانش پس از فوتش در تهران بطبع رسیده است. در اشعار ضیاء تخلص می‌کرده و چون از اهالی مرنند بوده معروف به ضیاء مرنندی می‌باشد.

جهانگیر خان ازارامنه ایران پسر سلیمان خان سهام الدوله و ازارامنه

### جهانگیر

مهاجر تفلیس در سال ۱۲۴۹ ه. ق. متولد و در ۱۷ ماه محرم سال

۱۳۰۹ ق. ه. در گذشت. در زمان خود از رجال برجسته و خیلی طرف توجه ناصرالدین‌شاه بوده و ملقب بوزیر صنایع و امیر تومان نیز می‌شود. در سال ۱۲۷۳ ق. ه. هنگام جنگ انگلیس

۱ - قلمه مزبور از بناهای شیخعلی میرزا شیخ الملوک پسر نهم فتحعلی شاه قاجار بوده و در ایامی که حکومت ملا پرو توپسرکان را داشته محل سکونت وی بوده است. در سال ۱۲۵۰ ه. ق. که فتحعلی‌شاه در گذشت شیخ الملوک مانند بسیاری از پسران فتحعلی‌شاه دستگیر و تبعید شد و اموالش مصادره گردید. در اواسط سال ۱۲۵۲ ه. ق. که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مسطفی قلی میرزا از اردبیل آزاد شدند قلمه توپسرکان را برای محل اقامت آنان برگزیدند و قلمه را هم دولت بآنان واگذار نمود و بمملکت جهانگیر میرزا درآمد.

۲ - میرزا زین‌العابدین.



وایران فرخ خان کاشی امین‌الملک سفیر فوق‌العاده ایران در پاریس معاهده بسیار ننگینی که تمام مواذش بزبان ایران بود با نماینده انگلستان ( کولی ) در پاریس منعقد نمود نریمان خان برادر جهانگیر خان که سمت نیابت اول سفارت ایران را داشت با عجله و شتاب زیاد آن را برای امضاء شاه و صدراعظم به تهران رسانید . ناصرالدین‌شاه و میرزا آقاخان نوری صدراعظمش قرارداد مزبور را با وجود اینکه تمام مواد آن از آغاز تا انجام بضرر ایران تنظیم شده بود قبول نموده صحه گذاشتند و سپس قرار شد که جهانگیر خان سر تیب برادر نریمان خان فوراً آن



جهانگیر خان وزیر صنایع

را به بغداد برده با نمایندگان دولت انگلیس مبادله نماید جهانگیر خان پس از مبادله نسخ عهد نامه و بازگشت از بغداد به نشان سر تیبی نائل شد . در سال ۱۲۷۹ هـ . ق. که منصبش سر تیب و ژنرال آجودان مخصوص شاه بود بریاست قورخانه منصوب شد . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود در باره وی چنین نوشته : « پنجشنبه ۱۰ شوال ۱۳۰۲ هـ . ق. : « امروز عصر جهانگیر خان وزیر صنایع که از تبریز استعفاء کرده آمده است بواسطه نائب السلطنه حضور رسیده بود در ضمن تکلم بشاه عرض کرده بود شما نوکر ( کارمند ) ندارید فکر نوکر بکنید » و در سال ۱۲۹۹ هـ . ق. به منصب امیر تومانی نائل شد در این سال که رئیس قورخانه بود در جزو وزراء در آمده و بوزارت صنایع منصوب گردید . اعتماد السلطنه در ۲۲ شوال ۱۲۹۹ هـ . ق. مینویسد : « شاه

در صاحبقرانیه تشریف داشتند نائب السلطنه هم بود بامن قدری بدرستی حرف زد و جواب سخت دادم آرام شد در باب منصب جهانگیر خان میگفت چرا ننوشتی در روز نامه بتوسط من بعد گفتم شاه بقدری تعریف از او کرد که من یقین داشتم که او باید از شما توسط نماید » و نیز در ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۶ هـ . ق. مینویسد : « وین می‌رویم سه ساعت بعد از ظهر وارد وین شدیم در خصوص تعیین منزل ما بین معاون الملک<sup>۲</sup> و جهانگیر خان منازعه شد ایرانی‌ها از صغیر و کبیر که شأن خود را نمی‌دانند و همه

۱- سابق بر این تمام کارمندان دولت را اعم از عالی و دانی نوکران شاه قلمداد می‌کردند و بعضی از حکام نیز مانند شاه کارمندان را نوکر خود فرض می‌نمودند . می‌گویند که در سال ۱۳۳۴ هـ . ق. که سلطان حسین میرزا نیرالدوله والی خراسان بود قرآنی از قرآنهای خطی کتابخانه حضرت رضا (ع) در حرم مفقود شد و فقدان آن را راست با دروغ به متولی باشی وقت نسبت می‌دادند و گفتند که او ربوده است نیرالدوله هم که در حرم حضرت رضا (ع) حضور داشت اظهار نمود (من نوکرهایم را بگردید و به بینید که قرآن نزد کیست) در این جا مراد از نوکرهایم همان کارمندان بیچاره دولت بوده‌اند .

۲- میرزا محمد علیخان تفرشی .

صدرطلب هستند کاش بقدر خودستایی قابلیت هم داشتند». همچنین در تاریخ (۱۹ محرم ۱۳۰۹ ه.ق.) می نویسد:

«جهانگیر خان وزیر صنایع و رئیس قورخانه پریروز مرد منصب او را به آقابالاخان معین نظام دادند این جهانگیر خان قریب شصت سال عمر داشت پسر سلیمانخان گرجی بود<sup>۱</sup> آدم قابلی بود طبیباً خیلی سخی و فقیر دوست بود اما آقابالاخان در طفولیت بسیار خوشگل بود دل عشاق می ربود زیاده از یک امپریال حق الزحمه نمی گرفت از دولت سر نائب السلطنه (کامران میرزا) حالا از بزرگان عسکریه شده امیر تومان، سر کرده فوج مخصوص و وزیر صنایع است اما اول هر چه بود بوده باشد حالا بسیار جوان قابل و مؤدبی است»<sup>۲</sup>.

جواد خان زیادلوی قاجار<sup>۳</sup> سالی چند از طرف آغا محمدخان و

### جواد

فتحعلیشاه حاکم گنجه بود<sup>۴</sup> در سال ۱۲۱۸ ه.ق. که روسها بطرف

بردعه و قراباغ آمدند مراتب را به تهران اطلاع داد و فتحعلیشاه سعید خان دامغانی را برای تحقیق از این موضوع به گنجه فرستاد. دولت ایران چون قبلاً قضایای آمدن روس را به نواحی قفقاز و آذربایجان پیش بینی نکرده بود و از طرفی هم در سال ۱۲۱۶ ه.ق. برابر با سال ۱۸۰۱ میلادی، بین روس و انگلیس قراردادی منعقد و باهم متحد و در مسائل جهانی با یکدیگر تشریک مساعی داشتند و راجع بایران سیاست این بود که ایران از هر حیث ناتوان شود و دولت ایران هم مانند همیشه اوقات هیچگونه اطلاعی از این مسائل و موضوعات نداشت روسها به سرداری سیسیانوف<sup>۵</sup> بطرف شهرهای قفقاز پیش آمدند و یکی پس از دیگری بتصرف آنان درآمد. در سال ۱۲۱۸ ه.ق. هنگام تهاجم ارتش روس به سرداری سیسیانوف و سه روز تمام قتل عام اهالی

۱- جهانگیرخان ارمنی بوده نه گرجی، سابق بر این رجالی که اصلاً ارمنی بوده اند اعم از مسلمان یا مسیحی آنان را بطور کلی گرجی قلمداد می کردند باین جهت برای اعتماد السلطنه هم چنین اشتباهی رویداده است.

۲- امپریال مسکوک اتریش و جنسش طلا بوده که روی آن عکس فرانسوا زرف اول امپراتور اتریش را نقش کرده بودند. سکه مزبور بزرگ، نازک و قشنگ و از ۲۰ دلاری طلا کمی بزرگتر بوده است و اکنون کم و بیش در ایران یافت می شود اما یفر اوانی سابق نیست. در این سال (۱۳۴۶ خورشیدی) بهای امپریال در بازار ۱۴۰۰ ریال و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه تقریباً ۸۵ سال پیش چهارتا چهار تومان و سه قران بوده است.

۳- طائفه قاجاریه از تیره زیادلو ساکن گنجه راز زیاد اوغلی نیز گویند و پس از اشغال گنجه از طرف روسها طائفه مزبور به زیادخانوف شهرت پیدا کردند. حسینخان قاجار زیاد اوغلی که شاه عباس بزرگ او را در سال ۱۰۰۸ قمری از گنجه کوچانیده با قاجاریه در قلعه مبارک آباد (پهلوی دژ کنونی) بر ساحل رودخانه گرگان برای جلوگیری از تاخت و تاز تر کمنان صابن خانی سکنی داد از بزرگان و امراء همین طائفه بوده است.

۴- گنجه مولد و جایگاه نظامی گنجوی سخن سرای معروف ایران. روسها پس از اشغال گنجه نام آن را در زمان تزارهای روس به یلی زاوتوپول Iélisavetopol و در زمان حکومت شوروی به کیروآباد Kirovabad تبدیل یافت.

کنجه جوادخان نیز با پسرش کشته شد<sup>۱</sup> و این قتل عام سه روزه از طرف روسها بیشتر برای ترساندن سایر امراء و خوانین قفقاز بود که در آینده در مقابل هجوم روسها از خود مقاومتی نشان ندهند که به سرنوشت اهالی کنجه گرفتار خواهند شد و به محض اینکه خوانین از کشتار سه روزه کنجه مطلع گردیدند با سیسیانوف بطریق مدارا حرکت می کردند<sup>۲</sup> در آغاز جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه.ق.) یکی از پسرهای جواد خان بنام اغوزلوخان که روسها بواسطه کمی سن او را در سال ۱۲۱۸ ه.ق. نکشته بودند در این هنگام بزرگ شده بود با روسها جنگیده غالب آمد و در کنجه تسلط و استقلال یافت ولی تمام این عملیات از طرف او و سپاه ایران موقتی بود زیرا روسها چندی بعد آمده کنجه را دوباره متصرف شدند.

**جواد**  
میرزا جواد خان سعدالدوله از رجال انقلاب مشروطیت محسوب میشود و در آن اوان ابوالمله لقب داشت وی پسر حاج میرزا جبار ناظم المهام امین تذکره آذربایجان بوده که از طرف میرزا تقی خان امیر کبیر بدین شغل منتخب و زمانی هم ژنرال کنسول ایران در بغداد بود. در خلال سالهای ۱۲۸۷-۱۲۸۸ ه.ق. که چند نفر محصل برای تحصیل فن تلگراف به تفلیس فرستاده شدند از آن جمله جوانی بود بنام میرزا جواد که بعدها پس از فوت قنبر علی خان سعدالدوله لقب سعدالدوله گرفت. پس از تحصیلات در این فن و آشنائی بزبان فرانسه در خدمت دولت و دستگاه تلگراف خانه وارد گردید ابتدا در تبریز وارد خدمت دولت در تلگراف خانه شد. در سال ۱۲۹۱ ه.ق. که سرهنگ و رئیس تلگرافخانه آذربایجان بود بدرجه سرتیپی تلگرافخانه ارتقاء یافت و از این تاریخ معروف بسرتیپ شد و زانش را نیز خانم سرتیپ می گفتند در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۳۴ جزء وقایع ۱۲۹۱ ه.ق. در این باب چنین ذکر شده :

«میرزا جواد خان سرهنگ و رئیس تلگراف خانه آذربایجان بمنصب سرتیپی مفتخر گشت و بعدها علاوه بر ریاست تلگرافخانه رئیس مدرسه مظفری تبریز نیز شد و از دارائی و اربت پدر دارای مکنتی بود و بعد بتهران منتقل و سرتیپ تلگراف خانه تهران شد و بر طبق معمول آن زمان از اجزاء و اعضای علی قلی خان مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف گردید و بجای او برادر کهنترش میرزا عباس خان سرهنگ و رئیس تلگراف آذربایجان شد و در سال ۱۲۹۵ ه.ق. او هم سرتیپ تلگراف خانه شد و در سال ۱۲۹۷ ه.ق. مدرسه دولتی تبریز نیز بعهده وی واگذار گردید. میرزا جوادخان در سال ۱۲۹۰ ه.ق. از طرف دولت در اکسپزیسیون (نمایشگاه) وین پایتخت اتریش بعنوان نماینده ایران برای بار اول شرکت کرد و نیز در آخر

۱- فتحعلیشاه برای تحقیق موضوع تازه آدم فرستاده بود.

۲- در مجلد سوم منتظم ناصری صفحه ۸۰ مدت قتل عام اهالی کنجه سه روز تمام ذکر شده و در جلد نهم روضة الصفاء سه ساعت مذکور است و باید گفته اخیر در این باب درست تر باشد. سیسیانوف سردار روس همان است که مردم عوام قفقاز و آذربایجان او را ایشیخدر می گفتند و ایشیخدر محرف کلمه فرانسوی انسپکتور Inspecteur یعنی بازرس است که روسها آن را اینسپکتور Inespector تلفظ می کنند چون نامبرده سمت بازرسی کل ارتش را داشته از این جهت او را ایشیخدر (انسپکتور) گفته اند.

سال ۱۲۹۴ ه. ق. (۱۸۷۷ م.) از طرف علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم (فرهنگ) برای آکس پزیسیون (نمایشگاه) که در سال بعد مقرر بود در پاریس تشکیل و ترتیب داده شود مأمور شد. دولت ایران مقداری کالا با اوارسال و دستور داد که در آنجا شعبه‌ای هم برای ایران با طرز معماری ایرانی بنا شود چون بمخبرالدوله نزدیک بود پس از چندی مخبرالدوله دختر خود را با و داد ولی چون سعدالدوله مرد متفرعن و تند خوئی بود بین سعدالدوله و زنی سر ناسازگاری آغاز شد و دختر مخبرالدوله از اطلاق گرفت و بعد مسلولاً مرد و یکی از روزها مخبرالدوله به بهانه‌ای سعدالدوله را بچوب بست و تنبیه کرد و او را از تلگراف خانه خارج نمود و اختلاف بین سعدالدوله و مخبرالدوله و خانواده او از اینجا شروع شد و همیشه کینه شدیدی نسبت بخانواده مخبرالدوله ابراز و اظهار می‌داشت. محمد حسن خان اعتماد السلطنه



میرزا جوادخان سعدالدوله

در یادداشت های روزانه خطی خود (سه شنبه ۱۸ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ ه. ق.) می‌نویسد :  
 «چند روز است بواسطه گرفتاری تشریفات ورود سفراء ۱ مجال نوشتن روزنامه ندارم سه شنبه را امشب که شب شنبه است مینویسم آنچه خاطر دارم در این روز یعنی روز سه شنبه در ب خانه ماندم الی عصر تفصیلی گذشت که لازم است بنگارم . وزیر امور خارجه یعنی میرزا سعید خان ( مؤتمن الملك ) مرا بزحمت انداخته بود چند دفعه بخط خود نوشته بود که تدارک سفر را به بینم بعد که تدارک دیده شد میرزا جوادخان سر تیپ داماد مخبرالدوله که مهماندار حضرات

۱- مراد ورود سلیمان پاشا سفیر فوق العاده دولت عثمانی و همراهان وی است که مدت یازده روز در تهران توقف نمود .

است از سرحد الی تهران تلگرافی بوزیر کرده بود که ۵۰۰ تومان بتو تعارف میدهم که مهمانداری تهران هم بامن باشد میرزا سعیدخان که رأی امین‌الملک<sup>۱</sup> را در این فقره مساعد میدید بجهت دوستی بامیرزا جواد خان قدری از وجنات او برودت دیدم من هیچ بروی خود نیاوردم بلکه صبر کردم و استعفاء نمودم که تدارك منزل حضرات را فراهم آورم اما درباب خوراك نمیدانم چه باید کرد امین‌الملک هم فرصت غنیمت شمرد بجهت میرزا جوادخان تفصیل استعفای مرا شب بشاه عرض کرد همین که حضرات وزراء مطمئن شدند که کار از من گذشت برآورد مخارج سفر را کرده بودند بروزی یکصد و پنج تومان . من در حضور همایون بودم که صورت مخارج را آوردند . حضرت همایون تعجب کردند که چگونه شده است . من که چنین فرصتی را از خدا می‌خواستم عرض کردم که چهل تومان بهمه جهت این‌ها خرج دارند در روز ، بندگان پادشاه هم بصرفه جوئی زیاد مایل هستند مخصوص از وقتی که نظام‌الدوله دوست علیخان غیر مرحوم محض دولت خواهی شاه را خسیس کرد . سپهسالار علیه ما علیه (حاج میرزا حسین‌خان) نسبت بنوکریا سوء ظن نمود امین‌السلطان (آقا ابراهیم) هم طبیعت مبارک را طوری پست کرد مشابه بحالت وعادت قاطرچی و سقائی خودش که پناه بر خدا برای يك دینار این پادشاه عادل باذل را قاتل و جاعل کرد البته نمک این پادشاه او را خواهد گرفت . خلاصه چهل تومان من قبول شد مجلس وزراء خیلی خفیف شدند . اگر چه روزی ده دوازده تومان بلکه زیاد تر ضرر خواهم کرد اما بخفت مجلس وزراء دوست تومان ضرر ارزش دارد ،<sup>۲</sup> و نیز مینویسد :

« ۲۵ رجب ۱۳۰۷ ه. ق. : کتابچه بجهت احتساب (امور شهرداری و تنظیفات) شهر سعدالدوله نوشته است یعنی بگفته من نوشته که فی الواقع آنچه تا بحال نوشته اند باین خوبی نیست هم صرفه دیوان است وهم صلاح اهل شهر با امین‌الدوله خوانده شد ، پس از خروج از تلگراف خانه بعضویت وزارت خارجه در آمد ومدتها در تهران مشغول خدمت بود تا بالاخره در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه وزیر مختار بلژیک گردید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود ( ۱۰ شوال ۱۳۱۰ ه. ق. ) راجع بوزیر مختار شدن سعدالدوله در بلژیک مینویسد :

« سعدالدوله میرزا جوادخان که بتوسط دختر وزیر مختار بلژیک که محبوبه صدراعظم است وزیر مختار بلژیک شده است دختر وزیر مختار بلژیک ۱۷-۱۸ سال دارد بقول اترک بویونی یوقون (گردن کلفت) است خالی از صباحت هم نیست صدراعظم باو عشقی دارد ،...»

۱- میرزا علیخان امین‌الدوله .

۲- در ضمن مطالعه شرحی که اعتماد السلطنه نوشته بود یاد آمد فقط از يك فقره هزینه چند روزی که در مرداد ماه ۱۳۲۸ خ. که ملک عبدالله پادشاه کشور اردن هاشمی در تهران توقف داشت و از طرف شهرداری صورت ریز مخارج داده شده بود يك قلم کرایه آفتابه برای تطهیر شش هزار ریال در صورت مخارج ذکر شده بود و کسی هم نبود که از متصدیان پذیرائی چند روزه پرسش و بازخواست کند که چگونه امکان دارد که کرایه آفتابه برای چند روز ۶ هزار ریال بشود بنا بر این در مقام قیاس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

می گویند مایه ثروت او علاوه بر ارث پدری بواسطه خرید اسلحه‌ای بود که مظفرالدین شاه در اروپا بتوسط او خریداری کرده بود. ۱ سعدالدوله مدتها وزیر مختار ایران در بلژیک بود تا این که در حدود سال ۱۳۲۳ ه. ق. بتهران آمد در این هنگام صدارت با شاهزاده عبدالمجید میرزاعین الدوله بود چندی که از ورود او گذشت وزیر تجارت گردید و خود را جزو متجددین قلمداد کرد و محرمانه بر ضد عین الدوله و بلژیکی‌های مستخدم گمرک و دارائی (مخصوصاً نوز رئیس کل گمرکات) دسیسه و اتتریک می کرد عین الدوله مطلب را دریافت و در همین سال پس از قضیه چوب زدن علاءالدوله حاکم تهران تجارت قند را سعدالدوله چون در این هنگام وزیر تجارت بود بحمايت آنها در آمده و نسبت بعمل علاءالدوله سخت برآشف و اعتراض نمود. علت اختلاف سعدالدوله با علاءالدوله را بعضی‌ها اینطور نقل می کنند، سعدالدوله پیش خدمتی داشته و در حکومت علاءالدوله مرتکب خلافی می شود علاءالدوله او را خواسته پس از فحاشی بوی دستور می دهد که زلف‌های او را از ته بتراشند و این عمل برخلاف میل سعدالدوله صورت می گیرد و در دل نسبت به علاءالدوله کینه می ورزیده است تا این که قضیه تجارت قند و چوب زدن آنان پیش می آید سعدالدوله هم موقع را مغتنم شمرده برای انتقام جوئی از او برضدش قیام و اقدام می نماید عین الدوله صدراعظم، سعدالدوله را معزول کرد و با وضع توهین آمیزی که سه فرسخ او را پیاده بردند تحت الحفظ بیزد تبعید نمود و پس از چندی از محل حبس فرار کرده خود را بتلگراف خانه انگلیس‌ها انداخت و در آنجا بود تا پس از شش ماه بهمراهی ملیون تازه ایران بتهران وارد شد و در غیبتش از تهران نیز انتخاب شده بود و جزء و کلای اعیان بمجلس رفت. در مدتی که نماینده مجلس بود تندروی را شعار خود قرار داده نطق‌های بسیار آتشین می نمود. معروف است که سعدالدوله پس از آزاد شدنش از تبعید در یزد و رسیدنش باشکوه تمام بتهران و عضویتش در مجلس شورای ملی، مجلس را رونقی داد و از خمودگی که داشت بیرون آورد و مباحثات او شدت و گرمی گرفت. ادوارد براون مستشرق انگلیسی در کتاب (انقلاب ایران) تألیف خود نظر خوبی نسبت بوی نداشته و در خیلی از جاها از وی بد گوئی کرده و ضمناً چنین گوید:

«سعدالدوله که در غیبتش از تهران انتخاب شده بود پیروزمندان وارد تهران و در مجلس مقام گرفت تا کنون مجلس با متانت و آرامش کار می کرد ولی او (سعدالدوله) در برابر نظرات خویش غلو می نمود و با گراف گوئی و بلند پروازی مخالفت‌هایی ایجاد می کرد، و نیز می نویسد: «پیش آهنگ اعتراض علیه نوز (Naus) سعدالدوله سفیر سابق بروگسل بود که دشمن شخصی صنایع الدوله که بعداً رئیس مجلس گردید نیز بوده و همواره بظواهر وطن خواه، خون سرد و اصلاح شعاری شمرده می شد، همچنین درجائی که درباره علل قتل امین السلطان نوشته چنین گوید: «علت غائی مرگ امین السلطان کشف مدارکی خائنانه بود که بدستور او بمرتجعین ایالات نوشته میشده و بدست انجمن‌ها افتاده بوده است که آنها را دعوت کرده بود اسبابی برای کندن کلک مجلس فراهم نمایند ولی بطور محرمانه اشاعه می گردید که این مدارک جنایت

۱ - دارائی سعدالدوله در مقابل ثروت سایر رجال این مملکت بهیچوجه قابل مقایسه نبود در اواخر عمر در کمال تنگدستی در گذشت.

کارانه از طرف امین‌السلطان نبوده بلکه رقیب و دشمن دیرین اوسعدالدوله که دو ضربه میزد بنام اوساخته که از طرفی مناسبات نزدیکی با دربار داشته و از سوی دیگر با انجمن‌ها، و نیز می‌گوید:

«سعدالدوله عیار و دسیسه‌کار نزد شاه و هم در سفارت روس شخصیت ارجمندی را احراز کرده بود که سعی می‌کرد کابینه‌ای از عناصر دربار تشکیل دهد هر چند علیرغم این کوشش مجلس نقشه‌اش را برهم زد و در سپتامبر ۱۹۰۷ م. (۲۹ رجب ۱۳۲۵ ه. ق. برابر با ۱۶ شهریور ۱۲۸۶ خ.) احتشام‌السلطنه را بریاست خود برگزید. بطوریکه گفته شد در اول خیلی کارش بالا گرفت ولی بعد بواسطه بکاربردن دسائس برضد مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله رئیس مجلس بجهت کینه دیرینه‌ایکه از خانواده مخبرالدوله در دل داشت و خود سری‌های دیگر در ۱۳۲۵ ه. ق. قهر کرده از مجلس خارج شد. علت مخالفت سعدالدوله و قهر کردن و تعرض نسبت بمجلس در سردو موضوع بود یکی اینکه مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله که از مخالفین او بود رئیس مجلس شد و او بهیچ وجه باین امر راضی نبود و دیگری این که قانون اساسی را چون عجله در کار بود پیش از ورود وی بمجلس نوشته بودند و حاضر شده بود و سعدالدوله نتوانسته بود که در نوشتن و ترتیب و تنظیم آن شرکت کند. و این قضیه بر سعدالدوله خیلی دشوار آمد و باو خیلی بر خورد و از این تاریخ بی‌عد ناراضی و همیشه در حال تعرض بود لکن حقیقت مطلب این است که بعد بواسطه جاه طلبی، خود خواهی مفرط، شهرت پرستی، نداشتن اخلاق اجتماعی ایرانی، تفرعن زیاد، تندخویی، کینه‌توزی، لجاجت و انتقام جوئی نسبت بدشمنان خود و علاوه بر تمام اینها که جزئی از کل خواهد بود دو پهلو بازی کردن با دولت ذینفع و همه‌کاره در امور ایران یعنی انگلستان او را فرستگها از آمال و آرزوئی که در سر می‌پروراند بکلی دور کرد. سعدالدوله در ابتدای امر طرفدار سیاست انگلستان (آنکلو فیل) بود بموازات موافقت آنان بخوبی پیش میرفت با تشریفات مفصل او را از یزد بتهران وارد کردند و بدستاری آنان ابوالمله هم شد. م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات می‌نویسد: «سعدالدوله وزیر تجارت که بر سر اختلاف با مسیو نوز به یزد تبعید شده بود علیرغم آن عمل باسلام و صلوات چندی بعد وارد شد». هدایت چندان نظر خوبی با سعدالدوله نداشته و سعدالدوله نیز با خانواده هدایت. نامبرده در صفحه ۲۱۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «سعدالدوله را اوایل ابوالمله گفتند بیجا حال ابوالمله می‌خوانند بجا». بعد سرسری با روسها پیدا کرد انگلیس‌ها پس از آگاهی از این موضوع که یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن چنان او را بزمین زدند و در انتظار مردم منفورش کردند که دیگر نتوانست قد علم کند و بعد هر قدر دست و پا کرد که بآنان نزدیک شود اقداماتش بجائی نرسید پس معلوم شد که: «جهان راجه‌نادر دارد خراب بهانه است کاوس و افراسیاب». در دوره مشروطیت و سالهای بعد خائنینی بدستاری و اتکای خارجی‌ها امثال وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ م. و دیگران روی کار آمدند که بهیچ وجه سعدالدوله با آنان طرف نسبت نبود و هر گاه در مقام مقایسه برآیم سعدالدوله بهتر از خیلی از رجال این مملکت بوده است. محمد علی شاه سه روز پس از کشته شدن امین‌السلطان نخست‌وزیر، بمیرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله تکلیف تشکیل کابینه نمود

و چون قرار شد که سعدالدوله نیز وارد کابینه و وزیر خارجه شود او از همکاری با سعدالدوله سر باز زد و حاضر بقبول نخست وزیری نشد و میرزا احمدخان مشیرالسلطنه در تاریخ ۲۹ رجب ۱۳۲۵ هـ.ق. (۱۶ شهریور ۱۲۸۶ خ.ق.) نخست وزیر و مأمور تشکیل کابینه گردید (سومین کابینه در دوره مشروطیت) و سعدالدوله در کابینه او وزیر امور خارجه شد. در تاریخ ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ هـ.ق. که شاهزادگان، اعیان و اشراف درباری در مجلس شورای ملی حضور یافته و سوگند پشتیبانی و وفاداری خود را نسبت به مشروطیت یاد نمودند و مجلس تقویت شد چون از طرفی نمایندگان چندان نظر خوشی نسبت به سعدالدوله نداشتند و از طرف دیگر بعضی اینکه سعدالدوله در هیأت دولت مشیرالسلطنه وزیر امور خارجه شد کارمندان وزارت خارجه دست از کار کشیدند و با اصطلاح گرو نمودند سعدالدوله بنا بر این جهات پس از ۲۵ روز وزارت و بلا تکلیفی مستعفی و یا معزول گردید و حتی محمد علیشاه نیز به تبعید وی تن درداد و چون ملیون<sup>۱</sup> برضد او بودند از ترس نتوانست در خانه خود بماند بسفارت هلند رفت و در آنجا متحصن گردید.

ادوارد براون در کتاب (انقلاب ایران) پس از ادای سوگند در جلسه سوم شوال ۱۳۲۵ هـ.ق. برای چهارمین بار از طرف محمد علیشاه می نویسد: «لکن این تنها صورتی بظاهر آراسته بود شاه از طرف وفا کیشانی بدسیر مانند امیر بهادر جنگ، سعدالدوله و دیگران احاطه شده و عملاً برضد مجلس کمر بسته بود» و همچنین در جای دیگر مینویسد: «سعدالدوله در حوادث اخیر نقش های گوناگون ایفا کرده وقتی بطوری نیکنام بود که با ناصرالملک (لایق ترین وزیر)<sup>۲</sup> در تمایلات آزادی همسری می کرد». در ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ هـ.ق. برابر با اردیبهشت ۱۲۸۸ خ.ق. که مجلس بسته و محمد علی شاه مستقل بود اول بوزارت خارجه و بعد بعنوان کفیل ریاست وزراء در غیاب ابوالقاسم خان ناصرالملک که در اروپا اقامت داشت و رئیس الوزرا شده بود منصوب گردید و در پنجم جمادی الاولی سعدالدوله با هیأت وزراء استعفاء دادند و کار بطور بحرمان ماند. ادوارد براون در این باب مینویسد:

«سعدالدوله از مقام ریاست وزراء استعفاء داد اگر چه بنا بر خبر روزنامه تایمز دو روز بعد استعفایش را پس گرفت». و پس از فتح تهران (۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۷ هـ.ق.) بسفارت روس پناهنده شد و در عفو عمومی که در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۷ هـ.ق. داده شد در ضمن مستثنیاتی برای سه نفر: امیر بهادر جنگ، سعدالدوله و مشیرالسلطنه قائل شدند. پس از خلع محمد علیشاه و رفتن او از ایران سعدالدوله نیز که در سفارت روس پناهنده شده بود پس از گرفتن تأمین جانی بوسیله سفارت او هم رهسپار اروپا گردید و مدتها در پاریس اقامت داشت. در ذیحجه سال ۱۳۳۰ هـ.ق. بتهران بازگشت و در سال ۱۳۳۳ هـ.ق. مانند سایر صدراعظمها و رئیس الوزراها با نظر و موافقت بیگانگان قرار شد که مقام رئیس الوزرائی باو داده شود ولی بواسطه هیجان عمومی در تهران (باز بتهریک بیگانگان) فردای آن روز شاه از این کار بکلی منصرف گردید و بجای او شاهزاده عین الدوله در جمادی الثانی ۱۳۳۳ هـ.ق. (اردیبهشت ۱۲۹۴ خ.ق.) نخست

۱- هواخواهان سیاست انگلستان در آن زمان.

۲- بنا بگفته ادوارد براون.



وزیر شد. تفصیل این موضوع از این قرار است که در بالمورال بین ایزولسکی سفیر روسیه در پاریس و سرادارد گری وزیر امور خارجه انگلستان ملاقاتی دست داد و پس از مذاکرات در باب ایران گری قائل بود که زمام امور ایران به ناصرالملک سپرده شود و ایزولسکی نظر داشت که سعدالدوله نخست وزیر شود و چون انگلیسها باطناً باین کار راضی نبودند سر دستها و اللهای ملت و ادار شدند که سروصدائی راه بیاندازند و عدم رضایت خود را اعلام دارند احمد شاه در این هنگام در مورد عزل و بقای سعدالدوله مردد ماند فوراً سفیر انگلیس رفته احمد شاه را ملاقات کرد و گفت که با احساسات مردم باید ترتیب اثر داد و دیگری را باید بجای سعدالدوله به نخست وزیری برگزید احمد شاه هم تسلیم گردید روسها که وضع را چنین دیدند ساکت ماندند و عکس العملی از خود نشان ندادند و سعدالدوله از این تاریخ بیعتاً آخر عمر در تهران بدون شغل میزیست. م.ق. هدایت در صفحه ۳۷۶ کتاب خاطرات و خطرات در این باب می نویسد:

«گزارش ایزولسکی سفیر روس در پاریس به سازانف وزیر خارجه: «عمده صحبت من با گری در کار ایران بود گفت اوضاع ایران در هم برهم است شخص مهمی می خواهد که رشته را سر بهم بیاورد گفتم وظیفه ماست که آن شخص مهم را پیدا کنیم گفت از برای انگلیس غیر ممکن است که بمعاضدت محمد علی میرزا تن در بدهد گفتم از ناصرالملک هم کاری ساخته نیست شاید سعدالدوله انساب باشد بدو گفت مردبی ملاحظه ای است بعد راضی شد». در جلد هفتم کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران صفحه ۲۹۰ نگارش دکتر مهدی ملکزاده که او نیز نظر خوبی با سعدالدوله نداشته راجع به نخست وزیر شدن او چنین نوشته شده: «خوشبختانه در همان موقع سفیر انگلیس که از هیجان عمومی کاملاً مطلع بود بنا بدستور دولت متبوع خودش بحضور احمد شاه باریافت و اظهار داشت که چون دولت انگلیس همیشه افکار عمومی و ملی را محترم می شمارد و رعایت می کند برای بقای زمامداری سعدالدوله اصراری ندارد در صورتیکه اعلیحضرت مایل باشند ممکن است شخص دیگر را که مورد پسند مردم ایران باشد و با دولتین هم حسن سابقه داشته باشد بریاست وزرائی انتخاب بفرمایند». (گفته می شد که سفیر انگلیس برای ریاست وزراء نام عینالدوله را برده بود). مؤلف کتاب (ایران در جنگ بزرگ) راجع بسعدالدوله در صفحه ۳۷۰ مینویسد:

«روز دیگر سعدالدوله مرا بنهار دعوت کرد و اظهاراتی بدین مضمون نمود: «خصومتی که انگلیسها نسبت بمن و من نسبت بآنها دارم گویا بر کسی پوشیده نباشد من پلی تیک انگلیس را برای ایران مضر تر از سیاست روس میدانم علاوه بر مسائل سیاسی دشمنی شخصی هم بین من و آنها متقابلاً وجود داشته و همیشه سفارت انگلیس مانع بوده است که من مصدر کار شوم من هم در صدد انتقام از آنها هستم دوست صمیمی من عاصم بك سفیر کبیر عثمانی از این معنی مطلع بود و یقین دارم مراتب بالا را باستحضار باب عالی رسانیده است از شما خواهش میکنم هر وقت آلمانها وارد تهران شدند خاطرشان را مطلع سازید که من داوطلب فتح هندوستان میباشم يك نیروی مسلح مرکب از ایرانی و آلمانی و عثمانی بامن روانه دارند تا از راه جنوب

ایران هندوستان را بحیطه تصرف در آورم همین قدر آلمانها اسلحه ومهمات و پول بدهند تهیه سر باز آسان است .»

حاج سید جواد کربلائی از مشاهیر دوره اولی بابیه و از حروف (حی) با اصطلاح ایشان یعنی از آن هیجده نفری (بعدد حروف «حی» بحساب

### جواد

جمل) از خواص اتباع باب که قبل از همه کس باو ایمان آورده بودند و در حدود سنه



حاج سید جواد کربلائی

۱۲۹۹ هـ . ق . در سن قریب به صد سالگی وفات یافت . بموجب شرحیکه میرزا آقاخان کرمانی به خط خود به ادوارد براون مستشرق انگلیسی نوشته کتاب هشت بهشت ( یکی از مهمترین کتب بابیه و از لیها است بر علیه بهائیه ) از تقریرات حاج سید جواد کربلائی است که میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی آن را به انشاء نسبتاً ساده و روانی در آورده اند پس بنا بر این معلوم میشود که اصل کتاب هشت بهشت از تألیفات حاج سید جواد بوده و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان در آن از نظر انشاء دستی برده اند و از تألیفات شیخ احمد روحی بغلط شهرت یافته است .

حاج میرزا جواد آقای مجتهد

### جواد

تبریزی پسر میرزا احمد تبریزی<sup>۱</sup>

که از تلامذه سید حسین کوه کمری و محقق ایروانی بوده و در تمام آذربایجان بریاست کلیه و مطاعت عامه ممتاز بوده است . پس از بازگشت از نجف به تبریز بموجب دستخط ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۸ هـ . ق . امام جمعه آذربایجان شد . در سال ۱۳۰۴ هـ . ق . به تهران وارد و در خانه آقا کاظم ملک التجار منزل کرد<sup>۲</sup> اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود ( غره رمضان ۱۳۰۴ هـ . ق . ) مینویسد :

« در مسجد مرحوم سپهسالار حاجی میرزا جواد مجتهد نماز میخواند » و نیز در روز شنبه

۲۵ محرم ۱۳۰۷<sup>۳</sup> مینویسد : « شاه خانه ولیعهد و خانه مجتهد دیدن رفتند » حاج میرزا جواد آقای مجتهد پیش از قضیه رژی نیز در آذربایجان اهمیت فراوان و مرجعیت تامی داشت و اول شخص روحانی و متنفذ آن سامان بود . در سال ۱۳۰۷ هـ . ق . که ناصرالدینشاه و امین السلطان در مقابل گرفتن پول جزئی و ناچیزی برای خود امتیاز انحصار دخانیات ایران را به انگلیسها

۱- بعضی از کتب میرزا احمد رامغانی و بعضی دیگر خوئی نوشته اند .

۲- با ملک التجار علاوه بر همشهری گری قرابت نیز داشته است .

۳- هنگام بازگشت ناصرالدینشاه از سفر سوم اروپا .

ها واگذار نمودند. انگلیسها هنگامیکه خواستند آن را بموقع اجراء گذارند از سراسر ایران صدای مخالفت شدید برخاست مخصوصاً احساسات و مخالفت و شورش اهالی تهران و تبریز بیش از جاهای دیگر بود. مجتهد تبریز در این هنگام بطوری که قبلاً گفته شد خیلی اهمیت داشت اهالی آذربایجان و دولت مرکزی به نظریات و گفته‌های او ترتیب اثر میدادند و برای هر سبب وجهتی که بود شخصاً هم با امتیاز مزبور مخالف بود تا اینکه سرانجام اهالی تهران و تبریز روی مخالفت خود جداً ایستادند و نظرات خود را پیش بردند در این هنگام دولت یعنی شاه چون مخالفت شدید اهالی ایران را با امتیاز مزبور مشاهده نمود ناچار بلکه مجبور گردید که با

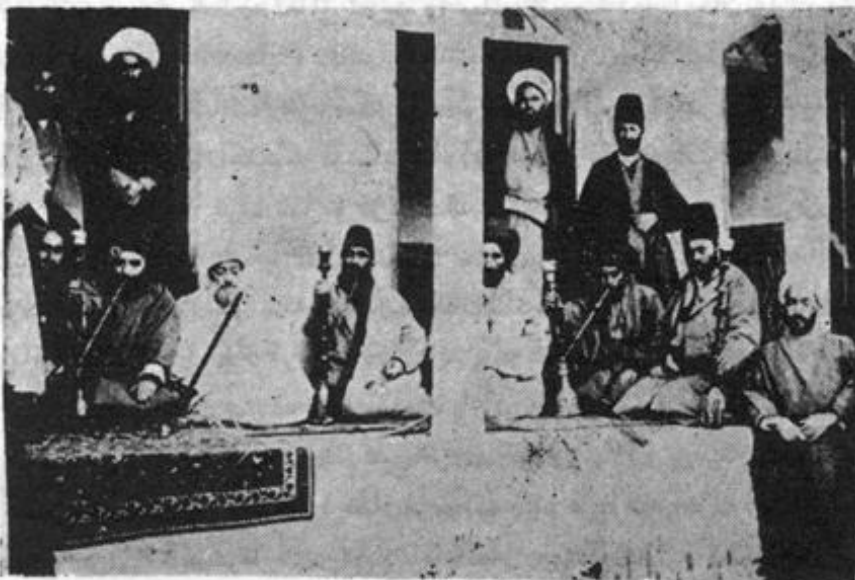


حاج میرزا جواد آقا مجتهد

دادن خسارت زیاد (از کیسه ملت بیچاره) بکمپانی رژی امتیاز را لغو نماید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه می‌نویسد: «تلگراف ناصرالدین‌شاه در جواب تلگراف رمز امیر نظام (گروسی): سه‌شنبه ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۰۸ امیر نظام تلگراف رمز مفصل شما را به امین‌السلطان دیدم زیاده از حد اسباب تعجب شد عرض کردن مردم که رژی را موقوف کنید عریضه فرستادن تظلم کردن نخواستن رژی خیلی خوب اما استیحا ش مردم از آمدن امین حضوراً خیلی غریب است آیا شاه حق ندارد پیشخدمت خودش را به شهر خود بفرستد که جواب آنها را برساند». همچنین مینویسد:

« چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹: امین حضور بحسب ظاهر مأمور بردن خلعت بجهت امیر نظام و ولیعهد و نصرت‌الدوله (عبدالحسین میرزا) و مجتهد تبریز است اما در باطن بجهت اصلاح عمل تنباکو که تفصیلش از این قرار است: روز هفتم محرم تلگراف تبریز به سفارت انگلیس و روس و عثمانی آمده بود بیک مضمون که ماها اهالی تبریز روز عاشورا تمام فرنگیها و عیسویها را که در تبریز هستند قتل خواهیم کرد از حالا بشما اطلاع میدهم داشته باشید که تغییر ما بجهت عمل تنباکو و اینکه شاه مملکت خودش را بفرنگیها فروخته است و شب هشتم

تلگرافی از امیر نظام بعنوان امین السلطان رسیده بود که روز عاشورا اهل تبریز عیسویها را قتل خواهند کرد و من از عهده این کار بر نمی آیم استعفاء از وزارت می کنم شاه خواب بودند که این تلگراف را امین السلطان بجهت شاه می فرستد شاه را بیدار کرده تلگراف را می دهند همان شبانه تلگرافی به مجتهد تبریز حاجی میرزا جواد آقا می شود که رفع این فتنه را از شما می خواهم روز تاسوعا مجتهد در خانه خودش که مجلس روضه بود بالای منبر می رود و می گوید : و من دیشب فخر کاینات ( س ) را در خواب دیدم بسیار پریشان و مضطرب بودند عرض کردم البته برای این دهه عاشورا خاطر مبارك مشوش است فرمودند خیر رذالت اهالی تبریز اوقات مرا تلخ دارد که درسریك کاری معنی خون چندین هزار بی گناه ریخته خواهد شد حالا بگوئید چه کرده اید و چه خیال دارید که پیغمبر را از خودتان این طور نجانده اید حضار



حاج میرزا جواد مجتهد

شیخ شیپور

حاج سقا باشی

اقرار کردند که ما خیال داریم فردا عیسویها را قتل کنیم مجتهد می گوید تحمل کنید اول بشاه عرض کنید هر گاه چاره نشد آنوقت مختارید مردم آرام شدند عریضه ای از ملا و تاجر و غیره بشاه نوشته اند همگی مهر کرده فرستادند که چهل و دو سال است سلطت می کنی محض طمع مملکت خودت را قطعه قطعه بفرنگی فروخته ای خود دانی اما ما اهل آذربایجان خودمان را بفرنگی نمی فروشیم و تاجان داریم می کوشیم مأموریت امین حضور این است که این اشخاص را دستگیر نماید اما خبطی بزرگتر از مأموریت این شخص نیست معلوم می شود که روسها هم قدری فتنه می کنند اگر بدست آنها اصلاح نشود فتنه بزرگی در آذربایجان بلکه در تمام بلاد ایران خواهد شد یا پنج شش هزار نفر کشته می شود یا شاه باید دو کروار خسارت به کمپانی تنباکوبدهد « و نیز مینویسد :

« سه شنبه ۲۷ محرم : شنیدم شارژه دافرانگلیس امروز از صبح تا شام بالاخانه آبدارخانه بوده است کار تبریز باید سخت شده باشد شاه هم خیلی متغیر بوده است فردا هم روزیست

که باید کمپانی تنباکو اداره خود را در تبریز باز کند. «ایضاً مینویسد: «۵شنبه ۲۹ محرم: خدمت شاه رسیدم چندان خلق خوشی نداشتند بواسطه مقدمه تبریز حواسها مغشوش است مخبرالدوله دو سه شب است منزل وزیراعظم است» همچنین مینویسد:

«شنبه غره صفر ۱۳۰۹: صبح که وارد باغ شدم (در این جا مراد باغ گلستان است) شاه خیلی متغیر بودند. «وباز مینویسد: «منزل آمدم عریضه مفصلی بشاه عرض کردم که شاید مقدمه تبریز درست بشما عرض نمی کنند این فتنه از روس است معاندین شخص امین السلطان چنانچه چند ماه قبل اعلانات دروغ منتشر کردند شما را کسل کردند بلکه امین السلطان را معزول کنید دیدند بارکان اقتدار او خللی وارد نیامد خودشان مختصر فایده بردند مردم را از شما رنجاندند و شما را از مردم بد دل کردند باز از این راه شروع کردند از سه کاریکی را باید بکنید یا قشون برده بزور اسلحه اهالی تبریز را مطیع کنید یا آذربایجان را از عمل تنباکو مستثنی کنید یا مونوپول (انحصار) را موقوف کنید باندروول ایجاد کنید والا تبریزیها اگر دست خارجی نبود کجا عقلشان میرسید سگ را به گردنش طناب به بندند در کوچها بگردانند و کاغذی بگردن سگ آویزان کنند که فرستاده شاه امین حضور است جواب خوبی در کمال التفات دستخط فرموده بودند که تکلیف شما نوکرهای قدیم این است همه چیز را عرض کنید و هیچ پنهان نکنید در فقره باندروول با امین السلطان حرف بزنید اتفاقاً دستخط که آوردند کاغذ منم در جوف بود همانطور سر بسته به امین السلطان دادم بفش گذاشت حضور شاه رفت خلوت شد در حین خلوت مرا هم احضار کردند آنجا آنچه باید بشاه عرض کنم کردم وزیراعظم چندان خوششان نیامد نمیدانست در عریضه چه قدر خدمت باو کردم». اعتماد السلطنه مینویسد: «یکشنبه ۲ صفر: صبح منزل امین السلطان رفتم هیچ بروی خودش نیارود پرسیدم کاغذ و دستخط را خواندند گفت هنوز نخواندم بعد شاه احضار فرمودند رفتم فرمودند منزل امین السلطان بودی از مسأله دیشب حرفی زدید عرض کردم خیر شاه چندان خوششان نیامد بعد از نهار منزل آمدم عصر شازره دافر (کاردار) روس آمد معلوم شد امپراطور روس ۱ سخت ایستاده که عمل تنباکو بهم بخورد». «ایضاً مینویسد: «دوشنبه ۳ صفر: شازره دافر روس منزل من بود بعضی پیغامات از قول وزیر مختار بشاه داد سرا پا تهدید بود گمانم این است حاصل این گفتگوها تغییرات زیاد در ایران بشود اما من جرأت نمیکنم این پیغامات را بشاه بگویم یا بنویسم» و نیز میگوید: «سهشنبه ۴: صبح باغ رفتم. خلق همایون باز تعریف نداشت» و نیز مینویسد:

«شنبه ۸ صفر: عصر شازره دافر روس دیدن آمده بود می گفت وزیر مختار عریضه ای بشاه نوشته در باب فتنه آذربایجان و غیره که ماها اسباب مراوده بشما نداریم شخص امینی را معین کنید که مطالب ما را بشما عرض کند بوزیر اعظم شما اطمینان نداریم». (۲ ذیقعد ۱۳۱۰ ق.) مینویسد:

«در بین راه به شازره دافر (کاردار) روس رسیدم از کالسکه پیاده شده بخانه آمدیم بعضی تفصیلات از او شنیدم که لازم است در این جا بنویسم من جمله فقره اغتشاش تبریز است و تفصیل مختصر این که مجتهد تبریز میرزا جواد آقا که در ابتیاع ملک ولع و حریص است به ملک وقفی

که تولیتش با ورثه قاضی تبریز است طمع کرده بود ورثه قاضی که معاششان با این ملک می گذشت بهیچوجه نمی خواستند ملک را واگذار کنند مجتهد جمعی را تحریک کرده بود به ورثه قاضی در کوچه بی ادبی کردند آنها به ولیعهد عارض شده اند ولیعهد طرفی از آنها گرفت مجتهد را بد آمد به طلاب مدرسه حیدریه واقعه در جنب عمارت ولیعهد پیغام فرستاد که شب هیاهو کنند و یا علی بکشند ولیعهد شب اول را به سکوت گذراند شب دوم یکی از این طلاب را که سمت ریاست بسایرین داشت فرستاد گرفته تحت الحفظ به اردبیل بردند مجتهد از این فقره بسیار متألم شد فردا در مسجد خود بالای منبر رفت و اشریعتاً! وادیناً! گفت نسبت به پادشاه و ولیعهدش نسبت بی دینی داد بلکه تشبیه به هارون الرشید و بعضی از خلفای جور کرد حتی گفت چند مرتبه ولیعهد مراد دعوت کرد و مسموم بود که مرامسموم کند و دست غیبی مرانجات داد و مقصود کلی شاه و ولیعهد در دفع من تجدید امتیاز تنباکواست و از این قبیل نامربوطها به قالب زد بلکه یقه خود را هم درید و گریه زیادی کرد منتظر بود که جمعیت مجلس برخیزند و فتنه عظیمی بر پا کنند کسی چندان همراهی نکرد بیشتر متغیر شد فردا کاغذی به ولیعهد نوشت که چند نفر از خواص خودتان را نزد من بفرستید بعضی سؤال و جوابها باشما دارم این مردمان طماع حریص پوچ که طائفه طباطبائی و کسان و اقوام نظام‌العلمای شرور هستند و تمام کار آذربایجان را مغشوش کرده اند از قبیل قائم مقام (میرزا عبدالرحیم خان) و کیل‌الملک (میرزا فضل‌الله خان) ، دیرالسلطنه (میرزا نصرالله خان) ، و از این قبیل حرفها زده در میان آنها اجنبی که بود عین‌الدوله میرآخور بوده این اشخاص بخانه مجتهد رفتند مجتهد از درعجز و تملق بیرون آمده و باب صلح کوبید حضرات بعمارت ولیعهد مراجعت کردند عرض کردند که کار را تمام کردیم و از طرف دیگر مجتهد جمعی از تجار و کسبه و اعیان تبریز را خواست و گفت این اشخاص را ولیعهد نزد من فرستاده بود که حتماً باید صد هزار تومان اهالی تبریز حسب الامر شاه همه ساله از بابت وجه خسارت تنباکو بدهند و من تمکین نکردم گفتم اگر مرا بکشند بهتر از ضرر رعیت است حالا دیگر خود دانید و هر چه می کنید مختارید و همان روز یک نفر ملای دیگر از اتباع مجتهد و یک روضه خوان بالای منبر رفته و به پادشاه و ولیعهد نفرین کردند شبانه ولیعهد این دو نفر را هم گرفته بسته به اردبیل فرستاد فردا صبح اهل شهر شوریدند و بازار و دکان را بستند و بنای عربده را گذاشتند پسر آقا میرفتاح معروف که پدرش قشون روس را زمان فتحعلیشاه (۱۲۴۳ هـ. ق.) وارد کرده بود به تبریز آورده بود به عجله خدمت ولیعهد رفت وقتی که ولیعهد در میدان مشق بود تفصیل را عرض کرد ولیعهد خود او را مأمور کردند که برود مردم را ساکت کند و بازار و دکان را باز کند و تقریباً هم همینطور شد هفت هشت ساعت بیشتر طول نکشید که دکانها باز شد تا این جا کارها تمام مرتب و به قاعده اما از قرائیکه شارژ دافر روس می گفت صدراعظم از طرف پندگان همایون مأمور شد که با وزیر مختار روس ملاقات کند و به او ابلاغ نماید که مجتهد تبریز باستظهار دوستی شما این جسارت را پیدا کرده است شما او را مأیوس از دوستی خودتان بکنید روسها هم منت بیخودی ابواب جمع ما کردند و به قنسول خودشان نوشتند که مجتهد را دیده این مطلب را باو حالی نماید حقیقه جای تعجب بود از این کاریکه دولت کرد هم به رعیت خودش ثابت کرد قدرت

روس را و هم به روسها معلوم ساخت که ما در مقابل شما عجز کامل داریم و این بسیار بد اتفاقی شد خدا مال کار را حفظ کند. حاج میرزا جواد آقا در شعبان ۱۳۱۳ ه. ق. در تبریز وفات یافت و چهل روز مجلس تعزیه در تبریز برای او گرفتند.

**جواد**  
میرزا جواد پسر ملا صالح پیش نماز مسجد حسن پادشاه در محله سرخاب تبریز بوده و چون در بدو انقلاب مشروطیت از انقلابیون و ناطقین درجه یک آذربایجان و نطقهای بسیاره بجان انگیز بود از این جهت معروف شد به ناطق و برای اعقاب وی کلمه ناطق نام خانوادگی گردید.

**جوهر**  
حاج جوهر خان صدیق الحرم از خواجگان حرمسرای ناصرالدینشاه، مظفرالدین شاه و محمد علیشاه و از مشروطه خواهان با حرارت و با ایمان بود. نسبت بخودش تمولی داشت تمام آن را روی مشروطه خواهی گذاشت و خرج مشروطه کرد. هنگامی که محمد علیشاه مجلس شورای ملی را بتوب بست (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه. ق.) عده ای از ترس گرفتار شدن به سفارت انگلیس پناهنده شدند یکی از آنان همین صدیق الحرم بود پس از برکناری محمد علیشاه از سلطنت در زمان احمد شاه و دوره مشروطیت بسمت ریاست شهر بانی خراسان تعیین و اعزام گردید (۱۳۲۷ ه. ق.) نگارنده او را در مشهد دیده بودم پالتوئی می پوشید شل دار. خراسانیان برایش شعری ساخته بودند و بچهها در کوچهها می خواندند و آن شعر این بود:

درخت پش پشو سایه ندارد  
رئیس نظمیه خایه ندارد

(درخت بیدمشک را خراسانیها پش پشومی گویند). او آخر عمر اوضاع زندگیش خیلی خراب بود. حاج محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری) که وزیر فرهنگ شد (۱۳۰۱ خ.) او را بسمت سر بازرس مدارس دختران یا رئیس اداره مدارس نسوان تعیین نمود و پس از این که محتشم السلطنه تنبیر کرد او هم چندی بعد کناره گیری نمود چند سال آخر عمرش یکی از دوستان درباری او بنام عیسی خان سردار شهبازی که خیلی قصیر القامه بود (در حدود ۸۰ سانت) در خانه خود اطاقی باو داده و جور او را می کشید و غالباً باهم راه می رفتند و گردش می کردند و وضع آنان خیلی مضحك بود زیرا یکی به بلندی در حدود دو متر و دیگری ۸۰ سانت بود.

بمحمد باقر رجوع شود.

**جوهری**  
**چراغعلی**  
چراغعلی خان سراج الملک از بزرگان طائفه زنگنه بوده و در سالهای اول سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت میرزا تقیخان فراهانی قوللر

آقاسی (رئیس غلامان) شاهی و مورد توجه و اعتماد امیر کبیر بود و بنا بگفته هدایت در جلد دهم روضة المساء (مردی کاردان و زیرک و دست پرورد جناب امیر نظام معظم بود و محل وثوق اتابک اعظم) هنگام بی نظمی و آشوب اصفهان در سالهای ۱۲۶۵-۱۲۶۷ قمری امیر کبیر یکی دوبار او را برای رسیدگی بکارهای اصفهان بانجا فرستاد و چون در مدت مأموریتهای خود اطلاعات کافی از امور اصفهان پیدا کرده بود از این جهت در سال ۱۲۶۷ ه. ق. امیر کبیر برای بار سوم باز او را برای تحقیق و رسیدگی بآن شهر روانه کرد و پس از چندی او را بجای

غلامحسین خان سپهدار بحکومت اصفهان تعیین نمود وی بزودی در امور حکومتی تسلط پیدا کرد و در مدت حکومت خود بخوبی از عهده کار خویش برآمد و بی نظمی‌ها و اغتشاشات اصفهان را بکلی برطرف نمود. حکومتش تا سال ۱۲۷۱ ه. ق. در اصفهان ادامه داشت لکن در این سال حمزه میرزا (حشمت الدوله) که در سال ۱۲۷۰ ه. ق. از استانداری آذربایجان معزول و به تهران آمده بود بجای او حاکم اصفهان شد و چراغ علیخان نیز پس از اصفهان بجای عباسقلی خان پسیان که از سال ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۲ قمری حاکم شاهرود و بسطام بود و در سال اخیرالذکر در عرض راه شاهرود و بسطام اشرار غفله اورا کشته بودند در سال ۱۲۷۲ ه. ق. بحکومت این دو محل منصوب و روانه گردید، لکن حکومتش چندان دوام زیادی پیدا نکرد که جان محمد خان قاجار را در همین سال حاکم کرده بجای او فرستادند. پس از احضار وی از شاهرود و بسطام در همین سال بحکومت زنجان منصوب گردید و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. که حاکم زنجان بود ملقب به سراج‌الملک شد و در سال ۱۲۷۹ ه. ق. با وجود این که سابقاً مدت پنج سال حاکم اصفهان بود بسمت بیگلربیگی گری اصفهای برگزیده و برقرار گردید و در سال ۱۲۸۱ ه. ق. بریاست احتساب (شهرداری) تهران برگزیده شد.

## چراغعلی

چراغعلی خان نوائی پسر صادقخان و پسرعمو و داماد حاج میرزارضا قلی نوائی منشی الممالک (رئیس دفتر مخصوص) فتحعلیشاه قاجار و از رجال معروف زمان آن پادشاه بوده و در ابتدا شغلش قوريساؤل باشی (رئیس تفنگداران خاصه) و مدت هفت سال (از تاریخ ۱۲۱۴ تا ۱۲۲۰ ه. ق.) در حکومت حسینعلی میرزا فرمانفرما وزیر فارس (معاون استانداری) بود و گاهی شمر نیز می‌گفته و فطرت تخلص میکرده است. سجع مهر فتحعلیشاه دومین پادشاه قاجاریه از نتایج طبع او است:

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

و درین شمره به فطرت نوائی شهرت دارد.

## حاتم

حاتم خان کرد بادلوا از رجال زمان سلطنت نادرشاه است که در اواخر سنه ۱۱۵۷ ه. ق. پس از کشته شدن میرحسن بیگ والی فارس بفرمان نادرشاه بجای وی حاتمخان تعیین شد و چون به اهالی شیراز در سالهای اخیر صدمات زیادی وارد شده بود حاتم خان پس از ورود به مقر حکمرانی با اهالی برای استعالت آنان با حسن سلوک و ماماشات رفتار می‌کرد در اواخر سال ۱۱۵۸ ه. ق. که نادرشاه از جنگ با عثمانیان برگشته و از راه همدان و اراک به اصفهان وارد شد حاتم خان والی فارس هم با اعیان شیراز به اصفهان وارد و همگی بحضور نادرشاه رسیدند و چون دزسال پیش بواسطه طغیان تقی خان بیگلربیگی فارس و پیش از او شورش اهالی داغستان و بعضی استانهای دیگر روی داده بود بعلمت این پیش آمدها نادرشاه مالیات سه ساله‌ای که بعد از فتح هندوستان به رعایای ایران بخشیده بود دوباره فرمان استرداد وجوه بخشیده شده را صادر نمود و برای اجراء این کار در تمام ایران مأمورین وصول غلاظ و شداد گماشت و چون حاتمخان مردی بود سلیم‌النفس و میل نداشت که بمردم صدمات زیادی وارد آید از این جهت با آنان کج دار و مریز رفتار می‌کرد این رویه خوب اوسبب شد که مبالغی از وجوه مالیات سالهای گذشته در محل باقی بماند لکن از



طرف دیگر طرز مماشات او سبب تغیر و تشدد نادرشاه نسبت به وی گردید و طولی نکشید که در همین سال او را معزول کرده و بجای وی قیاقلی آقا قورت جارچی باشی خود را که مردی ظالم و طماع بود به ایالت فارس برگزید.

### حاجی بابا

بمیرزا حاجی بابای افشار رجوع شود.

### حاج علی

حاج علی رزم آرا متولد سال ۱۲۸۰ خورشیدی از شاگردان مدرسه نظام مشیرالدوله (حسن پیرنیا) بوده و دوره تحصیلات مدرسه مزبور

را پایان رسانید و بعد با درجه ستوان دویمی وارد ارتش شد. در رشت و مدتی نیز در آذربایجان با همین درجه مشغول بخدمت بود و پس از بازگشت از آذربایجان بدرجه سروانی نائل گردید. پس از مدت کوتاهی بفرانسه رفت و در مدرسه سن سیر به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت و پس از فارغ التحصیل شدن از آنجا و مراجعت بایران در هنگ کرمانشاه مشغول بخدمت گردید و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی بفرماندهی تیپ مستقل لرستان ارتقاء مقام یافت و تا سال ۱۳۱۴ خ.

شاغل سمت مزبور بود. پس از آن به تهران آمده در دانشگاه جنگ بخدمت اشتغال ورزید. در سال ۱۳۱۷ خ. سرتیپ شد و پس از شهریور ۱۳۲۰ خ. فرماندهی لشکر یک تهران و بعد بفرماندهی آمادگاه تسلیحاتی ارتش تغییر شغل یافت و در سال ۱۳۲۳ خ. بریاست کل ستاد ارتش منصوب شد. مدتی جزو افسران منتظر خدمت بود سپس در سال ۱۳۲۶ خ. دوباره رئیس کل ستاد ارتش شد و در این مدت یعنی پس از شهریور ۲۰ بدرجات سرلشکری و سپهبدی نیز نائل گردید و او اولین افسر جوانی بود که در مدت کمی بدرجه سپهبدی ارتقاء یافت از تألیفات وی چند جلد کتاب جغرافیای نظامی ایران است. در تیر ماه ۱۳۲۹ خ. که عهده دار ریاست ستاد ارتش بود بسمت نخست وزیری برگزیده شد و پس از ۹ ماه ۱۱ روز نخست وزیری مقارن ساعت ۱۲ روز چهارشنبه ۱۶ اسفندماه همین سال که



حاج علی رزم آرا

برای حضور در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد سلطانی (مسجد شاه) رفته بود هدف سه گلوله واقع شد و هر سه گلوله بوی اصابت نمود و همانندم در سن ۴۹ سالگی جان بداد. قاتل دستگیر و توقیف گردید و نامش خلیل تهماسبی بود. با وجود این که مجلس شورایی ملی او را بموجب طرحی که از طرف چند نفر از وکلاء تقدیم مجلس شد و در مرداد ماه ۱۳۳۱ خ. بتصویب رسید تهماسبی

مورد عفو قرار گرفت . پس از سه سال و چهارماه که از بخشایش وی گذشت نامبرده در ۶ آذر ۱۳۳۴ خ . دوباره دستگیر و در ۲۵ آذر مجلس سنا با توافق آراء عفو و آزادی خلیل تهماسبی قاتل رزم آرا را مخالف قانون اساسی تشخیص داد و در دیماه همین سال با چند نفر از جمعیت فدائیان اسلام در میدان تیر لشکر دوزرهی تیر باران شد .

## حبیب الله

حبیب الله خان ساعدالدوله پسر ولیخان سرتیپ تنکابنی و پدر محمد ولیخان سپهسالار اعظم بوده ولیخان پدر حبیب الله خان یکی از سرکردگان جسور و بسیار دلیر لشکر محمد شاه قاجار هنگام تسخیر هرات در سال ۱۲۵۳ هـ . ق . بود و در سال ۱۲۵۴ هـ . ق . در جنگ کشته شد . پس از کشته شدن وی برای حق شناسی از فداکاری و جان نثاریش محمد شاه رتبه و مقام فرماندهی نظامی او را بحیب الله خان که در اردوی هرات بود داد و پس از ورود به تهران علاوه بر مناصب ارتشی حکومت محال ثلاث (تنکابن - کجور و کلارستان) را نیز بوی واگذار نمود . در سال ۱۲۸۶ هـ . ق . ملقب بساعدالدوله شد . در سال ۱۲۹۸ هـ . ق . بحکومت گرگان (استرآباد) تعیین گردید و تا سال ۱۳۰۳ هـ . ق . حکومتش در آن حدود ادامه داشت . در سال ۱۳۰۳ هـ . ق .



ساعداالدوله و اعیان استرآباد در خارج بسطام

از حکومت معزول و بجای وی یار محمدخان سهام الدوله شادلو بجنوردی حاکم آنجا شد . محمد حسنخان اعتمادالسلطنه (دریاداشتهای روزانه خطی خود) در این باب مینویسد :  
 ده شنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۰۳ هـ . ق . : صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم درد دندان باقی است نمیدانم چه خبر است استرآباد و خراسان هر دو منگوش است قشونی میخواهند

روانه استرآباد سازند و عجب خبط بزرگی است چرا که طائفه ترکمان کوکلان و يموت فرار کرده و آنطرف اترک پناه بخاک روس خواهند برد و بجای این که ساعدالدوله احمق حاکم استرآباد را خلع کنند سه هزار قشون خواهند فرستاد و مخارج گزافی خواهد شد در حالتیکه در خزانه بواسطه افراط و تفریط مخارج بیهوده، دیناری موجود نیست با مشاوره وزیر خارجه (محمودخان ناصرالملک) و مخبرالدوله (علیقلی خان) کار ایران صورت نخواهد گرفت خلاصه شاه با وجود يك کرور خرج اندرونی اطاق زمستانی ندارند شبها در راه رو اطاق بیرونی که نشیمنگاه سرایدار و فراشخلوتها است و پراز کثافت است میخوابند بعد از نهار شاه خانه آمدم عصر حاج میرزا ابوطالب مجتهد خمسه دیدن من آمده بود . و نیز مینویسد :

۱ ۱۳۰۳ هـ . ق . : ساعدالدوله حبیب الله خان تنکابنی که سالها حاکم استرآباد بود

بیک اشاره روس معزول شد و سهام الدوله بوزنجردی (بجنوردی) که رعیت روس است حاکم شد

۱- دوبار حاکم استرآباد بوده .

۲- هر کسی که طرفدار روس و یا انگلیس و با اصطلاح این زمان روسوفیل و یا انکلوفیل بوده اعتمادالسلطنه در نوشتههای خود او را بکلمات تبعه و رعیت نام می برد.

در سال ۱۳۰۹ ه.ق. که در شهرهای مهم ایران از قبیل تهران، تبریز، شیراز، اصفهان، یزد و غیره برای امتیاز تنباکو و توتون که دولت یعنی شاه، صدراعظم و درباریان با گرفتن دو میلیون لیره رشوه به یک نفر انگلیسی<sup>۱</sup> داده بود<sup>۲</sup> بواسطه این عمل بلکه خیانت آشکار شورشهای سختی بر علیه دولت بر پا شد در کلاردشت مازندران نیز سیدی بنام عالمگیر برای هرجهتی که بود قیام کرده و تحریکاتی بر ضد دولت نمود و مردم را دعوت بشورش کرد و بزودی چند صد نفر پیروانی دور او را گرفته معرکه‌ای بر پا کرده ساعدالدوله با پانصد سوار مأمور سرکوبی او شد دو هفته بعد سید شکست خورده دو بیست نفری از پیروانش کشته شده خودش را دستگیر و زنجیر کرده با اسکورتی نیرومند و یکدسته موزیک نظامی که نغمه فتح مینواخت به تهران واردش کردند ساعدالدوله سر کرده اردو پیدایش این پیروزی بدرجه سرداری ارتقاء یافت سید در حالیکه سوار قاطر با غل و زنجیر بر گردن با موزیک و سوار وارد شهر شد همان منظره اسرای دشت کربلا و ورود آنان به بارگاه یزید بن معاویه که در تعزیه در می‌آوردند و روضه خوانها شرح واقعه را به تفصیل در روضه‌ها می‌گویند کاملاً مجسم میکرد و مردم عوام بحال زار سید اسیر گریه میکردند و بزعم آنان سید شده بود امام زین‌العابدین بیمار، ساعدالدوله ابن‌زیاد و ناصرالدین شاه یزید بن معاویه.

در کتاب منتخب‌التواریخ مظفری راجع بوی چنین نوشته شده است :

«میرزا محمد نام ارومیه‌ای که خود را بمذهب علی‌اللهی در آورده بود در بلوک کلارستان مازندران رفته بود که ایل خواجه‌وند می‌نشستند و آنها علی‌اللهی میباشند اول ادعای امامت و بعد رویه بایی‌ها را پیش گرفته جمعی دور خود جمع نموده بنای شرارت را گذاشت و بر سر سبحان قلبیخان سر کرده سواره خواجه وند رفته او را مقتول نمود این خبر بمرض اولیای دولت رسید حبیب‌الله خان ساعدالدوله مأمور شده میرزا محمد نام را دستگیر و پدار الخلافه آورده و بیک ثوب سرداری ترمه شمشه مرصع مخلع گردید». اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود ( ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۹ ه.ق.) راجع به سید نامبرده چنین گوید :

«صبح در بخانه رفتن هنگامه‌ای بود سید باقر نام از اهالی صحنه کرمانشان از مرشد های طائفه علی‌اللهی بکلاردشت رفته خواجه‌وندهائی که علی‌اللهی هستند ارشاد و تحریک نموده جمعی را مرید خود کرده یک نفر سر تیپ خواجه‌وند را با نه نفر زن و دختر و مادرش را یک برادر کشته است و سوزانده این مقتولین برادر و مادر و کسان صاحب سلطان خواجه‌وند یک زن شاه است میباشند ساعدالدوله تنکابنی مأمور شد با سواره و افواج مخصوص برود و اشرار را تنبیه نماید شش هزار تومان هم دولت تدارک این چند دسته قشون کردند تا چه نتیجه به بخشد. و نیز در تاریخ (۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ ه.ق.) مینویسد :

۱- مازور تالبوت Talbot

۲- دکتر فوریه Feuvrier یزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود می‌نویسد: «شرکت انگلیسی این امتیاز را با دادن رشوه‌هایی گزاف که بدو میلیون لیره بالغ می‌شود گرفته و حق این است که تحصیل آن باین خرج می‌ارزیده است» نرخ لیره در سال ۱۳۰۷ ه.ق. که قرارداد امتیاز رزی بامضاء رسید ۴۲ ریال بوده و دو میلیون لیره‌ای که شرکت شاه، وزیر اعظم و وزراء داده هشت میلیون و چهارصد هزار تومان می‌شود.

دشاه سوار شدند قصر فیروزه تشریف بردند در مراجعت یکی از سوارهای بختیاری که با ساعدالدوله کلاردشت رفته بود مژده آورده بود که روز سیزدهم ساعدالدوله به یاغی‌های خواجه‌وند بر خوردند جنگ سختی کردند پانصد ششصد نفر کشته شدند. سید معروف که خودش را فرستاده امام عصر و مراد خواجه‌وندها ناامیده است با اسیر زیاد گرفتار شد در راه است می‌آورند شاه خیلی از این فتح نمایان مشعوف شده بودند همچنین (۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۹) مینویسد: سیدی که میگفتند یاغی شده و قشون بطرف کلاردشت فرستاده بودند امروز وارد شهر کردند با اوضاع و تجملات زیاد از قبیل توپخانه و زنبورک‌خانه تمام افواج تهران قزاق و موزیکانچی و غیره بجلورفته بودند سید را با عمامه سبز و تحت الهنگ زنجیر به گردن بازوی بسته بلا تشبیه مثل ورود حضرت سجاد علیه السلام (حضرت امام زین‌العابدین امام چهارم شیعیان) به شام وارد کردند تمام مردم گریه می‌کردند<sup>۱</sup> تعجب دارم يك سید فقیری را که خودش به نائب السلطنه بعد هم بشاه گفته بود که من هر سال بجهت جمع کردن نیاز با آنجا میروم نه یاغی هستم و نه کاری میتوانستم بکنم این تجملات را فراهم آوردند اگر یکی از سردارهای دول خارجی را می‌گرفتند چه میکردند از قراریکه سر بازهای نائب السلطنه می‌گفتند قریب دوهزار نفر مرد و زن پیرو جوان حتی بچه‌ها را کشته بودند شب احضار بدرخانه شدم شاه فرمودند که سید آدم عجیبی است بلند بالا و سفید و ریش قرمز بلندی دارد اما خیلی حرّاف و با دل است چنانچه عرض کرده بود به شاه برای من سید فقیر چرا کلاردشت را خراب و دوهزار نفر رعیت خود را به کشتن دادی در صورتیکه يك نفر اگر عقب من آمده بود خودم می‌آمدم عجاله سید را به انبار بردند حبس کردند وقتی برده بودند شاه فرموده عمامه سبز را از سرش بردارند با عمامه او را به محبس نبرند. در ۲۴ ربیع الثانی مینویسد: «عصر سفارت اتریش رفتم از آنجا منزل ساعدالدوله دیدن رفتم خودش اقرار میکرد که هزار نفر کشته‌ام و خیلی هم از این فقره مفتخر بود سبحان الله که جواب خدا را چه خواهند داد».

اعتماد السلطنه در جای دیگر نام این شخص را سید محمد نوشته و درباره او چنین گوید: ۱۰ جمادی الثانی ۱۳۱۰ ه. ق. : رساله‌ای در شرح حال نصیریه‌ها مینویسم می‌خواستم عقاید این طائفه را از یکی بپرسم شنیدم که میرزا سید محمد علی‌اللهی که پارسال از کلاردشت بان تفصیل وارد تهران کردند و حبس بود امسال هفدهم محرم بتوسط نائب السلطنه از حبس بیرون آوردند آزاد است در کوچه‌ها می‌گردد و ماهی بیست تومان از دولت باو مخارج میدهند فرستادم خانه او را پیدا کردند امروز عصر آوردندش بسیار سید خوشرو و خوش منظری است بعضی تحقیقات مذهبی از او نمودم مختصر احسانی باو نمودم و رفت.

حبیب‌الله خان ساعدالدوله سردار در سال ۱۳۱۰ ه. ق. بجای میرزا علی نقی والی (حکیم‌الممالک سابق) حاکم عراق (اراک) شد و در سال ۱۳۲۶ ه. ق. درگذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) پخاک سپرده شد. راجع بسال فوت حبیب‌الله خان در صفحه ۱۰ کتاب زندگانی سپهسالار اعظم تنکابنی ۱۳۲۴ ه. ق. و در روی سنگ قبرش ۱۳۲۶ ه. ق. ذکر شده

۱- دولت در هیچ زمانی سیاست داخلی و خارجی بر مبنای اساس صحیحی نداشته و علت اینکه دولت همیشه مورد تنفر مردم است سببش همین بی‌سیاستی اوست.

است : لقب ساعدالدوله را پس از درگذشت حبیب‌الله خان چون محمد ولیخان پسر بزرگش دارای القاب متعددی از قبیل سردار اکرم ، نصرالسلطنه و سردار معظم بود از این جهت لقب مزبور به پسر کوچکش جمشیدخان خان داده شد و پس از اینکه نامبرده در دوره مشروطیت ملقب بسردار کبیر شد<sup>۱</sup> علی اصغر خان پسر کوچک محمد ولیخان سپهسالار ملقب بساعدالدوله گردید<sup>۲</sup>

### حبیب‌الله

حبیب‌الله خان فرزند علی قلیخان شاهسون چندین سال در زمان سلطنت محمد شاه امیر توپخانه بود و در سال ۱۲۵۳ هـ.ق. که محمد شاه عازم هرات بود او را با شصت عراده توپ بمنوان مقدمه الجیش بجلو فرستاد . در سال ۱۲۵۶ هـ.ق. بنا بدرخواست فضلعلی خان قرا باغی حاکم کرمان دولت حبیب‌الله خان امیر توپخانه را بالشکری مجهز برای تقویت وی و دفع آقاخان محلاتی (حسنعلیشاه) به کرمان فرستاد. آقاخان در این مدت برای گرفتن کرمان و دستگیری فضلعلیخان کوشش بسیار نمود و عبدالله خان قرا گز لوولشکر او را شکست داد و اسفندیارخان برادر فضلعلی خان و یکی از سرد کردگان اعزامی از کرمان در این جنگ کشته شد و نزدیک بود که کرمان بدست لشکریان آقاخان فتح گردد در این بین حبیب‌الله خان در رسیدن و با آقاخان بجنگ پرداخت و او را منهزم نمود آقاخان پس از این شکست به قلعه مشیز رفت و امیر توپخانه به کرمان وارد شد در این هنگام حاکم و امیر توپخانه مصمم به قلع ماده فساد آقاخان گردیدند و چون آقاخان دانست که از عهده آنها بر نمی آید و ممکن است که در قلعه نیز محصور و اسیر شود از قلعه بیرون آمده راه بم و نرماشیر را پیش گرفت و فضلعلی خان و امیر توپخانه برای دستگیری به دنبال او راه افتادند و در رینگان در مرز بلوچستان بهمرسیده جنگ سختی بین دوطرف در گرفت و آقاخان در این جنگ شکست خورده از راه بیابان به قندهار و از آنجا به هندوستان رفت و در آنجا متمکن شد. در همین سال که آقاخان به هندوستان فرار کرد چون در بلوچستان از سابق و لاحق اغتشاشاتی روی داده بود و قضیه آقاخان هم در آن حدود زاد فی الطنبور نغمه<sup>۳</sup> آخری گردید. حبیب‌الله خان ضمناً مأمور انتظامات بلوچستان شد او نیز در این هنگام مانند تمام مأمورین دولت اعم از لشکری و کشوری فاقد رفتار صحیح که از روی سیاست درست باشد بود و بمبارت آخری هیچ کدام از مأمورین دولت سیاستی که سودمند بحال مملکت باشد ندارند اکثرأ بجای انجام وظیفه و خدمتگذاری به مملکت و ملت مردم را از دولت بیزار و متنفر میکنند و من که نویسنده این سطور میباشم در تمام مدت عمر خود هرگز نشنیدم که کسی از دولت راضی باشد و دولت را خدمتگذار ملت بداند. حبیب‌الله خان با وجود اینکه یک مرد دلیر و وظیفه سربازی خود را در شکست و فرار آقاخان انجام داد معذک در موقع انتظامات بلوچستان کشتار زیادی مخصوصاً در بمپور نمود و چندین هزار خانوار بلوچ را با اطراف و اکناف مملکت تبعید و پراکنده نموده و جلادت خود را چندان بروز

۱ - نامبرده چون معتاد بخیلی چیزها بود در میان مردم روشنفکر و ظرفای تهران معروف شده بود به سردار اکبیر .

۲ - ساعدالدوله اخیر در ماه رجب سال ۱۳۴۳ هـ.ق. (بهمن ۱۳۰۳ خ.) کشته شد و یا خودش باجل خدائی درگذشت .

داد که تا نزدیک قندهار رفت و آن حدود را خواست فتح کند که دولت بملت مواعع خارجی او را امری بازگشت داد و به تهران احضار نمود و متعاقب آن فضل‌ملیک خان قرا باغی نیز از حکومت کرمان معزول و بجایش عباسقلی خان جوانشیر (معمدالدوله) منصوب گردید. حبیب‌الله خان پس از ورود به تهران با یکی از خویشان شاهسون خود قصد ازدواج نمود و برای عروسی خود جشن بسیار مفصلی برپا کرد لکن در روز عقد کنان و جشن عروسی در گذشت و عروسیش مبدل بجزا گردید پس از مردنش بسیاری از مردم میگفتند که رویداد این قضیه بیشتر برای مظلومی بود که نسبت به موطنان بلوچ خود مرتکب شده بود و خدا این قسم باو کبفر داد. اعمال همین رویه مأمورین دولت در سالهای متعادی بود که ترکستان، قفقاز، بین‌النهرین و افغانستان و غیره از دست رفت و از ایران بکلی مجزی گردید و تا این تقیصه یعنی تمدی نسبت بمردم و رشوه خواری رفع و اصلاح نشود نباید چندان بآینده امیدوار بود. فرمایش پیغمبر اکرم (ص) است که میفرماید: الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم.

میرزا حبیب قآنی پسر میرزا محمد علی گلشن<sup>۱</sup> در سال ۱۲۲۳ ه. ق.

حبیب

در شیراز متولد و در مدت تحصیل، فارسی و عربی را خوب آموخته و از

شعرا و دبیران فاضل و از فحول شعرای زمان خود بوده است قآنی از مداحان شاهان و بسیاری از رجال و شاهزادگان قاجاریه زمان خود از قبیل حاج میرزا آقاسی، حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و برادرش حسینعلی میرزا فرما و غیره و در اواخر عمر از ندما و مداحان اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا و مهد علیا مادر ناصرالدین شاه و بسیاری از شاهزادگان و رجال دیگر بوده است و بطوریکه در اغلب تذکرها ذکر شده در سال ۱۲۷۲ ه. ق. فوت می نماید. راجع بسال تولد قآنی در دفترچه‌ای که بخط خود قآنی در موزه آسیائی موجود است قآنی تولد خود را بدینگونه شرح داده است:

«و چنان شنیده‌ام که روز بیست و نهم شعبان المعظم سنه ۱۲۲۳ ه. ق. مطابق ... از عالم لاهوت بمالم ناسوت و از مشیمه مام در آغوش زمین قرار گرفته‌ام». رضا قلی خان هدایت در جلد دوم صفحه ۴۰۲ مجمع الفصحاء فوت او را در سال ۱۲۷۰ ه. ق. ذکر نموده و نیز شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله در یادداشت‌های خود مینویسد: «حکیم فاضل حکیم قآنی المسمی به میرزا حبیب شیرازی روز ۴شنبه پنجم شعبان ۱۲۷۰ در تهران مرحوم شد، والبته گفتار هدایت و فرهاد میرزا از گفته‌های سایرین درست تراست بنا بر این هنگام فوتش ۴۷ سال داشته است. قآنی از زبان فرانسه بی اطلاع نبوده و بطوریکه بخط خود در دفترچه مضبوطه در موزه آسیائی ذکر می کند:

«تادرسال ۱۲۵۱ ه. ق. مطابق ... که محمد شاه بر تخت نشست بتهران آمده بخواندن درس فرانسه مشغول شده، و آن مقدار فرانسه را هم که او میدانسته لابد در دستگاه شاهزادگان قاجاریه مانند شجاع السلطنه و اعتضاد السلطنه پسران فتح‌ملی‌شاه که برای فرا گرفتن زبانهای

۱- در مقدمه اولین طبعی که از دیوان او در سال ۱۲۷۴ ه. ق. بمثل آمده و بهترین چاپ است و قسمتی از آن بخط میرزا رضای کلهر خوشنویس مشهور می باشد نام خودش حبیب‌الله و نام پدرش میرزا ابوالحسن ذکر شده است.

خارجی معلمینی داشته و با کشیشان و اطباء و معلمین خارجی محشور بوده اند آموخته و در این که قآنی زبان فرانسه را بقدر کفایت میدانسته شبهه‌ای نیست زیرا که پس از خشم گرفتن مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر بر قآنی و علت خشم هم برای این جهت بود که چون میرزا تقیخان بصدارت رسید در ضمن قصیده مدیحه‌ای از او چنین یاد کرد :

بجای ظالمی شقی نشسته مؤمنی تقی و در آن تعریضی نسبت بحاج میرزا آقاسی کرده بود امیر وقتی که این شعر را از قآنی شنید در خشم شد و باو گفت که بعد از من مرا ظالمی شقی و جانشین مرا مؤمنی تقی یاد خواهی کرد و هنگام تعدیل خرج و دخل و تنظیم بودجه مملکتی مرسوم سالیانه قآنی را حذف کرد لکن اعتضاد السلطنه که حامی وی بود پیش امیر از قآنی وساطت نمود و از او درخواست کرد که باردیگر حقوق او را برقرار سازد امیر نپذیرفت و با درخواست اعتضاد السلطنه موافقت نکرد و گفت تعدیل و خرج مملکت از شاعر واجب‌تر است چون شاهزاده درباره برقراری مجدد مرسوم سالیانه وی اصرار داشت عاقبت امیر گفت که قآنی غیر از شاعری چه هنر دیگری دارد بمرحوم امیر گفته شد که مقداری فرانسه میداند مرحوم امیر کتابی را در فلاحت برای ترجمه بقآنی سپرد و آن شاعر هر هفته يك جزوه از آن را از فرانسه بفارسی ترجمه میکرد و بتوسط اعتضاد السلطنه پیش امیر میفرستاد و درازاه آن مزدی در حدود پنجاه ریال آن وقت میگرفت و قآنی تا امیر در سرکار بود چنین میکرد . بنا بر اظهار محمد علی فروغی<sup>۱</sup> این جزوه‌های ترجمه شده قآنی تا این اواخر نزد حاج میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله باقی بود. از قرار معلوم قآنی علاوه بردانستن زبان فرانسه، انگلیسی را هم میدانسته و در این باب خودش در دفترچه سابق الذکر میگوید :

« و بعد بشیر از رفته<sup>۲</sup> ماهی سه چهار بتعلیم زبان انگلیسی اشتغال نمود. » راجع باین موضوع در مباحث المعتمدیه بدین نکته اشاره میکند اما او را مسلط بزبان (انگریزی) و داننده این زبان میخواند نه مبتدی و متعلم .

قآنی تا سال ۱۲۳۹ ه. ق. در شیراز بود و بطوریکه در دفترچه شرح حال خود نوشته پیش از سال ۱۲۳۹ ه. ق. سفری به اصفهان کرده و در این باب خودش چنین گوید : « دو بجهت تحصیل ریاضی و الهی باصفهان رفته سالی چند بمانده بشیر از باز گشتم، سپس بمشهد رفت و در دستگاه حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان داخل شده از مداحان وی محسوب گردید. خودش در این باب مینویسد :

« تا یکی از ابنای ملوک در سنه ۱۲۳۹ ه. ق. مطابق ... بشیر از آمده در تریتم اقدامی سخت نموده انواع ملاطفت و مهربانی بجای آورد . پس از ماهی ملک‌زاده را از جانب پدر تشریف ولایت خراسان در رسید بخراسان رفت و مرا بهمراه برد در آنجا به تحصیل ریاضی و حساب مشغول شده بختم قوی ، کیسه‌ام فربه ، خواسته‌ام زیاد ، سیم وزرم از قطمیر بقنطار و دراهم و دینارم از آحاد بالوف که کتب بسیار بخریدم از ادبیه و غیر ادبیه و بتعلیم و تعلم مشغول. » قآنی تخلص خود را نیز بمناسبت نام ابا قآن میرزا ملقب بفروغ الدوله پسر دوم شجاع السلطنه

قآنی اختیار نمود و چندی بعد از طرف فتحعلیشاه ب لقب مجتهدالشرایف نائل آمد . چون یزد و کرمان بهم برآمد و مأمورین دولت را از آنجا بیرون رانده بودند فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۳ ه. ق. حکومت این دو جا را بشجاع السلطنه داده او را باقشون ابوابجمی خود برای انتظامات آن حدود گسیل داشت. شجاع السلطنه ابتداء به یزد رفت و سپس بکرمان عزیمت نمود در این سفراست که قآنی به همراه وی به یزد و کرمان رفته است و پس از عزل شاهزاده بتهران آمده و بطوریکه خودش مینویسد :

« و بعد شیراز رفته باز بدارالخلافه و باز بشیراز رفته و اکنون که سنه ۱۲۷۰ ه. ق. مطابق .... و نزدیک چهل و هفت مرتبه است که خورشید بر گرد زمین یا زمین بر گرد خورشید علی اختلاف القایید روم این و روزگارم چنین گذشته است . اینکه قآنی میگوید : « و بعد بشیراز رفته و باز بدارالخلافه و باز بشیراز رفته » اشاره باین موضوع است که حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پس از اینکه در سال ۱۲۳۸ ه. ق. از حکومت خراسان معزول و بتهران آمد در سال ۱۲۳۹ ه. ق. برای دیدار برادر اعیانی خود حسینعلی میرزا فرمانفرما بشیراز رفت و در شیراز بود که پدرش فتحعلیشاه او را در همین سال برای بار دوم والی خراسان نمود و قآنی را از شیراز به همراه خود بمشهد برد حکومتش تا سال ۱۲۴۳ ه. ق. ادامه داشت در این سال در او اخرجنگ روس و ایران با آرتش ابوابجمی خود برای ادامه جنگ به تهران احضار شد و بنا بود که شجاع السلطنه بجای عباس میرزا نایب السلطنه فرمانده کل قوی شود و بالاخره این کار و کارهای دیگر صورت نگرفت و منتهی بمعااهده منحوس تر کمانچای گردید و بعد شجاع السلطنه در همین سال حاکم یزد و کرمان شد در سال ۱۲۴۵ ه. ق. که فتحعلیشاه بجهاتی بفارس رفت شجاع السلطنه را از کرمان بشیراز خواست . پس از ورود و چندی توقف شاه او را در خص کرد که بکرمان باز گردد و مشغول بکار خود شود . در سال ۱۲۴۶ ه. ق. که عباس میرزا نایب السلطنه برای فرونشاندن شورش یزد و امنیت دادن بآن نواحی بجنوب ایران مسافرت نمود پس از ورود بکرمان شجاع السلطنه را توقیف نموده بادویست سوار تحت الحفظ بتهران روانه نمود .

در او اخر سال ۱۲۴۸ ه. ق. شاه اجازه داد که شجاع السلطنه نزد برادر خود حسینعلی میرزا فرمانفرما بشیراز برود و سپس از آنجا بکرمان رفته برای بار دوم فرمانگذار آنجا باشد . شجاع السلطنه تا فوت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ه. ق. حاکم کرمان بود تا اینکه او را در شیراز دستگیر نموده و تحت الحفظ به تهران آوردند و بامر محمد شاه برادرزاده اش او را کور نمودند . غرض این است که قآنی در این سفرها ممکن است که همه جا همراه شجاع السلطنه بوده است . هدایت مینویسد :

« در خراسان و کرمان سالیان دراز بزیست و مدحت شجاع السلطنه برانده از سال ۱۲۵۰ ه. ق. که بساط شجاع السلطنه و فرزندانش بکلی برچیده و در نور دیده شد قآنی تا آخر عمر (۱۲۷۰ ه. ق.) در تهران میزیست و بیشتر سالهای عمر خود را در خانه علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم (پسر ۵۴ فتحعلیشاه) بسر میبرد است . قآنی پسری داشته بنام محمدحسن یا حسن متخلص به سامانی از زنی شیرازی خود که در سال ۱۲۵۶ ه. ق. متولد و در سال



۱۲۸۵ ه. ق. در سن ۲۹ سالگی در تهران در گذشته است و در زمانیکه رضا قلی خان هدایت رئیس مدرسه دارالفنون بوده میرزا حسن سامانی نیز در آن مدرسه مشغول بتحصیل علوم جدید بوده است. قآنی مردی بوده تنومند - آبله رو - با قامتی پست - گوژپشت و بسیار زشت و علاوه بر طبع روان و انشاء سلیس خوشخط نیز بوده است. تألیفات او علاوه بر دیوان شعر که اکثراً در مدح و ثنای پینمبر اکرم - ائمه اطهار - شاهان - شاهزادگان و رجال است و مکرر بچاپ رسیده کتابی نیز با اسلوب گلستان بنام پریشان در سال ۱۲۵۲ ه. ق. تألیف کرده و رساله دیگر بهم بنام (عبرة لناظرین) دارد. بطوریکه پیش گفته شد اشارش بیشتر در تقاضا و مدح این و آن است و برای هر کس قصیده‌ای سروده و از وی توقع انعام داشته و خیلی باعث تعجب است که این شاعر خوش قریحه و دارای طبعی فوق‌العاده سرشار بهیچوجه مناعت طبع و عزت نفس نداشته است.

**حبیب‌الله** خان قوام‌الملک چهارم پسر محمد رضا خان قوام‌الملک در سال ۱۲۸۶ ه. ق. در شیراز متولد و در سال ۱۳۰۱ ه. ق. که پدرش ملقب بقوام‌الملک شد مناصب خود را از قبیل کلانتری و بیکلریگری فارس را باو محول نمود و در این سال ملقب بسالارالسلطان نیز گردید و در سال ۱۳۲۵ ه. ق. پس از کشته شدن پدرش در این سال او نیز ملقب بقوام‌الملک شد. در سال ۱۳۳۰ ه. ق. که رضا قلی خان نظام السلطنه استاندار فارس بود بین اسمعیل خان صولت‌الدوله (سردار عشایر) رئیس ایل قشقایی و قوام‌الملک اختلاف شدیدی روی داد و نظام السلطنه باطناً طرف صولت‌الدوله را داشت برای اینکه ضدیت و اختلافات شدیدتر نشود بمیانجیگری قنصل انگلیس که حامی و طرفدار قوام‌الملک بود قرار بر این شد که قوام‌الملک بهمراه برادرش محمد علیخان نصرالدوله بااروپا بروند اینان هم از راه بوشهر رهسپار اروپا گردیدند در میان راه در دشت ارژن کسان صولت‌الدوله بر سر آنان ریخته و جنگ در میگیرد در این بین نصرالدوله کشته میشود و حبیب‌الله خان قوام‌الملک پس از این رویداد فوراً بشیراز بازگشته برای حفظ جان خود در قنصلگری انگلیس پناهنده میگردد و مدتی در آنجا در پناه انگلیس‌ها بسر میبرد تا اینکه باو تأمین داده شده بخانه خود باز میگردد. م. ق. هدایت که از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳ ه. ق. والی فارس بوده در صفحه ۳۶۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود درباره این شخص چنین اظهار نظر میکند:

و قوام مردی است بی‌حقیقت باشد در فارس با وضعیت حاضر از او کاری ساخته است تابع انگلیس است باشد همه قوامند. در سال ۱۳۳۴ ه. ق. در ایام جنگ بین‌المللی چون اهالی فارس و مخصوصاً شیرازیها با رفتار و رویه انگلیس‌ها مخالف و هواخواه آلمانها بودند از این جهت بخانه قوام‌الملک ریخته آنجا را غارت کردند و قنصل انگلیس او کنور<sup>۲</sup>

۱- نصرالدوله در حدود سال ۱۲۹۱ ه. ق. در شیراز متولد و در سال ۱۳۳۰ ه. ق. در سن

۳۸ سالگی کشته شد.

۲- سرگرد اوکنور (M.W.F.T. O'Connor) در سال ۱۸۷۰ متولد و در سال ۱۹۴۳ درگذشت نامبرده در سال ۱۹۰۹ قنصل سیستان - در سال ۱۹۱۰ سرکنصل در مشهد - در ۱۹۱۲ کنصل در کرمان و در ۱۹۱۲-۱۹۱۳ و ۱۹۱۶ کنصل انگلستان در شیراز بود. در ایام جنگ بین‌المللی اول در انقلابات فارس و تظاهرات بسیار شدید بر علیه انگلستان نامبرده از طرف ملیون دستگیر و مدت ده‌ماه (از نوامبر ۱۹۱۵ تا اوت ۱۹۱۶) توقیف بود.

گرفتار و دفاتر قنصلگری بدست ووسترو (Woostro) قنصل آلمان افتاد و بعد ووسترو یا دولت آلمان تمام آن اسناد را زیر عنوان (کشف تلبیس) طبع و منتشر نمود<sup>۱</sup> قوام‌الملك در جنگ بین‌المللی اول خدمات شایانی نسبت بدولت انگلستان انجام داد و در سال ۱۳۳۴ ه. ق. در شکار گاهی در دوفر سنجی شیراز از اسب افتاده زنده‌گی را بدرود گفت. هدایت در صفحه ۳۷۵ کتاب مزبور راجع بقوت قوام‌الملك این طور میگوید:

«اجمالاً شنیده شد که پس از من وجوهات وقورخانه بقوام‌الملك دادند که به لار قرار کرده بود اردوئی تدارک کند بشیراز بیاید در راه گفتند بتحریرک پسرش<sup>۲</sup> کشته میشود یا بروایت دیگر از اسب زمین میخورد و در میگذرد. از قرار معلوم بین پدر و پسر چندان صفائی نبوده و نصرالدوله (ابراهیم قوام) در غیاب پدر خود که در این اوان در لار بوده پیشنهاد میدهد که ابوابجمعی پدر خود قوام‌الملك را سالی چهل هزار تومان بیشتر از سابق قبول میکند و اداره مالیه هم با پیشنهاد او موافقت مینماید». مخبر السلطنه که در این اوان والی فارس بوده در صفحه ۳۶۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین نویسد: «پس از امضای تهران موسی (پیشکار مالیه فارس) به من اطلاع داد معلوم شد پسر قوام با اتفاق مدیر السلطنه نوری ابوابجمعی پدرش را چهل هزار تومان علاوه قبول کرده است و هیچ فکر نکرده‌اند این عمل سبب اغتشاش کلی میشود به موسس خان نوشتم که دست به ابوابجمعی قوام نمیشود زد سی چهل هزار تومان بآن نمی‌ارزد که کانون فساد تازه‌ای در مملکت ایجاد شود مصالح بزرگتر هست که باید رعایت شود».

**حبیب‌الله** میرزا حبیب‌الله خان انصاری مشیرالملك موقعیکه ظل‌السلطان سلطان مسمود میرزا پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه حاکم اصفهان - فارس - خوزستان - کرمانشاهان - کردستان - یزد - عراق - بروجرد - نهاوند - ملایر - تویسرکان - گلپایگان - کمره - خوانسار و محلات و مقر حکمرانی او در اصفهان بود مشیرالملك وزارت اورا داشت و در حقیقت میتوان گفت که ظل‌السلطان پادشاه و مشیرالملك صدراعظم نصف مملکت ایران بود<sup>۳</sup>. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد: «شبه

۱- ووسترو مدتی قنصل آلمان در شیراز بود و بعد قنصل تبریز، و در سال ۱۳۳۸ ه. ق. در آنجا کشته شد.

۲- مراد ابراهیم قوام است. پس از کشته شدن محمد علیخان نصرالدوله عمو و پدرزنش در سال ۱۳۳۰ ه. ق. ملقب به نصرالدوله و پس از کشته شدن پدرش در سال ۱۳۳۴ ه. ق. ملقب بقوام‌الملك گردید ابراهیم قوام پنجمین نفری است از خانواده هاشمیه که ملقب بقوام‌الملك شده است.

۳- ظل‌السلطان خود در تاریخ مسمودی صفحه ۳۲۰-۳۲۱ در این مورد می‌نویسد: «میرزا حبیب‌الله خان مشیرالملك يك ميرزای پست اصفهانی بود بوزارت تمام جنوب ایران و لقب مشیرالملکی برقرار شد با میرزا رضای منشی من که بعد بنان‌الملك شد بجان هم افتادند رسوائیها برپا کردند بالاخره من لاعلاج گشته هر دورا معزول کردم میرزا رضای بنان‌الملك به مصر رفته سالها در بدر غربت بود باز از مصر مراجعت باصفهان آمد ناخوش شد و بمرد. مشیرالملك هم بعد از عزلش از وزارت پناخوشی انفلوانزا که در ایران به مشمشه مشهور است بمرد».

۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ ه. ق. « ظل السلطان میرزا حبیب الله خان مشیر الملک وزیر اعظم خودشان را بحضور بردند » .

مشیر الملک در مدت داشتن این سمت خیلی متمول شده بود ظل السلطان شخص مقتدر و ظالم برای اینکه دارائی او را تصاحب کند اول او را حبس کرد و سپس او را کشت و طرز کشتنش هم طور غریبی اتفاق افتاد میگویند در مجلسی که مشیر الملک بود دوسه نفر از بزرگان اصفهان هم نیز حضور داشتند مشیر الملک مثل اینکه میدانست که ظل السلطان قصد تلف کردن او را دارد و قتیکه قهوه را پیشخدمت باو داد او هم آن را به پهلودست خود تعارف نمود آن شخص بیخبر



میرزا حبیب الله خان انصاری مشیر الملک

از همه جا قهوه را خورد باز برای مشیر الملک قهوه آوردند این بار هم قهوه را بدیگری که نزدیک او نشسته بود داد او هم خورد<sup>۱</sup> پیشخدمت عمل خود را تکرار کرد و باز برای او قهوه آورد این دفعه چون کسی نبود که قهوه را بیاشامد به ناچار خود آشامید بنا بر این هر کسی که در آن روز قهوه مرحمتی ظل السلطان را خورد مرد و ظل السلطان باین نحو مشیر الملک وزیر و پیشکار خود را هلاک نمود و بعد تمام اموال و املاک او را مالک شد. اعتماد السلطنه در (غره شعبان ۱۳۰۸ ه. ق.) مینویسد: « از قراریکه امین السلطان میگفت ظل السلطان مشیر الملک وزیر خودش را حبس کرده البته یک کرور از او صادره خواهد کرد » و نیز مینویسد: (۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ ه. ق.) مشیر الملک وزیر ظل السلطان هم که کرورها به شاهزاده فائده رسانیده بود و چندی قبل شاهزاده او را حبس و صادره کرده بود در اصفهان به سکنه در گذشت اما سکنه فرمایشی بوده یعنی مسموم

شده که هم شاهزاده مالش را بخورد و هم آنچه شاهزاده اندوخته کرده مخفی بماند سبحان الله از این ظالم! « دکتر فوریه (Feuvertier) پزشک مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) در این باره مینویسد :

« ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲-۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ : شهرت دارد که ظل السلطان منشی خود مشیر الملک را بطمع مال فراوان او بقتل رسانده است » و نیز مینویسد : « ۲۵ مه برابر با ۲۸ شوال : در دودهاک<sup>۲</sup> شاه پسر خود ظل السلطان را که در اصفهان مقیم است بحضور خواست .

۱- در دوره سلاطین قاجاریه که قهوه مسموم را برای هلاکت رجال می خوراندند این جور قهوه را قهوه قجری مینامیدند .  
۲- ده جزء دهستان حومه بخش دلیجان شهرستان محلات . (فرهنگ جغرافیائی ایران)

احضار ظل السلطان که هیچکس نسبت با او محبت ندارد باعث بعضی صحبتهای شده و هر کس از قساوتها و اعمال مستبدانه او سخنی میگوید. در این جا معلوم شد که شایعه قتل مشیر الملک بدست او صحت نداشته بلکه شاهزاده او را حبس کرده و بعد از آنکه تمام اموال او را بمصادره گرفته دستش را بکلی از کارها کوتاه نموده بوده است. مشیر الملک بیچاره هم چون دیگر آه در بساط نداشته دیوانه شده و بهمان وضع جان سپرده است<sup>۱</sup> می گفتند که شاه ظل السلطان را برای همین احضار کرده است که در باب این عمل با او توضیحاتی بدهد بعضی هم میگویند که اصلاً مسافرت شاه برای آن است که خود شخصاً باین کار رسیدگی کند چنانچه در قم از کسان مشیر الملک و دیگران جزئیات قضیه را بتفصیل تمام پرسید و بیش از همه در باب دارائی که ظل السلطان بر آن دست انداخته تحقیقات کافی بعمل آورد<sup>۲</sup>. همچنین مینویسد: « ۲۷ مه برابر با ۳۰ شوال:

ظل السلطان که باینجا وارد شده بود چهار اسب اصیل و مقداری فرش و پارچه های سنگین قیمت و بعضی نفایس دیگر تقدیم پیشگاه پدر خود کرد با چند کیسه اشرفی. گویا ظل السلطان با تقدیم این هدایا میخواست اسباب ترضیه خاطر ملوکانه را فراهم کند تا دیگر پاپی دارائی مشیر الملک نشود. در وصف حکیم الممالک (میرزا علی نقی) مینویسد: « حکیم الممالک که اگر روزگاری چیزی از مال دنیا بچنگ او بیفتد از راهی غیر از راه های معمول بظل السلطان است، سرانجام ظل السلطان با دادن پیشکشی هائی چند بشاه پرونده مرگ مشیر الملک را مختومه گردانید و برای ادامه اعمال سوء خود از محلات باصفهان مراجعت نمود.

میرزا حبیب اصفهانی از اهل قریه بن<sup>۳</sup> معروف بدستان، سالیان دراز

## حبیب

(از ۱۲۸۳ تا ۱۳۱۱ ه.ق.) استاد زبان و ادبیات فارسی در مکتب



میرزا حبیب بدستان

سلطانی اسلامبول و عضو انجمن معارف اسلامبول بوده است نامبرده دارای معلوماتی سرشار - فکری روشن - قلمی شیوا و طبعی روان داشته و مترجم کتاب حاجی بابا تألیف جیمز موریر انگلیسی (Morier) از فرانسه در سال ۱۳۰۳ ه.ق. میباشد. اینکه شهرت دارد که شیخ احمد روحی کرمانی آنرا ترجمه کرده اشتباه است زیرا حاجی بابا را میرزا حبیب پیش از ورود شیخ احمد روحی به اسلامبول (۱۳۰۴ ه.ق.) آنرا ترجمه کرده بود و از قرار معلوم روحی يك نسخه از ترجمه او را برای خود استنساخ کرده است و موقعیکه مستر فیلات انگلیسی (Philott) خواسته است که ترجمه حاجی

- ۱- ایادی یا دستگاہ ظل السلطان این قسم شهرت داده بودند که فووریه نیز در کتاب خود آنرا منعکس نموده است.
- ۲- تمام نظر شاه این بوده که چرا اموال را باو نداده و بالا اقل با او نصف نکرده است.
- ۳- بن قصبه از دهستان لاری بخش حومه شهرستان شهر کرد.

بابا را بطبع رساند از روی نسخه خطی حاجی بابا که در خانواده روحی موجود بوده ترجمه فارسی حاجی بابا را در کلکته چاپ کرده است. دستان علاوه بر ترجمه حاجی بابا دارای تألیفات زیادی است از آن جمله تاریخ خط و خطاطان - دستور زبان فارسی بنام (دستور سخن) غرائب عجائب ملل - دیوان شعر و غیره میباشد. دیوان اشعارش هنوز بطبع نرسیده است. فامبری سیاح معروف فارسی را در نزد دستان آموخته است.<sup>۱</sup>

میرزا حبیب که در سال ۱۲۸۳ ه. ق. از تهران به اسلامبول تبعید شد دیگر بوطن بازنگشت و همینطور در اسلامبول و مدت کمی هم در بروسه میزیست تا اینکه در سال ۱۳۱۱ ه. ق. در شهر اخیرالذکر درگذشت و در همان جا بخاک سپرده شد.

**حبیب**  
میرزا حبیب متخلص به نظام و ملقب به صدرالافاضل از اهالی رضایه (ارومیه) و از طائفه افشارانجا بوده مردی هنرمند، شاعر، منشی و خوش خط درهجو و هزل ماهر و در اوائل قرن چهاردهم وفات یافته است مقوم مهمل تقویم از تألیفات وی است و نصاب الصبای ابونصر فراهی را نیز تضمین کرده است.

**حداد**  
شیخ حداد رئیس طائفه آل کثیر بوده که عشیره مزبور در منطقه دزفول و شوشتر سکونت دارند در سال ۱۲۶۴ ه. ق. که محمد شاه قاجار درگذشت بر حسب سابقه و عادت همیشگی موجب اغتشاش و فتنه‌هایی در غالب نواحی ایران شد از آنجمله همین شیخ حداد دعوی سلطنت کرده خود را حداد شاه نامید. مولی عبدالله سوم پسر مولی فرج الله

۱- آرمینیوس فامبری (A. Vambry) مجارستانی مدتی در اسلامبول در نزد دستان مشغول بفرآ گرفتن زبان فارسی بوده و بنا بدستور او دستان دستور سخن را بسبک گرامرهای اروپائی تألیف کرده است و اما فامبری شخصی بوده از اهالی مجارستان که پس از فرآ گرفتن چندین زبان اروپائی در وطن خود با ستامبول رفته و در آنجا مشغول بیاد گرفتن زبانهای شرقی می‌شود و در این رشته مطالعات زیادی مینماید سپس داخل در خدمت رسمی دولت عثمانی شده و در وزارت امور خارجه عثمانی بسمت مترجمی مشغول میگردد مدت شش سال در این سمت خدمت کرد و ضمناً در این ایام اطلاعات خود را در زبانهای شرقی تکمیل نمود در این هنگام است که انگلیسها او را شناخته و بوجود او احتیاج مبرم پیدا کردند و او را در اداره خود استخدام کردند پس از چندی از طرف دولت انگلستان مأموریت پیدا کرد که بلباس درویشی و زولیده با آسیای مرکزی که در آن ایام روسها خیال تصرف آن محدود را داشتند و انگلیسها از اوضاع محلی آنجا بی اطلاع بودند مسافرت نماید. بنا بر این نامبرده ابتداء بایران آمد و پس از یکسال اقامت در تهران و تکمیل اطلاعات خود بهمراه قافله حجاج بخارائی و ترکستانی مرکب از ۲۳ نفر که از سفر حج و زیارت خانه خدا بازگشته بودند از راه مازندران بسواحل شرقی دریای مازندران (بحر خزر) - گرگان - صحرای گرگان - خیمه - بخارا - سمرقند مسافرت کرد سپس به افغانستان آمده با همان لباس ازهرات به مشهد وارد شد پس از این مسافرت و انجام مأموریت محوله بخود بانگلستان رفت و مشاهدات و سفرنامه خودش را زیر عنوان (مسافرت در آسیای مرکزی Travels in Central Asia) در سال ۱۸۶۴ مسیحی برابر با ۱۲۴۳ خورشیدی (۱۲۸۱ ه. ق.) در لندن چاپ و منتشر نمود و بعد در دانشگاه بوداپست بسمت معلمی زبانهای شرقی انتخاب گردید و در این زمان که این سمت را داشت دوازده زبان می‌دانست فامبری در سال ۱۹۱۳ درگذشت و اخیراً کتابش زیر عنوان (سیاحت درویش دروغین) بفارسی ترجمه و بطبع رسیده است.

سوم از خاندان مشعشی که از کفات و مردان کینه جو و قسی القلب خاندان مزبور بوده باجمعی از عشایر بنی‌ساله و بسیاری از عشایر باوی و عنافجه برای سرکوبی حداد شاه بحدود دزفول رفت و جنگ سختی میان آنان روی داد و آل کثیر که از قدیم میانه خوبی با مشعشیان یا موالی نداشتند سخت ایستادگی نمودند سرانجام شیخ حداد یا حداد شاه بدست عشایر عنافجه دستگیر و مولی عبدالله پس از چندی که او را در حویزه زندانی نمود به خرم‌آباد فرستاد ولی شیخ حداد چندان در زندان نماند و بوسیله یکی دو نفر از غلامان خود از آن جاگریخت و باز به دزفول آمده آتش فتنه را دوباره روشن نمود .

**حسام الدین** میرزا حسام الدین که ابتدا لقبش حافظ‌الصحة و بعد مسیح‌الملک و سپس ملقب به مشارالدوله شد پسر بزرگ حاج میرزا محمد حکیم باشی شیرازی و پدر میرزا نظام الدین مشارالدوله (متوفی ۱۳۱۵ خورشیدی) و رضا سردار فاخر حکمت نماینده و رئیس چند دوره مجلس شورایملی می باشد . میرزا حسام الدین که از



جناب محمد سلطان مسیح الملک



حافظ‌الصحة

شیراز به تهران آمد پس از تحصیل طب جدید بالقب و سمت حافظ‌الصحة به شیراز بازگشت و پس از چندی به تهران آمد و ملقب بلقب مسیح‌الملک شده و جزء اطباء دربار سلطنتی گردید و چندی بعد مشارالدوله لقب یافت .

## حسن

حاج میرزا حسن آشتیانی از علماء و مجتهدین و اصولیین قرن اخیر  
مقیم تهران و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده لکن بورع و  
تقوی استاد خود نبوده است و حاشیه بسیار مفصل و مبسوط او بر فرائد الاصول مشهور به رسائل



حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد

تألیف استاد خویش مرحوم شیخ مرتضی انصاری سابق الذکر  
در سال ۱۳۱۵ ه. ق. در تهران بطبع رسیده است. در قضیه  
دادن امتیاز انحصار توتون و تنباکو (رژی) از طرف دولت  
بشرکت انگلیسی و مقاومتی که او با ناصرالدینشاه در  
خصوص ابطال انحصار آن بخرج داد باین معنی که ناصرالدینشاه  
حاج میرزا حسن را به تبعید تهدید کرد میرزا منتظر اجرای  
تبعید نشد و خود خواست که از شهر بیرون برود عامه خبر  
شدند جلو میرزا را گرفتند و مانع مسافرت او گشتند و  
بالاخره در ۱۶ جماد الاولی ۱۳۰۹ ه. ق. شاه مجبوراً آن  
امتیاز را ملغی نمود و از این تاریخ بیش از پیش بر شهرت  
و اهمیت حاج میرزا حسن آشتیانی افزوده شد امتیاز توتون  
و تنباکو یا انحصار دخانیات ایران که به رژی شهرت پیدا  
کرد عبارت از این است که ناصرالدینشاه و امین السلطان

در سال ۱۳۰۷ ه. ق. در مقابل گرفتن مبلغ  
ناچیزی برای خود امتیاز آن را بانگلیسها  
دادند و بعد بواسطه شورش مردم ناچار بلکه  
مجبور گردیدند که آن را لغو نمایند. قطع  
نظر از سیاست خارجی و دخالت غیر مستقیم  
روسها و مایه گذاشتن مبلغی از طرف آنان  
سه نفر در الغاء امتیاز خیلی مؤثر بودند :

۱- مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی مرجع  
تقلید شیعیان که حکم بر تحریم استعمال تنباکو و  
توتون نمود و میتوان گفت که اساس کار در الغاء  
امتیاز حکم ایشان بود. ۲- حاج میرزا حسن  
مجتهد آشتیانی (صاحب ترجمه) که برخلاف  
حکم میرزای شیرازی عمل ننمود و شورش را  
در تهران برپا کرد (و چیزهایی هم باو نسبت  
میدهند) خیلی مؤثر در الغاء امتیاز مزبور واقع  
شد. ۳- حاج میرزا جواد آقای مجتهد که در  
شورش و غوغای اهالی تبریز دخالت تام داشت



حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد

۱- در آغاز کار حاج کاظم ملك التجار (برای هر جهت و سببی که بوده) در انتشار حکم میرزای  
شیرازی واقدامات دیگر، او نیز در این میانه (رلی) داشته است.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران راجع به تهدید کردن میرزای آشتیانی را به تبعید مینویسد: «در ۳ ژانویه شاه پیامی بحاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی فرستاده امر فرموده بود یا فتوای استعمال تنباکورا صادر یا از کشور بیرون رود او شق دوم را اختیار کرده ولی برای اجرای آن اقدامی ننمود به محض اطلاع از این امر هیاهو و تظاهرات بزرگی از مردم برخاست و بزودی گروهی انبوه به پیشوائی سیدی معمم قصر شاهی را دوره کرده فریادهای خشمگین سردادند و سنگباران آغازیدند سربازان بر آنها شلیک کردند چند نفر از جمله سیدی از پای درآمده هفت تن کشته و بیش از بیست نفر زخمی گردیدند و جماعت پراکنده شدند. ۱» هنگام شلیک سر کرده سربازان آقا بالاخان معین نظام بوده که بامر کامران میرزا وزیر جنگ سربازان دستور شلیک بطرف مردم داد<sup>۲</sup> حاج میرزا حسن آشتیانی در روز ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۳۱۹ ه. ق. در تهران بدرود حیات گفت و اهالی تهران تشییع جنازه مفصلی از او نمودند.

## حسن

میرزا حسن پسر میرزا کاظم پسر آقا محسن آشتیانی در اوائل سلطنت فتحعلیشاه در موقعیکه حاج محمد حسین خان اصفهانی مستوفی الممالک (وزیر دارائی) بود وارد خدمت استیفاء (کارمند وزارت دارائی) شد محمد میرزا (محمد شاه قاجار) در سال ۱۲۴۹ ه. ق. که برای تسخیر هرات مأمور شده بود میرزا حسن مستوفی هم همراه سپاه او بود.

خوانین و بزرگان هرات برای گفتگو و اطاعت از ایران به اردو آمدند میگویند بواسطه پذیرائی شایانیکه میرزا حسن از آنان نمود و این امر موجب آبرومندی دستگاه شاهزاده گردید محمد میرزا از این کار خیلی خوشنود شد و پس از اینکه شاه شد دستور داد که بجای عبدالله خان امین الدوله پسر حاج محمد حسینخان صدراعظم اصفهانی که مستوفی الممالک بود و بجرم هواخواهی از حسینعلی میرزا فرمانفرما لازم بود که از کار برکنار شود میرزا حسن مستوفی در سال ۱۲۵۱ ه. ق. بسمت مستوفی الممالک (وزیر دارائی) تعیین گردید. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در کتاب خوابنامه یا رؤیای صادق از قول میرزا یوسف مستوفی الممالک چنین میگوید:

« پدر من میرزا حسن در نیمه سلطنت فتحعلیشاه و در تمام مدت پادشاهی محمد شاه مستوفی الممالک ایران بود عمل استیفاء (مالیه) این دولت را بخوبی اداره مینمود در آغاز کار حاج میرزا آقاسی با انتخاب او تمایل زیادی نداشت لکن محمد شاه قضیه پذیرائی آبرومندان میرزا حسن از خوانین هرات را برخ او کشید و یادآوری نمود از این جهت حاج میرزا آقاسی دیگر روی گفته شاه نتوانست حرفی بزند و میرزا حسن مستوفی را مستوفی الممالک (وزیر دارائی) کرد میرزا حسن در سال ۱۱۹۴ ه. ق. متولد و در سال ۱۲۶۱ ه. ق. در سن ۶۷

۱ - تا پیش از این واقعه عمارت‌های سلطنتی واقعه در میدان ارک دارای نرده بوده و پس از آن ناصرالدینشاه از ترس هجوم مردم دستور داد که عمارت‌های مزبور بدیوارهای بلند و قطور آجری محصور شود.

۲ - بنا بگفته میرزا هاشم پسر حاج میرزا حسن آشتیانی که کشته‌ها را بخانه پدرش آورده بودند در حدود سی نفر کشته شده بودند.



سالکی وفات یافت . ۱ محمد شاه شغل ولقب او را به پسرش میرزا یوسف داد ۲ .  
 میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک سوم پسر میرزا یوسف مستوفی  
 حسن الممالک در سال ۱۲۹۲ ه. ق. متولد شده و در اوایل سال ۱۲۹۹ ه. ق.  
 در سن ۶ یا ۷ سالگی پدرش او را بالقب مستوفی الممالکی بجای خود بسمت رئیس دفتر استیفاء  
 (وزیر دارائی) تعیین نمود. در این هنگام سمت و عنوان میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم



حسن مستوفی الممالک

داخله و مالیه بود . میرزا هدایت یا آقا هدایت وزیر دفتر ۳ شخص معمر که قریب بده سال  
 رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) بود پس از میرزا یوسف (پسر عم و برادرزن) خود رامستحق  
 لقب مستوفی الممالکی و امور مربوط بآن میدانست هنگامیکه میرزا یوسف مستوفی الممالک  
 پسر خردسال خود میرزا حسن را با تصویب شاه باین سمت تعیین نمود از این پیش آمد سخت

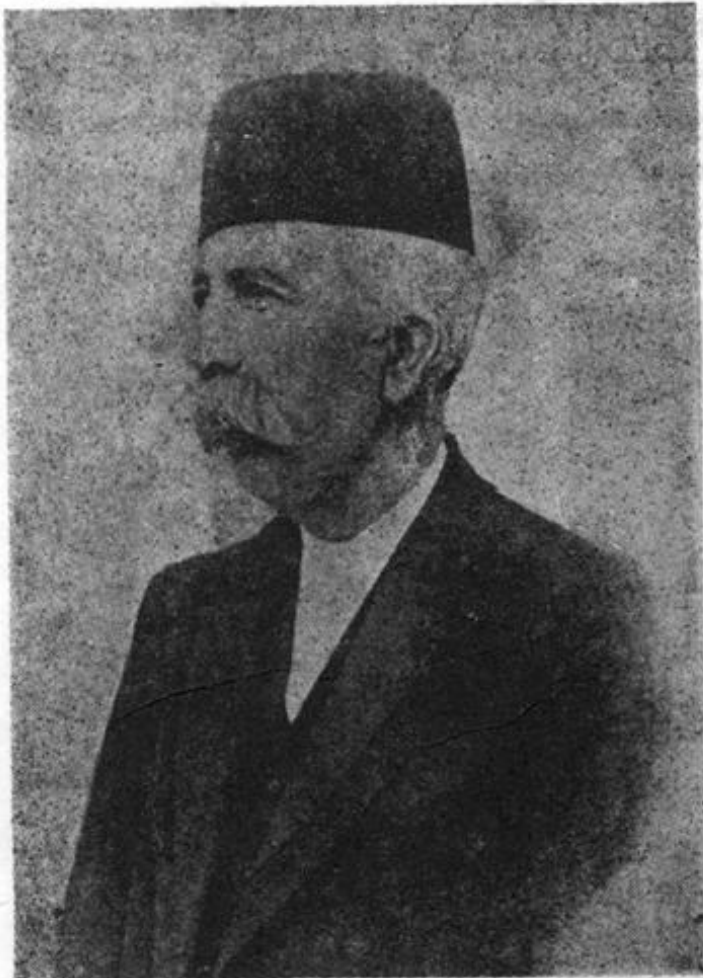
۱- ناسخ التواریخ در صفحه ۴۷۴ جلد دوم فوت او را در سال ۱۲۶۳ ه. ق. و در منتظم  
 ناصری صفحه ۱۸۷ مجلد سوم در سال ۱۲۶۱ ه. ق. نوشته شده است .

۲- لقب مستوفی الممالک از زمان سلاطین صفویه از القاب شغلی بوده بدین معنی که سابقاً  
 هر کس که وزیر دارائی می شد مخصوصاً در دوره زندیه و قاجاریه او را مستوفی الممالک می گفتند از اوایل  
 سلطنت محمد شاه قاجار این شغل ولقب در خانواده میرزا کاظم آشتیانی برقرار شد و بعد از انتزاع  
 شغل هم لقب مستوفی الممالکی (برخلاف سایر القاب) بدیگری داده نشده و تا انقراض قاجاریه  
 بطور موروثی در این خانواده باقی بوده است .

۳- پدر دکتر محمد مصدق .

رنجیده خاطر گشته استغفاء کرد میرزا یوسف که زیاد دل خوشی از وی نداشت بواسطه متانت و مناعت جبلی با او در مدت ده سالیکه ریاست دفتر استیفاء را داشت و وزیر دفتر بود مماشات میکرد استغفای او را از خدا خواست و بجایش حاج میرزا نصرالله گرگانی را که یکی از مستوفی‌های درجه اول دفتر استیفاء بود برگزید. مجمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۶ صفر ۱۲۹۹ ه. ق.) مینویسد:

« پسر مستوفی الممالک موسوم به میرزا حسن که طفل هشت ساله است محض الثفات به مستوفی الممالک و بی لطفی به وزیر دفتر که راضی از او نیست خطاب مستوفی الممالک دادند مقرر شد جبه ترمه شمسای بجهت او دوخته شود و هر روز بدفتر ( وزارت دارائی )



مستوفی الممالک

برود و بمستوفی الممالک (میرزا یوسف) همان آقا خطاب شونده گمان دارم خطاب صدراعظمی باو (میرزا یوسف) بدهند . و نیز مینویسد : « ۹ ربیع الاول ۱۲۹۹ ه. ق. : « امروز منزل نائب السلطنه ( کامران میرزا ) خلعت پوشان میرزا حسن پسر هفت ساله مستوفی الممالک است که بمنصب مستوفی الممالکی نایل شده با جبه دور مقتول و شمسه مرصع بعد از ظهر هر سه پسرهای شاه و شاهزاده‌ها و مستوفیها و غیره مستوفی الممالک جدید را بحضور آوردند .

در سال ۱۳۰۳ ه. ق. که پدرش در گذشت کارها و مشاغلی که داشت بر حسب امر شاه به پسر خردسالش به نیابت میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر که مدت شش سال از کارکناره کرده بود واگذار شد با اینکه سمت نیابت

مستوفی الممالک خردسال بر خلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت و ناگوار بود ولی چون شاه امر کرده بود اطاعت نمود و هر وقت که میرزا حسن مستوفی الممالک که سنش در حدود ۱۱ سال بود بدفتر استیفاء (وزارت دارائی) میرفت وزیر دفتر مانند لله‌ای او را جلوانداخته و خود در عقبش براه می‌افتاد . اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب چنین مینویسد: « یکشنبه ۹ رجب ۱۳۰۳ ه. ق. : پسر صدراعظم مستوفی الممالک چون طفل است میرزا

هدایت‌الله وزیر دفتر پسر عموی پدرش که با صدراعظم عداوت کلی داشت اتابک (الله) او شد ، ناصرالدین‌شاه هم همان احترام میرزا یوسف را نسبت بمیرزا حسن منظور می‌داشت . چندی میان مستوفی‌الممالک و میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر نایب و پیشکار او نقار و کدورت تولید شد و علتش این بود که مستوفی‌الممالک میخواست مهرش را در نزد خویش نگهدارد و از خود استقلال داشته باشد لکن میرزا هدایت چون او را هنوز جوان و بی‌تجربه میدانست راضی باین کار نبود مستوفی‌الممالک چون چنین دید کم‌کم در دفتر استیفاء حاضر نمیشد و اوقات خود را بیشتر بشکار میگذراند تا اینکه در سال ۱۳۱۸ ه.ق. در سلطنت مظفرالدین‌شاه در سن ۲۶ سالگی با اروپا رفت و مدت هفت سال بیشترش در پاریس اقامت داشت . م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۵۰۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع بچند سال اقامت میرزا حسن مستوفی‌الممالک در پاریس مینویسد :

«در اواسط سن سالی چند در پاریس بسر میبردند شنیدم هر روزه دوازده نفر از ایرانیها که در پاریس بودند بر سر سفره آقا حاضر میشدند که بدولت هنگفت میرزا یوسف در این مسافرت شکست افتاده و بعد میگوید: «آقا به تهران تشریف آوردند و همیشه مورد توسل دولت و ملت بودند مکرر رئیس‌الوزراء شدند از درستی و وطن پرستی ایشان استفاده میشد و در معنی



مستوفی‌الممالک

شاخص ملت محسوب میشدند وقتی پهلوی بمساجد اختیار (غلامحسین غفاری) گفته بود برفیقت بگو این اندازه بملت تکیه مکن ملتی در کار نیست حقیقت جای تأسف است که همین طور است . مختصر بگویم میرزا حسن مستوفی رحمت‌الله علیه مردی بود رئوف ، مهربان ، در دوستی ثابت و از دشمنی روگردان ، بدی میدید خوبی میکرد ، مناعت داشت تکبر نداشت گفتند

کم اراده است اراده وثبات رأیی که اودر جنگ بین الملل<sup>۱</sup> در مقابل سفارتین (روس وانگلیس) بظهور رساند در قوه هیچیک از رجال قوم نبود، مستوفی الممالک در اوائل مشروطیت (۱۳۲۵ ه. ق.) پس از هفت سال اقامت در اروپا با اتفاق میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم بایران بازگشت و در کابینه ای که اتابک تشکیل داد مستوفی وزیر جنگ شد در دوره مشروطیت بیش از ۱۵ بار وزیر و ۱۱ بار نخست وزیر شد در انتخابات مجلس شورای ملی همیشه از تهران انتخاب میشد در دوره هفتم نیز به نمایندگی انتخاب گردید و چون از این دوره (۱۳۰۷ خ.) ببعد اصول انتخابات تغییر کرد و سیستم خاصی بخود گرفت که در تمام دوره سلطنت پهلوی جریان داشت باین معنی که تمام وکلاء را طبق صورت تنظیمی که شهربانی در آن دخالت تام داشت و شاه آن را تصویب مینمود انتخاب میشدند و به مجلس تشریف می آوردند بنا بر این طرز انتخاب شدن، مستوفی الممالک نمایندگی مجلس را نپذیرفت و بعدها هم دیگر انتخابات نگردید و در ششم شهریور ۱۳۱۱ خ. (۲۵ ربیع الثانی ۱۳۵۱ ه. ق.) در حدود سن ۶۰ سالگی در گذشت و در مقبره خانوادگی درونک (شمیران) بخاک سپرده شد. در اطراف مرگ مرحوم مستوفی که در یک مهمانی که ناگهان سکنه کرد و در گذشت خیلی حرف ها زده شد و چون در آن دوره عملیات خیلی سری انجام می یافت کسی از قضیه سر در نیآورد و حقیقت امر معلوم نگردید.

حاج میرزا حسنخان محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری) متولد سال

حسن

۱۲۸۳ ه. ق. پسر میرزا محمد رئیس ملقب بصدیق الملک<sup>۲</sup> نامبرده

از کارمندان قدیمی وزارت خارجه که در خارج از ایران هم مأموریت هائی داشته ومدتی نیز در هندوستان مأموریت داشت وبعد ریاست اداره امور مرکزی وزارت خارجه را عهده دار شد. محتشم السلطنه پس از فوت پدر خود که رئیس معنی معاون وزارت خارجه بود او نیز رئیس شد ومدتی در این سمت باقی بود و در دوره مشروطیت بیش از پیش ترقی کرد و در مدت حیات خود چند بار وزیر دادگستری - خارجه - دارائی و فرهنگ بوده و چند بار نیز نماینده ورئیس مجلس شورای ملی بوده است. نمایندگی و ریاست مجلس او امری و فرمایشی بود. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود مینویسد:

« در سال ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ ه. ق.) که میرزا محمد علیخان علاء السلطنه سفیر لندن برای وزارت امور خارجه نامزد گردید محتشم السلطنه بجای او مأمور شد. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۵ ه. ق.) در هیأت دولتی که بریاست میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در تاریخ ۲۰ ربیع الاول تشکیل یافت چون وزارت کشور نیز با خود نخست وزیر بود محتشم السلطنه بمعاونت نخست وزیری و وزارت کشور به مجلس معرفی شد. در سال ۱۳۲۶ ه. ق. بجای میرزا محمودخان احتشام السلطنه مأمور کمیسیون تحدید حدود عثمانی و ایران گردید و به رضائیه رفت و در رضائیه مدتی در حبس مجاهدین بود و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق. بتهران

۱ - مراد جنگ بین المللی اول است.

۲ - در اوائل و اواسط سلطنت ناصرالدینشاه هر کسی که معاون وزارت خارجه می شد او را

نائب الوزاره و در اواخر رئیس می گفتند.

آمد و جزو وزراء دوره تجدد قرار گرفت. پس از اینکه وثوق الدوله (حسن وثوق) رایگانگان در شوال ۱۳۳۶ ه. ق. (مرداد ۱۲۹۷ خ.) در ایام جنگ بین الملل اول برای بار دوم نخست وزیر نمودند و در سال بعد پس از گرفتن صدوسی هزار لیره که بین خودش و صارم الدوله و نصرت الدوله تقسیم شد قراردادی معروف بقرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان منعقد کرد یعنی اسارت و تحت الحمایگی ایران را امضاء نمود در این هنگام جمعی از رجال با قرارداد مزبور جداً مخالفت نمودند و وثوق الدوله چند نفری از آنان را از قبیل محتشم السلطنه - صادق مستشار الدوله - اسمعیل ممتاز الدوله - مرتضی ممتاز الملک و حاج آقا محمد معین التجار بوشهری توقیف کرده بکاشان تبعید نمود.

محتشم السلطنه مردی بود خلیق - مرجع الانام - مهربان - مساعد نسبت بمردم و اگر کاری از دستش برمی آمد از مساعدت و همراهی نسبت بآرباب رجوع دریغ نداشت علاوه بر اینکه



حسن اسفندیاری محتشم السلطنه

معلومات فارسی و عربی و انشاء و خطش خوب بود از چند زبان خارجی هم اطلاع داشت و بآنها بخوبی تکلم میکرد و از وزراء و رجال باسواد زمان خود بود و چون با روحانیون زیاد تماس داشت معروف شده بود بآخوند اعیان و بواسطه قبولی هدایا و گرفتن تعارفات ( از خودی ) آنها بعلت داشتن خرج گزاف و نداشتن عقل معاش چندان وجهه زیادی در میان مردم نداشت با همه این احوال وقتیکه در سن ۸۱ سالگی در تهران در ۶ اسفند سال ۱۳۲۳ خ. ( دهم ربیع الاول ۱۳۶۴ ه. ق. ) در گذشت و برخلاف سایر وزراء و رجال ایران که میلیونر و میلیاردر از دنیا میروند چیزی نداشت و چندان مال و منالی از خود باقی نگذاشت.

## حسن

میر حسن بیك<sup>۱</sup> از سرکردگان زمان سلطنت نادر شاه و مدت‌ها سمت داروغه اردو بازار (رئیس دژبانی) وی را داشته است در سنه ۱۱۵۷ ق. ه. پس از قلع و قمع تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس و اعزامش به اصفهان، نادر شاه بجای وی میر حسن بیك را بحکومت فارس تعیین نمود و پس از ورود به شیراز بین او و محمد حسینخان قرخلوی افشار امیر آخور باشی نادر شاه و فرمانده قوای فارس بهم خورد و سازش بر قرار نگردید. محمد حسینخان بواسطه ضدیت و دشمنی که با او داشت دسائس فراوانی بکار برده بر علیه او گزارشهایی به نادر شاه داد نادر شاه حکم کرد او را بکشند و در اواخر همین سال بموجب فرمان نادر شاه به قتل رسید.

## حسن

حاج حسنخان پسر ذوالفقار خان سردار مشهور دامغانی در زمان سلطنت فتحعلیشاه یکی از خوانین و سرکردگان ارتشی بود هنگامیکه فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۳ ه. ق. به آذربایجان آمده بود حاج حسن خان و جمعی دیگر از سرکردگان لشکری را با دستجات آنها به همراه اللهیار خان آصفالدوله به نزد عباس میرزا نائب السلطنه که با روسها مشغول به نبرد بود برای یاری او فرستاد نامبرده یکی از دامادهای فتحعلیشاه بوده باین معنی پس از اینکه مولود سلطان خانم دختر بیست و پنجم فتحعلیشاه که زن رضا قلی خان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از او جدائی جست، بعد زن همین حاج حسنخان صاحب ترجمه پسر عم شوهر نخستین خود گردید و از هر دو شوهر اولادی نیاورد.

## حسن

میرزا حسنخان مشیرالدوله (حسن پیرنیا) پسر بزرگ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی متولد ۱۲۵۰ خورشیدی که تحصیلات خود را در رشته نظام و رشته حقوق در مسکو تمام کرد باین معنی که پس از اتمام تحصیلات نظامی در روسیه وارد دانشگاه مسکوشد و دوره دانشکده حقوق را نیز بپایان رسانید و در ضمن اشتغال به تحصیل سمت واپستگی (آتاشه) سفارت ایران را در پترزبورگ نیز داشت. پس از اینکه میرزا نصرالله خان مشیرالملک در سال ۱۳۱۷ ه. ق. پس از فوت حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله ملقب بمشیرالدوله و وزیر امور خارجه شد پسران خود را که بعضی از آنان تحصیلات خود را تمام نکرده بودند از اروپا خواست و برای میرزا حسنخان لقب مشیرالملکی گرفته او را بسمت ریاست دفتر وزارت خارجه تعیین نمود.

در همین سال که مظفرالدینشاه و امین السلطان با گرفتن قرضه از دولت روس و گرو گذاشتن گمرکات شمال ایران برای اعمال بوالهوسانه شاهانه با قرضه مزبور برای خوشگذرانی باروپا مسافرت نمود میرزا حسنخان مشیرالملک در این سفر اول شاه باروپا بسمت مترجمی شاه ملتزم رکاب بود پس از بازگشت مظفرالدین شاه از سفر اروپا (یکشنبه دوم شعبان ۱۳۱۸ ه. ق.) مدرسه علوم سیاسی که سال پیش طرح آن ریخته شده بود برای تربیت شاگردان جهت کارمندی وزارت خارجه و غیره بدستگیری مشیرالملک تأسیس شد<sup>۲</sup> در

۱- نام این شخص در فارس نامه ناصری میر حسین بیك و در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس میر حسن بیك نوشته شده است.

۲- عنوان مدرسه در ابتداء ( اداره مدرسه وزارت خارجه ) و ریاستش با میرزا علیخان پسر کوچک مشیرالدوله بود و بعد نامش بمدرسه علوم سیاسی تبدیل یافت.

ربیع‌الاول سال ۱۳۱۹ ه.ق. در سن ۲۷ سالگی بسمت وزیر مختاری ایران در دربار روس تعیین و فرستاده شد و علتش هم این بود که چون پولیکه از روسها در سال ۱۳۱۷ ه.ق. استقراض شده بود در اروپا خرج خوشگذرانی و بوالهوسی شاه و درباریان بی بند و بارش گردیده و بکلی تمام شده بود بناچار دولت دوباره محتاج بقرضه دوم گردید تا شاه دوباره باروپا رفته آن را با اطرافیان خود بمصارف بیهوده و غیرمفید برساند و نظر باینکه قرضهها واستقراضات از بیگانگان برای زمامداران خائن ایران حق‌العمل و دستمزد خوبی داشت از این جهت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه نخواست که دلالتی این بار مانند سابق بحیب ارفع‌الدوله ریخته شود و باموافقیت و تصویب میرزا علی اصغر خان صدراعظم، ارفع‌الدوله



میرزا حسنخان مشیرالدوله (حسن پیرنیا)

را احضار و بجای او میرزا حسنخان مشیرالملک پسر خود را بوزیر مختاری ایران در پترزبورگ برگزید و برای او پذیرش (اگرمان) خواسته شد و مورد قبول واقع گردید و ارفع‌الدوله نیز چون از کارکنان و پادوها و محارم امین‌السلطان اتابک اعظم بود امین‌السلطان هم او را بیکار نگذاشت و بسفارت ایران در دربار دولت عثمانی (جاهای ناندار آن زمان) تعیین و فرستاده شد.

در سال ۱۳۲۴ ه.ق. زمان صدارت پدرش هیأتیکه برای تنظیم و تدوین قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود حسن پیرنیا مشیرالملک یکی از برجسته‌ترین اعضاء آن هیأت بشمار میرفت. پس از فوت پدرش (۴ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق.) ملقب بمشیرالدوله شد و در تاریخ رجب ۱۳۲۵ ه.ق. که کابینه تحت ریاست میرزا احمدخان مشیرالسلطنه تشکیل یافت و لقبش هنوز مشیرالملک بود برای اولین بار وزیر دادگستری گردید. در همین سال برای اعلام پادشاهی

محمد علیشاه پاریس و لندن رفت و پس از بازگشت در کابینه ابوالقاسم خان ناصرالملک و در کابینه‌های حسینقلی خان نظام السلطنه در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ه. ق. وزیر امور خارجه و همین طور در کابینه‌های مختلف با تغییر شغل بوزارت منصوب بود هنگام توب بستن و انحلال مجلس در سال ۱۳۲۶ ه. ق. از طرف محمد علیشاه در دو کابینه مشیر السلطنه وزیر فرهنگ بود. در کابینه ناصرالملک ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. (۱۲ اردیبهشت ۱۲۸۸ خ.) که بکفالت سعدالدوله (میرزا جواد خان) تشکیل یافت وزیر دادگستری شد. ادوارد پرون، در کتاب انقلاب ایران مینویسد:

« پس از خلع محمد علیشاه از پادشاهی در کابینه‌ای که بدون نخست وزیر تشکیل یافت مشیرالدوله وزیر دادگستری شد، این گفته اشتباه است زیرا در این کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر دادگستری بود. در شش کابینه محمد ولیخان سپهدار اعظم بتناوب وزیر دادگستری - وزیر تجارت - وزیر پست و تلگراف و در سه کابینه صمصام السلطنه بختیاری وزیر دادگستری - وزیر فرهنگ و در کابینه علاء السلطنه (۱۲۹۱ خ.) نیز وزیر فرهنگ بود. قوانین موضوعه دوره جدید فقط بهمت و صرف وقت مشیرالدوله بوده است. در کابینه محمد ولیخان سپهدار اعظم در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ه. ق. وزیر دادگستری بود. در اینموقع برای اصلاح عدلیه يك عده از قضات را از دادگستری خارج نمود و بالاخره در سال ۱۳۳۳ ه. ق. (۱۲۹۳ خ.) نخست وزیر و وزیر جنگ شد و کابینه‌ای تشکیل داد و پس از چهل روز مستعفی گردید. در سال ۱۲۹۶ خ. در دو کابینه میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر جنگ و وزیر پست و تلگراف بود و در کابینه دوم عین‌الدوله و مستوفی الممالک در همان سال وزیر جنگ شد. در سال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ خ. نخست وزیر و وزیر کشور شد و در سال ۱۳۰۲ خ. نیز نخست وزیر و وزیر کشور گردید. مشیرالدوله در مدت عمر خود هشت بار وزیر دادگستری - شش بار وزیر جنگ (در اوقاتی که وزیر جنگ بود مدرسه نظام را بنیاد نهاد) چهار بار وزیر فرهنگ - چهار بار وزیر امور خارجه - دو بار وزیر پست و تلگراف - دو بار وزیر کشور - یکبار وزیر تجارت و چهار بار نخست وزیر بوده است. مشیرالدوله از سال ۱۳۰۲ خ. ببعده که بکلی از کار کناره کرد و مشغول بتألیف سه جلد کتاب تاریخ ایران باستان یعنی از قدیم‌ترین ازمه تا زمان پارت‌ها و اشکانیان گردید کتب مزبور تألیف نفیس و درخور استفاده شایان است. مشیرالدوله برخلاف پدرش و اکثر زمامداران هم عصر خود مرد درست و وطنخواهی بوده است و در ۵ شنبه ۲۹ آبان ۱۳۱۴ خ. در سن ۶۳ سالگی بمرض سکنه قلبی در تهران در گذشت و در مقبره خانوادگی در امام زاده صالح تجریش بخاک سپرده شد.

حسن  
حسنخان چنارانی از بزرگان و رؤسای ناحیه چناران خراسان بود  
و چون در طغیان حسنخان سالار در سال ۱۲۶۳-۱۲۶۶ ه. ق. بر علیه دولت مرکزی با وی موافقت نکرد و از هواخواهان دولت بود از این جهت از طرف سالار کشته شد.



میرزا حسنخان خبیرالملک مردی روشن فکر و از کارمندان وزارت امور خارجه و از دوستان میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی

و از شیفتگان و مریدان پروپاقرص سید جمال الدین اسدآبادی همدانی معروف به افغانی بوده، خبیرالملک چند سالی قنصل ایران در بغداد بود. میرزا حسنخان جنبه نویسندگی نیز داشته و مقالاتی برای روزنامه اختر که در اسلامبول به مدیریت میرزا محمد طاهر اصفهانی چاپ



حاجی میرزا حسنخان  
خبیر الملک

میشده مینوشته است<sup>۱</sup> میرزا رضای کرمانی کشنده ناصر الدینشاه در بازپرسی هائیکه از وی بعمل آمده علل وجهات توقیف و کشته شدن خبیرالملک را چنین شرح می دهد:

«علاءالملک<sup>۲</sup> وزیر مختار ایران از قرار معلوم باین سه نفر شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا آقا خان کرمانی و خبیرالملک غرضی داشت زیرا آنها با و اعتناء نمی کردند و اما در باب حاجی میرزا حسنخان او بواسطه مکتوبهائی که استناد میشد به ملاهای نجف و کاظمین نوشته بوده توقیف گردید گفته میشد که این کاغذها به تحریک سید جمال الدین و دستورهائی او نوشته میشده و تا کید میکرده اند که ملاهای مذکور طرفدار خلافت عثمانی بشوند این نامه ها بدست صدراعظم ایران<sup>۳</sup> افتاده و سبب عداوت و کینه وزیر مختار نسبت بآنها گردیده و منجر به گرفتاریشان گردیده». خبیر

الملک با دو نفر از رفقا و همفکران خود (شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا آقا خان کرمانی) بر حسب درخواست دولت ایران در اسلامبول توقیف و به ایران فرستاده شدند و سرانجام در تبریز در تاریخ ۶ صفر ۱۳۱۴ ه. ق. هر سه نفر با وضع فجیعی بقتل رسیدند. وزیر اکرم<sup>۴</sup> راجع به میرزا حسنخان خبیرالملک میگوید:

«یک روز وقت غروب نمیدانم برای چه کاری از دارالحکومه به خانه محمد علی میرزا ولیعهد رفتم دیدم تنها در اطاق نشسته کتابی می خواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده منم چند سطر می خواندم».

حاج میرزا حسن تبریزی معروف به رشیدیه یکی از مؤسسين مدارس بسبک جدید در ایران است. متولد در ۱۲۶۷ ه. ق. در تبریز و متوفی

حسن

۱ - میرزا محمد علیخان تربیت که باید او را قاضی نورالله عصر جدید نامید در کتاب دانشمندان آذربایجان مدیر روزنامه اختر را تبریزی دانسته لکن ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود او را میرزا محمد طاهر اصفهانی نام برده است.

۲ - میرزا محمود خان دیبا.

۳ - میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم.

۴ - نام این شخص میرزا صالح خان و چندی ملقب به معتمد دیوان بود و بعداً در دوره

مشروطیت ملقب به آصف الدوله گردید

در سال ۱۳۶۳ ه. ق. در سن ۹۶ سالگی در قم . م . ق. هدایت در صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ کتاب  
خاطرات و خطرات راجع باین شخص چنین گوید :

در شدیه بمدیریت میرزا حسن و شرف بمدیریت شیخ مهدی هردو بی سواد بیش از همه  
به من زحمت می دادند . رشدیه از مکتب داران قفقاز به تهران آمد امین الدوله (میرزا علیخان)  
را محرك شد مدرسه ابتدائی رشدیه را دایر کرد نسبة ذوقی داشت و سواد نداشت چندی  
امین الدوله باو کمک میکرد آخراختلاف بینشان حاصل شد میرزا حسن بشخصه مدرسه را اداره  
می کرد رشدیه اصطلاح ترکها (عثمانیها) است .

حسنخان معروف بسالار<sup>۱</sup> پسر پنجم الله یارخان آصف الدوله و پسر  
بزرگ مریم خانم دختر پنجم فتحعلیشاه و پسر دایی محمد شاه قاجار  
بوده است . شورش و قضیه محمد حسنخان سالار در خراسان که مدت ۵ سال بطول انجامید  
یکی از مهمترین حوادثی است که در دوره سلطنت قاجاریه بتحریک بیگانگان در ایران  
رویداده و اگر میرزا تقی خان امیر کبیر در رأس دولت قرار نداشت و زمامدار نبود شاید باین  
آسانیها شورش بر طرف نمیگردید. در سال ۱۲۴۰ ه. ق. که الله یارخان خوانسالار و سالار بار  
ملقب باصف الدوله و بجای عبدالله خان امین الدوله صدر اعظم فتحعلیشاه شد محمد حسنخان  
منصب و سمت سابق پدر را یافت و از این تاریخ است که حسنخان معروف شد بسالار. الله یارخان  
آصف الدوله پدر حسنخان از بزرگان قاجاریه از تیره دولو و در زمان فتحعلیشاه و همچنین  
محمد شاه قاجار مصدر امور مهمه مملکتی بوده و همیشه در سلطنت محمد شاه خواهرزاده خود  
انتظار تصدی مقام صدارت عظمی را نیز مانند زمان فتحعلیشاه داشت و بخود چنین روزی را  
وعده میداد در سال ۱۲۶۳ ه. ق. با اموال زیاد بنا بگفته مؤلف ناسخ التواریخ صفحه ۴۵۰  
جلد قاجاریه :

« اموالیکه با خود داشته ۸۲ بار گیر صندوق حمل داده که بیشتر آکنده به زرمسکوک  
است و از جواهر آلات و ادوات سیم وزر بر زیادت چهارصد هزار تومان زر مسکوک خزانه  
میبرد . از مشهد به تهران وارد شد و نظرش اینبود که با تقدیم هدایا و پیشکشیهای زیاد  
به محمد شاه شاید بتواند جای حاج میرزا آقاسی را باین وسیله بگیرد هنگامیکه حضور شاه  
رسید شاه چندان اعتنائی بوی ننمود اودلتننگ ورنجیده خاطر شد و بقصد زیارت مکه از تهران  
حرکت نمود و پیش از حرکت برای حسنخان سالار از طرف شاه ابلاغ تولیت آستان قدس رضوی  
صادر نمود و میرزا محمد خان بیگلربیگی پسر دیگرش بسمت نیابت حکومت خراسان تعیین  
شد . آصف الدوله فرزندان خود را با دستورهای لازم برای بر پا کردن شورش بر علیه  
حکومت مرکزی به خراسان روانه نمود و خود از دور دقیقانه ناظر اقدامات و عملیات آنان  
گردید . میرزا محمد خان بیگلربیگی اسماً نیابت پدر را در حکمرانی خراسان داشت لکن  
همه کاره خود سالار بود . آصف الدوله از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۲ و سالار از سال ۱۲۶۲ تا

۱- سالار منصف خوانسالار یا سالار بار است زیرا بجای پدر خود چندی ناظر آتشخانه  
و وزیر دربار فتحعلیشاه بوده ، سابقاً چنین شخصی را با این سمت یا سمت ها اورا سالار بار یا  
خوانسالار می گفتند .

۱۲۶۶ ه. ق. حاکم مقتدر خراسان بودند. از طرفی بواسطه طول مدت حکومت این خانواده در خراسان و داراشدن نفوذ زیاد و تمول بیشمار و از طرف دیگر سالار چون دید که اوضاع دربار بواسطه بیماری شاه و تسلط بیمورد حاج میرزا آقاسی خراب و امور بکلی از هم گسیخته شده است بخیال افتاد که باستظهار بیگانگان خود پادشاه شود یا یکی از بستگان خود مثلاً بهمن میرزا پسر عمه خویش را آلت دست قرارداد او را پادشاه نماید. این بود که با موافقت و اتحاد رؤساء محلی نواحی خراسان و مواسلت با جعفرقلیخان شادلو ایلخانی حاکم بجنورد<sup>۱</sup> شورش عظیمی بر پا کرد و حاکمی<sup>۲</sup> که از مرکز برای حکومت خراسان فرستاده شده بود قبول نکرد. در شورش سالار دست بیگانگان کاملاً داخل بوده. مؤلف ناسخ التواریخ راجع باین موضوع چنین گوید:

«در عهد شیل صاحب (وزیر مختار انگلیس) سالار پسر آصف الدوله بدولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت میکردند و خواستند بدست سالار دولت را ضعیف کنند. حمزه میرزا حاکم فرستاده شده از مرکز، اوضاع را که چنین دید ناچار شده با یار محمد خان الکوزائی حاکم هرات که برای امداد و مساعدت بحمزه میرزا به مشهد آمده بود بهرات برود و تا فوت محمد شاه در آنجا بسر میبرد<sup>۳</sup> پس از ورود ناصرالدینشاه به تهران و برگذاری جشن تاجگذاری اولین اقدامی که میرزا تقی خان امیر کبیر آن رادمرد نامی ایران بعمل آورد رفع فتنه سالار بود. امیر کبیر ابتداء سلیمانخان افشار سر کرده ایل و سواره افشار را با عده ای سوار افشار ابواب جمعی او بهمراه حاجی نور محمدخان سردار عم سالار بخراسان فرستاده و ضمناً هر دو مأموریت داشتند که از راه مسالمت در آمده سالار را بهر طریق که میدانند متقاعد و او را وادار کنند که به تهران بیاید پس از ورود و مذاکره آنان با سالار نامبرده بهیچ وجه زیر بار اطاعت دولت مرکزی نرفت و بر سرکشی و عصیان خود بیش از پیش افزود. مرحوم امیر این بار مجبور شد که سلطان مراد میرزا عموی شاه را که یکی از شاهزادگان لایق و با کفایت قاجاریه بود با عده ای از افواج آذربایجان و تجهیزات کامل مأمور قلع و قمع او نماید. پس از زد و خورد سخت و کشته شدن جمعی از طرفین و محاصره شهر مشهد سرانجام سالار و برادر و دوپسرش تسلیم و برخلاف انتظار خود و کس و کارش فوراً اعدام و در خواجه ربیع مدفون شدند.

هنگامیکه سالار در مشهد محصور قوای اعزامی دولت بود مجبور شد که بتلاهای خزانة حضرت رضا (ع) دستبرد زده و آنها را بنام خویش سکه بزند و بمصرف نگهداری قشون محصور برساند. پس از تسلیم شدن سالار و بستگانش کلنل شیل وزیر مختار انگلیس که با یک امر انجام یافته مواجه گردید ابتداء سعی کرد که جان سالار را با وساطت از خطر مرگ نجات دهد و چندین بار با امیر کبیر در این زمینه ملاقات و مکاتبه کرد ولی اقدامات او در پیشگاه امیر بهیچوجه

۱- سالار دختر خود را بزنی بجعفرقلیخان داد و خواهر او را باز دواج خود در آورد.

۲- حمزه میرزا.

۳- یار محمد خان حاکم مقتدر هرات در زمان صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر بلقب

ظهیر الدوله ملقب گردید.

مؤثر واقع نشد. حسنخان سالار و پسرش امیر اصلانخان و برادرش محمد علیخان در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الثانیه ۱۲۶۶ ه.ق. در مشهد اعدام گردیدند و میرزا محمد خان بیگلربیگی در شب چهارشنبه نهم رجب همین سال در تهران اعدام شد. سرهنگ شیل راجع بمیرزا محمدخان نیز دوباره میانجیگری و اقدامات زیاد نمود که از کشته شدن نجات یابد و کشته نشود لکن نتیجه‌ای نبخشید و چون مسلم شد که از هر جهت با سالار همدست و هم پیمان بوده از این جهت او هم مانند برادران و برادر زاده به قتل رسید و بزندان بخش میرزا پسر دیگر سالار از طرف دولت مورد بخشایش واقع شد و از مرگ نجات یافت<sup>۱</sup> راجع بنظم و ترتیب لشکری که امیر کبیر برای دفع سالار بخراسان فرستاده بود وزیر مختار انگلیس (کنل شیل) ضمن شرحی که در این باب بوزارت متبوعه خود داده مینویسد :

«مهمترین نکته جالب توجه اینکه نظامیان در تمام مدت رفتار درست و قواعد نظامی را مرعی می‌داشتند و مانع گردیدند که بمردم مشهد صدمه و آزاری وارد آید. اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۵۱ / ۶۰ نامه ۲۵ مه ۱۸۵۰ء. پس از اتمام قضیه سالار تمام دارائی و املاک خانواده الله یار خان آصف الدوله در مقابل این تمرد در عوض مخارج اردو کشی ضبط و خالصه دولت گشت<sup>۲</sup> اکثر خالصجات گیلان، بروجرد و قسمتی از خالصجات استرآباد و مازندران و خراسان و سایر جاهائی که آصف الدوله در آنجاها بحکومت رفته بود از همین خالصجات می‌باشد.

حسن خان یا محمد حسنخان سردار ملقب به ساری اصلان و معروف بحسن بابا خان سردار پسر محمد خان قاجار ایرانی از سرداران و فرماندهان خوب ایران بوده که میتوان او و برادر بزرگش حسینخان سردار قاجار قزوینی را<sup>۳</sup> در حد خود از مفاخر ایران محسوب نمود و نباید زیاد از اوضاع ایران مأیوس بود گاه بگاهی چنین افراد و فرماندهانی ایران داشته است. حسینخان و حسنخان دو برادر کسانی هستند که بموجب ماده ۱۲ معاهده منجوس ترکمانچای (شعبان ۱۲۴۳ ه.ق.) بنا بر امر امپراطور روس (نیکلای اول) از کلیه دارائی و املاک خود بکلی محروم شدند. ماده ۱۲ باین شرح است :

فصل دوازدهم: «دولتین علیتین معاهدتین بالاشترک در منفعت تبعه جانبین قرارداد میکنند که برای آنها تیکه ما بین خود بسایق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا به آزادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور ممالک روسیه از

۱ - حسنخان سالار، محمد علیخان و میرزا محمدخان بیگلربیگی برادر اعیانی و بطوریکه پیش گفته شد مادرشان مریم خانم دختر پنجم فتحعلیشاه بوده.

۲ - این عمل قسمتی در زمان محمد شاه و قسمت دیگر در زمان سلطنت ناصرالدینشاه صورت گرفت.

۳ - بواسطه مقاومتی که در مقابل روسها از خود نشان دادند و با هر قدر کوششی که روسها بعمل آوردند که این دو برادر مانند سایر خوانین قفقاز با آنها سازش نموده تا اینکه از تمام تعرضات و خسارات مصون بمانند آنها راضی یغیانت بمملکت خود نشدند روسها را چهارماه تمام برای تمخیر ایروان معطل نمودند.

منفعت این قرارداد در همه آن مقداریکه باو متعلق و واگذار میشود سردار سابق ایروان حسینخان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریمخان را مستثنی میسازد . در سال ۱۲۱۹ ه.ق. که روسها خیال تسخیر ایروان را داشتند جعفرقلیخان دنبلی نیز بآنان پیوست و با عده سوار و پیاده خود که ده هزار نفر قلمداد کرده اند مصمم به شبیخون زدن باردوی ایران شد حسنخان که در آن ایام منصبش یوزباشی غلامان و معاونت برادرش را داشت دراین موقع دیده بانی اردو را عهده دار بود از قصد جعفرقلیخان آگاه شده مراتب را گزارش داد و قرار شد که اردو را درجای بلندی قرارداد و کاملاً مراقب جریان امر باشند و بواسطه این خدمت حسنخان ، اردو از مهلکه نجات یافت و بعد بموقع به تعقیب اردوی روس پرداختند. حسینخان و حسنخان از سال ۱۲۱۸ ه.ق. تا سال ۱۲۴۳ ه.ق. اغلب سالها مشغول مبارزه با روسها بوده اند.

در سال ۱۲۲۱ ه.ق. چون ایروان در معرض خطر و تجاوز روسها قرار گرفته بود حسینخان قاجار قزوینی به سرداری ایروان تعیین شد. در سال بعد ۱۲۲۲ ه.ق. حسنخان که در این تاریخ بجای برادر قوللر آقاسی باشی (رئیس غلامان) فتحعلیشاه بود دولت او را نیز برای معاضدت برادر خود و محافظت ایروان روانه آنجا نمود . در سال ۱۲۲۳ ه.ق. که لشکر روس به سرداری کداویج برای گرفتن ایروان یورش برد حسنخان باتفاق جمعی از سرکردگان دیگر ایران که مستحفظ شهر بودند بمدافعه پرداخته و جنگی سخت در گرفت و چون این بار روسها نتوانستند کاری از پیش ببرند بناچار ژنرال کداویج با بقیه السیف لشکر خود به گرجستان بازگشت نمود و پس از بازگشت بسبب شکست ایروان مغضوب و بدربار امپراطور احضار شد و ترومسوف بجای او بسرداری گرجستان تعیین گردید . در سال ۱۲۳۶ ه.ق. که حکام عثمانی بحدود شمال غربی ایران تجاوزاتی کرده و میخواستند که چهریق را ضمیمه خاک عثمانی نمایند حسنخان سردار به جنگ آنان رفته فتوحات درخشان در خاک عثمانی کرد و چندین شهر و اسراء و مهمات زیادی از عثمانیها گرفت و تلفات زیادی به آنان وارد آورد . در سال ۱۲۳۷ ه.ق. عده ای از پاشایان معتبر دولت عثمانی با هفتاد هزار نفر سپاهی برای پس گرفتن شهرهاییکه در سال گذشته لشکریان ایران به غلبه تصرف و تصاحب نموده بودند بطرف مرزهای ایران مأمور فرستاده شدند عباس میرزا نایب السلطنه والی آذربایجان برای نبرد با آنان شتافت و از تهران نیز الله یارخان دولوی قاجار (آصف الدوله) با ده هزار پیاده و سوار به یاری نایب السلطنه فرستاده شد با اینکه دولت ایران درابتداء از در صلح وارد شد و خیال جنگ نداشت ولی فرماندهان عثمانی نپذیرفتند تا اینکه جنگ سختی در گرفت و غلبه بالشکرایران شد دراین میانه درخواست صلح گردید و میرزا محمد تقی آشتیانی (قوام الدوله) از طرف دولت ایران برای قرار مصالحه مأمور شده به ارزنة الروم رفت. در این جنگ حسنخان سردار قاجار قزوینی از فرماندهان و سرکردگان مهم سپاه ایران بود و چون رشادت و جلادتی از خود ظاهر ساخته بود ملقب به ساری اصلان گردید .

ساری یا سار و اصلان کلمه ترکی و به معنی شیر زرد میباشد و الحق این مرد شجاع و وطن خواه قابل لقب مزبور بوده است. در سال ۱۲۴۰ ه.ق. که روسها برخلاف حقیقت بلکه

بها نهائی<sup>۱</sup> از ایران می گرفتند و مدعی بودند که بالفلو- گونی و دریاچه کوکچه واقع در حدود ایروان جزو متصرفات آنها است<sup>۲</sup> مذاکراتی بین طرفین بعمل آمد و حسن خان سردار ساری اصلان را برای مذاکره در اینباب و معلوم کردن حقیقت امر از ایروان خواسته شد و آمد و جداً با دعاوی روسیه مخالفت ورزید و اظهارات آنها را که جز بهانه جوئی چیز دیگری نبود بکلی رد کرد ولی روسها منتظر نتیجه مذاکره نشده و قبلاً جاهائیکه مورد ادعایشان بود بمصداق الحکم لمن غلب متصرف شدند. حسنخان در جنگ روس و ایران (۱۲۴۱- ۱۲۴۳ ه.ق.) از فرماندهان و سردارانی است که بوظیفه سربازی خود عمل نمود و تا آخرین ساعت با روسها جنگید و تسلیم دشمن نگردید. و در اغلب جبهه های جنگ با روسها مشغول به نبرد بود. حسنخان ساری اصلان در سال ۱۲۴۲ ه.ق. باتفاق مصطفی خان شیروانی و حسینخان شکی تا نزدیکی تفلیس برای گرفتن آن هجوم بردند در این جبهه هم بامقاومت شدید و جنگ سخت با روسها روبرو شدند و مجبور ب عقب نشینی گردیدند.

ژنرال دویچ یکی از سرداران روس در جنگ روس و ایران در سال ۱۲۴۲ ه.ق. برای گرفتن سردار آباد ایروان هجوم برد و بواسطه مقاومت بسیار شدید حسنخان سردار نتوانست کاری از پیش به برد ناچار گردید به تالین که در ۳۶ کیلومتری ایروان واقع بود باز گردد چندی بعد روسها از اوج کلیسیا به عزم شبیخون به اردوی حسنخان سردار ریختند حسنخان ساری اصلان چون از قضیه کاملاً با خبر بود باینجهت هنگامیکه روسها به چنین اقدامی دست زدند بسیاری از آنان کشته و اسیر گردیدند و این بار هم در مقابل ایستادگی سخت ساری اصلان فتح و فیروزی نصیب آنان نگردید بناچار از محاصره ایروان گذشته عزم نخجوان کردند. در سال ۱۲۴۳ ه.ق. نایب السلطنه او را برای نگهداری قلعه سردار آباد ایروان فرستاد پاسکیویچ آنجا را محاصره نمود و قلعه در شرف سقوط بود که حسنخان برای اینکه گرفتار دشمن نشود از شکاف دیوار قلعه بیرون آمده به ایروان رفت پاسکیویچ پس از گرفتن سردار آباد بطرف ایروان شتافت و به تسخیر آن پرداخت و پس از ۱۲ شبانه روز جنگ سخت سرانجام ایروان را بگرفت و حسنخان ساری اصلان این بار گرفتار و اسیر گردید. پاسکیویچ ساری اصلان و میرزا محمودخان مقصدلوی استرابادی و حمزه خان انزانی را تحت الحفظ به تفلیس روانه نمود. پس از اتمام عمل و بستن عهدنامه ترکمانچای (۵ شعبان ۱۲۴۳ ه.ق.) بموجب فصل ۱۳ آن اسرای طرفین آزاد شدند از آن جمله حسنخان سردار ساری اصلان بود که پس از آزادی به ایران آمد و مرجع مشاغل مهمه گردید.

در سال ۱۲۴۳ ه.ق. که حسنعلی میرزا شجاع السلطنه برای قضایای جنگ روس و ایران به تهران خواسته شد که بسمت آذربایجان اعزام گردد نامبرده در غیاب خود ایالت خراسان را به پسر بزرگ خویش هلاکو میرزا ملقب به بهادرخان و حکومت سبزوار را به پسر سوم خود ارغون میرزا واگذار کرده سپس بسمت تهران رهسپار گردید چندی نگذشت که به تقنین خوانین خراسان میان دو برادر سخت بهم خورد و برضد یکدیگر به نزاع برخاستند و

۱- نظیر بهانه گرفتن گرگ از بره.

۲- مقدمات جنگ دوم بین روس و ایران.

فتنه‌ای بيموقع در خراسان ایجاد گردید . در این سال فتحعلی شاه برای انتظامات آن حدود حسینخان و حسنخان سردار را به خراسان فرستاد و تا سال ۱۲۴۵ ه. ق. حکومت و ریاست آنان در آنجا ادامه داشت . پس از ورود به مشهد چون رضاقلیخان ایلخانی بسیار مقتدر کرد زعفرانلو از در مخالفت و ضدیت درآمد حسینخان با محمدخان پسر اسحقخان قرائی بر علیه رضاقلیخان حاکم قوچان سازش کرده محمدخان را با حسنخان ساری اصیلان برادر خود و شش هزار نفر لشکری برای دفع او که بر نیشابور - چناران و رادکان نیز تسلط کامل پیدا کرده بود فرستاد در این لشکرکشی علاوه بر اینکه سرداران ایروانی کاری از پیش نبردند اختلال امور خراسان افزایش یافت و محمدخان قرائی که تا دیروز موافق و مؤلف سرداران بود و اینان بوی خیلی امیدوار بودند بنای مخالفت را با آنان گذاشت و جمعی از خوانین درجه دوم را هم با خود همدست و همدستان نمود و از طرف دیگر رضاقلیخان ایلخانی زعفرانلو که بزرگترین و مهمترین مخالف سرداران در خراسان بود عریضه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشته و در آن تذکر داده بود که در صورتیکه شاه یکی از شاهزادگان را بحکومت تعیین و گسیل دارد همگی از وی اطاعت خواهند نمود فتحعلی‌شاه باین جهت و علل ناگزیر شد که حسینخان و حسنخان را به تهران احضار و بجای آنان فرزند نوزدهم خود احمدعلی میرزا را بوزارت میرزا موسی نایب رشتی بحکومت خراسان منصوب و اعزام دارد پس از این انتصاب هر دو برادر بطرف تهران حرکت نمودند لکن حسنخان از بیم مؤاخذة شاه از میان راه عازم عتبات (بین‌النهرین - عراق) شد و حسینخان به تهران آمده بحکومت و ریاست ایل بختیاری تعیین گردید و چندی بعد حسنخان دوباره بایران مراجعت نمود و چون شهر یزد که مدتها بواسطه خود سری محمد عبدالله بی‌نظم و مغشوش شده بود محمد حسنخان سردار ایروانی در سال ۱۲۶۵ ه. ق. بحکومت آنجا منصوب شد و او از طرف خود آقاخان ایروانی یکی از نزدیکان خود را که بمعاونت حکومت یزد تعیین شده بود به یزد روانه نمود نامبرده پس از ورود به یزد کاری از پیش نبرد و محمد عبدالله و اتباعش از او تمکین ننموده وزیر بار او نفرقتند و بر بی‌نظمی آنسامان افزوده گردید پس از چندی آقاخان از معاونت آنجا معزول و شیخعلی خان عموزاده محمد حسنخان سردار بجای او منصوب شد شیخعلی خان برعکس سلفش کار را از پیش برد باین معنی محمد عبدالله را با حیل‌هایی چند بدست آورده او را کشت و حدود یزد را منظم نمود. در سال ۱۲۶۸ ه. ق. بحکومت کرمان - بلوچستان و یزد منصوب گردید و بدانصوب عزیمت نمود . در سه سال و اندی که سردار حاکم کرمان و بلوچستان بود امور آشفته آنجا را نظم و نسقی داد و در ماه ذی حجه سال ۱۲۷۱ ه. ق. در کرمان به سکنه قلبی در گذشت و جنازه او را به نجف برده در رواق حرم حضرت علی (ع) در مقبره اختصاصی بخاک سپرده شد . از خان بابا خان سردار چندین اولاد باین اسامی باقی ماند محمد خان امیر پنجه - یوسف خان سرتیپ که مدتی حاکم یزد بود - ابوالفتح خان ضارم الدوله - عبدالحسینخان فخرالملک معروف به کفری<sup>۱</sup> با وجود اینکه روسها تمام املاک و دارائی این دو برادر را

۱ - ابوالفتحخان و عبدالحسینخان مادرشان فخرالدوله دختر عباس میرزا نایب السلطنه

که در ایران داشتند ضبط نمودند و دولت ایران نیز بموجب ماده ۱۲ عهدنامه ترکمانچای بآن تن درداد معذک در ایران نیز تمول زیادی از خود داشتند و در زمره متمولین شماره یک محسوب میشدند .

حسن سلطان یکی از رؤسای بزرگ طائفه اورامان کردستان و مدتها

### حسن

بود که دم از یاغی گری میزد تا اینکه شاهزاده فرهاد میرزا که در سال ۱۲۸۴ ه. ق. بحکومت کردستان تعیین شد به محض ورود بآنجا چون دانست که حسن سلطان اورامانی و دو برادرش بهرام بیک و مصطفی بیک سالهاست که بر حکام کردستان یاغیند بطرف خاک مریوان حرکت نمود حسن سلطان و دو برادرش با هزار تفنگچی باستقبال فرهاد میرزا آمدند و دم از اطاعت زدند لکن معتمدالدوله به بهانه اینکه آوردن این مقدار سوار در مقابل والی حرکتی ناپسند بوده در رسیدن سرحد کردستان محرمانه به فراشاهی خود دستور داد که چون حسن سلطان و برادرانش برای خوردن قهوه نزد من می آیند بوسیله چهار نفر فراش ایشان را زنجیر کنند و او نیز چنین کرد فرهاد میرزا حسن سلطان را فوراً بطناب کشید و دو برادرش را محبوس نمود سپس دستور داد که بیای مرده حسن سلطان طناب بسته آن را در میان تفنگچیان او بیندازند . تفنگچیان از دیدن نعش خان متوحش شده فرار اختیار نمودند و فرهاد میرزا با دو برادر مغلول حسن سلطان بسندج برگشت . افراد طائفه اورامان پس از این واقعه تا مدت یکسال هر چه پیشکشی پیش فرهاد میرزا فرستادند تا شاید دو برادر حسن سلطان را خلاص کنند نتیجه ای نداد ناچار سر به طغیان برداشتند و فرهاد میرزا مجبور شد که باردیگر بتاريخ ۲۶ محرم ۱۲۸۶ ه. ق. بسر کوی ایشان بطرف خاک مریوان حرکت کند لکن این بار کاری از او ساخته نشد و به اقتضای تمام بسندج گریخت و دولت مجبور شد که از رضائیه و همدان سپاه و سرداران بکردستان بفرستد ایشان طائفه اورامی را شکستی سخت دادند و بحدود شهرزور در خاک عثمانی فرار کردند .

حاج سید حسن رزاز که بعدها کلمه شجاعت برای نام خانوادگی

### حسن

خود برگزیده بود از پهلوانهای بسیار معروف تهران بود در هشتم اسفند سال ۱۳۲۰ خ. در حدود سن شصت سالگی در تهران درگذشت و متأسفانه پهلوان نامی مادر او آخر عمر خود معتاد بکشیدن تریاک شده بود .

حاجی آقا حسن حکیم زاده شرف الملک فلسفی پسر آقا علی حکمی

### حسن

مروف باستادالاساتید متوفی ۱۳۰۷ ه. ق. در آغاز جوانی معمم و در سلك طلاب بود در دوره مشروطیت داخل حزب دموکرات شد پس از بستن مجلس دوره اول در ۱۳۲۶ از تهران باسلامبول مسافرت کرد و بعد از مدتی برشت مراجعت نمود و با سایر مجاهدین مشغول امورات ملی شد. پس از فتح تهران در تاریخ ۱۳۲۷ ه. ق. به تهران آمد و از کارمندان داد گستری گردید و دیری نگذشت که بریاست یکی از دادگاههای حقوقی داد گستری برگزیده شد در تاریخ ۱۳۳۳ ه. ق. بریاست داد گستری یزد منصوب گشت و حرکت نکرده بود که عده ای از مردم تهران با اصطلاح آن زمان آزادیخواهان برای حمله روسها به تهران در تاریخ محرم ۱۳۳۴ به قم مهاجرت کردند و او هم همراه آن عده به قم رفت و بعد به اسلامبول مهاجرت نمود. سید حسن شریف زاده یکی از مشروطه طلبان و آزادیخواهان صدر مشروطیت که کوشش زیادی در بیداری مردم و نطقهای مهیجی بر علیه استبداد و حکومت مطلقه مینمود مدتی در دبیرستان یاد بود پسرانه تبریز و بسته بدسته مبلغین آمریکائی



در آن شهر آموزگار بود تولدش در سال ۱۲۹۸ و وفاتش در سال ۱۳۲۶ ه. ق. موقعیکه از مرگزانجمن ایالتی تبریز که در آن عضویت داشت بخانه خود میرفت هدف چند تیر گلوله گردید و بسختی مجروح شد و پس از چند ساعت در گذشت و معلوم نشد که قاتلین او را چه کسانی تحریک کرده بودند. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران در اینباره چنین مینویسد: یکی از آموزگاران میرزا حسن شریف زاده بوده که از معتمدین و بهترین رهبران ملی تبریز گردید در خلال سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ه. ق.) شریف زاده از طرف گروه مخالف در کوچه مورد سوه قصد گردیده کشته شد.

میرزا حسنخان متخلص به شوکت پسر میرزا تقی خان پسر محمدخان شیرازی. شوکت در ذی حجه ۱۲۵۴ ه. ق. در تهران متولد شده و چندی در اصفهان و از آن پس در عتبات عالیات تحصیل کرده و در سال ۱۳۲۲ ه. ق. در تهران در گذشته است. نامبرده سالها منشی اول سفارت عثمانی در تهران بود و در میان مردم معروفیتی داشت. و خودش نیز یکی از رجال و اعیان شده بود. پس از درگذشتش فرزندان او داریایی که در ایام حیات خود جمع آوری کرده بود بجورهای گوناگون بکلی از بین بردند.

میرزا حسن شیخ الاسلام قزوینی معروف به رئیس المجاهدین پسر حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام در سال ۱۳۲۵ ه. ق. که اختلافی بین محمد

حسن



حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام



میرزا حسن شیخ الاسلام قزوینی معروف به رئیس المجاهدین

۱- شیخ الاسلامهای قزوین و صدر الممالک یا صدر قزوینی و یا صدر دیوانخانه از یک خانواده بوده و اصلا از اهالی جبل عامل میباشند و جدا علی آنان بهاء الدین محمد الحسینی عاملی شیخ الاسلام ساکن قزوین بوده است.

علیشاه و مجلسیان در گرفت میرزا حسن شیخ الاسلام با اتفاق چند صد نفر مجاهد برای یاری مشروطه خواهان و حمایت از مجلس از قزوین به تهران وارد شد ولی بجای نگاهداری مجلس آنان را پس فرستاد. در سال ۱۳۲۷ ه. ق. پس از ورود محمد ولیخان سپهدار اعظم با سپاه خود از رشت به قزوین پدرش که از مستبدین بود در قزوین کشته شد و معروف است که میرزا حسن باعث قتل پدر خود گردید. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود چنین مینویسد: «در طبق گزارش مخبر استاندار در میان هواداران ارتجاع شیخ الاسلام از جمله کشتگان بوده، در موقع عزیمت سپهدار از قزوین برای فتح تهران میرزا حسن شیخ الاسلام نیز یکی از رؤساء و فرماندهان دسته‌ای از سپاه بود و هشتاد سوار داشته است. پس از مردن میرزا حسن برای مقبره او از پول خودش گنبد و بارگاهی در بین راه تهران و قزوین ساخته شد و چون معروف شده بود که در کشتن پدر خود دست داشته است بواسطه این اتهام امروزه رانندگان وسایل نقلیه نام آن محل را اما مزاده بی غیرت گذاشته اند.

حاج میرزا حسن یا میرزا محمد حسن شیرازی معروف بمیرزای

حسن

شیرازی فرزند میرزا محمود خوشنویس مرجع تقلید عموم شیعه اتنی

عشری در عصر خود در حدود سال ۱۲۳۰ ه. ق. در شیراز زاده شد. ابتداء در شیراز درس خواند و سپس در سن ۱۸ سالگی در سال ۱۲۴۸ ه. ق. برای ادامه تحصیل عظم باصفهان رفت و پس از چند سالی که در آنجا در نزد اساتید و مجتهدین مشغول به تحصیل بود برای تکمیل تحصیلات یا اقامت به بین النهرین (عراق) رهسپار گردید. در ۵۸ سالگی در سال ۱۲۸۸ ه. ق. بمکه مشرف شد. مدتی در نجف اقامت داشت و بعد سامره (سرمن رای) را برای سکونت دائمی خویش برگزید و پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری در میان مراجع تقلید و همعصران او های خویش شخص اول گردید.

از کارهای مهمی که در زمان ایشان صورت گرفت موضوع الفاء امتیاز توتون و تنباکو (انحصار دخانیات) است که از طرف دولت یعنی شاه و صدراعظم در مقابل گرفتن مبلغ ناچیزی بعنوان رشوه بانگلیسها داده شده بود. موضوع فتوای تحریم توتون و تنباکو را در سال ۱۳۰۹ ه. ق. بایشان نسبت دادند و مضمون فتوای مزبور باین شرح بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است» این فتوی بتوسط حاج میرزا حسن آشتیانی در ایران منتشر و بعد از طرف میرزا محمد حسن شیرازی تأیید گردید هر چند که بعضی عقیده و اصرار دارند که اصلاً این فتوی از طرف ایشان اعلام نشده بوده است. در این هنگام که استعمال تنباکو و توتون تحریم شد میرزای شیرازی موقه از سامره برای زیارت بکر بلا آمده بود از طرف دولت بخود میرزای شیرازی مراجعه شد که در مجموع بودن سؤال و جواب چیزی بنویسد او چیزی ننوشت و موضوع را نه تصدیق کرد و نه تکذیب در هر صورت مردم تهران بلکه ایران باتکای این فتوی بر علیه دولت که امتیاز انحصار معامله توتون و تنباکو را بیک کمپانی انگلیسی داده بود قیام کردند باین معنی که یکروز صبح چهار پنجهزار نفر که اکثر آنها یک نیم ذری چلووار را از میان پاره کرده کفن وار بگردن انداخته بودند بسمت ارك

هجوم آوردند. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۱۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان غوغای رژی چنین گوید :

« امتیاز کاشت و برداشت و تجارت توتون و تنباکو را به تالبوت دادند (۳۰۸) <sup>۱</sup> از میرزا حسن شیرازی فتوائی گرفتند یا با سم او ساختند الیوم شرب توتون و تنباکو در حکم حرب با امام زمان است . در خانه میرزا حسن آشتیانی ازدحام شد مردم باریک ریختند نائب السلطنه ( کامران میرزا ) که بمیدان ارك آمده بود مورد حمله واقع شد از اطاق نظام شلیک کردند چهل پنجاه نفر کشته شدند از درب اندرون نائب السلطنه وارد می شوند در عبور گلوله ای بین ایشان و کاظم که همراه بود بدیوار آمد درشکه چی از باب الماسیه پیشتر نرفت پیاده طی مسافت کردند . نائب السلطنه در آبدار خانه قنداق میخورده است <sup>۲</sup> امین السلطان در باغ متحیر بوده است و قدری طرف سوء ظن چه باین امتیاز رأی نداشته است، <sup>۳</sup> دولت با هر قدر کوشش و مساعی که بکار برد وعده ای از مهمانان را کشت و زندانی نمود نتوانست جلو بلوای مردم را بگیرد و بالاخره ملت غلبه کرد و دولت مجبور و ناچار گردید که قرارداد را با پرداخت خسارات کمپانی آنرا لغو نماید . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه ، خطی ، خود ( ۲ جمادی الاولی ۱۳۰۹ م. ق. ) در اینباب مینویسد :

« عصر که من منزل امین خلوت <sup>۴</sup> رفتم عموی انیس الدوله که تفنگدار است آنجا بود می گفت که فتوائی از جناب میرزا حسن شیرازی که اعلم و بزرگ مجتهدین است و در سر من رای ( سامره ) منزل دارد رسیده است در منع استعمال تنباکو و توتون و این فتوی را در مسجد شاه و سایر جاها خواندند مردم تمام غلیان و چیقها را شکستند از اینحرف اگر چه باور نکردم لکن اگر راست باشد کار مشکل خواهد شد . و نیز مینویسد : « ۴ جمادی الاولی ۱۳۰۹ : عصر که من مراجعت به دوشان تپه می کردم البته قریب سی هزار نفر مردم تماشای اسبدوانی رفته بودند مراجعت می کردند احدی را ندیدم سیگار یا چیق بکشند صورت فتوی جناب میرزا از این قرار است که از ایشان استفتاء نموده اند جواب مرقوم فرمودند که به عین هم استفتاء و هم جواب را در اینجا مینویسم :

استفتاء: حجة الاسلام ادا م الله عمر کم العالی با این وضعی که در بلاد اسلام در باب تنباکو آمده فعلا کشیدن غلیان چه صورت دارد و تکلیف مسلمانان چه است مستدعی آنکه تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید . فتوی جناب میرزا : « بسم الله الرحمن الرحيم الیوم استعمال تنباکو و توتون به ای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله وسلامه علیه است . حرره

۱- ۳۰۸ اشتباه و ۳۰۷ درست است .

۲- واگرو زبر جنك ما در جبهه استالینگراد بود چه می خورد !

۳- علت مخالفت امین السلطان را این طور میتوان تعبیر و تفسیر نمود : ۱- ممکن است رشوه ای که بشاه و وزراء برای گرفتن امتیاز مزبور داده شده سهم امین السلطان کم بوده ۲۰- میدانسته که عمل رژی در ایران پیشرفت نخواهد کرد و موضوع سر نخواهد گرفت و از مخالفت جدی روسها کاملا مطلع بوده و برای خوش آمد آنها و نزدیکی با آنان باطناً کارشکنی میکرده است .

۴- غلامحسین غفاری .

اقل محمد حسن الحسینی، عجاله که این رشته سر دراز دارد هر گاه سه ماه قبل که جناب میرزا تلکرافی که بتوسط نائب السلطنه بحضور شاه زده بودند جواب به قاعده داده بودند حالا ماده باین غلیظی نمیشد و این فتنه برپا نمی گشت صورت تلکراف جناب میرزا که سه ماه قبل زده بود، از این قرار است :

«بسم الله الرحمن الرحيم بتوسط حضرت اسعد امجد والانايب السلطنه دام اقباله العالي بشرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه میرساند اگرچه دعاگو تا کنون به محض دعاگوئی اکتفاء نموده تصدی استدعائی از حضور مبارک نکرده ولی نظر به تواصل اخبار بوقوع وقایمی چند که توانی از عرض به فاسد آنها که خلاف رعایت حقوق دین و دولت است عرضه میدارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تودد آنها با مسلمین و اجرای عمل تنباکو و بانک و راه آهن و غیره ها از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی رعیت است چنانچه واقعه شیراز و قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در صحن حضرت احمد بن موسی علیه السلام و هتک آن بقعه مبارک و تبعید جناب شریعتمدار حاجی سید علی اکبر سلمه الله به وضع ناشایسته نمونه ای از نتایج این امورات است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا نمیدهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلت عظمة براعلی حضرت شهریاری عز نمرت به قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحق دامن گیر این دولت و رعیت است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چندین ساله دولت خدای نخواست به خلاف مذکور شود رجاء واثق از مراحم ملوکانه آنکه اگر اولیای دولت قاهره در این امور رخصتی فرموده اند به اتفاق کلیه ملت متعذر شده این مفاسد را به احسن الوجه تدارک و جناب معظم را که اکنون پناهنده ناحیه مقدسه است به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمائید تا که مزید دعاگوئی و امیدواری کافه علماء و رعایا گردد الامر الاقدس الاعلی مطاع» این بود تلکراف جناب میرزا اگر همانوقت ایشان راضی میکردند این فتنه برپا نمیشد و تمام این خبط و خطا بواسطه غرور کار گزاران دولت است زحمتی که در ظرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار ملاحا را کم کنند جهل و جهالت کار گزاران حالیه دولت اسبابی فراهم آورد که این اقتدار طوری بروز کرده است که از صدر اسلام تا کنون در مملکت شیعه اینطور ایستادگی از علماء دیده نشده بود .

وزیر باید ملک هزار ساله چه سود

بساطیب که مایه نداشت رنج فزود

و فردوسی علیه الرحمه چه خوب گفته است :

تباهی به دیهیم شاهی رسد

ز دستور بد گوهر و جفت بد

دستور جوان مثل امین السلطان و جفت مثل امینه اقدس همین آخر را می آورد باز خداوند عاقبت را حفظ کند و این پرده ای که در جلو چشم بزرگان دولت است بردارد . همچنین می نویسد: «۳ جمادی الاولی: امروز شاه سوار نشدند من درب خانه رقتم امیر نظام (حسنعلی خان گروسی) که حاکم کرمانشاهان و کردستان شده با نائب السلطنه و امین السلطان حضور آمدند با آنها خلوت شد شاه در نهایت تنبیر بودند همین قدر شنیدم شاه به امین السلطان فرموده بودند

این کار تنباکو را تو سبب شدی اصلاح اوهم با تو است ازقراریکه از همه کس می شنوم مسأله تنباکو خیلی اهمیت دارد و مردم از زن و مرد و عالم و عامی در این کار سخت ایستاده اند خلق مبارک بسیار تنگ بود .

ایضاً: «۴ جمادی الاولی: خانه دکتر فوریه (Feuvert) رفتم از آنجا که بیرون آمدم درست ملتفت نبودم که مسأله استعمال توتون و تنباکو به این درجه سخت است بقیه سیگاری که در خانه دکتر فوریه میکشیدم به لیم بود که بیرون آمدم شخص مجلی با سرداری خز می گذشت همین که دید من سیگاری کشم بنا کرد به فحش دادن .

ایضاً: «۷ جمادی الاولی: امروز مجلس خانه نایب السلطنه مرکب از وزراء و علماء منعقد بود علماء از قبیل میرزا حسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند امام جمعه وسید عبدالله و میرزا سید علی اکبر تفرشی از این قبیل علماء نمره دوم و سوم رفته بودند از وزراء قوام الدوله و مخبر الدوله و امین السلطان بودند علماء غلیان نکشیده بودند بلکه اجازه هم ندادند که وارد کنند به مجلس. میرزا نظام (مهندس الممالک) گفته بود مگر شاه مختار مملکتش نیست بفرمائید به ضرب توپ قتل عام کنند و حکم خودش را مجری بدارد نایب السلطنه در کمال آرامی فرموده بودند این مجلس بجهت صلح است نه جنگ خلاصه از مجلس امروز مقصودی حاصل نشد و طوری مسأله تنباکو مهم است که حتی اندرون خود شاه بهیچ وجه نمی کشند شنیدم شاه فرموده بود به زنهای خودش که کی غلیان را حرام کرده بکشید این چه حرفی است یکی از خانم های آبرو هندی عرض کرده بود همانکس که ماها را بشما حلال کرده همانکس غلیان را تا در اداره خارج مذهب است به ما حرام کرده شاه فرموده بود من می کشم شما هم بکشید یکی از زنهای دیگر گفته بود شما دو خواهر هم با هم گرفتید تکلیف مردم که نیست تقلید شما را بکنند خلاصه عجاله احدی در خانه و کوچه ها غلیان نمیکشند غیر از شاه و امین السلطان و امین اقدس .

و نیز می نویسد :

«۹ جمادی الاولی : صبح امین الدوله (میرزا علیخان) دیدن آمد می گفت منع تنباکو بقدری سخت است که سه چهار روز قبل بجهت عیال من غلیان می آوردند بناء و عمله که مشغول کار بودند دست از کار کشیدند و رفتند پرسیدم چرا میروند بناء جواب داد خانه ای که باین وضوح بی دین باشند که غلیان بکشند ما کار نمیکنیم عصر هم که رئیس تنباکو آمده بود اینجا خود اوهم مأیوس بود میگفت گمان نمیکنم کار از پیش برود با اینوضع . پس از لنو امتیاز انحصار توتون و تنباکو (رژی) دولت علاوه بر اینکه در جراید الفاء آن را اعلام نمود جارچی در کوچه و بازار برای اطلاع مردم جار کشید . اعتماد السلطنه در یاداشتهای روزانه خطی خود (۲۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ هـ.ق) مینویسد : «شنیدم جارچی در کوچه و بازار جار کشید که حکم جناب میرزای شیرازی رسید که حرمت قلیان برداشته شده اجازه استعمال دارند همه مردم غلیان کشیدند آفرین بر قلم جناب میرزا که بیشتر از سرفیزه دولت اثر دارد .

ایضاً ( ۵ ربیع الاول ۱۳۱۰ هـ.ق ) : از سفارت روس شنیدم که چند روز قبل شاه به خط

امین الدوله کاغذی به جناب میرزای شیرازی درسامره نوشته‌اند و خواهش نموده‌اند کاغذی به ملاهای تهران بنویسند که بعضی فضولی‌ها نکنند اگر این خبر صحت دارد کاربردتر شد اگر چه اطمینانی که هست بقلم امین الدوله است که مطلب را طوری همیشه می‌نویسد که چندان عجز وانکسار را معلوم نمی‌کند. حاج میرزا حسن شیرازی در روز دوشنبه ۱ هاشم شعبان سال ۱۳۱۲ ه. ق. در سن ۸۲ سالگی در سامره مرحوم شد و از آنجا جنازه او را روی دوش به نجف برده در یکی از حجرات صحن در مقبره خاصی دفن نمودند. در سال ۱۳۲۴ خ. که نگارنده در سامره بودم یکی از معمرین نقل می‌کرد که جنازه میرزای شیرازی را مردم روی دوش گرفته بدون توقف در جایی یکسر از سامره به نجف اشرف بردند. در تمام شهرهای ایران برای او مجالس ترحیم برپا داشتند در تهران گذشته از مجالس فاتحه محلات و علماء از طرف دولت هم در مسجد شاه مجلس ترحیم منعقد شد ناصرالدین‌شاه با رجال دربار برای جمع کردن ختم بمسجد شاه رفت.

سید حسن صاحب‌الزمانی از فضلاء بوده و در سال ۱۳۵۰ ه. ق. در مشهد وفات یافت شهرتش به صاحب‌الزمانی برای این است که مشارالیه در سن جوانی آلت دست شیخ احمد کرمانی شده و در یکی از سفرها به تحریک او در حدود همدان یا کرمانشاهان ادعا کرده بود که صاحب‌الزمان موعود شیعه منم و چون بعلاوه مزیت سیادت منظری بسیار خوش و هبأتی بسیار معلبوع داشته با چشمان سیاه و بشره سفید و ریش سیاه خفیف و عمامه ژولیده سیاه که رو بهمرفته صورته بسیار شبیه بود بشمایلهای خیالی که نقاشان از بعضی ائمه تصویر می‌نمایند و در خانه‌ها و دکاکین کسبه بدیوار آویخته و همه کس دیده است لهذا جمعی کثیر از اهالی قصبات و الوار و اکراد آن نواحی با او گرویده بوده‌اند و بمجرد انتشار این خبر و وصول آن بمسامع اولیای دولت حکم مؤکد از تهران صادر شد که او را با شیخ احمد کرمانی سابق‌الذکر توقیف نموده تحت‌الحفظ روانه تهران نمایند، و پس از ورود به تهران هر دو را بجنس افکندند شیخ احمد کرمانی از کثرت اذیت و آزار و بدرفتاری با او پس از مدتی در همان حبس بمرض اسهال در گذشت ولی سید حسن چون جوان و بی‌تجربه و سید بود و بعلاوه قرابت نزدیکی با میرزا احمدخان مشیرالسلطنه داشت ۲ و او وساطت نمود او را مستخلص ساختند و سید خالصاً مخلصاً از آن دعاوی و خیالات توبه نصوح نموده و مدت العمر گرد آن هواجی و وساوس نگردید. او استمدادی قابل ملاحظه داشته و دانشجوئی ساعی ولی بسیار دیوانه و نوعاً ولنگار بوده است.

حاج میرزا حسن اصفهانی ۳ ملقب به صفی‌علیشاه ۴ فرزند محمد باقر اصفهانی در سوم شعبان ۱۲۵۱ ه. ق. در اصفهان متولد و در سن

حسن

۱- در صفحه ۱۵۴ ذیل کتاب تذکره القبور گزی روز شنبه ذکر شده است.

۲- خواهرزاده وی بوده.

۳- در زمان حیات خود در تهران معروف بود بحاج میرزا حسن مرشد.

۴- صفی‌علیشاه باصطلاح در اویش لقبی است طریقتی که مرشد بمرید خود میدهد. حاج

میرزا حسن چون در اشعار خود صفی تخلص می‌کرد باین مناسبت از طرف حاج آقا محمد متور علیشاه عم و جانشین میرزا کوچک نائب‌الصدر در حتمتعلی شاه ملقب به صفی‌علیشاه گردید.

۲۱ سالگی در سال ۱۲۷۲ ه. ق. بشیر از رفت و بمیرزا کوچک رحمت علیشاه سرسپرد و جزو مریدان او گردید و با اصطلاح دراویش بشرف توبه و تلقین از حضرتش مشرف گردید. حاج میرزا حسن از معارف مشایخ متصوفه تهران و از فضلاء و علماء و بزرگان عرفاء از سلسله نعمت الهی که در اوائل امر مدتی در شیراز - کرمان - یزد و هندوستان بسر برد و سرانجام در سال ۱۲۸۸ ه. ق. بسمت نمایندگی یا با اصطلاح دراویش بعنوان شیخ مجاز در دستگیری از طرف حاج آقا محمد منور علیشاه (متوفی ۱۳۰۱ ه. ق.) جانشین رحمتعلی شاه (متوفی



حاج آقا محمد مجتهد منور علیشاه      حاج میرزا حسن اصفهانی صفی علیشاه

۱۲۷۸ ه. ق.) بتهران آمده در آنجا اقامت گزید و بزودی بواسطه معلومات، تجربیات، مردم‌شناسی و زرنگی که داشت بساطش رونقی گرفت و عده‌ای از شاهزادگان و جمعی از بزرگان از هر طبقه دور او را گرفته بوی گرویدند. منور علیشاه مرشد چون چنین دید خود در سال ۱۲۹۴ ه. ق. از شیراز مرکز ارشاد به تهران آمد که بساط و دستگاه درست شده را خود در دست گیرد و یا مثلاً شیخ خود را تغییر داده دیگری را بجای او تعیین نماید. اما غافل از این بود که صفی علیشاه در مدت چند سال اقامت خود در تهران جاده را کاملاً کوییده و برای خویش صاف و هموار کرده بود و دیگر احتیاجی بمرشد دیگری نبود. بنا بر این از طرف شیخ بمرشد چندان اعتنائی نشد و بالطبع نزاع لفظی میان آنان در گرفت و مرشد مغلوباً و منکوباً بطرف شیراز عقب نشینی اختیار نمود و خود صفی علیشاه شاخص و مرشد گردید. در سال ۱۲۹۴ ه. ق. یکی از خواص مریدان وی قطعه زمینی بمساحت دو هزار ذرع باو تقدیم نمود و در همین سال

در تهران خانقاهی وسیع برای خود ترتیب داد<sup>۱</sup> که امروزه خیابان معروف بصفی علیشاه



صفی علیشاه

و خانقاه ازدو ضلع شرقی و شمالی آن میگردد و قریب هشت سال در خانقاه مزبور بسربرد و در روز ۴ شنبه ۲۴ ذی الحجه ۱۳۱۶ ه. ق. در سن ۶۵ سالگی درگذشت و او را در همان خانقاه بخاک سپردند. حاج میرزا حسن صفی علیشاه فاضلی محقق، شاعر و دانشمندی عالی مقام بوده از آثار او تفسیر منظوم قرآن<sup>۲</sup>، دیوان اشعار بحر الحقایق، زبدة الاسرار و چند تألیف دیگر می باشد. نامبرده مانند اکثر مؤسین و سرسلسلهها مرد بسیار زرنگی بوده و تکلیف خود را بخوبی می دانسته که چه باید بکند. برای جانشینی خود علیخان قاجار دولو ظهیرالدوله را نیز برگزید و پس از او بساطش دیگر زیاد رونقی پیدا نکرد.

امیر حسنخان عرب زنگویی

حسن

(از اعراب شیپانی) حاکم

تون (فردوس) و طبس از امراء بزرگ خراسان بوده که بهمراه حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان در فتح هرات در سال ۱۲۳۲ ه. ق.

و سرکوبی فیروزالدین میرزا حاکم آن ولایت شرکت داشته است. در سال ۱۲۳۳ ه. ق. که فتح خان وزیر شاه محمود پادشاه افغانستان با سی هزار سوار از هرات بسمت مشهد رهسپار گردید محمدخان قرائی و جمعی دیگر از خوانین خراسان از روی نادانی و یا عدم رضایت از دولت یا بنا بر تحریکات بیگانه باو پیوستند و امیر حسنخان همیشه نسبت بدولت متبوع خود وفادار بود و در جنگ با فتحخان نیز از سرکردگان مهم سپاه شجاع السلطنه بشمار می آمد و بواسطه وفاداری و خدمتگذاری وی در همین سال ملقب به وکیل خراسان گردید پس از شکست فتحخان در کوسویه و پراکنده شدن لشکرش محمدخان بوساطت امیر حسنخان مورد عفو واقع شد و بمیان اردوی شجاع السلطنه آمد و تا زنده بود برای خاطر او کسی متعرض محمدخان نمی شد لکن در سال ۱۲۳۵ ه. ق. که امیر حسنخان در گذشت شجاع السلطنه محمدخان را دستگیر کرده و او را بند نهاد.

میرزا حسن فرزند بزرگ میرزا عیسی فرلهانی مشهور به میرزا بزرگ

حسن

قائم مقام اول و برادر بزرگ میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی بوده

و در سال ۱۲۲۵ ه. ق. بنا بدخواست میرزا بزرگ قائم مقام وزارت عباس میرزا نائب السلطنه

۱- بانی آن سیف المدهوله برادر شاهزاده عین الدوله بود.

۲- تاکنون دوبار چاپ شده است و بعضی اشخاص تفسیر منظوم را از دیگری میدانند.



به میرزا حسن واگذار شد و خود بهمان پیشکاری (ایالت) آذربایجان قناع و وزید. در محرم ۱۲۲۶ ه. ق. که میرزا حسن در تبریز وفات یافت میرزا بزرگ فرزند دیگر خود میرزا ابوالقاسم (فائم مقام ثانی) را که در تهران نایب مناب او بود بوزارت نایب السلطنه منصوب نمود.

حاج میرزا حسن فسائی از فضلاء و اطباءى قرن اخیر و مؤلف فارس نامه ناصری که کتاب مزبور یکی از بهترین کتبی است که در قرن

آخر تألیف شده است. تولد وی در سال ۱۲۳۷ و وفاتش در سال ۱۳۱۶ ه. ق. می باشد. حاج میرزا حسن در سلك اهل تصوف و طریقه ذهبیه نیز منسلک بوده و کتاب فارس نامه ناصری تألیف خود را در دو جلد تنظیم و تدوین کرده جلد اول آن مشتمل بر ذکر سلاطین و امراء و حکمرانان و ولاتی است که از تاریخ فتح مسلمانان تا سال ۱۳۰۰ ه. ق. بر فارس حکومت کرده اند جلد دوم مشتمل است بر ذکر مقدمات جغرافیائی و هیأتی و تعیین طول و عرض جغرافیائی فارس و بیان آب و هوا و شناختن قبله و تعیین افاق شیراز و بیان اقالیم سبعة و نقشه فارس و تقسیمات سیاسی آنجا پیش از اسلام و بعد از اسلام و خصایص شهر شیراز و بیان اسامی علماء و اعیان و شعراء و محلات و تکایا و مساجد شیراز و بلوکات فارس .

می گویند که حاج میرزا حسن خود را در علم طب و گرفتن نبض و تشخیص امراض خیلی ماهر و حاذق میدانست و از آن جمله روزی ادعا کرد که اگر سر ریسمانی را به میج شخصی به بندند و سر دیگر آن را بدست من دهند من میتوانم بگویم که مریض تب دارد یا ندارد. روزی رندان سر ریسمانی را در یک اطاقی به گردن گربه و سر دیگر آن را در اطاق دیگر بدست او دادند پس از قدری تأمل گفت که این حیوان ناخوشی و تب ندارد بلکه دلش هوس گرفتن موش و خوردن آن را کرده است. حال این قضیه را مضمونی برای او درست کرده اند و یا حقیقت داشته در هر صورت در بین مردم شهرت دارد.

حسنخان معین الرعایا کیش دره ای یکی از سران نامدار میرزا کوچک خان در جنگل بود بعد از او برگشت و با اینکه میرزا کوچک خان در موقع عقب نشینی باو دستور داد که زندانیان جنگل را تماماً مرخص کند نامبرده بجای آنکه آنان را آزاد نماید تمام را که از آن جمله حیدرخان عمو اوغلی و جمعی از فدائیان بودند کشت و بعد بوسیله کلاتروف آتاشه نظامی سفارت شوروی که همراه سردار سپه بود تسلیم قوای دولت گردید . خود حسن معین الرعایا نیز پس از همکاری مجددانه با قوای دولتی در دستگیر کردن نفرات جنگل و دستبرد زدن بمسافرین سیاسی از جمله نصره السلطنه عموی احمد شاه که از اروپا بازمی گشت بحکومت نظامی قومنان منصوب و بالاخره بدست یکی از جنگلی های سابق بنام ابراهیم ندامانی کشته شد و بسزای اعمال خود رسید.

میرزا حسن گوهر از نامجویان اصحاب سید کاظم رشتی پیشوای فرقه شیخیه و پس از وفات سید حوزه درس او را اداره کرد و بجای وی تدریس می نمود . علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه در حاشیه کتاب المتنبین می نویسد : « نیابت آن سید (سید کاظم رشتی) را در کر بلا ملا حسن گوهر مدعی و مسلم نزد قوم بوده . در صفحه

۱۵۲ مجلد سوم کتاب طرائق الحقایق تألیف حاج میرزا معصوم نائب‌الصدر شیرازی راجع بوی چنین نوشته شده: «و علی‌الجمله پس از فوت مرحوم شیخ (شیخ احمد احسانی) وسید قدس سرهما جمعی که پیروان دویزرگوار بودند متفرق بدو فرقه شدند و هر دو طرفی نقیض یکی بنام رکنیه خوانده شود و دیگری بایه اما مرحوم میرزا حسن گوهر که از خواص مرحوم سید بود انکار هر دو فرقه می نمود.»

میرزا حسن گوهر با وجود اینکه خود را نایب و جانشین سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه می دانست و بجای وی تدریس می نمود چون فاقد اسباب و وسائل لازمه پیشوائی بود کارش رونقی نگرفت و مدعیان دیگر از وی جلو افتادند و او از قافله پیشوائی بکلی عقب ماند، میرزا گوهر طبع شعر داشته و گاهی شعری نیز می گفته است.

**حسن**  
حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی پسر حاج میرزا باقر مجتهد پسر میرزا احمد مجتهد و برادرزاده حاج میرزا جواد آقای مجتهد بوده! از علماء و روحانیون و متمولین طراز اول آذربایجان و در دوره حیات خود ابتداء از مشروطه خواهان و بعد از مستبدین بوده است. در سال ۱۳۱۵ هـ. ق. که محمد علی میرزا ولیعهد و حسنعلی خان گروسی امیر نظام پیشکار آذربایجان بود غله در آذربایجان کمیاب و عمل تهیه نان برای مردم دچار اشکال زیاد شده بود ولیعهد در جواب تلگراف شاه میگوید: «حاجی میرزا حسن آقا که عرض کرده است مردم از گرسنگی می میرند زیاده از هزار خروار غله انبار کرده است و ازدادن پنجاه خروار مضایقه می کند» م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) راجع به قحطی و گرانی نان در تبریز در صفحه ۱۳۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می نویسد:

«در سنه ۱۳۱۵ من در تبریز بودم همین اوضاع بود نمونه نانی آوردند که نان نبوده سهل است ندانستیم چیست دوزخ ماند و خشک نشده. ۲ در سال ۱۳۲۶ هـ. ق. که قنصل روس در تبریز انجمنی بنام انجمن اسلامی بدستگیری میر هاشم و حاج میرزا حسن مجتهد تشکیل داد حاج میرزا حسن رئیس و میر هاشم مدیر انجمن شد اقدامات انجمن مزبور اصولاً بر علیه اساس مشروطیت بود و از طرف دولت روسیه کاملاً تقویت میشد. م. ق. هدایت در صفحه ۲۳۱ کتاب خاطرات و خطرات راجع باوضاع شهر تبریز پس از توپ بستن مجلس می نویسد: «شهر تبریز صوراً بدست انجمن اسلامی و معنأ تحت اقتدار قنصل روس است». حاج میرزا حسن آقا مجتهد در ماه جمادی الثانیه ۱۳۳۸ هـ. ق. در تبریز در گذشت. نامبرده از شاگردان حاج سید حسین کوه کمری و حاج میرزا حسن شیرازی بوده است.

**حسن**  
سید حسن معروف بمدرس فرزند سید اسمعیل در سال ۱۲۸۷ هـ. ق. در قریه سرابه کچو از توابع اردستان متولد شده. لکن پدر و جدش که اهل منبر بوده اند اصلاً از اهالی زواره می باشند و به قمشه (شهرضا) مهاجرت کرده در آنجا ساکن شده اند. تا سن ۴ سالگی در شهرضا میزیسته و در سن ۱۶ سالگی برای ادامه

۱- اعقاب این خانواده کلمه مجتهدی را برای خود نام خانوادگی قرار داده اند.

۲- در جنگ بین الملل دوم نان تهران بلکه نان تمام ایران نیز چنین بود.

تحصیل باصفهان رفت و مدت ۱۳ سال در اصفهان بود و در این مدت تحصیلاتش در نزد ملا عبدالعلی هرندی (متوفی ۱۳۰۶ ه. ق.) و جهانگیر خان قشقایی (متوفی ۱۳۲۸ ه. ق.) و آخوند ملا محمد کاشی (متوفی ۱۳۳۳ ه. ق.) بوده است. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. برای تکمیل تحصیلات بعبات



سید حسن مدرس

(بین النهرین - عراق) رفت و مدت هفت سال در آنجا ماند و از محضر درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی استفاده نمود و در سال ۱۳۱۶ ه. ق. از عراق باصفهان وارد شده و در مدرسه جده کوچک مشغول بتدریس فقه و اصول گردید و چون تدریس میکرد باینجهت بنام و عنوان مدرس مشهور شد در ایامی که در اصفهان می زیسته مخالفین و معاندینش در صدد کشتن او بر می آیند و در مدرسه جده بزرگ چهار تیر بطرف او می اندازند و موفق بکشتن او نمی شوند در اصفهان بود که تغییراتی در وضع حکومت حاصل گشت یعنی حکومت از استبداد بمشروطیت گرائید. در دوره دوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۸ ه. ق. از طرف هیئت علمای نجف برای نظارت به قوانین مجلس بر حسب یکی از مواد قانون اساسی نامزد و وارد

تهران گردید و در جزو هیأت علمیه که یکی از هیأت های مجلس بود خود را معرفی کرد. در دوره سوم در سال ۱۳۳۲ ه. ق. از طرف اهالی تهران بوکالت انتخاب شد و در تهران فامی پیدا کرد. در محرم ۱۳۳۴ ه. ق. در ایام جنگ بین الملل اول به همراه عده ای از رجال و نمایندگان مجلس مدت دو سال در عراق، سوریه و ترکیه در مهاجرت بود و در همین سال (۱۳۳۴) در هیأت دولتی که در مهاجرت تحت ریاست رضاقلی خان مافی نظام السلطنه تشکیل یافت مرحوم مدرس وزیر دادگستری بود و بعد با سایر مهاجرین بایران بازگشت و در ادوار مختلف نماینده مجلس بود. مرحوم مدرس در دوره پنجم جداً با انقراض سلسله قاجاریه مخالف بود و در جلسه شنبه ۹ آبانماه ۱۳۰۴ خ. (۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ ه. ق.) راجع بطرح

پیشنهادی عده‌ای از نمایندگان مجلس دایر بانقراض سلسله قاجاریه سخت مخالفت کرد و گفت اخطار قانونی دارم. نایب رئیس مجلس (سید محمد تدین) پرسید ماده‌اش را بفرمائید مدرس جوابداد ماده‌اش این است که خلاف قانون اساسی است. چون تدین نگذاشت که مدرس



سید حسن مدرس

صحبت کند مدرس هم از جای خود بلند شد و در حال خروج گفت: اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمیشود در اینجا آن را طرح کرد صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است. مرحوم مدرس بواسطه مخالفت سخت خود با هیأت حاکمه وقت در هفتم ماه آبان ۱۳۰۵ خ. مورد حمله عده‌ای که مأمور کشتن او بودند چند گلوله بوی اصابت کرد لکن از این ترور بهر نحوی که بود جان سلامت بدربرد و باز هم از میدان در نرفت و بر اساس مخالفت خود کاملاً استوار بود تا اینکه چند سال بعد شبانه او را تحت الحفظ به خواف خراسان در مرز افغانستان تبعید کردند و پس از چندی امر شد که او را در آنجا تلف کنند بجهاتی در آنجا کشته نشد بعد او را دوباره تحت الحفظ از خواف به کاشمر (ترشیز) منتقل کردند و در اینجا است که در

دهم آذر سال ۱۳۱۶ خ. برابر با ۲۸ رمضان ۱۳۵۶ ه. ق. در حبس کاشمر بوسیله مأمورین شهر بانی مقتول و در همانجا مدفون گردید. مرحوم مدرس نماینده‌ای بود ناطق، شجاع و با جرأت مجلس شورای ملی که تا آخر عمر علناً و چهاراً با سلطنت پادشاه وقت رضا شاه پهلوی مخالفت می‌کرد. مدرس زندگانی داشت بسیار ساده و چندای قیدی بخوراک و پوشاک خود نداشت و با قلم می‌یقنق قناعت می‌ورزید بسیار درست، با هوش، حاضرالذهن، حاضر جواب و وارسته بود. یکی از محققین و مطلقین مدرس را چنین تعریف و توصیف می‌کرد مدرس عمری است از نسل پیغمبر.

### حسن

حسن مشار (مشارالملک) متولد سال ۱۲۴۳ خ. در تهران پسر حاج علی اکبر خان که مدتها در دستگاه میرزا سعید خان انصاری

مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه دوره ناصری مشغول بخدمت بود و چندی هم در نزد میرزا جوادخان سعدالدوله کار می‌کرد و بعد از کارمندان وزارتخارجه گردید و به تدریج ترقی کرد تا اینکه در سال ۱۲۸۷ خ. برابر ۱۳۲۹ ه. ق. بریاست اداره حسابداری و گذرنامه وزارت خارجه رسید و ترقیات وی بیشتر در دوره مشروطیت بوده است. در دوره اول بعنوان نماینده

اشراف و مالکین از تهران انتخاب شد. در سال ۱۲۹۴ خ. برابر با ۱۳۳۳ ه. ق. که حسن وثوق (وثوق الدوله) در کابینه پنجم حسن مستوفی (مستوفی الممالک) وزیر دارائی بود حسن مشار (مشار الملک) را بسمت معاونت خویش برگزید و یکسال بعد (شهریور ۱۲۹۵ خ.) در کابینه اول وثوق الدوله وزیر دارائی و سرپرست وزارت تجارت شد. در اینسال است که بین تجارت



حسن مشار (مشار الملک)

خانه تومانیانس - مشار الملک و وثوق الدوله قراردادی منعقد و شرکتی دائر شد که محصول تریاک ایران اعم از صدور بخارج و مصرف داخلی باین شرکت واگذار گردید. بدیهی است که هر قدر تریاک بیشتر بمصرف میرسد و مردم بیشتر تریاک می کشیدند و تریاکی می شدند سود شرکت افزایش می یافت. شرکت مزبور که اداره تحدید تریاک را چند سالی زیر نظر خود داشت از این راه سود هنگفتی عاید شرکاء گردید. در سال ۱۲۹۶ خ. در کابینه دوم عین الدوله و در کابینه ششم صمصام السلطنه بختیاری (۱۲۹۷ خ.) و در کابینه دوم وثوق الدوله در همین سال نیز برای چهارمین بار وزیر دارائی بود و بعد در کابینه اخیر که به کابینه قرارداد معروف است بجای وی اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارائی شد و مشار الملک وزیر مشاور گردید. حسن مشار پس از کودتای ۱۲۹۹ خ. وزیر دربار احمد شاه شد و پس

از سقوط کابینه سید ضیاء الدین (معروف بکابینه سیاه) کاندید نخست وزیری بود ولی نخست وزیریش صورت نگرفت و موفق نگردید. در دوره چهارم (۱۳۰۰ خ.) از سیرجان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در کابینه سوم و چهارم رضاخان سردار سپه (رضاشاه پهلوی) در سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ خ. و نیز در کابینه اول محمد علی فروغی (ذکاء الملک) در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ خ. وزیر خارجه بود. پس از توقیف فیروز میرزا نصره الدوله و وزیر دارائی و محکومیتش (۱۳۰۸ خ. و ۱۳۰۹ خ.) مدت کمی تصدی وزارت دارائی با هدایت (مخبر السلطنه) نخست وزیر

۱- ظاهر قرارداد بعنوان تجارتخانه تومانیانس تنظیم شده بود لکن در باطن امر مشار الملک و وثوق الدوله هم در آن شرکت داشتند.

۲- مراد از این قرارداد، قرارداد ۱۹۱۹ میلادی برابر با ۱۲۹۸ خ. است که در مقابل گرفتن ۱۳۰ هزار لیره (سیصد و سی و یک هزار و پانصد تومان از قرار لیره ای ۲۵۵ قران) مبلغ ناچیزی از انگلستان قرارداد تحت الحمایگی ایران با انگلستان بسته شد. مبلغ مزبور میان وثوق الدوله، صارم الدوله و نصره الدوله برادر وار تقسیم گردید و همه مبلغ را وثوق الدوله به تنهایی نبلعید.

وقت بود و بعد مشارالملك در همین سال وزیردارائی شد و چون تجدید قرارداد نفت از موضوعات قطعی و حتمی و قبلاً در باره آن قول و قرار داده شده و در نظر بود که قرارداد نفت جنوب (داری) مطابق میل انگلستان تجدید شود و مقدمات آن بمرور داشت فراهم می‌شد و بایستی که قرارداد مزبور بدست شخصی که با اصطلاح شهرت و وجهه‌ای داشته باشد انجام پذیرد ابتداء باطناً در نظر بود که مثلاً بتوسط مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک اینکار صورت عمل بخود بگیرد اما آنها حتی الامکان زیرچنین بارننگینی نمی‌فکند و مشکل بود که قرارداد را با آن طرز عجیب و غریب و افتضاح آور بتصویب مجلس برسانند. از اینجهت پس از یأس از آنان قرعه فال بنام سید حسن تقی‌زاده که پس از ایالت خراسان از سال ۱۳۰۸ خ. وزیرمختار ایران در لندن بود زده شد و برای انجام اینکار احضار و آماده گردید. پس از ورود در فروردین ۱۳۰۹ خ. ابتداء در کابینه دوم مخبرالسلطنه بسمت وزیر طرق و شوارع (وزیر راه) و یکماه بعد در اردیبهشت بسمت وزیردارائی بجای مشارالملك معرفی شد. قرارداد نفت در تاریخ ۹ آذر ۱۳۱۱ خ. لغو گردید لکن پس از یکرشته دعواهای زرگری و ظاهر سازه‌های خنک بنا بر لایحه تنظیمی و تهیه شده در ۲۷ ماده از طرف تقی‌زاده و وزیردارائی که تمام آن بسود بیگانه و بزیان ایران بود در ۷ خرداد ۱۳۱۲ خ. بدون يك کلمه مخالفت و یا اظهار نظر باتفاق آراء از طرف نمایندگان مجلس شورایی ملی ۱ بمدت شصت سال ۱۱۱ بتصویب رسید.

مشارالملك که در امور زندگانی خویش مرد با عقل معاش، مرتب و منظمی بود در مدت عمر دراز خود پنج بار وزیردارائی، یکبار وزیر مشاور، سه بار وزیر خارجه و یکبار وزیر دربار بوده است و در سال ۱۳۱۶ خ. با اروپا رفت و تا سال فوتش در مونت کارلو (فرانسه) زندگی می‌کرد. در سال ۱۳۲۷ خ. در سن ۸۵ سالگی در اروپا بدرود حیات گفت و در نجف در ایوان صحن مزار حضرت علی (ع) بخاک سپرده شد. مشارالملك در زمان حیات خود از متمولین و ملاکین طراز يك ایران بشمار می‌آمد. در جواب سؤال مقدر از کجا آورده بود؟ ازجائی که دیگران آورده و می‌آورند.

حسن  
شیخ حسن یا شیخ محمد حسن ممقانی فرزند ملا عبدالله از مشاهیر علمای روحانی ایران و از مراجع تقلید شیعه که در نجف مقیم بوده در سال ۱۲۳۸ ه. ق. در قریه ممقان متولد و در سال ۱۳۲۳ ه. ق. بناخوشی اسهال در سن ۸۵ سالگی در نجف درگذشت و در مقبره خاص خرد بخاک سپرده شد<sup>۱</sup>. نامبرده از شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری و سید حسین کوه‌کمری بوده و در فقه و اصول تألیفات زیادی دارد. سرآرتور هنری هاردینگ<sup>۲</sup> که از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۶ (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۳ ه. ق.) وزیرمختار انگلیس در ایران بوده هنگامی که با ژرژ چرچیل<sup>۳</sup> برای ملاقات علماء به نجف مسافرت می‌کند پس از ملاقات با ملا محمد فاضل شریانی یکی از مراجع تقلید از شیخ محمد حسن

۱- در صفحه ۱۷۴۱ مجلد ششم (تاریخ روابط سیاسی) فوت او در مشهد ذکر شده لکن در جلد اول کتاب احسن‌الودیه و جلد سوم ریحانة الادب در نجف نوشته شده است.

۲- Sir Arthur Henry Hardinge

۳- George Percy Churchill

مقامی نیز دیدن کرده و با وی مذاکره می کند و در کتاب (یک دیپلمات در شرق) تألیف خود درباره وی چنین گوید :

و یکی دیگر از علمای معروف آقای مقامی بود او نیز از اهل آذربایجان است گرچه در علم روحانی مقام عالی دارد ولی مرد دنیا نیست این روحانی بعد از مراجعت من به تهران با یک عده زوار که در میان آنان عده زیادی درویش و فقیر و بینوا بودند بایران آمد و با خود و با را بایران آورد در ورود بمرز اعتنائی بقرنینه نکرد و بدون رعایت بدان از سرحد عبور کرد و کسی جرأت نداشت متعرض او بشود . پس از ورود و آوردن و با بایران بمشهد رفت و بعد به نجف بازگشت .

## حسن

میرزا حسنخان طباطبائی معروف به منشی اسرار پدرش، میرزا باقر صدوقدار عباس میرزا نایب السلطنه بوده و در سال ۱۲۵۵ ه. ق. وفات می یابد . میرزا حسنخان در آن موقع شش ساله بوده و پس از تکمیل تحصیلات بمناسبت خویشاوندی با میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک وزیر خارجه بوزارت خارجه وارد و جزء اعضاء آنوزارتخانه می شود چندی بعد به نیابت سفارت کبرای اسلامبول معین و منصوب گشته و از آنجا به شهرهای مصر - مکه - پاریس و لندن مکرر سفرها نموده و در سال ۱۲۸۶ ه. ق. در موقع افتتاح ترعه سوئز نماینده دولت ایران در آن مجلس بوده و بعد از آن به تهران آمد و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در صدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بمنصب منشی اسراری<sup>۱</sup> صدارت عظمی نائل گردیده و بان لقب شهرت یافته است . منشی اسرار منشی بوده است خوش تحریر و خوش خط و کتابی بعنوان تبصرة المسافرین راجع بمسافرتها و سوانح حال و وقایع عهد خود نوشته است که هنوز بچاپ نرسیده و نسخ خطی آن موجود است .

## حسن

حسن وثوق یا میرزا حسنخان وثوق الدوله پسر میرزا ابراهیم معتمد السلطنه پسر میرزا محمد قوام الدوله پسر میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی و خواهر زاده حاج میرزا علیخان امین الدوله صدراعظم مظفرالدینشاه و برادر بزرگ احمد قوام (قوام السلطنه) بوده در جوانی تحصیلات عربی و فارسی خود را خوب نمود و بعدها که در دوره مشروطیت ترقی کرد و بمقاماتی رسید زبان فرانسه و انگلیسی را هم کم و بیش آموخت. در سال ۱۳۱۰ ه. ق. بجای پدرش مستوفی (محاسب مالیات) آذربایجان شد پدرهایی که مستوفی درجه یک بودند شغل مستوفی گری را در این سال بواسطه روی کار آمدن میرزا حسین وزیر دفتر به پسران خود واگذار نمودند از آن جمله معتمد السلطنه مستوفی آذربایجان بود که شغل خود را به پسر ارشد و اکبر خویش میرزا حسنخان واگذار نمود. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. پدرش معتمد السلطنه، که از سال ۱۳۰۸ ه. ق. جزء وزراء دربار اعظم (مجلس شورای دولتی) شده بود شغل استیفاء خویش را به پسر خود میرزا حسنخان که کارمندی وزارت دفتر استیفاء (وزارت دارائی) را داشت واگذار نمود و از این تاریخ نامبرده عنوانش محاسب مملکت آذربایجان شد. در سال ۱۳۱۱ ه. ق. بخطاب جناب نائل و در سال ۱۳۱۲ ه. ق. ملقب به وثوق الملک و در اول سلطنت مظفرالدینشاه (۱۳۱۴ ه. ق.) ملقب به وثوق الدوله شد . در سال ۱۳۱۷ ه. ق. محاسبات

خالصجات سرکاری نیز ضمیمه شغلش گردیده و عنوانش این بود: مستوفی اول، محاسب آذربایجان و خالصجات سرکاری. سمتش تا اوائل مشروطیت که در دوره اول از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید ادامه داشت.

میرزا حسنخان وثوق الدوله تا پیش از مشروطیت چندان عنوانی نداشت سمتش فقط مستوفی یعنی محاسب مالیات آذربایجان و یکی از اعیان زاده‌های با سواد بود تمام ترقیاتش بواسطه دسته‌بندی‌ها و چیزهای دیگر در دوره مشروطیت صورت گرفت بنا بر این نامبرده (خود و برادرش) از محصولات و فرآورده‌ها و پرورش یافتگان زمان مشروطیت می‌باشند و بعد با اصطلاح مشروطه خود را از حیث جاه و مقام و تمول بخوبی و بوجه احسن و اتم گرفت.



حسن و تواق (و تواق الدوله)



میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه

در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ ه. ق.) از طرف تجار تهران بسمت نمایندگی انتخاب و بعد از چند ماهی نائب رئیس اول مجلس گردید و ضمناً مدتی ریاست کمیسیون دارائی را نیز در مجلس عهده‌دار بود<sup>۱</sup> پس از توپ بستن و انحلال مجلس در سال ۱۳۲۶ ه. ق. کسی متعرض او نکرید و بدون شغل و کاری در تهران زندگی میکرد پس از فتح تهران (۱۳۲۷ ه. ق.) بعضویت هیأت مدیره درآمد. هیأت مزبور عده‌ای را محکوم باعدام نمود که از آن جمله یکی هم حاج شیخ فضل‌الله نوری مجتهد بود و بعد در کابینه سپهدار اعظم (محمد ولیخان تنکابنی) برای اولین بار وزیر

۱ - در این هنگام کمیسیون مزبور اهمیتی داشت برای اینکه مأمور جرح و تعدیل حقوقات مردم بود.



دادگستری شد و در هیأت دولت‌های بعد سپهدار (۱۷ ذی‌العده ۱۳۲۷ ه. ق.) (۱۰ آذر ۱۲۸۹ خ.) - ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ و ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ ه. ق. وزیر دارائی بوده، در کابینه ۱۳۲۹ ه. ق. سپهدار وزیر داخله و در پنج‌کابینه صمصام السلطنه بختیاری و همچنین در هیأت دولتی که تحت ریاست علاء السلطنه (میرزا محمدعلیخان) در دهم صفر ۱۳۳۱ ه. ق. تشکیل یافت وزیر خارجه بود. سرمایه و ثروت اولیه خود را در این دوره‌های وزارت (وزارت دارائی - کشور و وزارت خارجه) تحصیل کرد. در ۲۹ شوال ۱۳۳۴ ه. ق. نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه شد و در کابینه عبدالمجید میرزا ابن‌الدوله (۶ صفر ۱۳۳۶ ه. ق.) وزارت فرهنگ تعیین گردید و در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ ه. ق. برای بار دوم نخست‌وزیر شد و وزارت کشور هم‌بهمه خودش بود این هیأت دولت وی دو سال (از شوال ۱۳۳۶ تا شوال ۱۳۳۸ ه. ق.)



حسن وثوق ( وثوق‌الدوله )

بطول انجامید و در اینمدت به پشتیبانی دولت انگلستان نخست‌وزیر مقتدر و بیکه تاز میدان بود. در این دوره ریاست او است که قرارداد معروف ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خ.) را با انگلستان منعقد نمود و ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد. گفته شد که دولت انگلستان بپاقدین قرارداد مزبور در ازاء خدمات و زحماتشان! دستمزدی بدین شرح پرداخت:

۱- وثوق‌الدوله نخست‌وزیر شصت هزار لیره (سد و پنجاه و سه هزار تومان) ۲- صارم‌الدوله (اکبر میرزا) وزیر دارائی ۴۰۰۰۰ لیره ۳- نصره‌الدوله وزیر امور خارجه سی هزار لیره (هفتاد و شش هزار و پانصد تومان) ۴. رضا شاه پهلوی که بسلطنت رسید وجوه مزبور را در سال

۱ - مرحوم محمد غفاری کمال‌الملک هنرمند معروف همیشه می‌گفت: «من از پسرهای معتمد السلطنه چشم‌آب نمی‌خورم و هر وقت که اینها روی کار می‌آیند بی‌اختیار می‌گویم که خدا باین مملکت رحم کند.»

۲- نرخ لیره در ایران در این تاریخ ۲۵۵ ریال بوده است.

۱۳۰۶ خ. از هر سه نفر پس گرفت. م.ق. هدایت (مخبر السلطنه) نخست وزیر وقت در صفحه ۴۸۹ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در اینباره می نویسد: «صارم الدوله پسر ظل السلطان که حاکم فارس بود مغضوباً با طیاره به تهران آوردند در ضمن از شاه شنیدم که فرمودند نمی کشمش و این در موقعی که مزد دست وثوق الدوله و صارم الدوله و نصره الدوله در بستن قرارداد ۱۹۱۹ استرداد می شد.» بطوریکه گفته شد وثوق الدوله پس از مشروطیت عنوانی



حسن وثوق (وثوق الدوله)

پیدا کرد و پا به دایره ترقی گذاشت. یکبار وزیر فرهنگ - دوبار وزیر دادگستری - دوبار وزیر کشور - چهار بار وزیر دارائی - هفت بار وزیر خارجه و دوبار نخست وزیر بوده است. نامبرده مردی بود با سواد - با هوش - نویسنده - ناطق - فعال و پرکار لکن بتمام معنی خائن و نادرست و گفته سنائی :

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا  
در باره این شخص کاملاً مصداق پیدا کرده است. بدبختانه رجالیکه در این صد و پنجاه ساله اخیر صدر اعظم و وزیر اعظم - رئیس الوزراء - نخست وزیر شده اند اکثرأ مردمان با نبوغ و با استعداد بوده اما متأسفانه چون ملتی در کار نبوده که در صورت ارتکاب بجنایت و خیانت از آنها بازخواست کند و آنان را بمجازات رساند و از طرفی هم ملت و دولت ایران نیز

در این سالها در میان دو حریف پرزور و پر خدعه مانند گندم بین دو سنگ آسیاب بوده این قبیل رجال چون طالب جاه و مقام و پول بوده اند بنا بر این راه ترقی خود را منحصر به بستگی به بیگانگان می دانسته اند و پس . میگویند و قتیکه میرزا ابراهیم معتمد السلطنه در گذشت از ارثیه و ماترک پدر فقط يك قران باو رسید و خودش هم آن را قبول کرد ولی وقتی که خودش بدرود حیات گفت از راه استفاده های نامشروع که در این مملکت شرقی متداول و خیلی معمول است دارای میلیاردها ثروت بود . در خیانت بمملکت بواسطه قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان که ایران را تحت الحمايه آن دولت قرارداد و چیزهای دیگر او را می توان سر آمد سایر رجال خائن ایران بر شمرد و در خیانت به مملکت اگر از میرزا آقاخان صدر اعظم نوری بدتر نباشد بهتر از او نیست و انگلیس ها تا آخر عمرش در حفظ جان و مال او و کسانش بیشتر و بهتر از میرزا آقاخان کوشش و حمایت نمودند. م.ق. هدایت در صفحه ۴۱۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می نویسد :

«تاریخ نه قضایای مرو را فراموش می کند نه ۱۹۱۹ را نه قطع عضو فاسد را.» پس از بستن قرارداد کنوایی با انگلستان چون خدمتگذار خوبی بود و خدمات شایانی بدولت

مزبور نموده بود انگلیس‌ها در نظر داشتند و می‌خواستند که او را سالها برای اجراء مواد قرارداد در این سمت نگهدارند لکن چون روس‌ها با سرعت خود را جمع و جور کرده و باوضاع روسیه سر و صورتی دادند و دول پوشالی قفقاز را نیز از میان بردند باین جهت و مناسبات انگلیس‌ها نتوانستند بلکه می‌توان گفت نخواستند که او را در سر کار نگهدارند بنابراین وثوق‌الدوله در دیماه ۱۲۹۹ خ. از کار افتاد و بجای او مشیرالدوله (حسن پیرنیا) مأمور تشکیل هیأت دولت شد و وثوق‌الدوله با تقدینه بسیار که در این مدت دوسال زمامداری از اینمملکت و مملکت فقیر برای خود جمع‌آوری کرده بود رهسپار اروپا گردید و چند سالی در لندن و جاهای دیگر بسر می‌برد تا اینکه در سال ۱۳۰۴ خ. با گرفتن تأمین جانی و مالی کافی بوسیله انگلستان برای خویش بایران بازگشت و برای اینکه از قافله عقب نماند و فراموش نشود با تشبثات و اقدامات زیاد ابتداء در دوره ششم در سال ۱۳۰۵ خ. از تهران نماینده مجلس شد و سپس در دو کابینه مستوفی‌الممالک (حسن مستوفی) در سال ۱۳۰۵ خ. (۵۱۳۴۴ ق.) وزیر دارائی و بعد در نیمه همین سال تغییر سمت داده بوزارت دادگستری انتخاب گردید. در سال ۱۳۲۰ خ. پس از استعفای رضا شاه پهلوی از سلطنت کار و بار و وثوق‌الدوله خیلی خوب شد و رونقی گرفت و فوراً از موقع استفاده کرده اراضی شرق تهران که بالغ بر ۳۵ میلیون متر و در جهات اربعه باغ سلیمانیه واقع و محدود میشد و تا هر جائیکه دسترسی وقوه و قدرت داشت جهات یابی کرده و تقاضای ثبت نمود و چون در این هنگام اوضاع مملکت خیلی در هم و برهم و تکلیف چندان معلوم نبود کسی هم جلو ثبت وی را نگرفت و برادرش قوام السلطنه هم نخست وزیر بود در صورتی که پیش از قضیه شهریور ۲۰ گنبدی که در روی سرسرای عمارت سلیمانیه ساخته بود و چند متری بلندی داشت و از فرسنگها مسافت کاملاً با چشم دیده می‌شد برای اینکه نمایش زیادی نداشته باشد و از او گرفته نشود بکلی آنرا برداشت و با سطح پشت بام سایر قسمت‌های عمارت مساوی و یکسان نمود این ۳۵ میلیون متر اراضی غصبی را اکنون وراثت تا متری دویست تومان بفروش رسانده و میرسانند. حال خوانندگان گرامی این سطور حساب کنید که بهای ۳۵ میلیون متر مربع مثلاً از قرار متری صد تومان باشد سر بچه مبلنی خواهد زد! ...!

و وثوق‌الدوله در سال ۱۲۹۰ ه. ق. (۱۲۵۱ خ.) متولد و در بهمن ماه ۱۳۲۹ خ. (۱۳۷۰ ه. ق.) در سن ۸۰ سالگی در تهران در گذشت و در قم در مقبره خانوادگی بخاک سپرده شد. پس از مرگش دارائی او که در این مدت (از زمان مشروطیت ب بعد) برای خود جمع‌آوری کرده بود میان هفت دختر و یک پسر تقسیم شد.

میرزا حسنخان وزیر نظام برادر کهنتر شادروان میرزاتقی خان امیر نظام  
 صدر اعظم معروف ناصرالدین شاه بوده و در سال ۱۲۵۹ ه. ق. که میرزا  
 تقیخان وزیر نظام بمأموریت مهم سیاسی بارزقه‌الروم رفت در غیاب خود نیابت وزارت نظام  
 آذربایجان را به برادر خودش میرزا حسنخان واگذار نمود و در سال ۱۲۶۴ ه. ق. که میرزاتقی  
 خان بصدارت رسید و ملقب بامیر نظام و اتابک اعظم گردید کار سابق خود (وزارت نظام آذربایجان)

را به برادر محول داشت و میرزا حسنخان پس از اینکه بمنصب مزبور رسید او نیز معروف بوزیر نظام شد. هنگامی که حکم قتل میرزا علی محمد شیرازی معروف به باب در سال ۱۲۶۶ ه. ق. از طرف دولت صادر و به حمزه میرزا حشمت الدوله والی آذربایجان برای اجراء ابلاغ گردید حشمت الدوله در این کار قدری مسامحه می کرد و چندان میلی هم نداشت که حکم اجراء شود بنا بر این بوزیر نظام دستور اجراء داده شد و اوطبق امریه دولت حکم اعدام باب را در روز ۲ شنبه ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ه. ق. اجراء نمود. هنگام نبرد قوای دولتی با بای‌های زنجان بسرکردگی ملا محمد علی حجت زنجان (۱۲۶۷-۱۲۶۶ ه. ق.) میرزا حسنخان وزیر نظام نیز یکی از سرکردگان سپاه دولت بود. پس از ختم غائله و کشته شدن حجت میرزا حسنخان به تهران آمد و در اوائل سال ۱۲۶۷ ه. ق. تغییر شغل داده حاکم عراق (اراک) شد و بصوب مأموریت خود رهسپار گردید. پس از ورود باراک چندی نگذشت که دوباره برای انتظام امور قشون آذربایجان مأموریت یافت و بشغل سابق خویش برقرار شد و تا سال عزل امیر کبیر در سمت مزبور باقی بود. میرزا آقا خان نوری که پس از عزل امیر کبیر صدراعظم شد تمام بستگان امیر را از کار برکنار نمود از آن جمله میرزا حسنخان را معزول و بجای او میرزا فضل الله برادر بزرگ خود را وزیر نظام آذربایجان نمود. میرزا حسنخان پس از مدتی بیکاری در سال ۱۲۷۰ ه. ق. برای بار دوم بحکومت اراک منصوب شد و در مدت پنج سال حکومت خود در آبادی اراک از هر حیث کوشش فراوان نمود و در حدود سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶ ه. ق. درگذشت و جنازه اش در کربلا نزدیک قبر برادرش بخاک سپرده شد.

## حسن

حاج آقا حسن یا محمد حسن وکیل الدوله اصلاً از اعراب بوده که بایران مهاجرت کرده و در کرمانشاه ساکن و تابع ایران میشود و یا دیگران او را برای انجام کارهایی بایران میفرستند و چون با انگلیس ها صمیمانه ارتباط داشته دولت انگلستان او را بسمت نماینده سیاسی خود در کرمانشاه بلکه در نواحی غرب ایران تعیین نمود و بمناسبت این سمت بوکیل الدوله انگلیس معروف گردید<sup>۱</sup> نامبرده در مدت حیات خود از متمولین و ملاکین طراز اول ایران شد. آقا حسن وکیل الدوله انگلیس شخصی بوده بسیار زرنگ - با هوش - پشتکار دار - مردم دار - مدبر و مردم شناس. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود از وی چنین گوید: «یکشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۶ ه. ق. صبح خانه مشیرالدوله (یحیی خان) رفتم بعد دیدن آقا حسن وکیل الدوله که از کرمانشاه تازه آمده رفتم نشان سن میشل بالقب بهادر خانی از طرف دولت انگلیس بجای آقا حسن داده شده و این دلیل بر کمال اعتمادی است که انگلیس با او دارد، و از این تاریخ عنوانش حاجی حسنخان بهادر وکیل الدوله شده و نیز می نویسد: «جمعه ۲۸ ذی القعدة ۱۳۰۸: وکیل الدوله کرمانشاهانی معروف اردو آمده (در شهرستانك) که مرخص شده کرمانشاه برود بهتر

۱ - چون سابقاً ایرانیان یا اتباع مسلمان دول که از هر حیث طرف اطمینان بودند از طرف بعضی از دولتها بسمت نماینده سیاسی در شهرها انتخاب میشدند آنان را وکیل - وکیل شهپندریا وکیل الدوله و در اواخر وکیل السفاره می گفتند از این جهت آقا حسن نیز به وکیل الدوله انگلیس شهرت پیدا کرد.

از این مرد دردنیا نمی‌شود. ۱. پس از درگذشت حاج آقا حسن در سال ۱۳۰۹ ه. ق. که بیش از ۱۲ سال وکیل الدوله بود شغل وی از طرف دولت انگلیس به پسرش حاج میرزا عبدالرحیم که بعد او هم ملقب بخان بهادر گردید واگذار شد. حاج میرزا عبدالرحیم خان پس از اینکه



حاج آقا حسن وکیل الدوله انگلیس

۱۱ سال (از سال ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۳) وکیل الدوله انگلیس در کرمانشاه بود در سال ۱۳۲۱ ه. ق. درگذشت پسرهای حاج میرزا عبدالرحیم چندین دوره نماینده کرمانشاه در مجلس شوری و مجلس سنا بودند.

حسنعلیخان خوئی آجودان باشی در سال ۱۲۶۴ ه. ق. از شغل خود معاف گردید و بجای او عزیزخان مگری آجودان باشی شد. وفات

حسنعلی

حسنعلیخان بسال ۱۲۷۷ ه. ق. اتفاق افتاده است.

حسنعلی شاه معروف به آقا خان اول پسر شاه خلیل‌الله پسر میرزا ابوالحسنخان معروف به سید کهکی رئیس طائفه اسمعیلیه. سلطان

حسنعلی

محمد شاه معروف به آقاخان سوم راجع به جد و پدر و طائفه خود چنین میگوید: « تعداد افراد

۱- نشان سن میشل و سن ژرژ در سال ۱۸۱۸ میلادی پیاد بود الحاق جزیره مالت و جزایر ایونین در انگلستان ایجاد شد صلیبی است دارای هفت شاخه.

طائفه ما بالغ برده میلیون نفر می‌شود<sup>۱</sup> و این عده در کشورهای پاکستان - هندوستان - برمه - سیلان - ایران - افغانستان - سوریه و جنوب افریقا منتشر هستند. پدر بزرگمان شاه خلیل بسمت والی کرمان یکی از ایالت‌های ایران منصوب شد پس از هرگز او فرزندش آقا حسن علی‌شاه باین سمت منصوب گردید شاه ایران او را بسمت حکومت قم و محلات منصوب نمود و دختر خود را باو داد و در دربار ایران معروف به آقاخان شد و این لقب را همچنان بارث بردم.

در این هنگام پادشاه در گذشت و جد بزرگمان حامی و طرفدار خود را از دست داد و مخالفینش



آقاخان اول

من جمله نخست وزیر<sup>۲</sup> مخالفت علنی خود را با او شروع کردند این مخالفت مبدل به زدو خورد شد و چون جدم نتوانست مقاومت نماید با عده‌ای از اتباعش به افغانستان و از آنجا به سند رفت و در آن جا مقیم گردید و در همان جا بدرود زندگی گفت و سه پسر از خود بجا گذاشت پسر بزرگ او آقا علی شاه که به امامت طائفه منصوب شد پدرم بود<sup>۳</sup> منم بعد از

۱- چنین نیست اشتباه است.

۲- حاج میرزا آقاسی.

۳- علی‌شاه آقاخان دوم از سروجان خانم دختر بیست و سوم فتح‌علیشاه می‌باشد.

پدرم در سن ۸ سالگی بامامت رسیدم؛<sup>۱</sup> سابقاً مقر حسنعلیشاه آقا خان و پدرش شاه خلیل الله جد آقاخان های هندوستان پیشوای طائفه اسمعیلیه در دولت آباد ۳۶ کیلومتری شمال محلات بوده و فعلاً جزء خالصجات می باشد ممکن است که ده مزبور قبل از خروج آقا خان به اقطاع به او و یا به پدرش واگذار شده بوده و بعد از رفتنش از ایران مجدداً دولت آن را بقصر خود در آورده باشد. پس از کشته شدن شاه خلیل الله در بزد (بنام خلیل الله مراجعه شود) پسر بزرگش حسنعلی شاه بجای پدر بسمت امامت اسمعیلیان تعیین گردید. فتحعلیشاه برای جلب خاطر فرقه اسمعیلی ها و استمالت و ترضیه خاطر حسنعلی شاه دختر بیست و سوم خود سروجهان خانم را به زوجیت او در آورد و او را داماد خود نمود و سپس وی را حاکم قم و محلات نمود و بعد در سلطنت محمد شاه و صدارت حاج میرزا آقاسی (۱۲۵۱ ه. ق.) بحکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد و حکومتش تا دو سال بطول انجامید. حاج میرزا آقاسی او را بصورت بی ادبانه ای از حکومت کرمان معزول و به تهران احضار نمود آقا خان بجای اینکه به تهران بیاید در قلمه بم متحصن گردید و پس از چندی به شفاعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس اطمینان حاصل کرده به تهران آمد و در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) اعتکاف جست و بنا بر سیادت عمامه سبزی نیز بر سر نهاد. در دوره سلطنت محمد شاه قاجار از یکطرف بواسطه علیل المزاج بودن شاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی و از طرف دیگر بواسطه اختلافاتی که با انگلستان در سر موضوع افغانستان (ولایات سابق ایران) پیدا شده بود و دائماً تحریکاتی بوسائل و انواع گوناگون بر علیه ایران در کار بود هرج و مرج زیادی در سراسر ایران تولید شد و بکلی آن انتظامات قائم مقام سیاستمدار توانای ایران از بین رفته بود و بیگانگان برای حفظ هندوستان و دور کردن روسها از مرزهای هند میل داشتند که در بین این فاصله ممالک پوشالی<sup>۲</sup> به تعدادی چند ایجاد کنند که هم از طرف ممالک هم مرز ضعیف و دست نشانده خود در امان بوده و هم از طرف روسها بواسطه فاصله زیاد آسوده خاطر باشند و بیشتر نظرشان بر این بود که ممالکی از خراسان - فارس - خوزستان - کرمان و بلوچستان (سه مملکت علیحده و مجزی از هم) مانند افغانستان که تشکیل دادند تشکیل دهند و مکرر این اقدام را مخصوصاً در مواقعی که ایران در حال هرج و مرج بصرمی برد نموده و هر دفعه به موافقت می کردند تا اینکه زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی را برای اقدام به بعضی عملیات مقتضی دیدند آقا خان ناراضی را وادار به سرکشی و عصیان نمودند. برای یاغی گری آقا خان جهات زیادی ذکر می کنند از آن جمله می گویند ارتباط او با انگلیسها که ایشان محرک او شدند و بوی سلطنت مستقل کرمان و بلوچستان را وعده دادند و ناراضی بودن از اوضاع و جاه طلبی او که مقامات

۱ - وجه تسمیه آقاخان از این قرار است ، حسنعلیشاه پس از آنکه داماد فتحعلیشاه شد در باریان با احترام سیادت و دامادی شاه باو آقاخان خطاب می کردند و بعد سایر مردم و پیروان او هم به در باریان تاسی کرده بهمین اسم (آقاخان) او را می نامیدند تا بالاخره این نام برای او علم شد و بعد از فوت حسنعلیشاه آقا خان اول جانشینان او هم موقعیکه بامامت میرسند بهمین اسم نامیده می شوند .

عالی حتی سلطنت را برای خود می‌خواست. آقاخان از حضرت عبدالعظیم به شهر آمده مدتی در خانه حاج میرزا آقاسی ملتجی بود تا اینکه معفوشد و برای اقدام بسرکشی خود ابتداء از محمد شاه به بهانه رفتن به مکه استجازه کرد و درخواستش مورد قبول شاه واقع گردید پس از حصول اجازه اهل و عیال و احمال و ائقال خود را آنچه می‌توانست و لازم بود از راه بغداد به عتبات عالیات (عراق) روانه کرد و خود ظاهراً مشغول به تهیه اسباب سفر گردید از آن جمله پانصد اسب عربی خرید و عده زیادی سواران دلیر برای خود استخدام کرد<sup>۱</sup> پس از تهیه و آماده کردن این قبیل لوازم و اسباب طغیان با ملازمان و برادران خود در ماه رجب ۱۲۵۵ ه. ق. بصوب کرمان عزیمت نمود. آقاخان پس از حرکت برای تسهیل کار خود بوسیله میرزا احمد کاغذ نویس بلکه کاغذ ساز اصفهانی فرمانی از طرف شاه جعل کرد مبنی بر اینکه ما آقاخان را بحکومت کرمان و بلوچستان تعیین کردیم لازم است که تمام اهالی کرمان از وی فرمانبرداری



آقاخان و پسرهایش

نمایند پس از این آقاخان دستوراتی به حکام جزء کرمان صادر کرد که تا ورود من مشغول انتظامات و رتق و فنق امور بوده که بی نظمی در آن حدود روی ندهد و ضمناً در نامه‌های خود تذکر داده بود که قصد من رفتن بمکه بود لکن اعلیحضرت شاه مرا مجدداً بحکومت کرمان منصوب فرمودند. دولت وقت بزودی از خیالات او آگاه گردید و برخلاف رویه همیشگی خود که کندی و مسامحه را در جریان امور اعمال می‌کرد اینبار سرعت عمل بخرج داده قاصدی را با احکام شدید برای جلوگیری از عملیات آقاخان و توقیف او به فضلعلیخان قره باغی حاکم کرمان صادر نمود و او شش روز پیش از ورود آقاخان به کرمان خود را بآن شهر رساند و مراتب را به حاکم اطلاع داد حاکم فوراً تمام ساخلو شهر را تجهیز کرده بسرکردگی برادر خود اسفندیارخان به تعقیب آقاخان فرستاد. آقاخان مدت ۱۴ ماه کوشید

که کرمان را فتح کند موفق نشد و جنگهای سختی بین او و قوای دولتی در نواحی کرمان از قبیل بابک - احمدی - لار - اسفندقه و جیرفت روی داد و جمع کثیری از طرفین کشته شدند و در تمام این جنگها آقاخان مردانه جنگید به قسمی که در یکی از این جنگها اسفندیارخان فرمانده قوای دولتی کشته شد چون زمستان ۱۲۵۵ ه. ق. فرارسید و برای آقاخان پیشرفت چندانی حاصل نگردید متوجه بندرعباس و میناب شد انگلیسها در بندرعباس قبلاً چندین

۱ - حقیقهٔ تعجب آوراست که در آن زمان کسی نبوده که از آقاخان جویاشود و بپرسد که رفتن مکه پانصد اسب عربی و استخدام سواران دلیر لازم ندارد.



عزاده توب و قورخانه زیاد برای او فراهم آورده بودند تحویلش دادند او این بار با خاطری جمع و استعدادی فراوان برای تسخیر کرمان رو آورد و بالاخره پس از تلاش زیاد و کوشش فراوان در منزل ریگان آخر حدود نرماشیر از قوای دولتی سخت شکست خورده از راه لوط به قندهار و بلوچستان رفته به سپاهیان انگلیس پیوست و به همراه آنان با بلوچها که با انگلیسها در جنگ بودند او هم شروع بجنگ نمود. در کتاب خاطرات آقاخان بنام عبرت افزا نوشته شده: «آقاخان مطلع شد که خان کلات خیال قتل ژنرال انگلیس و شبیخون زدن سپاهیان را دارد فوراً ژنرال را از این قضیه مطلع ساخت او هم تغییر مکان داده و از این خطر رست سپس آقاخان و کسانش با اتفاق قشون انگلیسی در قندهار و بلوچستان به کمک انگلیسها و بر علیه بلوچها جنگها کردند تا آنها خسته شدند آنوقت در ۱۲۶۰ ه. ق. آقاخان میانه افتاده و به بلوچها توصیه کرد که هر چه دولت انگلیس از بلوچستان میخواهد بدهند و در عوض مواجب و مقرری بگیرند باینترتیب خان کلات (نصیرخان دوم) به تحت الحمایگی انگلستان درآمد و خدمت شایان و بسزائی بانگلستان نمود. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) که خواهرش زن اسمعیل خان اعتبار السلطنه پسر سردار ابوالحسن خان برادر آقاخان بوده در صفحه ۳۹ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید:

«همیشه بزرگ را به اسمعیل خان برادرزاده آقاخان محلاتی داده بودند که پس از رفتن از ایران در هند ترویج مذهب اسمعیلی کرده شهرت و مکنتی حاصل نمود برادرش ابوالحسنخان سردار در تهران میزیست و به تفنن شکار روزگار می گذراند و محترم می بود. آقاخان سرکشی کرده بود در سنه ۱۲۵۵ در خانه حاجی میرزا آقاسی مدتی ملتجی بود تا معفو شد به بهانه مکه از تهران بیرون رفت خود را به کرمان رسانید نامه های معمول بخط و مهر دولت و حاجی ساخته بود و حکومت کرمان را بتصرف آورده بنای بدسری نهاد و پس از زدو خوردی چند به هندوستان رفت.»

**حسنعلی** حسنعلی کمال هدایت نصرالملک پسر حسینقلیخان مخبرالدوله، پس از مدتی تحصیل در رشته حقوق در فرانسه چند گاهی در سفارت ایران در پاریس در اوقاتی که نظر آقا یمن السلطنه سفیر بود بسمت نیابت سفارت تعیین گردید پس از بازگشت بایران وارد خدمت وزارت خارجه شد و در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف طبقه اعیان بسمت وکالت مجلس انتخاب و در دوره دوم نیز از طرف خود مجلس به نمایندگی منتخب گردید ولی قبل از اتمام دوره دوم بار و پامسافرت نمود. در سال ۱۳۳۲ ه. ق. به لقب نصرالملکی ملقب و به ریاست دفتر نخست وزیری منصوب شد. در سال ۱۳۳۳ ه. ق. در کابینه حسن پیرنیا مشیرالدوله وزیر پست و تلگراف و بعد وزیر فوائد عامه شد در ۱۳۳۵ ه. ق. در کابینه علاء السلطنه دوباره بسمت وزارت پست و تلگراف انتخاب گردید در ۱۳۳۶ ه. ق. نیز در همان کابینه بوزارت دادگستری منصوب شد و در همین سال در کابینه های مستوفی الممالک و صمصام السلطنه وزیر دادگستری بود و بعد در کابینه صمصام السلطنه تغییر سمت داده وزیر پست و تلگراف شد. در سال ۱۳۳۸ ه. ق. (۱۲۹۹ خ.) در کابینه وثوق الدوله معروف بکابینه قرارداد وزیر دادگستری و در کابینه فتح الله اکبر سپهدار اعظم در سال ۱۲۹۹ خ. ابتداءً وزیر مشاور و بعد وزیر فوائد عامه و تجارت

بود و در سال ۱۳۰۱ خ. در کابینه مستوفی الممالک وزیر دارائی و در سال ۱۳۰۷ خ. سمت وزیر مختاری ایران را در عراق داشته است. نصر الملک در سال ۱۲۵۱ خ. (۱۲۸۹ ه. ق.) متولد و در اسفندماه ۱۳۳۵ خ. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت و در مقبره خانوادگی در خیابان اسلامبول بخاک سپرده شد.

### حسنعلی

حسنعلی خان گروسی متولد ۱۲۳۷ ه. ق. ملقب به سالار عسکر - سالار لشکر و امیر نظام یکی از جمله رجال جلیل القدر دوره قاجار که هم مردی با کفایت بوده وهم در فضل و کمال و حسن خط و انشاء از مبرزین آن عصر بشمار میرفته و از حدود سال ۱۲۵۳ تا پنجم رمضان ۱۳۱۷ ه. ق. که فوت نموده یعنی در طی شصت و چهار سال دائماً در خدمت بوده و مشاغل نظامی و سیاسی و اداری مهم را در داخل و خارج ایران در عهده داشته است. حسنعلیخان امیر نظام از خاندان قدیمی ایران و از ایل کرد کبودوند ساکن گروس می باشد. اجداد وی غالباً در دوره های صفویه - افشاریه - زندیه و قاجاریه مصدر خدمات مهم دولتی بوده اند. حسن علیخان صاحب ترجمه تحت توجهات پدر تا سن هیجده سالگی تحصیلات خوبی نموده و در حسن خط و انشاء و معلومات ادبی فارسی و عربی سرآمد اقران خود گردید در سلطنت محمد شاه قاجار سرهنگ فوج گروس شد و در محاصره شهر هرات با فوج خود جزء سپاه شاه بود و در مراجعت از هرات رئیس قراولان ارک تبریز شد. در ۱۲۵۷ ه. ق. مرزدار کرمانشاهان شد و در حدود سه سال در این سمت باقی بود و در سال ۱۲۶۰ ه. ق. بتهران احضار شد و پدرش محمد صادقخان در همین سال فوت نمود. حاج میرزا آقاسی صدراعظم چون چندان صفائی با خانواده امیر نظام



حسنعلی خان گروسی امیر نظام

نداشت حکومت گروس و دو فوج آن را یکی از دوستان خود بنام ابراهیم خلیلخان سرتیپ سلماسی واگذار نمود (بنام این شخص مراجعه شود) و او تا وفات محمد شاه در سال ۱۲۶۴ ه. ق. در این سمت باقی و حسنعلیخان همچنان بیکار بود. پس از فوت محمد شاه و صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر دوباره حکومت و افواج گروس بامیر نظام واگذار گردید و از این تاریخ بیست و یک سال به سال پایه ترقیات او رو بفرزونی است و مقامات عمده مملکتی را بتدریج

۱ - و شاید هم شنیده و شایع بود که محمد صادقخان بدست پسرش حسنعلی خان کشته شده است.

اشغال می‌کند. در طغیان و شورش حسنخان سالار در سال ۱۲۶۵ ه. ق. در مشهد که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مأمور دفع او گردید حسنعلی خان با درجه سرهنگی همراه سپاه او بود و پس از فتح مشهد و قلع و قمع سالار بدست حسام السلطنه و مراجعت اردو به تهران حسنعلی خان به مرتبه سرتیپی ارتقاء یافت و کمی بعد برای دفع ملا محمد علی زنجان‌ی از پیروان سیدعلی محمد باب که در زنجان آشوبی بر پا کرده بود با فوج گروس به زنجان رفت و قلعه علی مردانخان که در میان شهر زنجان معقلی محکم و پناهگاه بایبان زنجان بود گشود و در نتیجه این خدمت بمقام ژنرال آجودانی شاه نامزد گردید و در سال ۱۲۶۷ ه. ق. که ناصرالدینشاه باصفهان سفر کرد حسنعلی خان با سمت مزبور در رکاب شاه بود. در سال ۱۲۷۱ ه. ق. حسنعلی خان با دو فوج سرباز گروس ابواب جمعی خود برای حفظ نظم شهر مشهد مأمور شد و در سال ۱۲۷۲ ه. ق. که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه برای تسخیر شهر هرات مأموریت یافت حسنعلی خان نیز یکی از سران سپاه وی بود و پس از تسخیر هرات در ۲۵ صفر ۱۲۷۳ ه. ق.



امیر نظام در سفارت پاریس

حکومت آنجا به حسنعلیخان و نظم شهر بعهدہ دو فوج تابع او واگذار گشت و پس از اعلام جنگ بین ایران و انگلستان در سره ساله هرات و مصالحه و معاهده تنگین در پاریس و تحمیلات زیاد انگلستان بر ایران و تخلیه کامل شهر هرات از طرف سپاهیان ایران حسنعلیخان از طرف دولت ایران مأمور می‌شود که به بغداد رفته سرچارلس موری<sup>۱</sup> وزیر مختار انگلستان که تعرضاً از تهران حرکت کرده و در بغداد اقامت داشت او را محترمانه به تهران برگرداند و پس از انجام این مأموریت از سال ۱۲۷۳ تا ۱۲۷۵ ه. ق. در تهران به حفظ بیوتات و عمارات و خزائن شاهی منصوب بود. در این سال که میرزا آقا خان نوری صدراعظم از صدارت معزول گردید حسنعلی خان مأمور دربارهای اروپا از قبیل لندن - تورن - پاریس - برلن و بروسل گردید و نامه و هدایای ناصرالدینشاه را رساند و در ضمن سرپرستی چهل و دو نفر از تحصیلکرده‌های دارالفنون که برای تکمیل تحصیلات تحت

ریاست عبدالرسول خان نواده صدر اصفهانی باروپا اعزام می‌شدند عهده دار بود. پس از مسافرت بدربارهای مذکور در بالا در تاریخ محرم ۱۲۷۶ ه. ق. (مطابق اوت ۱۸۵۹) رسماً بعنوان مأمور فوق‌العاده و وزیر مختار مخصوص بدربار پاریس معرفی گردید و قریب به هفت

سال در این مقام سر میکرد تا اینکه در سال ۱۲۸۲ ه. ق. بتهران احضار گردید توقف وی در تهران فقط یکسال بود و پس از یکسال دوباره به پاریس بمقام اول خود برگشت در مراجعت به پاریس طولی نکشید که بیمار شد و بنا بر درخواست شخصی در ۱۲۸۳ ه. ق. بتهران بازگشت و جزء وزرای دارالشوری کبری گردید (مجلس شورای دولتی یا مجلس شورای وزراء) پنجسال عضودارالشوری بود و در تشکیلات جدیدی که ناصرالدینشاه بدارالشوری کبری خود در سال ۱۲۸۸ ه. ق. داد که در مهام ملکی مشاوره نمایند حسنعلی خان نیز که در این ایام بوزیرمختار معروف بود در آن عضویت داشت. سپس در محرم ۱۲۸۸ ه. ق. بجای حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله مأمور استامبول شد این مأموریت چهارده ماه بطول انجامید در اواخر سال ۱۲۸۹ ه. ق. در صدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بتهران احضار و با رتبه امیر تومانی وزیر فواید عامه شد. در دوره وزارتش اصلاحاتی در راههای مازندران نمود و چون وزارتش مدتی طول کشید معروف شده بود به وزیر فواید عامه. در سفر اول ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۰ ه. ق. بفرنگستان (اروپا) که بزرگترین رجال آن دوره را همراه خود برده بود حسنعلیخان نیز جزء ملتزمین رکاب بود. پس از اینکه ناصرالدینشاه بصوابدید حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صدراعظم خود امتیاز کذائی رویترا که به نظر دنیا عجیبترین امتیازی آمد که دولتی تمام منابع ثروت خود را به بیگانه واگذار کند به بارون دوریترا انگلیسی یکی از صرافان یهودی لندن واگذار کرد مشیرالدوله شاه را به اروپا برد پس از بازگشت ناصرالدینشاه بخیط خود واقف شد مشیرالدوله را در رشت معزول و در همانجا گذاشت و به حسنعلی خان وزیر فواید عامه در منجیل دستور داد که تلگرافی به رویترا اطلاع دهد که چون از موعود اجرای فصول امتیاز نامه شما گذشته و هنوز اقدامی جدی از طرف شما نشده دولت ایران آن امتیاز نامه را باطل میدانند. در سال ۱۲۹۲ ه. ق. که شیخ عبیدالله نقشبندی از رؤسای بزرگ مذهبی و صوفی مسلک کرد که باتفاق جمعی از رؤسای ایلات کردستان از قبیل حمزه آقای منگور و غیره برای علل وجهاتی بر ضد دولت ایران قیام کرده بود دولت ایران بیست و پنج هزار قشون مجهز بفرماندهی حمزه میرزا حشمتالدوله برای دفع آنان فرستاد در این جنگ حسنعلیخان یکی از سران نامدار سپاه اعزامی بود در این مأموریت نیز بخوبی از عهده برآمد پس از ختم غائله شیخ عبیدالله که حسنعلیخان در اوایل سال ۱۲۹۸ ه. ق. بدستور حاج میرزا حسینخان سپهسالار بحکومت ساوجبلاغ و سائین قلعه منصوب شده بود چندی بعد علاوه بر این دو محل و گروس حکومت های ارومیه و خوی نیز ضمیمه حکمرانی او گردید پس از فرار شیخ عبیدالله بخاک عثمانی و توقیف وی از طرف دولت مزبور حمزه آقا نیز بخاک عثمانی فرار کرد و هر چند وقت یکبار که فرصتی

۱- در ایامی که وزیر مختار ایران در پاریس بود خیلی طرف توجه ناپلئون سوم و ملکه اوژنی قرار گرفت بود و گاهی با آنها شام خصوصی میخورد و چون شطرنج باز قابلی بود پس از صرف شام با ناپلئون به نبرد شطرنج می نشست.

۲- حکومت و دوفوج گروس در زمان سلطنت ناصرالدینشاه بیشتر اوقات با خود حسنعلی خان و ابواب جمعی او بوده و او از طرف خود گاهی علیرضا خان سرتیپ گروسی و گاهی پسر خود عبدالحسینخان سالار الملک را بحکومت گروس و ریاست فوج تعیین می کرده است.

بدست می آورد بخاک ایران تاخت و تاز نموده و از هیچگونه قتل و غارت دریغ نمیداشت این موضوع در مدت ترك تازی او برای دولت ایران زحمتی فراهم کرده بود و از کارهای خوب حسنعلی خان



علیرضا خان گروسی سوار اسب

(امیر نظام) قلع و قمع حمزه آقای بلباس منگور و بستگان او است. باین ترتیب که حسنعلی خان با تدبیر و تمهیدی زایدالوصف او را با بستگانش به ساوجبلاغ و سپس به چادر خود وارد کرده و تمام را یکدفعه بضرب گلوله از پا درآورد و دولت ایران را بالمره از این مزاحمت و دردسر دائمی خلاص کرد و بحدود کردستان آرامشی بخشید. سفارت روس در تهران باین عمل بدولت ایران

اعتراض کرد. و تا مدتی بین سفارت روس و وزارت خارجه ایران مکاتبات رد و بدل میشد و



امیر نظام

بالاخر، اعتراضات دولت روسیه بجائی منتهی نگردید. در سال ۱۲۹۹ ه. ق. با لقب سالار عسکری به ریاست قشون آذربایجان منصوب گردید و وزارت فوائد عامه را که از سال ۱۲۸۹ ه. ق. تا این سال (۱۲۹۹) با او بود به میرزا قهرمان امین لشکر داده شد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق. ملقب بسالار لشکر شد و پس از فوت محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام در سلخ ذی القعدة سال ۱۲۹۹ ه. ق. علاوه بر سمتهای فوق الذکر امور پیشکاری آذربایجان نیز باو محول شد و کمی بعد رسماً به پیشکاری آذربایجان منصوب و در سال ۱۳۰۲ ه. ق. به لقب امیر نظامی ملقب گردید. در اواسط سال ۱۳۰۲ ه. ق. قرار بود که فیروز میرزا فرمانفرما بسمت پیشکاری ولیعهد آذربایجان فرستاده شود مظفرالدین میرزا ولیعهد با انتصاب و اعزام وی موافقت نکرد و حسنعلی خان که در این تاریخ ملقب به سالار لشکر و

در تبریز بود سمت پیشکاری ولیعهد منصوب گردید. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد :

« ۵ شنبه ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۰۲ : سالار لشکر یعنی حسنعلی خان گروسی پیشکار ولیعهد شد فرمانفرما را قبول نکرد، و نیز می نویسد : « چهارشنبه غره جمادی الثانیه ۱۳۰۲ : از قراریکه مشهور است حسنعلی خان گروسی سالار لشکر لقب امیر نظامی گرفته است. » همچنین مینویسد : « دوشنبه ۴ : حسنعلی خان سالار لشکر امیر نظام شد. » در پیشکاری آذربایجان بقدری مدیر و مقتدر بوده که همه کس در هر جا که بود از او حساب می برد تمام اطرافیان ولیعهد از قبیل سلطان عبدالمجید میرزاعین الدوله میر آخور ولیعهد و عبدالحسین میرزا نصرت الدوله رئیس قراقرانهای آذربایجان از ترس امیر نظام جرأت نفس کشیدن نداشتند و حتی يك موقعی در سال ۱۳۰۷ ه.ق. دستور داد که به عین الدوله توسری زدند و حتی شاه ولیعهد هم از او حساب می بردند پیشکاری آذربایجان او و وزارت ولیعهد تقریباً ده سال یعنی از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ ه.ق. طول کشید و بخوبی آن جا را اداره کرد. در سال ۱۳۰۵ ه.ق. در تبریز سخت ناخوش شد و قرار شد که یکی از رجال همطراز او را بجای وی به آذربایجان روانه نمایند چیزی نگذشت



شخص نهسته امیر نظام در حکومت آذربایجان - پشت سرش ایستاده عبدالحسین میرزا نصره الدوله (فرمانفرما) - دست راست حسینقلی خان بیگلر بیگی نظام اوله

که برای وی بهبودی حاصل گردید و بکار خود ادامه داد. اعتمادالسلطنه در این باب در یادداشت های روزانه خود مینویسد :

« یکشنبه ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : ظاهراً امیر نظام آذربایجان ناخوش است مشاوره برای تعیین جانشین او است. » در سال ۱۳۰۹ ه.ق. بواسطه تحریم توتون (تنباکو) امتیاز (رژ) از طرف علماء شورشی در شهرهای مهم ایران از آن جمله تبریز ایجاد شد و نظر دولت بر این بود که تمام شورشها را خوابانده و امتیاز رژ را به نفع بیگانه اجراء نماید از تهران به امیر نظام مؤکداً دستور داده شد که تفنگهای موجوده را بین سربازان توزیع نموده و تمام آنان را برای جلوگیری از شورش مردم مسلح نماید امیر نظام جواب داد که

سربازان هم جزء مردم هستند و هیچگونه اقدامی بر علیه آنان بعمل نخواهند آورد بواسطه این جواب در نزد دولتیان متهم گردید که امیر نظام هم با شورشیان همدست و همداستان است از این جهت در تاریخ ۲۳ صفر ۱۳۰۹ بهران احضار و بجای او آقا علی امین حضور تعیین گردید. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب می نویسد : «در این شورشها تبریز را مهمی را ایفاء کرده است اعلانات انحصار تنباکو پاره و بجای آنها ابلاغیه شورشیان چسبانده می شد امیر نظام پیشکار ولیعهد از لحاظ عدم توافق بنظریات ولیعهد که مأموریت با انجام آن داشته ناگزیر به استعفا گردید و بجای او امین حضور به پیشکاری منصوب شد تبریزیان بعنوان اینکه حقوقشان بر یکان به بیگانگان داده شده تلگرافی بشاه اعتراض و اخطار کردند که با وسائل قهریه از حقوق خود دفاع خواهند کرد، اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود ( ۱۸ ربیع الاول ۱۳۰۹ ه.ق. ) می نویسد : «از قراری که فهمیدم روسها اصراری دارند که امیر نظام مراجعت به تبریز نماید اما امین السلطان تا ممکنش باشد نخواهد گذاشت اگر چه شاه هر روز او را احضار می کند و خلوت می نمایند اما هنوز کار او معین نیست که چه خواهد شد» و نیز می نویسد :

«غره ربیع الثانی ۱۳۰۹ ه.ق. : امیر نظام کلیه از پیشکاری آذربایجان استعفاء کرده است». اعتماد السلطنه راجع بوقایع تبریز و پیشکاری امیر نظام در آن هنگام در یادداشت های روزانه خود چنین گوید : «سه شنبه ۱۸ ذی القعدة ۱۳۰۸ : تلگراف شاه به امیر نظام : امیر نظام تلگراف رمز مفصل شما را به امین السلطان دیدم زیاده از حد اسباب تعجب شد عرض کردن مردم که رژی (انحصار دخیانیت) را موقوف کنند عریضه فرستادن تظلم کردن نخواستن رژی خیلی خوب اما استیحا ش مردم از آمدن امین حضور خیلی غریب است آیا شاه حق ندارد پیشخدمت خودش را بشهر خود بفرستد که جواب آنها را برساند». و همچنین می نویسد : «چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹ : امین حضور بحسب ظاهر مأمور بردن خلعت بجهت امیر نظام و ولیعهد و نصرت الدوله (عبدالحسین میرزا) و مجتهد تبریز (حاج میرزا جواد آقا) است اما در باطن بجهت اصلاح عمل تنباکو. (به کلمه جواد در صفحه ۲۹۵ مراجعه شود).

امیر نظام پس از ورود بهران فقط دو ماه بیکار بود سپس او را به ایالت کردستان و کرمانشاهان و گروس فرستادند و از طرف خود عبدالحسین خان سالار الملک فرزند خویش را بحکومت کردستان و گروس تعیین نمود و انوشیروان میرزا ضیاء الدوله را به حکومت کرمانشاهان اعزام داشت. و در سال ۱۳۱۰ ه.ق. حکومت ملایر - تویسرکان و همدان نیز جزء قلمرو او گردید و حکومتش در این نواحی تا اوائل سال ۱۳۱۱ ه.ق. ادامه داشت. پس از قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه خیلی از اشخاص حدس می زدند که چون امیر نظام مرد لایق - مدیر - عاقل - با تجربه و مطلقاً است ممکن است که او وزیر امور خارجه و یا صدراعظم شود لکن نفوذ زیاد میرزا علی اصغر خان امین السلطان و بند و بست های داخلی و خارجی او مانع شد که امیر نظام مصدر این چنین مشاغلی بشود و همیشه امین السلطان او را دور از مرکز و در حکومت ها نگه می داشت. در سال ۱۳۱۴ ه.ق. امین السلطان معزول و بجای وی میرزا علیخان امین الدوله از آذربایجان احضار شد نظر بروابطی

که بین امین الدوله و امیر نظام بود امین الدوله مجدداً او را بجای خود به پیشکاری آذربایجان فرستاد این بار مأموریت او بر خلاف پیشکاری اول بیش از دو سال طول نکشید که از یکطرف بین او و محمد علی میرزا ولیعهد چندان صفائی نبود. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۴۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید :

« ولیعهد برضد امیر نظام تحریکات می کرد کار باز دحام خلق برضد او کشید امیر نظام از تبریز خارج شد بیباغ صاحب دیوان رفت و از پیشکاری استعفاء کرد ولیعهد از من تقاضا کرد راپرتی در عدم ضرورت پیشکار از تهران بدهم ». ضدیت طرفین بجائی کشیده شد که مظفرالدینشاه ناگزیر گردید از تهران تلگراف سختی بولیعهد کند در آن تلگراف میگوید :

« امروز که شما را خواسته‌ام برای بعضی فرمایشات است که در حضور جناب امیر نظام بشما میفرمائیم امیر نظام نوکر هشتاد ساله است و از آب روی خودش نخواهد گذشت هر قدر ممکن است شما را نصیحت می کند وقتی دید بگوش شما فرو نمی رود او یا استعفاء می کند یا ساکت



امیر نظام پیشکار و کارساز کل آذربایجان

مینشیند آمدم برایم مطلب که شما عرض بکنید من بدون اجازه پیشکارم کار نمی کنم در ظاهر امر صحیح است اما در باطن بعضی اطوارات از شما صادر می شود که هر پیشکاری باشد کار از او ساخته نمی شود شما می گوئید میل دارم فلان پیشخدمت من بفلان مأموریت برود امیر نظام بولیعهد بیست و هفت ساله چه بگوید چرا نباید بدانید این نوکرهای نالایق بی معنی که دور شما جمع شده اند چه قسم هستند تعجب من از شما همین است که چرا فکر نمیکنید ». محمد علی میرزا ولیعهد در جواب تلگراف میگوید : «... ما بین غلام و امیر نظام هم اختلافی که باعث نگرانی خاطر مبارک باشد واقع نشده چگونه می شود که این چا کر قدر پیشکاری امیر نظام را ندانم... » و از طرف دیگر امین السلطان رقیب امین الدوله که او هم چندان صفائی باوی



نداشت دوباره روی کار آمد و صدراعظم شد و در سال ۱۳۱۸ ه. ق. ملقب به اتابک اعظم گردید باین دو جهت امیر نظام در سال ۱۳۱۶ ه. ق. از پیشکاری مستعفی و برای زیارت حضرت رضا به مشهد رفت و پس از مراجعت به تهران او را در اوائل سال ۱۳۱۷ ه. ق. به ایالت کرمان و بلوچستان فرستادند و این آخرین مأموریت او بود چه در همین سال در سن هشتاد سالگی در کرمان وفات یافت و در ماهان در بقعه‌ای که خود جهت مدفنش ساخته بود مدفون گردید . نظریات اشخاص نسبت بامیر نظام :

کرزن ۱ که بعدها لرد و از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ م . نایب‌السلطنه هندوستان و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ م . وزیر امور خارجه انگلستان بود در کتاب مشهور خود (ایران و مسأله ایران) در جلد اول آن صفحه ۴۳۱ اگرچه امیر نظام را بطرفداری از سیاست روسیه معرفی می‌کند و در باب او چنین می‌نویسد: «حسنعلیخان امیر نظام گروسی که مدتی وزیر مختار ایران در فرانسه و مدتی نیز مقیم لندن بود زبان فرانسه را در کمال خوبی تکلم میکند و افکار ترقی خواهانه و مغرب زمینی بر مزاجش غلبه دارد مردی است قوی الاراده و با عزم در دوره پیشکاری خود در آذربایجان هرج و مرج های آن ایالت را بکلی از بین برد خلاصه او بهترین ولایه اداره کننده ایرانی است در میان رجال شرقی کمتر کسی یافت می‌شود که جنبه مدیری<sup>۲</sup> داشته باشد و اگر در سراسر ایران مرد مدیری را به معنی و مفهوم اروپائی بخواهیم در شخص امیر نظام گروسی می‌یابیم . و با اینکه قریب هفتاد و شش سال از سنش می‌گذرد هنوز مردی سالم و خوش بنیه است می‌گویند احتمال دارد بوزارت امور خارجه منصوب شده و شاید هم در دوره پادشاه تازه بصدرات برسد. هر گاه چنین حسن تصادفی پیش آید بر حسب سعادت‌مندی ایرانیان خواهد بود .»

دکتر فوریه<sup>۳</sup> طبیب ناصرالدینشاه و مؤلف کتاب (سه سال در دربار ایران) در صفر ۱۳۰۷ ه. ق. که با شاه پس از برگشتن او از سفر سوم به تبریز رسیده بود امیر نظام گروسی را چنین معرفی مینماید: «امیر نظام پیرمردی است بسیار زیرک و با تجربه و عاقل و کار دیده بهمین علت نزد ولیعهد مقامی ممتاز دارد و سابقاً در پاریس وزیر مختار ایران بود وقتی که من حالت تب او را با او گفتم و نامناسب بودن محل اردورا باو نمودم و از امور شکفتی که از پاریس تا اینجا دیده بودم با او صحبت کردم به من گفت از اینجمله مختصر نباید زیاد تعجب کنیدا نشاء الله وقتی که زیادتر در این مملکت مانند دید عجایب بیشتری خواهید دید .» دوستعلی معیر الممالک تحت عنوان رجال عصر ناصری می‌نویسد :

«امیر نظام قیافه‌ای بزرگ منش و گیرا داشت و با آنکه مهربان و متواضع بود وقار و صلابت خاصی از وجودش میتراوید که خاص و عام را مجذوب میساخت و با احترام و فروتنی بازمیداشت . با اصطلاح همه از او حساب می‌بردند حتی صدراعظم های وقت نیز از این موضوع برکنار نبودند و تحت تأثیر شخصیت وی قرار داشتند چنانکه اتابک (میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان) او را بسیار گرامی می‌داشت و هر وقت امیر نظام وارد می‌شد از جا برخاسته باستقبال میرفت و شانه‌بشانه راه می‌رفتند در صورتیکه وزراء و رجال دیگری اجازه او نمیشستند.

حس جاه طلبی دروی رسوخ نداشت وبا آنکه زمینه برایش بسیار مساعد بوده هرگز خیال صدارت درسر نپرورد ومیگفت که باهر سمت می توان بدولت ومملکت خدمت کرد، ودر مواقعی که می خواست حضور شاه برسد درباریان و عمله خلوت شاه همان احتراماتیکه نسبت به صدراعظم ها بجا می آوردند نسبت بامیر نظام هم انجام می دادند» - سنعلیخان مردی بود ادیب - خوش خط - فرنگ دیده - آشنا بزبان خارجی - مدیر - باسیاس - مدبر - لکن با وجود این



امیر نظام گروسی



امیر نظام در حکومت کرمان

مراتب از نانوا به تنور انداختن و مثله کردن کردهای مگری کوتاه نمی آمد . واز آن جمله می گویند که مدیر روزنامه احتیاج در تبریز نوشته بود که ایران بصنایع جدید اروپا احتیاج دارد امیر نظام برای این گفته او را چوب زده بود .<sup>۱</sup>

حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ششمین پسر فتحعلیشاه قاجار و برادر کهنتر واعیانی حسینعلی میرزای فرما نفرما بوده ودر سال ۱۲۱۸ ه.ق.

**حسنعلی**

در آغاز ورودش بکارهای دولتی برای اولین بار در سن ۱۵ سالگی بحکومت تهران منصوب شد . در سال ۱۲۲۴ ه.ق. که حاکم تهران ، بسطام ، جاجرم و متصدی امور مربوطه بقبائل ترکمان بود بدستور پدر خود جشن عروسی طاوس خانم اصفهانیه ملقب به تاج الدوله که اصلا گرجی بوده برای پدر خویش فراهم آورد . برای این جشن وعروسی است که حاج محمد

۱- روزنامه احتیاج هفتگی با چاپ سنگی بمدیریت علیقلی معروف به صفراوف در سال ۱۳۱۶ در تبریز منتشر میشده وپس از انتشار هفت شماره از آن بامر امیر نظام توقیف شده است.

حسینخان صدر اصفهانی برای خوش آمد فتحعلیشاه تخت خورشید را ساخت و پشاه پیشکش نمود فتحعلی شاه پس از برگذار شدن شب زفاف که روی آن تخت با طاووس خانم آرمیده بود نام آن را بمناسبت نام آن زن تخت طاووس نامید<sup>۱</sup>.

محمد ولی میرزا در سال ۱۲۲۹ ه. ق. که والی خراسان بود بعلمت مخالفت شدید خوانین و امراء خراسان با وی به تهران احضار شد و در نظر بود که بجای وی حسنعلی میرزا به ایالت خراسان منصوب شود لکن بعد دولت نظر بمصالح ملکی از تصمیم و قصد خود منصرف شد و



حسنعلی میرزا شجاع السلطنه

همان محمد ولی میرزا را به همراه میرزا عبدالوهابخان نشاط معتمدالدوله و فرج الله خان نسقچی باشی دوباره به ایالت خراسان روانه نمود و در اثناء آن یزد ضمیمه حکومت تهران و بسطام شده به حسنعلی میرزا واگذار شد و او از طرف خود میرزا موسی منجم باشی رشتی را بحکومت یزد فرستاد. در دوره قاجاریه (و نیز در دوره های دیگر) معمول چنین بود که پسران شاه و همچنین بعضی از وزراء مشاغل متعددی داشتند و با اصطلاح یکی را سوار بودند و آن دیگر را یدک میکشیدند در سال ۱۲۳۱ ق. ه. بواسطه فتنه خراسان و کشته شدن اسحق خان قرائی و پسرش حسنعلی خان بامر محمد ولی میرزا<sup>۲</sup> استاندار خراسان در اواخر همین سال شاهزاده محمد ولی میرزا از حکومت خراسان معزول و بجای وی حسنعلی میرزا ملقب بشجاع السلطنه شده بفرمانفرمایی خراسان منصوب شد<sup>۳</sup> نتیجه ای که از این تغییر و تبدیل بعمل آمد این شد که خوانین خراسان همگی بجای خود آرام گرفتند و شجاع السلطنه امنیت را در خراسان حکمفرما گردانید و حاجی فیروزالدین میرزا حاکم هرات

۱- بطوریکه در این کتاب ذکر شده تخت طاووسی که فعلاً در اطاق برلیان موجود است نام او قبلاً بمناسبت تمثال خورشیدی که بر تکیه کاهش تعبیه شده بود تخت خورشید بوده که حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی برای تقدیم بفتحعلی شاه مخصوصاً ساخته و باو تقدیم کرده است و این تخت غیر از تخت طاووسی است که نادرشاه پس از تسخیر هندوستان در سال ۱۲۵۲ ه. ق. با خود بایران آورد و در راه هنگام جلوس بر روی آن می نشست ولی چون دید که آن تخت در نظر مردم جلوه خاصی دارد و حمل و نقلش بسی دشوار است امر داد که استادان در راه تخت دیگری با خیمه های در خور آن ساختند و آن را باقسام جواهر آراستند و نام آنرا تخت نادری گذاشت و غرضش از این کار آن بود که جلوه تخت طاووس هندی را در نظرها کمتر کند. تخت طاووس و تخت نادری هر دو پس از آنکه نادرشاه در شب ۱۱ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ ه. ق. در فتح آباد دو فرسخی خبوشان (قوچان) بقتل رسید بدست کردان افتاد و ایشان آنها را قطعه قطعه کردند و نفایس آنها هر قطعه بدست کسی افتاد.

۲- پسر چهارم فتحعلیشاه.

۳- ناسخ التواریخ در همه جا نام پسر اسحق خان قرائی را حسینعلی و روضه الصفاء و منتظم ناصری حسنعلی ذکر میکنند و باید حسنعلی درست تر باشد و حسینعلی نام پسر دیگر اسحق خان که از حسنعلی خان کوچکتر بوده می باشد.

که میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار نماینده مرکز را که نه ماه درهرات زندانی کرده بود رها نمود و غوریان را که قبلاً ملک قاسم میرزا پسرش آن را تسخیر و متصرف شده بود بکلی تخلیه کرد و بتصرف مأمورین اعزامی از طرف والی خراسان درآمد. پس از دو ماه که از ورود شجاع السلطنه به مشهد گذشت نامبرده تصمیم به تسخیر هرات<sup>۱</sup> نمود و از مشهد



حسنعلی میرزا شجاع السلطنه

بیرون رفت و قلعه محمودآباد جام را بچنگ گرفت و سپس بطرف هرات حرکت نمود و در کنار جوی انجیل<sup>۲</sup> لشکریان حاجی فیروزالدین را شکست داده و هرات را محاصره نمود

۱- یکی از چهارشهر خراسان .  
 ۲- جوی انجیل از شعب هری رود است که بوسیله بستن بند از آن جدا شده شهر هرات و حومه آن را مشروب می نماید .

و سرانجام حاجی فیروزالدین از در اطاعت درآمده سکه و خطبه بنام فتحملیشاه نمود. در حدود سه ماه در آن نواحی با سرکشان جنگیده و اغلب آنها را مطیع کرد و در ماه رمضان همانسال به مشهد بازگشت.

در سال ۱۲۳۲ ه.ق. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پس از تسخیر هرات و حاکم کردن حاجی فیروزالدین میرزا مشروط باینکه از هر حیث تابع ایران باشد به مشهد مراجعت نمود پس از مراجعت وی حاجی فیروزالدین میرزا پسر خود ملک حسین میرزا را با اتفاق حسنخان ناظر خود به نزد شاه محمود برادر خویش فرستاد و از او برای پس گرفتن غوریان طلب یاری کرد. شاه محمود که پیچنین فرصتی می گشت موقع را مغتنم شمرده فوراً فتح خان وزیر خود مرد متهور و مدبر را با چند نفر از برادران او و سی هزار سوار ظاهراً برای یاری حاج فیروزالدین میرزا و باطناً برای تسخیر هرات و دستگیری برادر اعیانی خود به هرات فرستاد هنگامیکه فتح خان با اردوی خود به قراه رسید حاجی آقا خان وزیر فیروزالدین میرزا که مرد دنیا دیده و مال بینی بود به فیروزالدین میرزا گفت صلاح نیست که فتح خان را با این اردویی که همراه دارد اجازه دخول به شهر بدهی و صلاح این است که با اردوی خود در خارج شهر اقامت نماید پس از گفتن این مطلب و صلاح اندیشی، خود باستقبال او شتافت و در بیرون شهر او را جا داد و ضمناً از طرف فیروزالدین میرزا به وی اظهار نمود که غرض از آمدن شما به هرات استرداد غوریان بوده بنابراین لازم است که ابتداء به غوریان رفته پس از تسخیر آن به هرات وارد شوید و کمال پذیرائی از شما به عمل خواهد آمد. وزیر فتح خان برای اینکه به فیروزالدین میرزا و اطرافیان او وانش و انمود کند که بهیچ وجه نظر سوئی ندارد و او امر فیروزالدین میرزا را اطاعت کرده و برای پس گرفتن غوریان خواهد رفت چند روزی به بهانه فراهم کردن وسائل کارزار در خارج هرات ماند و یکی از روزها برای خداحافظی و مشاوره از فیروزالدین میرزا دعوت بعمل آورد فیروزالدین میرزا هم به گفته های او مطمئن شده به نزد فتح خان رفت پس از اتمام مشاوره و خداحافظی فتح خان دستور داد که او را دستگیر کرده و پس از دستگیر کردن او را تحت الحفظ به قندهار نزد شاه محمود روانه نمود سپس حاجی آقاخان و عبدالرشیدخان وزیر و مشاور او را کشت و خود وارد شهر شده تمام اموال و اندوخته حاجی فیروزالدین و پسرش ملک قاسم میرزا را تصاحب نمود و سپس در هرات اقامت گزید پس از اتمام این عملیات شروع به مکاتبه و ارسال رسل و رسائل بارؤساء و خوانین خراسان و خان خیوه (محمد رحیم خان خوارزمی) نموده و آنان را با خود همراه نمود سپس کهندهلخان برادر خود را برای گرفتن غوریان روانه نمود و خود بعد باسی هزار نفر به قصد تسخیر خراسان از هرات حرکت کرد و در جنگی که در کوه سان رویداد بواسطه گلوله ای که به دهانش اصابت کرد لشکریان او شکست خورده و بکلی پراکنده شدند و اگر اینکار صورت نمی گرفت در دسری بزرگ برای ایران تولید می گردید کامران میرزا حاکم هرات پسر شاه محمود که از قضیه لشکر کشی فتح خان بسمت مشهد و گلوله خوردن وی آگاه گردید ضمن پوزش خواستن از دولت ایران اظهار داشت که فتح خان خودسرانه دست باین عملیات زده و بهیچ وجه من و پدرم از آن اطلاعی نداریم و برای برائت ذمه خود و

خوشنودی دولت ایران دستور داد که فتح خان را ابتداء در سال ۱۲۳۳ ه.ق. از هر دو چشم کور کردند و سپس او را در سال ۱۲۳۴ ه.ق. کشتند. کور کردن و کشتن این شخص سبب شد که برادران وی (۱۹ برادر) سر بشورش برداشتند و بر علیه شاه محمود قیام و اقدام نمودند سرانجام خانواده سدوزائی<sup>۱</sup> بکلی منقرض و خانواده محمدزائی بتوسط دوست محمدخان یکی از برادران فتح خان بسلطنت رسید<sup>۲</sup>

در سال ۱۲۳۳ ه.ق. فتح خان بطوریکه گفته شد<sup>۳</sup> هرات را گرفته و لشکری انبوه تهیه دیده بآهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون آمد و محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم (خیوه یا خیوق) نیز با مردان خود تا اراضی سرخس تاختن نمود. شجاع السلطنه نخستین دفعه افغانان را واجب دانسته روز ۸ رجب همین سال راه هرات را پیش گرفت و میرزا عبدالوهابخان نشاط باتفاق ذوالفقارخان و مطلب خان سرداران سمنانی<sup>۴</sup> در منزل کال یا قوتی<sup>۵</sup> بدو پیوستند و از آنجا کوچ نموده در ریاط کافر قلعه<sup>۶</sup> مکشوف افتاد که فتح خان باسی هزار مرد سپاهی در اراضی کوسویه<sup>۷</sup> آماده نبرد است. شجاع السلطنه بنه رادر کافر قلعه گذاشته با ده هزار تن سوار و پیاده حرکت کرده در اراضی کوسویه تلاقی فریقین دست داد فتح خان چون سپاه شجاع السلطنه را دید یکنفر رسول فرستاد و پیغام داد که شاهزاده غوریان را بشاه محمود و محال تربت را به محمد خان قرائی و باخرز را بایراهم خان هزاره سپارد تا از اینجا هر دو سپاه بدون جنگ و خونریزی مراجعت نمایند. شجاع السلطنه بسختان فرستاده وی وقعی نگذاشت و جنگ سختی در گرفت و نزدیک بود که در این جنگ کشته شود که از خود دلیری زیادی بروز داد. پس از کشتن چند تن از دسته فتح خان سپاهیانش چون چنین جلادتی را مشاهده کردند فرار نمودند. در این جنگ است که ذوالفقار خان سردار سمنانی نهایت دلیری و دلاوری را از خود بروز داد و در مقابل مهاجمین پایداری را بدرجه اعلی رسانید تا اینکه سپاه ایران در این نبرده فاتح و منصور بیرون آمد. آر. جی. واتسون<sup>۸</sup> انگلیسی در تاریخ قاجاریه تألیف خود در این باره چنین گوید: «در این جنگ صاحب منصب فوج سمنان ذوالفقار خان مشاهده نمود که در اثر زیادی عده دشمن

۱- خانواده سدوزائی از تیره ابدالی یا درانی که مؤسس آن احمد شاه است ۹۴ سال از ۱۱۶۰ تا ۱۲۵۴ ه.ق. و خانواده محمد زائی همچنین از تیره ابدالی یا درانی که مؤسس آن دوست محمد خان پسر یازدهم سردار پاینده خان و برادر صلیبی وزیر فتح خان بوده از سال ۱۲۵۴ تا کنون در افغانستان سلطنت می کنند.

۲- محمد زائی شعبه ای است از بارکزائی.

۳- چون وزیر شاه محمود بود بوزیر فتح خان شهرت دارد.

۴- برادران اسمعیل خان سردار.

۵- کال یا قوتی یا قوتی دهی است از دهستان میان جام بخش تربت جام شهرستان مشهد شش کیلومتری شمال خاوری تربت جام.

۶- اکنون ریاط مزبور بنام اسلام قلعه می باشد.

۷- کوسویه را کوه سان و کهسان هم می گویند و هر دو کلمه مخفف کوهستان است. این آبادی مولد شاه نعمت الله ولی می باشد.

۸- R.G. watson

سربازان سمنانی دارند فرار اختیار می کنند از اسب خود پیاده شده و اسب را عمدتاً پی کرد و بسر بازان خطاب کرده گفت چگونه مرا گذاشته فرار میکنید آنها سر غیرت آمده ایستادگی نمودند تا فتح کردند». در این بین گلوله‌ای بدهان فتح خان خورده صدمه زیادی بوی وارد آمد و در پایان کار تمام سپاهیان وی شکست خورده فرار نمودند و شجاع السلطنه پس از این فتح تربت حیدریه را محاصره نمود و محمد خان قرائی (پسر اسحق خان) جز تسلیم چاره‌ای ندید و پس از تصفیه آن حدود از یاغیان به مشهد بازگشت<sup>۱</sup> شجاع السلطنه در اوائل سال ۱۲۳۴ ه. ق. به تهران رفت و پس از توقف چند ماهی شاه او را مرخص کرده و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را باده هزار سوار و پیاده ملتزم رکاب اوساخت و پس از اطاعت خوانین خراسان از شجاع السلطنه، اسمعیل خان سردار به تهران بازگشت. شجاع السلطنه پس از ورود به مشهد چون بنیاد خان هزاره بر دولت یاغی شده و با خرز و شهر نو<sup>۲</sup> را متصرف شده بود برای دفع وی از مشهد حرکت نمود و آن حدود را در سال ۱۲۳۵ ه. ق. از تصرف بنیاد خان مستخلص ساخت و حکومت آنجا را با میرقلیچ خان تیموری<sup>۳</sup> واگذار نمود و در ضمن محمد خان قرائی را در این سال دستگیر و توقیف نمود. انگیزه توقیف محمد خان برای این بود که محمد خان از جمله خواتین خراسان بود که در سال ۱۲۳۳ ه. ق. با فتح خان وزیر شاه محمود در یورش بخراسان سازش کرده بود و پس از شکست فتح خان و پراکنده شدن لشکر یانش بوساطت امیر حسنخان عرب زنگویی ملقب بوکیل خراسان مورد عفو واقع شد و محمد خان باردوی شجاع السلطنه پیوست و تا امیر حسنخان زنده بود کسی متعرض او نمیشد ولی امیر حسنخان در سال ۱۲۳۵ ه. ق. در گذشت و شجاع السلطنه فوراً امر بدستگیری او داده و او را بند نهادند. مادر محمد خان که این موضوع را شنید دو پسر دیگر خود علیخان و مهدیقلیخان را برداشته به نزد شجاع السلطنه آمد. شجاع السلطنه محمد خان را آزاد کرده او را مورد تفقد خود قرارداد و بخانه او رفته مهمانش شد در این مهمانی است

۱- فتح خان کی بوده که این غوغا و غائله را راه انداخت؛ فتح خان پسر اکبر وارشد سردار پاینده خان ملقب به سرفرازخان (مقتول ۱۲۱۴ ه. ق. بامر شاه زمان) محمد زائی از شعبه بارکزائی که بارکزائی شعبه‌ای است از طایفه ابدالی یا درانی نامبرده در سال ۱۱۹۲ ه. ق. متولد و در سال ۱۲۱۶ ه. ق. و بروایتی در سال ۱۲۱۷ ه. ق. بوزارت شاه محمود پسر تیمور شاه رسید و ملقب بشاه دوست شد و پس از وزیر شدن معروف گردید به وزیر فتح خان تا سال ۱۲۳۳ ه. ق. وزارت او را با تسلط و اقتدار تمام عهده دار بود و نقش خاتم چنین داشت:

چه بخت دولت محمود شه معظم شد      غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد

و همچنین این شعر:

دولت محمود را نازم که زوست      سرفراز ملک و دولت شاه دوست

در مدت وزارت تمام حکومتها و کارهای مهم افغانستان را میان ۱۹ برادر خود به فراخورشان هر یک تقسیم و بآنان واگذار نمود و سرانجام شاهزاده کامران پسر شاه محمود در سال ۱۲۳۳ ه. ق. ابتدا او را کور کرد و یکسال بعد با وضع بسیار فجیمی او را کشت.

۲- شهرنویکی از دهستانهای بخش طیبیات شهرستان مشهد این دهستان از ۵۲ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است.

۳- جد خانواده کلالی‌های خراسان.

که یکی از خواهران محمد خان را بمقد از دواج خود در آورد و قهرمان میرزا یکی از فرزندان شجاع السلطنه (پسرهفتم او) نتیجه این وصلت می باشد<sup>۱</sup> پس از خاتمه این عملیات و سرکوبی یاغیان شجاع السلطنه تصمیم داشت که برای دفع شاه محمود سد وزائی بجانب هرات عزیمت نماید لکن شاه محمود چون قبلاً از این موضوع اطلاع پیدا کرده بود پیش دستی کرده صید کریم خان نامی را به تهران نزد فتحعلیشاه فرستاد و نخست در تربت حیدریه شجاع السلطنه را ملاقات کرده با تقدیم پیشکشی زیاد او را از آمدن به هرات منصرف نمود و بعد به تهران رفته فتحعلیشاه او را نزد خود پذیرفت و در آنجا نیز پیشکشی های زیادتری تقدیم کرد و سرانجام بواسطه گرفتن این قبیل هدایا و تقدیمی ها شجاع السلطنه از رفتن به هرات و دفع شاه محمود منصرف گردید<sup>۲</sup> هنگام بازگشت به مشهد خواف را هم ضمیمه حکومت امیر قلیچ خان تیموری نمود. شجاع السلطنه در سال ۱۲۳۶ ه. ق. به تهران آمد و پس از یکماه توقف به مشهد مراجعت نمود. بنیادخان هزاره که در مدت غیبت شجاع السلطنه دوباره یاغی شده و سر به طغیان برداشته بود پس از بازگشت وی و ورود به مشهد برای دفع او که نواحی جام و باخرز را متصرف و یاغیکری را پیشه خود ساخته بود با محدود عزیمت نمود و پس از هزیمت وی برای سرکوبی شاه محمود بسمت هرات رفت و شاه محمود بوسیله میرزا موسی منجم باشی گیلانی و زیرو فرستاده شجاع السلطنه با تقدیم ده هزار تومان نقد و صد طاقه شال کشمیری او را از آمدن بهرات منصرف نمود و شجاع السلطنه هم پس از گرفتن پیشکشی های مزبور به مشهد بازگشت<sup>۳</sup> و در سال ۱۲۳۸ ه. ق. از حکومت خراسان معزول و بتهران خواسته شد<sup>۴</sup> و شاه بجای وی علی نقی میرزا پسر هشتم خود را که از سال ۱۲۲۲ ه. ق. متوالیاً حاکم قزوین بود ملقب به حجت السلطان کرده بحکومت خراسان فرستاد<sup>۵</sup>.

راجع باینکه شجاع السلطنه پس از آمدن به تهران در مدت یکسال و نیم مشغول بچه کاری بوده مورخین در این باب بطور اختلاف نوشته اند بعضی از قبیل مؤلف ناسخ التواریخ و فارس نامه ناصری و غیره می گویند که پس از رخصت حسینعلی میرزا فرمانفرما و رفتن او بفارس شجاع السلطنه برادر اعیانی او نیز تا اصفهان بهمراه وی بود و پس از حرکت فرمانفرما بطرف فارس برادرش در اصفهان برای معالجه و مداوای خود توقف نموده و بعد به تهران بازگشت دیگران از قبیل هدایت در جلد دهم روضة الصفاء و قآنی در دفترچه شرح حال خود که از گفته دیگران درست تر است نوشته اند که شجاع السلطنه بهمراه برادر خود بفارس آمد

- ۱- شاهزادگانی که در خراسان کلمه قهرمانی را برای نام خانوادگی خویش برگزیده اند از نسل همین قهرمان میرزا می باشند.
- ۲- قرنها است که پیشکشی (رشوه) در ایران خیلی کارها صورت میداده و می دهد.
- ۳- در حقیقت هرات را به ده هزار تومان و صد طاقه شال فروخت!
- ۴- علت عزل و احضار او در این سال برای این بود که خوانین خراسان باهم اتفاق کرده محرمانه بشاه اطلاع دادند که ممکن است شجاع السلطنه سزا طاعت شاه بیرون کند شجاع السلطنه چون این خبر بشنید به تهران رفته و از ایالت خراسان استعفاء داد.
- ۵- علی نقی میرزا در سال ۱۲۳۹ ه. ق. پس از انتخاب مجدد وی بحکومت قزوین ملقب به رکن الدوله شد.



و در شیراز بود تا اینکه از طرف شاه پدر خود برای باردیگر در سال ۱۲۳۹ ه. ق. به ایالت خراسان تعیین و فرستاده شد. قآنی در این باب مینویسد :

« تا یکی از اینای ملوک در سنه ۱۲۳۹ ه. ق. مطابق . . . شیراز آمده در تربیت اقدامی سخت نموده انواع ملامت و مهربانی بجای آورد پس از ماهی ملکزاده را از جانب پدر تشریف ولایت خراسان در رسید بخراسان رفت و مرا به همراه برد . علینقی میرزا رکن الدوله چون از عهده رام کردن خوانین بر نیامد در سال ۱۲۳۹ ه. ق. خود به تهران آمده از ایالت خراسان استعفاء نمود شاه در این سال ایالت خراسان را دیگر باره بشجاع السلطنه داد و نامبرده بخراسان آمد . در سال ۱۲۴۰ ه. ق. رحمن قلی توره<sup>۱</sup> والی خوارزم (خیوه) که با سپاهیان خود تا نزدیک مشهد آمده بود شجاع السلطنه با او جنگ نموده و شکست فاحشی باو زبکها داد و در سال ۱۲۴۱ ه. ق. شاه محمود حکمران هرات از ترس اینکه مبادا پسرش کامران میرزا او را گرفته زندانی نماید از هرات بیرون شد و برای دفع پسر خود از شهرها و آبادیهای اطراف لشکری فراهم آورده عازم گرفتن هرات گردید و نزدیک بود که شهر را گرفته فرزند خود را دستگیر نماید که در این بین کامران از شجاع السلطنه استمداد جست و او در ماه ذی الحجه همین سال با لشکری آراسته بیاری او و دفع شاه محمود شتافت و بواسطه آمدن والی خراسان شخصاً به هرات لشکر شاه محمود شکست خورده و کامران میرزا بر پدر فائق آمد . شجاع السلطنه پس از یکماه و اندی توقف در هرات ارغون میرزا پسر سوم خود را با پنجهزار سوار در هرات گذاشته و خود به مشهد مراجعت نمود . حکومت شجاع السلطنه تا سال ۱۲۴۳ ه. ق. در خراسان ادامه داشت در این سال در جنگ دوم روس و ایران که منتهی بعقد معاهده ترکمانچای گردید ایران سخت شکست خورده و روسها ایروان و شهر تبریز را گرفتند در این هنگام فتحعلیشاه برای ادامه دادن بجنگ بتمام حکام دستور داد که با تمام لشکر ابوابجمعی خود برای دفع روسها در پایتخت حاضر شوند می گویند که شجاع السلطنه با سپاه انبوهی از خراسان به تهران آمد و برای جنگ با روسیه آماده گردید عباس میرزا نائب السلطنه مخالف جنگ و شجاع السلطنه موافق با جنگ بود و در این بینها در میان درباریان و سپاهیان شهرت پیدا کرد که فتحعلیشاه استشمام خیانت از عباس میرزا کرده قصد دارد که او را از ولایت عهدی معزول و شجاع السلطنه را بجای او نائب السلطنه و ولیعهد خود نماید و ضمناً شهرت داشت که شجاع السلطنه به فتحعلیشاه پدر خود پیشنهاد کرده که عباس میرزا را بر کنار نموده و خود من بجای او فرمانده قوی میشوم و برای ادامه جنگ با روسها به آذربایجان میروم و چون عباس میرزا بواسطه اقدامی که بعداً نمود و با روسها ارتباط حسنه پیدا کرده و با آنها نزدیک شده بود پیشنهاد شجاع السلطنه مورد قبول واقع نشد عباس میرزا نظریات خود را پیش برد و از این تاریخ کینه و کدورت سختی میان او و عباس میرزا ایجاد گردید . با اینکه شهرت زیادی دارد که عباس میرزا به مملکت خود خیانت کرد در این موقع هر گاه بخواهیم که از روی مطالعه دقیق نسبت به پیشنهاد شجاع السلطنه و عباس میرزا راجع بادامه و عدم ادامه دادن بجنگ بدرستی قضاوت نمائیم باید گفت که حق با عباس میرزا بوده زیرا اولاً ایران دیگر

۱- توره بزبان اوزبکی بمعنی خان زاده ، امیرزاده و شاهزاده می باشد.

بهیچ وجه توانائی جنگ با روس‌ها را نداشت و اگر بجنک ادامه داده میشد قطعاً سایر قسمت‌های دیگر ایران نیز با شغال و تصرف روس‌ها درمی‌آمد. ثانیاً انگلیس‌ها، هم‌پیمان روس‌ها، تا جائیکه می‌خواستند ایران ضعیف، درهم کوفته و از هم‌متلاشی شود شده بود دیگر انگلستان برای حفظ هندوستان مستعمره خود بیش از این بروسیه اجازه پیشروی نمیداد. در نتیجه يك مملکت پوشالی و بی‌اختیار درست شد و تا مدتی از شر ایران آنهم بدست روس‌ها آسوده خاطر گردیدند بنا بر این جهاتیکه ذکر شد دیگر ادامه جنگ موضوع نداشت و معاهده کذائی ترکمانچای منعقد گردید.

جنگهای دوم روس و ایران از سال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه.ق. طول کشید و بشکست کامل ایران و زیان فوق العاده منتهی گردید و در حقیقت می‌توان گفت که پس از این جنگ و انعقاد معاهده ترکمان چای ایران باطناً بکلی مضمحل و از هم متلاشی و شیری دم و سرواشکم گردید. پیش از بسته شدن معاهده ترکمانی چای فتح‌علیشاه در سال ۱۲۴۳ ه.ق. شاهزاده گان یعنی پسران خود و حکام ولایات را برای ادامه جنگ با روسیه خواسته بود چون تکلیف دولت معلوم نبود آنان نیز همینطور در مرکز در حال بلا تکلیفی بسر می‌بردند تا اینکه در این سال شورش در کرمان و یزد ایجاد شد فتح‌علیشاه حکومت یزد و کرمان را بشجاع السلطنه داده او را بالشکرا بواجمی خود برای انتظامات آنحدود گسیل داشت. شجاع السلطنه به یزد رفت و ضمناً فتح‌علیشاه آقا اسمعیل (پدر حکیم الممالک) پیشخدمت خود را برای تحویل گرفتن اموال محمد ولی میرزا از عبدالرضا خان حاکم یاغی یزد به همراه او به یزد فرستاد<sup>۱</sup> و عبدالرضا خان حاکم آنجا مقاومت نمود و علماء را واسطه میان خود و شاه قرارداد و از شاه خواهش شد که عبدالرضا خان کماکان حاکم باشد و شجاع السلطنه دست از محاصره بردارد شاه هم پس از گرفتن پیشکشی زیادی که عبدالرضا خان برای او فرستاده بود خواهش آنان را اجابت کرده و شجاع السلطنه بطرف کرمان عزیمت نمود در آنجا هم با مقاومت سخت مردم روبرو گردید و سرانجام پس از ۱۲ روز گیرودار و جنگ و ستیز به تداوم و مساعی آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه مازندرانی فائق آمد چندی بعد دوباره اهالی شهر بر علیه شجاع السلطنه قیام کردند شجاع السلطنه شورش را خوابانید و سرجنابان و سردسته‌های آنان را کور و گور کرد.

در سال ۱۲۴۵ ه.ق. که فتح‌علیشاه عازم فارس گردید شجاع السلطنه از کرمان احضار و بشیراز وارد شد و دوباره با پیشکاری محمد زکیخان نوری بکرمان مراجعت کرد. در سال ۱۲۴۶ ه.ق. شفیع خان حاکم بلوک راور کرمان با عبدالرضا خان حاکم یزد وصلت کرد شخص اخیر الذکر او را وادار نمود که از فرمانبرداری شجاع السلطنه سربتا بد شجاع السلطنه چون این موضوع را بشنید سخت در غضب شده برای دستگیر کردن عبدالرضا خان یزد را محاصره نمود و چون این کار بر خلاف میل و بدون اجازه شاه بود از این جهت فتح‌علیشاه سیف الدوله میرزا پسر سوم علیشاه ظل السلطان<sup>۲</sup> را حاکم یزد کرد لکن شجاع السلطنه روی لجاجت و کینه جوئی در محاصره یزد تشدید نمود فتح‌علیشاه که وضع را چنین دید عباس میرزا

۱- در روضة الصفاء جلد نهم بجای آقا اسمعیل پیشخدمت آقا محمد حسن مازندرانی

پیشخدمت خاصه ذکر شده است.

۲- برادر اعیانی سیف الملوك میرزا.

نائب السلطنه را برای گرفتن یزد و فرونشاندن انقلابات مأمور نمود. شجاع السلطنه پس از آگاهی از این امر بکرمان رفت و عباس میرزا پس از تسخیر یزد و دستگیر نمودن عبدالرضا خان متوجه کرمان شد و شجاع السلطنه به محض اینکه از آمدن برادر بکرمان آگاه شد پسر بزرگ خود هلاکو میرزا ملقب به بهادرخان را با استقبال برادر فرستاد و نائب السلطنه بطور عادی و بدون زدو خورد وارد کرمان گردید و همزمان با ورود وی فتحعلیشاه نیز که یکی از پیشخدمتان خود را بنام آقا محمد کریم باحضر حسینی میرزا روانه کرمان نموده بود او هم وارد شد نائب السلطنه در اواخر سال ۱۲۴۶ ه. ق. شجاع السلطنه را با دوست نفر سوار زیر نظر محمد زمان خان قاجار دلو به تهران فرستاد. در این سال که فتحعلیشاه باصفهان آمده بود فرزندان شجاع السلطنه را نزد او فرستاده بودند او هم پس از احضار حسینی میرزا فرما نفرمای فارس و رسیدگی بکارهایش و مرخص کردن او ( بشرح حال حسینی میرزا مراجعه شود ) فرزندان شجاع السلطنه را با و سپرد که به همراه خود بفارس برده از آنان در آنجا نگهداری نماید .

در اواخر سال ۱۲۴۸ ه. ق. شاه شجاع السلطنه را رخصت داده که بشیر از نزد برادر خود حسینی میرزا برود و اراضی کوه گیلویه و دشتستان که منقوش شده بود امن کند و بعد از آن سفر کرمان کرده در آنجا فرمانگذار باشد . در سال ۱۲۵۰ ه. ق. که فتحعلیشاه در اصفهان در گذشت عبدالله خان امین الدوله برای هرجهتی که فرض شود نظرش بر این بود که حسینی میرزا فرما نفرما پسر پنجم فتحعلیشاه و برادر اعیانی شجاع السلطنه شاه شود . پس از فوت فتحعلیشاه شصت پسر از او باقی ماند که عده زیادی از آنان حکومت ایالات و ولایات را در دست داشتند از آن جمله حسینی میرزا شجاع السلطنه حاکم کرمان بود به محض اینکه شنید که فتحعلیشاه پدرش فوت کرده و محمد میرزای ولیعهد برادر زاده اش بسطنتت جلوس نموده از این موضوع فوق العاده ناراضی شده برای تعیین تکلیف از کرمان بفارس نزد برادرش رفت و حسینی میرزا فرما نفرما خود را شاه خوانده حسینی شاه شد و شجاع السلطنه سه سالار او گردید . در این هنگام محمد شاه با نظر و رأی صاحب میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم با کفایت خود فیروز میرزا برادر خویش را به پیشکاری منوچهرخان معتمد الدوله و چند نفر صاحب منصب انگلیسی از قبیل لیندزی - شیل و غیره برای قلع و قمع دو برادر بفارس فرستاد ( بنام سرهانی لیندزی مراجعه شود ) جنگ بین دو سپاه بفرماندهی شجاع السلطنه و لیندزی در محلی موسوم به شولکستان در گرفت. شجاع السلطنه سخت شکست خورده بشیر از عقب نشینی

۱- مراد از شیل ممکن است که سرهنگ سریوستین شل انگلیسی باشد. نامبرده در سال ۱۸۳۶ (۱۲۵۱ ه. ق) نایب سفارت انگلیس بوده و بعد از سال ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱ (۱۲۵۵ تا ۱۲۵۷ ه. ق.) و دوباره از سال ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴ (۱۲۵۸ تا ۱۲۶۰ ه. ق.) (کاردار) و بعد وزیر مختار انگلستان در دربار ایران شد و بواسطه مساعی او بود که میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۸ ه. ق. از صدارت معزول و سپس معدوم گردید و میرزا آقاخان نوری تحت الحمایه و دست نشانده انگلستان بصدارت ایران رسید. شل جزو افسران انگلیسی در استخدام ایران نبوده لکن مورخین ایرانی او را بعنوان فرمانده به همراه لیندزی ذکر نموده اند .

بلکه فرار اختیار نمود و سرانجام هر دو برادر تسلیم و معتمدالدوله آنان را تحت الحفظ بوسیله منصورخان فراهانی به تهران فرستاد. شجاع السلطنه پیش از ورود به تهران درده کنارگردا بر حسب امر محمد شاه بتوسط محمد باقرخان قاجار دولو بیکلریگی تهران از هزدو چشم کور



حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پس از کوری

گردید<sup>۲</sup> و حسنعلی میرزا فرمانفرما برادر بزرگتر در عمارت برج نوش زندانی و پس از چند ماهی در اوائل سال ۱۲۵۱ ه. ق. بنا خوشی و با درگذشت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را در حال کوری مدت کمی در تهران نگهداشتند و بعد او را باده نفر از شاهزادگان توقیف شده دیگر به قلعه اردبیل فرستاده در آنجا زندانی نمودند. میرزا جعفر خورموجی حقایق نگار مؤلف حقایق الاخبار ناصری در باب گرفتاری و تبعید شاهزادگان چنین نویسد: « در ماه صفر ۱۲۵۱ سانحه پرملال قائم مقام رویداد شب شنبه سلخ شهر صفر آن سید سعیدعالیشان شهید بروضه رضوان و درجات جنان خرابید پس از آن باقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان مأخوذ و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی بجاجی میرزا آقاسی که سابقاً به تعلیم امیرزادگان میپرداخت مفوض شده. اسامی ده نفر از شاهزادگان که بقلعه اردبیل فرستاده شدند از این قرار است: محمد تقی میرزا حسام السلطنه حاکم خوزستان و پروچرد پسر هفتم فتحعلیشاه و پدرا بوالحسن میرزا شیخ

الرئیس، علی نقی میرزا رکن الدوله حکمران قزوین پسر هشتم فتحعلیشاه، امام ویردی میرزا کشیکچی باشی برادر اعیانی رکن الدوله و پسر دوازدهم فتحعلیشاه، شیخ علی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان پسر نهم فتحعلیشاه، محمود میرزا حاکم نهاوند پسر پانزدهم فتحعلیشاه، علیشاه ظل السلطان پسر دهم فتحعلیشاه و برادر اعیانی عباس میرزا نایب السلطنه، اسمعیل میرزا پسر هیجدهم فتحعلیشاه، محمد حسین میرزا حشمت الدوله فرزند اکبر و ارشد محمد علی میرزا دولتشاه پسر بزرگ فتحعلیشاه، بدیع الزمان میرزا ملقب بصاحب اختیار پسر محمد قلی میرزا ملک آرا پسر سوم فتحعلیشاه، نصرالله میرزا پسر رکن الدوله. شجاع السلطنه نابینا همراه شاهزادگان تا سال ۱۲۵۳ ه. ق. در زندان اردبیل بسر می برد تا اینکه رکن الدوله و برادرانش کشیکچی باشی و ظل السلطان و پسرش نصرالله میرزا بوسیله مقنی که نقیبی در پشت

۱- ۴۰ کیلومتری جنوب تهران.

۲- در زمان حیاتش خیلی از چشمها را کور کرده بود.

قلعه زد و بزندان راه یافت و قبلاً هم وسائل فرار این چهارشاهزاده از هر جهت فراهم و آماده شده بود از قلعه اردبیل از راه نقب بخارج فرار کرده و بروسیه پناهنده شدند . پس از این بقیه شاهزادگان را برای اینکه فرار نکنند از اردبیل به تبریز منتقل و در آنجا دقیقاً تحت نظر و مراقبت قرار گرفتند . شجاع السلطنه در سال ۱۲۰۴ هـ.ق. متولد و در سال ۱۲۷۰ هـ.ق. در سن ۶۷ سالگی در تهران درگذشت شاهزاده نامبرده نیز مانند بسیاری از فرزندان فتحعلیشاه طبع شعر داشته و شکسته تخلص مینموده است .

میرزا حسینخان آزاد یا میرزا حسینخان دکتر حکیم باشی فرزند  
**حسین**  
 میرزا یوسفخان مستشارالدوله مؤلف رساله يك كلمه و تألیفات دیگر  
 از قبیل گنجینه دانش - طبقات الارض - رساله اصلاح خط اسلام و غیره . میرزا حسینخان  
 دکتر تحصیلات خود را در دانشگاه لندن تمام کرد و پس از بازگشت بایران در سال ۱۳۰۰ هـ.ق.  
 جزء اطباء خاص ناصرالدینشاه گردید و چون مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین  
 شاه وصف او را بشنید و احتیاج بدکتر تحصیل کرده اروپا داشت در همین سال که در تهران بود  
 او را بسمت حکیم باشی گری خود برگزیده به همراه خویش باصفهان برد و تا سال ۱۳۱۷ هـ.ق.  
 حکیم باشی او بود و بعد با اروپا مسافرت بلکه مهاجرت کرد و در پاریس مقیم شد و تا آخر عمر  
 در آنجا میزیست . حاج میرزا حسن انصاری در صفحه ۳۳۰ تاریخ اصفهان و ری راجع  
 بوی چنین گوید :

دکتر حسینخان آزاد پسر میرزا یوسف خان مستشار و مترجم مثنوی بفرانسه و اول  
 پروفیسور در علوم جدیدی که بیست سال آنچه کتب قدیمه آنتیک بود به قیمتی مناسب خرید و  
 با احدی معاشرت نداشت جز با بنده و بنده کتاب امثال فارسی و عربی را به تشویق او  
 ترتیب دادم سالها قبل از تألیف آقای دهخدا و دکتر برای اکسپوزیسیون پاریس روانه  
 شد (۱۳۱۷ هـ.ق.) و دیگر نیامد و مثل او هم نخواهد آمد. معروف است که مشارالیه فوق العاده  
 از هموطنان خود متنفر بوده و با هیچیک از آنان مراوده نداشته است . بطوریکه معلوم میشود  
 تنفر او بیشتر از این جهت بوده که ابتداء از یکطرف اوضاع دربار ناصرالدینشاه و بعد مظالم  
 و اعمال ناهنجار ظل السلطان را بچشم خود دیده و از طرف دیگر تملقات ، چاپلوسی ها ،  
 ریاکاری ها ، دورویی ها ، رشوه خواری و بستگی افراد به بیگانگان او را سخت عصبانی کرده  
 و تحت تأثیر قرارداد بود و کمتر میخواست که با این گروه مردم بی معنی مراوده و معاشرت  
 داشته باشد . مرحوم آزاد مردی فاضل و بسیار کتابدوست بوده و کتابخانه بسیار جامع نفیس  
 عظیم النظیر او را بوسط کتابفروشی معروف کوارچی در لندن بجراج متفرق کردند وی در مارس  
 ۱۹۳۶ م . برابر با ۱۳۵۵ هـ.ق. در نتیجه تصادم با اتوموبیلی در پاریس درگذشت .

میرزا حسینخان بدر دیر الملک پسر میرزا نصرالله خان دیر الملک شیرازی ،  
**حسین**  
 در زمان حیات پدر ملقب به نصیر السلطان بود و پس از فوت پدرش به  
 دیر الملک لقب یافت در سابق بهمان شغل پدری یعنی کارهای وزارت داخله در نزد میرزا علی  
 اصغر خان امین السلطان مشغول بود . در دوره مشروطیت و پس از فتح تهران (۱۳۲۷ هـ.ق.)

از طرف مجلس شورای ملی بنا به همراهی مرحوم حاجی علی قلیخان سردار اسعد بختیاری که در مدت مسافرت در پاریس دوست و هم‌مسلك بودند بجای وثوق الدوله که وزیر شده بود انتخاب گردید. اول دفعه که در دوره مشروطیت داخل کار دولتی شد در ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ ه. ق. بود که در کابینه محمد ولیخان سپهدار اعظم بمعاونت وزارت داخله منصوب گردید و در ۱۷ رجب همان سال که کابینه میرزا حسنخان مستوفی الممالک تشکیل گردید او بوزارت دادگستری برقرار شد و در سال ۱۳۲۹ ه. ق. در کابینه مصمصام السلطنه بختیاری وزیر پست و تلگراف بود بعد از دو سه ماهی غفلةً باروفا مسافرت کرد این مسافرت که در نتیجه مختصر ترسی بود که بواسطه حمله محمد علی میرزا به تهران برای او حادث شده بود دیرالملك را قدری عقب برد و از استقامت او کاهید. در اوائل ۱۳۳۲ ه. ق. بحکومت تهران منصوب شد و بدرستی وجدیت کار کرد. در سال ۱۲۹۸ خ. (۱۳۳۷ ه. ق.) در کابینه وثوق الدوله معروف بکابینه قرار داد وزیر فواید عامه و تجارت بود و در این سال بسکته قلبی در گذشت و دکتر امیرخان امیراعلم (داماد وثوق الدوله) جانشین وی گردید.

حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی از مراجع تقلید عالم تشیع فرزند  
حاج سید علی در ماه سفر ۱۲۹۲ ه. ق. در بروجرد متولد شده و

## حسین



مرحوم آیه‌الله حاج آقا حسین بروجردی

تحصیلات خود را ابتداء در بروجرد و بعد در اصفهان و سپس در نجف تکمیل نمود و در شوال ۱۳۸۰ ه. ق. برابر با فروردین ۱۳۴۰ خ. در شهر قم در سن ۸۸ سالگی در گذشت. از آثار خیریه آن مرحوم بنای مسجد اعظم قم می‌باشد که در حدود ۶۰ میلیون ریال خرج بنای آن شده است و قریب ۶ سال (از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ ه. ق.) ساختمانش طول کشید و ضمناً مسجد مزبور کتابخانه‌ای نیز دارد که دارای ۹ هزار جلد می‌باشد و دیگر از آثار آن شادروان مدرسه نجف است که بنای آن با بتون مسلح و سه طبقه و دارای ۶۴ حجره می‌باشد.

## حسین

ملاحسین یا آخوند ملامحمد

حسین بشرویه‌ای پسر حاج

ملا عبدالله صباغ در سال ۱۲۲۹ ه. ق. در قصبه

بشرویه<sup>۱</sup> متولد شده ۲ مدتی در مدرسه میرزا

۱- بشرویه نام یکی از بخشهای سه‌گانه شهرستان فردوس دارای ۹۶۰۰ نفر جمعیت و مرکز بخش در خود بشرویه می‌باشد جمعیت قصبه بشرویه ۴۰۰۰ نفر است.

۲- در جلد سوم صفحه ۳۸۸ کتاب طرایق الحقایق تألیف حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر ملا حسین را از اهل آبادی زیرک و زیرک ده از دهستان موردستان بخش بشرویه شهرستان فردوس بوده و سکنه آن ۱۸۰ نفر است.

جعفر مشهد مشغول بتحصيل شد و در ضمن تحصیل بقایید و نظریات شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه پی برده شیفته آن گردید و بعد در سن ۱۸ سالگی از مشهد بکربلا رفت و از شاگردان حوزه درس سید کاظم رشتی جانشین شیخ احسائی گردید و مدت نه سال در نزد سید رشتی علوم و معارف دینی را تکمیل کرد و در این مدت بقدری با زهد و تقوی بود که در غالب ایام سال روزه دار و از این لحاظ در نزد سید بسیار گرامی و مقرب بود و اگر در شهرهای ایران نسبت بشیخیها اتفاقی روی میداد و یا اینکه لازم می شد که مناظرات و مباحثاتی با فقهای متشرع صورت گیرد سید رشتی او را بجای خود و بعنوان نماینده خویش می فرستاد و برای اینکار يك سفر او را بقروین و نیز باصفهان نزد حاج سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی و بعد او را بمشهد نزد میرزا عسکری مجتهد متنفذ خراسان فرستاد .

پس از درگذشت سید رشتی پیشوای شیخیه در کربلا عده زیادی از شاگردانش مدعی نیابت او بودند ملاحظه این ابتداء بسراغ جمعی از آنان از قبیل میرزا حسن گوهر و حاج محمد کریمخان و غیره رفت و نظرش این بود که جانشین حقیقی سید را بداند و خود وسایر شیخیها تابع او گردند از راه فارس خواست برای ملاقات حاج محمد کریمخان قاجار بکرمان برود در ضمن در شیراز سید علی محمد شیرازی را ملاقات کرد و باو سرسپرد و از رفتن بکرمان منصرف گردید . ملاحظه این بتدریج سید علی محمد را جانشین حقیقی سید کاظم رشتی و باب و بعد حضرت قائم موعود دانست و چون اول کسی است که بسید علی محمد شیرازی سرسپرده و ایمان آورده از طرف او بالقباب : اول من آمن ، حرف حی نخست ، باب الباب و سید علی ملقب گردید و بابیها نیز در موقع لزوم او را باین القاب خطاب کرده نام می برند<sup>۱</sup> . و چون سید علی محمد پا را فراتر نهاده ادعای قائمیت کرد ملاحظه این را ملقب به باب نمود .

در جلد سوم صفحه ۱۹۸ منتظم ناصری درباره وی چنین نوشته شده : « و معتقدین او (سید علی محمد باب) در بلاد و ممالک محروسه متفرق و بنای دعوت و عوام فریبی نهادند از جمله ملا حسین بشرویه که از علماء و بامید ریاست تابع او (باب) شده بود در مشهد مقدس در میان فتنه سالاری مشغول فریب جمعی بود او را گرفته به اردوی نواب حشمت الدوله (حمزه میرزا) آورده حبس کردند بعد از چندی در حرکت اردو فرار کرده بمازندران رفت و سیصد چهارصد نفر از فریب خوردگان با او وصل شدند که با ذریباجان پیاری سید علی محمد روند ،

حاج ملا محمد حمزه شریعت مدار بارفروشی از شاگردان شیخ احسائی و از علمای طراز اول مازندران که در ابتداء اصولی بعد شیخی و سپس بابی شد در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهادت تألیف خود مقام ملا حسین بشرویه ای را پائین تر از قدوس دانسته و باب اول رامیرزا علی محمد شیرازی و باب دوم را آخوند حاج ملا محمد علی قدوس و باب سوم را آخوند ملا حسین بشرویه ای ذکر کرده است و بعد راجع به بشرویه ای چنین شرح می دهد : « و باب سوم آخوند ملا حسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم باصطلاحات و قواعد شیخ الاستاد (شیخ احسائی) زرنگ و با تسلط بود و در علم بابیت خود را

۱- سید علی لقب نیست بلکه نام مستعار است که سید علی محمد باب در سال ۱۲۶۴ هـ ق.

هنگام سفر مازندران و غائله قلعه طبرسی برای ملا حسین انتخاب کرده است .

در جنب آن دو نفر (باب و قدوس) مانند قطره و دریا می دانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلالت و سیفی بود و در سن مقارب سن حاج محمد علی واسن از او بود و سید که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه ببا بیت را تفویض مصاحب خود حاج محمد علی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملاحسین و جمعی بهوای او حرکت کردند بنخانه او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند ملامحمد سعید از شدت خوف و رجوع بعرف ساری کرد ایشان را از بار فروش (بابل) بیرون کرد ملاحسین رو بولایت خود نمود. حال بنا بر گفته کتاب اسرار الشهاده بولایت خود رفته و یا نرفته در هر صورت خود را بزودی بقلعه طبرسی و به نزد با بیان محصور رسانید و سردار آنان گردید شش ماه کاملاً در محاصره بودند تا اینکه گرسنگی و قطع نان و آب بحد اعلی رسید ملاحسین صد نفر زبده و نخبه از میان آنان انتخاب کرده بسربازان دولت حمله آوردند جمع کثیری از طرفین کشته شد و چیزی نگذشت که بقیه نفرات از قلعه بیرون آمده دستگیر گردیدند و اکثر آنان کشته شدند. همانطوریکه شرکتی مؤسس و مؤسین و یا شرکاء دارد و اینان از برای پیش رفت کار شرکت از میان خود یا از خارج شخصی را که مدیر و کاری و طرف اطمینان باشد بعنوان مدیر عامل شرکت انتخاب می کنند ملاحسین بشرویه ای رامی توان در آئین با بیت مدیر عامل آئین مزبور نام برد زیرا نام برده مردی بوده بسیار کاری - دلیر و بی باک - باسواد و خوش بیان و قسمت زیادی از پیشرفت بایگری در ایران در اوائل کار مرهون زحمات طاقت فرسای این آخوندیکه قبلاً شیخی بوده و بعد برای هرجهتی که فرض شود بایی شده می باشد. بروایتی معروف است که سید علی محمد باب را ملاحسین بشرویه علم کرد و خود سید چندان در این صراط نبود و ملاحسین او را وادار بچنین ادعائی نمود و می گویند که در حقیقت سید آلتی بود در دست ملاحسین و این گفته هم از اینجا ناشی شده که در سال ۱۲۶۱ ه. ق. که سید علی محمد باب از سفر حج بشیراز برگشت و ادعای خود را ظاهر ساخت در شیراز غوغائی راه افتاد پس از مباحثات علماء و تعزیراتی که بر او وارد شد حاکم وقت<sup>۱</sup> که از حکام فهمیده - باعرضه و با کفایت بود با تضمینی که از خال سید علی محمد (حاج میر سید علی) گرفت غدغن اکید نمود که در خانه خال خود بوده و بهیچوجه از آنجا بیرون نرود و با احدی نباید مراوده و معاشرت داشته باشد چون از این راه موانع بیشماری برای او پیش آمد از این جهت ملاحسین که سابقاً در سال ۱۲۶۰ ه. ق. از طرف وی ملقب به باب الباب شده بود از این تاریخ مقام با بیت و تمام امور مربوطه باین مقام را از هر جهت سید علی محمد از طرف خود بوی تفویض و واگذار نمود و اگر ملاحسین حیات داشت و در سال ۱۲۶۵ ه. ق. کشته نمیشد ممکن بود که پس از سید علی محمد باب رئیس فرقه باییه او باشد و دیگران تحت الشعاع او قرار گیرند ملاحسین چون مردی باسواد و بعضی ها در آن زمان عقیده داشتند که توقیعات و خطابات و دستورهای صادره از طرف سید علی محمد باب از افکار و قلم ملاحسین است و حتی این قسمت را هم کتاب ظهور الحق که مربوط به بهائی ها و بقلم شیخ اسدالله مازندرانی می باشد در صفحه ۱۳۹ باین شرح چنین متذکر شده: «و حتی برخی از ملاها خطب و شئون حضرت<sup>۲</sup> را گمان بردند که از آن جناب است» . بقعیده

۱- حسین خان نظام الدوله .

۲- مراد از حضرت سید علی محمد باب است .



نگارنده آنچه را که بسید علی محمد باب نسبت میدهند از خود اوست زیرا آخوند ملا حسین بشرویه‌ای یا زیرکی مرد ملای با سواد بی‌پایه و مدتی نه سال تمام حوزه درس سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین شیخ احمد احسائی را بخوبی درک کرده و از مبرزین شاگردان وی بوده است در اینصورت کمتر اغلاط صرف و نحوی در نوشته‌های این جور شخص یافت می‌شود در صورتی که در خطب و رسائل و توقیعات سید علی محمد باب این قبیل اغلاط بیشمار و زیاد دیده می‌شود. ملاحسین بشرویه که مردی ناطق و بسیار دلیر بود سید علی محمد او را برای تبلیغ امر خود بعراق<sup>۱</sup> و خراسان فرستاد و چون باصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فحول فقهاء بود پیرو آئین جدید سید علی محمد نمود و در محراب و منبر حرفهائی بر له او میزد و او را نیابت خاصه امام ثانی عشر می‌ستود<sup>۲</sup> و بعد ملا حسین بخراسان رفت و در آنجا جمعی را بآئین باب تبلیغ نمود از آنجمله ملا عبدالخالق یزدی از شاگردان و اصحاب شیخ احسائی و از ملاهای طراز اول مشهد بود پس از ملاقات با ملاحسین از اتباع باب شد. بنا بگفته حاج میرزا جانی کاشانی در کتاب نقطه الکاف :

حاج ملا عبدالخالق یزدی اصلاً یهودی و از علمای تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیة بمقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانچه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در سخن حضرت رضا امام جماعت و منبر و وعظ برقرار نمود، می‌گویند موقعی که ملاحسن شنید سید علی محمد درماکو (۱۲۶۳ ه. ق.) زندانی است برای دیدن او بهمراه قنبر علی بشرویه‌ای یکی از هم‌شهریه‌های خود پیاده بدان صوب رهسپار گردید در مراجعت بمازندران رفته در بار فروش (بابل) حاج ملا محمد علی قدوس را ملاقات کرد و بعد باتفاق یکدیگر بمشهد وارد شدند و علت این کار هم برای این بود که پس از اینکه سید علی محمد باب بقلعه چهاربِق انتقال داده شد (۱۲۶۴ ه. ق.) و ملاحسین او را ملاقات نمود سید باب از آنجا دستوری بیروان خود صادر کرد که باید تماماً در خراسان اجتماع کرده و هر طور که ملا حسین امر کرد باید عمل شود دستور او دستور من است و چون اجتماع بایمان و قیام ملاحسین در سال ۱۲۶۴ ه. ق. از طرفی و شکایت علمای مشهد از عملیات بابی‌ها و اجتماع آنان گوشزد والی خراسان گردید حمزه میرزا (حشمت الدوله) برای جلوگیری از قیام و انقلاب آنان ملا حسین را بار دو گاه خود در چمن رادکان خواسته او را زندانی نمود و پس از چندی که در اردو گاه توقیف بود آزاد گردید و بمشهد آمد و به بهانه اینکه عازم کربلاست با عده‌ای از پیروان خود که در حدود ۲۰۲ نفر بودند از شهر خارج شد و در این بین دستوری بوسیله قاصدی از طرف سید علی محمد بوی رسید و ملا حسین را سید علی نام نهاده و عمامه سبز هم برای اینکه در سر گذارد برای او

۱- مقصود از عراق در اینجا شهرهای مرکزی ایران از قبیل اصفهان و غیره می‌باشد که سابقاً این قسمت‌ها را در مقابل عراق عرب، عراق عجم می‌گفتند.

۲- ملاحسین سه بار باصفهان مسافرت نمود یکبار سید علی محمد او را به اصفهان فرستاد و دوباره هم برای ملاقات باب از این شهر گذشت و ضمناً در این سفرها مردم را بآئین تازه سید تبلیغ مینمود.

فرستاد<sup>۱</sup> و ضمناً در آن توقیع تأکید شده بود که فوراً با اصحاب خود بیاری حبیب یعنی حاج محمد علی قدوس به بارفروش برود. ملاحسین پس از اینکه بیک فرسخی مشهد نقل مکان نمود بر حسب دستور سید علی محمد علم سیاهی در دست و عمامه سبز بر سر در ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ ه. ق. بطرف مازندران براه افتاد مسافرتش از مشهد تا دامغان دو ماه و اندی بطول انجامید و برای اغفال دولت همه جا شهرت می داد و می گفت که ما عازم کربلا می باشیم در این بین ها محمد شاه فوت نمود و هرج و مرج در ایران بیش از پیش گردید ملاحسین موقع را مغتنم شمرده با اصحابش که در این هنگام تعداد آنان به ۳۱۳ نفر رسیده بود ابتداء بکاروانسرای سبز میدان بارفروش وارد و بعد بقلعه طبرسی پناهنده شدند و بین دولتیان بفرماندهی مهدی قلی میرزا<sup>۲</sup> و خوانین و سرکردگان مازندران و بایبها بسر کردگی ملاحسین بشرویه ای جنگ آغاز گردید در این جنگها ملاحسین دلیری های شکفت انگیزی از خود بروز داد که مایه حیرت و تعجب همگان بود از آنجمله درباره قوت و زور بازوی وی نوشته اند در اثناء جنگ که ملا حسین گرم جولان بود یکنفر سر باز دچار وی شد و خویشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر صیانت خود نمود چون ملا حسین بدو رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سر باز را شش قسمت ساخت<sup>۱</sup> و اگر این موضوع صحت داشته باشد بطوریکه نوشته اند ملاحسین قوت بازوی فوق العاده ای داشته و می توان گفت که هر کول یارستم عصر خویش بوده است و سرانجام در جنگ سختی که بین طرفین (دولتیان و بایبان) در نزدیک بقعه شیخ طبرسی رویداد بواسطه گلوله هایی که بشکم و سینه او صابت کرد (ربیع الثانی ۱۲۶۵ ه. ق.) در سن ۳۶ سالگی بگلوله تفنگ عباس قلی خان لاریجانی کشته شد و پس از کشته شدنش حاج محمد علی قدوس عمامه سبز را بر سر برادر کوچکش میرزا محمد حسن گذاشته و شمشیرش را نیز بوی داد و بجای ملا حسین سردار سپاه گردید تا اینکه پس از مدت کمی در جنگ قلعه طبرسی او هم کشته شد و پس از کشته شدن میرزا محمد حسن فرماندهی قوای بایبها بمیرزا محمد قاینی معروف به راتی از علمای متنفذ و متمکن مشهد که بوسیله ملا حسین بشرویه ای بآئین سید علی محمد باب گرویده و در قلعه طبرسی با پسرش حاضر بود و گذار گردید او هم بعد کشته شد. بنا بر گفته حقایق الاخبار خورموجی: «و بعد از قوت (ملاحسین) جسدش را در بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با شمشیر و لباس مدفون کردند» و بنا بر گفته نبیل زرنندی: «در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آنحضرت (قدوس) مخزون گردیدند».

۱- در تاریخ وقایع المیمیه تألیف سید حسین مهجور زواره ای فرستادن توقیع و عمامه سبز و تعیین نام سید علی را برای ملاحسین بشرویه ای و دعوت او ببابل (بارفروش سابق) از طرف حاج محمد علی قدوس ذکر شده است.

۲- پسر بیستم عباس میرزا نائب السلطنه.

۳- بقعه و مقبره که بعدها بواسطه پناهنده شدن بایبها در آن محل به قلعه طبرسی مشهور شد مدفون شیخ احمد طبرستانی (مازندرانی) معروف بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین و مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است در دو فرسخی جنوبی بابل (بارفروش) در جنگل و نزدیک بعضی قری و مزارع برنج کاری واقع شده است علماء و رجال منسوب به طبرستان (مازندران) طبرستانی - طبرسی و طبری و مازندری معروف می باشند.

## حسین پاشا

حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ سردار و وزیر دربار مظفرالدینشاه اصلا قرا باغی و در ابتداء در دستگاه مظفرالدین میرزای ولیعهد در تبریز وارد خدمت شد در سال ۱۳۰۱ ه. ق. هنگامیکه محمدحسینخان بختیاری هفت لنگ پسر حاج امامقلی خان ایلخانی قوللر آقاسی باشی (رئیس غلامان) مظفرالدین میرزای ولیعهد در تبریز بود حسین پاشا خان در دسته غلامان یوزباشی بود و بعد بتدریج در دستگاه ولیعهد ترقی کرد تا اینکه در سال ۱۳۰۳ ه. ق. خودش بجای محمدحسینخان قوللر آقاسی باشی شد و تا سال ۱۳۰۸ ه. ق. در این سمت باقی بود. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. علاوه برداشتن سمت مزبور با درجه سرتیپ اولی آجودان باشی ولیعهد هم شد و معروف گردید به آجودان باشی آذربایجان



حسین پاشا خان امیر بهادر

در سال ۱۳۱۰ ه. ق. ملقب به امیر بهادر جنگ گردید. در زمان سلطنت مظفرالدینشاه تا ۱۳۲۱ ه. ق. رئیس کشیکخانه (کشیکچی باشی) بود و در این ایام بمنصب سرداری نیز نائل شد. در سال ۱۳۲۱ ه. ق. پس از اینکه میرزا محمود خان حکیم الملک وزیر دربار رئیس اطباء خاصه شاه تغییر سمت داده یعنی از وزارت دربار معزول و بحکومت گیلان منصوب شد و در آنجا پس از اندک مدتی بمرگ ناگهانی در گذشت امیر بهادر جنگ سردار علاوه بر شغل

۱- چون در آن زمان عده آجودان باشیها زیاد بود برای اینکه بین او وسایر آجودان باشیها مشخص باشد به منصب آجودان باشی حسین پاشا خان کلمه آذربایجان هم اضافه کردند و باو میگفتند، آجودان باشی آذربایجان.

کشیکیچی باشیگری وزیر دربار نیز شد . در سال ۱۳۲۳ ه.ق. پس از اینکه علماء و مردمیکه در مسجد شاه بر ضد شاهزاده عینالدوله اجتماع کرده بودند از مسجد شاه رانده شدند بناچار به حضرت عبدالعظیم رفته در آنجا برای گرفتن عدالتخانه (پیش درآمد مشروطیت) متحصن شدند شاه امیر بهادر را با سید سوارمأمور کرد که به شهری رفته آنان را بهرنحویکه صلاح میدانند و ممکن باشد به شهر باز گرداند او رفت ولی در این کار موفقیت حاصل نکرد و ما یوسانه به شهر بازگشت . در این باره بر او در کتاب انقلاب ایران مینویسد : « و رفتن امیر بهادر جنگ با سید سوار بشاه عبدالعظیم برای ارضای خاطر آنها و مراجعتشان بجائی نرسید چه پس از یکرشته مذاکرات که از دو طرف کوشش بوارد ساختن تقصیر بگردن طرف دیگر می شد



حسین پاشا خان امیر بهادر

و یکدیگر را متهم مینمودند سرانجام بدون حصول مطلوب و اخذ نتیجه بشهر مراجعت کرد . و در سه سفریکه مظفرالدینشاه باروفا نمود به همراه وی بود . م. ق. هدایت در صفحه ۵۰۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می نویسد :

« امیر بهادر بواسطه مسافرت های مظفرالدینشاه بفرنگ نشان بسیار داشت گاهی که طرف سینه کفایت نمی کرد کار بروی دامن می کشید » در سال ۱۳۲۶ ه.ق. در کابینه های سوم و چهارم میرزا احمد خان مشیرالسلطنه وزیر جنگ بود و در سال ۱۳۲۷ ه.ق. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه به همراه شاه به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد و سپس با وی به اروپا رهسپار گردید پس از تشکیل هیأت مدیره دوازده نفری و پایان انتخابات برای دوره دوم عفو عمومی در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۷ ه.ق. اعلام گردید لکن مستثنیاتی برای سه نفر : امیر بهادر جنگ و

سعدالدوله که در سفارت روس پناهنده شده بودند و مشیرالسلطنه که در سفارت ترکیه پناهنده شده بود قائل شدند. امیربهداد مدتی بامحمد علیشاه در روسیه (اودسا) بود سپس از او جدا شده دروین پایتخت اطیش میزیست و پس از گرفتن تأمین از دولت بایران بازگشت و در حدود سال ۱۳۳۶ ه.ق. در تهران درگذشت. امیربهداد برخلاف سایر رجال رنگ ایرانیتهش توأم با دیانت بر سایر رنگهایش غلبه داشته و زیاده از حد به فردوسی و کتاب شاهنامه اش علاقه مند بوده و اغلب اشعار آن را از برداشته و گاهی بمناسبت آنها را میخوانده است. روی همین علاقه شدید او به شاهنامه بود که آن را بخط حسین عمادالکتاب و تصحیح شیخ عبدالعلی مؤبد بیدگلی با کاغذ و چاپ سنگی بسیار عالی بطبع رسانده انتشار داد که امروزه چاپ مزبور به شاهنامه امیربهداد یا امیربهدادی معروف شده است و بنا بر گفته مرحوم محمد غفاری کمال الملك امیربهداد مردی بوده دارای صفات پسندیده - صدق - صفا - صمیمیت - وفا - حفظ قول و عهد و بواسطه داشتن این قبیل صفات حمیده بسیار او را میستود باز گفته آن مرحوم است که رنگ خارجی نگرفته بود پای بند به سنن و آداب بود عقیده و صدق و صفا داشت و او بر بسیاری از معاصرین زمان خود برتری داشت.

**حسین**  
سید حسین پسر سید احمد یزدی از پیروان سیدعلی محمد باب و باصطلاح آن زمان بایی بود در سال ۱۲۶۶ ه.ق. که علمای تبریز بر وجوب قتل باب و دو نفر از همراهان وی (سید حسین کاتب یزدی و ملا محمد زنوزی) فتوی دادند سید حسین که تا این زمان کاتب باب و در همه جا همراه و با او بود از کشته شدن بسیار وحشت کرد و باو گفتند در صورتی که خیار بر روی باب بیاندازی و او را لعن کنی از کشتن معاف خواهی شد و بکلی آزاد می شوی او چنان کرد و رهائی یافت لکن چندی بعد مجدداً ببقیده سابق خود برگشته و از پیروان باب گردید و در تهران با سلیمانخان پسر یحیی خان متحد شد و در فتنه باییها در سال ۱۲۶۸ ه.ق. مقتول گشت.

**حسین**  
میر حسین<sup>۱</sup> پسر میرویس و برادر کوچک شاه محمود هوتکی علیجائی<sup>۲</sup> می باشد میر حسین در سال ۱۱۳۷ ه.ق. پس از آمدن اشرف پسر میر عبدالله برادر میرویس به ایران قندهار را اشغال کرده و در آنجا برای خود حکومتی جداگانه تشکیل داد و از حکومت مرکزی اطاعت نمی نمود. تا اینکه اشرف سلطان در سال ۱۱۴۲ ه.ق. پس از ۵ سال سلطنت در ایران بدست نادرشاه بکلی قلع و قمع و بعد کشته شد. در زمان سلطنت نادرشاه که دولین روس و عثمانی از او کاملاً حساب می بردند میر حسین اطاعتی از نادرشاه نکرد. نادرشاه از همان اوائل سالهای اقتدارش (۱۱۴۲ ه.ق.) در نظر داشت که این راه دور و دراز را نیز پیموده امور قندهار را هم مانند سایر قسمتهای ایران تصفیه کند و کانونی که میرویس بواسطه فساد دستگاه دولت و عدم لیاقت و بی کفایتی زمامداران امور وقت در آنجا ایجاد کرده بود بکلی از بین ببرد لکن در این مدت متمادی بواسطه گرفتاریهای چند از قبیل جنگ با عثمانیان در سال ۱۱۴۳ ه.ق. و اندکی بعد با ابدالیان - عزل شاه طهماسب از سلطنت -

۱- برخی از مورخین نام این شخص را حسین سلطان، سلطان حسین و امیر حسین نوشته اند.  
۲- قبیله هوتک یکی از شعب طائفه غلیجائی است.

مجدداً چندین جنگ با عثما نینها - شورش محمدخان بلوچ - جنگ بالزگی ها - مراسم تاجگذاری در دشت مغان و غیره چندان عطف توجهی به نواحی شرقی ایران نکرد و انجام این کار را موکول ببعد نمود تا اینکه نادر در سال ۱۱۴۹ ه. ق. با هشتاد هزار نفر سپاهی که اکثراً سوار نظام بوده در ظاهر برای انتظامات امور قندهار و دستگیری میرحسین لکن باطناً برای تسخیر هندوستان از اصفهان بدانصوب نهضت نمود. میرحسین چون از حرکت نادرشاه بطرف قندهار آگاهی یافت تمام غلات و علوفه‌ای که در مسیر سپاه نادرشاه واقع شده بود بیشتر آن را جمع‌آوری و انبار کرده و بقیه را دستور داد از بین برده تمام آنها را بسوزانند نادرشاه هنگامی که به اراضی قندهار رسید بهیچوجه آذوقه و علوفه‌ای موجود نبود از این جهت با اینکه نادرشاه در عملیات لشکر کشی سرعت عمل داشت ناگزیر شد که ۱۲ روز در این حدود برای تهیه سیورسات توقف نماید پس از تهیه سیورسات کافی بسمت شهر قندهار رهسپار گردید موقدیکه طلایه لشکر نادرشاه به نزدیک قندهار رسید میرحسین پیشدستی کرده با تهور زیاد از شهر بیرون آمده خواست آن را ازین ببرد لکن پس از جنگ شکست خورده دوباره به شهر بازگشت و در پناه سنگر خود قرار گرفت. نادرشاه پس از ورود به نزدیک قندهار سمت شرقی آن شهر را انتخاب کرده آنجا را مرکز سپاه و ستاد خود قرارداد و از این جا در صدد فتح و ورود بشهر افتاد لکن پس از بازرسی دقیق فتح شهر بواسطه استحکامات و حصار محکمی که داشت قدری در نظرش مشکل آمد و برای اینکه میرحسین را مجبور به تسلیم کند برج‌های زیادی در اطراف شهر احداث کرده راه رفت و آمداز خارج و داخل شهر را بوسیله سربازان دلیر خود بکلی مسدود نمود محاصره شهر ۱۳ ماه بطول انجامید و در این مدت بسیاری از همراهان و اتباع میرحسین از آن جمله اشرف سلطان غلیزائی (غلیجائی) ۱ از وی کناره کرد متدرجاً به سپاه نادرشاه میپیوستند و تمام آنها مورد لطف و عنایت شاه قرار می‌گرفتند و هر یک به مناصبیکه درخور شأن و لیاقت آنان بود نائل می‌شدند. سپاهیان از طول زمان خسته شده نادرشاه مجبور شد بهر وسیله‌ای که ممکن است شهر را تسخیر کند بنا بر این دوبار برای گرفتن شهر یورش بردبار اول موفق نشد و با دادن تلفات عقب نشینی نمود لکن در دفعه دوم بختیارها (به تعداد چهار هزار نفر) داوطلب این کار شده از برج ده ده یورش بردند و سرانجام به گشایش شهر موفق گردیدند. میرحسین دفاع کرد اما بعد مجبور شده به نارین قلعه که در بالای کوهی قرار داشت با کسان خود فرار کرده با آنجا پناه ببرد نادرشاه باو مهلت استراحت نداده آنجا را بتوپ بست. میرحسین که اوضاع را چنین دید از دراستیمان درآمده و برای این کار خواهر خود زینب و جمعی از رؤسای غلیزائی را نزد نادرشاه فرستاد و از او طلب عفو و بخشایش نمود نادرشاه با آنها تأمین داده و از سر خون تمام آنان درگذشت فقط میرحسین و چند نفر از رؤسای طایفه غلیجائی و

۱ - این اشرف سلطان غیر از آن اشرف سلطان پسر میرعبدالله برادر میرویس هوتکی غلیجائی است که در سنه ۱۱۴۲ ه. ق. بدست ابراهیم خان پسر عبدالله خان بلوچ در بلوچستان کشته شد. اشرف سلطانی که به اردوی نادرشاه پیوست و با امیرحسین دشمنی دیرینه داشت از سرکردگان قبیله توخی غلیجائی بوده. نادرشاه پس از فتح قندهار برای قدردانی از وی او را به ریاست قبیله توخی که از قبائل بزرگ غلیجائی است تعیین نمود.

اولاد شاه محمود را بمازندران تبعید نمود. میرحسین مردی بوده دلاور - سرسخت - لجوج و در امور مربوطه بکار خود مدیریت داشته است .

حسین پیرنیا مؤتمن الملك متولد ۱۲۵۴ خ. پسر سوم میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله است. پس از اینکه میرزا نصرالله خان مشیرالملك

حسین

در سال ۱۳۱۷ ه. ق. ملقب به مشیرالدوله و وزیر امور خارجه گردید پسران خود را که تحصیلات بعضی از آنان تمام نشده بود از اروپا خواست میرزا حسینخان که شاگرد مدرسه علوم سیاسی



پاریس بود پس از فوت میرزا علی خان برادرش که رئیس اداره کابینه و مدرسه وزارت خارجه (مدرسه سیاسی) و مترجم حضور همایونی بود در اوائل سال ۱۳۲۱ ه. ق. با همان سمت ها تعیین گردید و ضمناً در این مدت مشاور و دستیار پدر خود نیز بود بعد در سال ۱۳۲۳ ه. ق. دیگری بریاست کابینه وزارت خارجه تعیین شده و میرزا حسینخان که ملقب به مؤتمن الملك شده بود تا سال ۱۳۲۵ ه. ق. رئیس مدرسه سیاسی بود. در سال ۱۳۲۵ ه. ق. در کابینه ابوالقاسمخان ناصر الملك که بیش از یکماه عمر نداشت برای اولین بار داخل در هیأت دولت شده وزیر تجارت شد. در سال ۱۳۲۶ ه. ق. در هیأت دولت بریاست میرزا احمد خان مشیرالسلطنه که محمد علیشاه مجلس را به توپ بست

حسین پیرنیا مؤتمن الملك

و منحل نمود مؤتمن الملك وزیر فواید عامه و تجارت و برادر بزرگش حسن پیرنیا مشیرالدوله وزیر فرهنگ بود. مؤتمن الملك چندین بار وکیل و وزیر و ازدوره دوم تا دوره هفتم بااستثنای چند ماهی رئیس مجلس شورایملی بوده است نامبرده از رجال تحصیل کرده، عاقل و متین ایران بوده و برخلاف پدر مردی درستکار و وطنخواه بوده است و در انتخابات مجلس شورایملی از دوره دوم بیعد همیشه از تهران انتخاب و پس از آن بریاست مجلس برگزیده شد در دوره هفتم نیز به نمایندگی انتخاب گردید و چون از این دوره (۱۳۰۷ خ.) به بعد اصول انتخابات

تغییر کرد و سیستم خاصی بخود گرفت که در تمام دوره سلطنت پهلوی جریان داشت مؤتمن الملک در این دوره نیز از تهران انتخاب گردید لکن نمایندگی مجلس را نپذیرفت و بعدها فقط در دوره چهاردهم در سال ۱۳۲۲ خ. از تهران انتخاب شد و بازم در این دوره و کالت مجلس را قبول نکرد و دیگری بجای وی به مجلس رفت. حسین پیرنیا در ۹ شهریور ۱۳۲۶ خ. در سن ۷۲ سالگی در تهران در گذشت.

شیخ حسین عرب دموخ چاه کوتاهی از رؤساء و بزرگان چاه کوتاه و از یاران باقرخان تنگستانی و پسر دلیرش احمدخان در جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ ه. ق. برابر با ۱۸۵۸ م. در بوشهر در قلعه بهمی و خوشاب بود نامبردگان در این جنگ از روی کمال عقیده و ایمان و وطن خواهی دلیرانه با دشمن نبرد کردند.

حاج میرزا حسین فرزند حاج میرزا خلیل تهرانی مجتهد بسیار معروف عصر اخیر و یکی از ارکان ثلاثه مشروطه در عقبات عالیات بود



آخوند ملا محمد  
کاظم خراسانی

حاج میرزا حسین حاج  
میرزا خلیل تهرانی

آخوند ملا عبدالله  
مازندرانی

مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل در ماه شوال ۱۳۲۶ ه. ق. در حدود سن بین نود و صد سالگی در نجف وفات یافت.

حسینخان قاجار یوخاری باش دولو برادر محمد ولیخان قاجار است در سنه ۱۱۶۸ ه. ق. که امراء خراسان از ترس شاه پسند خان، سردار

حسین

۱- آن دوی دیگر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آخوند ملا عبدالله مازندرانی میباشد.



احمد شاه ابدالی ، به استرآباد به محمد حسن خان قاجار پناه آوردند محمد حسنخان محمد ولیخان و حسینخان را با ۴ هزار نفر سپاهی برای جلوگیری از افاغنه و دفع آنان فرستاد این دو برادر آنان را در سبزوار شکست سختی داده بطرف مشهد عقب رانند .

**حسین زاده**  
حسین زاده آذربایجانی از مجاهدین صدر مشروطیت بود روزی در پارک اتابک (محل کنونی سفارت شوروی) و آن روز گارمقر مجاهدین بود در حضور محمد ولیخان تنکا بنی سپهدار اعظم رئیس الوزراء ستارخان بکشیدن غلیان مشغول بود . حسین زاده نیز در این جلسه حاضر بود و در مقابل بیانات اعتراض آمیز سردار ملی پر خاش کرد و گفت ما نیز زحمت کشیده ایم و چنین و چنان کرده ایم این بیان بطوری در ستارخان سردار ملی تأثیر کرد که در حضور رئیس الوزراء وقت و سایر حضار غلیان را بر سر او پرتاب کرد و گفت او را بگیرند و میخواست که شبانه او را بکشد ولی میرزا اسمعیل نوبری ( یکی از مشروطه چی ها ) فهمید و وساطت کرد و باصرار حسین زاده را از مرگ نجات داد .

**حسین**  
امیر حسینخان ایلخانی شجاع الدوله قوچانی رئیس طائفه کردهای زعفرانلو فرزند رضا قلی خان و برادر سامخان که پس از فوت سامخان



امیر حسینخان ایلخانی شجاع الدوله

شجاع الدوله برادرش رئیس ایل ( ایلخانی ) زعفرانلو و حاکم قوچان شد نامبرده در زمان

حیات خود بزرگترین امراء و از متمولین و ملاکین طراز اول خراسان بود و بطور موروثی حکومت قوچان و شیروان و غیره را داشت. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «یکشنبه ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸: امیر حسینخان شجاع‌الدوله قوچانی که احضار شده بود دیروز وارد شده امروز بواسطه امین‌السلطان شرفیاب شد، و نیز می‌نویسد: «یکشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۰۸: صاحب‌دیوان (فتحعلیخان) با جبه شمسه مرصع، شجاع‌الدوله باشمشیر مرصع شرفیاب شده بودند و مدتی با شاه خلوت کرده بودند، ۱ لرد کرزن در سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۶ ه.ق.) بسیاحت با ایران آمده و پس از بازگشت با انگلستان مطالعات دقیق خود را مفصلاً تحت عنوان (ایران و موضوع ایرانی) در دو جلد کتاب نوشته و در سال ۱۸۹۲ (۱۳۰۹ ه.ق.) آن را بطبع رسانده است. در کتاب مزبور راجع باین شجاع‌الدوله چنین گوید. «در این بیست‌سال گذشته عده‌ای از نویسندگان انگلیسی که بخراسان مسافرت کرده یا امیر حسینخان شجاع‌الدوله ملاقات نموده‌اند مانند کلنل بیکر-کاپیتان ناپیر-مک‌گریگور-اودونوان، با تمام اینها شجاع‌الدوله باده نوشی کرده مست شده است و از حال مستی او هر یک شرحی نوشته‌اند بعد تعریف شراب قوچان را کرده مینویسد شراب سفید قوچان معروف است با این حال امیر قوچان همه نوع الکل تند را هم می‌نوشد. جنرال گردوکوف که در سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ ه.ق.) محرمانه از طرف جنرال اسکولف با اطلاع خصوصی شاه مأمور شده بود برای قشون روس در قوچان آذوقه تهیه کند او می‌نویسد:

«چون اطلاع داشتم که امیرطالب الکل است چند بطری شراب لیکور ووتکا (عرق روسی) برای او هدیه بردم امیر فوراً از هر کدام چند پیاله نوشید و سازندگان و نوازندگان خود را احضار نمود بعد بقدری مشروب خوردند که مست و لایمقل افتادند روز دیگر که بملاقات او رفتم دیدم باز در مقابل او مشروب زیادی گذشته شده است بمن اظهار نمود تازه از خماری دیشب خلاص شده‌ام و قتی که بامن داخل در صحبت بود مدام مشروب می‌خورد تا ظهر نوشید و مست شد شب از من بشام دعوت کرد در آن شب نیز مشروب زیاد خورد و مست گردید. همین اعمال و بعد کشیدن شیره هم بوسیله ایادی خارجی بر آن اضافه گردید نتیجه این شد که خوانین زعفرانلو که مهمترین امراء خراسان و یکی از بهترین مردداران ایران بودند بواسطه این قبیل اعمال سوء یعنی استعمال مشروبات الکلی و اعتیاد بکشیدن تریاک (آنهم شیره و نگاری) از میان رفتند و بساطشان بکلی برچیده شد و امروزه هیچ نامی از این خانواده در میان نیست. کرزن در ملاقات خود باشجاع‌الدوله می‌نویسد:

«اگر این مرد معمر می‌دانست که من باحوال و سوابق او چگونه آشنا هستم یقیناً برای او خیلی ناگوار بود ساعت پنج در موقع معین شش نفر از آدمهای او برای هدایت من حاضر شدند و چند نفری هم خود همراه داشتم باتفاق همه آنها عازم شدم چون که در ایران هر قدر نوکر و خدم همراه آنان باشد دلیل بزرگی آن شخص است. در این ملاقات و ملاقات

۱ - صاحب‌دیوان در تاریخ ۵ شعبان ۱۳۰۸ ه.ق. با دادن پیشکشی زیاد بجای محمد تقی میرزا رکن‌الدوله حاکم خراسان و متولیباشی آستان قدس رضوی شد و مدت حکومتش یکسال و اندی بیش نبود.

بعضی مذاکرات زیاد شد از آن جمله راجع بنظر روسها نسبت بخراسان گفتگو پیش آمد گفتم خراسان ایالت با ثروتی است روسها بآن نظر بخصوص دارند و مایل هستند این ایالت را بتصرف خود در آورند در این جا شجاع الدوله جواب داد : «روسها چگونه می توانند چنین کاری بکنند من گفتم همانطوریکه آخال را بتصرف در آوردند جواب داد غیر ممکن است روسها نمی توانند چونکه مردم برای دفاع از مشهد مقدس آماده اند همه برای آن جنگ خواهند نمود این مردم همه جنگی هستند و سرباز خوبی بشمار می روند ما که از ماست ساخته نشده ایم ما مرد هستیم و یک دیواری از مرد تشکیل می دهیم که بمراتب محکم تر از دیوار سنگی است.»  
کرزن گوید :

« من موضوع صحبت را عوض نمودم و از راه آهن ایران سؤال کردم عقیده اورا در این باب خواستم با اینکه راه آهن ندیده بود اظهار کرد مایل است راه آهنی در تمام ایران کشیده شود و اظهار تعجب می کرد چگونه تا بحال بکشیدن آن اقدام نشده است و قتیکه من شرح



حسین سمیعی ادیب السلطنه

دادم که میان آمریکا و انگلستان را در مدت هشت روز طی می کنند سؤال نمود آیا فاصله آن بیش از هشتاد فرسخ است. امیر حسینخان شجاع الدوله در سال ۱۳۱۱ ه. ق. در گذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) در مقبره خانوادگی بخاک سپرده شد و پس از او محمد ناصر خان ملقب بشجاع الدوله شده ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان گردید.

**حسین**  
حسین سمیعی ادیب السلطنه<sup>۱</sup>  
پسر میرزا حسنخان ادیب السلطنه<sup>۲</sup> تحصیلات عربی و فارسی و انشاء و خط او بسیار خوب بود در آغاز کار در وزارت خارجه استخدام گردید و پس از چندی رئیس شعبه دول غیر همجوار شد. در سال ۱۳۲۷ ه. ق. بوزارت داخله منتقل و رئیس کل وزارت داخله شد.<sup>۳</sup> در دوره دوم ۱۳۳۳ ه. ق. از رشت به نمایندگی مجلس شورایی انتخاب گردید و در ۱۳۳۴ با عده ای از وکلاء از تهران به قم

- ۱ - این ادیب السلطنه از اعقاب حاج سمیع میلانی آذربایجانی غیر از سلیمان خان ادیب السلطنه پسر عبدالحسین خان کفری فخر الملک ناصر السلطنه و نیز سرتیپ یحیی خان ادیب السلطنه پسر سلیمان خان است و این دو خانواده غیر از تشابه لقبی هیچگونه نسبت و قرابتی با یکدیگر ندارند.
- ۲ - میرزا حسنخان ادیب السلطنه پدر حسین سمیعی مدتی پیشکار حکومت زین العابدین خان حسام الملک امیرافخم قراگزلوی همدانی در کرمانشاه بود.
- ۳ - در سابق معاونین وزارتخانه ها را رئیس می گفتند.

مهاجرت کرده در حکومت موقتی که به ریاست رضاقلیخان مافی نظام السلطنه در کرمانشاه در سال ۱۳۳۵ ه. ق. از طرف ملیون تشکیل شد ادیب السلطنه وزیر داخله دولت مزبور بود و بعد بخارج مملکت رفت تا سال ۱۳۳۶ ق. ه. در حلب اقامت داشت و سپس به تهران آمد. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی. در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه) وزیر تجارت و فوائد عامه و در همین سال و با همین سمت در کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله) وزیر بود و در سال ۱۳۰۳ خ. در کابینه رضاخان سردار سپه وزیر دادگستری و پس از آن والی آذربایجان شرقی شد و در سال ۱۳۰۶ خ. در کابینه مخبر السلطنه هدایت وزیر کشور و در سال ۱۳۲۶ خ. رئیس دربار بود و در تهران در گذشت. اینکه ایرج میرزا شاعر معروف در عارفنامه خود می گوید: ادیب السلطنه بعد از مرارت موفق شد بجبران خسارت، مراد همین ادیب السلطنه است.

حاج حسینخان (یوزباشی - شهاب الملک - نظام الدوله) شاهشون در سال ۱۲۷۱ ه. ق. درجه و منصبش در نظام یوزباشی و معروف به حسین خان یوزباشی بود و در سال ۱۲۷۳ ه. ق. هنگام لشکر کشی به هرات و فتح آن در جزء سپاهیان دولت دخالت داشت و از سرکردگان سپاه بود. در این سال با اتفاق امیر حسینخان زعفرانلو

حسین



شهاب الملک شاهسون و قنبر علیخان  
سعد الملک بعداً ملقب به سعد الدوله



حسینخان شهاب الملک

(شجاع الدوله) برادر سامخان به تهران آمد و مورد تشویق واقع شدند و حسینخان بدرجه سرتیپی نائل گردید و در سال بعد بجای اسمعیل خان بشیرالدوله چارچی باشی منصوب شد. در سال ۱۲۷۶ ه. ق. که در سمت چارچی باشیگری باقی بود بلقب شهاب الملک ملقب گردید.

حسینخان شهاب‌الملک برادری داشته بنام صادق‌خان که پس از اینکه حسینخان در سال ۱۲۷۶ ه. ق. چاپارچی باشی بود و ملقب به شهاب‌الملک شد صادقخان ملقب به یوزباشی گردید و در غیاب برادرش امور چاپارخانه‌ها را اداره مینموده است. در سال ۱۲۸۳ ه. ق. با منصب امیر تومانی که در سال ۱۲۸۲ ه. ق. بآن نائل شده بود بریاست قشون و سرداری (فرماندهی لشکر) خراسان منصوب و اعزام گردید در این سال با ترکمن‌ها که مرتباً بحدود



صادق‌خان یوزباشی

خراسان تجاوز می‌کردند و تاخت و تازی داشتند جنگ کرد از تجاوزات آنان تا اندازه‌ای جلوگیری نمود. پس از درگذشت محمد اسمعیل‌خان نوری و کیل‌الملک که مدت ۹ سال (از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۴ ه. ق.) نایب‌الحکومه و حاکم کرمان بود شهاب‌الملک در سال اخیر الذکر استاندار کرمان شد در ۱۲۸۹ ه. ق. که سمتش امیر توپخانه (رئیس کل یا فرمانده توپخانه) بود پس از عزل حسام‌السلطنه بجای او بحکومت خراسان منصوب شد و حکومت خراسانش باین ترتیب صورت گرفت که در سال ۱۲۸۹ ه. ق. که سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه بر اثر نافرمانی از دستورات

حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صدراعظم، حسین‌خان شهاب‌الملک امیر توپخانه بدون هیچ سابقه از تهران چاپاری به مشهد رفته و شاهزاده را بتهران فرستاد و خود والی خراسان شد و در اوایل سال ۱۲۹۱ ه. ق. ملقب به نظام‌الدوله گردید و تا ۲۳ محرم سال ۱۲۹۲ ه. ق. که بدرود حیات گفت حاکم خراسان بود و پس از او محمد ناصرخان ظهیرالدوله (پدرعلیخان صفاء ظهیرالدوله) برای بار دوم استاندار خراسان شد.

شیخ حسین مشهور به شیخ شیپور ملقب به امین‌الملاء از دلق‌های دوره ناصری و مظفری و همچنین در دوره محمدعلیشاه و احمدشاه نیز

### حسین

بود و مورد توجه میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم واقع شده بود. شیخ شیپور آخوندی بود بلندقامت - گردن کلفت - شکم‌کنده و با صدائی نظیر صدای گاو - شکمش بشکل حلزون حلقه‌حلقه و بسیار بدریخت و از نشان دادن آن باشخاص سخت ابا و امتناع داشت. میگویند یکوقتی ناصرالدینشاه به مجلسی وارد شد شیخ شیپور هم در آن مجلس حضور داشت به محض اینکه شیخ شیپور او را دید گفت حضرت گاو تشریف آوردند تعظیم کنید یا باین حضرت گاو تعظیم کنید ناصرالدین‌شاه امر کرد فوراً او را ریسمان بیاندازند یعنی او را خفه کنند فرمایشی غضب برای اجراء عمل بر سر او ریخته خواستند که کار او را بسازند در این بین میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان (اتابک) که در مجلس حضور داشت وساطت او را نزد شاه کرد و مورد عفو واقع شد و از مرگ رهایی یافت و نیز می‌گویند روزی شیخ شیپور در حضور ناصرالدینشاه بازی درمی‌آورد و مسخرگی می‌کرد ناصرالدینشاه دستور داد که بعنوان خلعت پالان‌الافی آورده روی او بگذارند

پالان را روی او گذاشتند مدتی خرسد و صدای خر از خود درمی آورد بعد با کمال خونسردی شروع کرد به پاک کردن پالان و در ضمن تمیز کردن با خود میگفت تن پوش مبارك است تن پوش مبارك است<sup>۱</sup>. من اورا دیده بودم آدم خیری بود و از مساعدت با اشخاص مخصوصاً فقراء و مساکین دریغ نداشت. در ایام مبارك رمضان مجلس قرائت قرآن دائر می کرد و در حیاط اندرونی خود موزه مفصل و دیدنی داشت که چیزهای گوناگون در آن موجود بود و با هر يك از اسبابهای موزه نوای مخصوصی درمی آورد و حضار را می خندانند و میرقصانند در او آخر عمر به مکه رفت و ملقب به امین العلماء شده بود و در تهران فوت نمود. وجه تسمیه شیخ شیپور و شهرت وی باین نام برای این است که با دهن خود بدون اسباب مانند شیپورزنها شیپور میزد. حاج شیخ شیپور



شیخ شیپور

عملیاتی داشت که ذکر بعضی از آنها خارج از نزاکت و در این کتاب مورد ندارد شنیدم که یکی از عملیات آن جناب را یکی از وکلای معمر مجلس شورایی در مجلس انسی در حضور عبدالحمید تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه پهلوی برای تفریح و خوش آمد او انجام میداده است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در دهم ذیحجه ۱۳۰۹ ه. ق. می نویسد: «امشب شیخ شیپور که آخوند دلخکی است در این سفر ملتزم رکاب عزیز السلطان است خودش را مهمان کرده شامی خورد و پولی گرفت رفت». از او حکایتها نقل شده از آن جمله میگویند:

پس از ورود حاج شیخ فضل الله کجوری معروف به نوری و شمس العلماء عبدالرب آبادی قزوینی و حاج شیخ علی اکبر بروجردی<sup>۲</sup> و حاج میرزا هادی<sup>۳</sup> به تهران که با هم در سال

۱- ناصرالدین شاه معمولش این بود که گاه بگاهی به اعیان و رجال که مورد توجه و لطف خاص او واقع می شدند لباس خود را بآنان میداد و چون لباس شاه بود آن را تن پوش مبارك میگفتند.

۲- محرر حاج شیخ فضل الله.

۳- پسر حاج شیخ فضل الله نوری.

۱۳۱۹ هـ. ق. بمکه رفته بودند. یکی از روزهای سال ۱۳۲۰ هـ. ق. حاج عبدالغفار خان نجم‌الدوله آنان را مهمان می‌کند حاج شیخ شیبورهم که در سفرمکه با آنان هم سفر بوده از او دعوت میشود یا خودش بدون دعوت میرود پس از حضور آقایان در مجلس صحبت از سفر مکه و وقایع اتفاقیه که دزدان بقافله حضرات زده و آنان را لخت کرده و پیاده در بیابان‌ها سرگردان می‌مانند و بعد حکومت از این امر مطلع شده برای هر يك خری حاضر میکنند که سوار شده براه خود ادامه دهند شیخ شیبور این حکایت را از ابتداء تا انتها نقل کرده و هنگامی که خرها را برای سواری حاضر می‌کنند چنین بصحبت خود ادامه می‌دهد: خلاصه برای هر يك از ماها خری آوردند آقا يك خر ( و با دست اشاره بمرحوم شیخ فضل‌الله کرده ) آقا هم يك خر - آقا هم يك خر - آقا هم يك خر و در هر کدام از این آقاها با دست اشاره یکی از آقایان حاضر یعنی مرحوم شمس‌العلما و آقا علی اکبر بروجردی و غیره و غیره می‌کرده تا بجائی که به حاج میرزا هادی میرسد و اشاره باو کرده میگوید آقا هم يك کره خر، در بارهای ایران و یا بطور کلی در بارهای دول مشرق زمین از این قماش‌ها زیاد داشتند و ضمناً مشوق اشخاص نیز در این رشته بودند و اشخاص هم برای تقرب به سلاطین و حشر با اعیان و اشراف که کارشان بیکاری - بیعاری - تنبلی و تن‌پروری بود و بنا به گفته عبید زاکانی:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی<sup>۱</sup>

دلخکی و مسخرگی روفزونی داشت و روز بروز برعهده آنان افزوده می‌شد و حتی حکام هم در ایالات و ولایات از این نوع مسخره‌ها برای مجالس خود داشتند. از دلکها یاد دلخکهای دیگر ناصرالدین‌شاه کریم شیره‌ای و اسمعیل بزاز بودند. کریم شیره‌ای نایب نقارخانه و در حقیقت از طرف رئیس بیوتاتی که این قسمت را در قسمت اداره خود داشت نایب رئیس بوده و نقاره‌چی‌ها را تحت اداره داشت از مطربهای درجه دوم و سوم غیر دولتی نیز چیزی میگرفت و به دعای آنان رسیدگی می‌کرد. در دربار و خلوت شاه نیز راه پیدا کرده در حضور شاه مسخر گبها می‌نمود. اعتماد السلطنه در ۲۱ جمادی الاولی ۱۲۹۹ هـ. ق. می‌نویسد: «بعد از ناهار شاه مارا خواست وارد باغ شدیم عمله طرب بعد کریم شیره‌ای و اتباع او یعنی مقلدین تقلیدها در آوردند کشتی گرفتند من جمله مشق اتریشی کردند من بشاه عرض کردم نتیجه يك کرور خر خوب است این شده که مقلدین تقلید مشق طرز اتریشی می‌کنند شاه خندیدند اما خوششان نیامد عصر عشرت آباد آمدند گله عرض صبح را محرمانه نمودند که در حضور وزراء چرا این سخن را مجلسی نمودی که شهرت پیدا کند».

در مسافرتها خری داشت که با آن مسافرت می‌کرد اعیان و رجال برای اینکه از شر زبان و متلك‌های او در امان باشند مبلغی بعنوان نعل بهای خر کریم باو می‌دادند و بعدها خر کریم را نعل کردی یا باید نعل کرد از امثال سائره شد. در اعیاد هم بخانه‌های اعیان میرفت و گلدان نرگس می‌برد و هر يك از رجال مبلغی بفرخورشان خود باو می‌پرداخت کریم از دلکها و بذله‌گوهای معروف و خوشمزه ناصرالدین‌شاه بوده است و وجه تسمیه کریم شیره‌ای این جهات را برای آن ذکر می‌کنند: ۱ - چون بذله گوئی و خوشمزه گبهایی داشته کلماتش

شیرین و مانند شیر چسبندگی داشته . ۲- رنگ و روی او مانند شیرهای بوده ولی خودش شیر کش نبوده . ۳- ممکن است یکوقتی شیر فروش بوده بواسطه اینکه پس از مرگ او پسرش عسلی را برای خود انتخاب کرد و چندی معروف شد بکریم عسلی و خواست که عملیات با



کریم شیرهای - عباس آئنده

را دنبال کند اما بخوبی از عهده بر نیامد و کارش نگرفت و بالاخره آن را ول کرد و تعقیب ننمود. مقصود از ذکر این جملات وجه تسمیه شیرهای کریم بود که پدرشیرهای و پسر عسلی شد. یکی از کارهای مضحک کریم شیرهای تشکیل انجمن فراموش خانه مسخره آمیز در

مقابل انجمن فراماسونری ( فراموشخانه ) میرزا ملکم خان ناظم الدوله پسر میرزا یعقوب ارمنی جلفائی است . میرزا ملکم خان سالهای بین ۱۲۷۰ و ۱۲۷۸ ه. ق. انجمن فراماسونری بنام فراموش خانه در تهران دائر کرد و جمعی از رجال و شاهزادگان درجه يك آن زمان عضو انجمن مزبور گردیدند ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۸ ه. ق. امریه ای دایر بانحلال و تعطیل انجمن مزبور صادر کرد و در آن حکم تذکر داده شده بود که در صورت تجدید این قبیل انجمنها مؤسسين آن به مجازات سخت خواهند رسید بعدها برای اینکه به مردم



کریم شیرهای و دسته او

بفهمانند که فراموشخانه وانجمنهای فراماسونری از چه قرار بوده رندان و درباریان برای سخریه و تخطئه فراماسونری میرزا ملکم خان ویا برای خوش آمد شاه کریم شیرهای دلگ در باررا وادار کردند که اوهم انجمنی بنام فراموش خانه تشکیل دهد و اشخاص بخصوصی را به انجمن خود دعوت نماید . انجمن کریم شیرهای عبارت بود از چند اطاق تودرتو که در هر يك چراغ کم نوری روشن کرده بودند کسیکه می خواست در این فراموشخانه پذیرفته شود و عضویت آن را قبول نماید شبانه او را باطاق اول وارد می کردند پس از تأملی چند باطاق دوم وهمینطور به ترتیب باطاق سوم و چهارم تا باطاق

آخر که میرسید در آنجا چراغی کم نورتر از اطاقهای دیگر قرار داده و در آن آلات گوناگون



بسیار زشت - قبیح و مستهجنی در همه جای اطاق گذاشته و یا آویزان کرده و برالواحی چند فحش‌های بسیار رکیک و زننده‌ای نوشته بودند مضمون عبارات نوشته شده این بود که ای شخص وارد و بیننده آلات مستهجن این فحش‌ها بر تو باشد آنچه را که در این جا بچشم دیده‌ای بخارج نقل و حکایت کنی بیچاره آن کسیکه از این اطاقها باحال بهت و خجلت و پشیمانی زیاد خارج میشدهرچه رقاء و آشنایانش از او سؤال می‌کردند که چه دیده‌ای برای ما بگو چیزی



آنکه شالی خلعت گرفته اسمعیل بزاز است



علی

در جواب آنان نمیگفت و گمان می‌کردند که هرچه بچشم خود دیده تمام آنها را در موقع خروج بکلی فراموش کرده و این مسئله خود بیشتر مردم را به رفتن در این فراموشخانه کذائی و ادا می‌کرد. یکی دیگر از دلک‌ها اسمعیل بزاز بوده که هم بزاز و هم یکی از دسته‌های طرب و بازیگران را تشکیل می‌داده و کارش این بوده که در منزل اعیان و رجال میرفت و لودگی می‌کرد و بعد در دربار هم راه پیدا کرده و شاه شناس شد و بازی درمی‌آورد در زمان کودکی از غلام بچگان خانه ملک‌زاده عزت الدوله خواهر تنی ناصرالدین‌شاه بود مرحوم دکتر خلیل خان تقی‌اعلم الدوله برای نگارنده نقل کرد که روزی اسمعیل بزاز در ضمن عملیات خود شرحی از آغاز زندگانی خویش برای حاضران نقل می‌کرد و می‌گفت من در خانه عزت الدوله تا سن ده دوازده سالگی غلام بچه (خانه شاگرد) بودم روزی پدرم آمد در خانه و مرا صدا زد و بمن گفت پسر جان آنوقت که من تو را اینجا گذاشتم بچه بودی و حالا هزارم‌شاه‌الله بزرگ شده‌ای و برای اینکه چشم و گوشت بیش از این باز نشود و بعضی چیزها را نبینی دیگر اینجا نمان خوب نیست بیا تو را ببرم دوباره بخانه خودم پدرم مرا از آنجا برد که چشم و گوشت باز نشود و بچه سربراهمی باشم حالا آن پدر کجا است که وضع حاضر مرا به بیند که آیا چشم و گوش من باز شده است یا خیر. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «جمعه ۸ ذی‌الحجه

۱۳۰۲: امروز شترقربانی را حضور شاه آورده بودند اسمعیل بزاز در حضور شاه بازی در آورده

بود با پسر خود لواط می کرد یعنی نه لواط حقیقی مشابه لواط و گفته بود این پسر... خواهد داد چرا من خودم نکنم بسیار این مقلدین قبیح است بعد شتر و مطاربه را اندرون برده بودند برای ملیجک و نیز می نویسد:

«۲۱ ذی الحجه ۱۳۰۵: هنگام مراجعت شاه از شهرستانک به تهران به اغلب ملتزمین شال و خلعت داده شد اسمعیل بزازهم که مقلد معروفی است عرض کرد حالا که بهر سگ و گربه خلعت دادید ما را هم از این نمذ کلاهی، شالی هم با و مرحمت شد». همچنین می نویسد: «۷ محرم ۱۳۰۶: بعد از ختم تعزیه (تکیه دولت) سفراء انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند



حاجی کر بلائی

تماشا. اسمعیل بزاز مقلد معروف با قریب دوست نفر از مقلدین و عمله طرب که بودند با ریشهای سفید و عاریه و لباس مختلف از فرنگی، رومی و ایرانی ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند طوریکه مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شد. و نیز می نویسد: «۱۴ رجب ۱۳۰۶ ه.ق.: دیشب شاه تماشاخانه رفته بود اسمعیل بزاز بازی سرهنگ مجبوری بیرون آورده بود». «شنبه ۹ رجب ۱۳۰۷: امروز خلق همایون بهتر از دیروز بود دیشب هم تماشاخانه تشریف برده بودند اسمعیل بزاز بازی در آورده بود می گویند چهارصد تومان<sup>۱</sup> مداخل کرده است». و نیز می نویسد: «۲۳ ربیع الاول ۱۳۱۰ ه.ق.: امروز آهپزان معمول

بود فرقی که با سنوات سابق داشت توبه اسمعیل بزاز است که بجای او اکبر غوره نامی مقلد شد و بسیار تلخ و بی مزه بود. اسمعیل بزاز در اواخر عمر از کار خود دست کشید و تائب شد بمکه رفت و حاج اسمعیل بزاز شد و از پولهایی که در این مدت برای خود جمع آوری و اندوخته کرده بود مسجدی عالی نزدیک خانه مسکونی خود در خیابان اسمعیل بزاز (مولوی کنونی) ساخت و موقوفاتی برای آن تعیین کرد. قبل از نام گذاری خیابانها خیابان مولوی کنونی در جنوب شهر که یکی از درازترین خیابانهای تهران است معروف به خیابان اسمعیل بزاز بود من حکایات زیادی از کریم شیره ای و شیخ شیپور می دانم چون بعضی از آنها از نزاکت خارج است ذکر آنها را در این جا بی مورد میدانم از این جهت از نوشتن آنها در این کتاب بکلی



علی



حاجی کر بلائی

صرف نظر شد. در این دوره دلقک های دیگری هم از قبیل شیخ کرنا و شغال الملک و شیخ عیسی بودند شیخ کرنا مردی با استعداد بود و برای لودگی هنرهای متعدد داشت و چون با دهنش کرنا می زد این نام را در مقابل نام شیخ شیپور برای خود انتخاب نمود و بان شهرت پیدا کرد و اما شغال الملک مردی بود تنومند با عمامه شال خلیل خانی و یگانه هنرش این بود که ظهرها موقع نهار در خانه اعیان و اشراف و شاهزادگان که معمولاً بیشتر در بیرونی نهار می خوردند مانند شغال زوزه می کشید و اگر احیاناً هم بعضی اوقات با او اعتنائی نمی کردند آنقدر زوزه می کشید که تا چند خانه آنطرف تر هم صدایش میرفت تا اینکه بالاخره او را در سر سفره خود دعوت می کردند و بمحض اینکه در سر سفره جلوس می نمود اول کارش این بود که جوجه های سفره را پیش خود جمع کرده و مرتباً آنها را مانند شغال می خورد و اعیانهم از خوردن او تفریح و خنده می کردند. از جمله دلقکها یکی هم شیخ عیسی بوده که

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (جمادی الاول ۱۳۰۶ ه.ق.) مینویسد: «شیخ عیسی مقلد منزل امین السلطان بود من تا بحال او را ندیده بودم خیلی با مزه است»<sup>۱</sup>. غیر از این چند نفر مذکور افراد دیگری نیز بوده‌اند که با شاه ارتباط داشته و با اصطلاح شاه‌شناس بوده‌اند از آن جمله حاج کربلایی دزفولی بوده که ناصرالدین‌شاه سربسراومیکذاشته است و دیگری بنام علی<sup>۲</sup>. این علی<sup>۳</sup> یا بوئی داشته و اغلب اوقات که شاه را میخواست است به بیند با یابوی خود با ندرون شاه برای ملاقات وارد میشد و کسی هم مانع ورود او با یابویش نمیشده است.

حسین علاء فرزند میرزا محمد علیخان علاء السلطنه که پیش از معمول شدن نام خانوادگی ملقب و معروف به معین‌الوزاره بود

## حسین



حسین علاء

(لقب سابق پدرش) و تفاوتی که با پدر خود داشت خیلی لاغرتر و تسلطش در دو زبان انگلیسی و فرانسه بود. نامبرده مدتی رئیس دفتر وزارت خارجه بود و بعد چند بار وزیر و وزیر مختار - سفیر - نخست‌وزیر - وزیر دربار - نماینده مجلس و سناتور شد. با وجود همه این سمت‌ها معذک شخص عادی و معمولی بود. تولدش در سال ۱۲۶۲ خ. و در گذشتش در سال ۱۳۴۳ خ. اتفاق افتاد.

حاج میرزا حسین فراهانی

## حسین

متخلص به وفا وزیر کریم‌خان زند که دخترش زن برادرزاده‌اش میرزا عیسی قائم مقام اول مشهور به میرزا بزرگ و مادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی و میرزا حسن و میرزا معصوم محیط بوده است و در قزوین در گذشت.

حسینخان قاجار قزوینی

## حسین

یا حسینخان سردار ایروانی پسر محمدخان قاجار بیگلر بیگی (استاندار) ایروان در حدود سال ۱۱۵۵ ه.ق. (زمان سلطنت نادرشاه) متولد و در سال ۱۲۴۵

ه.ق. در سن ۹۰ سالگی در گذشت نامبرده و برادرش حسنخان سردار ملقب به ساری اصلان از مفاخر ایران میباشند در ایامیکه با باخان جهانبانی (فتحعلی‌شاه) از سال ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۱ ه.ق. استاندار فارس بود حسینخان سردار نیز در دستگاه او مشغول خدمت و در آن زمان معروف

۱ - شیخ عیسی هم خودش صاحب مایه بوده و هم دلالتی میکرده است.

به حسین بیک قاجار قزوینی و شنلش یوزباشی غلامان خاصه بود پس از کشته شدن آغا محمد خان در پناه آباد ( شیشه یا شوشی ) ۱ در اواخر سال ۱۲۱۱ ه. ق. فتحعلیشاه در محرم سال ۱۲۱۲ ه. ق. با ششصد نفر سوار مبارز زبده بسرکردگی حسین بیک یوزباشی عازم تهران گردید و چون صادقخان شقاقی کرد پس از کشته شدن آغا محمد خان خود داعیه پادشاهی داشت و آغا محمدخان خانواده او را برای خاطر جمعی خود بطور گروگان در قزوین نگهداشته وساکن نموده بود صادقخان که از سرداران نامی و بهمراه او در آنجا بود جواهرات او را برداشته بر فتحعلیشاه جانشین او یاغی گردید و بعد با بیست و پنج هزار نفر



سپاهی رهسپار قزوین گردید. ظاهر قضیه آوردن آنان بود لکن باطن امر گرفتن تهران و اعلام پادشاهی خود بود. فتحعلی شاه حسین بیک را که در این هنگام شنلش قولدر آقاسی ( رئیس غلامان ) بود لقب خانی داده با لشکری مجهز برای جلوگیری و دفع صادق خان روانه قزوین نمود. فتحعلیشاه که از قضیه با خبر گردید حسینخان را بجلو او فرستاد و خود بدنبال او حرکت نمود و در خاك علی<sup>۲</sup> جنگ سختی بین دو طرف در اواسط ماه ربیع الاول ۱۳۱۲ ه. ق. در گرفت و صادقخان خیلی سخت شکست خورده بطرف سراب فراری گردید. در این سال پس از بازگشت از قزوین فتحعلیشاه او را با لشکری بهمراه چند نفر دیگر از سرکردگان قاجاریه برای دفع محمدخان زند که از بصره آمده و اصفهان را گرفته بود باصفهان فرستاد محمدخان در جنگ با سپاه دولت مقهور و منهزم گردید و اصفهان دوباره تصرف شد و فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۳ ق. ابراهیم خان قاجار قویونلو ( ظهیرالدوله ) پسر عم و ریبب و داماد خود را با لشکری مأمور به توقف چمن گندمان و حراست فارس و اصفهان نمود. در اواخر سال ۱۲۱۳ ه. ق. که فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و دستگیر کردن نادر میرزا پسر شاهرخشاه افشارعازم مشهد شد حسینخان و صادقخان شقاقی را با جمعی برای تسخیر

حسین خان سردار قاجار قزوینی چناران و تدمیر ممش خان کرد زعفرانلو حاکم آنجا فرستاد اردو که به نزدیکی چناران

۱ - شوشی یا پناه آباد حاکم نشین قراباغ بوده که پناه خان رئیس ایل جوانشیر و خان قراباغ آن را بنا نهاد و بنام خود پناه آباد گذارد پناه خان در ایام سلطنت کریم خان زند میزیسته است.

۲ - ده جزء بخش آبیگ شهرستان قزوین.

رسید صادقخان بر حسینخان سبقت جسته ممشخان را به تنهایی ملاقات کرد و بجای اینکه او را بطرف فتحعلیشاه متمایل گرداند او را به اطاعت و طرفداری از نادر میرزا وادار نمود فتحعلی شاه که از موضوع باخبر شد چیزی در این باب نگفت و برو نیاورد فقط دستور داد که صادقخان به جان محمدخان دولو (پدر بزرگ علیخان ظهیرالدوله) ملحق شده به محاصره مشهد پردازند. در سال ۱۲۱۷ ه. ق. اسحقخان قرائی پس از آوردن جعفرخان بیات حاکم نیشابور را بدون جنگ و ستیز در چمن رادکان، به نزد فتحعلیشاه حکومت نیشابور و سرداری خراسان به حسینخان واگذار شد. از کارهای مهم حسینخان در مدت سرداری خود (فرماندهی لشکر) در خراسان این بود که بحکومت اولاد نادرشاه در خراسان و توابع آن بکلی خاتمه داد و نادر میرزا پسر شاهرخشاه و جمعی از معارف احفاد نادرشاه را دستگیر کرده تحت الحفظ به تهران فرستاد و اکثر آنان کشته - کور - زندانی و تبعید گردیدند. در این ایام حسینخان غوریان را که در هشت فرسخی هرات واقع بود گرفت و به اسحقخان قرائی سپرد و او حکومت آنجا را به یوسف علیخان برادر زاده خود واگذار نمود و خود در ملازمت شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان پسر میبرد. سمتهای مزبور را تا سال ۱۲۲۱ ه. ق. داشت و در این سال به تهران احضار و به رتبه سرداری و سپهسالاری ارتقاء یافت و بجای او محمدخان قاجار دولو حاکم سابق کزاز و ملایر بسمت سرداری خراسان و نیابت شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان تعیین گردید. در این سال دولت برای یاری ابراهیم خلیلخان جوانشیر حاکم قرا باغ و بخیال خود بیرون کردن روسها از شوشی او را به همراه اسمعیلخان سردار دامغانی و اماناللهخان افشار خمسه به شوشی فرستاد لکن موفقیتی حاصل نگردید زیرا پیش از رسیدن سرداران اعزامی به شوشی روسها ابراهیم خلیلخان را با سی و یک نفر از زن و بچه و بستگانش کشته بودند سپس در همین سال حسینخان را با اماناللهخان برای دفع مصطفیخان حاکم شیروان که با روسها بر علیه ایران سازش کرده بود و همچنین کوچانیدن ایلات آنحدود را به نواحی قراجه داغ (ارسباران) و موغان مأمور شدند همین سال حسینخان به سرداری ایروان منصوب و از این تاریخ است که به سردار ایروان یا ایروانی مشهور شد.

حسینخان سردار با اتفاق برادرش سمت مزبور را تا سال ۱۲۴۳ ه. ق. دارا بود و در این سال که ایروان پس از چهار ماه محاصره بدست روسها افتاد حسینخان از آنجا فرار کرده بایران آمد ولی برادرش حسنخان ساری اصلان (شیر زرد) تا آخرین ساعت در مقابل دشمن مقاومت ورزید تا اینکه اسیر شد و یاسکیویچ او را با میرزا محمودخان مقصدولوی استرآبادی و حمزهخان انزانی به تفلیس فرستاد.

در سال ۱۲۴۳ ه. ق. که حسنعلی میرزا شجاعالسلطنه برای قضایای جنگ روس و ایران به تهران خواسته شد نامبرده ایالت خراسان را به پسر بزرگ خود هلاکو میرزا ملقب به بهادرخان و حکومت سبزوار را به پسر سوم خود ارغون میرزا واگذار کرده بسمت تهران رهسپار گردید چندی نگذشت که به تفتین خوانین خراسان میان دو برادر سخت بهم خورد و

برضد یکدیگر به نزاع برخاستند و فتنه‌ای در نواحی خراسان ایجاد گردید فتحعلیشاه برای انتظامات آنحدود دو برادر حسینخان و حسنخان سرداران سابق ایروان را به خراسان روانه نمود.

حسینخان تا سال ۱۲۴۵ ه. ق. سردار و همه‌کاره خراسان بود و چون از آغاز ورود او به‌شهادت بین او و رضاقلی خان زعفرانلو مهمترین سرکرده خراسان مخالفت سخت ایجاد شده بود و حسینخان برای دفع او اقدام نمود لکن علاوه بر اینکه اقدامش مؤثر واقع نشد بر اختلال امور خراسان افزوده گردید خوانین خراسان متفقاً از فتحعلی شاه درخواست نمودند که یکی از شاهزادگان را بحکمرانی خراسان فرستاده و همگی از وی اطاعت خواهند نمود شاه احمدعلی میرزا فرزند نوزدهم خود را بوزارت میرزا موسی نایب رشتی به حکمرانی خراسان تعیین و حسینخان و برادرش حسنخان ساری اصلان را به تهران احضار نمود.

حسینخان سردار پس از حکومت خراسان بحکومت و ریاست ایل بختیاری تعیین و فرستاده شد و چندی از این انتصاب نگذشت که در سن نود سالگی درگذشت. از آثار خیریه او از قبیل مساجد و مدرسه و آب-انبارهای بزرگ در ایروان و قزوین و کربلا هنوز هم بجا و باقی مانده است.

حسینخان یا محمدحسینخان  
حسین  
قراگزلو حسام‌الملک امیر

نویان (ارتش بد) پسر علیخان نصره‌الملک و زبیده خانم دختر ۲۷ فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۸۷ ه. ق. ملقب به حسام‌الملک شد. در موقعی که کرمانشاهان در جزء قلمرو حکمرانی سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه در آمده بود از طرف او حسینخان حسام‌الملک قراگزلو از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۰۵ ه. ق. نیابت او را در کرمانشاهان داشت و پس از آن نیز خود حسام‌الملک تا سال ۱۳۰۷ ه. ق. حاکم آنجا بود و در ماه صفر ۱۳۰۷ ه. ق. درگذشت لقب و حکومت کرمانشاهان به پسرش زین‌العابدین



خان داده شد که بعدها در زمان مظفرالدین شاه ملقب به امیر افخم گردید. حسام‌الملک بواسطه ارثیه زیادی که از پدر بوی رسید و نیز حکومت کردن سالیان دراز در کرمانشاهان و افواج همدان ابوابجمعی او بودن باین مناسبات و جهات در زمان حیات خود از متمولین

شماره يك ایران بشمار می آمد و پس از مرگش ارثیه زیاد مزبور بفرزندش زین العابدین خان ( حسام الملك - امیر افخم ) رسید و او در مدت حیات خود تمام آن ثروت باد آورده را به باد داد .

**حسین**  
میرزا حسینخان کواری معتمد دیوان ازمشایان دستگاه محمدرضا خان قوام الملك شیرازی بود و بعد به تدریج ترقی کرده پیشکار و همه کاره او شد . مردی باسواد - باهوش - دلاور - ماجراجو - جاه طلب - روشنفکر - سخن ور - آشنا بر موز سیاست و تجدد - زرنگ - مردمدار و با پشتکار بوده و خیلی میل داشته است که جای قوام الملك ارباب خود را در فارس گرفته و فارس مدار شود و تا اندازه ای نیز بآرزوی خود رسید و در حکومت ظل السلطان در سال ۱۳۲۶ ه. ق. ابوابجمعی و ایل خمسه (ایفالو - باسری - بهارلو - عرب و نفر) قوام الملك به معتمد دیوان واگذار شد . پس از این عمل یعنی واگذاری کارهای قوام الملك به معتمد دیوان نامبرده برای سرکشی به نقاط ابوابجمعی قوام و سرپرستی عشایر و گرفتن مالیات بطوریکه معمول بوده است رهسپار گردید لکن در نزدیکی زرگان غافل گیر شده بتوسط سران ایل عرب خود و برادرش کشته شدند (۱۳۲۶ ه. ق.) .



حاج میرزا حسین خان گرانمایه

**حسین**  
سید حسین کوهکمری<sup>۱</sup> از فحول علمای ایران و مراجع تقلید عالم تشیع مقیم عراق که در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در همانجا فوت کرده است وی از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده و رساله استصحاب و رساله مقدمه واجب از تألیفات او است .

**حسین**  
حاج میرزا حسینخان گرانمایه پسر میرزا عبدالله سرابی و پدر میرزا رضا خان مؤید السلطنه گرانمایه بوده و در سال ۱۲۷۳ ه. ق. که انگلیس ها با تباری قبلی با میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت جنگ هراترا ایجاد کردند و پس از تسخیر هرات بدست ایرانیان انگلیس ها هم بوشهر - خرمشهر - اهواز و غیره را برای تخلیه کامل هرات از قشون ایران اشغال نمودند دولت فرخ خان کاشانی ملقب به امین الملك را برای گفتگو به

لندن و پاریس فرستاد<sup>۲</sup> و بالاخره منتهی بعقد معاهده منحوس پاریس نظیر معاهده ترکمانچای

۱ - کوه کمرده از دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان آهر میباشد .

۲ - این انتخاب هم باطناً با نظر انگلیس ها صورت گرفته بود .



گردید و دولت ایران از بسیاری از ایالات چندین هزار ساله خود بکلی صرف نظر نمود . در این سفر گرانمایه همراه سفیر و منشی او بود و در این مسافرت تألیف مختصر و مفیدی نموده بنام مخزن الوقایع که اوضاع اروپا و ترتیب امور و انتظام آنان را در آن عهد شرح داده است .

در ایامیکه حاج میرزا حسینخان سپهسالار از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۷ ه. ق. وزیر امور خارجه و وزیر جنگ بود میرزا حسینخان گرانمایه جزو دستگاه او شده بود و بعد از دستگاه اداری او بکلی رانده شد و در سال ۱۲۹۸ ه. ق. در حیات حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله خود را به میرزا علیخان امینالدوله که در آن هنگام ملقب به امین الملک بود چسباند و از هواخواهان او گردید. در سال ۱۳۰۰ ه. ق. رئیس یکی از مجالس (دادگاهها - محاکم) وزارت عدلیه عظمی بوده و مجلس مزبور بعنوان (مجلس تحقیق و دعاوی نقود) نامیده میشده است . در سال ۱۳۰۲ ه. ق. ضمن داشتن سمت مزبور به عضویت مجلس دارالشورای کبری دولتی نیز منصوب شد . نامبرده مدتی کارپرداز اول (سرکنسول) ایران در بغداد نیز بوده است .



حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله

**حسین** حاج میرزا حسین خان مشیر-الدوله سپهسالار اعظم صدر اعظم ناصرالدین شاه پسر اکبر وارشد میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی که در سال ۱۲۴۳ ه. ق. زاده شده است . امیر دیوان در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه میرزا حسین خان و یحیی خان دوپسر خود را برای تحصیل باروپا فرستاد حاج میرزا حسین خان بزودی بایران بازگشت و با اینکه تحصیلات او همان تحصیلات معمولی قدیمی بوده و شاید در اوائل دوره مدرسه دارالفنون و در خارج از مدرسه زبان فرانسه را هم کمی آموخته باشد لکن بواسطه هوش سرشار فوق العاده ای که داشت خوب حرف میزد و خوب چیز مینوشت ، در کارها بسیار جدی بود پشت کاری خستگی ناپذیر - دارای همتی بلند - دلیری و شهامتی بسزا داشت . در مأموریت های خارج - در وزارت عدلیه - سپهسالاری - صدارت و وزارت امور خارجه با فعالیت بی نظیر امور محوله بخودرا بوجه احسن انجام میداد. در مأموریت های خارج و

اقامت در دربار بابعالی (عثمانی) که همیشه خدمت اداری او بوده در طرز جریان کارها در

دول محل توقف خود مطالعات دقیق کرده و خویشان را برای همه کار آماده نموده بود . حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله بعد از میرزا تقی خان امیر کبیر بزرگترین صدراعظم دوره قاجاریه است با این تفاوت که زیر بال میرزا تقی خان را قدری روسها گرفتند و زیر بال میرزا حسین خان را تا قرارداد آخال انگلیسها داشتند . میرزا حسین خان تقریباً دنباله اصلاحات امیر کبیر را گرفت و روی هر سیاستی که بود میخواست کاری بکند در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. بنا باصرار و تشویق او شاه با جمعی از رجال درجه يك مملکت سفری بااروپا نمود و در این سفر همه چیز اروپا را باو نشان داد و پس از پنج ماه مسافرت و مراجعت بایران مردم تهران بتحریرك و اشاره متنفذین و ملایان از قبیل حاج ملاعلی کنی و سید صالح عرب غوغائی بر علیه مشیرالدوله راه انداختند و او را ملحد و بی دین قلمداد نمودند و نامه ای در این زمینه بشاه نوشتند . فرهاد میرزا معتمدالدوله که خود باطناً یکی از محرکین بود مراتب را بشاه اطلاع داد شاه از این خبر ترسناك شده مشیرالدوله را وادار باستعفاء نمود و او را در رشت گذاشته خود با همراهان عازم تهران شد ناصرالدینشاه از قزوین نامه ای به مشیرالدوله



میرزا حسین خان مشیرالدوله

نوشته و از دوری او اظهار تأسف می کند و باو مینویسد که فعلاً بملاحظاتى صلاح نیست که شما صدراعظم باشید و من تا بیستم شعبان شما را بوزارت امور خارجه نصب خواهم کرد و بعد در چهارم شعبان مجدداً نامه دیگری در تعقیب نامه قبلی بمشیرالدوله مینویسد و برای اطمینان او گفته خود را که انتصابش بوزارت امور خارجه باشد تأیید و تکرار میکند و بالاخره او را در تاریخ معهودا حضار و بوزارت امور خارجه بجای میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملك میگذارد . اعتماد السلطنه در خواب نامه یا کتاب خلسه (رؤیای صادق) خود راجع بشرح حال میرزا حسین خان مشیرالدوله شرحی نوشته که اهم مطالب آن در اینجا آورده میشود نامبرده از قول مشیرالدوله چنین گوید: پدرم میرزانی خان

امیر دیوان و جدم عابدین دلاک بود ... من ولدارشدم بودم بفرنگستانم فرستاد در آنجا زیاد نماندم چون برگشتم و کیل کارهای پدرم گشتم از ابتداء خیال صدارت در کله من بود میرزا تقی خان امیر نظام مرا به قنسول گری بمبئی فرستاد در آنجا بختم کمک کرده يك دو نفر از تجار ایرانی مردند و مبلغ گزافی از مال آنها نصیب من شد. آقاخان محلاتی نیز بامن خصوصیت و مودت بهم رسانید، در نذر بندی اسب دوانی که در هندوستان متداول است

و بر دو باخت میشود مرا سهم قرارداد طالع او یا بخت من آورده می بردیم مبلنی هم از این راه اندوختیم بعد از چندی بتهران آمده پدرم با میرزا آقاخان صدراعظم دوستی داشت رشوتی باو دادیم قنسول گری ایران در قفقاز را گرفتیم جنگ روس با عثمانی در گرفت در مملکت قفقاز قحط و غلا شد اسباب مشقت گردید با میرزا صادق نوری قائم مقام که آنوقت در آذربایجان وزیر و پیش کار آذربایجان بود ساختم او از حدود آن مملکت بقیمت ارزان غله خریده بقفقاز میفرستاد من بنرخ گران میفروختم و منفعت را برادرانه قسمت میکردیم قریب یکصد هزار تومان از این راه فایده بردم بعد از عزل میرزا آقاخان بتهران آمده چون مایه بهم بسته بودم بوزیر مختاری اسلامبول نایل شدم مدت توقف در دولت عثمانی بواسطه خصوصیت با صدور و وزرای آن دولت فایده گزافی عایدم شد در اسلامبول بودم که اعلیحضرت ناصرالدین شاه بزیارت عتبات عالیات میل فرمودند راضی گردن دولت عثمانی باین کار، کار آسانی نبود با تدبیرات امنای آن دولت را بر آن داشتم که موکب همایون را در عراق عرب بپذیرند چنانکه



از راست بچپ : فیروز میرزا فرمانفرما - احمد میرزا معین الدوله - ناصرالدین شاه - حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله - علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه - اعتضاد الدوله

پذیرفتند. برادرم یحیی خان که معتمد الملک لقب داشت در آنوقت در حضرت سلطنت اعتباری داشت و خدمت کلی بمن مینمود او را فریفتیم و چنان معلومش داشتم که اگر بصدارت برسم اسم با من و رسم با او خواهد بود در بغداد وزارت و وظائف و اوقاف و عدلیه را بمن دادند در رکاب شاه بتهران آمدم در وزارت عدلیه بیفرض و درست رفتار کردم و عدل عمر را چنانکه شعراء در مدح من میگفتند تجدید کردم در آنوقت نصرت الدوله فیروز میرزا وزیر جنگ و کفایتی بخرج نمیداد و از آنطرف رشدی که از من بظهور میرسید سبب شد که وزارت

جنگ را بمن دادند و مرا ملقب بسپهسالار اعظم نمودند یکماه وزیر جنگ بودم بعد صدراعظم مستقل دولت شدم بعد ملکم خان حقه باز نادان که جز شارلاتانی و ادعا هیچ

۱- میرزا صادق نوری قائم مقام امین الدوله پسر میرزا هدایت الله مستوفی و عموزاده و ورقیب میرزا آقاخان صدراعظم نوری بوده و با پسر عموی خود چندان میانه خوبی نداشته از مخالفان جدی و سرسخت وی بوده است پس از عزل میرزا آقاخان از صدارت در ۱۲۷۵ ه. ق. ملقب بامین الدوله و وزیر کشور گردید. (راجع بشرح حال وی بکلمه صادق رجوع شود).

این جنگ که بین روس و عثمانی در گرفت و بعد منتهی شد از یکطرف میان دولت روس و از طرف دیگر دول عثمانی - انگلیس - فرانسه و ساردنی (ایتالیا) و معروف است بجنکهای کریمه، جنگهای مزبور دو سال طول کشید (از سال ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ م.) سرانجام منتهی گردید بشکست روس و درخواست آن دولت برای صلح و کاملاً بزبان دولت روس تمام شد.

۲- مراد فیروز میرزا پسر دوازدهم عباس میرزا نایب السلطنه است.

نداشت پس از آنکه مدتی دولت و ملت ایران از شر او آسوده بودند بایران طلبیدم و چندی مستشار مخصوص خود نمودم آنگاه او را بوزیر مختاری بلندن فرستادم برای اغراض شخصی با معیر الممالک<sup>۱</sup> دستگاه او یعنی خزینه دولت ایران را بهم زدم و خواستم بانکه در ایران دایر کنم و راه آهن بکشم ملکم محیل طماع هم چون از خیالات من باخبر بود در این مقاصد بلکه در این مفاسد با من همدست شده باشخصی که آنوقت از جانب دولت ایران مأوریت داشت بساخت (در آغاز گفتگو و دادن امتیاز برویتر میرزا محسن خان معین الملک (شیخ محسن خان مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در لندن بود وبعد وی تغییر مأوریت یافته میرزا محمد اقبال الملک کاردار سفارت لندن شد هر دو نفر از رویتر استفاده کردند و بنا بگفته محمد حسن خان اعتماد السلطنه



مشیرالدوله

اولی بیست هزار لیره ( ۴۶۰۰۰۰ ریال ) و دومی ده هزار لیره ( ۲۳۰۰۰۰ ریال ) رشوه گرفتند<sup>۲</sup> خلاصه در این موقع باید من معزول شوم در گیلان مرا از صدارت انداخته حکمران آن سامان کردند پادشاه کاردان بعد از ورود بتهران تا مردم جری نشوند و با مثال این کارها نپردازند بتدبیر پرداخته مفاسد را اصلاح فرمود و ضمناً تزلزلی که صدارت من اسباب آن شده بود مرفوع گشت و دوباره دولت محکم و استوار گردید بعضی از شورشیان را طرد و تبعید و بعضی را عزل و حبس کردند و کارها از نو قوامی گرفت یکماه نگذشته بود که مرا از گیلان بتهران احضار کرده و وزیر امور خارجه ام نمودند در وزارت عدلیه و صدارت بر حسب ظاهر غرض و طمع را کنار گذاشته بودم در مراجعت از گیلان که حکم مار زخمی را داشتم و فهمیده بودم که باید علانیه رشوه گرفت و آشکارا خیانت کرد سبک سابق را متروک داشته این مسلک را اختیار کردم خلاصه سفر دوم سرگرفت با روسها

چون ساخته بودم پربد نگذشت نسبت بسفر اول خوب بود اما از آنجا که انگلیسها از من رنجیده بودند هرچه کردم که در لندن پذیرفته شوم قبول نکردند خفتیکه در این سفر کشیدیم همین بود پس از عود از سفر دوم فرنگ باز کار و بارم چندان عیب نداشت در سفر اول که در رکاب اعلی بفرنگ رفته بودم در توقف لندن با انگلیسها خوب ساختم این بود که پس از

۱ - دوست علی خان دوم معیر الممالک که در سال ۱۲۸۸ هـ . ق. ملقب بنظام الدوله شد .

۲ - نرخ لیره در این تاریخ بیست و سه ریال بوده .

مراجعت از آن سفر بتحریر روسها بزرگان ایران بمن شوریدند و معزول شدم این بلیت برای من تجربتی بود بمآل کار نظر کردم تغییر پل تیک دادم انگلیسها را رها نمودم و با روسها موافقت نمودم در وزارت خارجه بعضی تکلیفات و پیشنهادات روس را که برای ایران مضر و برای روسها نافع بود قبول نمودم از جمله خدمات من بدولت روس دست کشیدن دولت ایران بود از حقوقی که در ماوراء خزر و کوه تپه و دشت ترکمان و عشق آباد داشت و قسمتی از حدود خراسان را بروسها واگذار کردم زینوویوف که در آنوقت ایلیچی



مشیرالدوله سپهسالار اعظم

روس و وزیر مختار زیر کی بود بمن وعده داد که در زمان شدت دولت متبوعه او از من حمایت نماید و از آنطرف انگلیسها که از من مکدر شده و میخواستند صدمه بایران بزنند شیخ عبیدالله کرد را محرک شدند که حمله بحدود این مملکت نماید من این مطلب را میدانستم و بشاه عرض نمیکردم و به ماطله میگذراندم و تعلل مینمودم چون موکب خسروانه از آن سفر بازگشت و بسطنت آباد ورود فرمود بی مقدمه خود را معزول و حاکم قزوین دیدم در این حیص بیص نایره فتنه شیخ عبیدالله که نتیجه اعمال من بود رو باشتعال گذاشت این آتش روشن شده و من مخذول و منتظر تقویت و حمایت روس اصلا اثری از آن نمی بینم باز فتنه انگلیسها که اگر عدوی من بودند سبب خیر من شدند در آن وقتیکه شبها از وحشت مژه بر هم نمیکذاردم و ستاره

میشمردم يك وقت چاپاری وارد قزوین شد و دستخطی آورد که برای رفع شر شیخ عبیدالله و اصلاح مفاسد که باعث شده باید به آذربایجان بروی رفتم تبریز بخدمت یاری کرد در میان تبعه شیخ نفاق افتاد و این اختلاف کار او را ساخت من این خدمت را بریش خود گرفتم بعد از چندماه توقف در آذربایجان بتهران احضار کردند پیش از آنکه بدارالملک ایران برسم اسکندر دوم امپراطور روس کشته شد مرا بتعزیت امپراطور مقتول و تهنیت جلوس امپراطور تازه مأمور پترزبورگ کردند در باطن بمن وعده دادند که چون باز گردی مسند وزارت ترا باشد وعده صدارتی که بمن دادند و گفتند در مراجعت از پترزبورگ تو صاحب مسند خواهی شد اثری از آن بظهور نرسید بازهشغول تفتین شدم برای اینکه از شره من محفوظ باشند بوالی گری بخراسانم فرستادند و در آنجا بواسطه دوستی با دولت روس یا بعلت دشمنی با ایران در کار

افساد بودم یا بقول معروف بزهر کارم را ساختند». در سال ۱۲۶۶ ه. ق. از طرف میرزاتقی خان امیر کبیر بکارپردازی (سرکنسول) در بندر بمبئی مأمور شد.

میرزا حسین خان که از سال ۱۲۶۶ تا ۱۲۶۹ ه. ق. کارپرداز اول ژنرال کنسول (سرکنسول) در بمبئی بود در یکی از گزارشهای خود منافع زیاد کشت خشخاش را در ایران از نظر صادرات گوشزد دولت نمود دولت هم بنا بر این گزارش کشت خشخاش را در مملکت ترویج کرد و ابتداء در سال ۱۲۶۷ ه. ق. بنای تریاک کاری در اطراف تهران گذاشته شد. میرزا حسین خان سه سال در هندوستان سرکنسول بود در این مدت حسنعلیشاه معروف باقا خان محلاتی ملقب به عطا شاه بمناسبت اینکه با هم با جنای و هردو داماد فتحعلیشاه بودند نسبت باو محبت بسیار میکرد از جمله در شرط بندی اسب دوانی بمبئی مبلغ ۱۵۰ هزار روپیه باو داده و گفته بود در شرط بندی برای او بلیط خریده و باسم او اصابت کرده است. پس از مراجعت از هندوستان در سال ۱۲۷۱ ه. ق. مأمور ژنرال کنسول گری (کارپردازی اول) تفلیس شد سه سال هم در آنجا بود و در سال ۱۲۷۵ ه. ق. بوزیر مختاری ایران در استانبول تعیین شد پس از فوت میرزا جعفر خان مشیرالدوله در سال ۱۲۷۹ ه. ق. در سال ۱۲۸۲ ه. ق. ملقب به مشیرالدوله و در سال ۱۲۸۰ ه. ق. که برای دادن گزارش بتهران آمده بود بعضویت دارالشورای کبری نیز برقرار گردید.

در سال ۱۲۸۵ ه. ق. از درجه وزیر مختاری بر تبه سفیری ارتقاء یافت و سفارتش در دربار عثمانی ۱۲ سال طول کشید باین معنی که ۱۰ سال وزیر مختار و دو سال آخر سفیر کبیر بود. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۶۰ سفرنامه مکه که به همراه اتا بک بوده مینویسد: «میکویند مکنت ارفع الدوله، میرزا حسین خان سپهسالار و امثال اینان از کجاست بمبئی - تفلیس - اسلامبول برای مأمورین دولت گنج بادآوراست بدبخت ملت ایران با این زمام داران». اتفاقاً حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله در هر سه جا و ارفع الدوله در دو جا بتناوب مأموریت داشته اند در ایامیکه در اسلامبول وزیر مختار و سفیر کبیر و از طرفداران سیاست انگلستان بود با لرد لایارد<sup>۲</sup> که سالها در میان طوایف بختیاری زندگانی کرده بود در این اوقات او هم سفیر کبیر انگلیس در اسلامبول بود نهایت دوستی را داشت و همین قسمت ها او را در ابتداء بصدارت رساند از آثار او در ایام سفارتش در اسلامبول بنای عمارت آبرومندی برای سفارت ایران در یکی از بهترین نقاط اسلامبول<sup>۳</sup> است که تاکنون عمارت مزبور بخوبی بر سر پامیباشد<sup>۴</sup> در مدتی که حاج میرزا حسین خان سفیر ایران در عثمانی بود سفارت ایران خیلی اهمیت پیدا کرده بود و ایرانیان سر بلند بوده و کسی نمیتوانست با آن تعدی نماید از نامه هائی که از اسلامبول بناصرالدین شاه مینویسد معلوم میشود نامبرده مرد تجدد خواه و اصلاح طلبی بوده و خیلی

۱ - آقاخان شوهر سرو جهان خانم و میرزا حسین خان شوهر ماه تابان خانم  
 ۲ - Layard  
 ۳ - در آن زمان  
 ۴ - محل سفارت قبلا خانه و ملک میرزا محمدخان (متوفی ۱۲۶۹ ه. ق.) مصلحت گذار (رایزن، کاردار) ایران در اسلامبول بود.

میل داشته که ایران هم بخود حرکتی داده و سری بین سرها بیرون آورد در آن نامه‌ها از اوضاع اجتماعی ایران خیلی انتقاد میکند و اوضاع کنونی آنرا چون بهیچوجه شباهتی بدنیا نداشته مورد انتقاد خود قرار میدهد. حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله در استحکام روابط ایران و عثمانی بسیار کوشش کرد بواسطه مساعی او روابط حسنه بین الاثنین برقرار گردید. در سال ۱۲۸۷ ه. ق. که ناصرالدین‌شاه برای زیارت عتبات مقدسه بعراق مسافرت کرد مشیرالدوله وسایل و موجبات سفر او را در آنجا خوب فراهم نمود خوب پذیرائی شد و بشاه خوش گذشت و چون ناصرالدین‌شاه باطناً در نظر داشت که او را بصدارت برساند ابتداء در بغداد در ۲۹ رمضان همین سال دستخط وزارت عدلیه و وزارت وظائف و اوقاف را برای او صادر کرد<sup>۱</sup> و او را همراه خود بتهران آورد بمحض ورود با مشورت او امر بتشکیل مجلس دارالشورای کبری یا دارالشورای دولتی داد (۱۲۸۸ ه. ق.)<sup>۲</sup> پس از هفت ماه که از وزارت و عضویت دارالشورای کبری او گذشت شاه در تاریخ ۱۳ رجب ۱۲۸۸ ه. ق. حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله را بلقب سپهسالار اعظم ملقب و بوزارت جنگ منصوب نمود و یکماه ونیم بعد از این تاریخ (۲۹ شعبان ۱۲۸۸ ه. ق.) او را بمنصب صدارت عظمی ارتقاء داد<sup>۳</sup>.

رولینسن سیاستمدار انگلیسی در کتاب انگلیس و روس در خاور میگوید: «با معرفی و اصرار دولت انگلیس میرزا حسین خان بصدارت ایران رسیده مشیرالدوله مثل اینکه میدانسته که بعد از منصب سپهسالاری و وزارت جنگ حتماً صدراعظم هم خواهد شد دستورهائی که میخواست به حکام بدهد همه را حاضر داشته است بجهت اینکه همانروز (۲۹ شعبان) که صدراعظم میشود بخشنامه مفصلی متضمن دستورهائی بسیار جامع الاطراف و نافی بعنوان حکام صادر و ارسال میدارد.

۱ - در جلد سوم صفحه ۳۱۵ منتظم ناصری وزارت عدلیه و وزارت وظائف و اوقاف او را پس از ورود ناصرالدین شاه بتهران باین عبارت ذکر کرده: «روز سه شنبه غره ذیحجه با میامن سعادت و اقبال بدارالخلافه باهره و مقر خلافت عظمی نزول اجلال فرمودند هم در این اوقات وزارت عدلیه اعظم و وزارت اوقاف و وظائف را بعهده کفایت و کفالت جناب مشیرالدوله میرزا حسین خان مفوض و مرحمت فرموده...»

۲ - در بعضی از سالها عنوان مجلس مزبور را مجلس دربار اعظم هم میگفتند و این مجلس را نباید با شورای دولتی که پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت تحت ریاست میرزا جعفر خان مشیرالدوله در سال ۱۲۷۵ ه. ق. تشکیل یافت اشتباه شود مجلس دارالشورای دولتی ترجمه کنسی دتای Conseil d'Etat فرانسه است. خود مشیرالدوله نیز عضو آن مجلس شد اعضای اولیه شورای دولتی عبارت بودند از: «طهماسپ میرزا مؤیدالدوله - محمد قلی میرزا ملک آرا - علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه - فیروز میرزا نصرت الدوله، امیر اصلان خان مجیدالدوله - میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر خارجه - میرزا کاظم خان نظام الملک - میرزا عباسخان معاون الملک (قوام الدوله) - پاشاخان امین الملک - محمودخان ناصر الملک - غلام حسین خان سپه دار - میرزا محمد حسین دبیر الملک - دوستعلیخان معیر الممالک - محمد رحیم خان علاءالدوله و حسن علیخان گروسی (امیر نظام).

۳ - در باب چهارم صفحه ۱۶ کتاب المآثر و الآثار منسوب به محمد حسنخان اعتماد السلطنه صدارت مشیرالدوله از سال ۱۲۸۷ ه. ق. ذکر شده است.

پس از رسیدن بصدارت از کارهایی که در سال ۱۲۸۹ ه. ق. بر اهنمائی و دلالتی میرزا ملکم خان مستشار صدارت عظمی انجام داد دادن امتیاز کشیدن راه آهن از رشت به تهران و از تهران تا خلیج فارس و تراموای در تمام ایران به علاوه انحصار استخراج تمام معادن و امتیاز جنگلها - انحصار آباد کردن زمینهای بایر - انحصار حفر قنوات در تمام ایران - کندن مجاری آب - ساختن شتر گلو و تمام مسائل مربوط بآبیاری - ساختن آسیاب و کارخانجات - امتیاز دایر کردن بانک دولتی - امتیاز ساختن هر گونه راه - کشیدن خط تلگراف در سراسر ایران بیارون دوریتر انگلیسی<sup>۱</sup> یکی از صرافهای یهودی لندن بمدت ۷۰ سال از تاریخ ۱۸ جمادی الثانیه ۱۲۸۹ ه. ق مطابق ۲۸ ژوئیه ۱۸۷۲ م. و ضمناً قرار شد در فصل هشتم امتیازنامه ذکر گردد که اگر صاحب امتیاز از اول سال ۱۲۹۱ ه. ق. تا ۱۵ ماه شروع بکار نکند ۴۰ هزار لیره انگلیسی دادنی باشد<sup>۲</sup> خلاصه کلام اینکه بواسطه امتیاز مزبور در واقع اختیار امور اقتصادی ایران مستقیماً بیک نفر از اتباع انگلیس و غیر مستقیم بخود انگلستان واگذار شد اما چون لقمه بسیار گنده و گلوگیر و غیر قابل هضم بود انگلستان بملت مخالفت سخت روسها عقب نشینی اختیار کرد و در این بینها هم در خارج در سیاست جهانی باهم کنار آمدند و در باطن امر نظر انگلیسها از گرفتن چنین امتیاز و لنکه و وازی نرم کردن روسها و موافق نمودن آنان در بعضی از مسائل جهانی بود وقتی روسها دیدند که بدون اطلاع آنان کار انجام یافته و کلاهشان پس معرکه است قدری نرزش پیدا کرده و روی موافقت خود را بانگلیسها نشان دادند انگلستان هم از امتیاز مزبور بکلی صرف نظر نمود و دولت ایران هم با این کیفیات آنرا لغو کرد و ۱۷ سال بعد رویتر در قبال خسارات ادعای خود که در بدست آوردن امتیاز مزبور پولهای بنیوان رشوه بزمامداران و رجال ایران داده بود ادعای خسارت کرد و باز هم بر اهنمائی و دستیاری خود رجال ایران و زمامداران وقت موفق شد پس از ۱۷ سال که هیچ از امتیاز مزبور صحبتی در میان نبود و پرونده آن تقریباً مختومه شده بود تجدید مطلع شد پس از گفتگوی بسیار سرانجام در سال ۱۳۰۶ ه. ق. دولت ایران امتیاز بانک شاهنشاهی ایران را بمدت ۶۰ سال ظاهر آبرویترو باطناً بانگلستان واگذار کرد و خساراتی که از این امتیاز بملت بدبخت ایران در مدت ۶۰ سال وارد آمد خدامیداند و بس. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود (۱۳ صفر ۱۳۰۶ ه. ق.) مینویسد: «از قراری که شنیدم پسر رویتر که پدرش قرارنامه را در ۱۶ سال قبل (۱۲۹۰ ه. ق.) با ایران بسته بود و آن قرارنامه مجری نشد و رویتر همیشه ادعای خسارت میکند برای استیفای حقوق خود بتهران آمده» و نیز مینویسد: «۱۶ صفر ۱۳۰۶: تفصیل آمدن پسر رویتر را بشاه عرض کردم شاه را خیلی مساعد دیدم فرمودند چه عیب دارد بیاید راه آهن خودش را بسازد معلوم میشود از وحشت روسها بانگلیسها خصوصیت میکنند شاید از این نمده کلاهی عاید شود». بنا بگفته لرد کرزون در کتاب ایران و موضوع ایران: «بعد از انتشار این امتیاز بنظر دنیا عجیبترین امتیازی آمده که دولتی تمام

۱ - Baron Julius de Reuter

۲ - در این تاریخ مظنه لیره ۲۳ ریال بوده و چهل هزار لیره میشود نهصد و بیست



منابع ثروت خود را به بیگانه واگذار کند. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد: «در دادن امتیاز برویتر میرزا حسین خان ۵۰ هزار لیره گرفته<sup>۱</sup>، و نیز مینویسد «بارون دورویتر در گرفتن امتیاز کذائی مزبور دویست هزار لیره تعارف داد (چهار صد و شصت هزار تومان) و یکصد هزار لیره (دویست و سی هزار تومان) خرج کرده است و کنت گوینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی که از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. برابر با ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ه. ق. وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود در باب رشوه خواری زمامداران ایران چنین مینویسد: «یکی از عیوب و بلکه یکی از بلاهائی که در ایران ریشه دوانیده و قطع ریشه آن هم بسیار مشکل و بلکه محال میباشد رشوه گیری است این امر بقدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت رشوه میگیرد و در عین حال هیچ کسی هم صدایش در نمی آید گنوی تمام مأمورین و مستخدمین ایرانی از بالا تا پائین هم پیمان شده اند که موضوع را مسکوت بگذارند قبل از اینکه بایران بیایم در لندن کتاب حاجی بابای اصفهانی بدستم افتاد و در حین خواندن این کتاب بنظرم رسید که در زمان سلطنت فتحعلیشاه وزیر مختار انگلیس مقداری سیب زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید هرگز دچار قحطی نخواهید شد زیرا کشت و زرع آن سهل است و محصول فراوان میدهد و بخوبی جانشین نان میگردد ولی صدراعظم فتحعلیشاه قبل از دریافت سیب زمینی گفته بود چقدر بمن رشوه میدهید که کشت این گیاه را در ایران رایج کنم<sup>۲</sup> آن هنگام که هنوز بایران نیامده بودم حیرت میکردم که چگونه میشود صدراعظم دولت بزرگی نظیر دولت ایران برای توسعه کشت و زرع محصولی که نفع آن عاید تمام افراد ملت میشود تقاضای رشوه نماید ولی اینک که مدتی است در ایران زندگی میکنم احساس مینمایم که آن گفته حقیقت داشته است.

**محال است که شما در ایران بایکی از مأمورین دولت کاری داشته باشید و موفق شوید که بدون پرداخت رشوه کار خود را بگذرانید هنگامیکه امیر نظام<sup>۳</sup> زمامدار شد تصمیم گرفت که اصول رشوه گیری را براندازد و برای حصول این منظور مقرر**

۱ - نرخ لیره طلا در این تاریخ بیست و سه ریال بوده و پنجاه هزار لیره میشود یکصد و پانزده هزار تومان.

۲ - مراد از این صدراعظم میرزا شفیع بندپشی مازندرانی اصفهانی الاصل است که پس از کشته شدن ابراهیم خان اعتماد الدوله مدت بیست سال از ۱۲۱۵ تا ۱۲۳۴ ه. ق. صدراعظم ایران بوده و مانند اکثر صدراعظم‌های این مملکت در گرفتن رشوه ید طولائی داشته است راجع باین شخص به کلمه شفیع رجوع شود.

۳ - مراد میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر است.

داشت که اولاً بمقدار کافی به کارمندان دولت حقوق بدهند و ثانیاً حقوق آنان را در سرماه پردازند ولی با اینکه مستخدمین دولت حقوق خود را مرتباً دریافت میکردند طولی نکشید که صدای آنها بلند شد زیرا خود را از گرفتن رشوه محروم میدیدند. کارمند دولتی ایران ترتیب میدهد که صد تومان حقوق دریافت نموده و ماهی صد تومان دیگر رشوه بگیرد ولی دوست تومان حقوق مرتب را دریافت نکند.

حاج میرزا حسین خان در ظرف یازده ماه با سرعت زیاد متوالیاً بوزارت، سپهسالاری و صدارت رسید و پس از ارتقاء باین مقامات و توجه مفرط شاه با و پس از شاه شخص اول مملکت شدن و همه گونه اختیارات داشتن شروع با اصلاحات اساسی در امور مملکتی نمود و از آنجمله دستورالعملهای بسیار عالی در رفع ظلم و تعدی و رشوه نگرفتن و جلوگیری از اعمال ناهنجار مأمورین دولت نسبت بر عایا بطور بخش نامه بتمام حکام ایالات و ولایات صادر کرد که من بعد باید طبق آن عمل نمایند چون بعضی از حکام بواسطه بستگی نزدیک بشاه زیر بار این قبیل دستورات نمی رفتند آغاز مخالفت با وی نمودند از جمله کسانی که در این هنگام بامشیرالدوله جداً مخالف شده و بدستورها و احکام او اعتنائی نکردند دو نفر از عموهای شاه یکی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات که در این زمان والی خراسان بود و دیگری فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم کردستان مشیرالدوله با موافقت و تصویب شاه حسام السلطنه را فوراً از کار برکنار کرد و بجای او حاج حسین خان شهاب الملک شاهشون (نظام الدوله) امیر توپخانه را به ایالت خراسان منصوب نمود. عزل حسام السلطنه از ایالت خراسان موفقیتی بزرگ برای مشیرالدوله حاصل شد و بر قدرت او بیش از پیش افزود و سایر مخالفین موقتاً هر یک در جای خود قرار و آرام گرفتند. از پیش آمدهای خیلی مهم زمان صدارت او قحطی ۱۲۸۸ ه. ق. که در ایران و به خصوصاً در بین اهالی تهران بسیار مشهور و بقحطی ۸۸ معروف گردیده است. سپهسالار چون اول صدارتش بود برای اینکه کمکی بخلق کرده باشد در این راه کوشش بسیار نمود از آنجمله فقرای اطراف را که از گرسنگی بتهران رو آورده بودند و همچنین اشخاص بی بضاعت خود تهران را در قلعه نصرت آباد گرد آورده قوت یومیه برای آنان مقرر داشت و بواسطه این عمل خیر عده زیادی از هلاکت نجات یافتند غلام حسین خان ادیب در صدر التواریخ تألیف خود در این باب چنین گوید: «مجالسی ترتیب داد (مشیرالدوله) و گماشتگان بر گماشت که هر روز مردم در میدان مشق تهران جمع شده بهر یک نانی میدادند و بسا روز شد که پنج هزار تومان بگدایان پول میداد و ابتدای روز بجهت این امر مهم در میدان رفته طوری بامردم مهربانی و عطوفت میکرد که پدران در حق فرزندان آن مهربانی نداشتند لامحاله چند کرور

۱ - فرهاد میرزا معتمدالدوله از راه خرده گیری سپهسالار نوشت، «جناب عالی یکمرتبه در ششماه بخواهید قواعد پنج هزار ساله ایران را بهم بزنید گویا خرق عادت و طاقت باشد».

نفوس را از هلاکت نجات داد<sup>۱</sup>. پس از اینکه مشیرالدوله بصدارت رسید وزارت عدلیه چندی با حاج محمد ناصر خان قاجار دولو ظهیرالدوله بود و بعد در همین سال پیاشاخان امین‌الملک واگذار شد. در کتاب سیاستگران دوره قاجار نگاشته خان ملک ساسانی راجع بمیرزا حسین خان چنین نوشته شده: «در موقع تعیین میرزا حسین خان بصدارت انگلیسها برای چهار فقره از تقاضا های خودشان از او قول گرفتند. اول قبول حکمیت انگلیس راجع به بلوچستان، دوم قبول حکمیت مأموران انگلیس راجع بحدود سیستان، سوم دادن امتیاز منابع ثروت سرتاسر بیارون جولپوس دورویتر، چهارم بردن ناصرالدین شاه بلندن برای دیدن جلال و عظمت امپراطوری انگلیس. صدراعظم دست نشانده هم هرچهار فقره را موافق دلخواه آنان انجام داد. راجع بحدود بلوچستان هرچه میرزا معصوم خان انصاری کمیسر ایران بوزارت خارجه نوشت وتلگراف کرد که کیچ. تمپ. بلیده. جالق. دزک. مسند. کوهک. اسپندار. پیشین. سر باز. دشت و باهو مطابق اسناد ثابت که در دست داریم همیشه متعلق با ایران بوده و هست و چاه بهار. طیس و گوادر بنادر مسلم ایرانند که گلد اسمیت نماینده انگلیس میخواهد که آنها بخان کلات واگذار شود کسی گوش نداد و میرزا حسین خان بتوسط گلد اسمیت بمیرزا معصوم خان تلگراف کرد: ( موافق رضای مامور انگلیسی عمل نمائید ) مدت زمامداری میرزا حسین خان قریب ده سال طول کشید. در دولت اول این مدت از روی عقیده و ایمان با سیاست انگلیس موافق بود بهر تقاضائی که دولت انگلیس داشت با خلوص نیت آنرا قبول میکرد و انجام میداد، لرد کرزن نظر خوبی نسبت با ایران نداشته میگوید: «شوق و ذوق برای دوستی با انگلیس صمیمیت و وفاداری نسبت به دولت انگلیس هیچوقت با این درجه در ایران بالا نگرفته بود که در زمان میرزا حسین خان سپهسالار بالا گرفت»<sup>۲</sup> غرض انگلستان از روی کار آوردن دست نشانده خود میرزا حسین خان پیش بردن سیاست خود درسراسر ایران و ترساندن دولت روس و راضی کردن زمامدارانش بنزدیک شدن با آنان و بستن قرار دادی برای قسمتهای آسیای مرکزی و خاور نزدیک بوده است و پس از چهار سال مذاکرات سری

۱- قلعه نصرت آباد همان است که امروزه بجلالیه معروف شده و در ابتدا بانی قلعه مزبور فیروز میرزا نصرت‌الدوله (فرمانفرما) بوده و بمناسبت لقبش نام آنرا نصرت‌آباد گذاشت و بعد بمیرزا یوسف مستوفی‌الممالک منتقل گردید و او پس از اینکه دختر خود همدم السلطنه را بسطان حسین میرزا جلال‌الدوله پسر بزرگ مسعود میرزا ظل‌السلطان داد نصرت‌آباد را نیز بوی واگذار نمود و از این تاریخ بمناسبت لقب جلال‌الدوله جلالیه نامیده شد جلالیه بانضمام چند آبادی دیگری در نزد بانك استقراضی روس گرو بود و بفیروز میرزا نصرت‌الدوله سوم پسر بزرگ عبدالحسین میرزا فرمانفرما رسید و او آنها را بهای خیلی نازل بحاج رحیم اتحادیه و ارباب کیو فروخت و بعد مردم اراضی جلالیه را از آنها خریداری نموده برای خود خانه ساختند و امروزه اراضی مزبور قسمت بزرگ بسیار آباد و خیلی خوب و مرغوب تهران را تشکیل میدهد.

۲- معلوم میشود که لرد کرزن دوره زمامداری میرزا آقاخان نوری و وثوق‌الدوله و خدمات هر يك از این دو بزرگوار را بدولت انگلستان فراموش کرده است.

بالاخره بین دولت روس و انگلیس در مسائل آسیائی موافقت حاصل شد<sup>۱</sup> و سرانجام منتهی به بستن قرارداد معروف به قرارداد گرانویل - گرچا کوف گردید و هنگامیکه روسها بظاهرا از سیاست انگلیسها تمکین کردند و منافع آنان را ملحوظ نظر داشتند دیگر انگلستان بقرارداد رویتروحمایت از میرزا حسین خان اعتنائی نداشت و چون او را خوب دوشیده و استفاده کرده بودند او را ول کردند. ناصرالدین شاه هم برای همین موضوع بود که او را در رشت گذاشت و حاکم گیلانش کرد و بعد که روسها برخلاف تعهدات خود خپوه را اشغال کردند و بمرزهای هندوستان نزدیکتر شدند و در این تاریخ در سر این موضوع بین انگلستان و روسیه مختصر شکرآبی تولید شد و باز وجود میرزا حسین خان در این موقع لازم شد انگلیسها مجبور شدند که او را دوباره روی کار بیاورند و می بینیم که میرزا حسین خان در سال ۱۲۹۰ ه. ق. وزیر امور خارجه و در سال ۱۲۹۱ ه. ق. سپهسالار اعظم (وزیر جنگ) میشود. م. ق. هدایت در صفحه ۶۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود درباره نظر و عقیده ناصرالدین شاه نسبت بمیرزا حسین خان مشیرالدوله چنین گوید: «در دستخطی که برای صدارت آقا<sup>۲</sup> صادر شد میفرماید همه سلاطین صدراعظم داشته اند ما هم داشتیم از میرزا تقی خان و میرزا آقاخان اسم میبرند و میفرمایند میرزا حسین خان خوب نبود از این دستخط میشود حدث زد که در بلوای شاهزادگان در مراجعت از سفر اول فرنگ بی چیزش نبوده پس از چندی شاه میرزا سعیدخان مؤتمن الملک که از سال ۱۲۶۹ ه. ق. تا ۱۲۹۱ ه. ق. وزیر امور خارجه بود بسمت تولیت آستان قدس رضوی معین و وزارت خارجه را بمشیرالدوله واگذار نمود و در همین سال ناصرالدین شاه امور مملکتی را بین میرزا یوسف مستوفی الممالک و مشیرالدوله تقسیم کرد و قرار شد که کارهای داخله و مالیه با مستوفی الممالک و امور وزارت جنگ و خارجه بامشیرالدوله باشد و شاه او را مجدداً سپهسالار اعظم خواند.

ناصرالدین شاه پس از اینکه مشیرالدوله را بفاصله مدت کمی از رشت خواست و مجدداً او را بوزارت جنگ منصوب و عنوان سپهسالار اعظمی برای او قائل شد ضمناً هیأتی مرکب از ۵ نفر از شاهزادگان و رجال که با خود سپهسالارنش نفر میشدند بنام هیأت وزارت جنگ و برای هر نظریکه بود به این اسامی: کاهران میرزا - حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم - سلطان مراد میرزا حسام السلطنه - محمودخان ناصرالملک - احمد میرزا معین الدوله و محمد رحیم خان علاءالدوله را تعیین نمود و بعد میرزا موسی آشتیانی رئیس دفتر لشکریا وزیر لشکر نیز بجمع آنان ملحق گردید. مشیرالدوله از سال ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۰ ه. ق. که وزیر عدلیه، وظائف و اوقات و بعد سپهسالار و صدراعظم شد در کارها بدرستی عمل میکرد و از کسی رشوه نمیگرفت و جدأ این عمل مذموم را بواسطه صدور بخش نامهها تقبیح مینمود لکن پس از عزل از مشاغلی

۱- این پرده را انگلیسها دوباره در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ ه. ق. مطابق ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ میلادی یعنی در دوره هیاوهی مشروطیت ایران برای ارضی نمودن و مجبور کردن روسها که با آنان سازش نماید تجدید نمودند و سرانجام روسها بنزدیک شدن بانگلیسها تن در دادند و موافقت آنان به معاهده کذائی ۱۹۰۷ میلادی و تقسیم ایران بمناطق نفوذ منتهی گردید.

۲ - میرزا یوسف مستوفی الممالک.

که دارا بود (۱۲۹۰ ه. ق.) و بعد دوباره روی کار آمد و بوزارت و سپهسالاری رسید رویه سابق خود را قدری تغییر داد و هم رنگ جماعت شد و آن مشیرالدوله پیش از سدارت نبود. در سنوات ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ ه. ق. در وزارت جنگ و خارجه ترتیبات صحیح و مفیدی برقرار کرد از جمله کارهایش پس از دوباره روی کار آمدن تأسیس روزنامه‌ای است بدو زبان فارسی و فرانسه بنام لاپاتری (وطن) لکن پس از انتشار اولین شماره آن در محرم سال ۱۲۹۳ ه. ق. چون در آن از مساوات و عدالت خواهی و مخالفت با تملق گویی سخن رفته بود درباریان آنرا وسیله تحریک علیه میرزا حسین خان قرار دادند و انتشارش بدستور ناصرالدین شاه موقوف گردید در سال ۱۲۹۵ ه. ق. ناصرالدین شاه دوباره بهوس افتاد که برای تفریح و تفرج اروپا را به بیند در این سفر یکی از همراهانش حاج میرزا حسین خان سپهسالار بود سپهسالار در غیاب خویش امور محوله بخود را که عبارت از وزارت جنگ و خارجه باشد به برادر خود یحیی خان معتمدالملک که مدتی بود بلقب وزیر مخصوص ملقب شده بود واگذار نمود و در این سفر میرزا حسین خان سپهسالار ده نفر افسر<sup>۱</sup> برای تربیت نظام ایران از اطیش برای مدت سه سال استخدام کرد و در ماه صفر ۱۲۹۶ ه. ق. (بهمن ماه ۱۲۵۷ خ.) وارد تهران و مشغول کار خود گردیدند م. ق. هدایت در صفحه ۶۳ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «نظام اتریشی از مؤسسات میرزا حسین خان صدراعظم و وزیر جنگ بود سی هزار نفر هم تربیت شده بودند، از تحفه‌ها و ارمغان و ره‌آوردهای



دومانوویچ

این سفر ناصرالدین‌شاه و مشیرالدوله تأسیس قزاق خانه می‌باشد در اینسال قراردادی در اینباب با روسها بسته شد و در سال ۱۲۹۶ ه. ق. سال بعد موضوع عملی گردید پالکونیک (سرهنگ) دومان توویچ<sup>۲</sup> از افسرانیکه سابقاً در عملیات و جنگهای با ترکمنها زیر دست ژنرال (سرتیپ) ترگوکازوف<sup>۳</sup> کار کرده و ورزیده شده بود بتهران وارد شد و شروع بتشکیل قزاق خانه نمود. در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۵۴ در جزء وقایع سال ۱۲۹۶ ه. ق. در اینباب چنین نوشته شده:

دسته‌ای از قشون سواره ایران را بوضع سواره قزاق روس و بریاست و معلمی کلنل

۱ - یک سرهنگ، یک سرگرد، سه سروان و پنج ستوان .

۳ - Tergukasoff

۲ - Dumantovitch

دوما نتوویچ صاحب منصب روسی ترتیب و برقرار کردند. ۱ شاه پس از مراجعت از اروپا کارهای مملکتی که بیش از این بین حاج میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا یوسف مستوفی الممالک تقسیم شده بود کامران میرزا را هم بر این دو نفر افزود و از این تاریخ بیعد کارها بین سه نفر



تقسیم شد. سپهسالار گذشته از وزارت جنگ و خارجه کارهای خراسان<sup>۱</sup> - سیستان - استرآباد - ترکمن - خمسه - سمنان - دامغان - شاهرود - بسطام - گروس - خرقان - تذکره و رسیدگی بامور ملل متنوعه (یهودی - مسیحی و زردشتی) در اداره او بود. یکی از کارهای حاجی میرزا حسینخان سپهسالار تغییر دادن لباس کارکنان و کارمندان دولت است که لباس بلند آنان تبدیل بلباس کوتاه شد (شلوار - جلیقه - سرداری) هر چند که اینکار را قبل از او میرزا محمدخان سپهسالار کرده بود لکن حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله آنرا تکمیل کرد. میرزا حسینخان مشیرالدوله که برای بار دوم روی کار آمد خواست که با روسها هم نزدیک شود و چون مرد توانائی بود روسها هم از وی استقبال کردند لکن این نزدیکی بقیمت حیات وی تمام شد زیرا

رؤسای روسی که به تناوب ریاست قزاقخانه را عهده دار بوده اند

که انگلیسها آنچه را که میخواستند حاجی میرزا حسینخان برای آنان بوجه احسن انجام داد و دست آخر هم چون بروسها نزدیک شد و فیروزه، آخال و ماوراء خزر را بروسها واگذار و زیر نظر افسران روسی ایجاد قزاق خانه نمود باین جهات انگلیسها حمایت خود را از او سلب نمودند و سرانجام در ۲۱ ذی الحجه سال ۱۲۹۸ ه. ق. بامر شاه مسموماً در مشهد در گذشت. مشیرالدوله در اوائل شوال ۱۲۹۷ ه. ق. از وزارت امور خارجه و سپهسالاری معزول و بحکومت قزوین منصوب گردید چند هفته پس از ورود او بقزوین قضیه شیخ عبیدالله پیشوای فرقه نقشبندیه بتحریر بیکانگان پیش آمد کرد و فرمانده قوای ایران حمزه میرزا حشمتالدوله درصائین قلعه در گذشت شاه دستخط کرد که برای خاموش کردن فتنه شیخ عبیدالله بآذربایجان برود یعنی او را فرمانده کل قوی و پیشکار (والی) آذربایجان بجای میرزا احمد

۱ - مرآت البلدان در جلد سوم راجع بایجاد قزاقخانه در سال ۱۲۹۵ ه. ق. چنین مینویسد: «هنکام عبور موکب «مایون» از روسیه چون وضع سواره قزاق روس خیلی مطبوع طبع مبارک افتاد اراده فرمودند یک قسمتی از سواره ایران بوضع قزاق مرتب و متشکل شود و از امپراطور روس خواهش کردند که صاحب منصب و مشاقتی بایران بفرستند پس از ورود مشارن الیه بایران جمعی از سواره مهاجر یاو سپرده شد.»

۲ - در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۳۹ و ۳۴۰ واگذاری امور خراسان و فارس بمشیرالدوله سپهسالار اعظم در سال ۱۲۹۳ ه. ق. ذکر شده است.

مشیرالسلطنه که مردی بی کفایت بود تعیین کرد. سپهسالار از جانب رضائیه (ارومیه سابق) و مراغه و حسنعلیخان گروسی از سمت گروس و افشاراتباع شیخ عبیدالله وقادر آقا و حمزه آقا را در میان گرفتند و سپهسالار در روز ۱۶ ذی الحجه ۱۲۹۷ ه. ق. بساوجبلاغ وارد شد. بواسطه اختلافاتی که بین اتباع شیخ افتاده بود برسیدن سپهسالار بمحل تقریباً غائله تمام شده بود و شیخ در ۲۱ همان ماه با همراهان از راه مرگور بخاک عثمانی گریخت و دولت عثمانی او را پناه داد ولی متعهد شد که از بازگشتن او بخاک ایران جلوگیری کند و بهمین جهت او را توقیف کرد. لرد کرزن در جلد اول صفحه ۵۵۳ کتاب (ایران و موضوع ایران) راجع بشیخ عبیدالله چنین گوید: «(در سال ۱۸۸۰ م. برابر با ۱۲۹۸ ه. ق.) شیخ عبیدالله پسر شیخ طاهر (طاهر غلط و طه درست است) از پیشوایان مذهبی و رئیس قبیله او را مار از نواحی کردنشین عثمانی مقیم اطراف شهبان بخمال استقلال طلبی افتاد و از قرار معلوم دولت عثمانی برای سرکوبی ارمنی های مسیحی با این خیالات کردهای مسلمان همراهی داشت. شیخ عبیدالله با چندین هزار سپاهی بمرز ایران حمله کرد شهر ساوجبلاغ بدست شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله مسخر گردید و آتش قتل و غارت و خرابی بشدت روشن شد کردها در میان دو آب که قصبه کوچکی بیش نبود سه هزار نفر را کشتند و با این وحشت و هراس بطرف ارومیه (رضائیه) رهسپار گشتند. یکی از مبلغین آمریکائی (دکتر کوچرین)<sup>۱</sup> مقیم آن شهر با کردها مذاکره نمود و مردم آنجا را از قتل عام نجات داد. دربار تهران که این اخبار مرگ بار را شنید بی اندازه پریشان گشت و شاهزاده حشمت الدوله با بیست هزار قشون مأمور جلوگیری نمود. حشمت الدوله در میان راه مرد و میرزا حسینخان سپهسالار جای او را گرفت. ناصرالدینشاه از روسیه کمک واز انگلستان چاره و از عثمانی ها غرامت می طلبید. همینکه شیخ عبیدالله نزدیک تبریز رسید که ناگهان میان اتباعش اختلاف پدید آمده و خود بخود متفرق گشتند شیخ عبیدالله بنا بقاضای روس و انگلیس در تاپستان ۱۸۸۱ م. (۱۲۹۸ ه. ق.) باسلامبول احضار گشت و چنانکه معمول باب عالی (دربار عثمانی) بود یکسال بعد از اسلامبول فرار کرده دوباره باصرار دولت های اروپائی دستگیر و بمکه روانه شد و پس از یکسال اقامت در مکه در سال ۱۸۸۳ م. (۱۳۰۰ ه. ق.) همانجا درگذشت، غائله شیخ عبیدالله و آنچه مربوط باواست در ضمن شرح حال حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار ذکر می شود. اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود جمعه غره شهر جمادی الاولی ۱۲۹۸ ه. ق. در اینباب می نویسد:

«صبح که از اسمعیل آباد<sup>۲</sup> بشهر می آمدم درین راه فراش سواری رسید که حامل دستخط همایون بود تفصیل تلگراف معین الملک<sup>۳</sup> را فرستاده بودند که در روزنامه طبع شود: «سلطان عثمانی اظهار داشته است که شیخ عبیدالله را از سرحد ایران باستانبول بخواهد که دیگر منشأ شرارت نشود» و نیز می نویسد: «جمعه پنجم جمادی الثانیه ۱۲۹۸ ه. ق. دیشب از قراریکه مسموع شد فیروز غلام میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه مؤذنه آورده بود که شیخ عبیدالله علیه ما علیه را مأمورین عثمانی گرفته و محبوساً باسلامبول برده شالی خلعت بفیروز داده شد

۱ - Cochranه ۲ - ملك شخصی اعتمادالسلطنه .

۳ - شیخ محسن خان مشیرالدوله .

ولقب خانی با وعظا فرمودند شاه هم سردماغ بود، همچنین می نویسد: «۲۳ رجب ۱۲۹۸ هـ. ق. شاه بیرون تشریف آوردند مدتی با حضرات (وزراء) صحبت کردند صحبت شاه با وزراء معین است همه گفتگوی نقد و جنس است پلی تیک دولت ایران منحصر است بیول و جمع و خرج نقد و جنس و بس سه سالار هم بود خیلی کسل و منفعل». و نیز می نویسد:

«۲۷ رمضان ۱۲۹۸ هـ. ق. : شیخ عبیدالله روز دوم ورود بحضور سلطان پذیرفته شده شاه ایران از این بابت خیلی مضطرب و پریشان است». . ایضاً ۲۱ شوال ۱۲۹۹ هـ. ق. «از قرار مذکور شیخ عبیدالله از اسلامبول فرار کرده دولت عثمانی ادعای براءت ذمه می کند اعتقاد من اینست تحریک خود عثمانی باشد در هر صورت خیال شاه و رجال دولت پریشان است و در تدارک هستند». و نیز می نویسد: «۲۷ شوال ۱۲۹۹ : شیخ عبیدالله را سلطان عثمانی گرفته بطرف مدینه منوره طرد کرده شاه خیلی خوشحال بودند». م. ق. هدایت در صفحه ۷۶ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «در وقعه شیخ عبیدالله ناصرالدینشاه مکرر بر فوت امیر تأسف خورده است» ۱. اعتماد السلطنه می نویسد:

«۲۳ شعبان ۱۳۱۰ هـ. ق. : دوسه روز است که خاطر مبارک متغیر است آنچه معلوم می شود عثمانی ها پسر شیخ عبیدالله را مأور کردند که به ینگجه سرحد خوی که مسکن قدیم شیخ عبیدالله است برود سوار بگیرد معلوم است که پسر شیخ عبیدالله در سرحد ایران و عثمانی بخواهد سوار بگیرد با ظلم و تعدی که از طرف حکام ایرانی بر عیت می شود اغلب ایرانی ها بخصوص آنهایی که سنی هستند بخاک عثمانی رفته نوکر دولت عثمانی می شوند این چند روز با هزار عجز بشارژدافر عثمانی موفقه اینکار را تأخیر انداختند تا بعد چه شود».

نظریات اشخاص نسبت بحاجی میرزا حسین خان: مسعود میرزا ظل السلطان که بمناسبت دشمنی بحاجی میرزا حسین خان باهیچ يك از برادران او هم خوب نبوده و در تاریخ مسعودی تألیف خود در صفحه ۳۱۴ راجع باین چهار برادر چنین گوید: «حقیقه چهار شیطان محسم بودند بخصوص برادر بزرگشان حاج میرزا حسینخان، ملکه ویکتوریا که مدت ۶۴ سال (از ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۱) در انگلستان سلطنت کرده در کتاب خاطرات و یادداشت های خود راجع بمشیرالدوله در سفر اول ناصرالدینشاه (۱۲۹۰ هـ. ق.) باروفا در اولین ملاقات با او چنین می نویسد: «... من بوسیله صدراعظم سؤالات مختلف کردم اما شاه فرانسه را خوب می فهمید و می تواند بعضی جملات کوچک را بگوید شاه صدراعظم را بزبان فرانسه معرفی نمود مرا از صدراعظم خوش آمد فرانسه را بسیار خوب حرف می زد...» در سال ۱۲۹۸ هـ. ق. بتهران احضار و بجای وی محمد رحیمخان قاجار دولوعلاه الدوله امیر نظام تعیین واعزام گردید. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۱۹ ربیع الثانی ۱۲۹۸ هـ. ق.) راجع بمشیرالدوله در این سال چنین می نویسد: «میرزا حسینخان مشیرالدوله سه سالار قزوینی که الحال بیکار است». سه سالار پس از ورود بتهران چون الکساندر دوم امپراطور روسیه را در همین سال (۱۸۸۱ م.) نهلیست ها در روسیه کشته بودند از طرف شاه بعنوان سفیر فوق العاده در رأس هیاتی برای تعزیت امپراطور روس



(الکساندر دوم) و تهنیت جلوس الکساندر سوم در ربیع الثانی ۱۲۹۸ ه. ق. (مارس ۱۸۸۱ م.) به پترزبورگ فرستاده شد در این سفر هم از جمله اشخاصی که با خود بروسیه برد وجیه الله میرزا (آقا وجیه سیف الملک) و میرزا رضا خان گرانمایه (مؤید السلطنه) بودند در این سفر روسها بواسطه خدماتی که برای آنان انجام داده بود خیلی باوا احترام کردند و پذیرائی شایانی از او بعمل آمد منجمله امپراطور روس بدست خودنشانی را که در گردن داشت گردن مشارالیه انداخت و در همین سال پس از مراجعت از روسیه<sup>۱</sup> و در تاریخ ۱۸ شعبان همین سال به ایالت خراسان بانضمام تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد. ابتداء ناصرالدینشاه خواست که مظفرالدین میرزا ولیعهد را بوزارت سپهسالار بحکومت خراسان بفرستد ولیعهد بر رفتن خراسان مایل نشد اینبود که بعد حکومت بانضمام تولیت آستان رضوی بخود سپهسالار واگذار شد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۱۸ رجب ۱۲۹۸ ه. ق.) در این باب چنین گوید:

«مقارن غروب بدر ب خانه (در بار) ر قتم تفصیلی شنیدم امروز حکومت خراسان را با وزارت سپهسالار ب ولیعهد تکلیف کرده بودند حضرت ولیعهد قبول نکرده بود مستقلاً بخود سپهسالار دادند با تولیت مشهد مقدس». سپهسالار هنگام عزیمت خود بخراسان عده ای از آنجمله وجیه الله میرزا سیف الملک و همچنین میرزا علی اکبر خان کرمانی ناظم الاطباء را بعنوان طبیب با خود بخراسان برد پس ازدوماه و اندی (شوال و ذیقعد و ذیحجه) که از ایالت او گذشت مسموماً در مشهد در تاریخ ۲۱ ذیحجه ۱۲۹۸ ه. ق. در سن ۵۷ سالگی در گذشت و در حرم امام رضا (ع) در مقبره ایکه در بدو ورود خود بمشهد در قسمتی که بنام دارالسیاده است برای خود ساخته بود در آنجا مدفون گردید<sup>۲</sup> و بجای سپهسالار محمد تقی میرزا رکن الدوله برادرشاه بایالت خراسان و تولیت آستانه منصوب واعزام گردید. اعتماد السلطنه راجع بدر گذشت سپهسالار در یادداشت های روزانه خود چنین گوید: «۲۲ ذیحجه ۱۲۹۸: در ب خانه ر قتم در بیرون صاحب جمع<sup>۳</sup> پسر امین السلطان (آقا ابراهیم) را دیدم که بانهایت شغف بمن بر خورد و گفت مؤده مرا بده سپهسالار در خراسان فوت شده حرف این جوان (۲۳ ساله) طوری بمن اثر کرد که زیاده از حد پریشان شدم صاحب جمع که انتظار فرح زیاد از من داشت حالت پریشانی مرا که دید متعجب شد راست است که سپهسالار مرحوم بمن صدمه زیاد زده بود ولی بدو جهت راضی بمرگ او نبودم اولاً بقاعده کلیه که ذینفس را بینفس نمی خواهم دید ثانیاً همه باید بمیریم.

ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو هم این ماجرا رود

۱- مدت مسافرت سپهسالار بروسیه دوماه و پنج روز از تاریخ ۷ جمادی الاولی تا ۱۲ رجب ۱۲۹۸ ه. ق. طول کشید.

۲- منتخب التواریخ مظفری درباره فوت سپهسالار در صفحه ۴۱۲ چنین می نویسد: «حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم والی مملکت خراسان ۲۱ شهر ذی الحجه ۱۲۹۸ در مشهد مقدس بمرض درد یا در سن ۵۷ سالگی دعوت حق را لبیک اجابت گفت».

۳- مراد میرزا علی اصغر خان امین السلطان است که مدتی ملقب بصاحب جمع بود.

این شخص با جمیع صفات ذمیمه‌ای که داشت خیلی عاقل و دانا بود و از پل‌تیک و اصول فرنگ مطلع بود اگر پادشاه او را بواسطه ترقیبات زیاد دیوانه نکرده بود بهترین خدمتکار دولت میشد اما در ظرف یکسال وزیر عدلیه - بعد وزیر جنگ بعد صدراعظم آنها بان استقلال که فی الواقع تفویض سلطنت باو بود باینجهت دیوانه شده بود و مغرور طوریکه امروز شاه می‌فرمودند نسبت بمن جسارت زیاد میکرد خلاصه ما شنیده بودیم اما خود را بنا شنوائی زدیم اما خودشان با کمال استعجاب فرمودند و اظهار تأسف ظاهری کردند در باطن چندان متألم نبودند زیرا که می‌فرمودند این مرد بحالتی رسیده بود که جز مرگ چاره‌ای برای او نبود و ما را همیشه در زحمت داشت بلکه یکنوع حالت مدعیت پادشاه را داشت مقصودش خیانت بولینمعت بود خلاصه جمعی را دیدم بسیار مشعوف بودند و جمعی بی‌دماغ بودند از خوشحال‌ها بخصوص پسر علاءالدوله<sup>۱</sup> و غیره الی عصر درب‌خانه بودم از قرار تلگراف‌ها سپهسالار دیشب یکساعت از شب گذشته مرحوم شده است عصر از درب خانه چادر حسام السلطنه (سلطان مراد میرزا) رفتم نبود منزل معتمدالدوله (فرهاد میرزا) بودند آنجا رفتم آنها هم از مردن سپهسالار خوشحال بودند و نیز می‌نویسد: «۲۰ ذیحجه ۱۲۹۸: شاه بواسطه تفتین و فساد سپهسالار در کارها بسیار مشعوف است از مردن او» و نیز می‌نویسد:

«۲۵ ذیحجه ۱۲۹۸: من الی نهار گاه بودم شاه خیلی دل‌پراز اعمال سپهسالار مرحوم بودند همچنین از طرف آقا وجیه می‌فرمودند در این مدت کم زیاده از شصت هزار تومان سپهسالار و آقا وجیه مداخل نمودند پس در این دهسال چه کرده باشند» همچنین می‌نویسد:

«۲۵ ربیع الاول ۱۲۹۹: دوروز است که تمام وزراء مشغول هستند سیاهه نوشتجات و جواهرات سپهسالار مرحوم را در مجلس شوری<sup>۲</sup> صورت میکنند وصیت نامه و نوشته‌جات بانك در نیامده» .

در ۸ ربیع الاول ۱۲۹۹ مینویسد: «حکیم الممالک (میرزا علی نقی) از طرف شاه مأمور است که با قمر السلطنه عیال سپهسالار مرحوم گفتگو کند که بجهت شاه از ارتیه سپهسالار تحصیل وجه نقدی نماید» . میرزا حسین‌خان مشیرالدوله در زمره متمولین درجه یک ایران بوده و از بنای مدرسه سپهسالار و بهارستان (مجلس شورایی) معلوم است که ثروتش تا چه اندازه بوده است . بطوریکه گفته شد مشیرالدوله تمول خود را از چندین راه بدست آورد .

اول هنگامیکه ژنرال کنسول ایران در بمبئی بود از بلیط اسب دوانی بشارکت آقاخان محلاتی (آقاخان اول) . دوم - در جنگ بین روس و عثمانی معروف بجنگ کریمه از خرید غلات از آذربایجان و حمل آن بقفقاز و فروختن آن بیهای گران . سوم - از استفاده هائیکه در هنگام سفارتش در اسلامبول عاید او گردید . چهارم - دهسال صدارت و وزارت امور خارجه و وزارت جنگ . مشیرالدوله در زمان حیات قسمتی از تمول خود را صرف بنای مدرسه<sup>۳</sup> و

۱- میرزا احمدخان علاءالدوله .

۲- مراد از این مجلس شوری دارالشورای کبرای دولتی است .

۳- امروزه بمدرسه عالی سپهسالار یا مدرسه سپهسالار جدید معروف است

عمارت شخصی<sup>۱</sup> کرد و املاك خود را وقف بر مسجد و مدرسه احدائی خویش نمود و بقیه اموالش پس از اینکه مقدار زیادی از آنرا ناصرالدینشاه برای خود برداشت بقیه اموالش بدست برادر اعیانیش یحیی خان مشیرالدوله افتاد و او هم آن اموال را بمصارف شخصی خود رساند. حاج میرزا حسین خان سپهسالار عمرش وفا نکرد که بنای مدرسه را تمام کند و چون شاه وقت متولی مدرسه بود ناصرالدینشاه اینحق خودورسیدگی بکار ساختمان را به یحیی خان مشیرالدوله برادر آن مرحوم وا گذاشته و ما مورث کرد که از محل همان موقوفات مدرسه ساختمان آن را تمام کند بنا براین مدرسه سپهسالار بتدریج ساخته شد و اول محلی که طاق آنرا زدند چهل ستون بود و بعد بمقصوره بزرگ سمت جنوبی پرداختند .

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در یازدهم ربیع الثانی ۱۲۹۹ ه. ق. مینویسد: « سر نهار بودم بعد مجلس رفتم مجلس غربی دیدم حسام السلطنه و معتمدالدوله هم بودند . معتمد الملك (یحیی خان مشیرالدوله) فریاد میکرد پس کتابچه های مفاسی حساب کدام است و این باقی کدام بمعتمدالدوله و حسام السلطنه میگفت شما هم خواهیید مرد بعد از شما همین اوضاع بجهت شما خواهد بود سپهسالار کجا باقی داشت قهر کرد و از مجلس رفت . ظل السلطان حکم کرد افراد بقایا را بخوانید نصر الملك (نصرا الله خان) و علاء الملك (حاج میرزا عبدالله خان) برادران دیگر سپهسالار تمکین داشتند و سکوت نموده بودند معلوم شد دیوان ، حساب را بهانه کرده است و یکصد و پنجاه هزار تومان از مال سپهسالار میخواهد که نوش جاننش بادحق حلال شاه است» و نیز می نویسد: « ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : شب درب خانه رفتم مدتی شاه با امین الملك ( میرزا علی خان امین الدوله) و امین السلطان آقا ابراهیم و نصیرالدوله (میرزا عبدالوهاب خان شیرازی) خلوت کرده بودند جواهر های سپهسالار مرحوم را تقدیم می کردند که شاه ضبط بکنند» همچنین می نویسد :

« ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : امروز شاه در باب اتمام مسجد سپهسالار بورته تأکید کرده بودند از عجائب اینکه مال از سپهسالار مرحوم و وارث معتمد الملك و غیره است نصیرالدوله در این میان افتاده و مال سپهسالار را بجهت شاه و غیره می گیرد و می برد و این وارث بیشعور که همه بشاه راه دارند ایقدر عرضه نداشتند که خودشان در پیش کشی بشاه مشیر و مشارشوند الماس ۷۰ قیراطی سپهسالار که مشهور است ۱۴ هزار تومان خریده است و شاه از شدت میل در جیب مبارک خود می گذارد گاهی در جلو آفتاب گذاشته می شود گاهی شب در مقابل چراغ» .

و نیز در بیستم ربیع الثانی ۱۲۹۹ می نویسد :

« شاه در سر نهار بودند از قراریکه معلوم شد شاه از ورته سپهسالار رنجیده خاطر شدند و جواهر آلات و نفایس که از آنها گرفته بودند امروز بتوسط امین السلطان (آقا ابراهیم) مسترد داشتند جهت رنجش خاطر ظاهراً از قرار تقریر دوسه نفر نوشته جات وزیر خارجه بود که از طرف ایلچی روس اظهار شده بود و باید همچنین باشد زیرا که شاه متصل بورته فحش می داد

۱- سابقاً معروف به بهارستان بود و اکنون بنام عمارت مجلس شورای ملی میباشد.

و باسم و رسم بمعتمد الملك بیشتر با موجول خان (غلام حسین خان صدیق السلطنه زیندارباشی) خلوت کردند و از همین مقوله سخن میراندند و گله و تغیر از ورثه سپهسالار داشتند. امروز انکشافی شد که چرا به آقا وجیه التفات شد درحالی که قبل از ورود در حضور خودمان اینقدر از او بد می گفتند و بسند یکی ۱۷ هزار تومان و دیگری پنج هزار تومان از مال سپهسالار نزد آقا وجیه (سیف الملك) بوده است آنها را تسلیم نموده باین جهت معزز شده است. « در ۲۹ شعبان ۱۳۰۱ می نویسد :

«جناب آقا قبول لقب صدارت را نمی کرد می گفت بدون لقب خدمت می کنم چهار



مرتبه امین السلطان رفت و آمد آخر بحکم شاه قبول کرد بعد از خلعت پوشان خود شاه تشریف آوردند خطابه ای بلفظ مبارک قرائت فرمودند و غدغن اکید فرمودند جز صدراعظم خطاب دیگری بجناب آقا نشود و فرمودند که ما بعد از میرزا تقی خان و میرزا آقا خان صدراعظم نداشتیم میرزا محمد خان و میرزا حسین خان صدراعظم مصنوعی بودند. اعتماد السلطنه در سه شنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ه. ق. راجع بقمر السلطنه زن سپهسالار در یادداشت های روازنه خود می نویسد :

نشته روی صندلی قمر السلطنه و روی زمین مهر ارفع زن احمدخان سر تیب معروف به گربه خواهر تاج الدوله زن ناصرالدینشاه.

«قمر السلطنه<sup>۲</sup> که چند روز بود از زیارت مکه معظمه مراجعت نموده بود عصر که انیس

الدوله از جاجرود مراجعت می کرد خانه قمر السلطنه دیدن رفته بود خاطر می آید اوایل دولت، خان خانان<sup>۳</sup> برادر مادر شاه بدحال بود بعرض و وساطت میرزا آقاخان صدراعظم شاه اجازه داد مهدعلیا دیدنی از برادرش بکند حالا قسمی شده که زنهای شاه غالباً این خانه آن خانه دیدن میروند. قمر السلطنه زن سپهسالار در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۹ ه. ق. یکسال پس از مراجعت از زیارت مکه در تهران در گذشت. ناصرالدینشاه که خبر فوت او را شنید از بیلاق بشهر آمد و فوراً امین همایون<sup>۴</sup> و میرزا احمد منشی امین السلطان را مأمور نمود که رفته

۱- میرزا یوسف مستوفی الممالک.

۲- قمر السلطنه نامش ماه تابان خانم و دختر ۴۶ فتحعلیشاه قاجار بوده که پس از در گذشت پدرش بنگاح حاج میرزا حسین خان سپهسالار در آمد و خواهر اعیانی دیگرش دختر ۳۶ فتحعلیشاه بنام ماه نوش لب خانم بوده که پیش از او بعقد میرزانی خان امیر دیوان پدر مشیرالدوله در آمده بود و حاج میرزا عبدالله خان علاء الملك (متوفی ۱۳۰۸ ه. ق.) از بطن ماه نوش لب خانم بوده است.

۳- خان خانان نامش سلیمان خان بوده و او پسر امیر قاسم خان پسر سلیمان خان قاجار قویونلو اعتضادالدوله خالو زاده آغا محمد خان قاجار بوده است و پسرش انوشیروان خان یا شیر خان عین الملك اعتضادالدوله (متوفی ۱۲۸۴ ه. ق.) شوهر سوم عزت الدوله می باشد. پس از کشته شدن میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۲۶۸ ه. ق.) چون ناصرالدین شاه به اعمال بد مادرش از همه جهات پی برده بود از این جهت سخت غدغن کرده بود که از خانه خود بی اجازه او خارج نشود.

۴- غلام علیخان قهوهچی باشی و سرایدار باشی.

در اطاق اورا مهر نمایند . اعتماد السلطنه در ۱۸ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ هـ . ق . می نویسد :  
« دیشب جواهرات قمر السلطنه را شاه خواسته بودند می گفتند جواهرات ممتازی بود و صد  
هزار تومان ( بیول آن زمان ) قیمت نمودند ۱۵ هزار امپریال و لیره ۱ هم که در خانه موجود  
بود آوردند املاکی که آن مرحومه وقف نموده است شنیدم حکم ضبط املاک شده . »

**حسین** حسین خان یا محمد حسین خان مقدم مراغه‌ای آجودان باشی -  
نظام الدوله - صاحب اختیار از رجال معروف دوره قاجاریه است  
که خواهرزاده میرزا جعفر خان مشیر الدوله بوده و زمان فتحعلی شاه - محمد شاه و ناصرالدین  
شاه را درک کرده و در سلطنت دو پادشاه اولی در کارهای دولتی خدمت می کرده و مشاغل مهمی  
را عهده دار بوده است . وی از اعقاب آقاخان مقدم که از امرای معروف صفویه و از طائفه  
اوتوزایکی بوده است ۲ محمد حسینخان مقدم که در جریان جنگهای ایران و روس از ۱۲۴۱  
تا ۱۲۴۳ هـ . ق . در لشکر عباس میرزای نایب السلطنه فرماندهی قسمتی از قشون ایران را داشت  
در سایه جدیت و فداکاری خود و مساعدت امیر نظام محمد خان زنگنه آجودان باشی لشکریان  
نایب السلطنه شد و پس از فوت عباس میرزا باز در همین سمت باقی بود تا در زمان محمد شاه  
بسر داری قشون آذربایجان بجان پنهان مأمور گردید شاه از باز دیدی که در سمنان از سر بازان  
آذربایجان که عده آنها تا بیست هزار میرسد بعمل آورد آجودان باشی را مورد الطاف خود  
قرار داده اورا بمرتبه سرتیپی ارتقاء داد و خنجر مرصع و حمایل سرخ باو اعطاء کرد محمد  
شاه و حاج میرزا آقاسی صدراعظم او در واقعه هرات سنه ۱۲۵۳ هـ . ق . اورا بعنوان سفیر فوق العاده  
مأمور اسلامبول و پاریس نمودند و بمناسبت جلوس ویکتوریا بتخت سلطنت برای تهنیت به لندن  
نیز مأموریت یافت و در تاریخ ۲۳ جمادی الثانیه از راه تبریز بطرف اروپا حرکت نمود و  
مدتی وزیر مختار ایران در لندن بود و مدتی هم در پاریس اقامت داشت و برای برقراری روابط  
سیاسی ایران و فرانسه مذاکره کرد و پس از این مذاکرات دولت فرانسه هیأتی را بعنوان  
سفارت فوق العاده تحت ریاست لو کونت دوسرسی ۳ بایران فرستاد . چون در رساله هرات  
نقار و کدورتی بین دولت ایران و دولت انگلستان تولید شده بود در آغاز لرد پالمستون ۴ وزیر  
امور خارجه بلکه دولت انگلستان حاضر نشد که حسینخان را بطور رسمی به پذیرد . حسین خان  
برای مذاکره با نمایندگان انگلستان مدتی در اسلامبول و بعد بوینه پایتخت اطریش رفت .  
چون نتیجه‌ای حاصل نشد ، در اینباب و نیز برای استخدام عده‌ای افسر برای مشق دادن  
افواج جدید با مترنیخ ۵ صدراعظم مشهور اطریش ملاقات و مذاکره نمود پس از ملاقات ،  
مترنیخ دستور داد که یادداشتی راجع بچریان امر تنظیم و تدوین نماید و ضمناً متعهد شد که  
یادداشت را به نظر هیأت دولت انگلستان برساند . حسینخان چنین کرد و حاضر شد که تاوصول  
جواب یادداشت مزبور در وین توقف نماید مترنیخ مفاد یادداشت نماینده ایران را به و هم ۶

۱- اکنون بهای امپریال ۱۴۰۰ ریال و لیره ۸۲۰ ریال می باشد .

۲- طائفه مقدم از طوائف مشهور اوتوزایکی مغول است .

۳- Le Comte De Sercy - ۴- Palmerston

۵- Metternich - ۶- Wohmler

وزیر مختار اطریش در لندن ابلاغ کرد و راجع به حسینخان این طوراظهار نظر نمود: «حسین خان بعقیده اینجانب دارای هوش سرشاری است و از اوضاع اروپا اطلاعات جامع و بسیطی دارد و در بیان عقاید خود صاحب تسلط کاملی است گوئی سالهای متمادی در مراکز تمدنه این قاره اقامت داشته اینجانب سعی کرده است تا حد امکان عین جملات یادداشت او را در اینجا نقل کند و چنانچه ملاحظه می نمائید تقریرات نماینده ایران با دقت و عمق نظری مخصوص که ندره در میان مردم مشرق زمین نظیر آن دیده می شود تلفیق و ترکیب گردیده است. مترینخ با اینکه مردی بسیار مغرور بود و در رجال سیاسی معاصر خود بدیده حقارت می نگریست و ایشان را جماعتی (بیچارگان هذیان گو) و (تهی مغزان) و (حقه بازان) و (سفاه) می خواند با اینحال توصیف او از مرحوم حسینخان مقدم مورد توجه است.

حسینخان در پنجم شوال ۱۲۵۵ ه. ق. به تبریز بازگشت مدت مأموریت مزبور یکسال و چهار ماه بطول انجامید و عده ای افسر اطریشی استخدام کرد و بایران وارد شدند ولی با ناخوشی شاه و بی اطلاعی حاج میرزا آقاسی از فن نظام چندان پیشرفتی در این کار حاصل نشد و تا صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر اساس ارتش ایران همان سواره ایلی و پیاده چریکی بود. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می نویسد «در سنه ۱۲۵۸ ه. ق. حسین خان آجودان باشی که به پاریس رفته بود در معیت کنت سرسی معلمینی که اجبر کرده بودند در اصفهان بحضور محمد شاه معرفی کرد»<sup>۱</sup>

شرح این مسافرت و اقدامات و مذاکراتی که این هیأت سیاسی در مدت توقف خود در اروپا بعمل آورده یکی از منشیان مخصوص آجودان باشی بنام میرزا عبدالفتاح گرمودی که ضمناً سمت معاونت او را داشته در چهار فصل به تفصیل نوشته و بهمین مناسبت نام آن کتاب را چهار فصل گذاشته است، پس از بازگشت از اروپا به تبریز وارد و بسوی تهران عزیمت نمود و پس از دادن گزارش مأموریت خود بشاه از طرف محمد شاه بلقب نظام الدوله ملقب و در سال ۱۲۵۶ ه. ق. بحکومت یزد منصوب شد. <sup>۲</sup> نظام الدوله در سنین اخیر حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه درآمد تا اینکه در سال ۱۲۷۴ ه. ق. آزاد گردید.

در سال ۱۲۶۰ ه. ق. بجای میرزانی خان قزوینی امیر دیوان بحکومت فارس و لقب صاحب اختیاری برقرار و نظم و نسق شایسته ای در آنجا می دهد و تا فوت محمد شاه ۱۲۶۴ ه. ق. در این سمت باقی بود و چون بین او و میرزا تقی خان امیر کبیر از سابق کدورت هائی برقرار بوده و موقمی که امیر کبیر بصدارت رسید هر قدر نظام الدوله سعی کرد که تا امیر کبیر با وی دوستی

۱- در کتاب ظهور الحق نوشته شده، و او در مراجعت به ایران عده ای از معلمین نظام فرانسوی را با خود بیاورد و باین طریق مقام و رتبه اش بالا گرفت. در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۷۳ ضمن وقایع سال ۱۲۵۵ ه. ق. چنین نوشته شده: «همدرین سال حسینخان آجودان باشی که سفارت پاریس رفته بود با چند نفر از صاحب منصبان فرانسه بحضور مبارک مشرف شد».

۲- کتاب ظهور الحق بحکومت یزد او را سال ۱۲۵۸ و بحکومت فارس را ۱۲۵۹ ه. ق. ذکر نموده است.

برقرار نماید و کدورت سابق را بزداید امیر باین امر رضایت نداد و بوی چندان اعتنائی ننمود. عدم تمایل و موافقت امیر کبیر با نظام الدوله سبب شد که بزرگان فارس که چندان دل خوشی از وی نداشتند بر علیه او قیام کردند. نظام الدوله ارک را مضبوط ساخته و به محاربه و مدافعه پرداخت. عزیزخان مکری سرهنگ فوج چهارم تبریز با فوج شقایق و سمنانی و توپچیان اتفاق کرده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله برآمدند. نظام الدوله نیز کمال جلالت و منتهای دلیری و رشادت را بظهور رسانید. در این اثناء محمد قلیخان ایلخانی قشقائی که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزار و پانصد نفر قشقائی و خشتی وارد خارج شهر شد و در اینباب با اهل شهر همراز و انباز گشت عزیزخان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده‌ای نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب چهل روز فرونشست و جمعی از طرفین مقتول گشتند و چون دولت از قضایای فارس اطلاع پیدا کرد امیر اصلانخان<sup>۱</sup> پیشخدمت پادشاه با فرمان شاه وارد گردید و آشوب فرو نشست و پس از چند روز دیگر احمدخان نوائی نائب ایشیک آقاسی نیز وارد شیراز گشت. حسینخان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند. تا اینکه بالاخره در سال ۱۲۶۴ ه. ق. معزولا<sup>۲</sup> با یک وضع افتضاح آوری از شیراز حرکت کرده به تهران وارد شد و



علی خان پسر نظام الدوله

در همین سال بهرام میرزا معز الدوله پسر دوم عباس میرزا نائب السلطنه بجای او بحکومت فارس فرستاده شد. حسینخان نظام الدوله از حکام و رجال باسیاست - مدبر - عاقل و خوب ایران بوده و در هر جا که حکومت کرده نظرش به آبادی قلمرو حکمرانی خود بوده است مثلاً در مدت چهار سال<sup>۲</sup> که حاکم یزد بود سه رشته قنات بین عقدا و نائین که ۱۲۰ کیلو متر مسافت دارد احداث کرد و ضمناً رباطی برای قوافل بنا نمود و همین کارها را نیز در مدت چهار سال<sup>۳</sup> حکومت فارس خود در شیراز نمود و در ایران کسانی که در این فکرها باشند از آنها باید تقدیر نمود. برای نگارنده معلوم نشد که مخالفت میرزا تقی خان امیر کبیر آن مرد سیاستمدار و افتخار ایران با وی بواسطه کدورت‌های شخصی بوده و یا جهات سیاسی داشته و گاهی هم ممکن است که بزرگان مرتکب اشتباهاتی بشوند مثلاً همین میرزا تقی خان

۱- امیر اصلان خان که بعدها ملقب به عمیدالملک و مجد الدوله گردید پسر امیر قاسم خان قوآنلو و برادر مهدعلیا و خال ناصرالدینشاه بوده، برای اطلاع بیشتر از احوال وی به صفحه ۱۶۷ مراجعه شود.  
 ۲- از سال ۱۲۵۶ تا ۱۲۶۰ ه. ق. ۳- از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ ه. ق.

با اینکه از چگونگی احوال میرزا آقاخان نوری بخوبی باخبر بوده او را بخود راه می‌دهد و در دستگاه خود وارد میکنند و عاقبت هم برای او گرگ می‌شود اما حسینخان نظام‌الدوله که بمراتب از هر حیث بر او ترجیح داشته از خود دور کرده و او را مغضوب و خانه نشین می‌نماید. بطوریکه از قرائن معلوم می‌شود حسینخان نظام‌الدوله در سال ۱۲۸۲ هـ.ق. در گذشته است. نظام‌الدوله پسری داشته بنام علی‌خان ملقب به مشیرالوزاره و سرتیپ و کارپرداز اول (ژنرال کنسول = سرکنسول) وزارت خارجه بوده و بطوریکه گفته شد نامبرده از کارمندان وزارت امور خارجه و مدت سه سال هم از ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۳ هـ.ق. مأمور در سفارت پاریس بوده سپس به ایران مراجعت می‌نماید و پس از بازگشت از پاریس در سال ۱۲۸۳ هـ.ق. بسمت کارپرداز اول (ژنرال قنسول = سرکنسول) ایران در تغلیس منصوب و روانه گردید و تا اواسط سال ۱۲۸۷ هـ.ق. در سمت مزبور باقی بود.

در اینسال میرزا اسدالله خان (وکیل‌الملک - ناظم‌الدوله) نائب‌اول سفارت ایران مقیم پترزبورغ بجای وی منصوب شد و بقرار گفته اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود :

... و بسیار جوان قابلی بود در سال ۱۳۰۱ (هـ.ق.) که از آذربایجان به تهران آمد و بود در ربیع‌الثانی همانسال به ناخوشی قلب در گذشت. در جلد سوم منتظم‌ناصری صفحه ۲۹۳ نوشته شده. علیخان پسر نظام‌الدوله بمنصب سرتیپی سیم مفتخر گردیده و در صفحه ۳۰۱ در وقایع سال ۱۲۸۳ هـ.ق. چنین تذکر داده شده: «علیخان سرتیپ پسر مرحوم حسینخان نظام‌الدوله برسم کارپردازی اول (ژنرال قنسول) مأمور اقامت تغلیس شده با اینترتیب معلوم می‌شود که نظام‌الدوله در سال ۱۲۸۲ هـ.ق. زنده بوده و در سال ۱۲۸۳ هـ.ق. فوت کرده بوده است.



حاج محمد حسن      حاج حسین آقا  
امین‌الضرب      امین‌الضرب

**حسین**  
حاج حسین آقا امین‌الضرب  
دوم یگانه پسر حاج محمد  
حسن امین‌الضرب اصفهانی مشهور به کمپانی  
از ملاکین و تجار معتبر که در دوره اول مجلس  
شورای ملی (۱۳۲۵ هـ.ق.) و کالت مجلس را  
داشت و در آن دوره نائب رئیس مجلس نیز  
گردید و در اواخر عمر رئیس اطاق تجارت  
تهران بود. مردی صبور - خلیق - باگذشت  
و خیلی دارای مبادی آداب بود. حاج حسین

آقا و پدرش حاج محمد حسن کمپانی از متمولین مشهور ایران بودند. در محرم سال



۱۲۸۹ ه.ق. در تهران متولد و در شعبان ۱۳۵۱ ه.ق. ( ۱۳۱۱ خ. ) در تهران در سن ۶۲ سالگی درگذشت و در قم در صحن امین السلطان بخاک سپرده شد .



حاج حسین آقا امین الضرب



حاج حسین آقا مهدوی امین الضرب دوم

**حسین**  
حاج میرزا حسین نوری پسر محمد تقی محدث معروف قرن اخیر و اوائل قرن حاضر و صاحب تألیفات عدیده که اغلب آنها در ایران یا هندوستان بطبع رسیده مانند (نفس الرحمان فی فضائل سلمان) و (مستدرک الرسائل) در سه جلد بزرگ که جلد اخیر آن حاوی شرح احوال عدة کثیری از علماء شیعه است و ( فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب) که گویا در نتیجه شکایت علماء بحکم ناصرالدینشاه نسخ آنرا جمع کردند و (الفیض القدسی فی احوال المجلسی) و غیره ها. مرحوم نوری کتابخانه بسیار جامع معتبری داشت که در ایران و عراق عرب نظیر آن در کمیت و در کیفیت گویا یافت نمی شد ولی بعد از وفات او بکلی منقرض شد وی پدرزن مرحوم شیخ فضل الله نوری مقیم تهران و نیز پدر زن سید محمد صدر که مدتها رئیس مجلس سنا و مدتی هم نخست وزیر عراق بود می باشد . تولد مرحوم حاج میرزا حسین در بلده نور ازمحال مازندران در سنه ۱۲۵۴ ه.ق. و وفات او در نجف در هفدهم جمادی الثانیه سنه ( ۱۳۲۰ ه.ق) اتفاق افتاد .

**حسین**  
حسینخان معتمدالملک یحیائیان پسر یحیی خان مشیرالدوله و ملک زاده عزةالدوله خواهرزنتی ناصرالدینشاه بوده است . حسینخان در سال ۱۲۸۸ ه.ق. که متولد شد چون حاج میرزا حسینخان سپهسالار عموی این طفل اولادی نداشت نام خود را در زمان حیات خود باو داد . پس از اینکه یحیی خان معتمدالملک در جمادی الثانی سال ۱۲۹۹ ه.ق. ملقب بمشیرالدوله و وزیر عدلیه شد فرزندش حسینخان ملقب به معتمدالملک گردید مدتی با وجود صغر سن حکومت قزوین را داشت . در ۲۲ ربیع الاول سال ۱۳۰۷ ه.ق.

مشیرالدوله، قمرالدوله دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد (مظفرالدینشاه آینده) را در حباله نکاح او در آورد. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۱۰ شعبان ۱۳۰۶ ه. ق. در این باب می‌نویسد:

«از وقایع تازه اینکه سه روز قبل عزت‌الدوله پنجهزار تومان اشرقی و چند طاقه شال زیر بغل آدمش گذاشته اندرون رفته بود خدمت شکوه السلطنه ۱ که قمرالدوله دختر ولیعهد را بی‌صدی عقد کند برای معتمد‌الملک و امشب عروس را بیاورند. شکوه السلطنه متغیر شده بود که عرسات خر گائیدن شنیده بودم اما عروس باین وضع بردن شنیده نشده است. عزت‌الدوله خفیف برگشته بود شاه هم که شب شنیده بود خیلی بد گفته بود فرموده بودند شکوه السلطنه خوب کرد تغیر کرد». همچنین می‌نویسد: «جمعه ۷ صفر ۱۳۰۹ صبح منزل امین‌السلطان از



شکوه السلطنه مادر مظفرالدینشاه



حسین خان معتمدالملک

آنجا با هم بسفارت روس که نهار موعود بودیم رفتیم امروز تولد امپراطور روس ۲ است. در سفارت روس سر نهار معتمدالملک پهلوی امین‌السلطان نشسته بود موزیکان که می‌زدند امین‌السلطان او را تحریک می‌کرد تصنیف بخواند خیلی بامزه بود، ۳. لقب اولی این دختر شمس‌الملوک بود در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در چهار سالگی بجهت میرزا حسینخان که او هم ده سال داشت شیرینی خوردند و عروسی بسیار مفصل و با تجملی برای او گرفت این عروسی بقدری

۱- مادر مظفرالدینشاه دختر فتح‌الله میرزا شعاع السلطنه. ۲- الکساندر سوم.

۳- خود معتمدالملک هم از موسیقی بی‌اطلاع نبوده است.

مفصل بود که می گویند بعد از عروسی امیر دوست محمد خان پسر دوستعلی خان معیرالممالک (نظام الدوله) با عصمت الدوله دختر ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۲ ه. ق. عروسی باین طول و تفصیل تاکنون در تهران اتفاق نیفتاده است. شب عروسی، خیابان دراندرون شاهی - خیابان ناصر خسرو - گوشه میدان سپه - خیابان چراغ برق (امیر کبیر) و بازارچه سرچشمه تا نزدیک هفت دختران که خانه مشیرالدوله منزل داماد بود تمام راهها را چراغان کرده و در بازارچه سرچشمه بطاقهای بازارچه لچراغ و بدیوارها چارهای دیوار کوب بلور نصب کرده بودند آنچه موزیکانچی و نقاره چی در شهر بود جلو عروس افتاد و عروس را در کالسکه ای که هشت اسب آنرا می کشید نشانده و چندین ده کالسکه دنبال این موکب بود و گاوو گوسفند زیادی جلو عروس قربانی کردند و مدت یک هفته تمام طبقات باین عروسی دعوت داشتند عبدالله مستوفی در کتاب



حسین خان متعمدالملک در جوانی

اجتماعی و اداری دوره قاجار می نویسد :  
 « هر روز مشیرالدوله صبح به مجلس جوانها که رفقای داماد بودند می آمد و کیسه های قرانی نو هم همراه می آورد و بین مهمانها تقسیم می کرد تا برای قمار تفریحی که احياناً در این قبیل مجالس اتفاق می افتد مایه دست داشته باشند ! ». معتمدالملک مرد با ذوقی بود، نقاشی - موسیقی و یکی دو زبان خارجی را بخوبی می دانست به موسیقی علاقه وافری داشت نخست تارمی زد و سپس پیانو را در نزد غلامرضا خان سالار معزز مین باشیان تعلیم گرفت ۱ معتمدالملک در تهران درگذشت و از آثار خیریه او بنای مسجدی است بنام مسجد یحیائیان در خیابان ژاله و همچنین خانه و باغ بزرگ خود واقع در خیابان ژاله روبروی مسجد جدید البنایش را نیز وقف بیمارستان نمود که امروزه آنها بنام بیمارستان شفا یحیائیان معروف می باشد . لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۳۰۷ ه. ق. (برابر ۱۸۸۹ میلادی) با سمت مخبری روزنامه تایمز بعنوان سیاحت

به ایران آمده در صفحه ۴۲۹ جلد اول کتاب (ایران و مسأله ایران) تألیف خود عروسی مزبور را اینگونه شرح می دهد :

«منزل یحیی خان پشت مسجد سپهسالار واقع شده در این روزها عروسی خانه است دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد را برای پسر یحیی خان عروسی می کنند من در این جشن عروسی

حضور داشتم روز اول وزیران و روز دوم فرنگی‌ها و روز سوم درویش‌ها و روز چهارم ملاها برای نهار آمدند من در روز پذیرائی آخوندها تماشا می‌کردم که چگونه دوپست تن سید و ملا از غذاهای چرب و شیرین یحیی‌خان لذت می‌بردند. معلوم می‌شود که خانه عروس و داماد در خانه سابق مشیرالدوله در سرچشمه (خیابان سیروس کنونی) بوده و عروس را با آنجا برده‌اند و جشن عروسی در خانه جدید مشیرالدوله (مجلس شورای ملی فعلی) صورت گرفته است پس از عروسی دختر در این خانواده چندان دوامی نکرد و در جوانی مرد.

**حسینعلی**  
حسینعلی بیک بسطامی که بعدها از طرف نادرشاه به لقب معیرالممالک ملقب گردید جد اعلای خانواده معیر یا معیرالممالک است<sup>۱</sup> اکثر مورخین نام این شخص را در کتب خود حسینعلی ذکر کرده‌اند در صورتی که صحیح آن حسینعلی است. دوست علی‌خان اول معیرالممالک پسر همین حسین علی بیک است که پس از فوت پدر هنگامی که فرزندش تولد یافت بمناسبت نام پدر نام او را حسینعلی گذاشت که بعدها این شخص داماد فتحعلیشاه و ملقب به معیرالممالک گردید.

در ابتداء امر شغل اولیه این شخص و پدرش چلینگری<sup>۲</sup> بوده بعد در دستگاه دولتی وارد شده و بواسطه استعداد فطری فوق‌العاده خود به ترقیاتی نائل می‌شود تا بجائی که از جمله وزراء نادرشاه می‌گردد. در سال ۱۱۳۸ ه. ق. که شاه طهماسب دوم با اتفاق فتحعلیخان قاجار نیای سلاطین قاجاریه با لشکری مشتمل بر افراد ترکمن و قاجار برای تسخیر خراسان که در دست ملک محمود سیستانی بود از استراباد بدانصوب عزیمت نمود موقعی که به دامغان رسید از شجاعت و جلالت ندرقلی که در این زمان شهرت زیادی پیدا کرده بود چیزهایی شنید و طالب دیدار او شد تا از او برای سرکوبی ملک محمود و تسخیر خراسان استفاده کند بنا بر این حسینعلی بیک را برای آوردن او فرستاد حسینعلی بیک مأموریت خود را بوجه احسن انجام داد و ندرقلی را بحضور شاه طهماسب آورد و کاملاً مورد استفاده واقع گردید<sup>۳</sup> در سال ۱۱۴۲ ه. ق. پس از فتوحات نمایان و پاک کردن صفحات فارس از آخرین نفرات مهاجمین طوائف افغان، شاه طهماسب دوم برای تشویق و دلجوئی از طهماسب قلیخان حسینعلی بیک معیرالممالک را با جیقه مرصع برای طهماسب قلیخان و موازی سیصد دست لباس فاخر برسم خلعت برای افراد امراء سپاه فرستاد و سپهسالار جیقه را بر سر زد. حسینعلی بیک معیرالممالک پس از کشته شدن نادرشاه در دربار علیشاه بهتر از سابق ترقی کرده و راتق و فاتق امور شد تا بجائی که عادلشاه اورا همه‌کاره دستگاه سلطنتی خود نمود و در زمان سلطنت او اول شخص بود

- ۱- لقب معیرالممالکی در زمان سلسله سلاطین صفویه - افشاریه - زندیه و قاجاریه از القاب شغلی بوده و هر کسیکه دارای این لقب میشد مسؤول ضرابخانه شاهی بود و تمام سکه‌های طلا و نقره با اطلاع و اجازه او ضرب می‌شد و عیار آنها را او معین میکرد.
- ۲- چلینگر کسی است که قفل و کلید درست می‌کند و برای فروش به دیهات اطراف میبرد و با اینکه قفل و کلید را تعمیر می‌کند.
- ۳- کشیش بازن Bazin طبیب مخصوص نادرشاه در نامه‌های خود که به کشیش مافوق خود روزه Roger نوشته مردان جنگی که در زیر فرمان ندرقلی و بهمراه وی بحضور شاه طهماسب رسیدند در حدود پانصد تا ششصد نفر ذکر می‌نماید.

و از اندوخته‌ها و خزائن و جواهرات کذائی نادرشاه که بدست علیشاه افتاد معیرالممالک چون همه‌کاره و طرف هم جوان ولایبالی بود از آن خزائن و جواهرات خیلی استفاده نمود و دارائی خانواده معیرالممالک ابتداء از آنجا ریشه گرفت و بعد به تدریج و بمرور زمان بر آن افزوده شد. حسینعلی بیگ یکی از افراد مبرزه فوق‌العاده با هوش - با استعداد و بسیار موقوع‌شناس زمان خود بوده و می‌توانسته خود را در هر زمان و با هر وضعی تطبیق دهد و بی‌مورد نیست بلکه بسیار بموقوع است که او را به فوشه<sup>۱</sup> فرانسوی تشبیه نمائیم بازن طبیب مخصوص نادرشاه نسبت باین شخص و هنگام کشته شدن نادرشاه در نامه های خود اینطور اظهار نظر می‌کند: «... آنگاه شورشیان از حرمسرای بیرون آمدند و به چادرهای سه وزیری که طرف اعتماد شاه بودند روی نهادند دوتن از ایشان را بی‌درنگ سر بریدند ولی سومین را نکشتند و او را نام معیرخان بود. از این ملاحظه و ملامتی که درباره او بعمل آمد چنین گمان رفت که وی با ایشان همدست و در توطئه و شورش و عصیان همداستان بوده است این ظن بی‌اساس نبوده و بعد از آن واقعه اینمرد مزور و نیرنگ باز پی‌درپی در زمان سلطنت سه پادشاه درمسند وزارت بماند و سه بار در سایه خیانت به سلطان خود مقام خود را حفظ کرد». بازن باز در جای دیگر می‌گوید: ابوالفتح‌خان که یکی از سران قبیله لر بود<sup>۲</sup> از زمان مرگ طهماسبقلی‌خان (نادرشاه) حکومت آن شهر همی داشت بامعیرخان که بیش از این نامی از او برده شده است میانه‌اش خوب بود و این موافقت در استقرار صلح و آرامش که تنها در اصفهان حکمفرما بود دخالت بزرگی داشت». و نیز در جای دیگر می‌گوید:

«شاهرخ شاه یکی از سرداران خود را بحکمرانی آنجا انتخاب کرد چون علی‌مردان خان از این خبر آگاهی یافت پیش از اینکه مجبور به عقب نشینی گردد به میل و اراده خود آن مکان را موقه<sup>۳</sup> ترک کرد ولی از خیال برگشتن منصرف نگردید و روابط محرمانه با رجال آن دیار برقرار نمود مخصوصاً بامعیرخان که سیاستش بر آن بود که با همه مربوط بماند و منتظر فرصت باشد تا اگر موقعی مساعد بدست آید او بر همه تفوق داشته باشد».

حسینعلی  
میرزا حسین‌علی تا کبری نوری<sup>۴</sup> ملقب به بهاء یا بهاء‌الله فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی معروف به میرزا بزرگ رئیس فرقه بهائی از فرق بایه و برادر صلبی میرزا یحیی صبح ازل رئیس فرقه ازلیه از فرق دیگر بایه. نامبرده در اوائل ماه شعبان سال ۱۲۳۳ ه. ق. در تهران متولد شده<sup>۴</sup> و در دوم ذی‌العقده سال ۱۳۰۹ ه. ق. در عکا در سن ۷۶ سالگی درگذشت. کتب میرزا حسین علی عبارت است از ایقان که در سال ۱۲۷۳ ه. ق. در بغداد تألیف نموده و کتاب اقدس که در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در عکا نوشته و انتشار داده است. در سال ۱۲۶۸ ه. ق. چون بایه‌ها قصد کشتن ناصرالدینشاه را داشتند و موفق نگردیدند میرزا حسین علی از طرف دولت دستگیر و زندانی شد و بعد به وساطت کنسول روس

۱- J. Fouché ۲- از نیربه هفت لنگ بختیاری.

۳- تا کر دهی است از دهستان میان رود علیا بخش نور.

۴- در کتاب کواکب‌الدریه فی مآثر البهائیکه تألیف آواره (عبدالحمید آیتی) روز دوم

محرم ذکر شده است.

مشروط باینکه در ایران نماندگان آزاد و به بغداد تبعید گردید . تفصیل دستگیری و تبعیدش از این قرار است : در سال ۱۲۶۸ ه. ق. پس از عزل و قتل میرزا تقی خان امیر کبیر بایبی‌ها در نیاوران شمیران مصمم بکشتن ناصرالدین‌شاه شدند و چون تیراندازان قابلی نبودند و نتوانسته بودند که بدرستی هدف گیری نمایند از این جهت گلوله باواصابت ننمود فقط چنددانه ساچمه مقداری



میرزا حسینعلی نوری ( بهاءالله )

از کتف شاه را خراشاند. بواسطه این سوء قصد تمام بایبان در سراسر ایران گرفتار و حکم قتل تمام آنان داده شد و بفجیعترین وضعی آنان را بقتل رسانیدند . در این هنگام میرزا حسینعلی نوری که یکی از رؤساء وزعمای آن فرقه بود درشیان (شمیران) ملک میرزا آقا خان صدراعظم نوری که با وی نسبت داشت پنهان شد و مدتی در آنجا مخفیانه می زیست تا اینکه حاج علی خان مراغه‌ای حاجب الدوله پس از تجسسات - کوشش‌ها و زحمات بسیار بهر نحوی که بود او را در آنجا پیدا کرده با خود بشهر آورد و زندانی نمود . میرزا حسین علی آخر شوال ۱۲۶۸ ه. ق. زندانی شد و چهار ماه تمام در حبس بود و آخر صفر یا اول ربیع الاول از زندان آزاد شده رهسپار بغداد گردید. در کتاب کواکب الدریه و کتب دیگر منسوب به بهائیان نوشته شده که در قریه افجه در باغ صدراعظم مهمان برادران صدراعظم بوده پس از شنیدن قضیه ناصرالدین‌شاه از افجه بطرف شهر می آمده که گرفتار غلامان شاهی شده و

جلب بانبار (زندان آن زمان) می شود . موضوع دستگیری او در افجه لواسان کوچک اشتباه و ممکن است که ابتداء در افجه بوده و پس از آگاه شدن از قضیه تیراندازی برای اختفای خویشتن به شیان آمده باشد در هر صورت شیان صحت دارد . محمد حسنخان اعتماد السلطنه نیز در یادداشت‌های خود (سه شنبه ۱۶ ذی القعدة ۱۳۱۱ ه. ق.) راجع باین موضوع چنین می نویسد : و عصر برای رفع خیال و دفع غصه سوار شده طرف شیان رفتم چهل و دو سال قبل در موکب همایون باین قریه آمده بودیم آنسال وبای خیلی سخت در تهران و شمیرانات بروز کرده بود می گفتند که شیان از نقاطی است که هیچوقت مرض و با بآنجا نرفته است و این قریه متعلق به میرزا آقا خان صدراعظم بود باین واسطه اردوی سلطنتی از عمامه (امامه) بشیان آمدند هما خانم دختر خسروخان والی کردستان مشهور بوالی زاده که مادر والیه دختر شاه است بتوسط مادر من جزء خدام حرم جلالت شد در این قریه میرزا حسینعلی بهاء رئیس بایبه بتوسط پدر من گرفتار شد و باین واسطه عداوت سختی مابین پدرم و میرزا آقا خان پیدا شد زیرا

که میرزا حسینعلی از اقوام میرزا آقاخان بود و میرزا آقاخان استعفاء از صدارت داد شاه اعتنائی نفرموده حفظ پدر مرا کردند من در آن وقت ده ساله بودم حالا که چهل و دو سال از آن مقدمه می گذرد آن اوقات بخاطر من می آید. میرزا حسینعلی در رساله شیخ که بنام یکی از علمای بزرگ ایران نوشته می گوید :

«... و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بعراق عرب توجه نمودیم. و بطوریکه در کتب منسوب به بهائی ها دیده می شود پس از بازپرسی در حضور ناصرالدین شاه که قنصل روس هم حضور داشته کواکب الدریه می نویسد : «و حضرت بهاء الله بانندک فاصله با اهل حرم و عائله خویش از

تهران در تحت نظارت غلام دولت ایران و دولت روس به مملکت روم (عثمانی) حرکت فرموده. و در جای دیگری می نویسد : «و اگر چه شاید دست قنصل روس به نجات آنحضرت مددی داده، و بعد چون اجتماع بابی ها در بغداد زیاد شده بود دولت ایران بوسیله حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر خود از دولت عثمانی درخواست کرد که آنان را حتی الامکان از مرزهای ایران دور نگهدارد از این جهت دولت عثمانی بادرخواست مزبور کاهلامه موافقت کرده آنان را در سال ۱۲۸۰ ه. ق. باسلامبول و سپس به ادرنه تبعید نمود اقامت میرزا حسین علی و میرزا یحیی در اسلامبول چهارماه و اندی و در ادرنه پنجسال طول کشید و چون در آنجا بین دو برادر میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء در سراینکه کدام یکی رئیس باشند نزاع در گرفت دوباره دولت عثمانی ناگزیر گردید که در سال ۱۲۸۵ ه. ق. هر یک را با پیروانشان از ادرنه بمحل دیگری تبعید کند. میرزا یحیی صبح ازل را بجزیره قبرس و میرزا حسینعلی بهاء را به عکا فرستادند و بعد دو محل مزبور محل اقامت دائمی آنان گردید.»



میرزا یحیی صبح ازل

- ۱- در کواکب الدریه ۱۲۸۶ ه. ق. ذکر شده.
- ۲- میرزا حسینعلی در سال ۱۲۶۹ ه. ق. از تهران به بغداد تبعید شد و پس از ۱۱ سال اقامت در بغداد در سال ۱۲۸۰ ه. ق. دولت عثمانی او و میرزا یحیی صبح ازل برادرش را به اسلامبول برد. در اسلامبول فقط چهارماه و اندی بیشتر نماندند که دوباره او و میرزا یحیی به ادرنه فرستاده شدند. پس از پنج سال اقامت در ادرنه دولت عثمانی در سال ۱۲۸۵ ه. ق. میرزا حسینعلی را به عکا و میرزا یحیی را به جزیره قبرس در شهر فاماگوستا تبعید نمود. مدت اقامت میرزا حسینعلی در شهر عکا بیست و چهار سال طول کشید و در سال ۱۳۰۹ ه. ق. در سن ۷۶ سالگی در شهر مذکور درگذشت.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه ، خطی خود ( ۲۱ ربیع الاول ۱۳۱۰ هـ . ق . ) راجع بدرگذشت او چنین می نویسد : « میرزا حسینعلی بایب ملقب به بهاء که رئیس بایبها بود سه چهارماه قبل از این مرده و پسرش عباس افندی بجای او به ریاست برقرار شده میرزا حسینعلی مردپیری بود خو نریز نبود معلوم نیست پسرش چه پولیتیک دارد احتمال کلی می رود که این نارنجکها را <sup>۱</sup> که آوردند به تحریک بایبهای عکه باشد یا به بدذاتی و ملعنیت واغوی سید جمال الدین است والا مسلم است که از سرحد روس ورود نکرده باید از طرف دیگر وارد کرده باشند نائب السلطنه هم امروز احضار شده بود قریب سه ساعت خلوت کردند البته راجع بهمین فقره بود . میرزا حسینعلی بهاء یا بهاء الله هنگامی که درگذشت دارای چهار پسر باین اسامی بود :



از راست بچپ نشسته : میرزا ضیاء الله و  
میرزا بدیع الله . از راست بچپ ایستاده :  
الله میرزا ضیاء الله و میرزا بدیع الله .



میرزا عباس پسر میرزا حسینعلی

میرزا عباس یا عباس افندی که بعد معروف شد بعبدالبهاء - میرزا محمد علی - میرزا ضیاء الله و میرزا بدیع الله . پس از اینکه عباس افندی جانشین پدر خویش گردید سایر برادران ، مخصوصاً میرزا محمد علی معروف بفضن اکبر ، برای هر جهتی که بود سر ناسازگاری و مخالفت شدید را با او گذاشتند لکن عباس افندی که مرد بسیار زرنگ و سائسی بود برادران را مغلوب نمود و بعد دیگر نتوانستند که درقبال او قدم علم کرده و اظهار حیاتی بنمایند و باین مناسبت است که بهائیان میرزا محمد علی و دیگران را بعنوان ناقضین و پیروان آنان را بعنوان مطرودین نام می برند . بهائیان که فرقه ای هستند از بایبه در موقع ذکر نام میرزا حسینعلی

۱ - اشاره است به چهل عدد نارنجکی که آقا بالاخان وکیل الدوله بدست آورده و پیش



اورا یکی از این القاب نام می‌برند: بهاء‌الله - جمال اقدس ابهی - جمال مبارک - روح اعظم -



میرزا محمد علی غصن اکبر

هیكل مبارک - جمال ابهی - اسم اعظم - نیر اعظم و جمال قدم (شرق است و میدان الفاظ و القاب) و لقب اصلی او بهاء است که از طرف سید علی محمد باب بوی داده شده است<sup>۱</sup>.

**حسینعلی**  
حسین علی میرزا ملقب به فرما نفرما پسر پنجم فتحعلی شاه در تاریخ ۱۲۰۳ ه. ق. متولد و در سال ۱۲۵۱ ه. ق. در تهران در عمارت برج نوش به ناخوش‌و‌با درگذشت<sup>۲</sup> در سال ۱۲۱۴ ه. ق. در سن ۱۲ سالگی به پیشکاری چراغ علیخان نوائی قوريساول باشی (رئیس تفنگداران خاصه) فتحعلی شاه بحکومت فارس منصوب شد نامبرده از پسران بی‌عرضه و بی‌کفایت فتحعلی شاه بوده و مدت ۳۷ سال از ۱۲۱۴ تا ۱۲۵۰ ه. ق. یعنی تا زمان فوت پدرش‌والی فارس بود. از کارهایی که در دوره حکومت او تحت قراردادی صورت گرفت و گذاری اداره امور جزایر بحرین است به انگلستان تا حکومت این شاهزاده بحرین جزء استان فارس اداره می‌شد انگلیس‌ها چون بجزیره بحرین نظر

داشته و شاهزاده هم مرد بی‌عرضه و بی‌اطلاعی مانند زمامداران مرکز بود و ارتباط هم با انگلستان داشت و داشتند بین او و کاپیتن بروس انگلیسی<sup>۳</sup> قراردادی بسته شد باین مضمون که تا دولت ایران وسائل ایجاد امنیت در خلیج فارس را ندارد امنیت آن حدود با انگلستان باشد. و بعد از این قرارداد است که بحرین بتصرف انگلستان درآمد و از آن تاریخ تا کنون سلطه

۱- بهاء نام مستعار و لقب میرزا حسینعلی نوری از نامهایی است که سید علی محمد باب انتخاب کرده و برای پیروان خود فرستاده و در بدشت در سال ۱۲۶۴ ه. ق. در موقع قرعه کشی نصیب میرزا حسینعلی گردید و از آن تاریخ به بعد به بهاء شهرت پیدا کرد و پیش از این در میان بابیان بنام مستعار (ایشان) شهرت داشت. بدشت ده از دهستان زیر استاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود می‌باشد.

۲- در صفحه ۱۶۴ مجلد سوم منتظم ناصری شکست و فوت حسینعلی میرزا در ماه ربیع‌الاول ۱۲۵۰ ه. ق. ذکر شده و ضمناً می‌نویسد که حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در برج نوش موقوف گردید و لرذکرزن در صفحه ۳۹۰ جلد اول کتاب ایران و موضوع ایران شکست و درگذشت او را در ۱۸۳۵ میلادی برابر با ۱۲۵۱ ه. ق. ذکر کرده است.

۳- کاپیتن بروس Bruce مدت ۱۳ سال سمت نمایندگی سیاسی هند شرقی را در بوشهر از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۲ م. برابر با ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۸ ه. ق. داشته است.

انگلستان بر آن جزایر کاملاً برقرار بوده و هست. در جنگهای دوم ایران و روس پس از شکست عباس میرزا و تصرف تبریز در سال ۱۲۴۳ ه. ق. از طرف قوای روس در تهران شهرت پیدا کرد که عباس میرزا تعدد آشکست خورده و یاروسهاتبانی و سازش داشته است و ممکن است که فتحعلی شاه او را معزول کرده و یکی از پسران خود را بجای او ولیعهد نماید و این شهرت بقدری توسعه پیدا کرد و قوت گرفت که عباس میرزا در این هنگام ناگزیر گردید که با روسها سازش کرده و سلطنت خویش و اعقاب خود را پا برجا کرده جزء معاهده قرارداد<sup>۱</sup>. حسین علی میرزا و برادر اعیانیش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که این گفتگوها را راجع به عباس میرزا نایب السلطنه شنیدند به جنب و جوش و تکاپو افتاده در فارس و در تهران شروع به اقداماتی به نفع خود گردیدند. حسین علی میرزا و فرزنداناش با اینکه روابط صمیمانه‌ای با انگلیسها داشتند و بیشتر طول مدت حکومتش هم بنا بر همین اصل بوده معذک برای نزدیکی و ابراز صمیمیت بیشتر میرزا حیدر علی نامی را در همین ایام (۱۲۴۳ ه. ق.) یعنی در فاصله زمان بین شروع بمذاکرات صلح و انعقاد معاهده ترکمانچای (۵ شعبان) از جانب خود برای مذاکره به نزد فرمانفرمای هندوستان فرستاده و پیغام داد که قسمتهای فارس و عراق و خراسان به ما دو برادر را گذار شده و عباس میرزا هم از ولایتعهدی معزول و دیگر لزومی ندارد که با او مراجعه شود و در صورت لزوم بما مراجعه شده و او دیگر رسمیتی ندارد. مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدراعظم محمد شاه در این باب در یکی از نامه‌ها به برادر خود موضوع مزبور را چنین نوشته است:

... در این بین میرزا حیدر علی نام از جانب فرمانفرما به هندوستان رفته است و کاغذ برده است که نایب السلطنه روحی فداء با روس ساخت شاهنشاه او را از ولیعهدی انداخت من و برادرم حسنعلی میرزا از فارس و عراق و خراسان راداد و بعد از این شما باید با ما مراودت داشته باشید نه با نایب السلطنه دولت انگلستان اعتناء به کاغذ و پیغام اونکرده حقیقت را به ایلچی خدمت نواب والا عرض کرد. نایب السلطنه هیچ نفرمودند الخ ... بطوریکه از نامه قائم مقام بر می آید اولیای دولت انگلستان به پیغامهای فرمانفرما وقتی نگذارده بودند و بهمین جهت توطئه او هم منتج به نتیجه مطلوب نشده است. پس از انعقاد عهد نامه ترکمانچای (۵ شعبان ۱۲۴۳ ه. ق.) اوضاع آشفته ایران رفته رفته آرامش یافت و آنهایی که خیالاتی در سر می‌پروراندند در یک حدودی هر یک در سر جای خود قرار گرفتند لکن حسینعلی میرزا و برادرش حسنعلی میرزا چندان از خیالات خود منصرف نشده و دست بردار نبودند تا اینکه درست یکسال و دو روز کم پس از عقد معاهده و مصالحه با دولت روس گریبایدوف سفیر آن دولت بعلت سوه عملیاتش مردم در تهران بوضع فجیعی او را کشتند و این امر باز نگرانی و مشکلات زیادی برای دولت و ملت ایران تولید کرد و همگان حتم داشتند که جنگ سوم بین ایران و روس در خواهد گرفت و بدیهی است که این بار هم بواسطه آماده نبودن دولت مانند دفعات پیش به زیان کامل ایران تمام خواهد شد این دفعه حسین علی میرزا با موافقت پسران

خویش درصدد برآمد که پس از تقویت بنیه مالی خود برای خویشتن کاری صورت بدهد و آن قسمتی که زیر سلطه و حکومت اومی باشد مستقل نماید. برای اینکار از وضع پریشان و آشفته ایران سوءاستفاده کرده مدت دو سال و چیزی کم، پرداخت مالیات را به تعویق انداخت و هر قدر دولت مرکزی مطالبه انفاذ مالیات می کرد فرمانفرما امر دولت را بمدارا و مسامحه میگذرانید. در خلال این احوال برای پیشرفت مقاصد خود از جمله اقداماتی که نمود یکی عزل محمد زکیخان نوری<sup>۱</sup> وزیر و سردار مقتدر فارس بود و بطوریکه از قرائن معلوم و استنباط می شود سردار نوری با خیالات و هوس های دور و دراز و داعیه استقلال طلبی فرمانفرما موافق و همراه نبوده و بهیچ وجه هم صلاح نمی دانسته که فرمانفرما برضد عباس میرزا و پادولت وقت اقداماتی بنماید باین جهات او را در اوائل سنه ۱۲۴۴ ه. ق. از تمام کارها برکنار و با کوچ و بنه و بلکه با تمام نوری ها به تهران تبعید نمود و چون پس از رفتن محمد زکی خان هرج و مرج زیادی در امور مالی و اداری فارس ایجاد گردید فتحعلی شاه مجبور شد که پس از یکسال و هشت ماه دوباره او را بافرامینی (مورخ شعبان ۱۲۴۵ ه. ق.) بفارس روانه نماید لکن فرمانفرما به تحریک مرتضی قلی خان ایل بیگی او را نپذیرفت و به شیراز راه نداد. محمد زکی خان ناگزیر گردید که در اصفهان توقف نماید و متعاقب آن حسین علی میرزا برای اینکه خود را مطیع پدر جلوه داده و عمل خود را دایر بعزل و تبعید محمد زکی خان موجه نشان دهد و ضمناً امر را بر اولیای مرکز مثنیه نماید یکی از ملازمان خاصه خود<sup>۲</sup> برای ادای توضیحات لازم به تهران فرستاد تا شاه را از تصمیم خود دایر باعزام محمد زکی خان به شیراز منصرف نماید لکن شاه از تصمیم خود برنگشته و در تعقیب فرامین سابق دوباره فرمانی صادر و به مصحوب ولی خان غلام پیشخدمت خود فرستاد که بعنوان نماینده شاه به همراه محمد زکی خان به شیراز رفته و پس از ابلاغ دستورها و پنباهای لازم از طرف شاه به فرمانفرما به تهران برگشته نتیجه را گزارش دهد. این بار هم بواسطه مخالفت و ممانعت مرتضی قلی خان ایل بیگی ایل قشقائی<sup>۳</sup> مرد مقتدر زمان خود در فارس که شاید عملیاتش در ابتداء به اشاره خود فرمانفرما بوده محمد زکی خان به همراه نماینده شاه موفق نشد که به شیراز رفته بکار اشتغال ورزد بالاخره فتحعلی شاه بواسطه این پیش آمدها و برای اینکه در آینده اوضاع فارس و خیم تر از این نگردد و این قبیل خودسری ها به قسمت های دیگر مملکت سرایت نکنند ناچار شد که خود شخصاً با سپاه بزرگ و مکملی و با بسیاری از شاهزادگان و حکام بسمت فارس حرکت کرده و هر چه زودتر قلع ماده فساد را بنماید.

فتحعلی شاه در سال ۱۲۴۵ ه. ق. از تهران بسمت شیراز عازم شد و محمد زکی خان را هم از اصفهان با خود بشیراز برد و پس از چهل روز توقف در شیراز و گرفتن دو بیست هزار تومان از بابت مالیات معوقه و در حدودی دادن نظم و نسقی بامور فارس از راه خوزستان و همدان به تهران

۱- محمد زکی خان نوری پسر آقا باباخان و برادر میرزا اسدالله خان لشکر نویس باشی و عمو و پدرزن میرزا آقاخان صدراعظم نوری بوده است.

۲- نامش اسکندر خان بوده.

۳- راجع بشرح حال این شخص به کلمه مرتضی قلی مراجعه شود.

برگشت . پس از چندی مجدداً حسینعلی میرزا مالیات فارس را به تعویق انداخت و هر بار هم که از مرکز مطالبه ایصال وجه می‌شد فرما نفرما موضوع را بازم بمدارا و مسامحه می‌گذرانید تا اینکه بالاخره فتحعلی‌شاه ناگزیر گردید که دوباره شخصاً با سپاهی بفارس برود و در سنه ۱۲۵۰ هـ. ق. عازم گردید در بین راه در اصفهان بود که حسین‌علی میرزا فرما نفرما برای ملاقات شاه وارد شد. حسین‌علی میرزا پیش از اینکه از شیراز حرکت کرده باصفهان وارد شود پسر ارشد و اکبر خود رضا قلی میرزا را برای موافق کردن انگلیس‌ها و بند و بست با آنان به بندر بوشهر فرستاد و همچنین بوی دستور داد که پس از ملاقات با شاه در صورت توقیف وی با لشکری که زیر دست خود دارد بر علیه شاه قیام نماید<sup>۱</sup>. فتحعلی‌شاه در این هنگام محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر هفتم خود را مأمور کرد به‌مراه فرما نفرما به شیراز رفته مالیات معوقه چهار ساله را از وی وصول و ایصال دارد و پیش از وصول وجه مزبور تعیین تکلیف قطعی فرما نفرما فتحعلی‌شاه در اصفهان در گذشت و اوضاع ایران پس از مرگش وضع دیگری بخود گرفت . پس از مرگ فتحعلی‌شاه حسینعلی میرزا خود را پادشاه بالاستحقاق خواند و به تخت سلطنت نشست و به نام حسینعلی شاه سکه زد و رضا قلی میرزا نایب‌الایاله پسر ارشد خود را ولیعهد کرد و بسلطنت خوزستان و فارس قانع بود<sup>۲</sup>.

محمد شاه در تاریخ ۱۹ شعبان ۱۲۵۰ هـ. ق. ۳ به‌مراه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام صدر اعظم خود و سفراء روس و انگلیس از تبریز وارد تهران شد. اولین کاریکه قائم‌مقام نمود رفع غائله فارس و دفع حسینعلی‌شاه و برادرش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بود . بنا بر این فیروز میرزا (نصرة الدوله) پسر سیزدهم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر صلیبی شاه را به پیشکاری منوچهر خان متمدالدوله و فرماندهی لنزی Lindsay انگلیسی و چند افسردیگر به فارس روانه نمود. حسینعلی‌شاه که این خبر را شنید قوای آماده کرده بفرماندهی شجاع السلطنه برادر خویش بجلو قوای دولتی فرستاد. دو قوه مخالف در اراضی شهرضا (قمشه)<sup>۴</sup> بهم رسیدند و جنگ در گرفت در این جنگ شجاع السلطنه سخت شکست خورد و لشکریانش از اطراف وی پراکنده شدند و خود بطرف شیراز عقب نشینی بلکه فرار اختیار نمود . شجاع السلطنه که بشیراز وارد شد با برادر پی چاره جوئی گشت و بمشاوره پرداخت لکن قوای دولتی با آنان چندان مهلتی نداده و بلافاصله خود را بشیراز رسانیدند و پس از سه روز منوچهر خان هر دو برادر را دستگیر کرده و تحت الحفظ روانه تهران نمود<sup>۵</sup>. شجاع السلطنه در کنار گرد بحکم دولت کور گردید و

۱- برای اطلاع بیشتر در این باب بشرح حال رضا قلی میرزا مراجعه شود .

۲- با همین حدودی که معاهده ۱۹۰۷ م. روس و انگلیس برای منطقه بیطرف معین

کرده بودند . ۳- بعضی از مورخین ۲۲ شعبان نوشته‌اند .

۴- برخی از مورخین ایزد خواست نوشته‌اند .

۵- پیش از ورود متمدالدوله و قوای دولتی بشیراز سه نفر از پسران فرما نفرما برای

اینکه دستگیر نشوند بطرف بصره و بغداد فرار نمودند و از آنجا به‌مراه جیمس فریزر J. Fraser رهسپار لندن گردیدند .

حسینعلی میرزادربرج نوش زندانی شد<sup>۱</sup> و در ربیع الاول ۱۲۵۱ هـ . ق . در آنجا درگذشت. حسینعلی میرزا فرما نفرما فقط مدت سه ماه (ازرمضان تا ذیقعدة ۱۲۵۰ هـ . ق .) بنام حسینعلیشاه در شیراز پادشاه بود و پس از شاه شدن خطبه سلطنت و سکه دولت را بنام خود نمود .

### حسینقلی

حسینقلی خان پسر جعفر قلیخان (مقتول در سال ۱۲۵۲ هـ . ق .) رئیس ایل و سواربختیاری که ظل السلطان بندروخیانت در شعبان ۱۲۹۹ هـ . ق . او را در اصفهان کشت . لرد کرزن در کتاب ( ایران و مسأله ایران ) تألیف خود در اینباره می نویسد: «حسینقلی خان ایلخانی بختیاری در سال ۱۸۸۲ م . ( ۱۲۹۹ هـ . ق . ) در اصفهان بامر ظل السلطان هلاک شد این مرد نسبت بدولت ایران مطیع و وفادار بود و فقط در نتیجه سمایت درباریان بهلاکت رسید . ظل السلطان ویرا دوستانه باصفهان دعوت نمود و پس از ورود بنوشیدن قهوه زهر آلود مأمورش ساخت خان بختیاری از نوشیدن آن اباہ کرده و بدست جلادان خفه شد . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود ( ۲۹ صفر ۱۳۰۰ هـ . ق . ) می نویسد: «خانه ظل السلطان رفتم ایلخانی (الله قلیخان) و مشیرالدوله (یحیی خان) بودند شاهزاده خیلی الثفات به من کرد و دستخطی محرمانه به من نشان داد که شاه باصرار حکم کرده بود حسینقلی خان بختیاری باید کشته شود .»

### حسینقلی

حسینقلی خان پسر حسینقلی خان قاجار<sup>۲</sup> و برادر کهنتر فتحعلی شاه قاجار که از فتحعلیشاه شش سال کوچکتر بوده در سال ۱۲۹۱ هـ . ق . متولد و در سال ۱۲۱۷ هـ . ق . در حال کوری بامر برادر خود در تهران کشته شد. در سال ۱۲۰۶ هـ . ق . که آغا محمدخان برای دفع لطفعلی خان زندهسپار شیراز بود حراست تهران در غیاب خود بعهده با باخان جهانبانی (فتحعلی شاه) واگذار نمود و حسینقلی خان برادرزاده دیگر خود را با پنجهزار نفر به محافظت اصفهان معین نمود. در سال ۱۲۱۱ هـ . ق . که آغا محمدخان قاجار برای جلوگیری از تجاوزات روسها و سرکوبی ابراهیم خلیلخان رئیس ایل جوانشیر و حاکم قراباغ بصوب آذربایجان و قفقاز رخصسپار گردید حسینقلی خان برادرزاده خود را نیز بهمراه خود برد و چون ابراهیم خلیلخان جوانشیر قبلا پلهای روی رودخانه ارس را خراب کرده و آب رودخانه را به بیابان هائی که در مسیر آغامحمدخان قرار داشت جاری کرده بود آغامحمدخان که چنین دید عده ای از سپاهیان خود را بسر کردگی وزیر نظر سلیمانخان اعتضادالدوله قاجار - حسینقلی خان و حاج ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله در آدینه بازار گذاشته و خود با صادقخان شقاقی و جمعی سپاهی از رودخانه بسختی گذشته بسمت قره باغ سرازیر شد و آنجا را

۱ - مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد ، «حسینعلی میرزا را پس از ورود به تهران در خانه منوچهرخان معتمدالدوله منزل دادند» . و در جلد سوم منتظم ناصری نوشته شده : «دربرج نوش موقوف گردید» . و در جلد دهم روضة الصفاء عمارت خورشید ذکر شده است . کور کردن شجاع السلطنه بوسیله محمد باقرخان دولوبیکلر بیگی تهران خال محمد شاه در ناسخ التواریخ کهریزک و در جلد دهم روضة الصفاء در کنار کرد و در جلد سوم منتظم ناصری در تهران نوشته و مذکور گردیده است .

۲ - مادر حسینقلی خان پس از کشته شدن حسینقلی خان معروف به جهانسور شوهرش در سال ۱۱۸۹ هـ . ق . و بروایتی ۱۱۹۱ هـ . ق . حسینقلی خان را آبتن بود پس از وضع حمل نام پدر را براو گذاشتند و نام او هم شد حسینقلی خان .

به آسانی گرفت و پس از گذشتن سه روز از این فتح شبانگاه بدست سه نفر از فراسخلوت های خود کشته شد . حسینقلی خان و اعتضادالدوله که از کشته شدن آغا محمد خان آگاه شدند شاهزادگان<sup>۱</sup> را با عده ای از لشکریان با خود برداشته از راه رشت عازم تهران گردیدند و با اینکه حسینقلی خان خودش نیز داعیه سلطنت در سرداشت در این باب با برادر چیزی نگفت و کاری نکرد که مورد بدگمانی برادر واقع شود بلکه در ظاهر امر از وی اطاعت کرده و اوامر او را اجراء می نمود .

از جمله علیقلی خان برادر صلیبی آغا محمد خان که دعوی سلطنت داشت او را بحضور برادر آورده و بر حسب امر فتحعلی شاه عموازهردو چشم نابینا گردید و بعد او را به بابل مازندران تبعید کردند و در سال ۱۲۴۰ ه. ق. در حال تبعید و نابینائی در آنجا در گذشته و نیز در جنگ با صادقخان شقاقی در حدود قزوین جلادت شایان توجهی از خود نشان داد و فتحعلی شاه به پاس خدمات برادر او را در اواسط ماه ربیع الاول سال ۱۲۱۲ ه. ق. بجای محمد علی میرزا ( دولتشاه ) پسر بزرگ خود استاندار فارس نمود و در آخر ماه ربیع الاول وارد شیراز شد . حسینقلی خان پس از ورود بشیر از چندی با مردم بحسن سلوک رفتار کرد پس از اینکه بجزریان امور فارس وارد شد مانند اکثر حکام و مأمورین دولت بنای تعدی و تجاوز را نسبت به اهالی آغاز نمود و مبالغی از مردم گرفت و تمولی بدست آورد و چند ماه بعد یعنی در سال ۱۲۱۳ ه. ق. بر علیه فتحعلی شاه برادر خود قیام نمود . قیام او در هنگامی اتفاق افتاد که فتحعلی شاه به آذربایجان رفته و جداً مشغول با تنظیمات آن حدود و سامان بود . و چون احساس کرد که ممکن است بعضی ها از قبیل میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی و زیر فارس و آقا محمد زمان کلاتر برادر حاج ابراهیم شیرازی اعتمادالدوله صدراعظم و غیره با او مخالفت ورزند بدو آنها را توقیف کرد و پس از زندانی نمودن آنان را کور نمود . پس از این عملیات بالشکری آماده و کامل برای اشغال پایتخت از شیراز حرکت کرده اصفهان را تصرف نمود بعد برای تصرف همدان و اراک حرکت نموده و همین طور همه جا می راند و تصرف می کرد . هنگامی که در فرهان اراک توقف داشت مادرش باردوی او وارد شد او را پند و اندرز داد لکن حسین قلی خان به نصایح او ترتیب اثری نداد و بوی چندان اعتنائی نکرد ولی درخواست های خود را باو اظهار کرد . مادر نزد پسر دیگر خود فتحعلی شاه رفت و او را حاضر نمود که حکومت کرمان را نیز ضمیمه فارس نموده به حسین قلیخان بدهد و او دوباره بفارس باز گردد فتحعلی شاه راضی شد . حسین قلی خان دو مرتبه بتوسط مادر خود اصفهان را هم خواست این درخواست او هم مورد قبول واقع شد بعد درخواست کرد که مملکت و سلطنت باید ما تقسیم و تنصیف شود و هر دو مان شاه باشیم آخرین تقاضای او که باینجا منتهی شد فتحعلی شاه دیگر راضی نشد و حاضر بجنگ با برادر گردید لکن دوباره از جنگ پشیمان شده بازخواست با مسالمت رفتار کند برای آخرین بار بوسیله میرزا موسی منجم باشی گیلانی بوی پیغاماتی داد منجم باشی نزد حسین قلی خان رفت و با زبان چرب و نرم خود او را بطوری پخت که وی بی اختیار شده تك و تنها بطرف برادر اسب تاخت و با او آشتی نمود و لشکریانش نیز ملحق به سپاه فتحعلی شاه گردیدند .

و شاه از گناهان او بکلی صرف نظر کرد و در همین سال او را بحکومت سمنان تعیین نمود. در ختم غائله حسینقلی خان فکر و نقشه حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم هم دخالت تام داشته است. سمنان چون جای کوچکی بود و بحکومت مزبور قانع نبود حکومتش از سمنان به کاشان تبدیل یافت و در فین منزل کرد. و فتحعلیشاه پسر هفتم خود محمد تقی میرزا ملقب به حسام السلطنه را در سن ۸ سالگی بمصاحبت او بکاشان فرستاد. در اواخر سال ۱۲۱۳ ه. ق. که فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و دستگیری نادر میرزا پسر شاهرخشاه عازم خراسان بود چون امکان داشت که باز دو باره حسینقلی خان در غیاب برادر که سرگرم مبارزه است نافرمانی کرده آشوبی برپا کند فتحعلیشاه دستور داد که او هم از کاشان آمده همراه اردوی خراسان باشد. حسین قلیخان هم آمد و بواسطه ترس و یا بعلل وجهات دیگر در بین راه سخت ناخوش شد چندی در ارجمند از آبادی های فیروزکوه با اجازه فتحعلی شاه برای معالجه ماند تارفع کسالت وی بشود و در هنگام بازگشت فتحعلی شاه از مشهد حسینقلی خان سالم شده وارد و پیوست و از ملتزمین رکاب شاه گردید. در سال ۱۲۱۵ ه. ق. بامر فتحعلی شاه به محاصره نیشابور و سرکوبی جمفر خان بیات حاکم آنجا که باز از او امر دولت سر پیچی می کرد مأموریت یافت و چون شاه زمان پادشاه افغانستان بوسیله فرستاده خود نسبت به جعفر خان بیات و الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار شفاعت و ضمانت کرد که بعداً اطاعت کرده و خود به حضور پادشاه خواهد آمد فتحعلی شاه درخواست شاه زمان را قبول کرده امر کرده دست از محاصره هر دو شهر بردارند و متعرض حکام آن نکردند. حسینقلی خان پس از این کار به کاشان مقرر حکمرانی خود رفت و در حالی که حاکم کاشان و خیلی محدود بود در سال ۱۲۱۶ ه. ق. باز سر به طغیان و عصیان برداشت. فتحعلی شاه برای اطفاء نائره عصیان و سرکوبی برادر این بار خیلی زود و خوب جنیبید و باو چندان امان نداد که بتواند اقدام مؤثر و مهمی از خود ببرد.

حسینقلی خان از کاشان باصفهان و از اصفهان بآراک رفت و چون دید او را سخت تعقیب می کنند و در محاصره است خواست که از راه کرمانشاهان بخاک عثمانی پناهنده شود و پیش از اینکه موفق به فرار گردد لشکر اعزامی از طرف برادر راه گریز او را سد کرده و مانع فرار او شد بنا بر این حسینقلی خان ناگزیر گردید که بسمت قم فرار کرده و در حرم حضرت معصومه پناه برد و بست نشیند این کار را کرد و فتحعلی شاه هم به قم رفت و حسینقلی خان از ترس اینکه مبادا او را دستگیر و به عقوباتی گرفتار شود شمشیر بر گردن در حال عجز و لابه در صحن قم به نزد برادر آمد و از فتحعلی شاه درخواست نمود که باو اجازه داده در قم اقامت نماید. فتحعلی شاه با درخواست او موافقت نمود لکن چندی بعد بوساطت میرزا ابوالقاسم گیلانی معروف به میرزای قمی صاحب قوانین که از مجتهدین معروف بود از قم به دزاشوب شمیران آمد و در آنجا ساکن شد و چون از بدگویی به برادر، خودداری نداشت و باز بوی خودسری از او بمشام میرسید و مادر فتحعلیشاه هم در همین سال (۱۲۱۶ ه. ق.) مرد و مانع مجازات حسینقلی خان بر طرف شد فتحعلی شاه چند نفر در خم به دزاشوب فرستاده برادر را از هر دو چشم نابینا نمود و یکسال با حال کوری می زیست تا اینکه در سال ۱۲۱۷ ه. ق. او را در سن ۲۶ سالگی کشت<sup>۱</sup>. حسینقلی خان مردی بوده بسیار ساده لوح و از برادر خود فتحعلی شاه بمراتب خیلی ابله تر

۱- در جلد سوم منظم ناصری صفحه ۷۹ در گذشت مادر فتحعلیشاه در ماه شعبان ۱۲۱۸ ه. ق.

ذکر شده ولی در کتب دیگر از قبیل ناسخ التواریخ و روضة الصفاء در سال ۱۲۱۶ ه. ق. مذکور است.

و بی اطلاع تروبی اراده تر بوده نامبرده از خود چندان اراده ای نداشته و همیشه آلت اطرافیان خود می شده است این مرد بقدری ساده بوده که برای موقع ظهور حضرت صاحب الزمان (ع) شمشیر و سپر و کلاه خود درست کرده و در خزانه حضرت معصومه گذاشته<sup>۱</sup> که هر وقت حضرت ظهور کرد شمشیر و سپر و کلاه خود او را بکاربرد!

## حسینقلی

حسینقلی خان قاجار قوآنلو متولد ۱۱۶۴ ه. ق. پدر فتحعلی شاه و پسر محمد حسنخان قاجار بوده کریم خان پس از کشته شدن محمد حسن خان (۱۱۷۲ ه. ق.) بسطام خان زند را در سال ۱۱۷۶ ه. ق. از تهران باستراپاد فرستاد و مأموریت داد که تمام اولا دو بستگان او را از آنجا به تهران نزد او بیاورد. بسطام خان پس از دادن انتظامات بامور گرگان مأموریت خود را بخوبی انجام داد. کریم خان آغا محمد خان و حسینقلی خان دو برادر اعیانی را که اولی ۲۱ ساله و دومی ۱۲ ساله بود با جمعی از نزدیکان آنان با خود بشیراز برد وزن محمد حسنخان با چند فرزند او را در قزوین ساکن کرده وزیر نظر قرارداد<sup>۲</sup> در اواخر سال ۱۱۸۲ ه. ق. حسینقلی خان پس از شش سال اقامت در شیراز که سنش به ۱۸ رسیده بود کریم خان او را بحکومت دامغان تعیین و بان سامان روانه نمود<sup>۳</sup>. پس از ورود بدامغان فکر انتقام جوئی شدیدی از طائفه قاجاریوخاری باش مخصوصاً دولوها که یکی از شعب طائفه مزبور است وهمچنین شورش بر علیه کریمخان و کیل در سر خود می پروراند بنا بر این باطراف گرگان لشکر کشید و بسیاری از رؤسای یوخاریباش و قاتلین پدر خود را بدست آورده کشت و چون ده نمکه دامغان را که مسکن عده ای از افراد قاجار دولو یوخاریباش بود گرفت و آن را خراب کرد و سوزاند از این تاریخ (۱۲۸۳ ه. ق.) معروف شد به جهانسوز! کریم خان و کیل که از عسبان و یاغی گری او آگاه شد زکی خان برادر امی خود را برای سرکوبی و دفع او بمازندران روانه نمود او نیز مانند حسینقلی خان قتل و غارت زیادی در مازندران مرتکب شد و پس از شکست دادن حسینقلی خان و فرار کردنش بگرگان زکی خان عده ای از اهالی را اسیر کرده با خود بشیراز برد. کریمخان که از عملیات زکیخان در مازندران آگاه گردید اورا سخت توبیخ و سرزنش کرد و اسرا را آزاد نمود. در این سال است (۱۲۸۳ ه. ق.) که باباخان یافتحلی خان که بعد در اواخر سال ۱۲۱۱ ه. ق. بنام فتحعلیشاه

۱- اکنون هم موجود است.

۲- سپهر در جلد اول تاریخ قاجار به صفحه ۱۶ سن آغا محمدخان را در آن هنگام سی سال نوشته و هدایت در جلد نهم روضة الصفاء صفحه ۳۰ سن او را بیست و یکسال ذکر نموده است و گفته هدایت باید درست تر باشد و ضمناً هدایت در صفحه ۳۱ جلد نهم روضة الصفاء و نیز مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۱ متذکرند که کریم خان و کیل آغا محمدخان و حسینقلی خان را با خود بشیراز برد ولی سپهر در جلد اول قاجار به صفحه ۱۶ می گوید که کریم خان حسینقلی خان را با سایر بازماندگان محمد حسنخان بقزوین فرستاد و پس از اینکه حسینقلی خان سن رشد رسید برای دیدار برادر خود از قزوین بشیراز رفت و هنگام بازگشت کریم خان حکومت دامغان را بوی داد در این مورد نیز گفته هدایت و منتظم ناصری درباره حسینقلی خان درست تر است.

۳- در جلد نهم روضة الصفاء حکومت حسینقلی خان را در دامغان در سال ۱۱۸۲ ه. ق. لکن در کتاب المآثر و الآثار و منتظم ناصری جلد سوم و جام جم فرهاد میرزا معتمدالدوله در سال ۱۱۸۴ ه. ق. ذکر شده و نیز در روضة الصفاء تولد فتحعلیشاه در دامغان در سال ۱۱۸۳ ه. ق. و در المآثر و الآثار و جام جم در سال ۱۱۸۵ ه. ق. مذکور است.



جانشین آغا محمد خان پادشاه شد در دامغان متولد گردید . بطوری که پیش گفته شد حسینقلی خان پس از تاخت و تاز فراوان در حدود قلمرو حکمرانی خود سرانجام پس از شکست خوردن و فرار کردن در سال ۱۱۸۹ هـ.ق. در سن ۲۷ سالگی در فندرسک از توابع گرگان بدست آرتق نامی از طائفه ترکمان کوکلان کشته شد<sup>۱</sup> . و در گرگان مدفون گردید<sup>۲</sup> . هنگامی که مادر فتحعلی شاه (مهد علیا) قصد زیارت مرقد حضرت علی (ع) را در نجف داشت و رهسپار گردید استخوان های محمد حسنخان و حسینقلی خان پدر شوهر خود را با خود به نجف برده و در آنجا دفن نمود .

### حسینقلی

حسین قلی خان حاکم بادکوبه از حکام وطنخواه و جدی ایران بوده و چون ایران از سال ۱۲۱۸ هـ.ق. در جبهه های مختلف نواحی قفقاز سرگرم جنگ با روسیه بود نتوانست یاری شایسته ای نسبت باو بعمل آورد و او را از تعرضات روسها مصون و محفوظ بدارد لکن خود او تا جایی که برایش امکان داشت در مقابل روسها ایستادگی کرد و سرانجام مغلوب و با اهل و عیال و بستگان خود از بادکوبه که بتصرف روسیه درآمده بود در سال ۱۲۲۱ هـ.ق. بایران آمد و مورد محبت و تفقد امنای دولت ایران واقع شد و در تبریز ساکن گردید . بیرون آمدن حسینقلی خان از بادکوبه باین ترتیب صورت گرفت که در سال ۱۲۲۱ هـ.ق. مأمورین مخفی روسیه بعنوانین گوناگون و طورهایی که خودشان می دانستند و بطور کلی با وسائلی که اروپائیان همیشه در ممالک مشرق زمین در دست دارند اهالی بادکوبه را بر علیه حسینقلی خان بشورانیدند و پس از شورش اهالی او مجبور گردید که با اهل و عیال و بستگان خود به تبریز آمده در آنجا سکونت اختیار نماید .

در سال ۱۲۲۰ هـ.ق. که سیسیانوف<sup>۳</sup> سردار روس که در نواحی مختلف قفقاز داخل در جنگ با ایران بود برای اینکه ایرانیان را در جبهه های گوناگون سرگرم جنگ و ناتوان کند چند فرزند کشتی جنگی با عده ای افسر و سرباز به گیلان فرستاد و بندر پهلوی (انزلی) را گرفتند لکن بعد روسها در مقابل مبارزه دلیرانه گیلانیان با دادن تلفاتی چند در کشتیهای خود نشسته بسمت بادکوبه رهسپار شدند . حسینقلی خان حاکم بادکوبه برای اینکه مبادا روسها پس از بازگشت خود از گیلان به بادکوبه آمده و صدمات و خساراتی بشهر و اهالی آنجا وارد آورند از دولت مرکزی استمداد کرد فتحعلی شاه هم عسکر خان افشار ارومی را با جمعی به یاری او فرستاد اتفاقاً پیش بینی حسینقلی خان خیلی درست و بجا بود زیرا هنگامی که روسها به نزدیکی بادکوبه رسیدند خواستند که بآن شهر دست اندازی کنند عسکر خان و حسینقلی خان سخت با روسها جنگیدند و در این هنگام حکام و خوانین دیگر قفقاز از قبیل

۱- در حوالی فندرسک سه نفر از طائفه ایکدریموت از طوائف ترکمان بتحریک کریم خان اورا کشتند ( جام جم فرهاد میرزا ) .

۲- در جلد نهم روضة الصفاء کشته شدن حسینقلی خان را در ماه صفر ۱۱۸۹ هـ.ق. و در جام جم ۱۱۸۸ هـ.ق. و در تاریخ خاوری و المآثر و التاریخ در ماه صفر ۱۱۹۱ هـ.ق. و در تاریخ محمدی تألیف ملا محمد مازندری صفر ۱۱۹۲ هـ.ق. ذکر شده است .

شیخعلی خان قبه - نوح بیک پسر سرخای خان لکزی و غیره بالشکریان خود به کمک حسین قلی خان آمدند و این بار سر کرده روس را منهزم کرده و او را از این حدود خارج ساختند. سیسیانوف سردار اعزامی روسیه به قفقاز در مدت اقامت خود با اکثر خوانین و امراء قفقازیه که زیر نظر ایران بودند بمرور بمنابین گوناگون مراوده پیدا کرده و آنان را بر علیه ایران تشویق و تسلیح می کرد از جمله خوانین و حکام حسین قلی خان بادکوبه ای بود که با او نیز بنای مراوده و معاشات را گذاشت. حسینقلی خان بظاهر با او سازش کرد لکن در باطن جداً با اعمال او مخالف و دشمن خونی او بود یکی از روزها سیسیانوف طالب ملاقات وی گردید و او هم پذیرفته و ملاقات بین دو طرف در نزدیک قلعه بادکوبه صورت گرفت در این هنگام ابراهیم خان پسر عموی حسین قلی خان نیز که در آن مجلس حضور داشت از پشت سر او را هدف گلوله قرارداد و او را کشت. پس از کشتن سیسیانوف سرودست او را بریده به تهران به نزد شاه فرستادند<sup>۱</sup> اعقاب و بستگان حسین قلی خان که در بادکوبه زندگانی می کنند نام خانوادگی خود را با کیخانوف (خان بادکوبه) قراردادند. هنگامی که حسین قلی خان با ایران وارد شد ابراهیم خان نیز با او آمد و در دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه در آذربایجان مشغول بخدمت گردید. در سال ۱۲۳۸ ه. ق. که شهرزور از عثمانی ها گرفته شد ابراهیم خان به نظم آن ولایت مأمور گشت.

ژنرال سیسیانوف فرمانده قوای روس در قفقاز همان است که مردم عوام قفقاز و آذربایجان او را ایشپخدر می نامند. ایشپخدر بنظر نگارنده این سطور محرف کلمه روسی اینیسپکتور که باز کلمه روسی هم مأخوذ از کلمه فرانسوی انسپکتور که بمعنای بازرس است می باشد و چون نامبرده سمت بازرس کل نظام روس را داشته از این جهت روس ها او را اینیسپکتور خطاب می کردند. اینکه هدایت در جلد نهم روضة الصفاء معنی کلمه ایشپخدر را بشرح زیر تفسیر می کند: «الکساندر باولویچ (پاولوویچ) پادشاه ذیجاء دولت بهیه روسیه ب فکر مداخله در خاک ایران در افتاده لاجرم یکی از وزرای دولت خود را که نامش سیسیانوف و اصلش گرجی بود در ایران بواسطه ظرافت اترک بی باک او را ایشپخدر همی خواندند... اشتباه است. سیسیانوف از ژنرالهایی است که خدمات شایانی در نواحی قفقاز نسبت بوطن خود روسیه نموده و او در قفقاز نظیر ژنرال اسکوبلوف<sup>۲</sup> در ترکستان بوده است.

**حسینقلی**  
امیر حسینقلی خان دنبلی پسر امیر احمد خان از امراء بزرگ آذربایجان و از طائفه دنبلی و دنا بله اصلا کرد بوده اند. در سال ۱۲۰۰ ه. ق. پس از اینکه احمد خان حاکم خوی بدست برادر زادگان خود کشته شد شورش در آن نواحی روی داد امیر حسین قلی خان پسرش به کمک و یاری مردم شهر شورش را خوابانده و قاتلین پدرینی بنی اعمام خود را اسیر و نابود نمود وی نیز مانند پدر خود دانش پرور و شمر دوست

۱- در کتب اروپائی و کتب تاریخ روسیه خود حسینقلیخان را کشته سیسیانوف نام برده اند لکن در جلد نهم روضة الصفاء و ناسخ التواریخ جلد قاجاریه صفحه ۷۶ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۸۵ ابراهیم خان ذکر شده است.

بوده و ممدوح بسیاری از شعراء زمان خود بوده است. امیر حسینقلی خان شخصی عاقل و دانشمند بوده و از علوم طب و نجوم و هند سه بهره‌مندودارای حسن خط نیز بوده است. به‌عمران و آبادی علاقه‌مند و در مدت فرمانروائی خود مساجد و حمام‌های بسیار ساخت و پس از مرگش به‌یادگار باقی ماند.

صحن و بارگاه عسکریین (ع) در سامره که در زمان پدرش احمدخان آغاز و ناتمام مانده بود بدست حسینقلی خان صورت اتمام پذیرفت ضمناً در آنجا مسجدی بنام مسجد صاحب نیز بنا کرده و قبه عسکریین را تذهیب کرد. در سال ۱۲۰۵ ه. ق. که آغا محمدخان قاجار چون قسمت بیشتر ایران را بقصر خود درآورده بود و از کارهای خود قدری فراغت پیدا کرد برای مطیع کردن امراء و خوانین آذربایجان رهسپار آن استان گردید. بیشتر بزرگان آذربایجان اطاعت او را کردند نهادند و از آن جمله همین حسینقلی خان دنبلی حاکم خوی بود. آغا محمد خان او را خیلی تکریم و احترام نمود و علاوه بر اینکه حکومتش را درخوی تأیید و تنفیذ کرد حکومت تبریز را نیز بعهده وی واگذار نمود و برای حصول اطمینان بیشتر از او دستور داد زنش را که دختر ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ بود به قزوین رفته در آنجا ساکن باشد. حسینقلی خان مدتی بیگلربیگی آذربایجان بود در سال ۱۲۱۳ ه. ق. ناگهانی کشته شد و نش او را پسرش محمد صادق خان به سامره فرستاد و در آنجا دفن نمودند فتح علی خان صبا ملك الشعراء قصیده‌ای در مرثیه وی گفته که بر سنگ مزارش حجاری شده است.

**حسینقلی**  
حسینقلی خان از بزرگان قاجار دولو بوده که فتحعلی شاه او را در سال ۱۲۱۳ ه. ق. به فرماندهی قوای نظامی به کرمان فرستاد و در سال ۱۲۲۰ ه. ق. او را با ذوالفقارخان سردار دامغانی برای کمک به لشکر عباس میرزا نایب‌السلطنه بحدود قراباغ روانه نمود.

**حسینقلی**  
حسینقلی خان مافی که ابتداء لقبش سعدالمک و بعد ملقب به نظام‌السلطنه گردید، پسر شریف خان قزوینی، یکی از رجال معروف دوره قاجاریه می‌باشد. نامبرده مردی ادیب - خوش ذوق - خوش خط - شعر پرور - کاردان و کافی - بسیار زرنگ و موقع شناس نیز بوده است. در سال ۱۲۴۸ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۲۶ ه. ق. در تهران درگذشت. بطوریکه خودش در رساله‌ای در شرح حال خود نوشته پس از تحصیل در جوانی جزء منشیان دستگاه حکومتی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (پسر سیزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه، فاتح هرات بوده و بعد بتدریج در همان دستگاه ترقی می‌نماید و تفنگدار باشی او می‌شود. در صفحه ۵۲ کتاب سیاستگران دوره قاجار چنین نوشته شده: «حسینقلی خان مافی تفنگدار حسام‌السلطنه). در سال ۱۲۷۴ ه. ق. که حسام‌السلطنه والی فارس بود حسینقلی خان را بسمت حکومت بوشهر فرستاد و در سال ۱۲۷۸ ه. ق. که حسام‌السلطنه والی خراسان بود حسینقلی خان یکی از مأمورین خوب حسام‌السلطنه بشمار می‌آمد. در سفر ثانی حکومت فارس سلطان مراد میرزا وکیل و واسطه جمع حکام و یکسال هم حاکم کازرون و ممسنی بود. حسام‌السلطنه که در سال ۱۲۷۴ ه. ق. که از فارس به تهران مراجعت کرد حسینقلی خان پیشکار و ناظر او گردید. در

۱۲۸۸ ه. ق. شاهزاده والی خراسان می‌شود حسینقلی خان هم با سمت سابق همراه او میرود و در همین سال ابوالفتح میرزا پسر حسام السلطنه که در سال ۱۲۹۸ ه. ق. ملقب به مؤیدالدوله شد بحکومت اصفهان با پیشکاری میرزا محمد حسین مستوفی تفرشی ناظم‌الملک منصوب می‌شود لکن چهل روز پس از ورود باصفهان ناظم‌الملک درگذشت و بموجب فرمان صادره از تهران حسین قلی خان بجای او معین و روانه شد در صورتی که حسام السلطنه به سیف‌الدوله میرزامیل



میرزا ابوالحسن خان  
مشیرالملک شیرازی

قاسم خان  
والی

داشته او پیشکار و وزیر پسرش بشود<sup>۱</sup> چون انتصاب حسینقلی خان بر خلاف میل حسام السلطنه صورت گرفت تقارن کدورتی بین طرفین تولید می‌شود در سال ۱۲۹۱ ه. ق. که گیلان و یزد با اداره یحیی خان معتمدالملک مقرر شد از طرف وی بحکومت یزد مأمور می‌شود و در این مأموریت و در همین سال به لقب سعدالملک ملقب می‌گردد یکسال در حکومت یزد باقی می‌ماند و در آخر سال ۱۲۹۱ ه. ق. محمد حسن خان برادر خود را به نیابت خود گذارده به تهران می‌رود. در سال ۱۲۹۲ ه. ق. که یحیی خان معتمدالملک بحکومت فارس منصوب می‌شود مسعود میرزا ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی (صفحه ۲۳۴ - ۲۳۵) می‌نویسد که در موقع آمدن یحیی خان معتمدالملک باصفهان برای رفتن بفارس با او گفتم که: «حسین قلی خان مافی که همراه تست و ملقب است به سعد الملک آدم زرنگی است کارهایت را باور جوع کن چون شخص بدبخت خیال می‌کند هر نصیحت با او شود از راه دشمنی است گفت خیال دارم به مشیر کارها را رجوع کنم (مراد از مشیر

حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی مشیرالملک دوم است) با او گفتم این سیه کاسه در آخر بکشده همان را... دیدم به مغز گیجش فرو نمی‌رود برعکس نصیحت من سعدالملک را که وزیر نکرده بود سهل است بیچاره را حبس و زنجیر کرده و انواع صدمه رازده بود. حسین قلی خان و برادرش محمد حسن خان همراه او بفارس می‌روند در بدو ورود محمد حسن خان بحکومت لارستان و سببه و حسین قلی خان بجای قوام‌الملک (میرزا علی محمد خان) بحکومت بوشهر و دشتی و دشتستان منصوب و روانه می‌شود در سال ۱۲۹۲ ه. ق. یحیی خان معتمدالملک از حکومت فارس معزول

۱- سیف‌الدوله میرزا پسر علی‌شاه ظل‌السلطان بوده و در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه به حاجی عمو معروف شده بود و این معروفیت هم برای این بود که چون شاه او را بواسطه کبر سن حاجی عمو خطاب می‌کرد از این جهت به حاجی عمو معروف گردید.

وحسین قلی خان نیز همراه او به تهران آمد و برادرش محمد حسنخان بحکومت بعضی از گرمسیرات فارس تعیین گردید پس از یکسال توقف در تهران در اداره آقا ابراهیم امین السلطان که دارای مشاغل بیشماری بود داخل می گردد و متصدی تمام غلات ایران از کارهای پرداخت و نانداری می شود. تا سال ۱۲۹۹ ه. ق. مشغول این خدمت بود در این سال حکومت فارس بظل السلطان به نایب الایالکی جلال الدوله پسر او و پیشکاری صاحب دیوان واگذار شد. امین السلطان خواست حکومت و گمرک بنادر فارس را از ایالت فارس موضوع کند حسینقلی خان سعدالملک را مأمور اینکار نمود یکسال حاکم و متصدی گمرکات بنادر خلیج فارس بود و بعد در سال ۱۳۰۰ ه. ق. به تهران احضار و برادرش محمد حسنخان بجای وی مأمور این خدمت می شود و سعدالملک پس از ورود به تهران وفات امین السلطان در اداره امین السلطان ثانی بکارهای متفرقه مشغول می گردد و برادرش محمد حسنخان در حکومت بنادر و گمرک خانه آنجا تا اصفهان باقی می ماند.

در سال ۱۳۰۳ ه. ق. سعدالملک از طرف امین السلطان بحکومت خمسه (زنجان) که ابوابجمعی و در اداره او بود انتخاب و اعزام می گردد و برادرش هم از حکومت و تصدی گمرکات بنادر خلیج فارس معزول و به تهران احضار گردید در سال ۱۳۰۵ ه. ق. که ناصرالدینشاه به قم مسافرت می کند وی از ملتزمین و همراهان شاه بوده و در این سفر به لقب نظام السلطنه ملقب و برادرش محمد حسنخان سعدالملک می شود و بعد در همین سال (۱۳۰۵ ه. ق.) که ادارات شاهزاده ظل السلطان تغییر کرد و حکومت او منحصر باصفهان گردید در این هنگام نظام السلطنه بحکومت خوزستان و بختیاری و چهارمحال اصفهان منصوب و برادرش محمد حسنخان سعد الملک بحکومت تمام بنادر و جزایر خلیج فارس و تصدی اداره امور گمرکی تا اصفهان تعیین می گردد. پس از رفتن به محل مأموریت اعراب (بنی کعب) و بختیاریها با وی مخالفت کرده و او را راه ندادند و بعد با تریبائی مسلط گردید و حکومتش مدت سه سال در آنجا بطول انجامید. راجع به مخالفت اعراب و بختیاریها اعتماد السلطنه چنین در یادداشتهای خطی روزانه خود می نویسد:

دوشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۰۵ ه. ق. : ... منهم در رکاب بودم خلق مبارک تعریفی نداشت معلوم شد نظام السلطنه حاکم عربستان را بختیاریها و اعراب راه ندادند. پس از سه سال حکومت به تهران احضار می شود سرپرسی سایکس که بملت بی اعتنائی نظام السلطنه باو از این مرد کینه ای در دل داشته در کتاب هشت سال در ایران در سبب عزل نظام السلطنه از ایالت خوزستان چنین می نویسد: «در رسیدن بشوشر نگارنده حسب المعمول ورود خود را بحکمران محل اطلاع دادم و برای اولین مرتبه با اسائه ادب نسبت باینجانب رفتار شد. حکام سایر نقاط همواره انجام تقاضای قانونی مرا با حسن قبول تلقی می کردند ولی در اینجا در موقع ملاقات نظام

۱ - محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود می نویسد: «دوشنبه ۲۶ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ ه. ق. امروز ظل السلطان را احضار فرمودند خلوت کردند بعد که بیرون آمد بتوسط امین السلطان بشاه پیغام داد و طلب وزیری کرده بود به اسم سعدالملک را خواسته بود شاه قبول فرمودند.

السلطنه والی ایالت وسعدالملک برادرش نه فقط مراسم ادب نسبت به من در ارك ایالتی معمول نگردید بلکه این دو برادر حتی از شناختن رسمی اینجانب نیز امتناع نمودند و تذکرات نگارنده دائر باینکه از مرکز نمایندگی بوشهر مراسلاتی بآنها ارسال و از من معرفی کامل بعمل آمده مفید فایده نگردید .

موضوع مجروح شدن تنقلید بوسیله مستخدم ایرانی از طرف نگارنده مطرح شد و هر دو برادر کمال خونسردی و بیعلاقگی را نسبت بموضوع ابراز داشتند بالاخره اینجانب متذکر شدم که از طرف وزیر مختار بریتانیا ما موریت دارم که بواسطه حملات سر یازان ایرانی اهواز به تجارا نکلیس و رعایای بریتانیا مطالبه غرامت نمایم نظام السلطنه در این موضوع نیز خونسردی نشان داد اظهار داشت که سر بازها نسبت بفرمانده خود نیز تمرد کرده و او را هم مورد حمله



از راست بچپ: ۱- غفاری صاحب اختیار ۲- مهدیخان وزیر همایون ۳- نظام السلطنه ۴- امین الملک ۵- اقبال الدوله ۶- معاون الدوله ۷- میرزا زین العابدین خان برادر مهندس الممالک

قرارداده اند و بدین لحاظ مسئولیتی متوجه من نمی باشد اینجانب اظهار داشتم که وزیر مختار باین جوابها قانع نگردید و اینقبیل مذاکرات بضرر او تمام خواهد شد و من نیز ناگزیر جریان را بمرکز گزارش خواهم داد . خلاصه کلام اینکه بالاخره صدراعظم بوسیله اینجانب به نظام السلطنه تلگرافی دستور داد که معادل سیصد پوند بی درنگ بعنوان غرامت بپردازد و طولی نکشید که هر دو برادر بواسطه سوء تدبیر از مقام خود منفصل شدند . در ورود به بوشهر برادرش محمد حسنخان سعدالملک نیز مستعفی و استعفای او مورد قبول واقع می شود لکن

نظام السلطنه را امر بتوقف در بنادرمی نمایند در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ه. ق. بتصدی امور بنادرو گمرکات ( گمرکات بنادر - فارس و اصفهان ) متوقف بوشهر بوده و در آخر این سال به تهران می آید و امور مر بوطه به خویش را بر حسب تصویب امین السلطان وزیر اعظم به رضاقلی خان برادرزاده خود که سابقاً پیشکار کارهای تهرانش بود و در این پنج سال نایب الحکومه او بود محول نمود یعنی نظام السلطنه ثانی که بعدها والی فارس و لرستان شد و در مهاجرت ( ۱۳۳۴ ه. ق. ) حکومت موقتی تحت ریاست او تشکیل یافت .

در اوائل سال ۱۳۱۰ ه. ق. از راه شیراز به تهران آمد و پس از چهار ماه توقف شاهزاده نصره الدین میرزا سالار السلطنه که در سن یازده سالگی بجای محمد تقی میرزا رکن الدوله



جناب مستطاب امیر اکرم نظام السلطنه وزیر امور و دربار

فرمانفرمای فارس شد<sup>۱</sup> نظام السلطنه به پیشکاری او تعیین و برادرش سعد الملك بحکومت بنادر و جزایر خلیج فارس با نضمام دشتی و دشتستان منصوب می گردد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود ( ۲۴ شعبان ۱۳۱۰ ه. ق. ) راجع بنظام السلطنه می نویسد: « حسینقلی خان مافی که سعد الملك بود بعد نظام السلطنه شد حاکم فارس شده این شخص پانزده سال قبل<sup>۲</sup> نوکر حسام السلطنه مرحوم ( سلطان مراد میرزا ) بود باو خیانتی کرد در وقتی که حسام السلطنه حاکم کرمانشاهان بود<sup>۳</sup> حکم شد تحت الحفظ به کرمانشاهانش بردند در روزنامه دولتی هم اعلان شد که لقب سعد الملكی و امتیازات را از او سلب کردند دوازده سال قبل<sup>۴</sup> خود را بدستگاه امین السلطان اول و دوم داخل کرد باین شأن رسید اما شخص خوبی و آدم زرنگی است کاش پادشاه ده نفر این طور نوکر می داشت. » ما موریت او در این باره یکسال و نیم

یعنی از او اسط ۱۳۱۰ تا او آخر سال ۱۳۱۱ ه. ق. طول می کشد چون در این سفر با کمال قدرت جلوی مداخلات محمد رضا خان قوام الملك سوم را گرفته بود او و زنش بتحریرات پرداختند و زن او پیش ناصرالدینشاه رفت و با تقدیم هفت هزار تومان رشوه شاه را بعزل نظام السلطنه از صاحب اختیاری و فرمانفرمایی فارس واداشت . ناصرالدینشاه در اوائل سال ۱۳۱۲ ه. ق.

۱- اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود ( ۲۷ شعبان ۱۳۱۰ ه. ق. ) می نویسد : « شنیدم سالار السلطنه اسماً حاکم فارس شده اما رسماً نظام السلطنه حاکم است قرار شده سالی ده هزار تومان از بنادر فارس به سالار السلطنه بدهد .

۲- ۱۲۹۸ ه. ق.

۳- ۱۲۹۳ ه. ق.

۴- ۱۲۹۵ ه. ق.

نظام السلطنه را باردیگر بایالت خوزستان فرستاد و حکومت بختیاری و چهار محال را نیز ضمیمه قلمرو او کرد و ایالت لرستان و بروجرود را هم تحت نظر نظام السلطنه به برادر او محمد حسنخان سعدالملک وا گذاشت و نظام السلطنه تا شعبان ۱۳۱۴ ه. ق. یعنی ماه هشتم از سلطنت مظفرالدین شاه در این سمت باقی بود فقط در اوایل سال ۱۳۱۴ ه. ق. بنا بمصالحی خوزستان و بختیاری و چهار محال را بسعدالملک وا گذاشت و خود برای اداره لرستان و بروجرود آمد و در شعبان ۱۳۱۴ ه. ق. بتهران احضار شد. نظام السلطنه مانند اکثر ولات و حکام (استانداران و فرمانداران) در هر کجا که حکومت کرده و در مدت حکومت خود املاک زیادی برای خود و اعقاب خویش تهیه کرد املاک فراوان او در خوزستان، فارس، زنجان، آذربایجان و غیره نتیجه چند سال حکومت وی در این نواحی می باشد و پس از عزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان در هیأت وزرائی که رئیس الوزراء و صدراعظم نداشت و در حقیقت تحت ریاست علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله بود بوزارت تجارت و عدلیه منصوب شد و در عهد صدارت امینالدوله<sup>۱</sup> این مقام را داشت لکن امینالدوله در دوره صدارت خود شاید بعلمت بستگی سابق نظام السلطنه بامین السلطان چندان کاری باو رجوع نمی کرد و در این دوره نظام السلطنه با وجود داشتن عنوان وزارت عدلیه در حقیقت کاری نداشت و چون از داعیه صدارت نیز خالی نبود با امینالدوله دشمنی می ورزید. پس از عزل امینالدوله در ۱۵ محرم ۱۳۱۶ ه. ق. و بروی کار آمدن مجدد میرزا علی اصغر خان امین السلطان نظام السلطنه بجای ابوالقاسمخان ناصرالملک وزیر مالیه شد و برادر خود سعدالملک را بمعاونت خویش برگزید. در سال ۱۳۱۷ ه. ق. نظام السلطنه بجای حسنعلی خان امیر نظام گروسی به پیشکاری محمد علیمیرزا ولیعهد و حکومت آذربایجان مأمور گردید و در تمام مسافرت اول مظفرالدین شاه بفرنگستان<sup>۲</sup> که محمد علی میرزا به نیابت سلطنت در تهران اقامت داشت آذربایجان بالاستقلال تحت اداره و حکومت نظام السلطنه بود همچنین در سفرهای بعد شاه باروبا در دوره سوم سفر مظفرالدینشاه بفرنگک یعنی در اوائل سال ۱۳۲۳ ه. ق. موقعی که باز محمد علی میرزا به نیابت سلطنت در تهران بجای پدر خود اقامت داشت و نظام السلطنه در تبریز حکومت می کرد واقعه قتل جعفر آقا شکاک کرد اتفاق افتاد و اجمال آن قضیه اینکه کردان شکاک که همواره در نافرمانی نسبت بدولت ایران سر می کردند و بتعدی و تجاوز می پرداختند در این تاریخ بعلمت امانی که نظام السلطنه به محمد آقا رئیس ایشان و جعفر آقا پسر او داده بود فی الجمله مطیع شده بودند و جعفر آقا بعنوان گروگان و مهمان در تبریز می زیست.

مقارن این احوال نظام السلطنه از تهران از محمد علی میرزا محرمانه دستور یافت که جعفر آقا را بکشد و او ناچار بتوسط کسان خو در شبی که جعفر آقا را در منزل خود مهمان کرده بود غفله بیاد گلوله گرفت و باین ترتیب آن مرد کشته شد. کشته شدن جعفر آقا اگر چه خود و پدرش از اشرار بودند برای نظام السلطنه بخوش نامی نیا انجامید زیرا که مردم از آن واقعه هم ضعف و سوء سیاست دولت را استنباط کردند و هم کشتن کسی را که امان یافته بود خلاف

۱- از سوم ذی القعدة ۱۳۱۵ تا محرم ۱۳۱۶ ه. ق.

۲- از دوازدهم ذی الحجه ۱۳۱۷ تا دوم شعبان ۱۳۱۸ ه. ق.



جوانمردی و درستی عهد تلقی نمودند . بعلاوه نتیجه شوم دیگری که از آن عمل برآمد یاغی شدن پدر جعفر آقا و برادرش اسمعیل آقا سمیتقو بود و زحماتی که سمیتقو بعدها برای دولت ایران تولید کرد کم و بیش بخاطر همه است .

نظام السلطنه در صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک در ایام سلطنت محمدعلیشاه<sup>۱</sup> از تبریز به تهران آمد و چندی در پایتخت مقیم بود بحکومت اصفهان مأمور شد لکن کمی بعد بایالت فارس تغییر مأموریت یافت و در آنجا بود که میرزا علی اصغر خان اتابک در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ه. ق. در تهران بقتل رسید و از وکلای مجلس برای انتخاب جانشینی جهت او عده‌ای هم نظام السلطنه را برای این مقام نامزد نمودند لکن چون اوضاع فارس در این تاریخ مقرون بامن نبود و کلا



محمد علیشاه — حاج مفاخر الدوله — نظام السلطنه

احضاروی را در آن تاریخ از شیراز صلاح ندانستند . بعد از قتل امین السلطان ابتداء میرزا احمد خان مشیر السلطنه و بعد از او ابوالقاسم خان ناصرالملک صدارت یافتند لکن دولت‌های ایشان چندان مدتی دوام ننمودند<sup>۲</sup> و ناصرالملک در هفتم شوال ۱۳۲۵ ه. ق. از ریاست وزراگی استعفاء کرد روز بعد محمد علیشاه او و وزیرایش را پیش خود خواست و امر داد ناصرالملک را محبوس و زنجیر کردند ناصرالملک به فشار سفارت انگلیس فوراً مستخلص و عازم اروپا شد و کار هرج و مرج در تهران بالا گرفت و اشرار و الواط بدست درباریان و بعضی از روحانیون مستبد در میدان توپخانه اجتماع کردند و علناً برضد مجلس و مشروطه قیام نمودند و اختلاف بین دربار و مجلس شدت یافت . در این تاریخ محمد علیشاه نظام السلطنه را که طرف توجه اکثریت و کلای مجلس

۱- از صفر ۱۳۲۵ ه. ق. تا رجب همان سال . ۲- مجموعاً قریب بدوماه و بیست روز .

نیز بود بصدارت برگزید و او هیأت دولت خود را در تاریخ ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ ه. ق. تشکیل داد و در این دولت که وزارت مالیه را خود صدراعظم بر عهده داشت یکمده اشخاص طرف اعتماد مشروطه خواهان مثل میرزا حسنخان مشیرالدوله و حاجی مهدیقلی خان مخبر السلطنه و مرتضی قلیخان صنیع الدوله عضویت داشتند . نظام السلطنه



میرزا حسینخان پسر نظام السلطنه

در محرم ۱۳۲۶ ه. ق. از صدارت استعفاء کرد و در این تاریخ بوی ضربت عظیمی وارد آمد که در حقیقت او را از پای در آورد و آن فوت یگانه پسر او میرزا حسینخان بود در بیستم همین ماه (محرم) این جوان تربیت شده و تحصیل کرده که بیش از بیست و دو سال نداشت و تازه پس از تکمیل تحصیل از لندن به تهران آمده بود در عنفوان شباب فوت کرد و فوت او چنان نظام السلطنه را که بسن ۸۶ رسیده بود از پای در آورد که قریب پنج ماه بعد از آن واقعه یعنی در تابستان ۱۳۲۶ ه. ق. جان سپرد و در مزار امام زاده عبدالله جنب زاویه حضرت عبدالعظیم (شهرری) در آرامگاه اختصاصی خود بخاک سپرده شد . نظام السلطنه قریب بیک هفته بعد از فوت پسرش یعنی در تاریخ ۲۶ محرم ۱۳۲۶ ه. ق. هیأت دوم دولت خود را تشکیل داد و در این دولت خود علاوه بر مقام رئیس الوزرائی وزارت داخله نیز با خود او بود ، مشیرالدوله وزارت خارجه ، صنیع الدوله وزارت مالیه ، مخبر السلطنه وزارت علوم ، میرزا حسین خان مؤتمن الملك وزارت فواید عامه را در عهده داشتند این دولت نیز در ۳۰ ربیع الاول استعفاء داد لکن مجلس استعفاى آن را نپذیرفت تنها چون شاهزاده ظفر السلطنه ۱ وزیر جنگ مخالف زیاد داشت ناچار بکناره گیری شد و مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالک بجای او باین سمت انتخاب گردید و نظام السلطنه هیأت دولت سوم خود را با همین يك تغییر در ۴ ربیع الثانی معرفی نمود اما این هیأت دولت هم يك ماه بیشتر دوام نکرد و نظام السلطنه با دادن استعفاء بکلی از کارکناره

جست . م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) که خود ابتداء در این کابینه وزیر داد گستری و بعد وزیر فرهنگ بوده در صفحه ۲۱۹ کتاب خاطرات و خطرات حکایتی این چنین نقل می کند : و در

اوقات تصدی من یکی پانصد تومان می داد که کار او را از محکمه ای که بدان رجوع بود به محکمه دیگر رجوع کنم گفتم موقوف به آنکه معین کند از اجزای محکمه مرجوع الیها کسی با او غرض دارد و دادن پانصد تومان لازم نیست پس از استعفاء از وزارت دادگستری در هیأت حضور داشتم نظام السلطنه سر پا کتی را کشود برات پانصد تومان را در آورده و گفت اینهم قلق امروز ما به مؤید السلطنه گفت چه عیب دارد کار او را به محکمه دیگر رجوع کنید. و چنانکه گفتیم طولی نکشید که حیات این جهانی را بدرود گفت. نظام السلطنه در دوره صدارت خود که پنج ماه و کسری طول کشید و در طی آن دو دفعه در هیأت دولت خود تغییراتی وارد ساخت از جهت خصومتی که بین شاه و درباریان از یک طرف و مجلس و انجمن های ملی از طرف دیگر بروز کرده بود مشکلاتی عظیم در پیش داشت و سعی نظام السلطنه و وزرای او این بود که اختلاف بین دربار و مجلس را

بآشتی و مصالحه تمام کنند و نگذارند که کار بجنگ و جدال بکشد بروی کار آمدن نظام السلطنه چنانکه گفتیم مقارن بود با هنگامه اشرار و الواط در میدان توپخانه بتحریر یک عده از درباریان و روحانیون مستبد. دولت نظام السلطنه بالاخره موفق شد که محمدعلیشاه را با مجلس آشتی دهد و در نتیجه این پیش آمد اجتماع میدان توپخانه پراکنده گشت و در همین تاریخ بود که محمدعلیشاه در حفظ اساس مشروطیت بقرآن مجید سوگند خورد و وکلای مجلس و مردم تاحدی از جانب او و خیالات سوئس اطمینان حاصل کردند. چون در روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ ه. ق. در خیابان پست خانه بمبئی بکالسه حامل محمدعلیشاه پرتاب شد شاه بار دیگر از مشروطه خواهان ظنین گردید و چون در تعقیب سوء قصد کنندگان جدیت بسیار بکار می برد و نظمی هم بدستور او باعث آزار عده ای شده بود بین دربار و ملت از



نظام السلطنه در اواخر عمر

نو کدورت و خصومت در گرفت و چون محمدعلیشاه بدون اطلاع وزراء خود سرانه دستخط هایی در تعقیب مردم صادر می کرد و وزراء را بسست عنصری و همدستی با مجلسیان متهم می ساخت وزراء هم از کار دست کشیدند و نظام السلطنه تصمیم گرفت که از صدارت کناره کند لکن مجلس استعفاء او را نپذیرفت و شاه مجبور شد که بار دیگر نظام السلطنه و وزرای او را بروی کار بیاورد و تعقیب متهمین را ببدلیه واگذارد. عاقبت نظام السلطنه چون دریافت که بین مشروطه طلبان و محمدعلیشاه چندان صفائی و از طرفین مخالفت تشدید می شود از کار کناره کرد و بعد مشیر السلطنه بجای او برقرار گردید کابینه مشیر السلطنه همان کابینه ای است که مجلس را در سال ۱۳۲۶ ه. ق. بتوپ بست و موقه مشروطیت را از میان برد.

**حسینقلی** حسینقلی خان نواب پسر جعفر قلیخان نیای بزرگش محمد رضا خان مازندرانی است که در عهد پادشاهان صفویه از طرف یکی از ملوک صفوی مأمور به کمک همایون شاه هندی شده و در هندوستان اقامت نمود. تحصیلات حسینقلی خان نواب در هند و لندن و پاریس بود پس از اكمال تحصیل در حدود سال ۱۳۰۰ ه.ق. بتهران آمد و پس از ورود به تهران سفری به استرآباد کرد و پس از مراجعت در تأسیس بانک شرقی انگلیس که بعد سهام خود را به بانک شاهی فروخت دخالت داشته و مدیر ایرانی بود بعد در سال ۱۳۰۷ ه.ق. در اداره (رژی) انحصار دخانیات مستخدم شد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد :



حسینقلی خان نواب

دشنبه ۱۴ رجب ۱۳۰۸: با عارفخان<sup>۱</sup> مشغول صحبت بودم که سرزده حسینقلی خان برادرزاده نواب سفارت انگلیس (حسنعلی خان) ورود کرد می‌خواست اعلانی درمسأله تنباکو در روزنامه چاپ کند جوابی دادم رفت و به فاصله نیم ساعت باز آمد تا ساعتی گرفتار او بودم، در این سال از طرف اداره مزبور مأمور جمع آوری تنباکوی فارس یعنی رئیس دخانیات آن حدود شد و پس از بهم خوردن امتیاز تنباکو در روزار تخارجه مشغول خدمت گردید و در همین سال (۱۳۰۸ ه.ق.) برای رفع گفتگو هیرزاملکم خان بادولت ایران با تفاق ابوالقاسمخان ناصرالملک مسافرت به لندن

۱ - عارف خان دروزارت انطباعات و دارالترجمه منشی و مترجم ترکی عثمانی بوده .

کرد<sup>۱</sup>. حسینقلی خان نواب از سال ۱۳۰۸ ه.ق. تا اوائل سلطنت مظفرالدینشاه نائب و مترجم اول سفارت ایران در لندن بود.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران درباره نواب می گوید: «پرورش یافته انگلستان که سالیان درازی وابسته سفارت ایران در لندن بوده، بعد بتهران آمده باز در وزارت خارجه بسمت مدیر اداره دول غیرهمجوار مشغول خدمت شد تا در ۱۲ رمضان سال ۱۳۲۲ ه.ق. از طرف دولت ایران برای پذیرائی لرد کرزن<sup>۲</sup> فرمانفرمای هند که بنا بود به شیراز بیاید و در موقعی که احمدخان علاءالدوله (پسر محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام قاجار) حاکم فارس بود مأمور شد پس از انجام این مأموریت بتهران برگشت. در سال ۱۳۲۴ ه.ق. از طرف مجلس شورای ملی بسمت وکالت انتخاب شده و با ملیون معناً و عملاً همراه بود تا پس از توب بستن مجلس شورای ملی در موقع استبداد صغیر محرمانه و علناً برضد دربار باغ شاه مشغول کار بود در ورود مجاهدین و فتح تهران هم می شود گفت که حسینقلی خان نواب تقریباً مدیر تهران بود و در (هیأت مدیره) و (کمیسیون عالی) جزء اعضاء فعاله بشمار میرفت و در دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۳۲۷ ه.ق.) از طرف شهر تهران به وکالت انتخاب شد و در ماه رجب ۱۳۲۸ ه.ق. در کابینه میرزا حسنخان مستوفی الممالک وزیر خارجه شد.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران می نویسد: «در هیأت دولتی که پس از خلع محمد علیشاه از سلطنت بدون نخست وزیر تشکیل یافت حسینقلی خان نواب وزیر امور خارجه بود و چندی بعد علاءالسلطنه (میرزا محمد علیخان) بجای نواب بوزارت امور خارجه منصوب گردید»<sup>۳</sup>. بعد از چند ماه بواسطه تضییقات دولتی روس و انگلیس مجبور به استعفاء شد و در سال ۱۳۳۰ ه.ق. به اروپا مسافرت کرد و در پاریس بود که در سال ۱۳۳۳ ه.ق. برای دوره سوم مجلس شورای ملی باز از تهران وکیل شد لکن از طرف دولت ایران به وزیر مختاری برلن بجای او هانس ماسثیان مساعدالسلطنه منصوب گردید و از فرانسه به برلن حرکت کرد

۱- ملکم در سفر آخری (سفر سوم ۱۳۰۷-۱۳۰۶ ه.ق.) ناصرالدینشاه بفرنگستان امتیاز لاتاری Loterie ایران را از شاه گرفت (امتیاز لاتاری ملکم خان همانست که امروزه بنام اعانه ملی (سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی) در ایران شهرت و رواج دارد) پس از مراجعت از اروپا ناصرالدینشاه بواسطه ملاحظه ای که از ملاما داشت فسخ امتیاز مذکور را تلگرافی به ملکم خان احیاء و ابلاغ کرد. ملکم خان قبل از افشاء تلگراف بطور محرمانه امتیاز را در مقابل چهل هزار لیره (یکصد و چهل هزار تومان) (نرخ لیره در این تاریخ سی و پنج ریال بوده) بچند نفر از تجار انگلیسی فروخت و بعد اظهار نمود که شاه امتیاز را فسخ کرده است این مطلب باعث کشمکش زیاد گردید و بالاخره ملکم خان عروس تعریفی ما بعقیده بسیاری از اشخاص، در محاکمه محکوم گردید و پس از محکومیت اظهار افلاس و اعصار نمود ولی این مسئله فوق العاده اسباب شکست اعتبار دولت ایران در بازار صرافی لندن شده و سرانجام در سال ۱۳۲۹ ه.ق. در ضمن استقراض دو کروور و نیم لیره انگلیسی دولت از آن قرار تأدیه خسارت تجار انگلیسی را کرد.

۲- Curzon

۳- در صورت ریز و زراء در گاهنامه ۱۳۰۷ خورشیدی سیدجلال الدین تهرانی بجای نواب ابوالفاسمخان ناصرالملک ذکر شده است.

و در تمام مدت جنگ بین الملل اول وزیر مختار ایران در آلمان بود و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. از طرف فرقه دموکرات برای دوره چهارم مجلس بوکالت انتخاب شد و بایران نیامد و بهمان شغل وزیر مختاری باقی بود. معروف است که از اشخاص درست کار در امور اداری بوده است. و در سال ۱۳۲۴ خ. در گذشت.

## حسینقلی

حاج حسینقلی خان (معمداالوزاره - صدرالسلطنه) پسر چهارم میرزا آقا خان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه بوده و از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۱ ه. ق. که میرزا آقا خان صدراعظم نوری با تمام افراد خانواده خود در اصفهان، قم و غیره در تبعید بسر می برد حسینقلی خان نیز همه جا با پدر خود بود. میرزا آقا خان در یکی از نامه های خود که به میرزا محمد مهدی نوری پسر عم و برادرزن خود می نویسد در آنجا



جناب حاجی حسینقلی خان وزیر مختار

می گوید: ... من از این زنده بودن پس از پنج سال حبس و خجالت شصت نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار تنگ آمدم خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله شدند مثل حسینقلی خان ... نامبرده از کارمندان قدیم وزارت خارجه می باشد پس از اینکه بسن بلوغ رسید در آغاز کار وارد خدمت دفتر استیفاء (کارمند وزارت دارائی) شد و سپس در خدمت وزارت خارجه درآمد و بتدریج ترقی نمود تا اینکه در سال ۱۳۰۱ ه. ق. با لقب معمداالوزاره ای نائب اول وزارت خارجه گردید<sup>۱</sup> در سال ۱۳۰۳ ه. ق. ژنرال قنصل ایران در بمبئی و هندوستان بود.<sup>۲</sup> در شوال سال ۱۳۰۵ ه. ق. بسمت وزیر مختاری ایران در واشنگتن منصوب شد و تا سال ۱۳۰۶ ه. ق. در این سمت باقی و برقرار بود. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود (۱۱ ذی حجه ۱۳۰۶ ه. ق.) مینویسد: حاجی حسینقلی خان دیوانه که ازینگی دنیا

(امریکا) اورا بیرون کردند و هنوز بشاه مشتبّه است ما موراست که بارهای شاه را از راه مارسیل به تهران برساند، و نیز می نویسد:

د (۱۰ محرم ۱۳۰۶): حاجی حسینقلی خان دیوانه وزیر مختار سابق ایران درینگی دنیا با امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا (مشکوٰۃ الدوله) که از پاریس با هم آمده اند و در اسلامبول

۱- مقام نیابت اول وزارتخانه در سابق پس از مقام وزیرورئیس (معاون) بوده است.

۲- سابقاً قنصل را کارپرداز و ژنرال قنصل را کارپرداز اول می گفتند.

دعوی و کتک کاری کردند هر دو را اینجا دیدم ، و پس از بازگشت از آمریکا از طرف شاه ملقب شد به صدرالسلطنه و بین مردم معروف گردید به حاجی واشنگتن . در سال ۱۳۱۰ هـ . ق . وزیر فوائد عامه شد . حاج صدرالسلطنه شخصی بود متمول و ممسک ، خطش خوب و گاهی هم شعر می گفت اما اشعارش مهمل بود از قبیل اینکه :

آن میرزا رضای قد کمانچه بر شاه شهید زد طپانچه

.... در زمان حیات وی طوری شده بود که دیگران هم که اشعار مهمل و مستهجنی می گفتند باونسبت می دادند و بیچاره را دست انداخته بودند و از این راه باصلاح امروزه خیلی هوش کردند و خودش هم از این قضیه خیلی عصبانی بود . یکی از کارهای مضحک او این بود که در روی سردرخانه ، درشکه خانه و سایر ابنیه متعلق بخودکاشی بیضوی شکل بزرگی کار گذاشته و لقب خود را (صدرالسلطنه) با خط درشت روی کاشی ها نوشته بود .

**حمزه**  
حمزه آقا منگور از رؤسای کردان ایرانی ساوجبلاغ مکری در اوائل سال ۱۲۹۷ هـ . ق . لطفعلی میرزا معروف به آقا شاهزاده (پسر طهماسب میرزا مؤید الدوله پسر دوم محمد علی میرزا دولت شاه پسر اکبر فتحعلیشاه قاجار) از طرف ایالت آذربایجان بحکومت ساوجبلاغ مکری تعیین و اعزام می شود این شاهزاده پس از ورود به مقر حکمرانی برای سوء استفاده خود شروع به تعدی نسبت بمردم نموده ظلم و تعدی وی از حد تجاوز می کند . قادر آقای مکری و حمزه آقای منگور از رؤسای اکراد که سابقاً بخاک عثمانی فرار کرده و در آنجا توقیف بودند آزاد شده دوباره بایران برمی گردند حمزه آقا را شاهزاده حکمران بفرمانداری احضار می کند و بدستور حاکم می خواهند او را زنجیر کنند حمزه آقا دست به خنجر خود برده حضار را بفرار می گذارند پس از آنکه فرمانداری را خالی می بیند از آنجا خارج شده و به شیخ عبیدالله پیر طریقت خود پناه می برد ، و بتحریر و کمک این شخص و طائفه منگور است (ظاهراً) که شیخ عبیدالله پسر شیخ طه نقشبندی از رؤسای مذهبی و صوفی مسلک کرد که در طی جنگهای بین روس و عثمانی مقداری اسلحه بدست آورده و دعوی آن را داشت که عموم قبایل کرد را تحت یک اداره در آورد و بهمین جهت در سال ۱۲۹۷ هـ . ق . قیام کرد و در حدود جنوب غربی آذربایجان و کردستان ایران فتنه عظیمی برپا نمود . پس از اینکه ارتش ایران شیخ عبیدالله و دیگر یانگیان کرد را تارومار نمود و یا خودشان تارومار شدند حمزه آقا و شیخ قادر پسر شیخ عبیدالله هنگام فرار بطرف ساوجبلاغ وحشیگری نموده آبادیهای سر راه خود را بکلی آتش میزدند و ساکنین آنها را می کشتند . حمزه آقای یاغی نیز با اعوان و اتباع خود بخاک عثمانی پناهنده شد و هر وقت که برای وی فرصتی دست میداد با برادر خود کاک احمد و سوار آقا و خضر آقا از رؤسای اکراد یزیدی دوباره بایران بازگشته بوسیله تعرضات متوالی دائماً مایه آزار مردم بودند و از طرف دیگر عشیره منگور ایل او باراضی اطراف صدمات بی پایان می زدند و هر وقت هم که قوای دولتی بسرکوبی ایشان میرفت حمزه آقا بخاک عثمانی می گریخت .

در سال ۱۲۹۸ هـ . ق . که حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) با عنوان وزیر فوائد عامه بدستور حاج میرزا حسینخان سپهسالار بحکومت ساوجبلاغ و صائین قلعه منصوب شده بود برای

اینکه از شرحمزه آقا و شرارت کردن منگور و یزیدی آسوده شود و بشرارت آنان بالمره خاتمه دهد اقداماتی کرد و نیرنگها و دسائسی بکاربرد تا اینکه بالاخره آنان را به ساوجبلاغ و بیچار خود وارد نمود و سپس تمام آنها را به ضرب گلوله کشت و باین ترتیب بکلی به غائله حمزه آقا و کردان یاغی و اشرار خاتمه داد. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۲۷ رمضان ۱۲۹۸ ه.ق.) در این باب چنین گوید :

« آنچه را که امروز فهمیدم حمزه آقا منگور را که امیر نظام (محمد رحیمخان علاءالدوله) نوشته بود سرش را آورده بودند باین تفصیل بوده که حسنعلی خان وزیر فواید (امیر نظام گروسی) به قرآن قسم خورده او را اطمینان داده بود و آورده بود لدی‌الورود از چادر بیرون رفته جمعی به سر حمزه آقا ریخته او را بادوسه نفر دیگر پارچه پارچه کردند در حالتیکه جمعی از کسان وزیر فواید را حمزه آقا کشته بوده است سفرای خارجه از این قمره بدولت ایران شماتت کرده و توییح نموده‌اند .

**حمزه** حمزه خان انزانی در جنگ روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه.ق.) یکی از سرکردگان سپاه جبهه ایروان بوده و در سال ۱۲۴۳ ه.ق. که پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس پس از ۱۲ شبانه روز جنگ سخت آنجا را گرفت حسنخان ساری اصلان فرمانده قوای ایروان گرفتار گردید پاسکیویچ ساری اصلان و حمزه خان و میرزا محمود خان مقصدلوی استرابادی را اسیر کرده تحت‌الحفظ به تغلیس روانه نمود و پس از بستن معاهده ترکمان چای او و دیگران آزاد شده به تهران وارد شدند.

**حمزه** حمزه سلطان انزانی یا حمزه خان نوکنده یکی از سردکردگان سپاه آغا محمد خان قاجار و از بزرگان گرگان بوده که در ابتداء از هواخواهان زندیه بود لکن بعد زندیه بواسطه نداشتن سیاست درست و ثابتی او را بدون مطالعه یأسانی از دست دادند . در سال ۱۱۹۸ ه.ق. که علی مرادخان زند لشکری به تعداد دوازده هزار نفر بفرماندهی پسر بزرگ خود شیخ ویس خان و لشکر دیگری (هشت هزار نفر) بفرماندهی محمد ظاهر خان پسر خاله خود برای گرفتن مازندران و گرگان و سرکوبی و دستگیری آغا محمد خان قاجار روانه نمود چون اهالی مازندران هواخواه زندیه و مخالف قاجاریه بودند شیخ ویس خان به یأسانی بگرفتن آنسامان نائل گردید و بعد محمد ظاهر خان مأمور گرفتن گرگان شد آغا محمد خان چون مخالفت اهالی مازندران و ضدیت برادران خود را نسبت بخود دید فوراً مازندران را گذاشته به گرگان رفت و در شهر متحصن و مشغول به دفاع از خود گردید .

محمد ظاهر خان مانند اکثر افراد زندیه مرد دلیری بود اما نه اوونه شیخ ویس خان چندان تدبیری از خود نداشتند مخصوصاً در این هنگام که در مقابل مردی بسیار محیل - زیرک - کاری - کاردان - پشت‌کاردار و نقشه‌کشی مانند آغا محمد خان قرار گرفته بودند . گرگان در حلقه محاصره لشکر محمد ظاهر خان افتاد و نزدیک بود که شهر بزودی گرفته شود در این میان آغا محمد خان تدبیری اندیشیده حمزه سلطان انزانی را که از شیخ ویس خان وسایر سرکردگان لشکر زندیه سخت رنجیده خاطر شده و به آغا محمد خان پیوسته بود او را وادار



کرد که با تفنگچیان و اتباع خود معبر جرجان را اشغال کرده و مانع رسانیدن آذوقه از مازندران به گرگان گردند. حمزه سلطان سر راه را گرفت و جداً مانع رسیدن خواربار به ارتش محمد ظاهر خان گردید به واسطه نرسیدن خواربار و علوفه قحط و غلای شدیدی در میان ارتش اعزامی بگرگان ایجاد شد که بعد منتهی به هرج و مرج و بی نظمی زیادی گردید.

آغا محمد خان از این موقع خوب استفاده و بهره برداری کرد باین معنی با عده ای که تحت فرماندهی خود داشت از پشت سر و جلور و به لشکر نظام گسیخته زندیه تاخت و تاز نمود و در نتیجه در حدود چندین هزار نفر کشته و اسیر شدند و خود محمد ظاهر خان فرمانده کل قوی نیز برای نجات دادن خود از مهلکه او نیز از میدان جنگ فرار کرد لکن بزودی گرفتار



حمزه میرزا حشمت الدوله در اوائل عمر

و بامر آغا محمد خان افراد سپاهی باشمشیرهای خود او را ریز ریز و پاره پاره کردند. حمزه سلطان بواسطه این فداکاری و خدمت شایان تقییر نسبت به آغا محمد خان بکلی نقشه جنگ را تغییر داد و آغا محمد خان را بمقام سلطنت رسانید و علیمراد خان پس از این شکست دیگر نتوانست در مقابل آغا محمد خان قوی علم کند و هر قدر سعی و کوشش نمود تا بتواند که این شکست را دوباره جبران نماید برای او ممکن نگردید.

حمزه میرزا (حشمت الدوله) امیر

### حمزه

جنگ) پسر بیست و یکم عباس میرزا

نائب السلطنه و برادر اعیانی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه است که در سال ۱۲۵۵ ه. ق. بجای سلیمان خان گیلانی امیر تومان حاکم زنجان شد در سال ۱۲۶۳ ه. ق. که حسنخان سالار پسر الله یار خان آصف الدوله قاجار دولو بتحریر بیکانگان بر علیه دولت در خراسان قیام نمود و خیال سلطنت در سر داشت حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه حمزه میرزا برادر شاه را بحکومت خراسان فرستاد لکن سالار و سایر امرای خراسان از وی اطاعت نکرده حمزه میرزا مجبور شد که در سال ۱۲۶۵ ه. ق. همراه یار محمدخان الکوزائی<sup>۱</sup> حاکم بسیار مقتدر هرات که برای کمک و مساعدت او بمشهد آمده بود بهرات برود مدت سه ماه و نیم<sup>۲</sup> در دو فرسخی غوریان توقف کرده و در این مدت یار محمد خان در انجام همه گونه خدمات نسبت بوی فروگذار نکرد. هنگامیکه شنید که سلطان

۱- الکوزائی طایفه ای است از شعب درانی یا ابدالی.

۲- از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی ۱۲۶۵ ه. ق.

مراد میرزا مأمور قلع و قمع سالار و بنشاور وارد شده حمزه میرزا از غوریان بنی‌شاه بور آمده در این جا بود که فریمان احضار او و انتصاب سلطان مراد میرزا بچکومت خراسان رسید. حمزه میرزا در این سال پس از ورود بتهران بجای ملک قاسم میرزا<sup>۱</sup> به ایالت آذربایجان تعیین و فرستاده شد و وزارت و پیش‌کاری (معاونت) او بمیرزا محمد مستوفی (قوام‌الدوله) محول گردید. حمزه میرزا در سال ۱۲۶۶ ه. ق. که والی آذربایجان بود میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم برای اینکه آشوبهای پیروان باب را که در هر گوشه و کنار ایران ایجاد شده بود بخواهاند دستور داد که باب‌را از چهریق آورده او را در تبریز اعدام نمایند. حمزه میرزا



حمزه میرزا حشمت‌الدوله



از راست بچپ فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه - حمزه میرزا حشمت‌الدوله و فیروز میرزا نصره‌الدوله

بقتل سید علی محمد باب راضی نبود و در این کار مردد بود چه گذشته از آنکه کشتن سیدی را جایز نمی‌شمرد از اینکه امیر کبیر او را مأمور بقتل فردی نموده دل‌تنگ بود چه وی مانند کلیه شاهزادگان بخصوص اولاد عباس میرزا بخود مغرور بود. در همین قضایا وقتی فرمان امیر درباره اعدام باب بدو میرسد جواب میدهد: «مرا چنان گمان بود که لطف آنحضرت (امیر کبیر) سبب شود که فتح سرحدات روم و روس و جنگ با ملت پاریس و پروس! بمن محول فرمایند». درست ده سال پس از این وقایع بود که ناصرالدین‌شاه حمزه میرزا حشمت‌الدوله را

۱- پسر بیست و چهارم فتح‌المیشاه.

۲- میرزا محمد مستوفی پسر میرزا تقی قوام‌الدوله آشتیانی وجد حسن وثوق‌الدوله واحمد قوام‌السلطنه بوده است.

که در این تاریخ والی خراسان بود مأمور جلو گیری تر کمنان در مرزهای شمال شرقی آن ایالت کرد اما این شاهزاده که آرزو مند جنگ باروس و پروس بود از تر کمنان چنان شکست فاحشی دید که بیشتر سپاهیان ایران که تعداد آنان بیش از سی هزار نفر بود (بعضی تا پنجاه هزار هم نوشته اند) کشته شدند و بقیه بدست تر کمنان باسارت افتادند بطوریکه در صفحه ۴ کتاب ظهور الحق<sup>۱</sup> نوشته شده :

«فرمان اعدام باب را میرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا تقیخان امیر نظام اجراء نموده . در سال ۱۲۷۰ ه. ق. ناصرالدینشاه او را که از سال ۱۲۶۵ ه. ق. حاکم آذربایجان بود معزول و بتهران احضار کرد و بجای وی فیروز میرزا نصرت الدوله برادر حمزه میرزا را



#### حشمت الدوله در تفلیس

بسمت ایالت آذربایجان فرستاد در سال ۱۲۷۱ ه. ق. بحکمرانی اصفهان و وزارت میرزا زکی کیلانی انتخاب و فرستاده شد در سال ۱۲۷۵ ه. ق. بوزارت میرزا محمد قوام الدوله استاندار خراسان شد یکسال پس از حکومت این شاهزاده (حشمت الدوله ! امیر جنگ ! ) و وزیر بی نظیرش قوام الدوله در سال ۱۲۷۶ ه. ق. است که قضیه بسیار افتضاح آور جنگ مرو برای دولت و ملت ایران پیش آمد نمود باین معنی بیشتر قوایی که برای سرکوبی و قلع و قمع تر کمنهای یاغی مرو فرستاده شده بودند بکلی از بین رفتند و شهر مرو هم از شهرهای بسیار قدیمی ایران و از جمله چهار شهر خراسان از ایران بکلی منتزع و بعداً بتصرف دولت روس درآمد ( و نقشه

هم همین بود) مورخین بسیار چابک و متعلق ایرانی خودمان قضیه را مانند همه وقایع در



حشمت الدوله حمزه میرزا در تفریس

ایران وارونه جلوه داده و حقیقت امر را کتمان نموده اند مثلاً منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۲۶۸ جنگ مرو را اینطور مینویسد و در معرض افکار مردم میگذارد: «هم در این سال (۱۲۷۶ ه. ق.) نواب حشمت الدوله حکمران خراسان بامر دولت برای تنبیه تراکمه مرو شاه جهان لشکر بمرو کشیده و با قوام الدوله وزیر خراسان بدان صوب رفته بعد از محاربات و فتح! بعضی قلاع و فرار تراکمه مراجعت کردند». پس از آن همه افتضاحات و تلفات و خسارات وارده زیاد و از دست دادن مرو و قوام الدوله معزول و بتهران احضار شدند و حسام السلطنه برای بارسوم باستانداری و محمد ناصر خان قاجار دولو رئیس تشریفات ملقب بظهیر الدوله شده بسمت پیشکاری (معاونت) و سرداری (فرمانده لشکر) خراسان انتخاب و



فرستاده شدند. حمزه میرزا در حدود یکسال وانندی بیکار و خانه نشین بود تا اینکه در سال ۱۲۷۸ ه. ق. با دادن مبالغی پیش کشی (رشوه) بشاه دوباره مشغول بکار شده بحکومت یزد منصوب گردید و تا اوایل ۱۲۸۰ ه. ق. حاکم یزد بود در این سال چون فرهاد میرزا معتمدالدوله از حکومت لرستان و خوزستان معزول شد حکومت لرستان بامام قلی میرزا عمادالدوله و حکومت خوزستان بحمزه میرزا حشمتالدوله واگذار گردید و بجای حشمتالدوله دوست علیخان معیرالممالک (نظامالدوله) بحکومت یزد تعیین شد. حشمتالدوله فقط یکسال حاکم خوزستان بود و در سال ۱۲۸۱ ه. ق. معزول و بجای وی میرزا فتحعلیخان شیرازی صاحب دیوان حاکم خوزستان گردید. در سال ۱۲۸۳ ه. ق. دوباره حاکم خوزستان بملاوه حکومت



حمزه میرزا حشمتالدوله حکمران  
خوزستان



ناصرالدینشاه در بالای این عکس بخط  
خود نوشته است: حشمتالدوله نجس

بروجرد منصوب شد و تا سال ۱۲۸۵ ه. ق. در آنجا به در این سال احضار شد و بوزارت جنگ تعیین و ملقب بامیر جنگ گردید و پس از گرفتن این لقب سجع مهرش این مصراع بوده: و امیر جنگ شد از شاه حشمتالدوله، و بجای او بهرام میرزای معزالدوله برای باردوم بحکومت خوزستان رفت در اواخر این سال مانند همیشه با دادن مبالغی پیش کشی (رشوه) بشاه با آنهمه افتضاحات و جنگ مرو برای بار سوم بحکمرانی خراسان منصوب گردید و در همین سال (۱۲۸۵ ه. ق.) که ناصرالدین شاه امور وزارت جنگ را محول بپسر سیزده ساله خود کامران میرزا (نایب السلطنه) نمود ابتداء نیابت او را بحشمتالدوله و بعد که او در همان سال بحکمرانی

خراسان تعیین گردید نیابت (معاونت) وزارت جنگ در سال ۱۲۸۶ ه. ق. بنصرت الدوله داده شد هر چند که این دو نفر اسماً معاون و کفیل بودند لکن رسماً وزارت جنگ بمعهده آنان واگذار شده بود. در سال ۱۲۸۸ ه. ق (۱۸۷۱ م.) که الکساندر دوم امپراطور روس وارد تفلیس شد ناصرالدینشاه برای تبریک ورود او بآن حدود حشمت الدوله امیرجنگ را با جمعی از افسران عالی رتبه بتفلیس فرستاد و در سلخ شعبان همین سال بتهران بازگشت و در سال ۱۲۸۹ ه. ق. برای بار سوم بحکومت خوزستان و لرستان منصوب و حکومتش تا سال ۱۲۹۲ ه. ق. ادامه داشت.

در این سال بهرام میرزا معزالدوله برادر بزرگش بجای او بحکومت های خوزستان و لرستان منصوب گردید و تا اوایل سال ۱۲۹۳ ه. ق. معزالدوله در هر دو جا حاکم بود و سپس



حمزه میرزا حشمت الدوله

حشمت الدوله در این سال برای بار چهارم بجای وی حاکم هر دو محل گردید. در سال ۱۲۹۷ ه. ق. که شیخ عبیدالله پسر شیخ طه نقش بندی از رؤسای مذهبی صوفی مسلک کرد باتفاق بعضی از رؤسای اکراد در حدود جنوب غربی آذربایجان و کردستان ایران فتنه عظیمی برپا کرد دولت از تهران اردویی بریاست حمزه میرزا حشمت الدوله و همچنین مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراگزلوی همدانی رئیس قشون آذربایجان را بدفع یاغیان فرستاد عجب اینجاست که قوای دولتی نیز تمام عرض راه و اطراف رضائیه (ارومیه) و مراغه را بیادینما گرفته و از عرض و

ناموس بهیچ چیز ابقاء نکردند حشمت الدوله برسیدن به صامین قلعه افشار (بانه) باجل طبیعی درگذشت. اردکرزن در صفحه ۳۹۰ جلد اول کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود مرگ حشمت الدوله را در سال ۱۸۸۲ م. برابر با ۱۲۹۹ ه. ق. ذکر نموده و اشتباه می باشد.

**حیدر** حیدرخان چراغ برقی یا بمبی معروف بحیدرخان عمو اوغلی که اسم اصلیش تاری ویردیوف بوده است نامبرده یکی از رؤساء و ارکان عمده مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده مانند قفقازیان و گرجیان و ارمنه و غیره که در اوائل تأسیس مشروطیت ایران داوطلبانه باین مملکت آمده بودند و با مستبدین باصطلاح آنروزها مبارزات نمودند و جمع کثیری از این جماعت بدست ایشان در ایران کشته شدند راجع بملیت حیدرخان عمو اوغلی بسیاری عقیده شان براین است که حیدرخان اصلا ایرانی پسر



حیدرخان عمو اوغلی

مشهدی میرزا علی اکبر ارومیه‌ای و یاسلماسی بوده وجد حیدر خان یعنی پدر مشهدی علی اکبر بحاجی ملاعلی تاری ویردیوف موسوم ودرشهر ارمنی نشین الکساندروپل ساکن و از اینجا شهرت و نام خانوادگی این خانواده و حیدرخان تاری ویردیوف گردیده است<sup>۱</sup> و راجع بوجه تسمیه عمو اوغلی می گویند که رفقاء و آشنایان مشهدی علی اکبر را عمو خطاب می کردند و بهمین جهت حیدرخان پسرش را عمو اوغلی یعنی پسر عمو گفته اند. حیدرخان عمو اوغلی ساکن قفقازیه و از اتباع دولت روسیه تزاری بود و در قفقاز تحصیلات کرده و مهندس الکتریک (برق) شد و پس از فراغت از تحصیل در یکی از کارخانجات بادکوبه مشغول بکار گردید. بعلت ظلم و تعدی و رفتار ناهنجار عمال تزاری نسبت بمسلمین قفقاز او را بر آن داشته که بایک عده مسلمین غیرتمند دیگر در کارتشکیل حزب سیاسی همدست شود و بهمراهی ایشان با مستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند هنگامیکه مسلمین قفقازیه در ۱۳۱۷ ه. ق. (۱۹۰۰ م.) تحت اداره نریمان نریمان بکف انجمنی بنام کمیته (اجتماعیون - عامیون)

۱- حاج ملاعلی تاری ویردیوف را بعضی‌ها پدر و عده‌ای برادر مشهدی علی اکبر میدانند. الکساندروپل از شهرهای صنعتی ارمنستان شوروی و دارای ۱۰۳ هزار جمعیت است هنگامی که شهر مزبور در دست عثمانی‌ها بود آنرا گمری می‌گفتند و بعد بتصرف روس‌ها درآمد و در زمان حکومت بالشویکها (شوروی) نام آن به لنیناگان تبدیل یافت.

تشکیل دادند و این کمیته در سایر شهرهای قفقازیه شعبی داشت از آنجمله شعبه بادکوبه بود که حیدر خان جزء اعضای آن بشمار میرفت بعدها عده‌ای از آزادیخواهان ایران مخصوصاً آذربایجان با این کمیته اجتماعیون - عامیون قفقازیه ارتباط سری پیدا کردند و در تبریز شعبه‌ای از آن بدستیاری این جماعت تأسیس گردید .

حیدر خان را مظفرالدین‌شاه و میرزا علی‌اصغر خان صدراعظم در مراجعت شاه از سفر اول اروپا در سال ۱۳۱۸ ه. ق. بمعرفی چند نفر بعنوان مهندس برق در بادکوبه استخدام کردند و برای دایر کردن کارخانه چراغ برق در همان سال بمشهد فرستادند و او پس از چند سالی اقامت در آن جا بتهران آمد و پس از پنج ماه بیکاری ابتداء در ماشین خانه راه آهن حضرت عبدالعظیم بعد در تجارت خانه روسی حمل و نقل ایران و سپس در اداره چراغ برق مرحوم حاج حسین آقا امین‌الضرب استخدام شد کارهای الکتریسیته (برق) و سرکشی بامور آن بمهده وی محول گردید و در تمام اوقات در کار پیدا کردن مردم برای شورش برضد سلطنت استبدادی و توطئه برای قتل سران استبداد مشغول بود چنانکه بمب هائی که در خانه میرزا احمد خان علاءالدوله و پشت دیوار خانه وزیر مخصوص و در خیابان پست خانه در سر راه محمد علی‌شاه انداخته شد و ترکید و قتل شکرالله خان شجاع نظام مرندی و پسرش خانبا با خان شجاع لشکر همه بدستیاری او بود و در توطئه قتل اتابک نیز دخالت داشت . م. ق. هدایت در صفحه ۴۵۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع بانداختن بمب در خیابان اکیاتان در سر راه محمد علی‌شاه نظرش جور دیگری است و در این باب می نویسد :

« پس از رفتن شاه بمجلس<sup>۱</sup> و سوگند یاد کردن که انتظار آرامش و سازش میرفت بمب رضا خان شجاع لشکر چه بود وجه جهت داشت که شاه عصبانی و مأیوس نشود رضا خان شجاع لشکر پس از آن عمل بخاک ترکیه متواری شد . در دوره قیام بتبریز آمد و پس از قیام بالا هوتی بروسیه رفت در آن موقع حیدر عمو اوغلی محاکمه میشده . و بطور کلی حیدر عمو اوغلی در تمام شورش های انقلابی زمان مشروطیت دست داشته و نسبت بکشتن مخالفین آزادی کوچکترین خوفی یا تردیدی بخود راه نمیداده است . حیدر خان زبانهای گرجی - ارمنی و روسی را مانند زبان مادری خود می دانست و زبان ترکی و فارسی را که بر این سه زبان علاوه کنیم باید گفت که نامبرده به پنج زبان بخوبی آشنا بوده و نفوذ روحی فوق العاده ای داشته تا آنجا که هر کس را با يك کلمه طوری مجذوب و منقلب مینمود که فدائی او شده و بامر او به هر کاری اقدام می نمود و حتی نفوذ خود را درستار خان سردار ملی هم بکار برده و آن قهرمان نامی همیشه میگفت هر چه عمو اوغلی بگوید همان است .

پس از توطئه بستن مجلس<sup>۲</sup> از طرف محمد علی‌شاه حیدر خان سر از بادکوبه در آورده و در آنجا بواسطه تبلیغات و مقالاتی که بزبان گرجی در روزنامه های گرجستان مینوشت عده ای داوطلب و فدائی برای مبارزه با محمد علی‌شاه و یاری بمجاهدین و مخصوصین تبریز روانه نمود و پس از آن خود نیز بتبریز وارد شد و بزودی یکی از ارکان انقلاب آذربایجان گردید و کار



عمده‌ای که در این دوره صورت داد کشتن شجاع نظام مرندی بوسیله بمب بوده<sup>۱</sup> هنگامیکه قوای ملیون از شمال و جنوب پباینخت حمله برده تهران را گرفتند حیدر خان در اینوقایع شرکت داشت و نامبرده یکی از مؤسین حزب دمکرات ایران و رئیس کمیته ترور یا وحشت بوده که مقدماتش از قبیل تهیه برنامه و غیره در تبریز چیده شده بود و در تهران ایجاد شد . مرحوم محمود محمود که پیش از سلطنت رسیدن رضا شاه پهلوی نام خانواد گیش پهلوی بود در یادداشت های خود راجع بحیدر عمو اوغلی که چند ماهی در خانه او مخفی بوده چنین اظهار نظر می کند :

« حیدر خان معروف بحیدر عمو اوغلی مردی با روح انقلابی و خیلی رشید و با ایمان مدیری فکور و نفوذ کلامش فوق العاده بود یارانی داشت که سرسپرده وی بودند حیدر خان در دوره اول مجلس در اجرای مقاصد و منویات انجمن آذربایجان و در پیشرفت کارهای انقلابی سمیمانه مجاهدت می کرد . نقشه کشتن میرزا علی اصغر خان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوء قصد بمحمد علیشاه را حیدر خان کشید و پیروان او اجراء کردند این کارها با نظر و تصویب تقی زاده انجام می گرفت . در دوره دوم مجلس فرقه دمکرات ایران تأسیس شد و اشخاص ذیل از جمله اعضای کمیته مرکزی این حزب بودند : تقی زاده ، وحیدالملک شببانی ، حاج میرزا باقر آقای قفقازی ، سلیمان میرزا ، مساوات ، رسولزاده ، میرزا احمد خان عمارلوثی و من . حیدر خان عمو اوغلی هم عضو این حزب بود . حاج میرزا باقر آقا ، رسول زاده ، مساوات و حیدر عمو اوغلی مؤمن حقیقی و صاحب شهامت اخلاقی و صحت عمل بودند . حاج میرزا باقر آقای قفقازی واسطه فرقه اجتماعيون قفقاز با انجمن آذربایجان بود . حیدر عمو اوغلی در قتل سید عبدالله پیشوای اعتدالیون در تاریخ نهم رجب ۱۳۲۸ ه. ق. متهم گردید و در حدود یکماه در شهر بانی توقیف بود و بعد آزاد شد . شادروان محمود در یادداشت های خود در اینباب مینویسد :

« سید عبدالله بهبهانی بدست یاران حیدر عمو اوغلی کشته شد چند روز پس از قتل بهبهانی تقی زاده تصمیم گرفت از ایران برود و بمن گفت دیگر نمیتواند در تهران بماند و از من خواست که ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم همان شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریستی که مأمور قتل او شده بودند ( در رأس آنها حیدر اردبیلی هم اسم حیدر عمو اوغلی بود ) در لباس خرده فروش دوره گرد از تهران خارج شدند ولی حیدر عمو اوغلی دستگیر و در نظمیبه توقیف شد . حیدر خان اندکی بعد از رفتن از توقیف ( شعبان ۱۳۲۸ ه. ق. ) از طرف حزب دمکرات بمأموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت و در ربیع الاول ۱۳۲۹ ه. ق. بتهران برگشت چون بحضرت عبدالعظیم (شهرری) رسید مرا از ورود خود آگاه ساخت شبانه نایب ابراهیم نوکر خود را بانجافرستادم حیدر خان بمنزل من وارد شد و چند ماهی در حیاط بیرونی بطور مخفی میزیست و اهل خانه او را عمو چون خطاب میکردند .

شبی یفرم رئیس نظمیبه که آزاد میخواه با ایمان و با حزب دمکرات باطناً همکاری بود توسط آرسن ارمنی برادر بوغوس ( که این هر دو از اجزاه نظمیبه بودند ) پیغام فرستاد که بمقامات

دولتی اطلاعاتی درباره محل اختفای آن شخص مهمان رسیده و صلاح است هر چه زودتر از ایران برود وسائل رفتن حیدر خان از ایران فراهم گردید حیدر خان در لباس چهاروادار (چهارپادار) از تهران بمشهد و از راه عشق آباد بروسیه و از آنجا بفرانسه و سویس رفت و در اروپا به همکاران لنین پیشوای انقلاب روسیه پیوست. در نتیجه حوادثی که منجر به اولنیماتوم روسیه گردید منم با اروپا رفتم بعضی اعضای حزب دمکرات از جمله تقی زاده، وحیدالملک شیانی، حسین قلی خان نواب - مائر استوار برادر عیال من و خود من در لندن جمع شدیم حیدر خان نیز بلندن آمد و چند جلسه گرد هم بودیم و بعد متفرق شدیم و هر کس بسویی رفت، در جنگی که بین قوای تأمینیه دولت و مجاهدین مقیم پارك اتاپك (محل کنونی سفارت شوروی) بسر کردگی ستارخان سردار ملی روی داد حیدر خان چون از مؤسسين حزب دمکرات و حکومت هم منتخب حزب بود با آنها عوالم دوستی و رفاقت با ستارخان بر علیه او جنگید و در این جنگ بفتح دولت اقدام و دخالت داشت پس از سقوط کابینه مستوفی الممالک (دمکرات) و روی کار آمدن محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم (دهم ربیع الاول ۱۳۲۹ ه.ق.) اعتدالیون تقویت گردیدند و آنان دولت را مجبور کردند که نسبت بعناصر دمکرات امثال حیدر خان و رسول زاده سخت بگیرد سپهدار (سپهسالار بعدی) هم دستور آنان را اجراء کرد و حیدر عمو اوغلی را تبعید نمود حیدر خان بفقازیه رفت و از آنجا بروسیه سفر کرد و از روسیه با اروپا رهسپار شد هنگامیکه محمدعلیشاه از گموش تپه (گمیشان) بروسیه (اودسا) بازگشت (۱۳۲۹ ه.ق.) حیدر خان براهنمائی و بهمراهی محمد تقی صادق اوف، که مردی عیاش - خوش گذران - اهل مبالغه - زبان آور - شلوغ کار و بهمین جهت اغلب تهی دست بود در اودسا نزد محمدعلیشاه رفته بودند. صادق اوف اورا تطمیع کرده مبلغ گزافی برای جلب حیدر خان از وی گرفت که حیدر خان بایران رفته کارهایی برای او انجام دهد حیدر خان در نزد بعضی اشخاص اقرار کرده بود که من پول را گرفتم اما نه برای اینکه برای او کاری انجام دهم بلکه غرضم این بود که از پول محمدعلیشاه که مایه قدرت و فساد او بود کاسته شود پس از استقرار مشروطیت در ایران حیدر خان مدت های مدید در پاریس و سپس در اوائل جنگ بین الملل اول دوسه سالی در برلن بسر می برد.

در بحبوه جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. برابر با ۱۳۳۱-۱۳۳۶ ه.ق.) از برلن خارج شد و پس از چندی در اسلامبول در لباس قشون ترك درآمد داوطلبانه در آن ارتش با درجه صاحب منصبی بجنگ برضد روسیه تزاری پرداخت و در طی سفرهای جنگی خود تابنداد و کرمانشاه نیز پیش آمد وی بار دیگر با آلمان برگشت و در شهر برلن اقامت گزید. در همین زمان بود که سروصدای انقلاب اکتبر روسیه برخاست و چون قبلا لنین را در سویس ملاقات کرده بود و با هم کاملا آشنا و موافق شده بودند از این جهت در موقع انقلاب بروسیه سفر کرد و چون به لنین خیلی نزدیک بود در کنار آن مرد بزرگ و نامی در انقلاب اکتبر (۱۹۱۷ م.) شرکت کرد و در شهرها به نطق های هیجان آمیز برای مردمان رنج دیده روسیه پرداخت. نامبرده مردی بود بسیار شجاع، فوق العاده با تهور، پردل، بی ترس و بی باک و جانش را بتعبیر معروف همیشه در دست داشت و از مواجهه با خطر و خوض در مهالك بلکه از مرگ رویاروی بهیچ وجه روی

نی تافت و مخاطرات عظیمه را گومی ازجان و دل طلب میکرد وی در اوائل سال ۱۳۴۰ ه. ق. مطابق با پائیز سال ۱۳۰۰ خ. از طرف ترکان ماجراجوی باد کوبه و بلشویکهای آنجا بگیلان آمد و با اتباع میرزا کوچک خان جنگلی مخلوط گردید اما چون وجود او از طرف اتباع میرزا مظنون تشخیص داده شده بود ایشان او را در آنجا کشتند و تفصیل کشته شدن او از این قرار است: در اجتماعیه که بنام کنگره برای آشتی و رفع اختلاف بین کمیته مختلط رشت که از عناصر تندرو بسر کردگی احسان الله خان و با حضور میرزا کوچک خان در محلی بنام ملاسرا در چند کیلومتری رشت تشکیل یافت کنگره مزبور بجای آشتی و ایجاد اتحاد و یگانگی بین الطرفین منجر و مبدل بزد و خورد و تیراندازی شدید و بالاخره منتهی بکشتار جمعی شد حیدر خان عمو اوغلی که رابط بین کمیته مختلط رشت و دسته میرزا کوچک خان بود برای اینکه از این معرکه و مهلکه نجات یابد خود را از خانه بزیرافکنده فرار را برقرار اختیار می کند و در حین فرار بسوی رشت دستگیر و بجنگل برده شد در منطقه اشکلن بحبس حسنخان معین الرعایا کیش دره ای که از سران نامدار جنگل بود درآمد با وجود اینکه میرزا کوچک خان در موقع عقب نشینی بحسنخان معین الرعایا دستور داد که زندانیان را مرخص کند پس از چندی حیدر خان با جمعی دیگر از فدائیان بدست همین شخص و یا کسانش در اوایل سال ۱۳۴۰ ه. ق. (۱۳۰۰ خ.) کشته شد و از علت آن کسی با خبر نگردید.

**حیدر علی** حاجی حیدر علیخان جدید الاسلام پسر محمد علیخان پسر پنجم حاجی هاشم و برادر زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم آغا محمد خان و فتحعلیشاه قاجار می باشد. وی مدتها صندوقدار عباس میرزا نایب السلطنه و در دستگاه وی خیلی مقرب بوده است مدتها مهرداری و زمانی هم وزارت او را داشته است. میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی صدراعظم محمد شاه قاجار با او میانه خوبی نداشته و شاید از نظر همکاری و تقربش به نایب السلطنه بوده و در دیوان اشعارش در چندین جا از او بدگویی کرده و او را جهود خطاب کرده است. بواسطه بد رفتاری طائفه وهابی با حجاج ایرانی فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۳۶ ه. ق. حاج حیدر خان را به نزد محمد علی پاشا خدیو معروف مصر فرستاد تا در دفع طائفه مزبور اقدام مؤثر نماید. رفتن او مصادف شد بالشکر کشی ابراهیم پاشا پسر خدیو به نجد و خراب کردن درعیه و دستگیری عبدالدین مسعود رئیس طائفه وهابی و فرستادن او را به اسلامبول. پس از ورود وی دولت عثمانی او را کشت و اینکه مورخین مادر کتب تاریخ تألیف خود لشکر کشی ابراهیم پاشا را به نجد بنا یا مرالی یعنی فتحعلیشاه ذکر کرده اند سخنی است بیهوده و چرند و در کمال بی اطلاعی و بیخبری از جریان امر نوشته شده است. راجع به قتل گریبایدو سفیر روس و سی و هفت تن از اعضای سفارت قرار بود که میرزا ابوالحسنخان وزیر دول خارجه برای عذر خواهی بسمت نمایندگی و سفارت فوق العاده از طرف دولت ایران بدر بار روس برود میرزا ابوالحسنخان باین کار بیمیل بوده و عدم تمایل خود و محظورات ناشیه از این سفر در نامه ای که بتوسط حاج حیدر علیخان به عباس میرزا نایب السلطنه به تبریز ارسال داشته تذکر می دهد.

## خان ابدال

خان ابدال خان از رؤسای کرد طائفه جهان بیگلو بوده که پس از فرار آغامحمد خان قاجار از شیراز بسمت تهران (۱۱۹۳ ه.ق.) و ورود به تهران با وی همراهی کرد و با افراد خود باو پیوست و هنگامیکه آغامحمدخان پس از شکست برادران مخالف و معاند خود بوسیله جعفرقلیخان برادر موافق خود در همین سال به شاهی وارد شد خان ابدالخان نیز همراه وی بود آغا محمدخان بواسطه خدماتیکه نسبت بوی انجام داده بود او را بحکومت ساری تعیین نمود لکن بعد رضاقلیخان اورا فریب داده و از آغامحمدخان برید و باو پیوست. در سال ۱۱۹۵ ه.ق. که رضاقلیخان با یکمده هزار نفری از لاریجان بعزم گرفتن آغامحمدخان به بابل راند آغا محمدخان در ابتداء قدری مقاومت نمود بامید اینکه خان ابدالخان آمده او را نجات خواهد داد بعد معلوم گردید که او نیز از پیش با رضاقلیخان مواضعه داشته و بوی پیوسته است بنا بر این آغامحمدخان تن به قضاء داده تسلیم برادر گردید رضاقلیخان درابتداء خواست او را بکشد و یا کور نماید حاجی خانجان بندپشی بواسطه تدبیرات خود رضاقلیخان را مانع اجراء عملیات مزبور گردید مرتضیقلیخان که از گرفتاری آغامحمدخان آگاه شد بجهت سلطه و پیشرفت مقاصد خود و یا برای نجات آغامحمدخان و مخالفت با رضاقلیخان از گرگان به ساری آمد و با اتباع رضاقلیخان بجنگ پرداخت در این جنگ خان ابدالخان شکست خورده درحین فرار گرفتار و سپس بامر مرتضیقلیخان کشته شد.

## خان احمد

خان احمدخان سوادکوهی از سرکردگان لشکری آغا محمدخان قاجار بوده که در سال ۱۲۰۹ ه.ق. هنگام گرفتن شهر کرمان او اول کسی است که با نفرات ابوابجمعی خود بتوسط نردبانها بر برج و باروی شهر بالا رفته و این عمل باعث تشویق سایر فرماندهان لشکر گردید و شهر کرمان گرفته شد و لطفعلیخان زند از میان لشکر انبوه دشمن از شهر خارج شده و بسمت بم فرار نمود.

## خانلر

خانلر میرزا احتشامالدوله پسر هفدهم عباس میرزا نائب السلطنه است که در سال ۱۲۵۱ ه.ق. در صدارت حاج میرزا آقاسی بحکومت یزد منصوب شد و در سال ۱۲۵۳ ه.ق. از حکومت یزد معزول و بجای او بهمن میرزا بهاءالدوله پرسی و هفتم فتحعلی شاه حاکم یزد گردید. خانلر میرزا در این سال بجای برادر خود فیروز میرزا (نصرتالدوله) حاکم کرمان شد و حکومتش تا سال ۱۲۵۶ ه.ق. بطول انجامید در این سال مردم کرمان از سوء سلوک او شاکی شدند دولت او را معزول کرده و فضلعلیخان بیگلربیگی قرا باغی را بجای وی منصوب نمود. در اواخر سلطنت محمدشاه حاکم همدان بود و دو ماه پیش از فوت محمدشاه بحکومت مازندران منصوب گردید و در سال ۱۲۶۴ ه.ق. مهدقلی میرزا برادرش ۲ حاکم بروجرد بجای او بحکومت مازندران منصوب و خانلر میرزا بجای مهدقلی میرزا بحکومت بروجرد - لرستان و خوزستان فرستاده شد در

۱ - طوائف کرد جهان بیگلو و مدانلو ساکن اطراف تهران پس از ورود آغامحمدخان به تهران باو پیوستند.

۲ - پسر بیستم عباس میرزا نائب السلطنه.

سال ۱۲۶۶ هـ. ق. علاوه بر حکومت‌هایی که داشت حکومت گلپایگان و خوانسار نیز ضمیمه حکومت‌های او گردید لکن در سال ۱۲۶۷ هـ. ق. دوباره حکومت‌های مزبور از حکومت او مجزی و به احمد میرزا<sup>۱</sup> واگذار شد و در عوض آنها حکومت بختیاری باو داده شد. خانلر میرزا در سال ۱۲۶۸ هـ. ق. ملقب به احتشام‌الدوله گردید و در جنگ انگلیس و ایران (۱۲۷۳ هـ. ق.) این شاهزاده حاکم خوزستان و فرمانده کل قوای ایران در جنگ بود بطوریکه در کتاب (جنگ انگلیس و ایران)<sup>۲</sup> در سال ۱۲۷۳ هـ. ق. تألیف کاپیتان هنت<sup>۳</sup> انگلیسی که خودش نیز از آغاز تا انجام در جنگ داخل بوده راجع به جنگ محمره (خرمشهر) تحت فرماندهی ژنرال اوترام<sup>۴</sup> شرحی نوشته که خلاصه آن از این قرار است: «بر طبق



از راست بچپ: خانلر میرزا احتشام‌الدوله - فرهاد میرزا معتمدالدوله - سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه - اردشیر میرزا رکن‌الدوله - بهرام میرزا معزالدوله

اطلاع حاصله ده الی سیزده هزار مرد جنگی و عده کثیری سوار و هفت فوج از بهترین افواج ایران در محمره برای کارزار حاضر شده و سنگرهای مستحکمی که قطر دیوارهای هر یک هیجده تا بیست پا می‌باشد رو بسمت رودخانه برپا کرده‌اند تا از نزدیک شدن نیروی ما بخشیکی ممانعت بعمل آورند. عده قشون انگلیس چهار هزار نفر بود در جنگ محمره

۱ - معین‌الدوله برادر خانلر میرزا و سردهم عباس میرزا نائب‌السلطنه.

۲ - Persian Campaign - ۳ - Cap. Hunt - ۴ - Sir J. Outram

فرمانده کل قوای ایران خانلر میرزا بود در جنگ شکست خورده تمام مهمات و ذخایر و آذوقه



خود را بجای گذاشته بطرف اهواز فرار کرد در اهواز لشکر ایران مشتمل بود بر هفت تا هشت هزار پیاده و دوهزار سوار نظام . ژنرال اوترام با سرعت سیصد نفر سپاهی به اهواز فرستاد و جنگ آغاز شد در این جنگ هم شاهزاده با لشکر انبوه خود در مقابل سیصد نفر سپاهی تاب مقاومت نیاورده تصمیم گرفت که بدون ایستادگی از معرکه به شوشتر فرار کند . خانلر میرزا در این جنگ فوق العاده بی لیاقتی بلکه باید گفت خیلی بی غیرتی بخرج داد و عجب این است که بعدها در موقع سان قشون در تهران که نظامیان مأمور خلیج را مورد تحقیر قرار دادند و برخی را مجازات و توقیف نمودند ناصرالدین شاه به مشارالیه که زیاد تر از همه مستحق ملامت و سرزنش و مجازات بود يك قبضه شمشیر و يك جبه ترمه خلعت داد<sup>۱</sup> . لرد کرزن نیز در صفحه ۳۵۲ و ۳۳۹ جلد دوم کتاب (ایران و مسأله ایران) تألیف خود راجع باین جنگ و احتشام الدوله مینویسد: دهمینکه انگلیس ها در سال ۱۸۵۷ م. (۱۲۷۳ ه. ق.) شهر محمره (خرمشهر کنونی) را گرفتند يك سروان انگلیسی<sup>۲</sup> با سیصد سرباز و سه توپ بطرف اهواز روی آورد فرمانده کل قوای ایران با عده قریب به هشت هزار نفر در کنار رود کارون اردو زده بود به محض اینکه سربازان انگلیسی را دیدند پا بفرار نهادند و انگلیس ها بدون مقاومت اهواز را متصرف شدند و همینکه اوضاع جنگ پایان یافت فرمانده کل قوای خوزستان هشت هزار تومان (از قرار هر سربازی يك تومان) بصدر اعظم<sup>۳</sup> داده و از قبله عالم يك شمشیر

مرصع و نشان افتخار برای آن همه هنر نمائی ها دریافت نموده . بجای این همه کوتاهی ها در انجام وظائف محوله بخود که اگر در ممالک متمدنه و مترقی دیگر این قبیل اعمال از يك فرمانده قوی دیده میشد او را برای عبرت دیگران مجاکمه و تیرباران میکردند از این شاهزاده چون پول و پارتی (طرفدار) داشت تشویقات و تقدیرات زیاد هم بعمل آمد و پس از

۱- رویه کلی این مملکت بوده و اینکه ما بجائی نمیرسیم و هنوز اندر خم يك كوجه ایم روی همین اصول و رویه است .

۲- سروان انگلیسی همان هنت سابق الذکر است .

۳- میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله .

عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت در سال ۱۲۷۵ ه. ق. فقط تغییر شغل داده حکومت لرستان - خوزستان و بروجرد او تبدیل بحکومت اصفهان گردید و بجای عیسی خان والی اعتمادالدوله خالوی ناصرالدینشاه حاکم اصفهان شد و سلطان احمد میرزا عضدالدوله بجای احتشامالدوله حاکم بروجرد گردید لکن در سال ۱۲۷۶ ه. ق. حکومت بروجرد را ضمیمه حکومت اصفهان نموده دوباره بعهدۀ وی محول نمودند و تمام این تغییرات و تبدیلات بدون دادن پیشکشی صورت نمی گرفته است . احتشامالدوله تا سال ۱۲۷۸ ه. ق. حاکم اصفهان بود و در این سال درگذشت .

شیخ خزعل خان پسر حاج جابر خان نصره الملك متولد ۱۲۸۰ ه. ق. از طایفه اعراب بنی کعب عرب خوزستان ملقب به القاب نصره الملك.

### خزعل



### شیخ خزعل

عز السلطنه - سردار ارفع - سردار اقدس - و امیر نوین و دارای نشانها و حمایل نظامی هم بوده و از طرف دولت انگلستان لقب سری نیز داشته است . حکمران معروف بسیار بانفوذ و متمول محمره (خرمشهر کنونی) پس از مرگ شیخ مزعل برادرش در سنه ۱۳۱۵ ه. ق. که معروف است شیخ خزعل او را کشت حاکم خرمشهر و مضافات آن گردید و در حدود ۲۹ سال حاکم خوزستان یعنی استان ششم بود در این مدت حکومت خوزستان اسماً با حکام اعزامی از مرکز بوده لکن رسماً با خود شیخ خزعل بود. در سال ۱۹۱۴ (۴-۱۲۹۳ خورشیدی) آغاز جنگ بین المللی

اول دولت انگلستان پیمانی با خزعل بست و سفارت انگلیس در تهران مراتب را بوزارت خارجه گوشزد نمود که اهم مطالب آن بقرار زیر میباشد: «من دوست دارم خاطر نشان نمایم که در ماه تشرین دوم از سال ۱۹۱۴ حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس باجناب شیخ خزعل پیمانی دارد که بموجب آن ملزم است هر حمله و تجاوزی از سوی هر دولتی بشیخ شود دفاع کند و این الزام شامل حکومت دولت شما هم خواهد بود. حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس ناچار است که دارائی شیخ و جان شیخ و فرزندان و بستگان او را از تعدی و تجاوز هر دولت متجاوز حفظ نماید و همچنین دولت بریتانیای کبیر متعهد است که شیخ محمره و جانشین او را از اولاد و اعقاب او تا زمانیکه در حمایت دولت بریتانیا باشند مشمول تعهدات خود قرار بدهد همچنین تمهد شده است که عنوان شیخیت منحصر به شیخ خزعل و اعقاب ذکور او باشد و اگر هم شیخ پسری نداشته باشد باید از اعقاب او انتخاب شود. تا زمانیکه شیخ خزعل و اعقاب او بتاج امپراطوری انگلستان وفادار بمانند در امارات خود مستقل و در حوزة خود استقلال داخلی داشته باشند». بعد از جنگ بین المللی اول (۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ ه. ق. ۱۹۱۸ م.) که موضوع اتحاد اعراب بخوزستان نیز سرایت کرد و شیخ خزعل بامید انتزاع خوزستان و تشکیل سلطنتی مستقل سلسله جنیان (قیام سعادت خوزستان) شد. در سال (۱۳۰۴ خ.) پس از مختصر جنگی با قوای دولتی دستگیر و به تهران آورده شد در سال (۱۳۰۷ خ.) از رضاشاه پهلوی درخواست نمود که با او اجازه داده شود که برای معالجه خود رهسپار اروپا شود شاه با درخواست وی موافقت ننمود و گفت ممکن است که دکتر درجه یک برای معالجه چشم از اروپا خواسته شود و میتوانید در ایران بخوبی معالجه شوید. وفاتش در شب چهارم خرداد سنه هزار و سیصد و پانزده خورشیدی باین ترتیب واقع شد که چند نفر از طرف شهر بانی بمنزل او در تهران رفته آن پیر مرد هفتاد و پنج ساله را خفه کردند بازماندگانش جسد او را در امامزاده عبدالله واقع در شش کیلومتری جنوب تهران نزدیک مزار مشهور حضرت عبدالعظیم حسنی بامانت گذاشتند و هنوز بهمین حال باقی است و شیخ عبدالحمید سردار اجل پسر دومش که قرار بود بعد از شیخ خزعل او جانشینش شود او هم در سال ۱۳۱۷ خورشیدی درگذشت. شیخ خزعل مردی بود سخی. مهماندوست. بسیار عیاش و علاقه مند به تعدد زوجات که در زمان واحد دارای بیش از شصت زن بوده است. امین افندی ریحانی (عرب عیسوی سوری) در سیاحتنامه خود مینویسد: «در سال ۱۳۴۰ ه. ق. به کویت رفته در قصر باشکوه خزعل خدمت او رسیدم او مردی ۶۰ ساله ولی سرشار از نشاط جوانی میبود. چندی پس از آن در بصره از شیخ جو یا شدم بشوخی گفتند: راح بتزوج یعنی رفته زن بگیرد. سیاح یاد کرده باز مینویسد: «خزعل از پیروان اپیکور است».

۱ - Epicure اپیکور از فلاسفه یونان باستان و دکترین فلسفی ویژه ای داشته او باور میداشته که «بالاترین سعادت دنیا لذات و تمتعات جسمانی است و هر کس اعمال و رزددبکلی از سعادت حقیقی خود را محروم ساخته و بموهومات خیالی پرداخته است، ولی نه بازور و رسوائی و از مال دیگران بلکه با میانه روی و از دسترنج خود اکنون اروپائیان هر شخص عیاشی را (اپیکورین Epicurien) میگویند.



**خسرو** خسروخان پسر امان‌الله والی کردستان و داماد فتح‌ملی‌شاه<sup>۱</sup> بوده که پس از درگذشت امان‌الله‌خان در سال ۱۲۴۰ ه. ق. بجای پدر خود والی کردستان شد و در تاریخ پنجم ذی‌حجه ۱۲۷۳ ه. ق. درگذشت.

**خسرو** خسروخان فرزند احمدخان و یکی از امراء وولات معروف کردستان بوده که از بدو ظهور سلسله قاجاریه خدمات شایانی نسبت بسلسله مزبور نموده است. در سال ۱۱۹۹ ه. ق. که جعفرخان زند جانشین علی مراد خان زند از شیراز آمده اصفهان را برای بار دوم گرفت و سپس با ارتش معظمی برای اشغال همدان و آن حدود عازم گردید آغا محمدخان قاجار جمعی از خوانین و رؤساء بزرگ محلی بعضی از نواحی از قبیل محمد حسینخان قراکزلو. علیخان افشار خمسه‌ای را برای مدافعه و جلوگیری از لشکر جعفرخان وادار نمود جعفرخان با آن هیکل درشت خود چندان شجاعتی نداشت و بلکه جبن ذاتی بروی غلبه داشت با وجود این محمد حسینخان و علیخان از او شکست خوردند و مشرف بفرار بودند که در این هنگام خسروخان و خوانین گروس بموقع سر رسیدند و جعفرخان را سخت شکست دادند بطوریکه جعفرخان ناگزیر گردید که باصفهان و از آنجا بشیراز برود خسروخان در این هنگام خدمت شایانی نسبت به آغامحمد خان انجام داد و در حقیقت تکلیف جنگ و مقدرات آینده دو حریف را معین نمود آغا محمد خان نیز بواسطه این عملش از وی تقدیر کرده و بیش از پیش بر احترام و اهمیتش افزود در سال ۱۲۰۳ ه. ق. برای ملاقات آغا محمد خان عازم تهران گردید در این ایام طائفه کرد بلباس مشغول بقتل و غارت مردم بودند مهدیقلی خان پسرش<sup>۲</sup> برای جلوگیری از عملیات آنان بجنگ با طائفه مزبور پرداخت و در جنگ کشته شد خسروخان پس از شنیدن خبر کشته شدن فرزندش سخت مبتلی باختلال دماغ شده و معالجات ثمری نبخشید و چندی بعد در سال ۱۲۰۶ ه. ق. درگذشت و پسرش امان‌الله خان از طرف آغا محمد خان بحکومت کردستان منصوب و برقرار گردید.

**خسرو** خسروخان پسر دوم جعفرخان و برادر کوچکتر لطفعلیخان زند است لطفعلیخان زند در سال ۱۳۰۵ ه. ق. که مسافرت جنگی خود را بطرف کرمان آغاز نمود او را بجای خود گذارده و وزارت را به حاج ابراهیم کلانتر داد و همچنین در سال ۱۳۰۶ ه. ق. در سفریکه باصفهان برای دفع آغامحمد خان نمود، همین کار را کرد لکن در این سفر اخیر حاج ابراهیم خان بلطفعلیخان خیانت کرد خسروخان و تمام امراء زند را که مستحفظ ارك و حرمرسرای شاهی بودند بمنزل خود دعوت کرد آنان نیز با کمال سادگی دعوت او را قبول کرده بدون اسلحه بخانه او رفتند و حاجی که قبلاً عده مسلحی را به قصد دستگیری و توقیف ایشان تهیه کرده بود چون مهمانان رسیدند و وارد مذاکره بامیزبان خود شدند بیک اشاره تمام آنان را بتوسط گماشتگان مسلح خویش دستگیر کرد و سپس مراتب را به آغا محمد خان و برادران خود که سرکردگان لشکر لطفعلیخان زند بودند اطلاع داد. خسروخان و سایر امراء زندیه بامر آغا محمد خان کشته شدند.

۱- شوهر حسن جهان خانم مشهور به والیه دختر ۲۱ فتح‌ملی‌شاه.

۲- نام پسر خسروخان در جلد سوم صفحه ۴۸ منتظم ناصری مهدیقلی خان نوشته شده و در جلد دوم کتاب تاریخ مردوخ احمدخان مذکور است.

## خسرو

خسرو خان مقتدر نظام از سر کرده‌ها و بابا شمل‌های محله سنگلج تهران بود<sup>۱</sup> و ضمناً در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه منصب سر تپپی داشت و شغلش از سال ۱۳۲۴ ه.ق. مباشر عمل آتش بازی در قورخانه مبارک<sup>۲</sup> بود در زمان سلطنت محمد علی‌شاه و دوره مشروطیت از جمله هواخواهان شاه شد و اقدامات و عملیاتی بر علیه مشروطیت نمود م. ق. هدایت در صفحه ۲۱۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : « ۹ ذی القعدة ۱۳۲۵ ه.ق. مقدمه مقتدر نظام از سنگلج ، صنیع حضرت از چاله میدان بعد رسه سپهسالار حمله آوردند حرکات وحشیانه کردند چند تیری هم به هوا انداختند خواستند به مجلس بریزند در را بسته دیدند تیری هم از بام مسجد مستحفظین انداختند اشرار متفرق شدند ، محمد علی‌شاه برای اینکه بمشروطه خواهان بفهماند که این دو نفر بامن هیچگونه ارتباطی نداشته‌اند بحاجب الدوله<sup>۳</sup> خود دستور زندانی کردن آنان را داد لکن پس از پنج روز امر به آزاد کردن آنان نمود . مقتدر نظام در دوره مشروطیت جان سلامت در برد و بعدها ملقب به سردار اعتماد گردید و صنیع حضرت (سید محمد خان) که او نیز سر تپپ و کارمند قورخانه و از سر کرده‌ها و دوش‌های چاله میدان بود هنگام غلبه مشروطه خواهان در سال ۱۳۲۷ ه.ق. اعدام گردید<sup>۳</sup> .

## خسرو

خسرو خان گرجی از رجال مهم دوره سلطنت فتحعلیشاه و محمد شاه قاجار بوده و در سال ۱۲۳۴ ه.ق. که حاکم گیلان بود گیلانیان از وی شکایت کردند و ضمناً حکومت محمد رضا میرزا افسر را درخواست نمودند دولت با تقاضای آنان موافقت کرده خسرو خان را معزول و محمد رضا میرزا بجای وی منصوب گردید پس از ورود محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۰ ه. ق. از تبریز به تهران چون اسباب و لوازم خاصه پادشاهی از قبیل بازوبند- شمشیر و تمامی اثاث سلطنت را که پس از مرگ فتحعلیشاه از اصفهان آورده به ظل السلطان (علیشاه) مدعی سلطنت تحویل داده بودند خسرو خان رفته تمام آنها را از ظل السلطان گرفت و به نکارستان نزد محمد شاه برد. پس از تبعید عبدالله خان امین الدوله از اصفهان بعراق (بین النهرین) محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۰ ه.ق. حکومت آن شهر را بمهدیه خسرو خان گرجی وا گذاشت و ضمناً بوی دستور داد که به محض ورود ، سلطان محمد میرزا سیف الدوله حاکم سابق اصفهان را به تهران روانه نماید او پس از ورود به اصفهان سیف الدوله و مادرش تاج الدوله (زن سوگلی فتحعلیشاه) را با میرزا رحیم پیشخدمت خاصه که برای آوردن آنان از تهران آمده بود به تهران فرستاد . خسرو خان اتفاقاً از میان حکام

۱ - در سابق هر محله‌ای مخصوصاً چاله میدان و سنگلج محلات قدیمی تهران از این قبیل افراد داشت سر کرده لوطی‌ها - بابا شمل‌ها و دوش‌های سنگلج مدتی مقتدر نظام بود .

۲ - قهرمان‌نخا نیر السلطان .

۳ - چون سردار اعتماد از اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه تا زمان سلطنت رضاشاه پهلوی مدت ۲۰ سال و اندکی بطوریکه گفته شد سالها مباشر عمل آتش بازی و بعد ریاست قورخانه نیز ضمیمه کارش گردید عامه مردم در غیابش بجای اینکه بگویند سردار اعتماد میگفتند سردار فشفشه و بیشتر باین لقب شهرت پیدا کرده بود و او را نام می‌بردند .

کسی بود که بشفاعت علماء اعتنائی نمی کرد بهمین جهت سید محمد باقر شفتی حجت الاسلام و علمای دیگر در سال ۱۲۵۳ ه.ق. مردم شهر را بشورش برضد او واداشتند و او را در عمارت هفت دست محصور نمودند دولت که از جریان امر آگاه شد فرخ خان غفاری کاشی (امین الدوله) که در این هنگام سمتش پیشخدمت خاصه بود جهت رفع غائله باصفهان فرستاد و او پس از ورود به محل صلاح را در این دید که خسروخان از کار برکنار شده و به تهران اعزام شود و دیگری بجای وی بحکومت اصفهان تعیین گردد همین کار را کرد و دولت با نظر او موافقت نمود و بعد خود شخصاً مدت چهار ماه برتق و فتق امور حکومت پرداخت تا اینکه دولت فضلعلی خان بیگلربیگی قره باغی که در امور حکومتی سیاست چندانی نداشت بجای او باصفهان



از راست بچپ : نفر دوم خسروخان گرجی - نفر سوم شاهزاده صدرالدوله - نفر چهارم حاج میرزا آقاسی صدر اعظم - نفر پنجم عباس میرزا ملک آرا - نفر ششم حاج میرزا ابوالحسنخان وزیر امور خارجه - نفر هفتم کیقباد میرزا

فرستاد. در سال ۱۲۶۳ ه.ق. بجای رضاقلی خان والی کردستان که معزول شده بود بحکومت کردستان منصوب شد. هنگامی که از تهران بصوب کردستان حرکت کرد بعضی اشخاص به بهمن میرزا والی آذربایجان اطلاع دادند که منظور از آمدن خسروخان به کردستان دستگیر کردن تواست و موضوع حکومت کردستان بهانه و عنوان ظاهری قضیه می باشد بهمن میرزا بواسطه شنیدن این قبیل اخبار او را ترس برداشته فوراً خودش از تبریز از بیراهه به تهران آمد و از شاه برای خود تأمین گرفت واطمینان یافت. خسروخان پس از ورود بهسندج متقلد امور حکومتی کردستان گردید و رضاقلی خان والی سابق را تحت الحفظ به تهران روانه نمود.

۱- بواسطه رفتن محمدشاه به هرات در سال ۱۲۵۳ ه.ق. دست بیگانگان نیز در این کار دخالت داشت.

## خسرو

خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه است که خیلی طرف  
میل و توجه پدر بوده است. در سال ۱۲۴۴ ه. ق. که گریبایدوف  
سفیر فوق العاده دولت روسیه بواسطه جوانی و عملیات بی رویه و اصول تحکم آمیزی که بکار  
میبرد در تهران بدست مردم کشته شد و چون هنوز زخم‌هایی که در دو جنگ گذشته مخصوصاً جنگ  
دوم ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه. ق. (۱۸۲۵-۱۸۲۷ م.) بر پیکر ایران از طرف روسیه وارد شده بود  
التیام نیافته بود این امر بواسطه بروز جنگ سومی سبب وحشت دربار فتحعلیشاه در تهران و  
عباس میرزا در تبریز گردید. پس از مبادله پیغامات و مکاتبات بین عباس میرزا و پاسکیویچ سردار



خسرو میرزا هنگامی است که بریاست هیأت  
اعزامی به پترزبورگ پایتخت روسیه  
برای عذرخواهی رفته است.

فاتح روسیه در جنگ با ایران که در این زمان  
فرمانفرمای قفقاز بود و دو ماه و سیزده  
روز طول کشید این طور صلاح اندیشی شد  
که یکی از شاهزادگان درجه اول قاجاریه  
با هیأتی برای عذر خواهی از این واقعه  
به پترزبورگ پایتخت روسیه اعزام شود. پیش از  
اینکه بشرح حال خسرو میرزا پردازیم تفصیل  
کشته شدن الکساندر سرگیویچ گریبایدوف  
و علل کشته شدن نویسنده و شاعر نامدار  
روس از این قرار است: «آقا یعقوب ارمنی  
از اسرای قدیمی قفقاز و از خواجه سرایان  
فتحعلیشاه قاجار بود چون مأمور وصول وجوه  
دیوانی و ضمناً داخل معاملات و داد و ستد  
با عمله خلوت و درباریان شده بود بنا به  
گفته خودش مبالغی کسر آورد و به دیوان  
(دولت) پدهکار گردید دولت برای وصول  
مطالبات خود بوی فشار آورده اواز ماده ۱۳  
معاهده ترکانچای استفاده کرده خود را از

مهاجرین قفقاز قلمداد و به سفارت روس پناهنده گردید.

- ۱ - الکساندر سرگیویچ گریبایدوف A. S. Griboïdov یکی از نویسندگان و  
درام نویس‌های مشهور روس بوده و کتاب معروف او تحت عنوان: ( فهم و شعور زیاد مایه  
بدبختی است) در سال ۱۷۹۵ م. متولد و در سنه ۱۸۲۹ م. در سن ۳۴ سالگی در تهران کشته شد.
- ۲ - ماده ۱۳ قرارداد: «اسرائی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه‌ای که از هر طرف  
به اسیری افتاده‌اند از هر دو طرف قرارداد شده که در مدت چهارماه با اخراجات راه به عباس‌آباد  
فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مأمور باین کار میباشند آنها را گرفته به اوطان  
خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه گردید یا  
اسراء خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید».

گریبایدوف سفیر جوان و بی تجربه روس (۳۴ ساله) به مصداق الحکم لمن غلب ماده ۱۳ و سایر مواد معاهده را بیرحمانه نسبت به يك مملکت مغلوب و دست و پا شکسته و ارکانش بکلی از هم پاشیده شده و بلا شرط تسلیم گردیده با شدت هر چه تمامتر اجراء میکرد در این هنگام وجود آقا یعقوب را بواسطه اطلاعات زیادی که از تمام خانواده‌های اعیان و اشراف ایران داشت مغتنم شمرده صورت اسامی اهالی قفقاز را اعم از زن و مرد از وی خواست و او هم صورت داد بعد گریبایدوف دستور داد که با خشونت هر چه تمامتر تمام آنان را حتی زنانیکه مسلمان شده و با ایرانیان ازدواج کرده و اولاددار بودند آنان را نیز از خانه‌های ایرانیان خارج کرده تحویل بگیرند و به محلهای اولیه خودشان روانه نمایند از جمله زنانیکه با سختی و خشونت بیرون آورده و تحویل گرفته شد دو نفر از زنان حرمسرای آصف الدوله الله یار خان قاجار از رجال طراز اول ایران بود که دارای اولاد هم بودند آصف الدوله قضیه



گریبایدوف

تهران اطلاع داد و از وی در این باب استفتاء نمود میرزا مسیح گفت چون زنان مسلمان شده در کنف اسلام میباشند موضوع برخلاف شرع اسلام عمل شده و زنها را باید از سفارت روس بیرون آورد به سفیر جوان و مغرور برای پس گرفتن زنان مراجعه کردند او از پس دادن آنان جداً استنکاف ورزید بنا بر این کشمکش بین مأمورین سفارت و عامه مردم آغاز گردید در این بین یکنفر از ایرانیان کشته شد این قضیه بر عصبانیت مردم و وخامت موضوع افزود سفیر را از این هیجان وحشت گرفت مأمورین سفارت آقا یعقوب خواجه و آن دو نفر زن شوهردار را از سفارت بیرون کرده تحویل مردم دادند به محض اینکه مردم آقا یعقوب

را دیدند او را تکه تکه کردند و زنان را هم بخانه میرزا مسیح مجتهد بردند بجای اینکه قضیه بهمین جا ختم شود ماده غلیظ تر و هیجان مردم برای گرفتن انتقام زیاد تر شد و برای تنبیه مأمورین روس که دست تعدی گشوده بودند به سفارت هجوم آوردند و با اینکه مهاجمین هشتاد و اندی کشته دادند سفیر و تمام مأمورین روس را که عده آنان بالغ بر ۳۸ نفر بود کشتند و سفارت روس را نیز خراب کردند. از این عده فقط یکنفر بنام مالسوف نائب سفارت که

۱ - پس از اینکه مردم سفارت روس را خراب کردند دولت ایران برای تأمین مأمورین روس که بعداً به ایران آمدند خانه‌ای در ارك نزدیک کاخ های سلطنتی جهت اقامت آنان اختصاص داد و چند سالی در خانه ارك سکونت داشته و بعد خودشان عمارتی در نزدیک دروازه شمیران (اول پامناز کنونی) ساخته با نجا نقل مکان کردند و پس از جنگ بین المللی اول سفارت به پارك اتابك (امین السلطان) انتقال داده شد.

خود را کاملاً از انظار پنهان کرده و مردم باو دست نیافته بودند از مهلکه نجات یافت و بعد تحت حفاظت مأمورین دولت به روسیه رفت. بسیاری از مطلعین و واقفین به سیاست عقیده دارند که چون در این موقع دولت روس با دولت عثمانی که از طرف انگلستان حمایت میشده داخل در جنگ بود برای اینکه يك جبهه جنگ دیگری ایجاد گردد و از فشار به دولت عثمانی کاسته شود در این پیش آمد دست انگلیس ها داخل بوده و بدست آصف الدوله و میرزا مسیح کار صورت گرفته است. لکن روس ها در این وقت به کینه قضایا پی برده و از دسیسه و تحریکات خارجی واقف گردیدند و برخلاف رویه همیشه‌گی شان عاقلانه و با سیاست نسبت با ایران رفتار کردند و در این باب گذشت‌هایی از خود ابراز داشتند. بطوریکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدراعظم محمدشاه در یکی از نامه‌های خود به برادرش میرزا موسی خان می‌نویسد و شرح میدهد چنین استنباط میشود چون دولت روس با دولت عثمانی در جنگ بود در ابتداء امر فتح‌ملیشاه بی‌میل نبوده که برای استرداد شهرهای از دست داده بدون مطالبه به عواقب کار و تهیه تدارک سپاه منظم و مجهز وارد جنگ شود و در این تاریخ سفیری هم برای برقراری حسن روابط بدربار دولت عثمانی به اسلامبول فرستاده شد سفیر ایران را در بین راه کردها



ایوان پاسکیویچ

گرفته او را لخت کردند و بعد پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس در جبهه جنگ با عثمانی او را نجات داده با ایران پس فرستاد و ممکن هم است که این قضیه یعنی گرفتاری سفیر به تحریک خود روس ها صورت گرفته باشد. عباس میرزا نائب السلطنه که فهم و اطلاعاتش بامور از پدرش فتح‌ملیشاه خیلی زیادتر و با روس ها هم اجباراً سروسری پیدا کرده و با آنان ساخته بود با این موضوع موافقت نکرد و اتفاقاً هم در این باب حق با عباس میرزا بود زیرا بعد از جنگ دوم نظام ایران بکلی از هم پاشیده - خزانه خالی و اوضاع ایران هم بواسطه رقابت پسرهای متعدد فتح‌ملیشاه (شصت نفر) باهم در هم ریخته و چندان وضع خوشی نداشت بنا بر این بر حسب صوابدید

شخص عباس میرزا قرار بر این شد که هیأتی تحت ریاست یکی از رجال درجه اول ایران برای عذرخواهی از این پیش آمد غیر مترقبه بروسیه اعزام شود ابتداء قرار بود که میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی که در این تاریخ وزیر خارجه و در سال ۱۲۲۹ ه. ق. هم سفیر ایران در پایتخت روسیه بود بعنوان ریاست هیأت بدربار امپراطور روس فرستاده شود بعد صحبت از محمودخان دنبلی قوريساؤل باشی شاه و میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله نشاط اصفهانی که در سال ۱۲۳۶ ه. ق. بسمت انتظام مهمام وزارت خارجه یعنی وزیر خارجه

بود بمیان آمد بعد چون موضوع مهمتر از این حرفها بود قرار شد که محمد میرزا (محمد شاه) پسر ارشد عباس میرزا با اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی اعزام شوند و تمام این اشخاص مذکور در بالا هر یک به جهاتی چه خودشان و چه دولت مایل نشدند و صلاح ندیدند که به روسیه فرستاده شوند، و پس از مذاکرات و تبادل نظر سرانجام هم بنا بر پیشنهاد پاسکیویچ قرار بر این شد که خسرو میرزا با هیأتی مرکب از میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام - میرزا مسعود گرمرویی - میرزا صالح شیرازی - میرزا تقی خان فراهانی مستوفی نظام (امیر کبیر آینده) - میرزا مصطفی افشار (که بعدها بهاء الملک لقب یافت) منشی هیأت از اجزاء دفتر میرزا مسعود پیش نیکلای اول امپراطور روسیه فرستاده شوند. مسافرت خسرو میرزا با هیأت اعزامی از روز حرکت تا مراجعت بایران ده ماه و پانزده روز طول کشید! دولت روسیه چون داخل در جنگ بود و از ترس اینکه مبادا دولت ایران برای انتقام جوئی و استرداد شهرهای از دست رفته با دولت عثمانی سازش نماید این شاهزاده و همراهان او را بطور خوبی و خوشی پذیرفت و هیچگونه درخواستی از ایران ننمود بلکه یک میلیون تومان غرامت جنگ که دولت ایران بدولت روس بدهکار بود دولت روس یک کرویر آن را پیش کش قدم شاهزاده کرد و آن را بدولت ایران بخشید و پرداخت یکرویر دیگر (پانصد هزار تومان) را پنج سال مهلت داد فقط گلهای دوستانه که امپراطور کرد این بود که در این موقع که ایران دست دوستی بطرف روس دراز کرده و از آن همه گونه مساعدت میخواهد و در این هنگام که روس با عثمانی در جنگ است چرا دولت ایران سفیری به دربار اسلامبول فرستاده و نباید این کار را کرده باشد خسرو میرزا در این باب بکلی اظهار بی اطلاعی کرد لکن امپراطور اظهار شاهزاده را حامل برتجاهل کرده و آن را قبول ننمود و حتی امپراطور نیکلای اول از شاهزاده هم در این باب در نزد محارم و اطرافیان خود گله نموده بود. در سال ۱۲۴۶ ه. ق. که عباس میرزا نائب السلطنه از آذربایجان احضار و برای انتظامات حدود یزد و کرمان مأموریت یافت خسرو میرزا را نیز به همراه خود برد و در سال ۱۲۴۷ ه. ق. که نائب السلطنه از راه اصفهان پس از ملاقات با فتحعلی شاه برای انجام عملیاتی عازم خراسان گردید به خسرو میرزا دستور داده شد که از راه بیابان (کویر) به طبرستان رفته با اتفاق امیر علی نقی خان عرب زنگویی (از اعراب شیانی) حاکم آن حدود امور ترشیز (کاشمر کنونی) را تصفیه نموده و سپس در مشهد باردوی نائب السلطنه ملحق شود خسرو میرزا پس از رفتن عباس میرزا چنین کرد و بعد از مختصر زد و خوردی کاشمر را بحیضه تصرف خود در آورد و خوانین عرب میش مست ترشیز از وی اطاعت کردند و او تمام آنها را با خود به مشهد به نزد نائب السلطنه آورد و عباس میرزا آنان را مورد التفات خود قرار داد.

در سال ۱۲۴۸ ه. ق. هنگامیکه نائب السلطنه برای دستگیری رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو حاکم قوچان رهسپار گردید خسرو میرزا را از جانب خود به نیابت حکومت در مشهد گذاشت. در این سال که نائب السلطنه از طرف فتحعلی شاه به تهران احضار شد خسرو میرزا

نیز با وی بود و پس از ورود به تهران عباس میرزا او را برای آوردن افواجی به آذربایجان فرستاد و در سال ۱۲۴۹ ه. ق. از آنجا بازگشت و به همراه پدر خود با چند فوج به خراسان رفت و هنگامیکه محمد میرزا (محمد شاه) بعزم تسخیر هرات از مشهد حرکت کرد خسرو میرزا نیز با افواج و توپخانه تحت سرپرستی خود به همراه برادر بود. خسرو میرزا بواسطه توجهی که پدرش عباس میرزا بوی داشت غروری بوی دست داده بود و زیاد از برادر بزرگ خود محمد میرزا (محمد شاه) تمکین و اطاعت نمی نمود و محمد میرزا هم احتیاط را نسبت بوی از دست نمیداد جریان کار بین دو برادر در حیات پدر در يك حدودی در صلح و صفا میگذشت تا اینکه نایب السلطنه در اواسط سال ۱۲۴۹ ه. ق. در مشهد در گذشت و کدورت بین دو برادر تشدید گردید . بطوریکه جهانگیر میرزا در تاریخ نو تألیف خود مینویسد مقتن و محرک اصلی در این قضایا



میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده و در سال ۱۲۴۹ ه. ق. در آق دربند<sup>۱</sup> با ترکمنان جنگ کرد و بر آنها غالب شد و در این باب چندان تشویقی از طرف محمد میرزا والی خراسان نسبت بوی بعمل نیامد. خسرو میرزا معترضاً بی اذن و بدون اجازه برادر از مشهد رهسپار تهران گردید. فتحعلی شاه که از موضوع باخبر شد از این عمل وی چندان خوشش نیامد و خسرو میرزا را مورد قهر و سرزنش خود قرارداد و قرار شد که زیر نظر باشد و در خانه عم خود ظل السلطان اقامت گزیند .

محمد میرزا در این سال برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را به نیابت خود حاکم خراسان کرده برای تعیین تکلیف آینده خویش با اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام عازم تهران شد .

فتحعلی شاه پس از ولیعهد شدن محمد میرزا خسرو میرزا در حال کوری در او اخر عمر خود دستور داد که خسرو میرزا را به نزد محمد میرزا برده تا اینکه کدورت به صفا مبدل شود و ضمناً با او به آذربایجان برود خسرو میرزا به همراه محمد میرزا ولیعهد به آذربایجان رفت پس از ورود به تبریز محمد میرزا نسبت به چهار برادر صلبی خود<sup>۲</sup> بدگمان شده آنان را از تبریز به قلعه اردبیل فرستاد و در آنجا زندانی نمود . تفصیل توقیف چهار برادر و بردن آنان را به اردبیل باین طریق صورت گرفت :

۱ - ده از دهستان شوریچه بخش سرخس .

۲ - جهانگیر میرزا - خسرو میرزا - احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا .



محمد میرزا ولیعهد که به نزدیک شهر تبریز رسید جهانگیر میرزا که در این هنگام حکومت خوی و ارومیه با وی بود و برای اظهار اطاعت و انقیاد به ولیعهد به میانج آمده بود به همراه او به تبریز آمد در تاریخ ۱۹ ربیع الاول ۱۲۵۰ ه. ق. با خسرو میرزا برادرش که او را هم چنانکه گفته شد با ولیعهد به تبریز آمد تحت الحفظ به اردبیل فرستاده شدند و پس از آن احمد میرزا که در این هنگام سنش ۱۶ سال و مصطفی قلی میرزا که سن او ۱۵ سال و در خوی و ارومیه از طرف جهانگیر میرزا برادر خود اشتغال بخدمت داشتند حسب الامر ولیعهد به تبریز احضار شده و پس از ورود آنان را نیز تحت الحفظ روانه اردبیل نمودند و چهار برادر اعیانی در آنجا با هم زندانی گردیدند قریب چهار ماه یعنی تا زمان مرگ فتحعلی شاه (دو برادر جهانگیر میرزا و خسرو میرزا) با داشتن چشم زندانی بودند و پس از آن که محمد میرزا شاه شد دستور داد که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را از هر دو چشم کور و در اردبیل با دو برادر دیگر خود مانند پیش زندانی باشند. اسمعیل خان قراجه داغی فرارش باشی با اتفاق چند دژخیم به اردبیل رفته و دستور شاه را اجراء نمود.

شاه خلیل الله<sup>۲</sup> پدر حسنعلی شاه معروف به آقاخان محلاتی (آقاخان اول)

### خلیل الله

و پسر میرزا ابوالحسن یا سید ابوالحسنخان معروف به سید کهکی<sup>۳</sup>  
رئیس طائفه اسمعیلیه. شاه خلیل الله پس از مرگ پدر رئیس فرقه اسمعیلی ها شد و بعد در سال ۱۲۳۰ ه. ق. از محلات به یزد آمده مدت دو سال در اینجا ساکن گردید در سال ۱۲۳۲ ه. ق. روزی در بازار یزد بین ملازمان او و جمعی از اهل حرفه نزاعی در گرفت و منازعین غیر اسمعیلی به میرزا جعفر صدر الممالک که جنبه روحانی و اعیانی را توأمأ دارا بود شکایت کردند صدر الممالک ملازمان شاه خلیل الله را احضار کرد آنها از آمدن نزد او استنکاف کردند، شیخ حسین نام یزدی که مردی فاضل و ادیب و لکن جنبه آخوندی خود را از دست نداده بود در مجلس صدر الممالک داوطلب شد که تمام آنها را در آن مجلس حاضر نماید هنگامی که خواست آنان را بیاورد اسمعیلی ها هر استا که شده به خانه شاه خلیل الله رئیس خود پناه بردند

۱ - منتظم ناصری در صفحه ۱۵۸ و ۱۶۲ مجلد سوم دو گفته متضاد نقل کرده و گوید: در صفحه ۱۵۸: روز ۱۶ صفر (۱۲۵۰ ه. ق.) موبک شاهزاده اعظم محمد میرزا (محمدشاه) بزم تبریز انتهاز فرمود و میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز در ۲۱ صفر از دنبال اردوی والا راه تبریز پیش گرفت و بنا بر خلاف جهانگیر میرزا و خسرو میرزا آنها را به اردبیل روانه و مقید نمودند و ایضاً خلاف آن را در صفحه ۱۶۲ نوشته و چنین گوید: اما اعلیحضرت اقدس همایون محمد شاه بعد از جلوس در تبریز جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا که آثار خلاف از وجنات حالشان پدیدار بود به قلعه اردبیل فرستاده موقوف داشتند. ناسخ التواریخ در جلد قاجاریه صفحه ۲۷۳ و صفحه ۳۰۹ و روضة الصفاء در جلد نهم تبعید و زندانی شدن شاهزادگان را در اردبیل در زمان ولیعهدی محمد میرزا (محمدشاه) و کور کردن آنان را در زمان پادشاهی محمدشاه ذکر کرده اند گفته مؤلفین این دو تاریخ درست تر است.

۲ - نام این شخص را در کتابها میرزا خلیل الله - شاه خلیل الله - میرزا شاه خلیل الله و شاه خلیل ذکر کرده اند.

۳ - کهک یا کوهک یا فهک در ۱۸ کیلومتری باختری شوسه قم و اصفهان و ۳۶ کیلومتر شمال محلات واقع شده است.

شاه خلیل‌الله در سرای خود را بست و برای دفاع از خویشتن مشغول به سنگربندی گردید . مردم عوام بسرکردگی شیخ حسین بهیورش اول در خانه را ازجا کردند و وارد خانه شدند شاه خلیل‌الله را با دو سه تن از پیروانش بدست آورده پاره پاره کردند .

حاجی محمد زمانخان پسر حاجی محمدحسینخان نظام‌الدوله که در این موقع حاکم یزد بود اشرار را دستگیر نموده مراتب را بدربار گزارش داد فتحعلیشاه قاجار کسی فرستاده شیخ حسین و صدرالممالک را به تهران آوردند و به محض ورود شیخ حسین را زنجیر کرده به زندان افکندند و به صدرالممالک پرخاش زیاد شد پس ازچندی شاه از خون شیخ حسین مرتکب اصلی به شفاعت نظام‌الدوله درگذشت و فقط به چوب زدنش اکتفا گردید و بعد این موضوع برای مأمورین دولت بنا بر رسم و عادت همیشگی بهانه خوبی برای سروکیسه کردن عده‌ای گردید و جمعی بوجه نقد جریمه شدند و از گناه آنان صرف نظر شد . فتحعلیشاه برای جبران این امر و جلب خاطر اسمعیلیان دختر بیست و سوم خود سروجهان خانم را به زوجیت به پسر بزرگ شاه خلیل‌الله (حسنعلی‌شاه معروف به آقاخان اول) داد و برای ترضیه خاطر و استمالتش او را داماد خود نمود و بعد وی را حاکم قم و محلات نمود .



دکتر خلیل خان تقفی

دکتر خلیل خان تقفی ملقب به اعلم خلیل الدوله پسر حاج میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی ملقب باعتمادالاطباء که تحصیلات مقدماتی خود را در تهران با تمام رساند و بعد برای تکمیل تحصیلات طب پاریس رفت و در اوائل سلطنت مظفرالدینشاه در حدود ۱۳۱۶ هـ. ق. به تهران مراجعت نمود و در دستگاه شاهی مقامی عالی پیدا کرد و پس از فوت مظفرالدینشاه نیز در دستگاه شاهزاده ملک منصور میرزا شاع السلطنه پسر دوم مظفرالدین شاه طبیب مخصوص او گردید . مرحوم اعلم الدوله از پزشکان معروف و از معلمین طب دارالفنون و از اطبای حضور مظفرالدین شاه و طبیب مخصوص او بوده و در سال ۱۳۲۰ هـ. ق. از طرف شاه ملقب به اعلم الدوله گردید . در دوره مشروطیت در زمان نیابت سلطنت علیرضاخان عضدالملک قاجار بریاست اولین

بلدیه (شهرداری) قانونی انتخاب شد و پس از آن بسمت سرکنسول (ژنرال کنسول) ایران در سویس مأموریت یافت . در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. ابتداء مدتی مترجم و خلیفه (دانشیار) و

بعد خودش تا سال ۱۳۰۹ ه. ق. معلم طب دارالفنون بود و در این اوقات معروف بود به میرزا خلیل . اعلم الدوله مردی بود فاضل و اهل تتبع و نویسنده با انشائی بسیار روان و سلیس و شیرین و جذاب و چندین تألیف نفیس در موضوعات متنوعه از خود بیادگار گذارده که بسیاری از آنها بطبع رسیده است از جمله آنها کتاب ( هزارویک حکایت ) است که تا کنون دوبار چاپ شده دیگر ( صد و پنجاه مقاله یادگار عصر جدید ) که عبارت است از مقالاتی که آن مرحوم در مجله عصر جدید که در تحت اداره متین السلطنه عبدالحمید خان ثقفی برادر کوچکترش در تهران منتشر میشد متدرجاً طبع نموده بود و پس از قتل متین السلطنه آن مقالات را بیادگار او یکجا و مستقلاً طبع کرده است . دیگر از تألیفات مرحوم اعلم الدوله ( خردنامه جاویدان ) است که بخط نستعلیق خوش درسنه ۱۳۳۸ ه. ق. در تهران چاپ سنگی شده و مشتمل است بر عده کثیری از حکایات و قصص بسیار جالب دلکش که از کتب ایرانی یا اروپائی یا از مسموعات خود در آن کتاب جمع آوری کرده است ، ترجمه جلد ثانی کتاب کنت منت کریستو نیز از او است دیگر ( مقالات گوناگون ) که گویا آخرین تألیف آن مرحوم است و آن عبارتست از مجموع حکایات و حوادث و وقایع تاریخی که در عهد قاجاریه و مخصوصاً در دوره سلطنت ناصرالدینشاه و مظفرالدین شاه در ایران رویداده و چون آن مرحوم چنانکه گفتیم طبیب مخصوص ( حکیم باشی ) پادشاه مزبور و با اغلب ارکان دولت وقت و درباریان مباشر بوده بالطبع از آن وقایع اطلاع کامل داشته است و بلکه در بسیاری از آنها خود شاهد عینی و حاضر و ناظر بوده و لهذا این کتاب از لحاظ تاریخ دوره قاجاریه خیلی مهم است دیگر ( هفتاد و یک مقاله معرفه الروح ) . آن مرحوم در ده بیست سال او اخر عمر خود جداً معتقد به اسپری تیسیم یعنی تسخیر ارواح یا احضار ارواح یا باصطلاح خود معتقدین باین طریقه ( معرفه الروح ) شده بود در تهران نیز انجمنی از معتقدین و عاملین باین طریقه موسوم به ( انجمن معرفه الروح تجربتی ایران ) تشکیل یافته که آن مرحوم رئیس آن انجمن یا عضو مهم آن بوده است . مرحوم اعلم الدوله که زبان فرانسه را نیز بخوبی میدانست و بسلاست مینوشت باین زبان نیز مقالات و رسالاتی نوشته که از آن جمله کتابی است بنام Jardin Des délices ( باغ سرور ) که ترجمه ای است از بعضی داستانهای شیرین شعرای فارسی زبان مخصوصاً نظامی و امیر خسرو دهلوی و جامی که چندین بار در پاریس چاپ شده و مورد توجه قرار گرفته است . باری مرحوم اعلم الدوله در صبح روز دو شنبه هفتم ماه فروردین سنه هزار سیصد و سه خورشیدی در حدود نود سالگی بمرض سرطان وفات یافت و در امامزاده عبدالله ( شهرری ) در آرامگاهی که متعلق بسعدالدوله میباشد بخاک سپرده شد و بوفات او یکی از اخیار نوع بشر و یکی از اطبای حاذق عصر حاضر و یکی از بهترین نویسندگان و مؤلفین ایران معاصر از میان رفت که فی الواقع نظیری برای او در جامعیت انواع این فضائل در عصر ما کمتر کسی سراغ دارد . نگارنده این سطور سالها با آن مرحوم محشور بود و کمتر کسی را بصفا - راستی - درستی و وارستگی آن مرحوم

دیدم . مردی بود بسیار با حقیقت - مهربان و دارای مبادی آداب و با مردم عصر ما خیلی تفاوت داشت .

**خلیل**  
 حاج میرزا خلیل پسر ملا ابراهیم تهرانی نجفی پدر مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل است. وی از مشاهیر اطباء عصر خود در تهران و عتبات بود مدتی در کربلا توطن گزید سپس به نجف اشرف منتقل گردید و در همانجا در سنه ۱۲۸۰ هـ. ق. وفات یافت و در خانه شخصی خود مدفون شد. از مرحوم حاج میرزا خلیل پنج پسر ماند که سه نفر آنها یعنی میرزا محمد و میرزا حسن و میرزا باقر به پیروی شغل پدر بصناعت طب اشتغال ورزیدند و چهارم مجتهد معروف حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل است که در عصر خود مرجع تقلید اکثریت عظیمه ایرانیان و یکی از ارکان ثلاثه ترویج مشروطیت بود پسر پنجم حاج ملاعلی ققیه و رجالی معروف است که از مشایخ مرحوم حاج میرزا حسین نورزی بوده در ماه صفر ۱۲۹۰ هـ. ق. در نجف اشرف وفات یافته است. مرحوم میرزا خلیل تهرانی جد خاندان مشهور خلیلی تهرانی است که غالب افراد آن در ایران و عراق اقامت دارند .

**خلیل**  
 حاج خلیل خان کر اوغلی قزوینی از تجار ایران و سمت وی ملک التجاری بوده سرژان ملکم<sup>۱</sup> در سفر اول ( در ۱۲۱۵ هـ. ق. ) که از طرف حکومت هندوستان بایران آمد و با دولت ایران به سود دولت انگلستان و حکومت هندوستان و زیان ایران قراردادی تحت ۵ ماده بست هنگام بازگشت او فتحعلیشاه حاج خلیل خان ملک التجار را بسمت نماینده سیاسی ایران به همراه وی به هندوستان فرستاد و مدتی در شهر بمبئی بود و در سال ۱۲۱۷ هـ. ق. ( ۱۸۰۲ م ) دردم سرای خود کشته شد و تفصیل کشته شدن او از این قرار است :

حاج خلیل خان پس از ورود به بمبئی مأمورین انگلستان با کمال احترام و تشریفات زیاد او را پذیرفتند و از جمله احترامات برای وی ( بلکه برای محافظت او ) دوست نفر سرباز و چهار افسر بعنوان دربانان به درخانه او گماردند یکی از روزها دوسه نفر از نوکرهای شخصی ملک التجار چند پرنده را که در روی شاخه های درختان نشسته بودند با تیر زدند و چون این کار برخلاف آئین هندیها که نباید به پرندگان آزاری رسانند سبب گفتگو بین سربازها و نوکرها شد و بعد به نزاع انجامید. حاج خلیل خان از موضوع باخبر شده بیرون آمد و خواست که به نزاع طرفین خاتمه دهد که ناگهان هدف تیری قرار گرفت و درگذشت . حکومت

۱- Sir John Malcolm

۲- موفقیت مأمورین سیاسی بیگانه در ایران مخصوصاً انگلیسها بیشتر بواسطه دادن رشوه به شاه - صدراعظم - وزراء و رجال ایران بوده است و در دوره های بعد دیگر احتیاج به پول دادن پیدا نکردند مگر در قرارداد ۱۹۱۹ میلادی با وثوق الدوله ....

هندوستان یعنی کمپانی هند شرقی از این قضیه خیلی پریشان خاطر گشت و درصدد عذرخواهی از آن برآمده هیأتی را به تهران فرستاد و برای خونبهای نماینده ایران پنجاه هزار تومان به محمد اسمعیل خان پسر حاج خلیل خان پرداخت و علاوه بر آن ماهیانه‌ای نیز از طرف دولت انگلستان برای او تعیین شد. محمد اسمعیل خان پول را گرفته و با ماهیانه‌ای که از انگلستان میگرفت سالیان دراز بلکه تمام عمر در پاریس و لندن زندگانی کرد. محمد اسمعیل خان حسش در این بوده که در مدت متمادی که در اروپا اقامت داشته همیشه با همان لباس قدیم ایرانی که عبارت از کفش ساغری - کلاه بلند پوستی و جبه دراز و ارخلق میزیسته و در حدود سال یکهزار و دویست و هشتاد و اندی در پاریس در گذشته است. پس از کشته شدن حاج خلیل خان دولت یا شاه وقت محمد نبی خان شیرازی خواهرزاده او را در سال ۱۲۱۹ ه. ق. بجای او به هندوستان فرستاد.

مورخین ایرانی از قبیل سپهر هدایت - فسائی و غیره مسافرت او را بهمراه سر جان ملکم انگلیسی در سال ۱۲۱۵ ه. ق. و کشته شدن او را در سال ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه. ق. بتفاوت در کتب تاریخ خود ذکر کرده‌اند با این ترتیب مدت اقامت او در هندوستان باید سه سال و اندی باشد در صورتیکه چنین نیست و حتماً اشتباه است. مورخین اروپائی نوشته‌اند که پس از دو ماه که از ورود حاج خلیل خان به بمبئی گذشت در آنجا کشته شد. جان ویلیام کی<sup>۱</sup> در جلد اول صفحه ۳۷ تا ۴۱ کتاب (تاریخ جنگهای افغانستان) تألیف خود راجع باین موضوع چنین گوید:

و حاجی خلیل خان در بهار سال ۱۲۱۷ ه. ق. (۱۸۰۲ م.) وارد بمبئی شده دو ماه بعد در حادثه‌ای مقتول گردید و واقعه قتل او بدینقرار بوده:

میان ایرانیان که همراه نماینده ایران بودند با سپاهیان هندی که جزء مستحفظین حاجی خلیل خان بودند نزاع افتاد در این بین حاجی خلیل خان بیرون آمد که غائله را آرام کند ناگهان گلوله‌ای بسینه او رسید و در همان آن در گذشت. این خبر که به کلکنه رسید وحشتی فوق العاده در میان اولیای امور هندوستان تولید نمود حکومت هندوستان حالت عزا بخود گرفت و هر نمایشی که لازم بود از خود نشان بدهند دادند که ثابت کنند حکومت هند تا چه اندازه از این پیش آمد ملول و افسرده است مخصوصاً حکم شد از قلعه ویلیام بعلاصت این عزا چندین تیرتوپ شلیک کنند تمام جشن‌ها و مهمانی‌های دولتی موقوف گردید تمام محل‌های نظامی حکومت هندوستان این خبر اسفناک را از کلکنه باخوف و وحشت دریافت نمودند و میزان

۱ - نسبت محمد نبی خان شیرازی را با حاجی خلیل خان قزوینی در ناسخ التواریخ و روضة الصفاء خواهرزاده و در فارس نامه فسائی و تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی تألیف شادروان محمود محمود برادرزن ذکر شده است. J. W. Kaye - ۲

ترس این مراکز از این واقعه هیچ کمتر از ترس اولیای حکومت کلکته نبود. شهر بمبئی بطور کلی در عزاداری بوده و به مدرس هم دستور داده شد در آنجا نیز عزادار باشند در روزنامه کلکته نوشته شد که سر جان ملکم که منشی مخصوص لرد ولزلی<sup>۱</sup> میباشد می رود بایران که با ورثه حاجی خلیل خان مرحوم راجع باین قضیه مذاکره کند در همان حین مستر لوویت<sup>۲</sup> که شخص معتبری بود مأمور شد از طرف لرد ولزلی Wolseley فرمانفرمای هند بیو شهر و از آنجا بتهران رفته و کاغذ مخصوص فرمانفرمای هند را در این موضوع بشاه تقدیم کند و آنچه که در قوه دارد بکار ببرد تا یک توضیح کافی بیادشاه ایران در این پیش آمد اسفناک داده شود. باری برای مدت زمانی در دوایر حکومتی کلکته موضوع دیگری نبود صحبت شود جز قضیه قتل حاجی خلیل خان و این واقعه تمام کارهای فرمانفرما و مشاورین او را فلج نموده بود. در حقیقت این واقعه فکورتترین شخص و قویترین مرد را در دوایر حکومتی هندوستان بوحشت انداخته بود. پس از اینکه انگلیسها ترضیه خاطر ورثه مقتول و همچنین شاه و وزراء را بدادن پول زیاد فراهم آوردند خیالشان از این واقعه کاملاً راحت گردید. معروف است که فتحعلیشاه گفته بود اگر انگلیسها قتل یک ایرانی را تا این اندازه حاضرند جبران کنند جای نگرانی نیست هر قدر از اتباع مرا بکشند مختار میباشند.

خواجه خان ملقب به سیف الدوله در سنه ۱۱۴۶ هـ. ق. که نادرشاه پس از شکست دادن و مغلوب کردن عثمانیان از بغداد به خوزستان وارد

### خواجه

شد به هویزه لشکر کشید و بساط خاندان مشعی یا موالی را از خوزستان برانداخت و خواجه خان را از طرف خود بیکلریگی آسامان کرده و هویزه را حاکم نشین خوزستان نمود.

از موسیقی دانهای زمان ناصرالدینشاه بوده که در فن زدن کمانچه مهارت زیادی داشته است. کنت گوینو نویسنده و محقق معروف

### خوشنواز

فرانسوی که از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. مطابق ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هـ. ق. وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود درباره وی چنین گوید: « دو هنر پیشه دیگر در ایران هستند که هر دو معروفیت دارند یکی خوشنواز که در زدن کمانچه ماهر است و برعکس علی اکبر<sup>۳</sup> مردی خوش مشرب میباشد و دیگری محمد حسن که خیلی خوب سنتور میزند لکن محمد حسن برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم حرف است و کمتر او را دیده اند که بخندد ».

جان داود یا میرزا داود خان ارمنی ایرانی که در سال ۱۲۶۷ هـ. ق.

### داود

بر حسب دستور میرزا اتقی خان امیر نظام (امیر کبیر) باتفاق میرزا

رافائیل آشوری ایرانی برای آوردن معلمین جهت تدریس در دارالفنون به اروپا مسافرت کرد و چند نفر معلمی که دولت اطیش برای تدریس در دارالفنون انتخاب کرده بود با خود

۱ - Wolseley ۲ - در جلد اول ناسخ التواریخ قاجاریه صفحه ۶۸ نام این شخص منستی و در جلد نهم روضة الصفاء منستی ذکر شده است.

۳ - مراد آقا علی اکبر موسیقی دان و تارزن معروف ناصرالدینشاه وجد خانواده شهنازی است که از اساتید موسیقی و در فن نواختن تار خیلی استاد بوده است.

به ایران آورد و دوروز پس از عزل امیر کبیر از صدارت به همراه معلمین به تهران وارد شد. دکتر پولاک<sup>۱</sup> در صفحه ۳۰۱ جلد اول کتاب پرزین (ایران)<sup>۲</sup> تألیف خود مینویسد: «وقتی امیر (دوروز پس از توقیفش) از ورود ما مطلع شد میرزا داودخان را که در این بین از اروپا برگشته بود نزد خود طلبید و اظهار داشت: «بدستور من این نمسهای های بیچاره به ایران آمده اند اگر هنوز مقتدر بودم وسیله آسایش آنها را فراهم میکردم حال میترسم که بآنها بدبگذرد توسعی کن بقدری که در قوه داری زندگانی را برای آنها آسان کنی» امیر خوب پیش بینی کرده بود که نهما وظایف خود را مطابق آرزوی او و نه میل خودمان انجام خواهیم توانست داد»<sup>۳</sup>. م. ق. هدایت. (مخبر السلطنه) در صفحه ۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود درباره این شخص چنین نویسد: «جان داودخان مسیحی را به نمسه فرستادند و از دربار اطریش معلمین خواستند». در سال ۱۲۶۸ ه. ق. که سمتش مترجم اول دولت بود تغییر مأموریت یافته بروسیه رفت و جزو اجزای سفارت ایران در پترزبورگ (لنینگراد) شد. پس از تغییر مأموریت و آمدن به تهران در سال ۱۲۷۵ ه. ق. که سر تیب و مترجم اول دولت بود از طرف ناصرالدینشاه حامل نشانی برای فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش گردید و پس از بازگشت از وین در سال ۱۲۷۶ ه. ق. نشانی نیز از امپراطور مزبور برای ناصرالدینشاه آورد: نامبرده مورد توجه میرزا تقی خان امیر کبیر بوده و پس از شهادت آن مرحوم از کارمندان دربار و مترجم ناصرالدینشاه میشود.

کنت گوینو نویسنده و محقق فرانسوی که وزیر مختار فرانسه در ایران بوده<sup>۴</sup> در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود هنگام بازگشت بفرانسه درباره وی چنین گوید: «مقارن شب به چا پارخانه سنگور آباد رسیدیم<sup>۵</sup> در این چا پارخانه بامیرزا داودخان مترجم شاه مصادف شدم که از مأموریتی که شاه در تفلیس باوداده بود مراجعت میکرد یک نفر صاحب منصب آلمانی موسوم به بارون (د) با میرزا داودخان همراه بود و من این افسر را سابقاً در شهر فرانکفورت دیده بودم. صاحب منصب مزبور که مقداری شراب شامپانی با خود داشت از من و میرزا داود خان دعوت کرد که با او شراب بنوشیم و میرزا داود خان که ارمنی است این دعوت را قبول نمود و چند جام شراب نوشیدیم صحبت هائی که میرزا داودخان در خصوص سختی راه میکرد تصورات مرا دائر باینکه زود به تبریز خواهیم رسید از بین برد صبح روز دیگر من و رفقای شب گذشته از یکدیگر جداحافظی کردیم و آنها بطرف تهران و ما بطرف قزوین روانه گردیدیم».

Persien - ۲

Polak - ۱

۳ - امیر میرزا داودخان و میرزا رافائیل هر دورا با هم به نزد خود خواسته بوده است.

۴ - از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی برابر با ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ه. ق.

۵ - مراد از سنگور آباد همان سنقر آباد واقع در ۹ کیلومتری باختر کرج است.

میرزا داودخان متولد سال ۱۲۵۸ هـ . ق . پسر دوم میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه و داماد محمد حسنخان سردار ساری

داود



میرزا داود خان



نشسته روی صندلی : میرزا داودخان  
ایستاده : حسینقلی خان صدراالسلطنه

میرزا کاظم خان و میرزاداودخان

۱ - در سال ۱۲۷۸ هـ . ق . که میرزا کاظم خان و میرزا داودخان با پدرخوش میرزا آقاخان نوری وسایر بستگان در حال تبعید دریزد بسر میبردند بواسطه اقداماتی که برای آنان سردار ساری انجام دادند در سال ۱۲۷۸ هـ . ق . بقیه پاورقی در صفحه بعد



اصلان (خان باخان سردار) بوده<sup>۱</sup> پس از اینکه میرزا آقاخان پسر بزرگ خود میرزا کاظمخان را ملقب به نظام‌الملک و نیابت صدارت و شخص دوم مملکت و بوزارت دارائی تعیین نمود وزارت لشکر (رئیس امور مالی ارتش) را در سال ۱۲۷۳ ه. ق. به میرزا داودخان پسر ۱۵ ساله خود محول نمود و او را شخص سوم مملکت میخواندند<sup>۲</sup> تا پدر در سرکار و صدراعظم بود او هم وزیر لشکر بود در ۲۰ محرم سال ۱۲۷۵ ه. ق. که میرزا آقاخان از صدارت افتاد میرزا داودخان نیز از وزارت لشکر معزول و به‌مراه پدر خود در تبعید گاه‌ها بسر میبرد<sup>۳</sup> در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در صدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله که میرزا یوسف مستوفی‌الممالک قبلاً از وزارت اول (رئیس‌الوزرائی) و وزارت دارائی استعفا داده و باشتیان رفت میرزا کاظمخان نظام‌الملک بجای او وزیر دارائی شد و او در این هنگام میرزا داودخان برادر خود را روی کار آورده بسمت معاونت خود برگزید و میرزا داودخان تا سال ۱۲۹۰ ه. ق. در سمت مزبور باقی و برقرار بود و در سال ۱۲۹۴ ه. ق. در سن ۳۶ سالگی در گذشت .

درویش خان که نام اصلی او غلامحسین خان و از اهالی طالقان و از آبادی سوهان بوده<sup>۴</sup> از اساتید و آهنگ سازان درجه یک موسیقی ایران میباشد و در سال ۱۳۰۷ خ. بواسطه تصادف درشکه بعلت تاریکی شب در گذشت . نامبرده مدتی در دستگاه ملک منصور میرزا شجاع‌السلطنه پسر دوم مظفرالدینشاه داخل و

### درویش

۱ - شمس‌السلطنه زن میرزا داودخان دختر فخرالدوله دختر عباس میرزا نائب‌السلطنه و خواهر بهرام میرزا معزالدوله بوده است .

۲ - داودیه که در شمال تهران و در جنوب غربی قلعه واقع شده باغ بیلاقی او بوده و پیش از اینکه آنجا را مالک شود نام آن بمناسبت درخت‌های ارغوانیکه در خیابانهایش کاشته شده بوده ارغوانیه نام داشته است بعضی دیگر میگویند که این‌جا را ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته و پس از اینکه بساط آنان برچیده و اموال آنان مصادره و ضبط شد چندی بعد میرزا آقاخان نوری آنجا را مالک شد و نامش را داودیه بنام پسرش میرزا داودخان گذاشت وجه اخیر باید صحیحتر باشد .

۳ - میرزا عبدالوهابخان شیرازی ( نصیرالدوله - آصف‌الدوله ) در زمان صدارت میرزا آقاخان معلم همین میرزا داودخان بوده و پایه ترقی او از همین‌جا آغاز گردید تا بجائیکه ملقب به آصف‌الدوله و استاندار خراسان و متولی آستان قدس رضوی و یکی از متمولین طراز اول ایران گردید و ضمناً کوس صدارت نیز می‌کوبید که دیوانه شد و در سال ۱۳۰۴ ه. ق ناگهان سگته کرد و در گذشت .

۴ - سوهان ده جزو دهستان پائین .

بقیهٔ یاورقی صفحه قبل

بمعل آمد از طرف ناصرالدینشاه حکم شد که هر دو برادر به تهران بیایند . پس از ورود و گرفتن خلعت به میرزا یوسف مستوفی‌الممالک هم دستور داده شد که با آنان کاری نیز ارجاع شود . بواسطه مخالفت مستوفی‌الممالک شغلی با آنها داده نشد بنا بر این هر دو نفر ناچار گردیدند که دوباره در همین سال به یزد مراجعت نموده با پدر خود در آنجا در حال تبعید بسر برند .

ساز زن او بود در سال ۱۳۱۸ ه. ق. که شاع السطنه باستانداری فارس تعیین و روانه شد



درویش خان

در این سفر درویش خان را نیز به همراه خود بشیراز برد و پس از بازگشت از فارس در سال ۱۳۱۹ ه. ق. از دستگاه او خارج شد و بعد برای تعلیم موسیقی، کلاسی برای خود دایر کرد و تا آخر عمر کلاش دایر و بکار تعلیم مشغول بود.

**دلکها** ( بحسین شیخ شیپور  
مراجعة شود ) .

**دوستعلی** معیر الممالک - نظام الدوله

متولد سال ۱۲۳۶ ه. ق. پسر حسینعلیخان معیر الممالک داماد فتحعلیشاه بوده لکن دوستعلیخان از دختر فتحعلی شاه نیست بلکه از زن دیگر او است دوستعلیخان در اواخر سلطنت محمدشاه قاجار حاکم یزد بود و در سال ۱۲۶۴ ه. ق. سال اول سلطنت ناصرالدینشاه از حکومت آنجا معزول و بجایش حاجی بیژن خان گرجی که رئیس

عمله خلوت خاصه همایونی بود حاکم یزد شد لکن حکومت این شخص نیز دوامی پیدا نکرد که بزودی بتهران احضار و بجایش محمد حسن خان سردار ایروانی برگزیده واعزام گردید پس از فوت پدر خود در سال ۱۲۷۴ ه. ق. سمت خزانه داری و منصب معیر الممالکی و ریاست بیوتات یافت. در سال ۱۲۷۵ ه. ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت دوستعلیخان از طرف ناصرالدینشاه مأمور گشت اثاث صدارت مانند شمشه و جبهه مروراید دوز و قلمدان و عصای مرصع را از او بگیرد. در سال ۱۲۸۳ ه. ق. که میرزا محمدخان سپهسالار اعظم از صدارت افتاد بیوتات سلطنتی که در ابواب جمعی او بود قسمتی از آن دوباره جزء اداره دوستعلیخان گردید و در همین سال که ناصرالدینشاه بفکر و اراده شخص خود تشکیلاتی برای اداره امور مملکتی داد مشاغل مشروحه زیر را :

خزانه داری ، جمع آوری و تحویل داری و جوه مخصوص خزانه اندرون ، وصول مالیات واقساط ، پرداخت جوه ، تصدی ضرابخانه ها ، کالسکه خانه ، زنبورکیخانه ، حکومت گیلان و یزد بمعهده دوستعلیخان معیر الممالک واگذار نمود و همچنین در تشکیلات جدیدیکه ناصرالدینشاه

- ۱- رئیس عمله خلوت خاصه همایونی را ریش سفید عمله خلوت نیز میگفتند .
- ۲- محمد حسن خان سردار ایروانی همان حسن خان ساری اصلان یا خان باباخان سردار میباشد .

بدارالشورای کبرای خود در سال ۱۲۸۸ ه. ق. داد که در مهام ملکی مشاوره نمایند معیرالممالک (نظام الدوله) نیز در آن عضویت داشت و در این سال که سمتش وزیر خزانه عامره بود بسمت وزارت دارائی نیز منصوب و ضمناً حکومت گیلان هم بعهده وی واگذار گردید. وزارت دارائی وی چندان دوامی پیدا نکرد زیرا در همین سال وزارت دارائی بعهده میرزا یوسف مستوفی الممالک واگذار شد و چیزی نگذشت که باز در همین سال پس از کناره گیری مستوفی الممالک، میرزا کاظم خان نظام الملک وزیر دفتر استیفاء (وزیر دارائی) شد و پس از اینکه حاج میرزا حسینخان مشیر الدوله در همین سال روی کار آمد یعنی به مصادرت رسید میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی را بعنوان وزیر محاسبات (وزیر دارائی) بجای نظام الملک برگزید.



دوستعلیخان معیر الممالک و پسرش  
دوستمحمدخان



دوستعلیخان معیر الممالک نظام الدوله

در سال ۱۲۸۳ ه. ق. عصمت الدوله (فاطمه) دختر دوم ناصرالدینشاه را در سن ۹ سالگی بجهالة نکاح پسرش امیر دوستمحمدخان در آورد و عروسی بسیار مفصل و با تجملی برای پسر خویش گرفت که دوره های آل برمک و آل سهل را بخاطر می آورد و چنین عروسی در تمام دوره سلطنت قاجاریه اتفاق نیافتاده است. نظام الدوله در اوائل سال ۱۲۹۰ ه. ق. در سن پنجاه و چهار سالگی بناخوشی محرقه، (وبا- تیفوس) در تهران در گذشت و با درگذشت او تقریباً با اهمیت و دارائی خانواده معیر خاتمه داده شد.

می‌گویند معیر الممالک میوه‌های باغ شهری خود را از قبیل آلبالو، گیلاس و گوجه‌را داده بود برای مدعوین نقل گرفته و تمام مسیر عروس را از قصر سلطنتی تا خانه داماد با شال کشمیری فرش کرده بود و چون فیل خانه شاهی جزء بیوتات در اداره او بود عروس را با فیل بخانه داماد آوردند و چون خواستند که عروس را با فیل از سبزه‌میدان و بازار عبور دهند سردر بازار کوتاه بود آن را خراب کردند تا فیل با هودج خود باسانی بتواند از آن بگذرد. در دوره پادشاهان قاجاریه چند عروسی صورت گرفت که بسیار مفصل و با تجمل بود از آن جمله : ۱ - عروسی تاج الدوله اصفهانی با فتحعلیشاه در سال ۱۲۲۴ ه. ق. ۲ - عروسی شیرین‌جان خانم دختر بیست‌ونهم فتحعلیشاه برای محمدقلیخان پسر حسینخان سردار ابروانی<sup>۲</sup>



نشسته : عصمت الدوله  
ایستاده : فخر التاج



نشسته : عصمت الدوله  
ایستاده : فخر التاج - عصمت الملوك

۳ - عروسی عصمت الدوله دختر دوم ناصرالدینشاه با امیر دوست محمدخان معیر الممالک در سال ۱۲۸۳ ه. ق. ۴ - عروسی احترام السلطنه دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد با مرتضی قلیخان صنیع الدوله در سال ۱۳۰۵ ه. ق. که هفت شبانه روز طول کشید<sup>۳</sup>. ۵ - عروسی شمس الملوك قمر الدوله دختر مظفرالدین میرزا (مظفرالدینشاه) در سال ۱۳۰۷ ه. ق. با میرزا حسینخان

۱ - مساحت آن قریب به سیصد هزار متر بوده .  
۲ - در ناسخ التواریخ جلد اول قاجاریه و جلد سوم منتظم ناصری نام این دختر شیرین‌جان خانم و در تاریخ عضدی شیرین جهان خانم و نام پسر در ناسخ التواریخ محمد قلیخان و در منتظم ناصری و تاریخ عضدی مهدیقلیخان نوشته شده است .  
۳ - احترام السلطنه در سال ۱۲۸۸ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۲۱ ه. ق. درگذشت .

معمدالملک پسر یحیی خان مشیرالدوله . ۶ - عروسی ملکه خانم قمرالسلطنه دختر پنجم مظفرالدین میرزا ولیعهد (مظفرالدینشاه) در سال ۱۳۰۹ ه. ق. با غلامرضا خان احتشامالدوله پسر امیرافخم همدانی (حسامالملک) .

پس از واگذاری سمت و لقب معیرالممالکی را در سال ۱۲۸۶ ه. ق. به پسر خود امیر دوستمحمدخان در سال ۱۲۸۸ ه. ق. ملقب به نظامالدوله شد. نظامالدوله اول کسی است از ایرانیان که یک قسمت از تقدینه خود را در بانک انگلستان به امانت گذاشت و بعد پسرش دوست محمدخان معیرالممالک این پول را بانضمام سایر دارائی انبوه نظامالدوله که بارت



اجزاء خزانه درصد و اند سال پیش ، نشسته از راست بچپ : ۱- دوستعلیخان معیرالممالک  
۲- دوست محمدخان پسرش (معیرالممالک) ۳- میرزا سید علی حکیم ۴- جهانگیر میرزا  
پرسیفانله میرزا (پسرفتنعلیشاه) ۵- سام میرزا شمس الشعرا ۶- حاجی رشیدخان مستوفی  
بیگدلی ۷- آقا محمد علی تحویلدار ۸- حاجی صفر علی جواهری ۹- میرزا شفیع  
سررشتهدار خزانه ۱۰- آقا محمدحسن تحویلدار

باو رسیده بود قسمتی در ایران و قسمت دیگر آن را در مدت اقامت خود در اروپا بمصرف تفریحات و تفننات و عیاشی خود رساند و تقریباً بکلی تمام کرد . در سال ۱۲۸۸ ه. ق . بعضویت دارالشورای کبری انتخاب شد و در همان روزی که دستخط صدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صادر شد معیرالممالک (نظامالدوله) را هم بوزارت مالیه برقرار کردند لکن میرزا حسینخان دستگاه خزانه داری او را که سالیان دراز خود و پدرانش متصدی آن بودند بهم زد.

حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله که بصدارت رسید ( ۱۲۸۸ هـ . ق . ) قصد داشت که میرزا یوسف مستوفی الممالک و دوستعلی خان معیر الممالک را که بسیار متنفذ و متمول بودند از کار برکنار کند و شغل آنان را بدیگران که هواخواه و طرفدار او باشند واگذار نماید و چون بدون اجازه شاه مشکل بود که باین چنین تغییراتی دست بزند از این جهت عریضه‌ای بشاه



دوستعلی خان معیر الممالک

نوشته و در این باب کسب اجازه کرد و ضمناً چون شاه از پول خیلی خوش می‌آمد اورا تطمیع کرده گفته بود که در صورت تصویب پیشکشی قابلی هم حاضرند که دیگران تقدیم کنند . ناصرالدین شاه باین کار راضی نشده و در بالای عریضه چنین دستخط نمود :

دوست بدینا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود  
دوستعلی معیر الممالک نوه دوستعلی خان نظام الدوله در صفحه ۶۰ کتاب ( یادداشت‌هایی  
از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه ) تألیف خود در این باب مینویسد :  
« حاج میرزا حسینخان سپهسالار که بچشم رقابت در میرزا یوسف مستوفی الممالک و  
دوستعلی خان معیر الممالک مینگریست عریضه‌ای مینویسد که این دو مال دولت را برایگان  
میبرند و در صندوقهای خود میاندوزند هر گاه امر مبارک صادر شود درخانه آنها را مهر نمایند  
تا به غیر ازدهات و مستغلات و غیره چند کرور تومان وجه نقد تقدیم بدارم . شاه در پاسخ وی  
تنها بدین بیت اکتفاء میکند ..... »

م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۹۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید: دو قتی میرزا حسینخان سپهسالار از دو نفر توسط کرد که شغل مستوفی الممالک و معیر الممالک را به آنها بدهند و تقدیمی لایق هم میدادند بالای عریضه میرزا حسینخان دستخط کرد... معروف است در قحطی و وبائی که در این سال (۱۲۸۸ ه. ق.) در سراسر ایران روی داد و معروف به قحطی ۸۸ شد دوستعلی خان نظام الدوله که وزیر مالیه و خزانه بود گندم های خود را احتکار کرده و به بهای گران میفروخت. مستر بنیامین اولین وزیر مختار دولت آمریکا در ایران در کتاب خود بنام (ایران و ایرانیان) دوستعلی خان را چنین وصف میکند: «معیر الممالک شخصی بود با ظرافت طبع و از صنایع خیلی تشویق مینمود و سلیقه را بدرجه کمال رسانیده بود و در اطراف تهران عمارت تابستانی باشکوهی ساخت که یکی از عمارات باشکوه دنیا میتواند شمرده شود و نقاشیها و خطوط خوب و مهرهای بسیار قشنگ ایران را جمع کرده بود و بواسطه این ذوق بود که گرانبها ترین کتب خطی ایران را بدست آورد کتبخانه او یکی از بزرگترین کتبخانههای مشرق زمین است».

دوستعلیخان اول (معیر الممالک ثانی) پسر حسینعلی بیگ بسطامی معیر الممالک اول بوده و در سال ۱۲۳۷ ه. ق. به ناخوشی وبا در

### دوستعلی

حدود بین کرمانشاهان و همدان در گذشت.



حسینعلی خان معیر الممالک

دوستعلی خان معیرالممالک در سال ۱۲۳۷ ه. ق. با سمت خزانه داری در اردو کشی فتحعلیشاه بطرف عراق عرب همراه اردو بود درابتداء کارزار لشکر ایران به فتوحات زیادی نائل آمد لکن بعد بواسطه بروز ناخوشی و باو سرایت آن در میان اردو که تلفات زیادی وارد آورد از جمله همین معیرالممالک بود که به ناخوشی و با مبتلی و در گذشت لقب و شغلش به فرزند او حسینعلیخان داده شد و بعد نامبرده در سال ۱۲۴۹ ه. ق. داماد فتحعلیشاه گردید .

دوست محمدخان<sup>۱</sup> پسر علی محمدخان پسر بهرامخان بلوچ از طائفه باران زائی<sup>۲</sup> است دوست محمدخان پس از فوت بهرامخان عموزاده

## دوست محمد



دوست محمدخان

خود (۱۲۹۹ خ.) که در بلوچستان تسلط و عنوانی داشت جای او را گرفت و پس از رام کردن سرداران و رؤسای بلوچ بر قسمت اعظم بلوچستان تسلط کامل پیدا کرده و دم از استقلال میزد و از دولت مرکزی چندان اطاعتی نمیکرد و با دول همسایه بی ارتباط نبود مؤلف کتاب نظری به مشرق در صفحه ۳۹۸ در این باره چنین نویسد :  
 ... ولی امان الله خان از ابتداء سرحد افغانستان شروع به بد گوئی بر علیه حکومت ایران نموده و اقداماتی نیز در نظر گرفت که از آن جمله در قندهار فرستندگان

(فرستادگان) دوست محمدخان بلوچ را پذیرفت و او را بمساعدت حکومت افغان امیدوار و تحریکاتی بر علیه حکومت ایران نمود که همین عملیات موجب تسریع اقدامات نظامی دولت ایران و شکست و دستگیر نمودن دوست محمدخان شد . دولت وقت تصمیم گرفت که در صورت

۱ - در بلوچستان اورامیر ، امیر ویا سردار خطاب میکردند .

۲ - باران زائی بزرگترین طائفه بلوچ ایران است که بشعب متعدد تقسیم شده و در سراوان و بلوچستان مرکزی سکونت دارند .



عدم اطاعت او را بکلی قلع و قمع نماید در اواسط سال ۱۳۰۷ خورشیدی عده‌ای نظامی بفرماندهی سر لشکر امان‌الله میرزا جهانبانی فرمانده لشکر شرق به بلوچستان فرستاده شد سرانجام پس از تسخیر قلاع سراوان و فهرج (ایران شهر) و بمپور مرکز حکمرانی دوستمحمدخان، نامبرده در بهمن ۱۳۰۷ خ. تسلیم شد و به تهران اعزام گردید. دولت در تهران حقوق و خانه برای سکونت وی تعیین نمود و مدت نهمه در تهران اقامت داشت و تا حدودی بوی آزادی داده شده بود و محترمانه میزیست یکی از وزراء کابینه م. ق. هدایت



دوست محمدخان

(مخبرالسلطنه) روزی برای نگارنده نقل میکرد که ما حضور شاه بودیم پیشخدمت اطلاع داد که دوستمحمدخان حاضراست میخواهد شرفیاب شود و شمشیری حمایل دارد با شمشیر یا بدون شمشیر شرفیاب شود شاه فرمودند مانعی ندارد با شمشیر بیاید و قتیکه وارد شد با کلاه پهلوی بود شاه باو فرمود دوستمحمدخان این کلاه چطور است دوستمحمدخان جواب داد: «هر عیب که سلطان به پسندد هنراست» لکن بعد بدون فکر و داشتن نقشه درست بخیال فرار افتاد ابتداء یکی از همراهان بلوچ خود را وادار کرد که رانندگی بیاموزد پس از یاد گرفتن باتفاق او و مأمور شهربانی و نوکرانش با اتومبیل سواری خود بعنوان شکار در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۸ خ. بطرف ورامین حرکت کرد در ورامین سر پاسبان محمدعلیخان را میکشند و بعد با اتومبیل از پیراه فرار میکنند اتومبیل در بین راه خراب میشود و فراریان ناگزیر میشوند که به لباس

چوپانی درآمده بدون راه بلد پیاده از راه کویر بسمت بلوچستان راه پیمائی کنند آخر الامر بواسطه گرسنگی، تشنگی و خستگی زیاد در اراضی کویر در حدود سمنان دردیماه همین سال دستگیر شده به تهران اعزام میگردد پس از ورود بتهران او را حضور شاه بردند شاه از وی پرسش نمود که این چه کاری بود که کردی فقط در جواب گفت: «تقدیر چنین بود» چون مأمور دولت را کشته بودند در دادرسی ارتش محاکمه و محکوم باعدام شد و در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۸ خ. حکم درباره وی اجرا گردید.

**دوستمحمد** امیر دوست محمدخان پسر دوست علیخان معیرالممالک و شوهر عصمت الدوله (فاطمه) دختر دوم ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۳ ه. ق. متولد شده و پس از اینکه پدرش دوستعلیخان در سال ۱۲۸۸ ه. ق. به لقب نظام الدوله ملقب شد لقب و منصب معیرالممالکی را به پسر خود وا گذاشت. در سال ۱۲۸۸ ه. ق. که علاوه بر حکومت خراسان حکومت اصفهان نیز به سلطان مراد میرزا حسام السلطنه واگذار شد او پسر بزرگ

۱- قلعه فهرج در سال ۱۲۷۱ خ. برای سر بازارخانه ساخته شد و تا سال ۱۳۰۷ به همین نام مشهور بود و چون در این سال قلعه مزبور فتح و از چنگ دوست محمدخان بدر آمد نام آن به ایران شهر تبدیل گردید.

خود ابوالفتح میرزا ( مؤیدالدوله ) را که حکومت یزد داشت از آنجا خواسته و از طرف خود بحکومت اصفهان فرستاد و حکومت یزد در این سال به امیر دوست محمدخان معیرالممالک در سن ۱۵ سالگی واگذار گردید و نظام الدوله در سال ۱۲۹۰ ه . ق . در گذشت دوست محمدخان پس از فوت پدرش که یکی از متمولین درجه یک ایران بلکه اول متمول ایران بود بیشتر تمول کذائی پدر را در ایران و در خارج از ایران برپا داد و در سال ۱۳۳۱ ه . ق . که برای بار سوم به اروپا رفت در شهر اودسا در سن ۵۸ سالگی وفات یافت و جنازه اش را بایران آوردند. اقتدار، اشرافیت، تمول و دارا بودن مشاغل متعدد خانواده معیرالممالک را تقریباً میتوان بدوست محمدخان ختم شده دانست این مرد بواسطه مکنت بیحسابی که از میراث پدر داشت و همچنین دامادی شاه بمشاغل پدری و اجدادی خود بی اعتناء بود و بعلت بی کفایتی و عیاشی، رقبای کهنه کار و پشت کار داری مانند آقا ابراهیم امین السلطان و پسرش میرزا علی اصفرخان امین السلطان طالبین مقامات او در کارهایش رخنه کرده تمام کارها را بتدریج از دست داد و بعد تماماً جزء مشاغل امین السلطان اول و ثانی گردید .

## ذوالفقار

ذوالفقارخان دامغانی از سرداران معروف دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار که مردی بوده بسیار شجاع و متهور که خدمات نمایانی انجام داده است سرداران دامغانی ( اسمعیل خان ، ذوالفقارخان ، مطلب خان و محمدعلیخان ) که چند برادر و خیلی معتبر بوده اند بملط بدامغانی معروف شده اند در صورتیکه قاعده باید آنان را سرداران سنگسری و سمنانی گفت نه دامغانی زیرا طالب آباد که مولد و منشأ آنان میباشد در یک کیلومتری جنوب سنگسر و در کنار راه سمنان بسنگسر واقع شده است در زمانی که حکمرانی سمنان، دامغان، شاهرود و بسطام را داشته ابوالحسن یغما در زمره سربازان چندقی بسمنان آمده و اندک اندک از سربازی و درباری سمت منشی گری وی را یافته اما پس از چندی مورد خشم و غضب سردار واقع شده هم چوب خورده و هم دارائی و هستی شاعر و خانواده او به یغما رفته است<sup>۱</sup> سردار ذوالفقارخان ضمناً مردی هتاک ، ستمگر و مخصوصاً کلمه ( زن قحبه ) غالباً ورد زبانش بوده است . کتاب ( سرداریه ) که گذشته از استعمال عمدی این لفظ رکبک از نظر استحکام و ابتکار از آثار خوب یغماست بنام سردار ذوالفقارخان است. این رباعی نیز از یغما بنام او است :

کس نیست که چاره آرد آفات ترا      آه از نهد اجل مکافات ترا  
دفع تو بغیر تو تمنا نکتم      ای نام تو بر کمر زند ذات ترا

در سال ۱۲۲۰ ه . ق . که اردوی عباس میرزا نائب السلطنه شوشی را در محاصره داشت ابراهیم خلیلخان والی قراباغ برای بار دوم از سیسیانوف سردار روسی برای خود استمداد کرد و او دوباره افسری را با عده ای به یاری او روانه نمود فتحعلیشاه ذوالفقارخان و حسینقلی خان دولو را با عده ای سوار و چند عراده توپ برای امداد لشکر نائب السلطنه فرستاد و شش روز مشغول بجنگ گردیدند و در این قسمت پیشرفت بالشکر ایران بود . چون دنباله

۱- انتخاب تخلص یغما بهمین مناسبت است .

مخالفت خوانین و بزرگان خراسان با محمد ولی میرزا والی خراسان از سال ۱۲۲۸ تا ۱۲۲۹ هـ . ق . همینطور ادامه داشت و دست از ضدیت و دشمنی خود برنمیداشتند دولت در سال ۱۲۲۹ هـ . ق . اسمعیل خان سردار دامغانی را به سرداری (فرماندهی لشکر) خراسان تعیین و دو برادر او ذوالفقار خان و مطلب خان را به همراه او برای تنبیه خوانین خراسان مأمور نمود و این سه برادر بسمت خراسان روانه شدند . در سال ۱۲۳۱ هـ . ق . ذوالفقار خان باتفاق برادر خود مطلب خان و فرج الله خان افشار نسقچی باشی بدفع محمد رحیم خان خوارزمی که باسی هزار سوار بحدود گرگان آمده بود مأمور شدند در جنگ سختی که میان سرداران ایران و خان خوارزم در نزدیکی های قندرسک روی داد محمد رحیم خان شکست خورده بسمت خیوه فرار کرد و غنائم بیشماری نصیب لشکریان ایران گردید . در سال ۱۲۳۲ هـ . ق . که فتح خان وزیر شاه محمود پس از دستگیری و خلع فیروزالدین میرزا از حکومت هرات و فرستادن او را به قندهار کهندل خان برادر خود را برای پس گرفتن غوریان گسیل داشت و بعد خود در سال ۱۲۳۳ هـ . ق . با سی هزار سوار مرکب از طوائف افغان و هزاره برای گرفتن مشهد و بلکه بخیال خود تسخیر خراسان و ایران از هرات حرکت کرد در جنگی که در کوسویه بین او و لشکر ایران روی داد فتح خان گلوله خورده و اردوی او بکلی منهدم و پراکنده شد در این لشکر کشی یکی از سرداران لشکر حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان ذوالفقار خان و برادرش مطلب خان بود در این جنگ است که ذوالفقار خان سردار جلادت و شجاعت زیاده از حد از خود بروز داده است .

آر . جی . واتسون<sup>۱</sup> انگلیسی در کتاب تاریخ قاجاریه تألیف خود راجع به جلادت و شجاعت ذوالفقار خان چنین گوید : « در این جنگ صاحب منصب فوج سمنان ذوالفقار خان مشاهده نمود که در اثر زیادی عده دشمن سر بازان سمنانی دارند فرار اختیار میکنند از اسب خود پیاده شده و اسب را عمدتاً پی کرد و به سر بازان خطاب کرده گفت : « چگونه مرا گذاشته فرار میکنید . آنها سر غیرت آمده ایستادگی نمودند تا فتح کردند »<sup>۲</sup> .

### ذوالفقار

ذوالفقار خان افشار خیمه ای از بزرگان زنجان و امراه معروف ایران بوده که پس از درگذشت کریم خان وکیل در سال ۱۲۹۳ هـ . ق . و ایجاد هرج و مرج و ملوک الطوائفی در ایران یکی از کسانی که بواسطه نفوذ ، قدرت و تمول خود داعیه سلطنت داشت همین ذوالفقار خان بود کریم خان وکیل در سال ۱۱۷۶ هـ . ق . که از آذربایجان فاتحانه باز میگشت حکومت زنجان و اراک را بوی واگذار نمود چندی که از حکومتش گذشت مخالفین و دشمنان او در نزد کریم خان از وی حمایت نمودند و او را بخودسری و سرکشی نسبت دادند و تا اندازه ای هم این موضوع صحت داشت کریم خان من باب آزمایش خواست بدانند که گفته های مردم راجع بوی تا چه اندازه مقرون بصحت و حقیقت است او را بشیر از خواست ذوالفقار خان نیامد و بجای خود مادر پیرش که زنی کاردان و فهمیده بود و بنا

بکفته مؤلف تاریخ کیتی گشا در تاریخ خاندان زند : «... که زالی خوش بیان و پیری سخندان بود ، به نزد کریم خان فرستاد و او کریمخان را نسبت بفرزند خود خوشبین نموده و برای آمدن او مهلت خواست و کریم خان بادرخواست وی موافقت کرد مدتی گذشت کریم خان دوباره او را به شیراز احضار نمود و ذوالفقارخان این بار نیز مادرخویش را به شیراز روانه کرد و چون ذوالفقارخان هر بار به بیانهائی از آمدن به شیراز تسامح و تملل میورزید بنا براین کریم خان عده ای را بسر کردگی علی محمدخان و علی مرادخان دو نفر از سرکردگان زندیه را برای آوردن او به زنجان فرستاد و در ابهر بین دو لشکر جنگ در گرفت و ذوالفقارخان شکست خورده خواست فرار کند علی محمد خان چون زودتر از علی مرادخان به محل رسیده بود او را دستگیر و با کوچ و بنه و اتباع و اقوام با خود بشیراز آورد کریم خان بجای مجازات او را مورد بخشایش خود قرارداد و مدتی آزادانه در شیراز بسر میبرد و بعد با سپردن تمهداتی، وکیل دوباره او را بحکومت زنجان تعیین کرد و ذوالفقارخان به محل حکمرانی خود رفت .

پس از درگذشت وکیل اردوئی برای خود ترتیب داده از زنجان برای تصرف قزوین عازم گردید علیمرادخان زند که او هم در این سال بنا بحکم ابوالفتح خان پسر کریم خان وکیل و موافقت زکی خان حکومت اصفهان ، تهران ، قزوین و مازندران را داشت چون از حرکت ذوالفقارخان آگاه شد با سپاهیانیکه زیر فرماندهی خود داشت برای دفع وی از تهران بسمت قزوین رهسپار گردید در جنگی که بین اردوی دو طرف در گرفت ذوالفقارخان سخت شکست خورده به زنجان بازگشت ( ۱۱۹۴ هـ . ق . ) و علیمرادخان نیز پس از ورود به تهران باصفهان رهسپار گردید ذوالفقارخان از غیبت او استفاده کرده دوباره از زنجان برای تصرف قزوین و تهران شتافت و پس از تصرف قزوین عازم تهران گردید . در این هنگام که آغامحمدخان قاجار پس از شکست دادن جعفرقلیخان برادرش اردوی علی مرادخان رادرتنگه ورسک به تهران آمده بود عده ای را بفرماندهی برادر خود جعفرقلیخان برای جلوگیری و دفع وی مأمور نمود در قشلاق ( بخش آبیک ) بین دو طرف جنگ سختی در گرفت ذوالفقار خان در این جنگ شکست خورده با دادن تلفات بقزوین عقب نشینی نمود و جعفرقلیخان تا مسافتی بدنبال او رفت ذوالفقار خان پس از این شکست بواسطه جاه طلبی زیاد باز آرام نگرفت و در این سال از قزوین بگیلان رفت و هدایت الله خان حاکم آنجا را دستگیر کرده بزنجان فرستاد و از طرف خود نایب الحکومه ای برای گیلان تعیین نموده برای گسترش متصرفات خود بسمت همدان رهسپار گردید و آن نواحی را نیز تصرف نمود در این هنگام متصرفات او عبارت بود از زنجان ، قزوین ، گیلان ، اراک و همدان هنگامیکه مشغول این عملیات و تصرفات شده بود علی مرادخان زند که در اصفهان بود شنید و پس از مرتب و منظم کردن آن حدود برای دفع وی از اصفهان بسمت اراک روانه شد در شراه ( از دهستانهای بخش وفس شهرستان اراک ) بین لشکر علی مرادخان و ذوالفقارخان جنگ سختی در گرفت در این جنگ ذوالفقارخان فاتح شد و علی مرادخان بسختی شکست خورد لکن بواسطه مقاومت، بردباری و مایوس نشدن و رسیدن کردهای پاپان به اعانت وی سرانجام علی مرادخان فاتح گردید و سپاهیان ذوالفقارخان که نام آنان را عمله گذاشته بود شکست خورده فراری و از اطراف او پراکنده شدند ذوالفقارخان هر قدر کوشش

نمود که دوباره آنان را جمع آوری کند برایش ممکن نشد بناچار اوهم فرار کرده به زنجان رفت علیمرادخان نیز پس از سه روز دیگر اوهم بسمت زنجان رهسپار گردید و پیش از اینکه بزنجان برسد هدایت الله خان گیلانی که در آنجا زندانی بود پنهانی با اهالی شهر سازش کرده برای دستگیری ذوالفقارخان و تسلیم او به علی مرادخان بخانه او هجوم آوردند و چون نتوانست از خود دفاع کند و وضعیت را دشوار دید گوشه خانه خود را سوراخ کرده از آن رخنه بدر رفت و با دوسه نفر از کسان خود بسمت خلخال فرار نمود و در آنجا کسان محمدخان



رشید الملک بعدها ملقب به سردار رشید و  
امیر نویان گردید

سعدادی<sup>۱</sup> خلخال را برای خدمتگذاری به علیمراد خان او را گرفته مقیداً به نزد علی مرادخان که در زنجان بود آوردند و او امر به کشتنش داد و سرش را هم به شیراز فرستاد. این وقایع در اواخر سال ۱۱۹۴ و اوائل سال ۱۱۹۵ ه. ق. اتفاق افتاد. ذوالفقاریهای زنجان از اعقاب او هستند و بهمین مناسبت نام او را برای نام خانوادگی خود برگزیده اند.

رحیم خان چلبیانلو فرزند  
رحیم  
حاج علیخان از سران عشایر  
شمالی آذربایجان ساکن ارسباران (قراجه  
داغ یا قره داغ) از مخالفین سرسخت مشروطه  
طلبان و از هواخواهان جدی محمد علیشاه  
بوده و مدتی هم از رؤساء کشیکخانه بود.  
در زمان سلطنت ناصرالدینشاه از سال  
۱۳۰۰ ه. ق. به بعد رئیس دسته ای از سواران  
آذربایجانی بوده و در سلطنت مظفرالدینشاه  
مدتها با درجه میر پنجی و لقب نصر السلطانی<sup>۲</sup>  
رئیس دسته یا طائفه چلبیانلو<sup>۳</sup> بود و بعد در  
زمان محمد علیشاه بیش از پیش ترقی کرده  
ملقب بسردار نصرت نیز گردید ادوارد برون

در کتاب انقلاب ایران تألیف خود درباره این شخص میگوید: «رحیم خان یکی از راهزنان عمده است که شاه هنگامیکه ولیعهد بوده او را برای چندین فقره تعرضات بر مردم زندانی ساخته بود» در سال ۱۳۲۵ ه. ق. که رحیم خان در تهران بود پسرانش مخصوصاً بیوک خان

۱ - این کلمه در تاریخ گیتی گشا صفحه ۲۳۱ و صفحه ۴۰۹ سعدادی و در جلد نهم روضه الصفا سعدای ذکر شده است.  
۲ - لقب اولی رحیم خان در کتب منسوب با اعتماد السلطنه نصر السلطان و در تاریخ ارسباران نصره السلطان ذکر شده است.  
۳ - کلمه چلبیانلو در کتب منسوب به محمد حسنخان اعتماد السلطنه چلبیانلو در کتاب تاریخ مشروطیت کسروی چلبیانلو، در تاریخ ارسباران چلبیانلو و در بعضی جا های دیگر چلبیانلو هم دیده شده است.

نصر الممالک در قراجه داغ ( ارسباران کنونی ) دست به اغتشاشات زدند در تهران شهرت گرفت که منشأ اصلی این همه فتنه و فساد در آن حدود خود رحیم خان بوده و به تحریک وی عملیات غارتگری و اغتشاش انجام گرفته است محمدعلیشاه بواسطه هیاهوی مردم بالاخره راضی شد که او را در عدلیه حبس نمایند .

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران مینویسد : « رحیم خان را برای تبعید باردییل بوزارت دادگستری تسلیم کرد ». پس از اینکه سران و بستگانش از زندانی شدن او آگاه گردیدند پیش از پیش بریاگیری و غارتگری خود افزودند و بعد رشیدالملک ( نقی خان ) - اکم اردییل مقداری از اموال منهوبه را از آنان پس گرفت رحیم خان بدون اینکه تکلیف او معین شود مدت هشت ماه در زندان بود و پس از رهائی از زندان و رفتن به آذربایجان شرارتهای زیادی را مرتکب شد و مدتها مردم از دست او در زحمت و عذاب بودند .

سرانجام پس از پیروزی آزادیخواهان به روسیه پناهنده شد و از آنجا باز مجدداً بایران برگشته و در ارسباران محل اصلی خود ساکن گردید . ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران مینویسد : « کنسولگری روس در تبریز نسبت به رحیم خان راهزن سرشناس آشکارا کوس دوستی میکوبد اندکی پیش از آنکه رحیم خان به اردییل حمله کرده آنجا را ویران و بکشتار مردم حتی زن و بچه دست یازد افسران روس دست در دست با او عکس برداشته بودند . همینکه حکومت با عاده نظم در اردییل موفق گردید و رحیم خان به قراجه داغ ( ارسباران ) یعنی زادبوم خود گریخت کارگردانان روس برای اینکه اثر موقیعت دولت ایران را در بازگشت نظم از میان ببرند و تماس خود را با رحیمخان که عضو سودمندی برای آنان می بوده نگهدارند پیشنهاد کردند که ۵۰ قزاق ، به بهانه چیزیکه کسی را فریب نمیدهد ، برای ارتباط و آگاهی از وضعیت محل به قراجه داغ گسیل گردد . هنگامیکه مهدیقلی هدایت ( حاج مخبرالسلطنه ) والی آذربایجان بود ( از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ ه . ق . ) او را بتدبیر ولطائف الحیل به تبریز آورده و تحت الحفظ او را نگهداشت و سرانجام در تاریخ هفدهم رمضان سال ۱۳۲۹ ه . ق . بحکم انجمن ایالتی تبریز پنهانی در ارك آن شهر بضرب چند گلوله او را هلاک کردند .

رحیم خان یا محمد رحیم خان پسر بزرگ کریم خان زند بوده که در

رحیم

سال ۱۱۹۱ ه . ق . در سن ۱۸ سالگی دو سال پیش از مرگ کریمخان

مرد و قبرش در محل کنونی هنرستان فارس ( مجاور بقعه حضرت علی بن حمزه ) میباشد و ماده تاریخ فوتش اثر طبع شاعری متخلص به مشهور مصراع ( افسوس زخسرو جوانان ) بسال ۱۱۹۱ ه . ق . است .

میرزا رضا خان دانش ، سر تیپ اول ، جنرال آجودان حضور همایون ،

رضا

معین الوزراء ، امیر تومان ، ارفع الدوله ، پرنس ، سردار و امیر نویان .

بطوریکه دیده میشود این شخص دارای چندین لقب و مناصب عالییه بوده است پسر حاج شیخ حسن صراف ایروانی که پدرش شغل صرافیه مختصری داشت و خودش هم میگویند در اول شاگرد

صراف بوده و بعدها مدتی بعنوان تحصیل بتهران آمد و بعد بتفلیس رفت در آن موقع که میرزا محمودخان (علاءالملک دیبا) کارپرداز اول (سرکنسول) تفلیس بوده او هم در کنسولخانه مشغول خدمتی میشود و بتدریج ترقی کرد تا در سال ۱۳۰۰ ه. ق. رسید به نیابت اول سرکنسولی تفلیس نامبرده در تاریخ ۱۲۷۰ ه. ق. در تبریز تولد یافته و در تفلیس، پترزبورگ، اسلامبول و سوئد کنسول یار، سرکنسول و سفیر بوده و بعد نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل شد در آغاز کار هنگامیکه میرزا محمود خان علاءالملک دیبا بسمت کارپرداز اول (سرکنسول) ایران در تفلیس تعیین میشود هم شهری خود را نیز بعنوان نوکری و پیشخدمتی همراه خود بتفلیس میبرد در حین انجام خدمت زبان روسی را در آنجا میآموزد و سپس از نوکری شخصی بمترجمی و چندی بعد به نیابت (کنسول یاری) سرکنسولی ایران در تفلیس ارتقاء پیدا میکند و چون خانواده نظام‌العلمای تبریزی مردمانی معتبر و متنفذ بودند برای پشتیبانی و ترقیات آینده



ارفع الدوله

خود و سائلی برانگیخته با یکی از منسوبان نزدیک علاءالملک ازدواج مینماید بنا بر این درابتداء بیشتر ترقیاتش از ناحیه علاءالملک و خانواده نظام‌العلماء صورت میگردد و اما معروفیتش بدانش برای این جهت بوده که در سال ۱۲۹۹ ه. ق. بنا به پیشنهاد ملک‌خان ناظم‌الدوله که دریک نامه خصوصی باومنیوسد و میگوید که: چون شما معلومات زیاد دارید همچنانکه در فرنگستان نام خانوادگی معمول است خوبست که شما کلمه دانش را برای نام خانوادگی خود برگزینید و از این بیعت من شما را در نامه‌های خود میرزا رضاخان دانش خواهم نوشت اوهم موضوع پیشنهادی ملک‌خان را بریش گرفته قبول میکند لکن بعدها دانش را تخلص شعری و ارفع را نام خانوادگی خود قرار میدهد<sup>۲</sup> در موقعیکه نایب و مترجم سرکنسولی تفلیس بوده علاوه بر این دو سمت در سال ۱۲۹۶ ه. ق. بنا به پیشنهاد

علاءالملک بمنصب آجودانی خاصه سرکاری از طرف ولیعهد (مظفرالدین میرزا) تعیین شده و بعد در سال ۱۳۰۰ ه. ق. مجدداً بموجب فرمان ولیعهد بمنصب نایب اول آجودان باشی سرکاری معین میشود در سال ۱۳۰۲ ه. ق. که سلیمان خان افشار صاحب اختیار برای تحدید حدود سرحدات خراسان مأمور شد میرزا رضاخان بهمراه او بسمت مترجمی بآن حدود می‌رود و معروف

۱- بنظر می‌آید که ملک‌خان او را دست انداخته بوده است.

۲- در فهرست اسامی کارمندان وزارتخانه‌ها منضمه بآخر جلد اول کتاب مطلع‌الشمس بجای دانش دانشی باین عبارت نوشته شده: (میرزا رضاخان دانشی نایب اول) و اشتباه است.

است که این مأموریت برای او بی استفاده نبوده و نیز معروف است که مأمورین ایران (محمد صادق خان قاجار شامبیاتی امین نظام امیر توپخانه و ارفع الدوله) در این تحدید حدود در مقابل گرفتن پولی از روسها اراضی زیادی بموجب پروتکل ۱۸۸۶ م. (۱۳۰۳ ه. ق.) بروسیه واگذار نمودند.

م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۴۸۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد: «طرف خراسان بزمان ناصرالدین شاه محمد صادق خان سرتیپ توپخانه مأمور تعیین خط سرحدی بود<sup>۱</sup> پروتکل ۱۸۸۶ م. راجع بان تشخیص است دانسته یا ندانسته نهر مهدیخانی را که برای آوردن آب بصحرا بوده است با ترک جا زده اند و ترک مسافتی از این نهر بطرف شمال است و وارد خلیج حسین قلی چندین فرسخ مربع خاک ایران از دست رفته است» پس از بازگشت از خراسان در سال ۱۳۰۳ ه. ق. بمنصب جنرال آجودانی حضورهایون تعیین میشود. در سال ۱۳۰۴ ه. ق. که میرزا محمودخان (علاءالملک دیبا) کاردار سفارت پترزبورگ و معروف بمیرزا محمودخان شازدافر شده بود و بعد بمقام وزیر مختاری ارتقاء یافت بواسطه نوشتن چندین نامه و مخابره چندین تلگراف (البته باصرار ارفع الدوله) بوزارت خارجه مشعر براینکه یکنفر کارمند قابل و زبان دان را بپترزبورگ بفرستید<sup>۲</sup> وزارت خارجه با تصویب شاه او را بسمت مترجمی و نیابت سفارت پترزبورگ (لنین گراد) میفرستد و چندی بعد سمت او بمستشاری سفارت تبدیل میشود در سفر سوم ناصرالدین شاه (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه. ق.) که خود را باصطلاح جزء ملتزمین رکاب برای تقریبات و ترقیبات بعدی جا انداخته بوده است دکتر فووریه<sup>۳</sup> طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) راجع بوی اینگونه اظهار نظر میکند: «میرزا رضاخان که منشی سفارت ایران در پترزبورگ است چنین بنظر میرسد که آینده ای درخشان داشته باشد زیرا که خاطر صدر اعظم را بخود جلب کرده و صدر اعظم در نظر دارد که مقام سیاسی مهمی در عهده او بگذارد». در سال ۱۳۰۷ ه. ق. که منصب وی سرتیپ اول و جنرال آجودان حضورهایون و دارای شغل مستشاری سفارت پترزبورگ بود ملقب بمعین الوزاره و بسمت کارپرداز اول<sup>۴</sup> ایران در قفقاز<sup>۵</sup> منصوب میشود محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ه. ق.) در این باب مینویسد: «میرزا رضاخان نایب سفارت ایران در پترزبورگ که این سفر فرنگ در رکاب بود که شرحی دارد وقتی خواهم نوشت ملقب بمعین الوزاره شد و ژنرال قنسول (سرکنسول) ایران مقیم تغلیس شد همینقدر مینویسم که اصلا ایروانی و رعیت روس است در همین تغلیس وقتی که میرزا محمود خان<sup>۶</sup>

۱ - محمد صادق خان - قاجار شامبیاتی امین نظام عضو هیأت و سلیمان خان افشار صاحب اختیار رئیس هیأت بوده و ارفع الدوله مترجم .  
 ۲ - از اول معلوم بوده که نظرش بمیرزا رضاخان منسوبش بوده است .  
 ۳ - Dr. Feuvrier .  
 ۴ - در آن زمان قنسول را کارپرداز و ژنرال قنسول را کارپرداز اول میگفتند و اکنون کنسول و سرکنسول میگویند .  
 ۵ - بجای میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه .  
 ۶ - علاءالملک دیبا .



آنجا بود و این میرزا رضاخان جوان مزلف بود خانه شاگردخانه میرزا محمودخان بود. در سال ۱۳۰۷ ه. ق. که امینه اقدس زن سوگلی ناصرالدین شاه برای معالجه چشم خود بوین میرود شاه چندین فرمان نشان سفید مهر بدون تعیین درجه باو میدهد که در مسافرت باروپا بهر کس که میل دارد آنها را بطور انعام بذل و بخشش نماید ارفع الدوله که از قضیه مسبوق میشود تعداد زیادی از آن فرامین را برای استفاده خود از امینه اقدس گرفته و بعد هریک از آنها را بیهای گزاف در روسیه و جاهای دیگر بسود خویش بفروش میرساند.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (هفتم ذی القعدة ۱۳۰۷ ه. ق.)



ارفع الدوله

در این باب شرحی دارد و چنین گوید. «از قرار گفته میرزا احمدخان همه جهت مخارج سفر امین اقدس زیاده از ده هزار تومان نشده اما چیزی که محل تعجب است این است پنجاه فرمان نشان سفید مهر بدون تعیین درجه که همراه امین اقدس کرده بود ۳۸ طغری از آنها را بطور انعام بمیرزا رضاخان قنسول تفلیس داده اند که بهر کس میخواهد بفروشد حالت متمولین روس و قید آنها بنشان معین است البته میرزا رضاخان ده هزار تومان فرامین را خواهد فروخت». نامبرده تا سال ۱۳۱۲ ه. ق. در سمت سرکنسولی قفقاز باقی بود و بعد در این سال بسمت وزیر مختاری وایلچی مخصوص در دربار دولت روسیه بجای علاءالملک تعیین و ضمناً بمنصب امیرتومانی ارتقاء مییابد پس از پنج ماه که از مأموریتش گذشت در محرم سال

۱۳۱۳ ملقب بارفع الدوله گردید در سال ۱۳۱۴ ه. ق. علاوه بر سمت وزیر مختاری در دربار روس بوزیر مختاری سوئد و نروژ<sup>۲</sup> نیز منصوب میشود در سال ۱۳۱۷ ه. ق. بسمت نمایندگی ایران در انجمن صلح لاهه تعیین و اعزام میگردد.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در جائیکه از روی کار آمدن مجدد امین السلطان (۲۲ ربیع الاول ۱۳۱۶ ه. ق.) گفتگو میکند درباره ارفع الدوله نیز چنین گوید: «همین امین السلطان با اختیار و اقتدار پیشین دوباره بکار سوار گردید نخستین گامش برای قرضه (۱۳۱۷ ه. ق.) از روسیه بدلالی ارفع الدوله (که تابهار ۱۹۱۰ م. برابر با ۱۳۲۸ ه. ق.)

۱- کنسول سابق حاجی ترخان و معلم روسی ناصرالدین شاه.

۲- سوئد و نروژ در این تاریخ یک مملکت و دارای یک پادشاه بنام اسکار دوم بوده است.

وزیر مختار ایران در اسلامبول بود) و آلت مذاکرات در این باره بوده برداشته شد. در سفر اول مظفرالدین شاه با اروپا در سال ۱۳۱۸ ه. ق. (۱۹۰۰ م.) که پیترزبورگ وارد میشود با رفع الدوله لقب پرنسی هم میدهد و دستخطی که مظفرالدین شاه در این باب بخط خود نوشته مانند سایر کارهایش خیلی مضحك و از این قرار است: «جناب اشرف صدراعظم امروز که روز شنبه ۲۵ شهر ربیع الاول است در منزل ارفع الدوله که سفارت خودمان است در پترزبورگ مهمان هستیم حقیقت خوب از عهده خدمت خودش برآمده است لهذا لقب پرنسی با و مرحمت فرمودیم فرمانش را قدغن کنید بنویسند ۱۳۱۸ ه. ق. در سال ۱۳۱۸ ه. ق. بعنوان سفیر کبیر فوق العاده برای تبریک و تهنیت و حضور در جشن سال بیست و پنجم جلوس سلطان عبدالحمید خان دوم از طرف شاه با اسلامبول فرستاده شد. در سال ۱۳۲۲ ه. ق. بموجب فرمان شاه بدرجه امیرنویانی (ارتش بدی) ارتقاء مییابد. ارفع الدوله در این سال علاوه بر سمت سفیر کبیری این القاب و مناصب را بطوریکه پیش گفته شد از شاه فرمان داشته است: سر تپ اول، جنرال آجودان حضور همایون، معین الوزاره، امیر تومان، ارفع الدوله، پرنس، سردار و امیر نویان. گرفتن تمام این مشاغل و مناصب با دادن پول، چاپلوسی، تشبث، تملق، اصرار زیاد و پشت هم اندازی صورت میگرفته و یکی هم نبوده است که از این اولیای محترم امور پیرسد که درجه سرتپی، سر لشکری، سپهبدی و ارتش بدی که باین آقا داده میشود آیا او کلاس اول مدرسه نظام را دیده است که شما پشت سر هم این مناصب و درجات را برف انبار باو میدهید و اگر او یکی از دانشگاه های عالی جنگ دنیا را دیده بود آنوقت باوجه منصب و درجه ای میدادید. بطوریکه قبلا شرح داده شد در سال ۱۳۰۷ ه. ق. که میرزا محمد علی خان معین الوزاره کارپرداز اول (سر کنسول) ایران در تفلیس ملقب بعلاء السلطنه و بوزیر مختاری ایرای در لندن بجای ملک خان ناظم الدوله برگزیده شد میرزا رضا خان در همین سال ملقب بمعین الوزاره شد و سر کنسولی قفقاز که مرکز و مقرش در تفلیس بود انتخاب گردید بعد از مدت زیادی (قریب به ۱۸ سال) که در تفلیس و روسیه بود در حدود سال ۱۳۱۳ ه. ق. از طرف دولت (بجای علاء الملک ارباب سابقش) سفیر پترزبورگ شد در سال ۱۳۱۷ ه. ق. که موضوع استقرار دولت ایران از دولت روس پیش آمد ارفع الدوله هم بواسطه دلالتی و پادرمیانی بر ثروت خود افزود و بعضی ها هم گفتند که دلالتی قرضه میان ارفع الدوله، امین السلطان و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله برادروار تقسیم گردید و چنین شهرت داشت که امیدواری امین السلطان در دربار روس بیشتر بواسطه ارفع الدوله بود. در سال ۱۳۱۹ ه. ق. از سفارت پترزبورگ معزول و سفیر اسلامبول شد و علت تغییر مأموریتش هم برای این موضوع بود که چون پولیکه از روسها در سال ۱۳۱۸ ه. ق. استقرام شده بود (قرضه اول) در اروپا خرج خوش گذرانی و بوالهوسی شاه و اطرافیان بی بندوبار او گردید و بکلی تمام شده بود از این جهت دولت محتاج بقرضه دوم گردید (۱۳۲۰ ه. ق.) و گمرکات شمال ایران را در گروی آن وام گذاشت تا دوباره شاه با اروپا رفته آنرا بمصارف بیهوده غیر مفید برساند و چون قرضهها برای زمامداران امور حق العمل و دلالتی زیاد و قابلی داشت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نخواست که این دلالتی بابت قرضه دوم مانند سابق بجیب ارفع الدوله ریخته شود

با این مناسبت نامبرده در پانزدهم ربیع الاول ۱۳۱۹ ه. ق. از سفارت پطرزبورک معزول و بتهران احضار شد و بجای او میرزا حسنخان مشیرالملک پسر خود را کاندید وزیر مختاری ایران در پطرزبورک (لنین گراد) نمود و از طرف دولت برای او که در این هنگام سنش در حدود ۲۷ سال بود آگرمان (پذیرش) خواسته شد و مورد قبول دولت روس واقع گردید ارفع الدوله چون از کارکنان و پادوهای امین السلطان اتابک اعظم بود اتابک هم او را بیکار نگذاشت و بمحض ورود بتهران در همین سال بسمت سفیر کبیر ایران در دربار دولت عثمانی تعیین گردید و یکماه بعد هم بدرجه سرداری ارتقاء یافت و نیز در همین سال بسمت نمایندگی از طرف شاه برای حضور در جشن تاج گذاری آلفنس سیزدهم پادشاه اسپانیا بآن مملکت رفت در موقع سفارت اسلامبول هم خیلی ترقی کرد و ثروت کاملی برای خود جمع نمود مضحک اینجاست که مظفرالدین شاه در چندین فرمان دستخط خود مینویسد: «نظار بمراتب دولت خواهی و خدمات صادقانه و فرط درست کاری و بی طمعی پرنس ارفع الدوله ..... الخ».

م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۶۰ کتاب سفرنامه مکه به همراه اتابک چنین گوید: «میگویند مکتب ارفع الدوله، میرزا حسین خان سپهسالار و امثال اینان از کجاست بمبئی، تقلیس، اسلامبول برای مأمورین دولت گنج بادآوراست بدبخت ملت ایران با این زمامداران» اتفاقاً حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار در هر سه جا و ارفع الدوله در دو جا بتناوب مأموریت داشته اند. و نیز هدایت در صفحه ۱۶۳ کتاب خاطرات و خطرات گوید: «پارازیت را بعربی متطفل گفته اند بفارسی زالوانسب است مأمورین ما حکم زالو را دارند خصوص در امکانه شرقی سفارت ما را در اسلامبول با ملاحظه شام و حجاز استفاده از اتباع ایران بسیار است»<sup>۱</sup> و نیز در صفحه ۴۳ همان کتاب مینویسد: «وجود مأمورین هر دولتی در خارجه برای کمک بمسافرین آن دولت است نه فقط برای زیر و بالا کردن وجوه تذکره و دوشینن اتباع». و در این مدت که سفیر اسلامبول بود بسیار طرف توجه عبدالحمیدخان سلطان عثمانی گردیده بود و تا سال ۱۳۲۸ ه. ق. این مأموریت او طول کشید و در سال اخیر الذکر معزول شد و بمناکو رفت و در آنجا خانه قشنگی بلکه قصری ساخت و نامش را دانشگاه گذاشت و با کمال راحتی زندگانی مینمود تا در سال ۱۳۳۱ ه. ق. بتهران آمد و پس از یکی دو ماه در کابینه میرزا محمد علی خان علاء السلطنه وزیر عدلیه شد و پس از سقوط کابینه برای بردن نشان قدس جهت شاهزاده مناکو در دهم ماه ذی القعدة باروفا رفت و پس از بازگشت مبلغ ۵۶ هزار تومان بهرنجوی بود بعنوان تنمه طلب خود از دولت ایران دریافت کرد. ارفع الدوله در سال ۱۳۱۶ خ. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت. مشارالیه خود را جزء فضلاء معروف شهرت میداده و منتخبات دانش از جمله تألیفات او است که در سال ۱۳۰۶ ه. ق. بطبع رسیده است.

۱ - البته معلوم است که سفارت اسلامبول پیش از جنگ بین الملل اول است که هنوز عربستان و سوریه و غیره از دولت عثمانی جدا نشده بوده است.

**رضا**  
 آقا رضا خان عکاس باشی، آجودان مخصوص، اقبال السلطنه، متولد ۱۲۵۹ هـ. ق. پسر آقا اسمعیل جدید الاسلام و برادر میرزا علی نقی حکیم الممالک. آقا رضا خان در آغاز کار از پیشخدمتان حضور ناصرالدینشاه بود و سپس در سال ۱۲۸۰ هـ. ق. بلقب عکاسباشی (البته عکاسباشی شاه) و پس از بازگشت علاوه بر سمتهای عکاسباشی و پیشخدمت مخصوص بسمت خازن صرف جیب شاه<sup>۲</sup> ملقب گردید. در سفر اول و دوم ناصرالدینشاه باروپا در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ هـ. ق. به همراه شاه باروپا رفت از سال ۱۳۰۱ هـ. ق. رئیس وزیر قورخانه شد.



آقا رضا عکاسباشی

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۵ رمضان ۱۳۰۱) مینویسد: «ریاست قورخانه به آجودان مخصوص در عوض پانزده هزار تومان پیشکش در هر سال از تفاوت عمل» و در سال ۱۳۰۲ هـ. ق. ملقب به اقبال السلطنه شد.

- ۱- پیشخدمت فتح‌الیشاه و پیشخدمت باشی محمدشاه و ناصرالدینشاه.
- ۲- خازن صرف جیب در زمان سلطنت ناصرالدینشاه از مشاغل مهم و محترم درباری و عبارت از این بوده که هر وقت ناصرالدینشاه میخواست انعامی بکسی بدهد حواله پرداخت آن را بدارد مزبور میداد و جوهریکه بمنوان پیشکشی (رشوه) بشاه داده میشد پولهای کم بدارد صرف جیب و در زیاد را بخانه حساب و جوهرات خاصه تحویل داده میشد. خازن صرف جیب را در آن زمان متصدی اداره صرف جیب همایون و تحویلدار صرف جیب مبارک و تازمان محمدشاه امین‌الصره نیز میگفتند (بهمن مناسبت لقب پاشاخان امین‌الملک مدتی امین‌الصره بود) و بعد بسمت آجودان مخصوص حضورشاه نیز از انتخاب گردید در سفر اول ناصرالدینشاه (۱۲۹۰ هـ. ق.) سمتش عکاسباشی و در سفر دوم (۱۲۹۵ هـ. ق.) سمتش آجودان مخصوص و خازن صرف جیب شاه بود.

در سال ۱۳۰۴ هـ . ق . علاوه بر وزارت قورخانه نیابت فتحعلیخان پسر یکسال و نیمه کامران میرزا نائب السلطنه که امیر توپخانه شده بود داشته است . نامبرده در یک زمان هم رئیس توپخانه و هم وزیر قورخانه بوده است . در سال ۱۳۰۶ هـ . ق . که محمد صادقخان امین نظام رئیس توپخانه بعلت نزع توپچیها و نسقچیها در روز سلام و مرخص کردن توپچیها از عمارت توپخانه از تمام مناصب و شئونات خلع شد شاه توپخانه را با گرفتن پنجم هزار تومان پیشکشی به اقبال السلطنه داد . وی در اواسط سال ۱۳۰۷ هـ . ق . بمرگ ناگهانی در آجودانیه شمیران باغ شخصی خود فوت کرد و معروف شد که ناصرالدینشاه



### آقارضا خان آجودان مخصوص

بوسيله حاجب الدوله خود ( حاج حسينعلیخان قاجار دولو ) با قهوه مسموم يا باصطلاح آن زمان قهوه قجری او را مسموم کرده است و میگویند که علت مسمومیتش هم این شد که فروغ الدوله ملکه ایران دختر ناصرالدینشاه و زن علیخان ظهیرالدوله خاطر خواه او بود و

۱- تومان آغا ملقبه به فروغ الدوله که بعداً ملقب به ملکه ایران گردید دختر خازن الدوله که اصلا کرجی و یکی از زنان ناصرالدینشاه بوده است .

غالباً با او معاشرت و مراوده داشت ناصرالدینشاه بوسیله ظهیرالدوله داماد خود از قضیه آگاه شد و دستور داد که او را مسموم نمایند . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود ( ۱۰ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ هـ . ق . ) در این باب چنین نویسد : « صبح بکمز ( محمد حسن عمادالاطباء ) آمد خبر فوت اقبال السلطنه را به من داد خیلی متألم شدم دیروز صبح که سلطنت آباد میرفتیم که آبدار و یک قهوه‌چی دیدم میروند پرسیدم از کی است معلوم شد از اقبال السلطنه است که امروز جمعه محض تفنن به آجودانیه باغ خودش که شمیران است می‌رود آنجا که رفته بود با کمال تردماغی نهاری خورده بود خوابی کرده بود برخاسته بود چای میل کرده بود درشکه‌اش را حاضر کرده بودند که شهر بیاید که واپس افتاده بموت فجأة فوت میشود اگرچه حکیم‌الممالک



اقبال السلطنه وزیر قورخانه و امیر توپخانه

را خبر کرده بودند بعضی از اطباء برده بود اما همان ساعت که افتاده بود فوت کرده بود شب ساعت شش کالسکه بزرگ امین‌الدوله را برده بودند نعش او را آورده وارد خانه‌اش کرده بودند این شخص چهل و هشت سال داشت از اول دولت ناصرالدین‌شاه که هر دو غلام بچه بودیم با هم آشنا بودیم دنیا برای او خیلی مساعدت کرد خودش هم بسیار قابل و عاقل بود دارای مناصب و شعونات شد البته یک کرورمال دارد خلاصه با کمال تألم

در بخانه رفته خدمت شاه که رسیدم از فوت مثل اقبال السلطنه نوکری متالم نبودند بلکه خوشحال بودند و مایه یأس همه شد. « و نیز مینویسد : « یکشنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ : « صبح خانه اقبال السلطنه رفته فاتحه خوانی بود بقدری حالت پریشان شد که نتوانستم بنشینم برخاستم تا پدرخانه رفته گریه میکردم خدمت شاه رسیدم امین نظام<sup>۱</sup> رئیس و جهانگیر خان وزیر قورخانه شد این هر دو مسبوق باین منصب بودند از اینها گرفته بودند به اقبال السلطنه داده بودند و حالا باز بخودشان رسید » .

پایان جلد اول